علام ...

عنوان : مهیج الاحزان و موقد المیزان...

مؤلف : یزدی

تاریخ چاپ : ۱۲۶۳ ق

واقف : مکتبة الامام امیرالمؤمنین (ع)

شماره ثبت: ۸۰۵۱





باسمه تعالی

شماره ثبت:	۸۰۵۱
رده‌بندی دیویی:	۲۹۷/۹۵۳۴ ی۵۲م ۱۲۶۳
سرشناسه:	یزدی، حسن بن محمدعلی، قرن ۱۳ق
عنوان قراردادی:	مهیج الاحزان و موقد المیزان فی تلوب اهل الایمان
عنوان:	مهیج الاحزان
کاتب:	عبدالحمید متخلص به صفا — تاریخ کتابت:
محل نشر:	[بی جا] — ناشر: [بی نا] — تاریخ نشر: ۱۲۶۳ ق
صفحه شمار:	... مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان:	فارسی و عربی — ابعاد: ۱۷×۲۶ — نوع خط: نسخ
روش تهیه:	وقفی☐ اهدایی☑ خریداری☐ ارسالی☐
توضیحات:	مکتبة الامام امیرالمؤمنین — تاریخ ثبت: خرداد ۱۳۹۳
یادداشتها:	
موضوع(ها):	۱. واقعه کربلا، ۶۱ق. ۲. حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق.
شناسه(های) افزوده:	الف. عبدالحمید، کاتب. ب. مکتبة الامام امیرالمؤمنین، اهداکننده. ج. عنوان
فهرستنگار:	شیبانی — تاریخ فهرستگاری: آبان ۹۳

مهیج الاحزان



نام کتاب: مهیج الاحزان
مؤلف: حسن بن محمدعلی یزدی
موضوع: واقعه کربلا — زبان: فارسی
سال چاپ: ۱۲۶۳ ق — محل چاپ:
شماره عمومی: ۸۰۵۱ — کتابخانه / بخش:
وقفی / خریداری: [illegible] — تاریخ:
طول: ۲۵ — عرض: ۱۷ — شماره صفحه ها:
ملاحظات:

یا ابا عبد الله الحسین

هذا کتاب مهیج الاحزان [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله المتفرد بالقدم والبقاء المتوحد بالعظمة والکبریاء الحاکم بما یرید و
الفاعل لما یشاء موکل البلاء للانبیاء ثم بالاولیاء ثم بالامثل فالامثل فی
درجات المحبة والولاء رافع درجات السعداء والشهداء ومعوضهم عن الحقوق
القلیلة الفانیة والنعمة الدانیة حقوقا دائمة ونعیما باقیا بلا فناء فقال ولا
تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء والصلوة والسلام علی اشرف
اهل الابتلاء وافضل سکان الارض والسماء محمد سید الانبیاء وخاتم الاولیاء
وعلی اهل بیته الذین جلت مناقبهم عن العد وعلت مراتبهم من ان یقاس بها
من احد ملوک الدارین ورؤساء العالمین المبعوثین لقیام القسط فی ابتداء الوجود
الی یوم الجزاء ولعنة الله علی اعدائهم لعنة متصلة ما دامت الارض والسماء

اما بعد چنین گوید اقل خلیقه حسن ابن محمد علی الیزدی اصلا والحایری مسکنا
وفقه الله تعالی چون توسل بائمه طاهرین که عروة الوثقای الهی وحبل الممدود
بینه وبین خلقه میباشند اعظم وسایل سوی خداست هرکس بیک نهجی بایشان
وسیله جوی میباشند ونظر بمقتضای مودت لازمه بایشان هرکس در مقام
اخلاص وبندگی بیک طریقی اظهار اخلاص مینمایند وچون حفظ آثار واخبار وتعداد
آثار اهل بیت اخیار که حفظ شعایر اسلام وایمانست مرغوب بلکه از هر متدینی مطلوب است
لهذا علمای اخیار در جمیع اعصار وامصار در این مقام برآمده به تحریر رسایل وکتب
وطوامیر وصحف پرداخته اند وچون ذکر احوال سید الشهدا وحفظ اخبار متعلقه بآن
سرگرده سالکان طریق رضا علاوه بر آن فواید بیشمار بوده بجهة حفظ آن
بخصوص کتب ورسایل چند موضوع شد وچون در میان خلق ولا سیما در
در میان عجم باعتبار اعراض از کتب علما بعضی از اکاذیب واضحه واقاصیص
فاضحه درین باب اشتهار یافته در مجالس ومحافل ذکر میکنند لهذا در نظر داشت که رساله
درین باب معمول داشته که اقرب بصدق بوده اخبار معتبره که در دست بوده
از هر جا جمع نموده مرتب نموده تا معلوم شود که بذکر اخبار معتبره درین باب
اغنای از اکاذیب حاصل میشود وچون عزم مؤکد شد باحضار بعضی از
اخبار را از اصدقاء شروع شده زمانهای مدید باعتبار عوایق زمان اتمام
آن در معرض تعویق بود تا درین اوان که حوادث عظیمه درین بلاد خلد بنیاد اتفاد
که موجب تشویش عظیم از تلف جان ومال داشت لهذا در نظر گرفت که اگر پروردگار لطیف
اورا از مهالک وصدمات نجات دهد این امر را بشکرانه آن باتمام رساند چون از
از برکت آنجناب نجات حاصل آمد خواست بعهد خود وفا نماید تا بشکرانه این نعمت
این نعمت بعمل آمده شاید سبب مغفرت گناهان وموجب نجات از مهالک

آخرت نیز بوده باشد واگرچه این کتاب مثبت الاقبرا مشک خشکیده وعظام نخره الا انکه
بساهست که منتفع میشوند ازان تشنکان وادی مهجوری وکرسنکان مخمصه ناصبوری ومرجو
از مکارم اخلاق ناظرین انکه زلات آنرا بقلم اصلاح اصلاح نموده قابل معذرت ومقیل
عثرت او بوده باشد تا در زمرهٔ وَاِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِرَامًا محسوب بوده باشند و
مسما نمودیم آنرا بمهیج الاحزان وموقد النیران فی قلوب اهل الایمان مشتمل میباشد بمقدمه وچهار ده
مجلس اما مقدمه پس دران دو مطلب است مطلب اول در بیان اداب تعزیه وماتم
وآن امور چند میباشد اول کریستن وجزع نمودن ومهموم ومغموم بودن وآه
کشیدن واظهار حزن وکابه نمودنست بلکه این نفس تعزیه وماتم داریست نه ادب آن
وچون بعضی از علما آنرا از آداب شمرده ما نیز شمردیم وانست فی الحقیقه آنچه مطلوبست
درین باب وسزاوارست زیاد نمودن تباکی وکریه بخود بستن باینکه ما تذکر کنند که آن
صفت را ظاهر کنند وسر را تبه انداز ند واظهار اندوه نماید اگرچه کریه نکنند واین امریست
آسان وبسیار سعادتیست حضور مجالس تعزیه وترک کریه وتباکی نا امره واستحباب
این امور بجهت اخبار کثیره است که از خانوادهٔ عصمت رسیده است دویم وسیم ور
پوشیدن جامه نصیف از نجاست وکشودن بندها خصوصا بند کریبان که داخل در اظهار
ماتم داریست وکشف ذراعین وساقین چنانچه از روایت عبدالله بن سنان مستفاد
میشود واگرچه این روایت در بیان اداب زیارتست لکن بعد از ذکر این اداب میفرماید
که هیئت اصحاب المصائب برهنه کردن پا وسر را نیز بعضی از علما ذکر کرده اند وبعید
نیست استحبابش بجهت دخول آن در عموم اظهار اندوه ومصیبت وهیاة اصحاب مصیبت
باینکه راه رفتن با پای برهنه در زیارات وارد شده وظاهر ازان اظهار تذلل وتخشع است واین
مقام نیز مقام آنست پنجم وششم وهفتم وهشتم ترک خضاب حنا وشانه کردن
وسرمه کشیدن است چنانچه بعضی از علما ذکر کرده اند بجهت اخبار کثیره وسزاوار

ی

راست ترک روغن مالیدن نیز بجهت قول صادق ع مَا اخْتَضَبَتْ مِنَّا امْرَأَةٌ وَلَا ادَّهَنَتْ
وَلَا اکْتَحَلَتْ وَلَا رَجَّلَتْ حَتَّى اَتَانَا رَأْسُ عُبَيْدِ اللّٰهِ بلکه چنانچه در بعضی اخبار است که لَا
شَيْءَ فِي لَطْمِ الْخُدُودِ سِوَى الِاسْتِغْفَارِ دود از خانهٔ بنی هاشم بلند نشد چنانچه ازین مستفاد
میشود که سزاوار است ترک طبخ واطعمهٔ لذیذه یا مطلق پختنی کر شل نان که ضرورة مقتضی
آنست بلکه از مجموع این اخبار مستفاد میشود رجحان ترک مطلق زینت ومطلق لذایذ
باینکه چنین میباشد اهل مصیبت وتاملی نیست در استحباب اظهار مصیبت سلوک مسلک — و رجحان
اهل مصیبت وبودن بر هیات ایشان واما انچه متعارفست درمیان عوام از تزیین مجالس
بلکه تزیین خود وتلبس لباسهای فاخره در ایام محرم مثل اکثر افعال ایشان منافی طریقهٔ اهل شرع
میباشد بلی اگر مقصود از تزیین بعضی از مجالس اجتماع خلق بوده باشد بجهت تعزیه شاید
ضرر نداشته باشد لکن کسی که بجهت زینت بمجلس میرود بجهت تعزیه نرفته واما استحباب
پوشیدن لباس سیاه وسیاه پوش کردن منابر ومجالس بخصوص دلیلی بر ان نیافت
بلکه پوشیدن سیاه بغیر از عمامه وعبا وچکمه را النصوص دلالت بر کراهت آن مینماید
ولکن از انجا که قسمی است از اظهار مصائب انشاء الله خالی از اجر نیست اگرچه این
مسئله خالی از اشکال نیست مکر منع شود شمول ادلهٔ ناهیه صورة مزبوره را اما
خراشیدن رو وطپانچه بر رو زدن وبریدن مو را در غیر این مقام علما حرام میدانند
حتی انکه شیخ در مبسوط ادعای اجماع بر آن میکند واخبار نیز در منع برین امور وارد شده
مثل روایت خالد بن سدیر از حضرت صادق ع که فرموده [illegible]
حنث یمین ودر جواز دریدن جامه بهیئت خلافست ابن ادریس مطلقا حرام دانسته
ودیگران بجهت پدر وبرادر استثنا کرده اند نظر بفعل عسکری نسبت بپدر بزرگوارش وفعل
فاطمیات بر حسین ع ودر حدیث خالد بن سدیر حضرت صادق ع فرموده است باکی نیست
بدریدن کریبان زیرا که موسی ع در موت هرون کریبان جامه را درید پس فرموده — بر پسر

بدبر پسر و شوهر بر زن شق نباید کنند و مؤید آنچه مذکور میباشد آنچه در اخبار وارد شده است
از اینکه جناب سید الشهدا مکرر وصیت میفرمود که چون من کشته شوم جامه چاک مکنید
و طپانچه بر روی مزنید و ویل و ثبور مگوئید بلکه در اخبار منع دست بزانو زدن رسیده
چنانچه موسی بن بکیر از موسی بن جعفر روایت کرده است که فرمودند که دست بزانو زدن
نزد مصیبت اجر را میبرد و لکن تحقیق این است که شمول این ادله مرمحل کلام محل
کلام است بلکه ظاهر عدم شمولست پس عمومات و تأکیدات بر اظهار اندوه و مصیبت و جزع
و فزع و غیر ذالک خالی از معارض میباشد فلمثله فلتشق القلوب فضلا عن الجیوب
شکافتن دلها در مصیبت او کم است چه جای دریدن جامه و سنگ بر سینه زدن در مصیبت
چه جای دست بزانو زدن و در حدیث وارد شده است که بنی هاشم بعد از شهادت امام حسین
جامهای پوست پوشیدند و از گرما و سرما هیچ پروا نمیکردند و شب و روز قرار نمی یافتند
بلکه دایم در گریه و نوحه بودند و در فکر طعام و شراب نبودند سید الساجدین بجهة ایشان
طعام مهیا فرمود آنقدر گریه کردند که اشک از دیدهای ایشان خشک شد آیا می پنداری
که دست بزانو نمیزدند و وایلا نمیگفتند و طپانچه بر رو نمیزدند با اینکه نوحه عرب لطام میباشد
و تقریر امام کافیست در حکم بجوازش آنچه وارد شده است از فعل فاطمیات بلی در بریدن مو و
خراشیدن رو اشکالست پس تیغ بر پیشانی زدن یا بازو را مجروح کردن چنانچه بعضی از عوام
الناس را آدابست خالی از اشکال نیست و اما اعضا را زخم کردن و دهن را قفل زدن
و امثال ذالک از فعل او ناس میباشد تنها مصیبت داری نیست مصیبت آن است که دل را
لباس مصیبت پوشانیده باشد و از سوزش قلب اشک از گوشهای رویش جاری شود
و آه سوزناک از سینه اش بر آید آری از آنجا که شیطان را در هر جا دست و پائی هست و هر
عمل خیر را بیک نهجی ضایع مینماید چنانچه ارکان اسلام را مثل صلوة و زکوة و غیر
ذالک چنان خراب کرده که از صد نفر یک نفر بقواعد مقرره شرعیه آنرا العمل

می آورد

نمی آورند بحیثیتی که بمصداق حدیث نبوی که فرموده باشد بیاید زمانی که لا یبقی من
الایمان الا اسمه و لا من الاسلام الا رسمه از ایمان باقی نماند چیزی از آن مگر
اسمی و از اسلام نماند چیزی مگر رسم آن در اکثر بلاد نسبت باکثر اشخاص متحقق و این امر
عظیم که منافع آن لا تحصی و فواید آن غیر متناهی است نیز در آن چنان تصرف کرده آنرا
ضایع گردانیده که کم مجالس تعزیه ایست که برپا شود الا آنکه انواع معاصی در آن مرتکب میشوند
مانند ریا و غنا و کذب و افترا و نظر باجانب و امردان اسم آنرا تعزیه میگذارند و
بغیر از تعزیه همه چیز را مشتمل میباشد و آنرا اقامه شعار اسلام میدانند و حال آنکه
بغیر از تضییع احکام اسلام چیزی در این نیست و چنان میدانند که تعظیم شعایر الله
و بجز استخفاف شعایر الله بجهة نقلهای دروغ و اطوار نامناسب چیزی در آن نیست
بان و سیله اطفال و جهال و فساق بر منابر بالا میروند و حال آنکه اعاظم علما و کملین را
شرم می آید که بر منابر بالا روند و بجای پیغمبر و نواب و متمکن شوند تا بحدی که از جمیع
صنعت گرفته اند و ایام عاشورا و صفر را ایام تجارت خود گردیده اند و چنان اشخاص
متوجه چنین شغل عظیم میباشند و افعال چند از ایشان صادر میشود که شخص را
خوش می آید که تعزیه خوان میگویند و را با آنکه خدمتکاری سید الشهدا و ذکر تعزیه او
فخری عظیم میباشد باری گر مردم بجهة ریا میکنند تو بجهة خدا بکن و اگر مردم آنرا
وسیله دنیا قرار داده اند تو آنرا وسیله آخرت گردان و اگر مردم در ضمن آن معصیت
میکنند تو آنرا خالص از معصیت گردان نه اینکه آنرا ترک نمائی در حدیث هست که شخصی
عرض کرد بحضرت صادق که خوشم نمی آید رفتن بزیارت حسین زیرا که همه کس میروند
و بجهة شهرت میباشد زیارت حضرت سر مبارک بر زیر انداخت زمانی پس سر برداشته
فرمود اگر مردم بجهة شهرت زیارت میروند تو بجهة خدا برو و آنرا ترک مکن و آیا اظهار اندوه
و مصیبت و اقامه عزا در همه ایام مستحب است یا مخصوص بایام محرم و نحو آن از

داری

وزنان و اطفال
همه میروند بجهة
ایام

ایام مصیبت انست ندیدهم از علما که متعرض شوند از او ولکن اطلاق ادله مقتضی عموم است و ایراد
گریستن سید الساجدین در مدت عمر و برپا داشتن بنی هاشم تا چهار سال دائما عزای آنحضرت
مؤید میتواند بود و چنانچه ظاهر میشود از سیر ائمه نیز امر اختصاص بزمانی دون زمانی نداشت
هرگاه یکی از شعرا میرفت در مجلس معصوم میفرمودند بخوان و میخواندند و میگریستند و در حدیث است
که نبود روزی که مذکور شود حسین ع نزد حضرت صادق ع مگر اینکه در آن روز در آن شب او را
کسی شاد نمیدید و از یونس ابن یعقوب روایت شده است که حضرت صادق ع فرمودند
که پدرم فرمود یا جعفر وقف کن از مال من فلان قدر بجهت نوحه کنند کان ندبه کنندگان
تا ندبه کنند بر من در منی تا ده سال در ایام منا شیعه میفرماید که مراد از این تنبیه ناس است
بر فضل این و مقصود اظهار این امر است مردم اقتدا نمایند باین و بدانند که
اهلبیت را این طریقه بود تا دیگران متنبه باشند باشان اقتدا نمایند و اشکالی در این نیست بلکه اشکال
گرا استحباب این امور ثابت است در اعیاد و زمانی که زمان سرور اهلبیت بود مثل
نهم ربیع الاول و غدیر و نظایر آن زیرا که مطلوب در این ایام شادی و مسرت است و با این مطلوب
حزن و الم بمعنی است زیرا که حزن و سرور متضاد آن میباشند و مطلوبیت هر دو
از شخص واحد بی وجه است پس مسئله نظیر امر و نهی میباشد و چون مطلوبیت مسرت در ایام
مخصوصه خاص است سزاوار میباشد تخصیص ادله استحباب اندوه بغیر ایام لکن ممکن
است دفع اشکال بالتزام امکان اجتماع سرور و اندوه از جهتین مثل اجتماع خوف و امن
از جهتین و بر فرض تسلیم عدم امکان اجتماع در عدم جواز امر استحبابی و نهی تنزیهی کلام است
زیرا که عمده دلیل بر عدم جواز اجتماع تکلیف بما لا یطاق است و در این مقام بی وجه است بجهت
رخصت ترک از هر دو جانب بلی اجتماع متضادین نیز مانع میباشد از این لکن نظیر این در
شرع بسیار وارد شده مثل صلوات در امکنه و ازمنه مکروهه و تصرفی که بجهة فرار از آن
میشود در اینجا نیز ممکن است ارتکاب آن و از اینها همه گذشته دلیل استحباب اندوه بر سید الشهدا

مثلاً قطعیت و استحباب مسرت در این ایام بخصوصها ظنیت بلکه ناشی از تسامح در ادله سنن
و ادله قطعیه بر تسامح مقدم است یقینا و بر سایر ادله ظنیه نیز علی احتمال و محل تحقیق این مطلب
انجا نیست و کیف کان حکم بعدم استحباب تعزیه و گریه در این چنانچه از بعضی مسموع شد بعید است
سیما با نچه وارد شده است از قول سجاد ع فانی یجعلها لاثت لیسرق تبعد تمثله آه انتم عیسر
تحلون دمعها تضرع بانها لها قول صاحب الامر ع در زیارت مشهور فلاندبنک
صباحا و مساء فلابکینک بدل الدموع دما و قول منادی که از آسمان ندا کرد
در وقت شهید کردن آنحضرت صلوة الله و سلامه علیه الیوم نزل البلاء علی هذه الامة
فلا ترون فرحا حتی تقوم قائمکم و لیشفی صدورکم الی غیر ذالک بلکه ابهتها معلوم
میشود که این مسرت و شادیها شادیها بیجاست و چه نیکو میگوید سید مرتضی علم الهدی لن یقع
الطف و ما کان للذین عصیناه لم یدع للفلک المسرات نصیبا لعن الله دهرا لا اتوا
الدنیا عصونا ساء لوا عجزا فلما اقدروا و اشتغلوا الحرق بالها لو اقاربه عند نا ظلما و جورا
یعنی روزی که آن مصیبت در کربلا واقع شد روزی بود که شدید بود بر دین پیغمبر و از برای
شادی در دلم نصیبی نگذاشت جای شادی در آن روز نماند خدا لعنت کند کسانیرا که از روی
نشاط اشخاص در دنیا کردند و در زمان پیغمبر چون تسلیم کردند و منقاد شدند و چون قدرت یافتند لشکر
های هلال و بلال بر اهل دین فرستادند و اهل دین را بر طرف کردند و طلب کردند خونهای کفار
را که در بدر و احد کشته شدند و وجه دیگر از برای نفی استحباب این امر در این ایام عظم و بزرگی
این بلیه است که بر همه شادیها غالب میباشد زیرا که معلوم است که اگر بزرگی دو امر از برای
کسی ورود بهم رسد و یکی از دیگری اعظم باشد مثل اینکه خدا فرزندی باو بدهد و لکن پسر رشید
عالمی از او بمیرد و البته مراعات مصیبت او کردن اولی میباشد پس اگر فرض شود ایام شوم اعیاد
را دریکی از این اعیاد پس مراعات مصیبت اولی میباشد چنانچه محرم و نوروز اتفاق افتاده
و همه کس مراعات عاشورا کرده اند مطلب دویم مدا آنکه بعضی از علما را عقیده

امیت

انیست که ذکر اخبار ضعیفه در مقام تعزیه و ذکر مناقب و فضایل ائمه از معجزات آن ایشان
مجوز است بجهة تسامح در ادله سنن بجهة آنچه رسیده است بطریق معتبره و صحیحه که کسی که
باو ثوابی بر عملی و آنرا بجا آورد بجهة طلب آن ثواب باو میرسد اگرچه در واقع چنانچه باو
رسیده نباشد و بگمان فقیر این سخن درست نیست بلکه توهم است زیرا که اگر شک شود
که تعزیه یا ذکر مناقب مثلا مستحب است و دلیل ضعیفی بر استحباب آن اقامه شود مقتضای جواز
تسامح حکم باستحباب آن میشود و کلام در ینمقام نیست بلکه کلام در این است که این منقبت
غیر معلومه که در حدیث ضعیف است منقبت هست و در صاحب منقبت ثابت است تا ذکر شود
و ثواب بر آن عاید گردد یا این کیفیت مصیبت واقع است تا مذکور شود و اعتقاد صحت
آن کرده بر آن بگریند یا نه پس اینمقام مقام علم است نه تسامح و این واضح است و تحقیق این است
که در ینمقام اخبار ضعیفه و صحیحه یکیابند و مقام عمل نیست بلکه مقام اعتقاد است و علم
معتبر است پس بسیار صحیح نیز بنا علیه ما دامیکه علم از آن مستفاد نشود اعتقاد بآن نمیشود کرد زیرا
که تعبداً چیزی را اعتقاد وقوع نشود کرد مگر در استحباب تعبدیه و این دخل بان ندارد ولکن
نقل اخبار ظنیة درین باب مضر نیست بلکه موجب ثواب میباشد از جهة ثبوت استحباب ذکر اهلبیت
و استحباب اقامه عزا و گریانیدن و گریستن و ذکر وقایع ایشان و شبهه نیست که بعد
از ذکر این حکایات و اخبار داخل در ین موضوعات میشود و صادق میباشد که ذکر فضایل
فضیلت اهل بیت کرده و گریانیده و همین قدر کافیست در مطلب بلا شبهه که بسیار
است که با عدم معلومیت امر چگونه نقل و چنین گفت مثلا و حال آنکه بسا هست که خلاف
واقع میباشد و لکن این اشکال وارد است نیز در صورتیکه اخبار صحیحه باشد زیرا که صحت
موجب علم نیست و در ظنیة همه شریکند لکن رفع میشود باینکه این ضرر ندارد بجهة حصول
تعارف چنانچه داب نیز میباشد چنانچه در مراسیل از اخبار و غیرها میگویند قال
الصادق ع مثلا و حال آنکه معلوم نیست بر ایشان صدور قول مذکور از جناب حضرت

پس در ینمقام نیز از این باب میباشد و ضرر ندارد بنا علی هذا اخبار ضعیفه و صحیحه مساوی
میباشند بلی اگر مظنه بکذب خبر باشد در جواز از نقل بدون نسبت براوی محل شبهه عظیم
میباشد بلکه با شک نیز خالی از شبهه نیست بنا برین نقل از علما بلکه از کتب تاریخ و غیرها
ضرر ندارد ما دامیکه اعتمادی بان باشد و از کذب و وضع بر آن لایح نباشد
بلکه در ینمقامات اگر اکتفا باخبار صحیحه بلکه مطلق اخبار شود چیزی بدست نمی آید و لهذا
می بینی اجلهٔ علما را که اقتصار باخبار معتبره نمیکنند بلکه کلمات علما و مورخین را
نیز نقل مینمایند با وجود اینها همه چیزی چند از جهال تعزیه خانها مسموع میشود که بگوش
نخورده بگمانشان که همین سخن تازه مذکور شود خوبست و از سوء عاقبتش نمی اندیشند
که حضرت پیغمبر فرمود که دروغ گو بر من بسیار شده کسیکه بر من دروغ بگوید جایگاه خود را
در آتش مهیا داند و نقل بالمعنی را اگرچه جایز میدانند لکن با شرایط مقرره معهوده
که مبادا چیزی را زیاد یا کم گردانند و کمال احتیاط را درین لازم دانسته اند چه جای آنکه
حکایات بی ماخذ را نقل یا اخبار را سراپا در هم شکنند یا آنقدر شاخ و برگ بر آن افزایند
و اوضاع آنرا بهم زنند که خدا داند انیهم مثل آنچه ایشان متعارف کرده میباشند مانند
تغنی و سایر قبایح و آنچه متعارف شده است از اخذ اجرت برای عمل بعد از آنکه عمل موافق
شرع انور بوده باشد اجرت بر آن بحسب قواعد حرام نباشد زیرا که اجیر شدن
بر صلوة و صوم و حج و زیارت و تلاوت را جایز دانستن مستلزم تجویز این میباشد لکن
اگر اجیر بر امعین بکرد و زیاده بر اجرت المثل تسلطی ندارد و اگر این عمل را اجرتی باشد بحسب
عادت و از حضرت صادق ع روایت شده است که فرمود لا بأس بکسب النائحة
اذا قالت صدقا باکی نیست بکسب زن نوحه گر اگر در نوحه گری خود راست گو باشد
و در حدیث دیگر ابو بصیر از آنحضرت روایت کرده است که لا بأس باجر النائحة
اجرت گرفتن زنان نوحه گر باکی نیست لکن حنان بن سدیر روایت کرده است

از حضرت

از حضرت صادق که فرمود لا تشارط وتقبل کل ما اعطیت باید شرط نکند ابتدا که فلان
مقدار میگیرم و باید قبول کند آنچه باو میدهند و بنا برین اجرت گرفتن شرط کردن آن در ابتدا
که فلان مبلغ میگیرم مشکل میباشد و در جواز نوحه بر سایر مردگان واخذ اجرت بر آن خلاف
در میان علما است شیخ طوسی و ابن حمزه از علمای ما حرام دانسته اند و شیخ ادعای اجماع
کرده و اخبار بر منع نیز واقع شده حتی آنکه وارد شده که پیغمبر خدا لعن کرد نایحه را و کسیرا
که نوحه او را بوشنود و در حدیث دیگر از پیغمبر خدا وارد شده است که فرمودند که اگر زن
نوحه گر بی توبه از دنیا برود در روز قیامت محشور میشود و حال آنکه پوشیده باشد سربالی از قطران
ولکن ظاهر مشهور میان علما جایز میدانند بجهة اخباری چند و اخبار مانعه را حمل بر نوحه
بباطل نموده اند مجلس اول در ذکر خروج جناب سید الشهداء از مدینه مشرفه بمکه معظمه و العلم عند الله
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل محبته فی قلوب اولیائه حتی ترکوا ما سواه شوقاً
الیه و سقاهم من رحیق مودته حتی هجروا من دیارهم اسفاً علیه و اولههم بجماله
حتی اختاروا فراق الصدیق واحتملوا اعباء الطریق طلباً للزلفی
لدیه و تیمهم فی عشقه حتی لم یبالوا بامطار السهام والاسنة کمن
لم یشعر بجانبیه والصلوة والسلام علی اول مهاجر هاجر من دیاره
لهواه وافضل سالک سلک سبیل رضاه واقرب الخلق الی
ربه و سیده و مولاه سیدنا و مولانا و نبینا محمد بن
عبد الله و علی اهل بیته افضل السالکین الی الله واشرف
المهاجرین عند الله سیما علی ولیه و حبیب قلبه و فلذة
کبده الذی هاجر مع اولاده و عشیرته واخرج عن حرم الله
مع اخوانه و قبیلته و جاهد فی الله مع انصاره و احبته
و قتل لوجه الله مع اعوانه و خاصته والغریب الوحید و الاسیر الشهید

الذی

الذی احاط بهم کلاب اهل الدنیا و سباع اراذل الوری فجعل یفر بهم
من بلد الی بلد و من دار الی دار حتی اناخوا علیه و احاطوا جانبیه ففعلوا
به من القتل والغارات و سبی النساء والبنات ما کلت الالسن عن
تقریره و عجزت الایدی عن تحریره فوالله ان هذا الامر تکاد السموات یتفطرن
و تنشق الارض و تخر الجبال له هدا فوا حسرتاه علی تلک الاجسام المرملة
بالدماء والافواه الیابسة من الظماء والهفا علی تلک الاجساد والابدان
المدفونة من غیر غسل و اکفان و واطول لهفی علی تلک الجثة المجدلة فی
الفلوات والاعضاء البالیة العاریات و یا اسفی علی تلک المخدرات
الموتورات والنسوة المأسورات و یا حزنی علی الایدی المغلولات والاعناق
المکبلات فالویل للعصاة العتاة کیف سلک بهم الدنیا طریق العمی
والحادث باَبصارهم عن منار الهدی فاتخذوها رباً واتخذتهم عبیداً
بهم ولعبوا بها و نسوا ما ورائها رویداً الیسعر الظلام فسیعلم الذین ظلموا
ای منقلب ینقلبون و بعد قال الله تعالی فی کتابه المبین و کلامه المنیر
اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر الذین اخرجوا من
دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض
لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیراً و لینصرن الله
مراد از ظاهر آیه شریفه شاید این باشد که اذن داده شده بقتال با عداء حق جماعتی که ایشان برا
ظلم کردند و ایشانرا از دیار خود بیرون کردند بدون جرم و تقصیری مگر آنکه میگفتند
ربنا الله خدای ما معبود بحق هست و بیزاریم از شرک و بت پرستی و اگر نه این بود که
خدا دفع میفرماید عذاب خود را از بدان و اشرار ظالمان بواسطه اخیار و نیکان ایشان
هر آینه عذاب الهی نازل میشد بنحوی که معابد ایشان و مساجدی که محل ذکر الهی خراب و سر

کنو

سرنگون میکردید و هر آینه یاری خواهد کرد خدا هر که او را یاری کند بدرستی که اوست
صاحب توانائی و عزت و چنانچه از بعضی از تفاسیر معتبره و اخبار بر می آید آنستکه قبل
از نزول این آیه حضرت رسول صلعم مامور بقتال با کفار نبودند پیوسته کفار در صدد اذیت
مسلمین بودند و ایشان را سر و پا برهنه میکشتند و اهانت مینمودند تا آنکه جبرئیل ع آمد و این آیه را
آورد و شمشیری بر کمر آنحضرت بست در کتاب شریف کافی از حضرت صادق ع
روایت کرده که فرمودند که نَزَلَتْ فِی عَلِیٍّ وَ جَعْفَرٍ وَ حَمْزَةَ وَ جَرَتْ فِی الْحُسَیْنِ یعنی نزول این آیه شریفه
در شان علی و جعفر و حمزه بود که ایشان را از دیار خود که مکه بود بیرون کردند از روی ظلم
و ستم و ایشان را تقصیری نبود مگر که ترک طریقه مشرکان کرده اند و طریقه توحید رسول
مینمودند پس ایشان در هجرت و محل غربت ماندند و در راه خدا جهاد کردند تا آنکه بسعادت
شهادت فایض شدند چنانکه وارد شده است که در جنگ احد چون حمزه را شهید
کردند با بسیاری از انصار و مهاجر چون مسلمین بمدینه برگشتند در خانهای مسلمین صدای
نوحه زنان بلند شد که بکشتگان خود نوحه میکردند و چون حمزه غریب بود و کسی نبود که
عزایش را برپا نماید در خانه اش صدائی بلند نشد پیغمبر خدا چون این حالت دید فرمود اما عمی
حمزة فلا بواکی له ههنا یا عمی حمزه در اینجا غریب است و عزاداری و گریه کننده ندارد
چون مهاجرین سخن آنحضرت را دیدند زنان خود را گفتند اول بروید بر حمزه و ندبه و نوحه کنید
و بعد بر کشتگان خود روز دیگر اول در خانه حمزه صدای شیون برپا شد حضرت فرمود
کیست که بر عمم غریبم نوحه میکنند گفتند زنان انصارند فرمودند خدا از ایشان راضی باد
پس حضرت فرمودند وَ جَرَتْ فِی الْحُسَیْنِ اگر چه این آیه در شان ایشان نازل شد لکن جاری
در حق حسین ع و مصداق آن درباره آن آواره از دیار و وطن بظهور رسید که او را
از اینجا از وطن خود دور کردند و در غربت اسیر نمودند و آخر الامر آنحضرت باذن
الهی با ایشان جنگ و مقاتله نمود تا آنکه بیجرم و تقصیر او را کشتند و او را تقصیری نبود

مگر آنکه طریقه خداپرستی را پیش گرفته و دست از بت پرستی و اطاعت جبت و طاغوت برداشته بود
و مردم را بسوی ولایت که اعظم شرایط توحید است هدایت میفرمود و بغیر از قول رَبُّنَا اللّٰهُ
چیزی نمیگفت این بود که وارد شده است که آن شهید مظلوم در روز عاشورا با این قوم بیحیا میفرمود
خَبِّرُونِی هَلْ تَطْلُبُونِی بِقَتِیلٍ قَتَلْتُهُ اَوْ بِقِصَاصٍ اَوْ جِرَاحَةٍ اَوْ بِمَالٍ اسْتَهْلَکْتُهُ اَمْ عَلٰی
سُنَّةٍ غَیَّرْتُهَا اَمْ عَلٰی شَرِیعَةٍ بَدَّلْتُهَا خبر دهید مرا که دور مرا گرفته اید بجهت چه مگر کسی را بناحق کشته ام
که میخواهید مرا بعوض او بکشید یا جراحت و قصاصی از من مطالبه مینمائید یا مال کسی را
بناحق مالک شده ام که از من مواخذه کنید یا بدعتی در دین خدا ظاهر کرده ام آیا سنت
پیغمبر را تغییر داده ام یا شریعت او را تحریف نموده ام آن جماعت بی دین بعوض جواب
ساکت شدند و مکرر این نحو کلمات میفرمود و از برای اتمام حجت بر آن جماعت بیحمیت با
قلوب قاسیه که از طینتهای خبیثه ایشان بهم رسیده چه توان نمود بموعظه و نصیحت چگونه ایشان را
نرم میتوان نمود فَهِیَ کَالْحِجَارَةِ اَوْ اَشَدُّ قَسْوَةً وَ اِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا یَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْاَنْهَارُ
وَ اِنَّ مِنْهَا لَمَا یَشَّقَّقُ فَیَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ این آیه شریفه در حق حسین ع کمال بهم رسانیده وَ لَوْ لَا
دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَ بِیَعٌ وَ صَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدُ یُذْکَرُ
فِیهَا اسْمُ اللّٰهِ کَثِیرًا اگر نه این بود که خدا دفع میکرد عذاب خود را از خلق بواسطه بقیه ذریه
طیبه او هر آینه عذاب الهی نازل میشد بنحویکه زمین با اهلش سرنگون میگردید و معابد و
مساجد منهدم و خراب میشد آری جای آن بود که عذاب الهی نازل شود و عالم را سرنگون نماید
در جائی که غیرت الهی موجب این شود که بجهت پی کردن ناقه و بچه شتری عذاب نازل نماید چندین هزار
خلق را از روزگار بر اندازد آیا جای این نبود که بواسطه کشتن فرزند عزیز پیغمبرش نازل نماید
آیا ناقه صالح عزیزتر بود در پیش خدا از سید الشهدا ناقه صالح را عظمی نبود زیرا که مثل او را
هزار هزار در عالم میکشتند ولی چون خدا او را آیتی از آیات خود قرار داده و سفارشش
فرموده بود که او را اذیت ننمایند چون او را کشتند از آن فعل خدا در غضب شد و زمین

ابن الرسول عن الشبل الحسین و قل لمنی مرد اقطعان الیعافیر ایا کجا بود
پیغمبر خدا که ببیند فرزند عزیز خود را که او را در بیابان تنها انداخته اند که کسی او را زیارت
نکرد و بغیر دو نفر تردد نمی نماید مگر وحشیان صحرا و جانوران کوه و بیابان ابن الرسول
و جسمان الحسین بری کمصحف فلم یری فی الارض مهجور
کجا بود رسول خدا که ملاحظه فرماید بدن شریف حسین خود را که مانند ورق مصحف بر زمین افتاده
که بعوض سطر ها زخمهای شمشیر و خنجر در کنار یکدیگر بر صفحه این بدن شریف قرار گرفته و او را
مثل قرآنی که در دست کفار باشد متروک و مهجور گذارده ابن الرسول عن الراس
الکریم علی راس السنان یحاکی بدر دجی بحور کجا بود حبیب خدا که نظر نماید سر فرزند
دلبند خود را که بهیئه سفینه می چسبانید که آنرا بر نیزه زدند و مانند ماه تابان تیره روزان
دوران را بهر طرف میگردانیدند آه آه ابن الرسول و ثغر کان یرشفه ندیه
یقضیب کف مخمور کجا بود رسول خدا و شافع دو سرا تا ببیند آن لب
و دندانیرا که همیشه آنرا میبوسید و میمکید پسر معویه شرابخوار با دست خبیثش چوب بر آن میزد
پدر و مادرم بفدای لب و دندانت باد یا ابا عبد الله ای لب و دندانت تقصیری داشت
مگر آنکه بوسه گاه پیغمبر و همیشه مشغول بذکر خداوند اکبر بود ابن الرسول و مهر
السبط منقلب بعده و یسرج الی الفسطاط مکسور ابن الرسول
عن الایتام نندبه مثل النجوم عن النوق الحدابیی ایا کجا بود پیغمبر خدا
که ببیند اسب بی صاحب فرزندش را که با زین شکسته و روی بخون آغشته بهر طرف میدود
و فریاد مینماید و خبر مرگ صاحب خود را به یتیمانش میرساند آیا کجا بودی یا رسول الله که بشنوی
نوحه یتیمان و گریه خواهران و ناله زنانشرا که مثل ستاره از هر طرف متفرق شده
اند و ایشانرا بر شترهای بدرفتار سوار کردند خطب تضعضع منه الدین و
اضطربت قواعد المجد فی الاعراف و الطور بجد قسم این مصیبتی است که ارکان

دین

بلرزه در آمد تا آنکه آن جماعت هلاک شدند پس مثل سید الشهدا که هر صفتی از صفاتش آیتی بود
از آیات الهی و هر سر مویش عزیزتر در پیش خدا از هزار هزار بچه ناقه صالح اگر او را بیجرم و تقصیر
نحر کردند و پاره پاره کردند طفل حسین را و فرزند عزیزش را که هر مویش مقابل صد هزار از هزار
بچه ناقه صالح بود پاره پاره کردند آیا سزاوار نیست که زمین بلرزد و کوهها سرنگون گردد
و همه عالم را خراب کند با آنکه ناقه صالح را با کاری نکردند و ظلمی ننمودند بلی آبی که خدا حق شربی
او قرار داده بود بگفته الهی راضی نشدند و حق او را با او نگذاشتند پس او را پی کردند و اما
حسین را اینکه حق شرب از برای همه کس بود از و منع نمودند و او را تشنه و گرسنه ذبح
کردند و بدنش را پاره پاره کردند و قطعه قطعه نمودند آیا جای آن نبود که جبرئیل امین چنانکه در کشتن
ناقه صالح صیحه زد و فریاد بر کشید بنحوی که گوشهای را پاره نمودند و همه مردند در کشتن مخدوم خود
حسین ناله کشد و صیحه زند که عالم زیر و زبر گردد فیا سماء جدت هذی الامور علی
مثل الحسین فموری بعده مورا ای آسمان این ظلمها و ستمها جاری شد بر حسین و
حسین را با لب تشنه کشتند و اهلبیتش را اسیر کردند پس تزلزل و اضطراب در آی و سرنگون شو
و انت یا ارض صیری بعده قطعا و یا جبال علی وجه الثری سیری
و تو ای کره ارضیه بعد از حسین پاره پاره شوی وای کوهها پاره پاره شوید و از تزلزل
و اضطراب ثابت بر جای خود قرار نگیرید و یا میاه ابن ساقی الحوض مهجته عطش
قضت بحیها من بعده غوری آه آه فرزند ساقی کوثر و سقای روز محشر را با لب خشکیده
و جگر تفیده شهید کردند پس چرا آبهای چشمها خشک نشد و چرا دریاها فرو نرفت و چرا
بارش از ابر رحمت میریزد و یا نخل یا نخل من بعد الحسین فلا تشق علیک ثمر
بعد از افتادن سرخیل شجاعان عالم و سپهدار مبارزان بنی آدم از اسب و بعد از خالی
شدن خانه زین از بهترین سواران معرکه شجاعت و یکه تاز معرکه مبارزت چرا اسبها را
زین و لجام میبندند امید دارم که سواری سواران بر اسبهای تازیان مبارک و میمون نبوده

دین الهی از آیت بزلزال درآمد و بنا و اساس خانه مجد و بزرگی که پروردگار مجید در اعزاز و طور از او تأسیس نموده و پایه آنرا بجهة پیغمبر آخر الزمان بلند گردانید باضطراب درآمد و نزدیک شد منهدم گردد خَطْبٌ تَزَلْزَلَ مِنْهُ الْعَرْشُ وَانْطَمَسَتْ مَعَالِمُ الرُّشْدِ وَالْأَحْقَافِ وَالنُّورِ حادثه ایست این حادثه که عرش الهی را باین عظمت بزلزل درآورد آثار هدایت و نشانهای رشد و دلالت که پروردگار عالم اقرار داد محو و منطمس گردید خَطْبٌ أَقَامَ عَمُودَ الشِّرْكِ مُنْتَصِبًا وَشَدَّ أَعْضَادَ أَهْلِ الْغَيِّ وَالشُّرُورِ مصیبتی بود این مصیبت که بواسطه آن آثار توحید و خداپرستی پست و عمود شرک و بت برپا گردید و بازوی اهل کفر قوی شد بدانکه اگرچه حقتعالی عذاب خود را نازل نفرمود و عالم را سرنگون ننمود لکن آنچه در آخرت مهیا فرموده بجهة ظالمان کفایت مینماید ایشان را پس باید بقضای الهی تن در داد و کرده حکیم علی الاطلاق را موافق حکمت دانست و بدرستیکه کسی تعجیل در عقوبت مینماید که خوف فوت داشته باشد و خدا در کمین گاه ستمکاران میباشد و طبرسی در احتجاج بسند خود روایت کرده است که روزی سید الساجدین علیه السلام ذکر میفرمودند احوال جماعتی از بنی اسرائیل را که خدا ایشان را مسخ فرمود و ایشان را از صورت نوع انسان انداخت و بصورت میمون گردانید ایشان را بجهة مخالفت کردن ایشان امر الهی را که نهی فرموده بود از صید نمودن ماهی در روز شنبه که روز عید ایشان بود بجهة حرمت آن روز چون بآخر آن قصه رسید فرمود اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی مَسَخَ أُولٰئِكَ الْقَوْمَ لِاصْطِيَادِ السَّمَكِ فَكَيْفَ تَرَىٰ عِنْدَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ يَكُونُ حَالُ مَنْ قَتَلَ أَوْلَادَ رَسُولِ اللّٰهِ وَهَتَكَ حَرِيمَهُ خدا مسخ فرمود بجهة صید نمودن ماهی پس آیا چگونه می بینی حال گروهی را که کشتند اولاد پیغمبر خود را و حرمت او را ضایع و پرده حریم او را دریدند پس یکی عرض کرد یا ابن رسول الله ما این حدیث از شما شنیده بودیم یکی از دشمنان خاندان نبوت گفت اگر کشتن از روی باطل بود

کی

پس کشتن اولاد صید ماهی عظیم تر بود پس چرا خدا غضب نفرمود بر کشندگان او چنانکه غضب کرد بر کسانیکه صید ماهی کردند در یوم سبت حضرت فرمود بگو در جواب آن که ابلیس لعین معصیتش بزرگتر بود از معصیت جماعتی که باغوای او کافر شدند پس چرا خدا هلاک کرد ایشانرا مثل قوم هود و اصحاب فرعون و ابلیس را هلاک نفرمود و حال آنکه او اولی بود بهلاکت از آن جماعت پس چرا خدا هلاک فرمود آنجماعتی را که تقصیر ایشان از ابلیس کمتر بود در معاصی و موبقات و مهلت داد ابلیس را با این معاصی و او منک محرماتیکه از و سر میزند نیست این مگر اینکه پروردگار عالم حکیم است و تدبیر او با حکمت مقرون است هر کس را مهلت میدهد در آن تدبیریست و هر کس را هلاک میکند در آن حکمتی است فَذٰلِكَ هٰؤُلَاءِ الصَّائِدُونَ فِي السَّبْتِ وَهٰؤُلَاءِ الْقَاتِلُونَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَفْعَلُ فِي الْفَرِيقَيْنِ مَا يَعْلَمُ أَنَّهُ أَوْلَىٰ بِالصَّلَاحِ وَالْحِكْمَةِ پس همچنین هلاک نمودن صید کننده ماهی را و مهلت دادن کشندگان حسین را بجهة کرد در حق ایشان آن موافق صواب و حکمت است لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ پس اولا اگر بحث بر حکیم علی الاطلاق روا نیست و ثانیا آنکه خود فرموده وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللّٰهِ كَثِيرًا اگر دفع نمیکردیم اشرار ناس را بواسطه ابرار ناس هر آینه عذاب نازل میشد و معابد و مساجد را سرنگون میکردم و اگرچه این حکم کلیست لکن گذشت که جناب صادق علیه السلام فرمودند در حق حسین علیه السلام جاری شد و پس اگر نبود بقیه ذریه طاهره او و بجهة وجود حجت الهی که محل فیوضات الهی و سبب نزول رحمت و برکات نامتناهی هر آینه عالم سرنگون شده و همه دنیا و ما فیها زیر و زبر شده بود زیرا که امر سهلی نبود کشتن جگر گوشه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و اسیر نمودن دختران فاطمه زهرا هرگاه خدا بجهة صید ماهی چند نفر جمعیت از جماعتی مسخ نماید و بر ایشان صاعقه از آسمان فرو فرستد و باتش دنیا و آخرت

بسوزد

بسوزد پس چه گمان داری از کسانیکه بجهة خلیفه او را از عرش کبریائی و عظمت او را
ومظهر جلال و رفعت او را ماهی وار در دریای خون غرق نمایند واو را بیگناه از آب منع نمایند
وهرگاه گروهی عظیم را هلاک کنند بجهة هتک حرمت روز عیدی که خدا از احرمت داشته
بوده و آنروز از صید سمک نهی فرموده بود پس چه خواهد بود حال گروهی که هتک حرمت
عید ایام وسید ایام را که روز جمعه بود و بمنزله یوم السبت بنی اسرائیلست
ضایع ودر چنین روزی در بهترین ساعات که وقت زوالست وخدا مردم را خوانده است
بسوی ذکر خود واحترام پیغمبر خود که باطن ذکر الله است وتحصیل قرب خود ومناجات
خود حرمت آنروز را ضایع کنند و پرده حرمه پیغمبر خود را بدرند ومرتکب چنین امری
که قلم از تحریر عاجز است بشوند و روز جمعه که یوم السبت مسلمانانست آنرا ضایع
نمایند وبصید نمودن نهنگ بحار معارف الهی واشرف مخلوقات از ماده تا ما سوی
جرئت نمایند واینکه در بعضی اخبار وارد شده است که المقتول یوم السبت
واینکه آنحضرترا در روز شنبه شهید کردند همانا تاویلش همین است که مذکور شد که شهادت
او در روز جمعه مسلمین است میباشد اگرچه جمعی از علما بظاهر این اخبار عمل نموده اند.
وقائل شده اند که شهادت آنحضرت در روز شنبه بوده مثل شیخ مفید در ارشاد و
وغیر ایشان ولکن مخالف است با اخبار کثیره داله باینکه این امر در روز جمعه بوده وباین
قائل شده بسیاری از علما رضوان الله علیهم بلی هلاکت اینجماعت اولی بود اما خدا
عذاب نفرمود این جماعت را بواسطه حجة خود که در میان خلق بود نعم ولولا
شموس منهم ما اطلعت شمس ولولا کان سهل ولا حزن
ولم یدر فلک ولا سکنت ارض بل اضطربت ارض بها سکنوا
بلی اگر نبود از برکت آفتابهای فلک عصمت وطهارت وماههای برج هدایت و امامت
از اولاد آن قافله سالار سالکان سعادت وپیشرو کاروان شهادت هر آینه

هرگز آفتاب طلوع وغروب میکرد و افلاک گردش نمینمود و زمین قراری نیافت و سهل و
جبل برطرف میگردید لو لم یرد ربنا اظهار حجته من صلبه ما استقام
الدهر والی من اگر نه این بود که خدا میخواست که اظهار نماید حجة خود را وبیرون آورد
خلفاء خود را از صلب طاهر او هر آینه زمان وروزگار استقامت نمی یافت ولتعطل
الکون ان کانت فلا ثم منه هذا علی فعل النفی ما نسوا عالم
کون نشد و کونین معطل نگردید بجهة اینکه گوهرهای وجوهرهای ثمینه از اولاد طاهره
او قلاده روزگار و نظام لیل ونهار بودند که بواسطه تقوی وممارست بر عبادت خلق
مقصود از ایجاد ما سوی حاصل میگردید فلیندب المجد اهلیه وکذا فلیعظم
الخطب وفلتکبر المحن پس سزاوار است که مجد و بزرگی ندبه ونوحه نماید
بر اهل خود وباید عظیم شود مصیبت و بزرگ شود محنتها وبلاهای مردم فکیف لا وراتی
السادات من مضر اضحت تسود علیها اعبد نتن چگونه چنین نباشد
وحال آنکه می بینم بزرگان وسادات خلق را که ارذل میمانند بر ایشان از ارذل خلق
وغلامان و بندگان گندیده متعفن والله جر جور الظالمین علی ابناء احمد
الا معشر فنوا اعنی الاولی غصبوا میراث جدک آخر النبی
رسول الله والختن بخدا قسم که جرات نداد این ارذل را بظلم اهل بیت
مگر جماعتی که غصب کردند ارث برادر و داماد رسول الله را که بر او ظلم کردند وبواسطه امر خدا
صبر نمودند و دیگران بر آن جرات نمودند هم استسو وشادوه اذ اخفاهم
فی اللطف والغلفین وایشان اساس ظلم چیدند و بنیان این بنا را
نهادند و بنی امیه تقویه کردند وبا تمام رسانیدند آنرا در زمین کربلا نفسی فدا
لنفوس فیه سائلة علی الضبا نهبت اجسادها الله ملوح وجان من بفدای
آن نفوس قدسیه وارواح زکیه باد که در زمین کربلا خونهای ایشان از شمشیر مخالفان

انکه

امیة

جاری

جاری گردیده و جسدهائی که آنها را بغارت نیزها دادند نفوس اشرف خلق الله بودند
بهم سادت مشاعر بیت الله والرکن افدی هنا لحسیننا و هو یحمحم
الهیجاء بسطوا بغلیب فانه البکن روح و جان من بلکه جانهای عالمیان
فدای حسین مظلوم باد که دران غربت در میان آنگروه بیهمت گرفتار شده بود چون
شیر خشمناک در دریای حرب غوطه ور گردیده بود افلهم و البر من صوب الدماء عاد
بحر اعلی وجهه یحمل العدی سفن در حالتی که از کشتن آن اشرار خونریزی انطاع
غدار روی آمده شد تنزله دریای خونی شده بود که خیلها و اسبهای ایشان مانند کشتی بر آن
جاری بودند ما صدته عن لقاء القوم کثرتهم و الاسد قل سدها عن
فصدها از زیادتی آنگروه در نزد شش بی شکوه بود همچنانکه کثرة و حشیان از پیش شیران
عظمی نیست ای والله شیر را چه نسبت است بآن مظهر قهر الهی و محل سطوت خدائی اگر اشاره
قهرانه بآنگروه بلکه بهمه مخلوقات زمانه میفرمود هر آینه همه را از صفحه روزگار
بدار البوار میفرستاد باری بمقتضای حکمت ربانیه بقوة ظاهریه بشریه و سطوة شجاعت
جسمانیه با آن طایفه طاغیه جدال نمود حتی اذا اشتاق دار الاقناء لها و شاقه
سادة فی عدنها عدنوا تا اینکه این ظلمت کده دنیا را قابل تابید انوار قدسیه خود ندید
و دلش از زندگی دنیا سیر شد و اشتیاق عالم بقا بر وز یاد شد و جد و پدر و مادر نیز
از اشتیاقش بیتاب شدند فاصنت الی القدس نفس منه طاهرة ما شانها
فی الوغاء خوف و لا لحون لیس نفس زکیه اش از شاخسار بدن پرواز نمود بکشتن احکام
دین الله اذ نکست اعلام و اسفا و الفرض و السنن پس بسبب کشتن او
علمهای دین الهی سرنگون گردید و آثار فرض و سنن شریعت مندرس گردید و احکام
دین تعیین عزاداران امام حسین گردید پس باید دانست اگر چه حقتعالی
از برکت وجود حجه خود زمین را سرنگون نگردانید و آسمان را زیر و زبر ننمود اما زمین

آسمان را در مصیبت جگرگوشه پیغمبر آخر الزمان بخون دل رنگین نمودند آسمان بجای اشک خون بارید
و زمین چشمها آب و خون از چشمهایش جاری شد چنانچه از اخبار کثیره از مخالف و مؤالف
وارد شده است از آنجمله ابن قولویه در کامل الزیاره از حضرت صادق ع روایت کرده است
که فرمودند بدرستیکه گریست آسمان و زمین در مصیبت حسین ع سرخ رنگ شدند و هرگز
بر کسی نگریستند مگر بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی ع ابن شهر آشوب از نضره ازدیه روایت
کرده است که گفت لما قتل الحسین امطرنا السماء دما و حبابنا و جرادنا
صارت مملوئا چون حسین ع را شهید کردند و داغ مصیبت آن ابر دل آسمان و زمین گذ
گذاردند آسمان خون بارید و ظرفهای ما حتی حب ها و سبوهای ما مملو از خون گردید
و ایضا از ابن قولویه رضی الله عنه روایت کرده است از احمد بن عبد الله از مرد
اهل بیت المقدس که گفت بخدا قسم که اهل بیت المقدس مطلع شدیم بر شهادت حسین ع
بن علی ع در پسین آنروز که آنحضرت را شهید کردند راوی گفت چگونه مطلع شدید و حال
آنکه مسافت بعید و فاصله بوده میانه شما و مقتل آنحضرت گفت ما رفعنا حجرا و لا مدرا
و لا صخرا الا و رأینا تحتها دما یغلی یعنی هیچ سنگ و کلوخی را
از اطراف بیت المقدس بر نداشتیم مگر آنکه دیدم که از زیرش خون تازه میجوشید و دیوا
رها مانند خون بسته سرخ شده بود تا سه روز خون تازه از آسمان میبارید و در دل
شب منادی شنیدیم که ندا میکرد و این شعرها را میخواند اترجوا امة قتلت حسینا
شفاعة جده یوم الحساب آیا امید دارند گروهی که کشتند حسین را شفاعت جد
بزرگوارش را در روز قیامت معاذ الله لا نالتم یقینا شفاعة احمد و ابی تراب
معاذ الله هرگز نخواهد شد و شما نخواهد رسید شفاعت احمد مختار و حیدر کرار قتلتم
خیر من رکب المطایا و خیر الشیب طرا و الشباب چگونه میشود که شفاعت
جد و پدر و مادر او شما را دریابد و حال آنکه کشتند بهترین سواران معرکه شجاعت را

وکشتند بهترین پیران وجوانان اهل عالم همه پیران وجوانان اهل بفدای یکموی او باد
میکوید که آفتاب تا سه روز منکسف وبی نور بود وجهان ظلمانی وسیاه بود بنحویکه
که در روز ستارهای آسمان ظاهر بود وبعد از چند روز نزدیک خبر رسید که در
ابتدای ظهور این امور غریبه آن غریب دیار بلا را واسیر کروه اعدا را در کربلا شهید
کرده بودند واز جمعی از مشایخ عامه مثل شارح رضی وصاحب طبقات نقل
شده که در آسمان بهم میرسد در وقت طلوع وغروب آفتاب از وقتی بهم رسید
که خورشید فلک امامت ونازپرور حضرت رسالت حسین ع را شهید نمودند واز آن
تا حال باقی مانده وپیش از آن کس ندیده بود وگفته ما رفع حجر فی الدنیا الا
وتحته دم عبیط سنگی را از روی زمین بر نداشتند در همه دنیا مگر اینکه
از زیرش خون تازه بود واز آسمان قطرات خون بر زمین میریخت وآنخون بر هر
جامه که می نشست اثرش برطرف نمیکردید هرچند آنجامه را میشستند پاک نمیشد تا
پاره پاره میشد پس اگر آسمان هنوز در مصیبت فرزند پیغمبر آخر الزمان عزادار وصبح
وشام تکیه علی الدوام از دیده خود اشکبار رود در هر شبانه روز از اطرافش آثار
سرخی وخون ظاهر میشود چرا دلهای دوستانش در مصیبت او خون نمیشود وچرا
اشک خونین از دیدها جاری نمیکنند وچرا آه حسرت از سینه نمیکشند بخیالات
آنکه مصیبت حسین ع مثل سایر مصیبتها کهنه شده وداغش از سینها برطرف
گردیده حاشا والله تا قیامت برطرف نخواهد شد واز خواطرها محو نخواهد گردید چه
همه کس مثل حسین ع نیستند وهر بلیه مثل بلیه حسین ع نیست آسمان گردشها کرد
تا مثل حسین را بروز آورد که زینت آسمانها وزمینها بود واز اول خلق دنیا زینت
او را نبوا نستند دید تا او را به بدترین حالی کشتند وسینه ام چرا از دیدها خون دوستانش
خون نریزد وچرا جگرهای شیعیانش کباب نشود مگر آنکه این دلها سخت تر

اشک

از سنگ وکلوخ است با آنکه سنگ تامل آن را تامل میکند وهمچنانکه از حکمتهای الهی است
آسمان وزمین بر پا بوده باشد تا عرض از ایجاد خلق بعمل آید همچنین از این جهت باید در نظر ما
نماید ودر دلها تاثیر بکند که خلق از نعیش باز مانند والا چه معنی داشت که کسیکه بهترین خلق
وواسطه نزول رحمتها وبرکتها وفیضها وکرامتهای خداست بر خلق او را شهید کنند
وجماعتی که گل ایشان بنور ولایت سرشته شده وهمیشه بابی انت وامی
خطاب با او می نمایند در مصیبتش بیقرار نباشند وخورند وآشامند واستراحت کنند
آه آه چه قسی است دلی که در این مصیبت نسوزد وچه دور از رحمت است دیده که در این
بلیه اشک حسرت نریزد وقعت عاشوراء بانٌ لها فی جبهة المجد
جرحا غیر مندمل ای واز مصیبتی که واقع شد در روز عاشورا ودر جبهه آن
جراحتی که در پیشانی مجد وبزرگی واقع شد هرگز مندمل نخواهد شد وسر بهم نخواهد
آورد زیرا که بزرگ اهل مجد وبزرگی را کشتند وارا ذلیل نمودند مصیبة تکب
السبع الشداد لها دما ورزء عظیم غیر متحمل مصیبتی که آسمانها بجای اشک وا
خون باریدند وبلیه عظیمی است که تاب تحمل آن نمیتوان لهفی له غادر املقی بلا
کفن سوی السوافی ولا لحد ولا غسل ای حسرت واندوه بر مظلوم
که بدن شریفش را بر زمین انداختند وبورانی جامه وکفن واگذاشتند تا آنکه غبار
از وزیدن بادها بر پشت بجای کفن بر بدنش نشست منعفرا بالجدّ دام النحر منعفرا
الجبین بحر قضی ظامی الی الوبل آه آه آنصورت شریفش که بوسه گاه
جد بزرگوارش بود بخاک مالیدند واو را مثل شتر قربانی نحر کردند وپیشانیش که دایم
در سجود معبود بود بخاک آلوده نمودند وآن بحر فیض وکرمت را لب تشنه شهید کردند
واقبلت زینب الکبری وقد سفرت من منظر یداء الله مشتمل حسری
وادمعها تتری ومقلتها عبری وانفسها حری من الثکل از آن جا

خواهران

خواهر آن مظلوم زینب خاتون از خیمه بیرون آمده بود و حال آنکه لباس مذلت و خواری
و جامهٔ مصیبت و سوگواری در عزای برادر خود پوشیده با اشکهای ریزان و چشم
خونفشان و نفس سوزان تَشْکُو اِلیٰ جَدِّهَا فِعْلَ الطُّغَاةِ بِهِمْ بِمَدْمَعٍ
فَوْقَ صَحْنِ الْخَدِّ مُنْهَمِلٍ با آن حال مصیبت با دل شکایت بر ملال الجد بزرگوار
رسول ذو الجلال میکرد و میگفت یَا جَدِّ قَدْ فَتَکَتْ فِینَا عُلُوجُ بَنِی اُمَیَّةَ
وَ بَغَا بِأَعَابِلِهِ الْهَبَلِ ای جد والا تبار کبرهای بنی امیه و باقی بت پرستان
در کمین گاه بودند بعد از تو بنا که ما را هلاک و برطرف نمودند یَا جَدِّ هَلْ
جَاءَکَ النَّاعِی بِقَتْلِ اَخِی وَ هَلْ عَرَفْتَ لِاَفْتِنَنَّ فِی هَلْ ای جد بزرگوار آیا کسی خبر
مرگ برادرم را تو داد و آیا میدانی که چه مصیبتها بمن رسید یَا جَدِّ هٰذَا اَخِی
تُکَفِّنُهُ الرِّیَاحُ فِی نَسْجِهَا مِنْ مُطَرَّفٍ سَمِلٍ ای جد بزرگوار اینک
بدن برادرم حسین ست عاری و برهنه نموده اند و باد با گرد نش تار و پود گرد و غبار
جامه و کفن میبافند یَا جَدِّ هٰذَا اَخِی ظَامٍ وَ قَدْ صَدَرَتْ عَنْ صَدْرِهِ الْبِیضُ
بَعْدَ الْعَلَلِ وَ النَّهَلِ ای جد بزرگوار برادرم را با لب خشکیده کشتند و نگذاشتند که لب را
از آب فرات تر کنند و حال آنکه شمشیرهای کوفیان از خون سینه و بدن او سیراب کردند
وَ اَقْبَلْتُ تَرْشُفُ الثَّغْرَ الشَّرِیفَ وَ قَدْ یُدَافِعُ الْقَدْرَ الْمَحْتُومَ بِالْقُبَلِ
تَقُولُ وَ السِّبْطُ تَغْشَاهُ الْمَنُونُ وَ فِی فُؤَادِهَا شُغُلٌ نَاهِیکَ مِنْ شُغُلٍ
پس خود را بنعش برادر رساند و او را میبوسید و با آتش دلی که داشت میگفت اَخِی
اَخِی هٰذِهِ رُوحِی لَکُمْ بَدَلٌ اِنْ کَانَ یَقْتَنِعُ صَرْفُ الدَّهْرِ بِالْبَدَلِ ای برادر ای برادر
این جان عزیزم را بقربانی تو مینمایم و خودم را فدای تو میکردانم اگر میتوان که مصیبت
روزگار را ببدل و فدیه گرداند از خود اَخِی اَخِی کُنْتَ نُوراً یُسْتَضَاءُ
بِهِ اِلَی الطَّرِیقِ الَّذِی یُنْجِی مِنَ الظُّلَمِ ای برادر تو نوری بودی که در ظلمتهای

شکایت کردن زینب خاتون از دست بنی امیه بجد بزرگوار خود

دنیا

دنیا از روشنائی نور تو گمشدگان وادی ضلالت راه هدایت و طریق سعادت را
میجستند اَخِی اَخِی اَظْلَمَتْ مِنْ بَعْدِکُمْ طُرُقُ الْهُدَی وَ رَبِیعُ الْمَعَالِی اَضْحَی وَ هُوَ خَلِیٌّ
ای برادر ای برادر بعد از برطرف شدن نور تو راههای هدایت گم شد و منزل بزرگی
و سعادت خالی ماند ای والله بعد از حسین راه هدایت تاریک و ظلمانی گردید و
طریق سعادت و هدایت گم شد و مساجد و معابد خراب ماند و محاریب و منابر بهم
خورد و آثار تقوی مندرس گردید و بار علم هدی منطمس شد چگونه تصور میتوان
نمود که کسی را که خدا او را برگزید بجهت هدایت خلق و حجت خود گردانید و برهنه گان خود
و در شبستان ضلالت او را راه نمای گمشدگان گردانید که از نور هدایت
او راه راست را جویند او را بدترین خلق به بدترین احوال بکشند و همه عالم را بی دلیل
گذارند و از فیوضات الهی محروم نمایند و باینها از دست او تعیش و زندگی کنند
و بفرح و شادی مشغول باشند مگر نشنیده اند مظلومی نور دیده و جگرپارهٔ محمد مصطفی
جگر گوشهٔ فاطمه زهرا و بهمه دلگاری خامس آل عبا را یا شنیده اند تجاهل مینمایند
کار عزیزتر از حسین که زینت آسمانها و زمینهاست و گوشوار عرش خداست
و باب النجات امت و سبب نزول رحمت و برکت است یا مگر مظلوم تر از حسین
کس را دارند که دل ایشان برای او نمیسوزد در جائیکه حیوانات عجم و لسان سوز و نالک
و کلوخ از دیده خونبار ستند نهایت دوستانش غافل باشند و در مصیبتش
ساکت باشند و در تعزیه اش اشک حسرت از دیده نبارند منجمله اینحالت مستکثر از کمی معرفت
ایشان و غفلت فرو رفتن در شهوات و فکر دنیا و ذکر دنیا و هم و غم دنیا و التاجیه معنی دارد
تصور آنچه شد برآنحضرت تا اگر دو خود را ضبط توان نمود لشنیدوا بکه وارد شده از ابو بصیر
که گفت در خدمت حضرت صادق ع بودم که داخل شد بر آنحضرت یکی از فرزندان آنحضرت را
او را در بغل کشید و بوسید و فرمود خدا حقیر نماید کسیرا که شما را حقیر نمود و استهلام کشد.

اگر مکیدند پدران شما کشتند و خدا واگذارد کسی را که شما را حقیر نمود و انتقام کشید از کسیکه پدران
شما را کشته و خدا واگذارد کسی را که شما را واگذاشت و لعنت کند جماعتی را که
شما را کشتند و خدا یاور و حافظ و ناصر شما باد و بدرستیکه طول کشید گریه زنان و
ذریه انبیا و صدیقین و ملائکه و شهدا بر شما پس آنحضرت بگریه در آمدند و فرمودند
ای ابی بصیر اذا نظرت الی ولد الحسین اتانی ما لا املکه بما اتی الی
ابیهم والیهم هرگاه نظرم بیکی از اولاد حسین می افتد حالتی مرا عارض میشود که خود را
ضبط نمی توانم نمود بجهة ظلم و ستمی که به پدر بزرگوار ایشان کرده شد و در حدیث
دیگر وارد شده است که نبود روزیکه مذکور شود حسین در نزد حضرت صادق
مگر آنکه آنحضرت محزون میگردید و دیگر در آن روز و در آن شب کسی آنحضرت را
شاد و خندان نمیدید اگر خواهی از مظلومی آنحضرت را شنیده باشی مستمع باش
و ببین که چگونه آنحضرت را از وطن خود دور کردند و او را در غربت مبتلا ساختند و
دستش را از حق او کوتاه کردند و او را از حرم جد بزرگوارش بیرون نمودند
و چگونه عرصه را بر آن بزرگوار تنگ کردند که دلش از زندگی دنیا سیر شده را
راضی بمردن گردید شیخ مفید و سید جلیل القدر سید ابن طاوس و ابن شهر آشوب
و غیر ایشان از علماء اعلام و اجلاء ولا مقام حکایت جانسوز بیرون رفتن آن سید
انام و گوشواره عرش کبریا علام را از مدینه طیبه مبارکه قریب باین مضمون بیان فرموده
اند که بعد از آنکه قارون این امة معاویة ابن ابی سفیان به اسفل درک نیران ار
تحال یافت و صفحه روزگار از کثافت وجود پلیدش پاک گردید نطفه حرام او و فرزند
ناپاکش یزید ملعون بمقر سلطنت آن بی گهر استقرار یافت از آنجا که شجره ملعونه
شقاوت جز ثمر کفر و طغیان بثمری نه و نطفه خبیثه ظلم و عدو از اجر مردم آزار
اثری منتسب شد و از آنجا که هر مدعی در مقابل او باطل است و هر موسی را در مقا
مقابل فرعونی است که او را اذیت مینماید آن شقاوت اثر در صدد اذیت و ظلم

بیان خروج سید الشهداء از مدینه مشرفه بمکه معظمه

قتل جگر گوشه پیغمبر و ظلم و قتل نوباوه حیدر صفدر بر آمد نامه بر پسر عم خود ولید بن عتبة بن
ابی سفیان نوشت که باید بیعت مرا از حسین بن علی و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر
و بروایت ابن شهر آشوب و عبد الرحمن ابن ابی بکر بگیری بیعت شدید عنیفی و اگر ابا کنند
سر ایشانرا بریده بنزد من بفرستی چون نامه بآن سگ رسید و خواست بیعت بگیرد
او را ممکن نشد و لکن چون آنحضرت دید که دست از او بر نمیدارند فرار را بر قرار اختیار
نموده آهنگ سفر فرمود و در تهیه سفر بر آمد و جلای وطن را بر مجاورت حرم جد محترم
خود اختیار فرمود و پیش از خروج بچند شب بجهة وداع بر سر روضه منوره جد والا
مقام خود رفت چون نزدیک روضه شریفه رسید بروایت صدوق نوری از قبر
منور ساطع گردید چون این را مشاهده فرمود مراجعت نمود و شب دیگر بجهة وداع
بر سر آن قبر مبارک رفت و چند رکعت نماز گذارد و بعد از آن شروع بمناجات
نمود و عرض کرد اللهم هذا قبر نبیک و انا ابن بنت نبیک و قد حضرنی
من الامر ما قد علمته خداوندا این قبر پیغمبر تو است و من فرزند زاده پیغمبر توام مرا امری
پیش و بلیه روی نموده که تو میدانی آنرا خدایا من نیکی را دوست میدارم و از بدی
بد دارم و سؤال میکنم از تو بحق این قبر مبارک و بحق آن کسی که در آن مدفون است که
اختیار فرمائی از برای من چیزی را که رضا و خشنودی تو و رسول تو در آنست پس شروع
کرد بگریستن و گریه بسیاری کرد تا نزدیک صبح پس سر مبارک را گذارده او را
خواب ربود و در عالم خواب دید که جد بزرگوارش با گروهی از ملائکه از راست
و چپ و پیش آنحضرت را احاطه کرده اند می آید پیش آمد آنحضرت را بسینه شریف چسبانید
و میان دو چشمش را بوسید و فرمود حبیبی یا حسین کانی اراک عن قریب مرملا
بدمائک مذبوحا بارض کرب و بلا بین عصابة من امتی و انت مع ذلک
عطشان لا تسقی و ظمآن لا تروی ای حبیب دل افگار و ای نور دیده احیا گویا

وداع نمودن آنحضرت بر قبر مطهر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله

براهین ترو یکها که ترا ذبح کرده باشند و بدنت را بخون رنگین کرده باشند و جسد ترا
بخون آلوده باشند و در زمین کربلا و در دیار محنت و ابتلا در میان گروهی از امت
مشومه من و تو در آنحالت تشنه باشی و شربت آبی بتو ندهند و ترا سیراب ننمایند
و بالب تشنه و جگر برشته ترا ذبح کنند و باینحال امید شفاعت از من داشته باشند
خدا نرساند بایشان شفاعت مرا حبیبی یا حسین ان اباک و امک و اخاک قدموا
الی و هم مشتاقون الیک ای نور دیده و ای حبیب دل محنت رسیده پدر و مادر
و برادرت نزد من آمده اند و مشتاق لقای تو میباشند ان لک فی الجنان درجات
لن تنالها الا بالشهادة ای نور دیده از برای تو منازل چند در بهشت مقدر
گردیده که بان نمیرسی مگر بکشته شدن و جان باختن پس در آنحال آنحضرت نظر خود را
بجد بزرگوار انداخته عرض کرد یا جداه لا حاجة لی فی الرجوع الی الدنیا فخذنی
الیک و ادخلنی معک فی قبرک ای جد مرا حاجتی به برگشتن بدنیا نیست پس مرا
بگیر و با خود ببر و از غمها و الم‌های دنیا مرا خلاص کن حضرت رسول صلعم فرمود ترا چاره
نیست از برگشتن بدنیا تا شربت شهادت بچشی و بدرجه رفیعه سعادت برسی و آنچه حق تعالی مقدر
فرموده و مهیا نموده از برای تو دریابی پس آنحضرت از خواب بیدار شد مضطرب
و هراسان بخانه معاودت فرمود اهلبیت خود را و اقربای خود را [illegible] مطلب
جمع نموده خواب خود را و خبر شهادت خود را و غریبی و مظلومی خود را و اهلبیت خود را
بجهت اهلبیت نقل کرد اهلبیت از استماع این واقعه هائله و شنیدن این خبر محنت اثر
مهموم و مغموم شده شروع بگریه و زاری کردند از خانه و اولاد آن امام صدای
گریه و ناله بلند گردید آنروز در مغرب و مشرق عالم کسی اندوهناکتر از اهلبیت رسالت
نبوده و احدی گریه اش از ایشان بیشتر نبود پس آنحضرت مهیای سفر شدند و اسباب سفر را
ترتیب دادند و در میان شب بجهت وداع مادر خود برخواست و بسر تربت طاهره

مادر

مادر خود روانه شد و در بعضی از کتب مذکور است که سلام کرد بر مادر خود و گفت السلام
علیک یا اماه حسین است که بوداع تو آمده و این آخر زیارت اوست تو را
ناگاه از قبر مبارک فاطمه آوازی آمد و علیک السلام یا مظلوم الام و یا
شهید الام و یا غریب الامم پس نحوی گریه بر آنحضرت مستولی شد که دیگر قدرت بر تکلم
نداشت پس سر قبر مبارک برادر بزرگوارش رفته آنحضرت او را وداع نمود چون صبح شد
بمنزل خود برگشت و امر نمود بخدام خود که کجاوه‌ها را بار کنند و خواتین عصمت
و طهارت را در محملها و کجاوه‌ها سوار کنند ناگاه محمد بن حنفیه برادر آنحضرت مطلع
مطلع شد که آنحضرت اراده کوچ دارد برخواسته بخدمت برادر با جان برابر
خود آمد و عرض کرد یا اخی انت احب الخلق الی و اعزهم علی
ای برادر تو محبوبترین خلقی بسوی من و عزیزترین خلقی در پیش من ای نور دیده حجة خدا
امروز منحصر است تو بگو بمن اراده کدام دیار داری و قصد کدام مکان فرموده
و دست از روضه جد خود برمیداری بکجا میروی و اقربا خود را بکه میسپاری و
و شیعیان خود را بکی سفارش مینمائی ای برادر میترسم در میان قومی روی
که با تو مخالفت نمایند و جان شیرین تو و اهلبیت تو که بهترین جانها است در
معرض تلف در آید حضرت فرمود چکنم و بکجا روم و چه چاره کنم که لابد ازین بلاد
باید بروم عرض کرد که پس برو بسوی مکه و بپناه بخانه خدا اگر دوست از تو برداشتند
و ترا بخود واگذاشتند در آنجا باش و ان تکن الاخری خرجت الی بلاد الیمن
فانهم انصار جدک و ابیک و هم ارئف الناس و ارقهم قلوبا و اوسعهم بلادا اگر
دست از تو برنداشتند برو بسوی بلاد یمن زیرا که اهل یمن یاوران جد و پدر تو اند
و مردم رئوف و مهربانی اند و دلهای ایشان نازکتر است و بر ضعیفی تو رحمت خواهند
نمود و ترا پناه خواهند داد و بلاد ایشان واسع و ارزانست و بودن تو در

آمدن محمد حنفیه بخدمت آنحضرت و مانع شدن آنحضرت از سفر

بلاد

بلاد بر ایشان دشوار نیست فَاِنْ اَطْمَئَنَّتْ بِكَ الدّارُ وَ اِلّا لَحِقْتَ بِالرِّمالِ وَشَعَفِ الْجِبالِ
واگر نتوانستی دران بلاد بمانی و دست از تو بر نداشتند برو بسوی بیابانها و کوهها
پنهان باش و زنهار بارض عراق مرو و خود را بدام فریب کوفیان میفکن حضرة
فرمود یا اَخِی وَاللهِ لَوْ لَمْ یَکُنْ فِی الدُّنْیا مَلْجَاءٌ وَلا مَأْوًی لَما بایَعْتُ یَزِیدَ بْنَ مُعاوِیَةَ
ای برادر بخدا قسم اگر در دنیا پناهی نیابم و ماوائی نبینم در بیابان و کوهها نیز
نتوانم زیست نخواهم کرد و با پسر معاویه بیعت نخواهم کرد پس محمد گریه بسیاری کرد و
آنحضرت نیز بگریه در آمد و سخن ایشان قطع شد پس حضرة دوات و قلم طلبید و
وصیت نامه نوشت و به برادر خود داد و نامه به بنی هاشم نوشت بایں
مضمون که هر که بمن ملحق شود البته کشته خواهد شد و هر که تخلف کند از من فتح و
فیروزی نخواهد یافت و به شخصی داد که بنی هاشم رساند پس امر فرمود که زنان
و دختران از محملها و کجاوهها سوار نمایند ذوالجناح را طلبید و پا در رکاب سعادت ا
انتساب نموده سوار شد ابن قولویه در کامل الزیاره روایت کرده باین مضمون که چون
آن قدوه ناس و پناه عام و خاص از مدینه خواست بیرون رود زنان
بنی هاشم و طایفه عبدالمطلب از هر جانب رو بسوی آن اشرف اولاد بنی عدنان
روانه شدند و از هر جانب صدای نوحه و ندبه بلند کردند و صدای گریه و ناله
برکشیدند و مثل پروانه بدور آن شمع شبستان حیرت میگشتند و مانند بنات النعش
بدور آن فلک هدایت میگردیدند و از هر طرف مانند ابر بهار در فراق آن
برگزیده اخیار زار زار میگریستند و میخروشیدند آن پناه درماندگان و آن د
ستگیر بیچارگان چون آن حالت را در آن دلسوختگان مشاهده فرموده
در میان ایشان آمده فرمود اُنْشِدُكُنَّ اللهَ اَنْ تُبْدِینَ هٰذَا الْاَمْرَ مَعْصِیَةً
لِلّٰهِ وَلِرَسُولِهِ شما را بخدا قسم میدهم که عنان صبر و آرام را از دست مد

آمدن زنان بنی هاشم وغیره بخدمت آنحضرة ۴

وان

واین بیتابی را اظهار کنید و مسلک معصیت خدا و رسول را سلوک نمایید تقضا خدا
و امر رسول خدا این درد مید محنت زدگان دلسوختگان عرض کردند فَلِمَنْ
نَسْتَبْقِی النِّیاحَةَ وَالْبُكاءَ فَهُوَ عِنْدَنا كَیَوْمِ ماتَ رَسُولُ اللهِ وَعَلِیٌّ وَفاطِمَةُ
وَرُقَیَّةُ وَزَیْنَبُ وَاُمُّ كُلْثُومٍ اگر بجهة چون توامامی گریه و نوحه نکنیم بجهة کدام
گریه و نوحه کنیم امروز مثل روزیست که جد بزرگوارت از دنیا رفت و مثل روزیست
که پدر عالیمقدار تو کشته شد و مانند روزیست که مادرت از دنیا رفت و مثل روزیست
که دختران پیغمبر خدا از عالم رفتند پس خدا جانهای ما را فدای تو کند ای حبیب
ابرار وای یادگار اخیار ناگاه یکی از عمههای آنحضرت پیش آمده عرض کرد
ای نور دیده عمه ای حسین شهادت میدهم که شنیدم که جنیان بر تو نوحه میکردند
و پیش از شهادت تو عزای ترا میداشتند و میگفتند فَاِنَّ قَتِیلَ الطَّفِّ مِنْ آلِ
هاشِمٍ اَذَلَّ رِقاباً مِنْ قُرَیْشٍ فَذَلَّتِ حَبِیبُ رَسُولِ اللهِ لَمْ یَكُ فاحِشاً اَبانَتْ مُصِیبَتُكَ
الْاُنُوفَ وَجَلَّتِ بدرستیکه شهید طف کربلا از آل هاشم را ذلیل کردانید پس بعد از او همه
قریش ذلیل گردیدند و او حبیب قلب رسول خدا بود که هرگز پیرامون امر قبیح
بگردید مصیبت او بزرگ میباشد نحو یکه دماغهای دوستانش را بخاک مذلت
مالید پس شعر میخواند حَسِیناً سَیِّداً فَلِقَتْلِهِ شابَ الشَّعْرُ وَلِقَتْلِهِ زُلْزِلْتُمْ
وَلِقَتْلِهِ اِنْكَسَفَ الْقَمَرُ گریه کنید در مصیبت حسین که بجهة کشتن او موها سفید
شد و جوانها پیر شدند و زمین بزلزل در آمد و ستارهها تاریک شد وَاحْمَرَّتْ
آفاقُ السَّماءِ مِنَ الْعَشِیَّةِ وَالسَّحَرِ وَتَغَیَّرَتْ شَمْسُ الْبِلادِ وَاَظْلَمَتِ الْكُوَرُ
از جهة مصیبت او اطراف آسمان خونبار و سرخ شد در صبح و شام و آفتاب
متغیر شد و عالم تاریک گردید ذاكَ ابْنُ فاطِمَةَ الْمُصابُ بِهِ الْخَلائِقُ وَالْبَشَرُ اَقْ
تَقْتُلُنا اِذًا لَا بُدَّ جُدِّعَ الْاُنُوفُ مَعَ الْعَرانِینِ کشته مظلوم فرزند فاطمه است که همه خلایق

فضیحه

مصیبت

مصیبت زده کرده و ما را ذلیل گردانید ذلتی ظاهر و خواری هویدا و نمایان شیخ مفید
روایت کرده از حضرت صادق ع که در آنوقت گروهی چند از ملائکه نزد آنحضرت آمدند
و در دست حربهای بلند داشتند و بر اسبهای عجیب بهشتی سوار بودند سلام کردند
عرض کردند که ای حجة خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادر خداوند جلیل در موارد
بسیار ما را امداد کاری جد بزرگوارت فرستاد و اکنون ما را بمدد کاری تو فرستاده
حضرت فرمودند که وعده گاه ما در بقعه ایست که در آن مرا شهید میکنند و قبر من
در آن خواهد بود که آنرا کربلا میگویند عرض کردند هر چه امر میکنی اطاعت میکنیم
آیا از کسی میترسی که با تو همراهی فرمود ایشانرا تسلطی بر من نیست با محل کشتن خود بر سیم
پس گروهی از جنیان بخدمت آن سید مظلوم آمده عرض کردند که ای آقا ما
شیعیان و یاوران توئیم هر امری که داری بفرما اگر امر کنی همه دشمنان ترا هلاک
کنیم و تو در جای خود باشی هرآینه خواهیم کرد فرمود خدا شما را جزای خیر دهد
آیا نخوانده کتاب خدا را که بر جدم نازل شده که میفرماید اَیْنَمَا تَکُونُوا یُدْرِکْکُمُ
الْمَوْتُ وَلَوْ کُنْتُمْ فِی بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ و میفرماید لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ اِلَی
مَضَاجِعِهِمْ و اگر من در جای خود بمانم بچه امتحان کرده میشوند این خلق دور از
رحمت خدا و کی در محل قبر من دفن خواهد گردید و حال آنکه خدا آنرا از برای من اختیار
فرموده در روز دحو الارض و آنمکانرا محل دل بستن شیعیان من قرار داده که د
دلهای ایشان آن محل و محل امان ایشان باشد در دنیا و آخرت و نزد من
بیائید در روز شنبه که روز عاشوراست که در آخر آن روز شهید میشوم و برادران
و خویشان مرا شهید کرده باشند و سر مرا به نیزه زنند و بگردانند بسوی
یزید بر ملا ایشان عرض کردند یا بن رسول الله اگر نه این بود که اطاعت
تو واجبست هرآینه میکشتیم دشمنان ترا پیش از آنکه بتو برسند فرمود بخدا قسم

که فرزند

که قدرت بیش از شما است و لکن باید حجت خدا بر خلق تمام شود ناگاه ام سلمه و جمعی رسول خدا ص بیرون آمد
عرض کرد ای فرزند مرا محزون مگردان از رفتن خود بسوی عراق بدرستیکه از جد بزرگوارت شنیدم که میفرمود
یُقْتَلُ وَلَدِیَ الْحُسَیْنُ بِاَرْضِ الْعِرَاقِ فِی اَرْضٍ یُقَالُ لَهَا کَرْبَلَا کشته میشود فرزند مظلوم
حسین ع در عراق در زمینی که آنرا کربلا میگویند حضرت فرمود ای مادر بخدا قسم که من میدانم که من بحال
کشته میشوم و مرا چاره از کشته شدن نیست و بخدا قسم که میدانم که مرا در چه روز میکشند و میدانم که
کی مرا میکشد و در کجا میکشند مرا و میدانم که کی از اهلبیت و اقربا و اصحاب من کشته میشوند ای مادر
اگر خواهی بنمایم بتو محل قبر خود را پس اشاره فرمود بجانب کربلا زمینها پست شد تا دید محل دفن
خود و خوابیدن خود را و لشکرگاه خود و محل کشته شدن خود را پس ام سلمه بگریه در آمد و گریست گریه
شدیدی حضرت فرمود یا اماه قد شاء الله عز و جل ان یرانی مقتولا مذبوحا ظلما و عدوانا
ای مادر خدا چنین مقدر فرموده که مرا شهید کنند و مرا ذبح نمایند از روی ظلم و عدوان
وَقَدْ شَاءَ اَنْ یَرَی حَرَمِی وَرَهْطِی وَنِسَائِی مُشَرَّدِینَ وَاَطْفَالِی مَذْبُوحِینَ مَظْلُومِینَ
مَاْسُورِینَ مُقَیَّدِینَ وَهُمْ یَسْتَغِیثُونَ فَلَا یَجِدُونَ نَاصِرًا وَلَا مُعِینًا
و مقدر فرموده که زنان و دختران و حرم محترم مرا در بدر و اسیر نمایند و اطفال مرا
ذبح نمایند مظلوم و اسیر و دستگیر نمایند و در غل و زنجیر نمایند بنحویکه هر چه استغاثه کنند
و یاری نمایند و معینی نه بینند و بر روایت دیگر پس ام سلمه گفت که در نزد من میباشد
تربتی که جد بزرگوارت بمن داده و در شیشه ضبط کرده ام حضرت قبضه از تربت
طاهره خود را گرفتند و در شیشه گذارده باو دادند و فرمود این را بگذار با آن
شیشه که جدم بتو داده پس چون دیدی که خون از شیشهها میریزد بدانکه مرا کشتند
پس حضرت او را وداع فرموده روانه مکه معظمه گردیدند و بروایت شیخ مفید و
روز ۲۸ ماه رجب مانده در شب یکشنبه در میان شب از مدینه بیرون رفتند

آنسرور

آمدن ام سلمه در نزد آنحضرت و خبر دادن آنحضرت ترا بوصیت پیغمبر ص و ائمه و

سال چهارم از هجرت پنجم ماه ... شعبان تولد ... و بقولی ... علوی حضرت فاطمه با آنحضرت بعد از ولادت برادرش امام حسن ع پنجاه و ... روایت عمر شریف آنحضرت پنجاه و هفت سال با جد بزرگوار بعد از رحلت آنحضرت با پدر بزرگوار و بعد ... سال با برادر ... سال زنده ... مدت خلافت آنحضرت

انسرور این آیه را میخواندند که حقتعالی در باب کریختن موسی از قوم خود چنان میفرماید فَخَرَجَ
مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و راه بزرگ را گرفته متوجه
مکه گردید چون وارد مکه شد این آیه را میخواندند وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ
عَسَىٰ رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ و بقیه از شعبان و رمضان و شوال و ذیقعده
و هفت روز از ذیحجه در آنجا مکث نمودند و در هشتم ذیحجه بسوی کوفه روانه گردیدند از خوف
ظالمان الا لعنة الله على الظالمين مجلس دوم در بیان خروج سرور
شهداء و سید شهداء آنحضرت از مکه معظمه بسوی عراق تا ورود بکربلا
معلا اللهم ارزقنا زیارته بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي اعظم شعائر الاسلام واكرمنا بالارشاد الى الحل والحرام
وتفضل علينا بالركون الى الركن والمقام وجعل لنا حرما امنا وحصنا
للانام وكهفا لصروف الايام والصلوة والسلام على من تشرف به البيت
والحطام واستقام به الركن والمقام محمد واله الذين هم حقا بيوت الحرم
وبواطن الحج والاحرام خصوصا على من بذل مهجته سعيا الى رضا ربه
ومولاه وفدا اهله وعياله واولاده حفظا لشعائر الاسلام كما هو اقتضى
مناه الذي نحوه عن الاهل والاوطان وضيقوا عليه الزمان والمكان
فقتلوه واصحابه كالاضاحي ونصبوا راسه على العوالي وسبوا نسائه
كالاماء والذراري وذات بهن في القفار والبراري ونهبوا ماله وايتموا
اطفاله واسروا عياله وكسروا ظهره ورضوا اصدره ونحروا نحره
قتيل الادعياء واسير المحنة والبلاء مسلوب العمامة المخضب الشيب
من الدماء المذبوح بسيف الجفاء من القفاء صاحب الراس المرفوع والشلو الموضوع
والسن المقروع والخو الممنوع الشهيد العطشان البعيد عن الاوطان المذبوح بالسيف

والشبان

روانه شدن سرور شهیدان از خوف ظالمان در روز هشتم ذیحجه بسوی کوفه

والشبان المذبوحون بلا غسل واكفان المستلف اليه النسوة والعتبان قتيل الاعواء
شديد الاشجان الواله الحيران القتيل ظهرکوفان المعفر الخد المترب الجبين المقطوع
الوجين الشهيد الظمآن لدى النهر مالاذ الخائفين وشفيع الثقلين سيدنا ابي عبد الله
الحسين ولعنة الله على قاتليه وظالميه الذين قتلوا بقتله الاسلام وهدموا قواعد البيت
الحرام وخربوا قوائم الركن والمقام ونكسوا مشاعر الحج والاحرام ومعالم الحلال والحرام
فعليهم لعنة متصلة ما اتصل الليالي والايام الى يوم القيام وبعد فقد قال الله
عز وجل في كتابه العزيز لا تقتلوا الصيد وانتم حرم ومن قتله منكم متعمدا فجزاء مثل
ما قتل من النعم يحكم به ذوا عدل منكم هديا بالغ الكعبة او كفارة طعام مساكين
او عدل ذلك صياما ليذوق وبال امره عفا الله عما سلف ومن عاد فينتقم الله منه
بدانکه پروردگار حکیم بحکمتهای بالغه بعضی از امکنه را برگزیده و از امخصوص بمزید اکرام
و احترام فرموده و بندگان خود را امر باحترام آن فرموده از آنجمله مکه معظمه است
که از احرم خود گردانیده و احترام او را لازم گردانیده همچنانکه پادشاهان ظاهر را
بلا تشبیه مکان خلوتیست که از احرم خود و محل خاص و خلوت خود میدانند
و آن مکان نیز اکه پروردگار عالم برگزیده و حرم خود گردانید آن مکه معظمه و اطراف
آنست و از جمله آن احکام بسیار مقرر فرموده که خلاصه معنی آن اینست که ای گروه
مؤمنان مکشید صید را در حالتیکه شما محرم بوده باشید پس هر که بکشد صید را از شما
پس با جزا بدهد بمثل آنچه را کشته و مشابه آن صید را باید بکشد و اگر گاو وحشی را کشته
گاوی را باید بکشد و همچنانکه حکم کنند باین دو صاحب عدالت از شما در حالتیکه این صید
که رسانده بکعبه است باید کفاره بدهد طعام دادن مسکین را یا بعادل آن
روزه بگیرد این عقوبات بجهة آنست که بچشد وبال غلطی که از او سرزده و عفو
نماید خدا دفعه اول را و کسیکه عود نماید باین عمل شنیع پس خدا انتقام

میکنند از دو خدا غالب است بر دو صاحب انتقام است بدانکه حقتعالی حرمت حرم خود را
لازم دانسته و کسیکه باو پناه برد پناه داده و در امان خود قرار داده بجهة لقطه آن
و شجر و نبات آن و صید آن احکامی چند مقرر فرموده و آن احکام بسیار است
و در اخبار و کتب علماء ابرار مذکور است از فضل حرم و کعبه امریست بزرگ
معنی بیت همچنانچه حقتعالی میفرماید اِنَّ اَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذی بِبَکَّةَ مُبارَکاً
که حضرت باقر در ذیل این آیه میفرماید فَاَوَّلُ بُقْعَةٍ خُلِقَتْ مِنَ الْاَرْضِ الْکَعْبَةُ ثُمَّ
مُدَّتِ الْاَرْضُ مِنْها و از حضرت صادق روایت شده که از پدر خود روایت
کرده اند که موضع کعبه قطعه از زمین بود سفید و نورانی مثل نور آفتاب و ماه
چون فرزند آدم برادر خود را کشت سیاه شد چون آدم بزمین آمد خدا زمین را
از برای او مرتفع گردانید تا همه آنرا دید و بنا رسید که این برای تست گفت خدایا
این زمین نورانی چیست گفت این حرم من است در زمین و بر تو قرار یافت که هر روز
هفت مرتبه آنرا طواف نمائی و در حدیث هست که بهترین زمینها در نزد خدا که هست
خاکی در نزد خدا بهتر از خاک آن نیست و سنگی در نزد خدا بهتر از سنگ آن نیست
و درختی بهتر از درخت آن نیست و کوهی بهتر از کوه آن نیست و آبی بهتر از آب
آن نیست و در حدیث هست که کسی نیست بدی باین بکند مگر خدا او را غضب کرد
تبّع که پادشاهی بود که مشرق و مغرب را تسخیر کرد روزی قصد کرد که مردان اهل
مکه را بکشد و زنهای ایشانرا اسیر کند و کعبه را خراب کند و بجهة این قصد چشمهای
او کور شده و دیده‌های او بر رویش فرو ریخت سبب آنرا پرسید گفتند نیست مگر بجهة
قصدی که باین خانه محترمه کردی زیرا که محترم خداست و ساکنان آن ذریه
ابراهیم خلیل الله اند گفت راست گفتند چاره این چیست گفتند از سر قصدی
که کرده برگرد چون برگردید چشمهایش بحال اول برگشت پس جماعتی را که او را

بقصد

بقصد اول برداشته بودند گشتند پس آمد بسوی خانه محترمه و او را پوشانید و سی روز
اطعام نمود و هر روز صد شتر میکشت یا از برای حیوانات بیابان و کوههای آن
طعام فرستاد و کیفیت اصحاب فیل مشهور و در قرآن مجید مذکور است و حجاج را
بجهة خراب کردن کعبه خدا هلاک کرد بجهة آنکه قصد او خرابی آن نبود بلکه میخواست
عبد الله بن زبیر را که پناه بآن برده بود بگیرد و چون خدا خواست که ظاهر شود او را
پناه نداده مهلت داد آن قوم را تا بر سر او خراب کردند چنین روایت شده و با
والجمله احترام آن ضروریست حتی آنکه هر که باو پناه برد در امانست همچنانچه حقتعالی
میفرماید وَمَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً [illegible] وارد شده که هر وحشی و طیری که
داخل حرم شود در امانست پس نباید آزارش داد و نباید اذیتش نمود و درخت آنرا
نباید کند و گیاه آنرا نباید چید همچنانکه از حضرت صادق وارد شده است که کل
شَیْءٍ یَنْبُتُ فِی الْحَرَمِ فَهُوَ حَرامٌ عَلَی النّاسِ اَجْمَعینَ اِلّا ما اَنْبَتَّهُ اَنْتَ وَغَرَسْتَهُ
هر چیزی که روئیده شود در حرم [illegible] بر همه کس حرام است مگر آنچه را خود کاشته و غرس
نموده حتی آنکه فرموده حرام است قطع درختی که اصل آن در بیرون حرم است
اگر شاخ آن در حرم باشد و آنچه درختی که شاخ آن در حرم باشد و آن درختی که شاخ
آن خارجست اگر اصل آن در حرم باشد وارد شده که برداشتن لقطه آن حرام است
مگر بجهة کسیکه در طلب صاحبش فریاد زند و اما صید آن پس شکی نیست در حرمت
آن و کتاب و سنت ناطق است بلکه راهنمائی بآن و اشاره بجهة
شدن آن از [illegible] آن دعوای اجماع شده و این است کلام
بعضی از علما [illegible] اصطیاده و اکله و الدلالة علیه و الاشارة
و نسبا [illegible] بالکتاب والسنة المستفیضة والاجماع
و از برای کسیکه صید [illegible] و نباید بکند درختی از حرم کفاره چیست

کرده

قرارداد شده که تفصیل آن در محلش مذکور است و کفاره صید را چنانچه بعضی تصریح
کرده در وقتی که از روی خطا باشد و اگر از روی عمد باشد در دفعهٔ اول کفاره
میباشد که چرا در حرم محترم الهی مرتکب نهی الهی و هتک حرمة آن نموده و اگر متنبه
نشده بازعود نمود فَیَنْتَقِمُ اللّٰهُ مِنْهُ خدا انتقام میکشد از او کفاره چاره آنرا نمی
نماید چون این را دانستی بدانکه خدا را حرمی حقیقی و معنویست که بمنزله روح این حرم
ظاهر نیست و بمشابه لب این ظاهر است و این حرم را نیز کعبه و مسجدی و بیدی
و کبوتری و درختی و لقطهٔ هست و احترام این بیشتر و حرمت آن عظیم تر است
و کشتن صید این قبیحتر و کندن درخت آن و شکستن شاخ آن شنیع تر است
و اخذ لقطه آن فضیع تر و آن حرم معظم محمد ابن عبد الله ص و اهل بیت اوست که این
حرم را بلکه جمیع عالم را به طفیل وجود او وجود داد و جمیع ذرات کاینات را امر
بتعظیم او و آل او نمود و هر کس و هر چیز که بمرتبهٔ رسید بواسطه ایشان رسید و هر
زمینی که اول تعظیم ایشان و اقرار ببزرگی ایشان نمود آب و علفش شیرین شد
و اگر قبول ولایت ایشانرا ننمود شور و تلخ شد آب و علف آن همچنانکه از امیر المؤمنین ع روایت شده که خدا عرض نمود ولایت مرا بر زمینها پس بقعهٔ
که اقرار بولایت و امامت من آورد جَعَلَهَا اللّٰهُ طَيِّبَةً زَكِيَّةً خدا آنرا طیب
و نیکو و پاکیزه گردانید و گیاه آنرا و ثمر آنرا شیرین گردانیده و آب آنرا زلال
گردانید و هر زمینی که انکار نمود امامت و ولایت آنرا شوره زار و گیاه آنرا
تلخ و تیره آنرا خوار و حنظل گردانید و آب آنرا شور گردانید و در حدیث دیگر است
که اول زمینی که قبول ولایت ما کرد مدینه بود خدا آنرا حرم مقرر گردانید و محل
قبر آنسرور شد و بعد از آن کوفه بود خدا آنرا برگزید و حرم علی ابن
ابو طالب و محل قبر او گردانید آن حرم را کعبه است که شاه اولیا بوده

قبول کردن ... ولایت ...

باشد چنانچه تشبیه کرده اند و صیدی چند هست الحرم را که حسن و حسین ع و ذریه
طیبه ایشان باشند و نبات شجری هست که آن مخصوصات از شیعیان باشند
و لقطهٔ چند هست که آن اموال و حقوق ایشان باشند و خدا امر بحی فطنت و تعظیم
ایشان فرموده چنانچه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ
بر آن ناطق و پیغمبر صلعم همیشه وصیت بحی فطنت ایشان فرموده پس مرکب
اشقیای امت حرمت حرم خدا را ضایع کردند و آنرا خراب نمودند و صیدی
آنرا کشتند و کبوتران آنرا پرکشیدند و درختهای آنرا از بیخ کندند لقطه آنرا که اموال
ایشان بود بغارت بردند آه صید را که امام حسن ع بود ناحق کشتند و
از این قناعت نکردند عود نمودند صید دیگر را از حرم ظاهری که پناه در
ماندگان بود دوانیدند و او را به بدترین احوال ذبح کردند و اموال ایشان را
غارت نمودند بیت از صاحب حرم چه توقع کنند باز آن ناکسان که تیر
بصید حرم زنند آری هیچ حرمت داشته حرم خدا را و کسانیرا که داخل در
حرم او شده بودند و پناه بخانه او برده بودند و داخل در بیت و قرقگاه
او شده بودند اطراف ایشانرا گرفتند که ایشانرا از حرم خدا گشته باشند پس
ناچار از حرم گریختند که مبادا که حرمت حرم ضایع گردد و آخر الامر دست بر
برندا شتند تا ایشانرا در حرم دیگر که کربلا باشد شهید نمودند ام زادهای
عالیمقدار که کبوتران حرم الهی اند دست و پا شکستند و ایشانرا در خون خود غلطا
نیدند و شیعیان و اصحاب ایشانرا که بمنزله درختها و گیاههای الحرم بودند شاخ و
برگ شکستند و از جا کندند همه را سر بریدند و در خون کشیدند و اموال ایشانرا
که بمنزله لقطه الحرم محترم بودند همه را غارت کردند و در میان خود قسمت کردند
و خیمهای ایشانرا که سرادق عزت و جلال بودند و ملائکه مقرب پاسبانی

وکبوترانی که آن چند هست که آن ذریه علیا ایشان نباشند

آنها میکردند همه را باتش ظلم وستم سوختند وزنان ایشانرا که هریک بانوی حجله
کرامت وپرده نشین سرادق عزت بودند از پردها کشیدند ومثل بندکان ومثل
بندکان وکنیزان در اطراف بلاد کردانیدند ثم یا رسول الله وانظر ما جری فی
کربلا لبنتک من خصمائها یا رسول الله بر خیز از پرده بیرون بیا ونظر نما اولاد
خود را که در کربلا با ایشان چه کذشت واز اشقیای بنی امیه با ایشان چه رسید فلقد
غدا المعم لرزی بیدی لعدی قتلی واسری فی السبا کاماتها
بتحقیق که شربتهای هلاک از جامهای بلا چشیدند از دست اهل ظلم وجفا پس بعضی
از ایشان کشته کشته در اطراف بیابان افتاده اند وبعضی مانند کنیزان اسیر شده
اند هذا الحسین بها علی عفر الثری فی حلة حمراء بر کنسج دمائها
اینک ریحانه قلب تو ومیوه دل تو حسین است که او را بر زمین انداخته اند و
عریان وبرهنه کرده اند واکر از جامه سرخی که تار وپودش از خونهای نازنین
اوست مقطوع قسمت اضلاعه عریان من اثوابه بعرائها
آه آه سر مقدس او را که همیشه بر سینه می چسبانیدی از بدن او جدا کردند واستخوا
واستخوانهای پهلوی او را بلکد ایشان شوم درهم شکستند وجامهای او را از تن او
کنده اند جبکت له قمصان تراب غبر من مور ارباح الفلا وهوائها
یا رسول الله بعوض جامهای او بادهای بیابان از برای پوشیدن تن شریفش
جامهای چند از خاک وغبار بافته اند هذا الذی قد کنت تلثم نحره
لمسی نحرا من حدود ضبائها این همانست که همیشه کلویش را میبوسیدی که
حال از تیزی شمشیرها ونیزهای دشمنان مثل شتر قربانی کلویش را بریده اند وا
واو را نحر کرده اند من بعد نحرک یا رسول الله قد لقی طرحا علی
شهب رمضائها او را همیشه در بغل خود پرورش دادی چون او را از تو

ندبه ۲

دور کردند بجای بغل تو بر روی ریکهای تفیده بیابان انداختند هذا وجثته
الشریفة قد غدت للضامنات یجول فی اعضائها اینها همه یکطرف
که باینها راضی نشدند تا آنکه بدن شریفش را پامال اسبان نمودند ونسائه
تسبی الاماء وتقاد فی الاغلال من اسرائها باینها نیز راضی نشدند
تا آنکه زنانش را مثل کنیزان اسیر کردند وواپس ماندکان او را در غل وزنجیر بند نمودند
یا قوم ما ذنب الصغار لیستحلوا بهم الصغار ونعلموا باذائهای کرده
اشرار ای قوم نابکار اکر بکمان شما مردان ایشان کناهکار بودند طفلهای شیرخوار
چه کناه بود که ایشانرا خوار وحقیر وبرهنه واسیر نمودید یا ویلکم ما یشتفی غلیل
صدورکم قتل الموالی الیوم من کبرائها وای بر شما آیا شفا نیافت سینهای شما
وفرو ننشانید بغضها وکینهای بیشمار اکشتن بزرکان ایشان را که بزرکان
عالمیان بودند که طفلها را نیز مثل بزرکان ایشان کشتید واسیر کردید آری بکمان
آنکه این فعل شنیع مثل سایر افعال شنیعه واین قبیح نیز مثل سایر اعمال قبیحه بود
یا آنکه این ظلم نیز مثل ظلمهای عالمیان بوده والله ظلمی مثل این ظلم واقع نشد
وبلیه عظیمتر از این بلیه نبود اکر سنک خشتی که عمارت کرده باشند وخداوند
جلیل آنرا اینقدر حرمت داده باشد که تعظیم واحترام آنرا لازم کرده باشد
واستخفاف بآن را موجب کفر وزندقه کردانیده باشد وکسی را که پناه باو برد
او را پناه داده باشد واذیت او را جایز نداشته باشد وکیاه وعلف آنرا کندن
روا نداشته باشد پس آیا حرمت اولیای او در نزد او بچه مرتبه خواهد بود و
مرتبه اصفیای او بچه مقام خواهد بود وکسانیکه آسمان وزمین وعرش
وکرسی ودنیا وآخرت را بطفیل وجود ایشان خلق کرده اند مرتبه ایشان
چه خواهد بود واکر احترام حرم ظاهری اینقدر عظیم باشد پس بی احترام

حرم

زهرا نامیدند چه زهرا بمعنی روشنی دهنده و نور بخشنده میباشد پس روز قیامت شود حقتعالی بمن و علی خطاب نماید که ادخلا الجنة من شئتما و ادخلا النار من شئتما داخل کنید هر کرا خواهید در بهشت و هر کرا خواهید در جهنم و اینست مراد از اینکه در قرآن میفرماید ألقیا فی جهنم کل کفار عنید کافر کسیست که نبوت مرا انکار کند و عنید کسیست که دشمن دارد علی را و شیعیان و اهلبیت او را و انصار روایت کرده است سلار در ارشاد القلوب بسند خود از ابی ذر غفاری که گفت شنیدم از رسول خدا صلعم که فرمود افتخار کرد اسرافیل بر جبرئیل و گفت که من بهترم از تو گفت بجهة چه گفت بجهة آنکه منم صاحبان هشت ملکی که حاملان عرش پروردگارند و منم زننده صور و منم مقرب ترین ملائکه خدا جبرئیل گفت من بهترم و شرافت من زیاده از تست زیرا که منم امین الهی بر وحی او و منم رسول او بسوی پیغمبران او و منم صاحب خسوف و قذوف که هرگاه خواهد قومی را بر زمین فرو برد من زمین را میشکافم و هرگاه خواهد قومی را بعذاب آسمانی هلاک نماید من بر ایشان سنگ فرو میبارم و هر چه خدا هلاک کرده است امتی را اکثر آنها را بدست من هلاک نموده پس مخاصمه را بسوی حاکم حکیم و پادشاه علیم بردند وحی شد بایشان که ساکنا و عزتی و جلالی لقد خلقت من هو خیر منکما ساکت شوید بعزت و جلال خود که آفریده‌ام کسی را که بهتر از شما است و قدر و مرتبه شما در پایهٔ جلال و رفعت او کوچک و حقیر است ایشان عرض کردند آیا میشود که بهتر از ما خلقی بوده از شما کرده ... فرمودی و وحی رسید که بلی و حجاب قدرت فرمان رسید که پرده از نظر ایشان بردار تا قدرت و جلال خاصان را ببینند و مرتبه خود بدانند پرده برداشته

شواز کرده ... جبرئیل و اسرافیل ... مخاصمه را بنزد خالق جلیل بردن

شد دیدند بر ساق عرش الهی نوشته لا اله الا الله محمد و علی و الحسن و الحسین و در بعضی از نسخ بعد از علی و فاطمه پیدا شد چون ایشان جلال آن مظاهر کمال و جلال را دیدند که اسامی شریفه ایشان باسم ذو الجلال مقرون و با انتقاش اسامی ایشان عرش عظمت الهی مزین گردیده سر خجالت بزیر انداخته بلندی مقام خود را فراموش نمودند جبرئیل امین دست بدامان ایشان زده بدرگاه کبریائی عرضه داشت یا رب فانی اسئلک بحقهم علیک الا جعلتنی خادمهم خداوند حال ایشان را اینمقام دادی که هر مرتبه بلندی در نزد مرتبه ایشان حقیر است ترا سوال میکنم بحق ایشان که مرا خادم ایشان گردان وحی الهی در رسید فقد جعلت چون دست بدامان ایشان زدی و ایشان را شفیع کردانیدی مسئلت ترا اجابت نمودیم و این مرتبه عظیم تو ازرانی داشتیم پس حضرت فرمودند که جبرئیل از ما اهلبیت است و خادم ما میباشد آری چون خادم ایشان بود که ایشان را خدمت مینمود و در پیشیهای دنیا ایشان را معاونت مینمود دیگر در خانه فاطمه زهرا آنحضرت را خدمت مینمود و فرزندان او را خدمت میکرد نشنیدی حدیثی که ام ایمن روایت میکند که روزی رفتم بخدمت مولات و سیده خود فاطمه زهرا و آنروز روز گرمی بود و تابستان بود چون بدر خانه او رسیدم دیدم در بسته از شکاف در نگاه کردم دیدم فاطمه خوابیده و آسیا میگردد و طعام خورد میکرد و کسی را ندیدم که آنرا بگرداند و گهواره حسین را دیدم میجنبید بی آنکه کسی او را بجنباند دیدم دستی را که تسبیح میکرد اند نزدیک بدست فاطمه و تسبیح خدا میکند متعجب شدم و نزد رسول خدا رفتم و گفتم یا رسول الله انی رایت عجبا ما رایت مثله ابدا امر عجیبی دیده‌ام که مثل آنرا

هرگز

هرگز ندیده فرمود چه دیدی قصه را عرض کردم حضرت فرمود ای ام ایمن بدانکه
فاطمه من روزه بود و تعب کشیده و گرسنه بود و هوا گرم بود خداوند مهربان
خواب بر او مستولی نمود تا بخواب رفت پس خدا ملکی را موکل گردانید تا بجهة قوت
عیال او آسیا نماید و ملکی را موکل نمود که گهواره فرزندش را بجنباند تا او را از خواب
بیدار نکند و ملکی را فرستاد تا تسبیح نماید نزد دست مبارک او و ثواب آن بجهة
او باشد زیرا که فاطمه سست نمیشود از ذکر خدا ام ایمن عرض نمود یا رسول الله
خبر ده مرا که کی بود که آسیا میگردانید و کی بود که گهواره حسین ع را میجنبانید
و کی بود که تسبیح میکرد حضرت تبسم فرموده فرمود آسیا کننده جبرئیل و تسبیح
کننده اسرافیل و در حدیث دیگر وارد شده است که روزی جبرئیل امین
بزمین آمد یافت که خاتون قیامت در خواب رفته و حسین ع در گهواره اش
میگرید جبرئیل آمد و بنزدیک گهواره آنحضرت نشست و آنرا میجنبانید و بروش
مادرها که طفل را بخواب میکنند چیزی میخواند و وارد شده که این شعرها میخواند
اِنَّ فِی الْجَنَّةِ نَهْرًا مِنْ لَبَنٍ لِعَلِیٍّ وَحُسَیْنٍ وَحَسَنٍ کُلُّ مَنْ کَانَ
مُحِبًّا لَهُمْ یَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ غَیْرِ فَتَنٍ پیوسته میخواند و او را
تسلی میداد تا آنکه فاطمه بیدار شد و معنی شعر جبرئیل این است که خدا خلق فرمود
در بهشت نهری را از شیر سفید مخصوص علی و فرزندانش و هر که چنگ در دامن
محبت ایشان زده باشد بیشک داخل بهشت خواهد شد و از نیکان پاک
سرشت خواهد بود چون فاطمه ع بیدار شد و کیفیت را بخدمت پدر بزرگوار عرضه
داشت فرمود ای فاطمه ع آن جبرئیل بود که تسلی میداد حسین ع ترا ای شیعیان
گریه حسین را ملائکه در گهواره نتوانستند ببینند آیا چه خواهد بود حال گروهی که نالها
نالهای مظلومی او میشنیدند و اشکهای خونین او را میدیدند و آههای سرد

سرد او را می شنیدند که استغاثه میکند الا رحیم یرحمنا لوجه الله الا
رَؤُفَ بِنا اِراجِ یُواسِینا یا رحم کننده نیست که از برای خدا بر ما رحم نماید
آیا رفیق دلی نیست که بجهة امید شفاعت بجد ما بر ما مواسات نماید آیا جبرئیل که خدمت
کارش بود در گهواره اش تسلی میداد کجا بود که در یاری مخدوم خود بکوشد
و بیک صیحه همه را هلاک کند و زمین را سرنگون نماید آری اگر چه مأمور نبود
و عذاب آن جماعت را بقیامت انداخت اما دلش در مصیبت مخدومش
مجروح و سینه اش مقروح بود و اشک خونین از دیده ریزان و وا حسینا گویان
حیران بود مگر نشنیده حدیثی را که ابن قولویه از حضرت صادق ع روایت
کرده است که چون حسین ع مظلوم را شهید کردند در هر نگاه یکی را دیدند
که فریاد میزد و میخروشید گفتند ترا چه رسیده و چرا میخروشی گفت چگونه
نخروشم و حال آنکه می بینم حضرة رسول خدا را ایستاده گاهی نظر بزمین
میکند و گاهی نظر بجانب شما میکند میترسم که نفرین کند اهل زمین را و همه
هلاک شوند و من هلاک گردم بجهة جوشش آمدن دریای غضب الهی پس یکدیگر
گفتند این دیوانه است بعضی متنبه شدند و با خود گفتند چه کردیم با چه کشتیم
بجهة فرزند زنا کاری بهترین جوانان اهل بهشت را راوی گفت عرض
کردم فدایت شوم فریاد کننده کی بود فرمود ما نراه الا جبرئیل
نمیدانم او را مگر جبرئیل اما انه لو اذن فیهم لصاح صیحة یخطف منها
ارواحهم عن ابدانهم یعنی آگاه باشید که اگر اذن داده میشد صیحه میزد که روح همه از بدن
بیرون میشد و با آتش ملحق میشدند لکن ایشانرا مهلت داد تا معصیت ایشان
زیاد شود تا عذاب ایشان شدیدتر گردد یا نکبةً لَبِسَ الدِّینُ
سُودَ الْحِدادِ وَغاضَ الْعِلْمُ وَالْعَمَلُ مصیبتی که دین پیغمبر را لباس مصیبت پوشانید

وسیاه

بسیاه پوش گردانید و چشمهای علم و عمل فرو رفت و قرحة اورثت فی قلب
فاطمة رزء عظیما و جرحا لیس یندمل و آه از بلیه که دل فاطمه را مجروح گردانید
بجراحتی که به شدنی نیست و مصیبت عظیمی در پیش گذاشت که برطرف شدنی
نیست و حسرتاه علی نار جسمه حتی انسفی علی جسمه النکباء و الشمأل
ای حسرت و اندوه بران بدن مجروحی که او را با بدن چاک چاک بر روی خاک
انداخته بودند و بادها از هر جانب بر بدن شریفش میوزیدند و احسرتاه
علی عار لقد نسجت علیه بالصفن ریح صبا حللا ای حسرت بران عریانی
که او را برهنه بر زمین انداخته بودند و بادهای صبا بعوض جامه و کفن
حلهای خاک و غبار بر بدن شریف او بافته بود ما غسلا بالاغسال
ولا کفن ترب الفلا و الدما الاکفانه و الغسل روز او را بی غسل و کفن انداختند
آری از خونهای بدنش او را غسل دادند و خاکهای بیابان بجای کفن برو
پوشیده شده بود و بسی بعد بها نسوة اسرت بالاوطاء فوق المطی و لم یضرب
لها کلل اسیر کردند زنان او را و سوار کردند بر شتران بی حجاب و دراه
بلا دگردانیدند مسبیة مثل سبی الترک فقد سلبت منها القلائد و الاسور
والحلل آه ایشان را اسیر کردند مثل اسیران کفار و ایشان را برهنه نمودند
و قلادها و دست بندها و خلخالها را از ایشان ربودند سواجعا کحمام الایک
نادبة بنهلة من شجوهن الصخر و الجبل همه نالان و نوحه خوان مانند
کبوتران آشیان گنده ناله میکردند که دل سنگ را کباب میکرد و کوه را
از جا میکند و زینب بین ذاک النسی حاسرة لها علی خد [illegible] ندب
و من مجل تقول یا شمس ایامی و یا قمری اذا کففی علی الجادی الجلل
و در آن میانه زینب مظلومه ندبه و نوحه میکرد و میگفت ای روشنی روزگار

تار من بود ایام و شبهای تار من وای نیست و [illegible] من در [illegible] وجود دست
[illegible] رماقعا متع لیس من یرضی [illegible] ابکی [illegible] بعید قد آل الصبر [illegible]
ای غریبی که امید بازگشتن از تو نیست و بعد از این جدائی دیگر بتو نخواهم رسید
یا طریحا جریحا لادواء له کیف لدواه و منه الراس منفصل [illegible]
گر جراحات هم مرهم پذیر نیست و امید به شدن در تو نیست آه چگونه امید به
شدن داشته باشم و حال آنکه سر منور ترا بریده اند ظننت انک [illegible]
مع مجئ الزمان یحاو الظن و الامل ایچان خواهرکان من این بود که تو
پناه من خواهی بود که در نوائب زمان پناه تو خواهم آمد آه خبر امید منقطع
شد ترا شهید کردند و مرا بی پناه گذاردند ما اقم فوق الترب عاد به کل
وحش الفلاة منه و تنتهل ایا در خبر از قبر و ببین که شیر [illegible] و
نخوز ملکت عزت و جلالت و نور دیده حضرت رسالت بر زمین انداخته اند و خون
او چنان بر روی زمین جاری شده که مانند نهر ایست که وحشیان از آن سیراب
میشوند اما بناتک یا اماه قد حملت اسری و اما بنوک القوم ما قتلوا
ایا در دختران ترا اسیر کردند و بر شتر سوار نمودند اما پسرهای ترا همه کشتند عجیب
من عجب مصیبت عظیمیست این مصیبت و عجب بلیه شدیدیست این بلیه فرزند که
رکن و مقام و مشعر و احرام آری مصیبت فخر کاینات و علت ممکنات و زینت
سموات و سبب نزول برکات و رحمات عظیمتر از خون ناحق بعد از شرک
و توابع آن معصیتی نیست و آنقدر که آیات و اخبار بر تخفیف از عذاب آن
وارد شده است و تاکید و مبالغه که در عظمی المعصیت شده در معصیتی
نشده حتی آنکه فرموده جناب باری عز اسمه و من قتل
نفسا فکانما قتل الناس جمیعا

وجناب پیغمبر فرموده لَوْ اَنَّ اَهْلَ السَّمٰوٰاتِ وَاَهْلَ الْاَرْضِ اجْتَمَعُوا فَاشْتَرَكُوا فِي دَمِ
امْرِءٍ مُسْلِمٍ وَرَضُوا بِهِ لَكَبَّهُمُ اللّٰهُ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ فِي النَّارِ اهل آسمانها وزمینها
شرکت نمایند در خون مسلمانی وراضی باشند خدا همه ایشانرا برو در جهنم می اندازد
اگر اینهمه بجهة کشتن یک مسلمانی باشد پس چه قدر عظیم میباشد در نزد او کشتن
مثل سید الشهدا که امام همه مسلمانان وپیشوای همه مؤمنان وآقای همه متقیان
ومقتدای خداپرستان لنگر زمین وآسمان مقصود از آفرینش این وآن مرکز دایره
علم وعرفان آفتاب جهانتاب عالمیان مصباح الظلام ومفتاح اسرار سفینه نجات کاینات
ذورق حیات ممکنات غصن غصین شجر مبارکه نبوت ورکن رکین کعبه
معظمه امامت است مَعَارِفُ مَا فِي الْبَرَايَا عَارِفُونَ بِهِمْ هَادُونَ وَالْغَيْرُ جُهَّالٌ
مُجَاهِيلُ وَرَاحَتُنَا الدَّهْرَ مِنْ فَضْفَاضِ جُودِهِمْ مَمْلُوَّتَانِ وَمَا لِلْفَيْضِ تَعْطِيلُ
ایشانند خداشناسان ایشانند هدایت کنندگان ایشانند شاخهای درخت
قدسی دیگران کیستند وچیستند جهالی چند میباشند که کسی ایشانرا نمیشناسد کفهای
دست روزگار از وسعت جود ایشانست که مملواست وبخشش میکند باین مال
وثروت میدهند بان جاه ودولت میدهند وبان کرامت مینمایند واگر
اوراچیزی نبود که بخشش نماید ای قوام دهر ووجود وثبات ونقاء دهر از شماست بکم فتح
خدا افتتاح بشما فرموده قدرت اول کسی را که خلعت وجود پوشانیده شما بوده
ونقاش ازل که درین کارخانه کشید تصویر دلپذیر شما بود بلکه در هر فیضی وهر
بخششی که از فیاض مطلق میرسید افتتاح از شماست تا بشما اختتام مینماید
وَبِكُمْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ بواسطه وجود شماست که قطرات بارش از ابر
رحمت نازل است وَبِكُمْ يُمْسِكُ السَّمَاءَ اَنْ تَقَعَ عَلَى الْاَرْضِ بواسطه
شماست که آسمان بیستون برپا ایستاده وبرزمین نمی افتد وعالم خراب

نی شود

نی شود از حضرت رسول روایت کرده است در ارشاد القلوب که فرمود نَحْنُ
اَهْلَ الْبَيْتِ لَا يُقَاسُ بِنَا اَحَدٌ اهل بیت رسالتیم احدی را قیاس بما نمود نمیتوان که
کسانی هستیم که کسی که ما را دشمن داشته است خدا را دشمن داشته است وکسیکه دوست دارد ما را واقتدا
بما کند وقبول کند از ما آنچه را خدا بما وحی کرده وتعلیم کرده واطاعت کند خدا را
در حق ما دوست داشته خدا را ای والله کسی را بشما قیاس نمیتوان کرد
وچگونه توان وحال آنکه همه طفیل شما بودند وهستند سماعة بن مهران روایت
میکند از ابوالحسن موسی بن جعفر که فرمود ای سماعه اگر ترا حاجتی بسوی
خدا باشد بگو اللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْاَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ فَاِنَّ لَهُمَا شَاْنًا مِنَ الشَّانِ وَقَدْرًا مِنَ
الْقَدْرِ فَبِحَقِّ ذٰلِكَ الشَّانِ وَبِحَقِّ ذٰلِكَ الْقَدْرِ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ
محصل کلام اینکه خدایا بقدر ومنزلت محمد وعلی قسم بده تا خدا حاجت ترا برآورد فاِنَّهُ
اِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ لَمْ يَبْقَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللّٰهُ
قَلْبَهُ لِلْاِيمَانِ اِلَّا وَهُوَ مُحْتَاجٌ اِلَيْهِمَا فِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ زیرا که در روز قیامت نیست
ملک مقربی ونه پیغمبر مرسلی ونه مؤمن ممتحنی مگر آنکه محتاجند بمحمد وعلی آری چگونه محتاج
نباشند وحال آنکه مفتاح جنت ونار بدست ایشانست وحساب همه
خلایق بدست ایشانست وداخل نمیشود مگر کسیکه با او باشد براتی از محبت
محمد وآل محمد وحرامست بهشت بر هر امتی تا داخل شوند در آن محمد وآل محمد
وَشِيعَتُهُمْ مِنْ بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَشَمَائِلِهِمْ واز شیعیان ایشانند انبیا ومرسلین پس ایشانند
پادشاهان دنیا وآخرت ودنیا وآخرت از برای ایشان خلق شده ومال
ایشانست وهر تصرفی که خواهند در آن میکنند امر پروردگار خود وکسیرا در آن
تصرفی نیست مگر شیعیان ایشان که عبید وبندگان ایشانند وبنده مطیع امین در ملک
آقایش هرچه میخواهد میکند اگر بر تو گران آمد بعضی از آنچه گذشته گوش کن

تا نه بعضی از آنرا بشنوی روایت است از مفضل بن عمر که گفت پرسیدم از حضرت صادق از تفسیر آیه إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُم و آنچه گفت مراد از رجوع خلق بسوی او است حضرت فرمود که ما نحن والله الینا یرجعون وعلینا یعرضون وعلینا حسابهم انسان ما ئیم بخدا قسم و همه رجوعشان بما است و بر ما عرض میشوند و از دوستی ما پرسیده میشوند و شیخ صدوق در امالی خود روایت کرده که چون روز قیامت جمع کنند از اولین و آخرین پس بخوانند رسول خدا و علی بن ابیطالب را پس جامه سبزی در بر رسول خدا میکنند که از مشرق تا مغرب از نور ضیاء آن جامه روشن میشود پس مثل آنرا در بر علی میکنند پس ما را میخوانند و حساب خلایق را بما مفوض مینمایند فنحن والله ندخل اهل الجنة الجنة واهل النار النار بخدا قسم که مائیم که اهل بهشت را داخل بهشت میکنیم و اهل آتش را داخل آتش پس پیغمبران را میطلبند و بدو صف باز میایستند نزد عرش الهی تا فارغ شوند از حساب خلایق پس چون اهل بهشت در بهشت و اهل آتش در آتش داخل شوند پروردگار عزت میفرستد علی را تا ایشانرا در منازل ایشان میبرد و ایشانرا تزویج مینماید پس بخدا قسم که غیر او کسی نیست که ایشانرا تزویج میکند غیر او است که اهل جهنم را داخل جهنم میکند و او است که در میان بهشت و جهنم بر روی ایشان می بندد آری مرتبه محمد و آل محمد را نشناخته و بزرگی ایشانرا نفهمیده که از امثال این نعوت استیحاش مینمائی و جلالت ایشانرا نیافته که از نسبت امر جزئی بایشان استبعاد میکنی آری اسرار الهی و انوار خدائی ایشانند شموس طالعه و اقمار منیره و نجوم مضیئه و ایشانند چشمهای علوم و معارف و خزینهای کمالات و عوارف و ایشانند کسانیکه حیران است وهم از ادراک مرتبه

جلال و معرفت قدر و مقام ایشان عقول عقلا و فهم حکما و ادراک عرفا و عاجز است از تقریر قلیلی از کثیر شأنی از شئون و نعتی از نعوت ایشان بیان ادبا و لسان فصحا و بلغا چگونه چنین نباشد و حال آنکه صادق آل محمد ص میفرماید اِنَّ الَّذِی ظَهَرَ لِلْمَلَائِکَةِ الْمُقَرَّبِینَ مِنْ مَعْرِفَةِ آلِ مُحَمَّدٍ قَلِیلٌ مِنْ کَثِیرٍ لَا یُحْصَی آنچه ظاهر شد از برای ملائکه مقربین از اسرار آل محمد ص قلیلی از کثیر است که کثیر آنرا احصا نتوان نمود پس اگر ملائکه مقربین با آنکه سکان صوامع ملکوت و بلند پایگان خطایر جبروت و متوطنات محال قدس و مجاوران محافل انس اند در معرفت آل محمد قاصر و از ادراک حقیقه آن عاجز باشند پس فضول عقول را کجا مجال هوس و جواسیس هوا را کجا مقام دست رس بوده باشد آیا نديده كلام امير المؤمنين ع در خطبه شریفه خود بیان فرموده در مقام اوصاف میفرماید از کلام طویلی ظَاهِرُهُ لَا یُمْلَکُ وَبَاطِنُهُ غَیْبٌ لَا یُدْرَکُ وَاحِدُ دَهْرِهِ وَخَلِیفَةُ اللهِ وَوَلِیُّ اَمْرِهِ لَا یُوجَدُ لَهُ مِثْلٌ وَلَا یَقُومُ لَهُ بَدِیلٌ فَمَنْ ذَا یَعْرِفُ مَعْرِفَتَنَا اَوْ یَنَالُ دَرَجَتَنَا اَوْ یَشْهَدُ کَرَامَتَنَا اَوْ یُدْرِکُ مَنْزِلَتَنَا کرا قوه آنست که برسد بمعرفت ما یا زهره آنست که تواند رسید بدرجه ما یا تواند دید کرامت ما را یا ادراک کند منزلت ما حَارَتِ الْاَلْبَابُ وَالْعُقُولُ وَتَاهَتِ الْاَوْهَامُ فِیمَا اَقُولُ عقلها حیران و وهمها سرگردانند در آنچه میگوئیم و در بیان خطبه میفرماید هَلْ یُعْرَفُ اَوْ یُوصَفُ اَوْ یُعْلَمُ اَوْ یُفْهَمُ شَأْنُ مَنْ هُوَ نُقْطَةُ الْمَوْجُودَاتِ وَقُطْبُ الدَّائِرَاتِ وَسِرُّ الْکَائِنَاتِ وَشُعَاعُ جَلَالِ الْکِبْرِیَاءِ جَلَّ مَقَامُ آلِ مُحَمَّدٍ عَنْ وَصْفِ الْوَاصِفِینَ وَنَعْتِ النَّاعِتِینَ وَاَنْ یُقَاسَ بِهِمْ اَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِینَ آیا چگونه شناخته میشود یا وصف کرده میشود شان و مرتبه کسیکه نقطه موجودات و قطب دایره است

وسر کائنات است وشعاع جلال کبریائیت بلندتر است مقام آل محمد از وصف واصفان
ومدح کنندگان فما آیة الله اکبر منهم فهو آیة من دونها کل آیة وما
نعمة الا وهم اولیاؤها فهم نعمة منها اتت کل نعمة
پس اگر بجهة کشتن سلیمانی خدا همه اهل آسمان وزمین را عذاب کند آیا بجهة کشتن کسیکه قلیلی از
فضایلش را شنیدی چه خواهد کرد وآیا کشتن او بان نحوی که کسی را بان نکشته اند
چه قدر عظیم خواهد بود دگر عجب است که حضرت صادق ع میفرماید به زرارة ابن اعین
که ای زراره آسمان چهل صباح گریست بر حسین ع بخون وزمین چهل صباح
گریست بسیاهی وآفتاب چهل روز گریست بکسوف وسرخی وکوهها پاره شدند
واز هم پاشیدند ودریاها بجوش آمدند وملائکه چهل روز گریستند براو وما اختضبت
منا امرأة ولا ادهنت ولا رجلت ولا اکتحلت حتی اتانا رأس
عبید الله بن زیاد زنی از ما خضاب نکرد وروغن نمالید وسرمه
نکشید وموی خود را شانه نزد تا سر پسر زیاد بجهة ما آوردند وما زلنا فی عبرة بعده
ونه همین است که بهمین تشفی دلهای ما شده باشد بلکه ما بعد از این مصیبت همیشه
در گریه وناله میباشیم وجدم هرگاه یاد میکرد او را میگریست آنقدر که ریشش
مملو از آب دیده اش میگردید هر کس گریه او را میشنید بر دلش میسوخت واز
گریه او بگریه در می آمد وبدرستیکه ملائکه در نزد قبر مبارک او هستند در مصیبت او
چنان میگریستند که هر چه در هوا واسمان میباشد از ملائکه از گریه ایشان بگریه
در می آیند ای والله عجب نیست گریستن آسمان وزمین وآفتاب وماهتاب
بلی عجب است که چرا آسمان پاره پاره نشد وزمین سرنگون نگردید وعالم
خراب نشد آیا هنوز آفتاب طلوع وغروب میکند وماه روشنی میدهد وستا
ستارگان نور میدهند آیا جهان بر پاست وحال آنکه جان جهانیان را

وحال آنکه جان جهانیان را بی جان ولنگر زمین وآسمان را در خاک وخون غلطان نمودند
وکشتی نجات عاصیان را در موجه بلا غرق نمودند وورق حیات کائنات را بی رونق
نمودند وشمس فلک امامت را از ظلم وجفا منکسف نمودند وبدر فلک عصمت را
از ضرب تیغ وسنان در خاک وخون منخسف گردانیدند عزیز خدا ورسول خدا را
ذلیل کردند وپرورده سینه بتول را در خاک هلاک انداختند ونوباوه بوستان
علی مرتضی را از پا درآوردند شکوفه چمن لافتی را پژمرده نمودند سرو خیابان هل اتی را
از راه جفا قطع نمودند پدر شیعیان را کشتند آقای مومنان را شهید کردند پناه در
درماندگان را بی پناه گذاشتند یا ارض زولی یا جبال تزلزلی وتشعبی
بتصدع لا یتشعب ای زمین چرا باقی مانده وقرار داری آخر
بیقرار شو ای کوهها پاره پاره شوید ومتزلزل شوید یا سحب جفی یا بحار
تنضبی فلمثل هذا الخطب ماؤک ینضب ای ابر از بارش رحمت خشک شو
ومزارع آمال عالمیان را آب مده ای دریاها چرا آبهاتان فرو نرفت وبر قرارید
زیرا که از برای چنین بلیه سزاوار بود که آبهاتان فرو رود وخشک نماند بل
یا سماء تزعزعی واستعبری فلمثل هذا الرزء دمعک ینضب
بلکه ای آسمان تو هم متزعزع شو واشک بریز ومضطرب شو از برای این مصیبت
باید که اشک قتل ابن احمد والوصی فما له من فادح منه الفوادح
تتعجب وکشتند فرزند پیغمبر وجگر گوشه حیدر را پس داد از مصیبتی که
که مصیبتهای عالم از آن تتعجب هتک وسفک للدماء وللدماء و
عقائل تسبی وتلک تسلب مصیبت نبود بلکه مصیبتی بود که مشتمل بر انواع
مصیبتها بود زیرا که یکطرف خونها ریختند ویک طرف پردها دریدند ویکطرف
زنان مخدره را اسیر کردند ویکی نبود دختران پرده نشین را برهنه کردند

لهو

فَقُلْ لَهُ بِالتُّرْبِ عَارٍ اَلْهُمَامِ تَكْسُوهُ مِنْ نَسْجِ الْغُبَارِ اَلْاَتْيَبِ ای حسرت و اندوه
بر آنکه خطش میکرد او را عریان بر زمین بیابان انداخته بودند و بادهای
غبار آلود غبار خود او را میپوشانید فَتَرَكْتَهُ دَهْشَ الْمَنِيَّةِ مُفْرَدًا تَدْعُوهُ
مِنْ فَرْطِ الْمُصِيبَةِ زَيْنَبُ   آه از حالتی که او را تنها بر زمین انداخته
بودند زینب خاتون با دل سوزان و سینه بریان و دیده گریان نوحه میکرد
اُخَيَّ يَعِزُّ بِعَيْشٍ بَعْدَكَ لَمْ يَكُنْ بِحُلْوِهِ مَاءُ الْمَشَارِبِ يَعْذُبُ
ای جان برادر بعد از تو زندگی دنیا بر ما تلخ و ناگوار است و آب خوشگوار
بر مذاق ما ناگوار ه اُخَيَّ بَعْدَكَ لَا يَبْقَى وَقَلَّمَا نَفْسٌ عَلَيْكَ مِنَ التَّحَسُّرِ
تَذْهَبُ   ای برادر بعد از تو امیدوارم که زنده نمانم
و تلف شدن نفوس بعد از تو سهل است از حسرت و اندوه وَقَدْ كُنْتَ
نُورًا فِي الْبَرِيَّةِ لِلْهُدَى فَدَهَاهُ مِنْ قَتْلِ اللِّئَامِ غَيَاهِبُ نوری بودی که از برای
گمشدگان وادی ضلالت روشنی میدادی ظلمات کفر و ارباب ضلالت
نور ترا فرو نشانیدند و عالمیان را در ظلمت کفر و جهل گذاردند یا رَاكِبًا
مِنْ فَوْقِ [illegible] يُقَرِّبُ وَاتَى الْمُخْتَارِ
لِيَ السُّؤْلُ وَحَثَّ عَلَى قَبْرِ الرَّسُولِ وَقُلْ وَدَمْعُكَ يَسْكُبُ

ای قاصد بیکسان و ای پیک درماندگان چون بمدینه رسیدی از ناقه خود
فرود آی و خبر مرگ حسین را بامام [illegible] برسان و برو بر سر قبر رسول خدا صلعم
و با دیده گریان بایست و بگو اَحْمَدُ [illegible] ابْنِ اُمَيَّةَ [illegible]
[illegible] ای محمد امت [illegible] بنی امیه [illegible] اعتراف کردند و خواعد را
ابراهیم زدند و تقصدوا بالقتل ان بعدما اصبح [illegible] و نقضت
میراث اهلبیت ترا گرفتند و اموال ایشانرا غصب کردند باین راضی نشدند

همه بقصد کشتن ایشان اجتماع نمودند اَمْسَى حُسَيْنُكَ يَا رَسُولَ اللهِ فِي وَطْيِ
الْخُيُولِ عَلَى الثَّرَى يَتَقَلَّبُ آخر حسین را در زیر پای اسبان انداختند که
بهر جانب میگردید و استغاثه می نمود پدر و مادرم فدای شعیات بفدای مظلومیت شود
اَبِي عَبْدِ اللهِ وَبَنَاتُكَ الْخَفِرَاتُ اَصْبَحَتْ بَعْدَهُ بِالسَّلْبِ وَالضَّرْبِ
الْعَنِيفِ تُعَنَّفُ آه آه دختران بیکس ترا بعد از تو برهنه کردند و طپانچه ستم میزدند
آه آه نمیدانم دوستان او بعد از و چگونه شادی میکنند و چگونه میخندند و در محا
مجالس عیش و طرب مینشینند بچه رو طعام لذیذ میخورند و بچه قدر جامهای نیکو
میپوشند تعجب است که چرا اشک خونین نمیریزند و آه سوزناک بر نمیکشند و چرا
لباس ماتم نمیپوشند بخدا قسم اگر در همه عمر بلکه در همه دنیا ماتم او را بدارند و خا
و فاکستر نشین باشند هنوز کم است بلکه عالمی از شیعیان اگر عمر ایشان از عمر دنیا طویلتر باید
گرداند مصیبت او را توان داد داری اگر تو مصیبت را نیکو مراعات نمودی
و لوای ماتمش را نیکو بر پا داشتی سکان صوامع ملکوت و قطان حظایر جبروت
نیکو بر پا داشتند مصیبت او را و نعرها میزنند که اگر اهل زمین یکی را میشنیدند همه
مدهوش میشدند اگر تو خوب مجلس عزایش را بر پا نکردی جنیان نیکو بر پا کردند
اگر تو نیک نخروشیدی و نگریستی وحشیان و مرغان نیکو گریستند و خرو
شیدند اگر ترا حیف آید از آب شور چشم آسمان و زمین بجای آب خون
از دیده روان کردند ابن بابویه بسند خود از مفضل بن عمرو که او از حضرت
صادق روایت کرده و آنحضرت از پدران خود روایت کرده اند که روزی
حسین علی داخل شد بر برادر بزرگوار خود امام حسن مجتبی چون نظر بر [illegible]
برادر خود کرد گریه در آمد حضرت فرمود یا ابا عبد الله ما یبکیك [illegible]

اقعاد

گریه تو ای حسین گفت بجهة آنچه شما میکنند اشقیای امت حضرت امام حسن فرمود
آنچه من میکنند این است که زهری پنهانی بمن میدهند که بجهة آن شهید میشوم
وَلٰكِنْ لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللهِ لکن روزی مثل روز مصیبت
تو نیست که جمع میشوند در آنروز سی هزار نفر که ادعا میکنند که از امت جد ما هستند
و اسلام را بر خود می بندند فَيَجْتَمِعُونَ عَلٰى قَتْلِكَ وَسَفْكِ دَمِكَ وَانْتِهَاكِ
حُرْمَتِكَ وَسَبْيِ ذَرَارِيكَ وَنِسَائِكَ وَانْتِهَابِ ثِقْلِكَ
پس آنقوم رو سیاه اجتماع میکنند بر کشتن و ریختن خون مبارک و هتک حرمت
تو و اسیر کردن زنان تو و غارت کردن اموال تو پس در آنوقت لعنت نازل
میشود بر بنی امیه و آسمان خون و خاکستر میبارد وَيَبْكِي عَلَيْكَ كُلُّ شَيْءٍ
حَتَّى الْوُحُوشُ فِي الْفَلَوَاتِ وَالْحِيتَانُ فِي الْبِحَارِ و میگرید بر تو همه چیز حتی وحشیها
در بیابانها و ماهیها در دریاها زید کشی روایت میکند از زید شحام که گفت من با جمعی
از اهل کوفه در خدمت حضرت صادق بودیم که داخل شد بر آن حضرت جعفر
بن عفان طائی پس آنحضرت او را نزد خود خواندند و در پیش خود نشانیدند پس
فرمود یا جعفر عرض کرد لبیک جَعَلَنِيَ اللهُ فِدَاكَ فرمود بَلَغَنِي اَنَّكَ تَقُولُ
الشِّعْرَ فِي الْحُسَيْنِ وَتُجِيدُ شنیده ام که تو شعر در مرثیه جدم حسین میگوئی
و نیکو میگوئی عرض کرد بلی فدایت شوم حضرت فرمود بخوان شعری چند را
شروع کرد بخواندن و آنحضرت شروع کرد بگریستن و کسانیکه در دور آنحضرت
بودند نیز گریستند و آنحضرت آنقدر گریستند که آب از دیدهای مبارکش بر
محاسن شریفش و بر روی ایشان جاری شد و محاسن شریفش تر شد پس
فرمود یا جعفر یا جَعْفَرُ وَاللهِ لَقَدْ شَهِدَتْ مَلَائِكَةُ اللهِ الْمُقَرَّبُونَ هٰهُنَا
يَسْتَمِعُونَ قَوْلَكَ فِي الْحُسَيْنِ بخدا قسم که حاضر شدند ملائکه مقربین در این مجلس

از برای

از برای اینکه بشنوند مرثیه تو را بر حسین و بتحقیق که گریستند همچنانکه ما گریستیم و زیاده
از ما گریستند و به تحقیق که خدا واجب گردانید بر تو بهشت را در همین ساعت و ترا
آمرزید پس فرمود یا جعفر اَلَا اَزِيدُكَ آیا زیاد بگویم عرض کرد بلی ای سید من
فرمود نیست کسیکه شعری بخواند در مرثیه جدم حسین پس بگرید و بگریاند مگر واجب
گرداند خدا بهشت را از برای او و بیامرزد او را و ابن قولویه از ابی هرون مکفوف روایت
کرده از حضرت صادق در حدیث طویلی که گفت کسیکه نزد او مذکور شود حسین
پس بیرون آید از چشمش اشک بقدر بال مگسی ثواب او بر خداست وَلَمْ يَرْضَ
لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ و بغیر از جنت راضی نشود بچیزی دیگر از برای او و با الجمله
ثواب مصیبت رسید کانش عظیم و مزد ایشان جلیل است پس اگر امید ثواب از خدا
داری در بلیه اولیای او بریز اشک خود را و اگر دعوی محبت ایشان دا
داری در بلیه محبوب خود بنال و آه از دل برآر بخدا سوگند که اگر بشنوند مردم
که مسلمانی را بی جرم و گناهی از وطن خود دور کردند و در بیابان بی آب و علف
اسیر کردند و دوستانش را کشتند و طفلهایش را شهید کردند و زنهایش را
اسیر کردند البته دلهایشان میسوزد و جگرهایشان میگدازد پس چگونه میشود
که اینجا لا اثر اگر مجملی از مفصل مصیبت جگرگوشه فاطمه زهرا بشنوند و باز ساکت
باشند اگر خواهی که مجملی از وقایع آنحضرت را که خالی از اغراق و کذب
و دروغ بوده باشد بشنوی بشنو تا ملاحظه نمائی که چه برو روی داده و بپای
که چگونه کار بر دوستانش گرفتند و او را از حرم خدا و رسول بیرون کردند
و با اختیار خود آنچه واقع شد بر ایشان شیخ مفید علیه الرحمه در ارشاد
ذکر فرموده که سید الشهدا چون از مدینه بعزم مکه بیرون رفت در سیم
شعبان بود که وارد مکه معظمه گردید و اهل مکه و دیگران که در مکه بودند بخدمت

آنحضرت

آنحضرت تردد میکردند و عبدالله بن زبیر نیز در مکه بود و نیز در خدمت آنحضرت تردد
میکرد لکن ثقیل از همه بر آنحضرت بود زیرا که میدانست که تا آنحضرت در مکه است
کسی با او بیعت نمیکند و چون حکایت امتناع آنحضرت و پسر زبیر از بیعت
معاویه و فرار ایشان از مدینه بجانب مکه بسمع اهل کوفه رسید بزرگا
ن و رؤسای ایشان در خانه سلیمان بن صرد خزاعی که از اکابر بزرگان و
وزراء و رؤسا بود اجتماع کردند و هلاک معویه را یاد کردند و حمد
کردند خدا را پس سلیمان گفت که معویه بدرک واصل شد و حسین ع
بیعت خود را شکسته و با ایشان سازش ننموده بسوی مکه رفته و شما
شیعیان او و پدر او هستید اگر میدانید که او را یاری میکنید و در برابر او
با دشمنش جهاد میکنید بنویسید باو و او را طلب کنید و اگر گمان سستی بخود میدهید
فلا تغروا الرجل فی نفسه پس این مرد را گول مزنید و فریب مدهید ایشان گفتند
با دشمن او جنگ خواهیم کرد و جانهای خود را در برابر او فدا خواهیم
نمود گفت پس بنویسید پس نامه نوشتند که بسم الله الرحمن الرحیم
نامه ایست بسوی حسین ابن علی ع از سلیمان بن صرد خزاعی و مسیب ابن نجبه
و رفاعة بن شداد بجلی و حبیب بن مظاهر و سایر شیعیان او از اهل
کوفه سلام علیک حمد میکنیم خداوندی را که هلاک کرد دشمن ترا
دشمن جبار معاند ترا که بی رضای امت بر ایشان والی شده بود و ا
اموال ایشان را بناحق تصرف مینمود و نیکان ایشان را کشت و ا
ایشان را گذاشت و مال خدا را بجباران و اغنیا قسمت میکرد و بدرستی
که ما را امامی نیست پس بجانب این بلاد قدم رنجه دار که شاید بواسطه
شما ما را بر حق و راستی جمع نماید و نعمان ابن بشیر که از جانب یزید معویه

فبعدا له کما بعدت ثمود

است بجمعه و عید او حاضر نمیشویم و با او تردّدی نداریم و چون بیابیم که عنان
عزیمت را باین بلاد منعطف فرموده او را از شهر بیرون خواهیم نمود انشاء الله
تعالی و عریضه را بعبدالله مسمع همدانی و عبدالله بن وال دادند و امر کردند
که بسرعت تمام بخدمت آن بزرگوار والامقام رسانند ایشان بسرعت رفته
تا دهم ماه رمضان بمکه رسیدند و نامه را بخدمت آن بزرگوار بردند بعد
و بعد از رفتن آن دو نفر اهل کوفه دو روز صبر کردند پس قیس بن مسهر صیداوی و
و عبدالله ابن شداد ارحبی را و عمارة بن عبدالله سلولی را فرستادند
و قریب بصد و پنجاه نامه بایشان دادند که از یکنفر یا دو نفر یا سه نفر نوشته
بودند پس دو روز دیگر صبر کردند پس هانی بن هانی و سعید بن عبدالله
حنفی را فرستادند و نامه نوشتند بایشان دادند که بسم الله الرحمن الرحیم
این نامه ایست بسوی حسین ابن علی ع از شیعیان او اما بعد فحی
هلا فان الناس ینتظرونک لا رای لهم غیرک فالعجل العجل ثم العجل
شتاب کن که مردم همه منتظر مقدم شریف تو اند و بغیر از تو رای ندارند پس تعجیل
کن تعجیل کن پس تعجیل نما تعجیل سید بن طاوس میگوید که با وجود این نامه
هائی که پی در پی میرسید آنحضرة از رفتن ابا میفرمود و جواب قاصدها
را نمیداد تا اینکه در یکروز ششصد نامه بآنجناب رسید و دفعات نامه بسیار
بآن سلاله ابرار رسید تا اینکه دوازده هزار نامه بآنحضرة رسید شیخ
مفید علیه الرحمه میفرماید که پس جمعی از بزرگان کوفه شبث بن ربعی و حجار
بن ابجر و یزید بن حارث بن رویم و عروة بن قیس و عمرو بن حجاج و محمد بن عمر
عمرو تمیمی نامه نوشتند باین مضمون اما بعد فقد اخضر الجناب
واینعت الثمار فاذا شئت فاقبل علی جند لک مجندة

صحراها سبز شده و میوه‌ها رسیده اگر باین صوب تشریف می آوری لشکرهای تو مهیا و آراسته میباشد والسلام آه ای شیعیان اکثر این اشخاص که این نامها را نوشتند کسانی بودند که در کربلا باین مظلوم جنگ میکردند و او را باین نامها از جای خود کندند و هنوز بدیار آن اشرار نرسیده بود که شمشیرها کشیده و گرزها بجنگ او بیرون رفتند همین اشخاص که نوشتند که صحراها سبز شده و میوه‌ها رسیده و منتظر قدوم میمنت لزوم توئیم اکثر ایشان از رؤسای لشکر پسر سعد بودند یکی از آنها عمرو بن حجاج بود و آن بدبخت در روز عاشورا پسر سعد او را در میمنه لشکر خود قرار داده و بروایت ابن شهر آشوب او با اعور سلمی سرکرده چهار هزار نفر بودند که بر سر آب فرات موکل بودند که اصحاب سید الشهدا را از آب منع نمودند و در وقتیکه حضرت عباس بطلب آب رفت دور او را گرفتند و او را شهید کردند و در وقتیکه سید الشهدا بمیدان رفتند و بجانب فرات روانه شدند با آنحضرة مقاتله نمودند و همین عروة بن قیس بود که در روز عاشورا سرکرده سواره لشکر پسر سعد بود و همین شبث بن ربعی بود که سرکرده پیادگان بود که با آنحضرة جنگ میکردند و او را تیرباران مینمودند آری این تیرها و نیزه و شمشیرها میوه‌های آنها بود که رسیده بود که همه تحفه این غریب آورده بودند و این لشکرها بود که از برای او مهیا کرده بودند یا

أُمَّةً بَاءَتْ بِقَتْلِ هُدَاتِهَا أَفَمَنْ إِلَى قَتْلِ الْهُدَاةِ هَدَاكِ

ای بدترین امتها که کشتید مشوا و هدایت کنندۀ خود را آیا کی راه نمائی نمود شما را باین عمل بِئْسَ الْجَزَاءُ لِأَحْمَدَ فِي آلِهِ وَبَنِيهِ يَوْمَ الطَّفِّ كَانَ جَزَاكِ بد مراعات کردید پیغمبر خود را و بد خبر دادید

فرزند

ذکر جواب نامها نوشتن آنحضرة بکوفیان بی ایمان و فرستادن مسلم بن عقیل را بسوی ایشان با قیس بن مسهر و عمارة بن عبد الله و عبد الرحمن

فرزند او را در زمین کربلا شیخ مفید علیه الرحمة الله میفرماید که آنحضرة جواب هانی بن هانی و سعید بن عبد الله بود نزد حضرة نامهٔ نوشت بایشان داد بدین مضمون که هانی و سعید نامهای شما را آوردند و آخر رسولان شما بودند و به تحقیق که یافتم مقصود شما را که میگوئید که امامی و هادی نداریم و اینک من برادر و پسر عم و محل اعتماد خود را از اهلبیت خود مسلم بن عقیل را بسوی شما میفرستم و اگر او مرا اعلام نمود باجتماع شما و میفرستم اگر او مرا اعلام نمود باجتماع شما و اتفاق آراء صاحبان عقل و فضل از شما را چنانچه نامهای شما بان ناطق میباشد پس من عنقریب بسوی شما خواهم آمد والسلام پس آنحضرت مسلم بن عقیل را طلبیده و تکلیف سفر کوفه فرمود و آخر او را با قیس بن مسهر صیداوی و عمارة بن عبد الله و عبد الرحمن بن عبد الله ازدی روانه کوفه فرمود با عیان کوفه و ایشانرا بنصرة خود تکلیف فرمود و چندی در مکه توقف فرمود تا اینکه در هشتم ذی الحجه در روز ترویه از مکه بیرون رفت مؤلف گوید که رفتن آنحضرة از مکه زیاده بر آنچه شنیده از نامهای پیاپی و قاصدهای بعید که در عقب یکدیگر فرستادند که گروهی عظیم بر بدخانه آنحضرت از قاصد جمع شده بود اشقیای بنی امیه در صدد کشتن آنحضرة بر آمده و آنحضرت را بجبر از مکه بیرون کردند و بلی شده و رو بسوی عراق گذارد و چنانچه وارد شده که در آن سال یزید بن معاویه عمرو بن سعید بن ابی العاص را امیر حجاج نموده با لشکری عظیم روانه مکه نموده بود و سفارش نموده که اگر تواند به پنهانی و الا بهر نحو که بتواند او را شهید نماید و علاوه بر آن سی نفر از شیاطین بنی امیه را فرستاده که بهر نحوی در هر حالی که باشد آنحضرت را شهید نمایند حضرة چون مطلع

شدند بر این امور و یافتند که اگر در مکه بمانند حرمت حرم را ضایع خواهند نمود
او را در حرم الهی شهید خواهند کرد لهذا با اینکه محرم شده بودند باحرام حج
عدول بعمره فرموده در روز ترویه از مکه بیرون رفتند زراره بن صالح
روایت کرده که سه روز قبل از خروج آنحضرت از مکه بآنحضرت رفتیم و باو
گفتیم که اهل کوفه دلهای ایشان با تو و شمشیرهای ایشان بر تست بدست
خود اشاره باسمان نمود دیدیم درهای آسمان گشاده شد و انقدر از ملائکه
نازل شدند که عدد ایشانرا کسی نمیداند مگر خدا پس فرمود اگر بر طرف شدن
اجر و شوق بمقامات عالیه و تقارب اشیاء نبود هر آینه باین لشکر
با ایشان مقاتله میکردم لکن یقین میدانم که در آنجا خواهد بود محل کشته
شدن من و اصحاب من نجات نمییابد مگر علی فرزندم و چون خبر رسید محمد حنفیه
که برادرت از مکه بیرون میرود و بسوی عراق روانه است مشغول
بوضو بود و آبی در پیش گذارده بود که بان وضو میساخت گریه در آمد و
گریست بشدتی که صدای اشک چشمش که در میان آن میریخت شنیده
میشد مثل بارش که در آب بریزد نماز مغرب را کرده نزد برادر خود رفت
و عرض کرد یا اخی ان اهل الکوفة قد عرفت غدرهم و مکرهم بابیک
ایجان برادر اهل کوفه را میشناسی و میدانی که به پدر و برادرت چگونه غدر
و مکر کردند ایشانرا و یاری نکردند میترسم که ترا نیز مثل پدر و برادر یاری نکنند
و مثل ایشان ذلیل نمایند اگر رای مرا می پسندی آنست که در
مکه بمانی عزیز و محترم حضرت فرمود که میترسم پسر یزید بنی امیه خون مرا بریزد
در حرم مکه و خون من در حرم مکه مباح شود گفت ای برادر پس برو
بسوی یمن و بروا یا در اطراف بیابانها و بسوی عراق

مرو حضرت فرمود یا اخی لو کنت فی جحر هامة من هوام الارض لاستخرجونی
حتی یقتلونی ای برادر اگر در سوراخ جانوری از جانورهای زمین
داخل شوم و بان سوراخ راضی شوم بنی امیه مرا بیرون میاورند پس شهید
مینمایند پس فرمود باشد تا تاملی در آنچه گفتی بکنم و چون وقت سحر شد عازم بر
کوچ کردن شدند و امر ببار کردن فرمودند خبر بمحمد بن حنفیه رسید بر خواسته
بتعجیل آمد و زمام ناقه برادر بزرگوار را گرفت و گفت ای برادر نفرمودی که تاملی نمائی
در آنچه عرض کردم فرمود بلی عرض کرد پس چرا روانه گردیدی بدون تامل
فرمود ای برادر چون از من جدا شدی بخواب رفتم دیدم که جد بزرگوارم
را که مرا در بغل گرفت و میان چشمهای مرا بوسید و فرمود یا حسین
یا قرة عینی اخرج الی العراق فان الله عز و جل قد شاء
ان یراک قتیلا مخضبا بدمائک ای نور دیده ام ای حسین برو
بسوی عراق که خدا مقدر فرموده است که ترا در انجا شهید کنند و بدن ترا
بخون رنگین کنند محمد بگریه در آمد عرض کرد ای برادر اگر تو دل بکشته شدن
داده و از برای کشتن میروی پس بردن زنان چه معنی دارد فرمود یا اخی قد
قال لی جدی ایضا ان الله قد شاء ان یراهن سبایا مهتکات فی اسر الله
ای برادر جدم خبر داده است که ایشان باید اسیر شوند و پرده حرمت ایشان
دریده شود و ذلیل و خوار گردند و تا من زنده ام ایشان از من جدا نمیشوند محمد بگریه در
و گریه شدیدی کرد و محمد بکر را وداع کردند ابن طاوس روایت کرده است
که چون اراده فرمود که از مکه بیرون آید خطبه خواند و بعضی از عبارات و
مضامین آن این است که فرمود الحمد لله و ما شاء الله و لا حول و لا
قوة الا بالله و صلی الله علی رسوله و سلم بدرستیکه خدا مرگ را

آمد

برکردن

برگردن فرزندان آدم انداخت مانند قلاده و اشاره بسوی آخر
میکند و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف
و چه بسیار مشتاق و بیتاب گردیده ام بخدمت آبا خود مثل اشتیاق یعقوب بیوسف
و از برای من محل کشته شدنی اختیار کرده اند که بآن خواهم رسید گویا من
بأوصالی تقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلا
و گویا می بینم که درین زودی اعضای من پاره پاره میشود در صحرای کربلا
و چاره نیست که از دریافتن روزی که مقدر گردیده برای این امر ما اهلبیت
تن بقضای الهی داده ایم و بر بلای او صبر میکنیم تا عطا نماید بما بهترین عطای
صبر کنندگان و بزودی آن اعضای پاره مجتمع خواهد گردید در حظیره قدس
در نزد حضرة رسالت ص و حقتعالی دیده او را روشن خواهد گردانید و وعدهای خود
را بعمل خواهد آورد و هر که در آرزوی شهادت باشد و شوق جان باختن در راه
ما داشته باشد با ما کوچ نماید که ما فردا صبح روانه ایم انشاء الله تعالی پس عبد الله
بن عباس بنزد آن نور دیده ناس آمده عرض کرد یابن رسول الله سفر عراق را ترک کن و مبالغه
بسیار نمود حضرت فرمود یابن عباس جد بزرگوارم مرا امری فرموده در این سفر
هست که بعد از این بظهور خواهد رسید و مرا واقعه در پیش است و مکرر از جد و پدر
خود شنیده ام باید آن بظهور رسد اخر از بس مبالغه کرد بنا با استخاره گذارد و آن
آنحضرت قرآنرا گشود و این آیه آمد کل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجورکم
چون حضرة این آیه را دید فرمود انا لله و انا الیه راجعون صدق الله و صدق رسوله
یابن عباس دیگر مبالغه مکن که چاره از قضای الهی نیست ابن عباس ساکت شد
و آنحضرت را وداع کرد و فریاد و اَحسینا بر آورده بود و بیرون رفت پس
آنحضرت امر فرمود تا محملها را بار کردند و بارها را بر شتران بستند از مکه معظمه

ابن عباس

ذکر استخاره کردن سید الشهدا ع بکلام خدا

بیرون

بیرون رفتند در و دیوار مکه و سنگ و کلوخ آن از فراق آن جان جهانیان
میگریستند و سکان حرم و حفاظ بیت الله از فراق آن نور دیده عالمیان
متحیر و شیدا شدند و ارکان بیت و معالم از مفارقت آن ماه مکه و حرم مینالیدند
لقد دمعت عیون البیت حزنا لفقدهم و ما قلوب العارفینا
از چشمهای خانه محترم الهی اشک حسرت جاری گردید بجهة کوچ کردن ان نور
آرزوی دل عارفان و طافت ان لا یعوه طواف تکالی و قد لبسوا سوادا
ملتهفینا ساکنان بیت الحرام و مجاوران رکن و مقام در فراق
آن امام انام سیاه پوش گردیده و مانند زنان عزادار اشکبار بدور آن
والا مقام که حرم اعظم الهی بود میگردیدند و کانت تلبیا بانهم رثاء
لسبط کان خیر الناس کینا و بجای تلبیه ندبه و نوحه در فراق او میکردند
فذا عمزوا ابنوح فی مقام حزین یقطر البحر المبینا
و عمره حزن و اندوه را بجای آوردند و دل حجر الاسود را از غصه آب مینمودند
فقدنا الیوم ریحانا و روحا و مرجانا و زیتونا و تینا
گوهر مکشوف گم کرده ایم روح و ریحان و باطن زیتون و تین و مرجان را فقدنا
منهنا قصرا مشیدا و بیتا للعز و البلد الامینا فقدنا
فمهنا کهف لا یانی و سور المعتمین و طور سینا
شیخ مفید میفرماید که روایت شده است از فرزدق که گفت با مادرم بحج رفته بودم
در سال شصتم از هجرت چون داخل حرام شدیم دیدم حسین بن علی ع را که از مکه
بیرون تشریف آورده بودند پیش آمدم و سلام کردم و گفتم بابی انت و
امی یابن رسول الله ما اعجلک عن الحج پدر و مادرم فدایت شوند چه باعث
شد ترا که تعجیل بیرون آمدی و حج را بجا نیاوردی فرمود لو لم لا اعجل

اگر تعجیل میکردم فرا میگرفتند و اسیر میکردند از دست دشمنان گریختم فرمود
تو کیستی گفتم مردی از عرب و پیش از این نام و نشان مرا مپرس فرمود چه خبر
داری از مردم گفتم دانائی را سوال کردی بدانکه دلهای مردم با تست و شمشیر
های ایشان با بنی امیه است و قضای الهی آنچه شده است خواهد شد
و خدا آنچه خواهد میکند حضرت فرمود راست گفتی امر با خداست پس بعد از
کلامی چند راحله خود را راندند و رفتند و عبد الله جعفر پسرهای خود عون و محمد را
فرستاد و عریضه بخدمت آنحضرت نوشت و بایشان داد در آن عریضه اظهار
ترک آن سفر و اصرار بران کرده بود و عرض کرده بود تعجیل منما باید تا من
بخدمت شما برسم و خود رفت نزد عمرو بن سعید و از و خواهش نمود که بنویسد
بآنحضرت نامه که مشتمل بر امان ایشان و نیکی و احسان بوده باشد قبول کرده
نامه را گرفت با یحیی بن سعید بعقب آن سالار کاروان ابتلا روانه گردید
چون بخدمت آنحضرت رسیدند نامه عمر را بآنحضرت دادند و اصرار زیاد
و مبالغه بسیار بر ترک آن سفر و مراجعت ایشان کردند حضرت فرمودند
جدم مرا امری کرده در خواب و بسوی آنچه فرموده روانم عرض کردند آن خواب
چیست فرمود بکسی نگفته ام و نخواهم گفت تا خدا را ملاقات نمایم چون
ایشان مایوس شدند عبد الله پسرهای خود را امر کرده که باید در خدمت
آنحضرت بروید و با دشمنان او جهاد نمایید و خود با یحیی بن سعید بمکه برگردید
پس حضرت تشریف بردند تا منزلی که آنرا تنعیم میگفتند و از آنجا کوچ
کرده بذات عرق تشریف بردند بشر بن غالب را دیدند که از عراق
می آید پرسیدند چه خبر داری از اهل عراق گفت دلها با تست و شمشیرها
با بنی امیه فرمودند راست میگوئی ان الله یفعل ما یرید و یحکم ما یرید

ذکر فرستادن عبد الله جعفر پسران خود را بخدمت و برای شهید شدن

از آنجا بار کرده

از آنجا بار کردند تا به ثعلبه رسیدند قریب بظهر هوا گرم بود سر مبارک را گذارده بخواب
رفت چون بیدار شد فرمود در خواب دیدم هاتفی میگفت شما میکنید در طی منازل
و مرگ در عقب شما بسرعت می آید تا شما را بدار السرور جنة برساند فرزند آنحضرت
یا ابه افلسنا علی الحق یا ما بر حق نیستیم و در راه حق سلوک میکنیم حضرت
فرمود بلی قسم بخدائی که بازگشت همه با وست عرض کرد فاذن لا نبالی بالموت
پس باک از مرگ نداریم و خوفی از زوال دنیای دون نداریم آری شما را
از مرگ باکی نبود و بخلوت انس و عشرتخانه قدس مشتاق بودید ای داعی بر دل
دوستان خود گذاردید که هرگز برطرف نمیگردد لا اتی حزنکم یکسبی ولا
رزئکم یسلی وان طال المدی مصیبت و اندوه شما هرگز فراموش
نمیشود و دلها از بلیه شما هرگز تسلی نمی یابد اگرچه زمان طول بکشد قد مضی
الدهر و یمضی بعدکم لا الجری باخ ولا الدمع راقی تحقیق که روزگار
گذشت و بعد از این نیز روزگارها گذرد و دلها از غم شما آرام نگیرد و اشک
دیده ها باز نایستد لو رسول الله یحیی بعدکم هذا الیوم علیکم للعزا
اگر رسول خدا زنده میشد بعد از شما در مجلس عزا می نشست حضرت شب را
در آنجا ماندند چون صبح شد مردی از اهل کوفه که او را که او را ابو هره اسدی
میگفتند آمد و بخدمت آنحضرت سلام کرده عرض کرد یا ابن رسول الله ما
الذی اخرجک عن حرم الله و حرم جدک محمد چه باعث شد که حرم رسول
خدا بیرون آمدی حضرت فرمود ویحک یا ابا هرة ان بنی امیة اخذوا
مالی فصبرت و شتموا عرضی فصبرت و طلبوا دمی ای ابو هره بنی امیه مالم را
گرفتند و دستم را خالی کردند صبر کردم و عرض مرا بردند و پدر و مادرم را
دشنام دادند و سب کردند و صبر کردم باز دست از من بر ندا شتند

خوار شدن

خواستند خونم را بریزند کریختم اما بخدا قسم که این کروه ظالم مرا میکشند وخدا
لباس ذلت برایشان خواهد پوشانید وشمشیرهای قاطعی را برایشان
مسلط خواهد شد تا ذلیل تر از قوم صبا باشند که زنی برایشان مسلط شد
ودر خون ومال ایشان حکم میکرد پس از آنجا نیز کوچ کردند چون بقصر بنی
عمر بن قیس میکوید من با پسر عمم در آنجا بودیم رفتیم بخدمت آنحضرت پس سلام
کردیم پسر عمم عرض کرد یا بن رسول الله رنگی که بمحاسن شریف هست رنگ
خضابست یا رنگ محاسن مبارک شماست حضرت فرمود رنگ خضابست
وما بنی هاشم زود پیر میشویم پس ملتفت بما شده فرمود اجئتما لنصرتی
آیا شما آمده اید که مرا یاری کنید من گفتم مردی هستم پیر وعیال بسیاری
دارم وقرض بسیار دارم واموال مردم در دست دارم ونمیدانم بکجا منتهی
خواهد شد خوش ندارم اموال مردم بر طرف شود وپسر عمم نیز مثل این عذرها
چون بوی سعادتی از ایشان نیامد نخواستند که بشقاوت سرمدی
ابدی مبتلا شوند فرمود فانطلقا فلا تسمعا الی واعیة ولا تریا الی سوادا
پس بروید وهمراه ما مباشید تا ناله بیکسی واستغاثه مظلومی ما را نشنوید و
غریبی ودرماندگی ما را وسیاهی ما را نه بینید بدرستیکه هرکه ناله ما را
بشنود وسواد ما را به بیند وناله را جواب نگوید وما را یاری نکند خدا
او را برو در آتش جهنم اندازد خدا لعنت کند کروهی را که نالهای غریبی
تو را شنیدند وتو را جواب ندادند وخدا عذاب کند جماعتی را که
بیکسی شما را دیدند وبر شما رحم نکردند فلیت احمد والکرار والذی ینتسق
بالطف عن شخصیهما الترب کاش حاضر بودند جد عالیمقدار
لینظرا الی انتضاء مغفرهم ونفسه لشبا الاسیاف تنتهب

کاش

کاشکی بودند ومیدیدند که بر روی خاک کرم افتاده واز هر طرف شمشیرهای کوفیان
بر بدن شریفش میزنند ولیت یکشف عن وجه البتول لکه تراوح العتیر
لو یکشفنها الکرب کاشکی پوشش فاطمه از قبر بیرون می آمد وبجانب
نهر بر ودشت گذر میکرد لتبصر العین فی محاسنه وللاسنة جلد
والضبا لعب کجا بود فاطمه تا به بیند که نیزهای دشمنان چکونه در نزد
حسینش آمد وشد میکنند وبدنش را سوراخ مینمایند وشمشیرهای ایشان جسمش را
چاک چاک مینمایند وشیخ مفید علیه الرحمه میفرماید که چون توجه آن زبده آفاق
بسمت عراق بسمع سرکرده اهل کفر ونفاق پسر زیاد لعین رسید حصین بن
نمیر سکونی را با جمعیت بسیار فرستاد وما بین قادسیه تا خفان واز سمت
قادسیه تا خفان واز سمت دیگر قادسیه تا قطقطانیه را گرفتند و
راهها را بستند وسر راهها را گرفتند وچون مسلم بن عقیل که در کوفه رفت
ابتدای امر اجتماع مردم را مشاهده نمود عریضه بخدمت آنحضرت نوشت
واهل کوفه نیز عریضه بخدمت نوشته بودند که صد هزار شمشیر از برای
نصرت تو مهیاست البته تعجیل نما وطلوع آفتاب جمال را باین محال تا خیر
مینداز و دیدهای منتظر از زیاده در راه مگذار واین امر هفده روز
قبل از شهادت مسلم بود وآنحضرت را خبری از شهادت مسلم نبود وحال آنکه
اوراق بعد از آن روز که آنحضرت از مکه بیرون آمده اند شهید کرده بودند زیرا
که او در روز ترویه که آنحضرت بیرون رفت از مکه خروج کرد ودر روز عرفه
شهید شد پس آنحضرت که بحاجر رسیدند نامه باهل کوفه نوشتند باین مضمون
که نامه پسر عمم من رسید واجماع شما وحسن رای شما را یافتم وشما را
دعا کردم اینک بجانب شما روانه شده ام روز سه شنبه هشتم ذی الحجه

عریضه نوشتن مسلم از کوفه بجناب سید الشهدا

جواب عریضه نوشتن جناب سید الشهداء به مسلم ابن عقیل رحمة الله

پس شما در امر خود اهتمام نمائید و آماده باشید که درین روز خواهم رسید و نامه
بعبد الله بن یقطر که برادر رضاعی آنحضرت بود و بروایتی بقیس بن مسهر صیداوی
دادند و او را بجانب کوفه فرستادند چون بقادسیه رسید حصین بن نمیر
او را گرفت چون او دید سواره ایشان را کاغذ را بیرون آورده پاره پاره
کرد و او را نزد پسر زیاد فرستادند ابن طاوس منقول نموده چون او را نزد
پسر زیاد بردند پرسید تو کیستی گفت از شیعیان علی ابن ابیطالبم و فرزند
اویم گفت که چرا نامه را پاره پاره کردی گفت بجهة آنکه ندانی چه در آن نوشته
گفت نامه از کی بود و از برای کی گفت از حسین بن علی بود بسوی
جماعتی از اهل کوفه که اسم ایشان را نمیدانم آن بدبخت در غضب شد
و گفت بخدا قسم که دست از تو بر نمیدارم مگر آنکه اسم ایشان را بگوئی یا بر منبر
روی و حسین بن علی و پدر او را لعن کنی یا آنکه ترا پاره پاره میکنیم آن سعادتمند
گفت اما اسمهای ایشان را نمیدانم اما لعن را میکنم پس بر منبر بالا رفت
و حمد الهی کرد و صلواة بر فخر کائنات فرستاد و بسیار طلب رحمة بجهة
امیر مؤمنان و اولاد و امجاد آن بزرگوار نمود پس لعن کرد عبید و پدر
ملعونش را و لعن کرد بر بنی امیه یکی یکی تا آخر عتاة و ظالمان ایشان را
شمرد پس گفت ای گروه من فرستاده حسین بن علی میباشم و او را
در فلان موضع گذاردم پس بشتابید بسوی او و بروایت شیخ مفید علیه الرحمه
او را گرفته بر بالای قصر بردند با دستهای بسته او را سرنگون کردند
و استخوانهایش خورد شد و هنوز رمقی در او بود ملعونی سرش را از بدنش جدا کرد
پس آنحضرة قطع منازل میفرمود و پسر زیاد چنان راهها را مسدود کرده
که از واقصه تا راه شام و از آنجا تا راه بصره کسی را نمیگذاشتند داخل

شود یا بیرون رود حضرت درین راه به بعضی از اعراب رسیدند از ایشان
استفسار فرمودند گفتند نمیدانیم غیر اینکه لَا نَسْتَطِیعُ اَنْ نَلِجَ وَلَا اَنْ نَخْرُجَ
مگر آنکه نمیتوانیم داخل شویم یا بیرون آییم صاحب مناقب میگوید چون حضرت
وارد خزیمیه شدند و نزول اجلال فرمودند یکشب و یکروز در آنجا ماندند
در صبح خواهر آنحضرت زینب خاتون بنزد آنحضرت آمده عرض کرد آیا خبر
ندهم تو را خبری که دوش شنیدم فرمود بگو گفت در شب بجهة امری بیرون آمدم
هاتفی را شنیدم میگفت اَلَا یَا عَیْنُ فَاحْتَفِلِی بِجُهْدٍ فَمَنْ یَبْکِی عَلَی
الشُّهَدَاءِ بَعْدِی ای چشم گریه کن و جهد کن در گریستن و کوشش نما
در آب دیده ریختن کی خواهد گریست بر شهیدان عَلٰی قَوْمٍ تَسُوقُهُمُ الْمَنَایَا
بِمِقْدَارٍ اِلٰی اِنْجَازِ وَعْدٍ ای چشم گریه کن بر آن قومیکه مرگ میدواند ایشان را
تا موضعی که باید بوعده خود وفا نمایند حضرت فرمود ای خواهر آنچه قضای
الهی است خواهد شد ابن قولویه روایت کرده است که چون آنحضرت بعقبة
البطن بالا رفتند باصحاب خود فرمودند مَا اَرَانِی اِلَّا مَقْتُولًا
نمی بینم خود را مگر از کشتگان عرض کردند سبب آنرا فرمودند بجهة خوابی که دیده ام
برین دلالت دارد عرض کردند چه خواب دیده فرمودند رَأَیْتُ کِلَابًا
تَنْهَشُنِی اَشَدُّهَا عَلَیَّ کَلْبٌ اَبْقَعُ در خواب دیدم که سگهائی چند بر من حمله
آوردند و مرا میدریدند و از همه بدتر سگ ابلقی بود که بیشتر بر من حمله میکرد
دو نفر از قبیله بنی اسد عبد الله و منذر نام میگویند ما از حج فارغ شدیم و بسرعت
در عقب آنحضرت می آمدیم که بآنحضرت ملحق شویم در زرود ثعلبیه شتر سواری را
دیدیم در کنار راه و آنحضرت او را دیدند و ایستادند گویا میخواستند او را
که از و خبر گرفته باشند چون آنمرد بکنار رفت آنحضرت رفتند ما نزد آنمرد آمدیم

خواب دیدن زینب خاتون در منزل خزیمیه از برای سید الشهداء نقل کردن

نقل کردن آنحضرة خواب خود را از برای اصحاب و اقارب خود در منزل عقبة البطن

گفتیم

کیستم تو کیستی گفت از بنی اسد گفتیم ما نیز از بنی اسد هستیم چه خبر داری از مردم کوفه
گفت خبر دارم که بیرون نیامدم از کوفه مگر آنکه مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشتند
وَرَأَيْتُهُمَا يُجَرَّانِ بِأَرْجُلِهِمَا فِي السُّوقِ و دیدم که پاهای ایشان را گرفته
بودند و در بازارهای کوفه میکشانیدند برگشتیم و با آنحضرت ملحق شدیم حضرت
شب به ثعلبیه رسیدند چون فرود آمدند نزد آنحضرت رفته سلام کردیم و عرض کردیم
که آن سواره را در راه دیدید فرمودند بلی میخواستم از او سوال کنم پس ما گفتیم که ما از او
سوال کردیم و او مرد صادقیست و از قبیله ماست خبر داد ما را که مسلم و
هانی را کشتند و ایشان را در بازارها کشیدند چون این خبر را شنیدند مکرر فرمودند
إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِمَا عرض کردیم که ترا بخدا قسم میدهیم
که از اینجا برگرد و خود و اهلبیت خود را مهلکه میندازید در کوفه یاوری و شیعه
نیست تو را بلکه میترسیم که اهل کوفه با بنی امیه متفق شوند و بشما اذیت رسانند
پس حضرت نظر به پسران و برادران مسلم کرد و ایشان را از قتل مسلم با خبر
گردانید و ایشان را دلداری نمود و در مراجعت با ایشان مشورت فرمود
ایشان عرض کردند که دست از خدمت تو بر نمیداریم تا طلب خون
مسلم از ایشان بکنیم یا شربتی را که او چشید ما نیز بچشیم پس آنحضرت فرمود لَا خَيْرَ
فِي الْعَيْشِ بَعْدَ هٰؤُلَاءِ بعد از این امور زندگانی را خیری نیست دانستیم
که آنحضرت دل بر رفتن گذارده و تن بکشته شدن در داده آورده اند که مسلم را
دختری بود صغیره که بسیار او را دوست میداشت و دایم بهانه پدر را
و اهلبیت او را تسلی میدادند آنحضرت آن طفل را طلبیدند و دست محبت بر
سر و روی او میکشیدند و با او ملاطفت میفرمودند آن طفل عرض
کرد یا بن رسول الله با من ملاطفتی میفرمائی که مناسب حال یتیمان است

خبر شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را بحضرت سید الشهدا ۲

گریه پدر را شنید گریه آنحضرت طاقت نیاورد بی اختیار گریه سر
سحاب اشک از دیدهای شریفش فرو ریخت و فرمود غم مخور که من بجای پدرت
میباشم و خواهرم بجای مادرت و دخترانم بجای خواهرت و فرزندانم بجای
بجای برادرت آن طفل بی اختیار ناله آتشبار از سینه بر آورده اشک از
دیده ریخت و گفت ای کاش طفلی نخست زاده در نزادمی تا این زمان بدست
پدر را انداز دمی ای کاش شناختمی خوابگاه او تا سر چه خاک بر قدم او نهادمی
از گریه آن طفل صدای گریه از مخدرات سراپرده عصمت و پرده نشینان
سرادق طهارت بلند شد شیون و شورشی در میان زنان و دختران
بلند شد که حاضران همه بگریه در آمدند و پسرهای مسلم عمامه از سر بر زمین
و ناله و آه و واسلیماه گویا باوج فلک میرسانیدند و هر یک گویا چنین
میگفتند بدل داغی عجب دارم سینه ام که چون گریم دلا خون شو که تا بر خاک
خود یک قطره خون گریم بر چشم محنت سینه ام پر داغ بی یاری
گهی از زخم بیرون گاه از زخم درون گریم و بروایت ابن طاوس
خبر مسلم در زباله بآنحضرت رسید و از آنجا کوچ کردند که فرزند عقیل
بخدمت آنحضرت رسید عرض کردند یا رسول الله کیف ترکن الی
اهل الکوفة وهم الذین قتلوا ابن عمک مسلم بن عقیل چگونه اعتماد
میکنی بر اهل کوفه و حال آنکه ایشان کشتند پسر عم تو مسلم را و با پدرت آنگروه
که مرگ خود را از خدا میطلبید و با برادرت بیوفائی کردند حضرت اشک از
دیدهای مبارک ریخت و فرمود رَحِمَ اللّٰهُ مُسْلِمًا خدا رحمت کند که بروح
و رحمت الهی واصل شد اِنَّهُ قَضٰی مَا عَلَيْهِ وَبَقِيَ مَا عَلَيْنَا آنچه برو
بود که بجا آورد و باقیست آنچه بر ماست پس چند شعری خواندند که دلالت

برنا امیدی از دنیای دنی منقطع شدند و بروایت شیخ مفید علیه الرحمه در زبالا خبر قتل عبد الله بن یقطر را بآنحضرت رسانیدند آنحضرت اصحاب وهمراهان را خبر نمودند خبر وحشت اثر کشته شدن مسلم و هانی بن عروه و عبد الله بن یقطر بما رسیده و معلوم است که شیعیان ما دست از یاری ما برداشتند و ما را یاری نمیکنند من شما را مخیر کردم هر که خواهد از شما برگردد برگشته باشد حرجی نیست چون دنیا پرستان که بخدمت آن قبله عالم آمده بودند و بدین راه بخدمت آنحضرت ملحق شده بودند بطمع اینکه آنحضرت در کوفه امیر خواهد بود و ما بخت دنیای ایشان معمور میشود و چون دیدند که کار از هیچ چیز نیست و بغیر از کشته شدن راهی در پیش نیست مقامات عالیات جنان از نظر بیاوردند و هراتب رضای خدا را بر تمنای امثال خود گزیدند تا زود است جان از بدر بریم و هر گوشه منتشر شدند و رسول را تنها گذاردند فتفرق الناس واخذوا یمینا و شمالا مگر آن ده نفر که متفرق شدند و از حیرت راه بدر رفتند میدانم در آنحال بر احوال آن برگزیده ذو الجلال چه میگذشت آری بودن این راه کار هر کس نیست ونوشیدن این باده شغل همه کس نباشد بلکه هم عشق طلب کنی وهم سر خواهی آری خواهی ولی میسر نشود مگر معدودی که پاکی طینت ایشان و زیادتی یقین و معرفت ایشان را پای بست دنیا نکرده و از روز اول در خدمت او باقی ماندند گویا میگفتند لا خیر بعدک فی الحیوة ونحن فی ظل الکرامة والسلام نلعب لا کان یوم لا نکون و لا خلفت منک الدیار و لا القفار و بعد از تو زندگی دنیا را نخواهیم

وسلامتی دنیا را نمیخواهیم نباشد روزیکه تو در آن روز نباشی و نباید زمانیکه بلاد از وجود تو خالی باشد پس گذشتند از بطن عقبه پس شیخی از بنی عکرمه که او را عمرو بن لوذان میگفتند بخدمت آن سید انس و جان عرض کرد کجا میروی فرمودند بکوفه گفت ترا بخدا قسم میدهم که برگرد فوالله ما تقدم الا علی الاسنة وحد السیوف بخدا قسم نمیروی مگر بسوی نیزه مخالفان وتیزی شمشیر دشمنان وهمین گروه اشرار که در طلب تو فرستاده اند اگر ترا یاری کنند خوب و الا صلاح نمیدانم رفتن ترا حضرت فرمود ای بنده خدا آنچه میگوئی منهم میدانم لیکن امر الهی را بجز اجابت بلکه بارها گفته ام و باز دگر میگویم که من کشته این راهم بجود می‌بینم من اگر خادم اگر گل چین رائی هست که از آن دست که میرود دم میرویم پس فرمود والله لا یدعونی حتی یستخرجوا هذه العلقة من جوفی بخدا قسم اینگروه دست از من بر نمیدارند تا این دل خون شده ام را از حلقم بیرون کنند چون چنین کنند مسلط شود بر ایشان کسی که ایشان را ذلیل گرداند بنحویکه ذلیلتر از همه امتها باشند دلهای شیعیان تو بفدای دل خون شده ات باد ای ابی عبد الله

فای عین علیک منهمل وای قلب علیک غیر منفطر

کدام چشم است که دیده های گریان ترا یاد کند و نگرید و کدام دل است که دل پرخون ترا یاد کند و از غصه کباب نشود و نشکافد یا وقعت الطف قد اضرمت نار حزن فی کل قلب من الاشجان مسجور ای واقعه کربلا آتش در دلها افروختی که هرگز خاموش نمیشود مرویست که جاسوس پسر زیاد خبر آمدن آنحضرت را باو رسانید آن ولد الزنا مردم را بوعده و وعید و نوید و تهدید بحرب امام مجید میخواند حر بن یزید ریاحی را بسرکردگی هزار سوار باستقبال آن بزرگوار فرستاد

خبر خروج سید الشهداء را جاسوس پسر زیاد ملعون و آن ملعون لشکر بودن بجانب آنحضرت فرستاد

که هرجا با دیرسی در زمین بی آب و علف او را فرود آور و مرا اعلام کن که آیا
تازه از من تو برسد آن سواران صحرا را فرو گرفته بودند و در طلب آن منتهی
مطلب العارفین میشتافتند چون آنحضرت از بطن عقبه اشرف تشریف آوردند
در صحرا امر فرمودند تا اصحاب آب بسیاری برداشتند و روی براه گذاشته
تا نصف روز راه رفتند ناگاه یکی از اصحاب گفت الله اکبر حضرت فرمود
خدا بزرگ است چرا تکبیر گفتی گفت درخت خرما نمایان شد بعضی از همراهان
گفتند بخدا قسم که در این مکان نخل نمیباشد حضرت فرمود پس چه دیده گفتند
وَاللهِ نَرَاهُ اَسِنَّةَ الرِّمَاحِ وَآذَانَ الْخَيْلِ الْمُعْتَصِمِ که این سرهای نیزهای دشمنان
و گوشهای اسبان مخالفان است چون این را دیدند حضرت فرمود که اصحاب از
راه میل کردند تا خود را بدو چشم برسانند و در حوالی آن فرمود که اگر امر بمقاتله
انجامد آن پناه ایشان باشد چون اصحاب حضرت میل کردند اصحاب حر نیز
میل نمودند تا آنکه اول آنحضرت وارد آن مکان شدند حضرت فرمود خیمه را
زدند که در آنحال لشکر حر وارد شدند و برابر ایشان صف کشیدند چون هوا گرم
بود و آثار تشنگی از ایشان مشاهده شد حضرت امر فرمود که ایشان را آب دهید
و اسبهای ایشان را سیراب گردانید و کم کم آب بایشان دهید چون بسیار تشنگی
خورده اند مبادا ضرر کنند پس طشتها و ظرفها را پر از آب میکردند و همه را
سیراب کردند و حیوانات ایشان را آب دادند علی بن طعان محاربی گفت من
در لشکر حر بودم و بعقب افتاده بودم و در تراخیه آمدم چون حسین ع اثر تشنگی من
و اسب مرا دید فرمود یا ابن الاخ شتر آب را بخوابان خوابانیدم شتر را و سر خیک را
گشودم شروع کردم باب خوردن چون وقوف نداشتم آبها از دهن خیک
میریخت حضرت فرمود دهن خیک را برگردان من ندانستم آن بزرگوار خود تشریف

آمدن حر بن یزید ریاحی با لشکر در نزد آنحضرت در منزل اشراف

تشریف

تشریف آوردند دهن خیک را برگردانیده و آنها درست نحو متعارف کرده تا خود را
سیراب گردانیدم آه حسین بن علی ع ایشان را آب داد و از زحمت تشنگی خلاص نمود
ایشان عوض آب بشمشیرهای آبدار بر بدن او زدند و او را با لب تشنه شهید
کردند و اسبان ایشان را سیراب کرده آسوده داد و ایشان طفل شیرخواره او را
آب ندادند بلکه بعوض آب پیکان تیر بر حلقومش زدند و ایشان بدون آنکه
آب طلب نمایند ایشان را سیراب کرد و او هرچند ناله و عطشاه کرد و هرچه
گفت اَسْقُونِي شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ فَقَدْ نَفِدَتْ كَبِدِي مِنَ الظَّمَاءِ
آخر یک شربت آبی بمن بدهید که جگرم از تشنگی کباب شد ایشان بتیر و سنان
و ناسزا و دشنام جوابی ندادند حسین ع بن علی ع در بیابان بی آب و آبادی
ایشان را آب میداد از برای آنکه در روز گرم اگر دو خونخوار تشنه نمانند
و ایشان در منزل در کنار نهر فرات شربتی از آب باو نخواستند ندادند و من
الْعَجَائِبِ اَنْ عَلَا بِغُرَابِهَا، تُسْدِي مُسَلْسَلَةً وَلَنْ يَنْفَقِدَا
وَطَامَ قَلْبُ السِّبْطِ طَامٍ مُحَرَّمٌ، وَاَبُوهُ النَّاسَ سَلْسَلَهُ غَدَا
از عجایب روزگار اینست که آب فرات بان وفوریکه داشت که نهرهای آن
مملو بود و تشویش کمی آن نداشتند شربتی از آن را بسبط پیغمبر ص ندادند تا با
جگر تشنه او را شهید کردند و از غرایب روزگار آنکه پدرش در قیامت ساقی
کوثر و سلسبیل میباشد و همه کس از دست او سیراب میشوند و فرزندش یکجرعه آب
ندادند تا از دست پدرش جامهای مالامال بگیرند فَقَتَلُوهُ فِي الْبَيْدَاءِ ظَمْآنَ
الْحَشَاءِ وَالْمَاءُ تَنْهَلُهُ الذِّئَابُ مُبَرَّدًا کشتند او را در میان بیابان
با لب تشنه و حال آنکه گرگان وادی ضلالت و سگان وادی شقاوت
سیراب بودند و بالجمله حر با آن حضرت بود تا وقت ظهر داخل شد حضرت فرمود

فرمود

فرمودند حجاج بن مسروق که اذان بگوید چون اذان گفت حضرت بیرون آمدند با
ازار و نعلین روی خود را بانقوم کرده فرمودند من بسوی شما نیامدم مگر بعد از
آنکه نامهای متواتر و قاصدهای متوالی بلکه از شما بمن رسید که ما را امامی
نیست و هدایت کننده نمیباشد و چنان یافتم که شما طالب هستید پس بسوی شما
آمدم حال اگر بر مواثیق خود هستید عهدی با من بکنید که من مطمئن از شما شوم
اگر ناخوشش دارید آمدن مرا بسوی شما بر میگردم بسوی مکانی که از آن آمده ام
ایشان همه ساکت شدند حضرت فرمودند اقامه گفتند و به حر فرمود میخواهی
با اصحابت نماز کن گفت همه با تو نماز میکنیم دو لشکر در عقب آنحضرت صف کشیده
نماز ظهر کردند حضرت بمکان خود برگشت خیمه بجهة او زده بودند داخل خیمه شد
با پانصد نفر از اصحاب خود و باقی عنان اسبها را گرفته در سایه اسبها نشستند
و حضرت نیز بخیمه تشریف بردند چون وقت عصر شد امر فرمود که مهیای رفتن
شوید منادی عصر ندا کرد و نماز عصر را نیز گذاردند و بعد از سلام روی
مبارک را بانقوم کرده فرمودند ای قوم ما اهل بیت پیغمبریم و اولی
میباشیم ازین قوم که دعوی ریاست باطل که حق ایشان نیست میکنند و
بجور و عدوان سلوک میکنند و اگر راضی نمیشوند مگر باینکه حق ما را نشناسید و کار
هید بآمدن و رای شما برگشته از آنچه در نامهای خود نوشتید من بر میگردم
حر گفت بخدا که نمیدانم این نامهائی که میگوئی چیست و خبری از آنها ندارم
پس فرمود بعقبة بن سمعان اَخرِج الخُرجَینِ الَّذَینِ فیهِما کُتُبُهُم بیاورید
که در آن نامهای ایشان است چون آوردند خرجینی بود مملو از کاغذ
آنرا در پیش روی او ریخت حر گفت ما از اینها نیستیم من مامورم که دست
از تو بر ندارم تا ترا ابن زیاد برم حضرت فرمود باصحاب خود که بار

نماز کردن آنحضرت با اصحاب خود و لشکر حر و حر در منزل اشراف

کنید چون بار کردند فرمود که برگردید خواستند برگردند حر مانع شد حضرت فرمود
ثَکِلَتکَ اُمُّکَ ما تُرِید چه میخواهی گفت اگر غیر از تو عرب متعرض مادرم میشد
البته جوابش را میدادم و لکن مالی من ذِکرِ اُمِّکَ اِلّا بِاَحسَنِ ما
نَقدِرُ عَلَیهِ ولکن در حق مادر بجز تعظیم و تکریم چیزی نمیتوانم گفت
باری چون کلام فی مابین بسیار گذشت حر گفت من مامور بقتال تو نیستم و
مامورم که تو را رها نکنم تا ترا بکوفه برم اگر میخواهی پس راهی را بگیر که بکوفه رود
و نه بمدینه تا به پسر زیاد بنویسم شاید خدا امر اخلاص کند از اینکه مبتلا شوم
باینکه ضرری از من نسبت بشما برسد لهذا آن پیشرو سالکان طریق ابتلا
و قافله سالار کاروان رنج و عنا فرمودند که از راه قادسیه بکوفه میرفت
کج کرده میل بطرف چپ راه کردند و حر نیز با آنحضرت می آمد و از راه خیر
خواهی بخدمت آن والا همت عرض کرد که یا حسین اِنّی اُذَکِّرُکَ
اللهَ فی نَفسِکَ فَاِنّی اَشهَدُ لَئِن قاتَلتَ لَتُقتَلَنَّ ای حسین التماس
میکنم از تو و یاد آوری مینمایم ترا که ترک مقاتله کن که اگر مقاتله کنی البته کشته
میشوی حضرت فرمودند اَفَبِالمَوتِ تُخَوِّفُنی آیا بمرگ میترسانی مرا اگر امر بهمین
میگذرد که مرا بکشند مگر نشنیدی که شخصی از قبیله اوس میخواست یاری رسول
خدا نماید پسر عمش او را میترسانید که بکجا میروی کشته خواهی شد او در جواب
این شعرها خواند سَاَمضی وَما بِالمَوتِ عارٌ عَلَی الفَتی اِذا ما نَوی
حَقّاً وَجاهَدَ مُسلِماً وَواسَی الرِّجالَ الصّالِحینَ بِنَفسِهِ
وَفارَقَ مَثبُوراً وَباعَدَ مُجرِماً
یعنی عزم کرده ام و بر عزم خود باقیم و مردن ننگ و عار نیست بر مرد
هرگاه نیت او حق و جهاد کند در حالتیکه تسلیم امر الهی کرده باشد و مواسات

نماید با مردان صالح فَاِنْ عِشْتُ لَمْ اُنْدَمْ وَاِنْ مِتُّ لَمْ اُلَمْ کَفٰی بِکَ ذُلًّا

اَنْ تَعِیْشَ وَتُرْغَمَا پس اگر زنده بمانم پشیمان نیستم و اگر کشته شوم

ملامتم نمی کنند و ذلتی بدتر ازین نیست که آدمی زندگی کند و با خواری

مالیده شود و بعضی از علما قبل ازین شعر این شعر را نیز ذکر کرده اند اُقَدِّمُ

نَفْسِیْ لَا اُرِیْدُ بَقَاءَهَا لِتَلْقٰی خَمِیْسًا فِی الْوَغٰی وَعَرَمْرَمًا

نفس خود را پیش میفرستم و دست از زندگی خود میشویم میخواهم زندگی خود را

تا هر روز در لشکرهای گران بلا مبتلا باشم حضرت یکی از اصحاب را که راه را

در بیراهه بلد بود پیش انداخته خود با اصحاب در عقب میرفتند حر از ایشان

کناره کرده و ایشان میرفتند تا بقصر بنی مقاتل رسیدند در آنجا نزول

اجلال نموده آنگاه خیمه سراپرده و سرادقات جلال فرمودند دیدند خیمه

در آنجا زده فرمودند از کیست گفتند از عبد الله بن حر جعفی میباشد

فرمود او را بخوانید چون رسول ایشان بنزد او آمد آن بیسعادت گفت

بخدا که از کوفه بیرون نیامدم مگر آنکه ناخوش داشتم که حسین داخل

کوفه شود و من در کوفه باشم بخدا قسم که نمیخواهم او مرا ببیند و نه من او را

رسول چون برگشت آنجناب بجهة اتمام حجة خود بخیمه او تشریف بردند و

سلام کرده نشستند پس او را بیاری خود خواندند او کلام اول را اعاده

نمود گفت دست از من بردار فرمودند اگر یاری ما نمیکنی از خدا بترس از اینکه

از کسانی باشی که با ما جنگ میکنند فَوَاللهِ لَا یَسْمَعُ وَاعِیَتَنَا اَحَدٌ ثُمَّ لَمْ یَنْصُرْنَا

اِلَّا هَلَکَ بخدا قسم که نیست کسیکه ناله مظلومی ما را بشنود

و ما را یاری نکند مگر اینکه هلاک میشود گفت این هرگز نخواهد بود پس بر

برخواسته بمنزل خود تشریف بردند و در آخر شب امر کردند تا آب بردارند

و از آن منزل کوچ کردند و تا صبح راه رفتند چون صبح شد فرود آمدند و نماز کردند

سوار شدند بجپ راه میرفتند که از حر و لشکر او جدا شوند و ایشان دست بر

داشتند و هرگاه می آمدند که ایشان را بجانب کوفه میل دهند امتناع میفرمودند

پس راه رفتند تا به نینوا رسیدند ناگاه سواره ای را دیدند که از کوفه میآید همه ایستادند تا ببینند

چه خبر دارد چون پیش آمد بر حر سلام کرد و بر آنحضرت سلام نکرد و نامه بحر داد که ابن زیاد

نوشته بود اَمَّا بَعْدُ فَجَعْجِعْ بِالْحُسَیْنِ حِیْنَ یَبْلُغُکَ کِتَابِیْ هٰذَا عَلَیْکَ سَوْطٌ

وَلَا تُنْزِلْهُ اِلَّا بِالْعَرَاءِ فِیْ غَیْرِ حِصْنٍ وَلَا عَلٰی غَیْرِ مَاءٍ

بر حا نامه من بتو رسید حبس کن حسین و مگذار فرود آید مگر در بیابان بی آب

و علف و امر کرده ام رسول خود را که همراه تو باشد تا جواب نامه مرا بیاورد

که انفاذ امر من نموده پس حر مضمون نامه را با صحاب آنجناب رسانید و نامه را

بر ایشان خواند پس حر خواست ایشان را در بیابان فرود آورد حضرت فرمود

بگذار تا در نینوا یا غاضریه یا شفیه که ضیاع چند بودند در آن حوالی فرود آئیم

حر گفت بخدا که نمی توانم زیرا که این مرد را که فرستاده است جاسوس اوست

و خبر خواهد برد و از خود و عیال خود میترسم زهیر بن قین عرض کرد یا بن رسول

بخدا قسم که هر چه میآید امر شدیدتر خواهد شد بگذار تا با ایشان جنگ کنیم که

آسان تر است از مقاتله با لشکرهای عظیم که بعد ازین بر سر ما خواهند آمد

حضرت فرمودند که من ابتدا بقتال نخواهم کرد صاحب مناقب میگوید که

آنحضرت جمع کردند اهلبیت خود را و فرزندان و برادران خود را و نظر بر ایشان

کردند و ساعتی گریستند و گفتند اَللّٰهُمَّ اِنَّا عِتْرَةُ نَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ وَقَدْ اُخْرِجْنَا وَطُرِدْنَا

وَاُزْعِجْنَا عَنْ حَرَمِ جَدِّنَا وَتَعَدَّتْ عَلَیْنَا بَنُوْ اُمَیَّةَ خداوندا ما عترت

پیغمبر تو ایم و بنی امیه بر ما ظلم کردند و ما را راندند از حرم محترم جد خود بر

کنند

نامه نوشتن پسر زیاد برای حر فرود آوردن سید الشهداء در بیابان بی آب و علف و گریستن آنحضرت را در آنجا

برکنند خداوندا حق ما را از ایشان بستان و ما را یاری ده بر ستمکاران
پس فرمودند مگر این زمین زمین کربلاست گفتند بلی بروایتی چون اسم کربلا را
شنیدند چشمهای مبارکش پر از اشک شد و گریست و گفت اَللّٰهُمَّ اِنّی
اَعُوذُ بِکَ مِنَ الْکَرْبِ وَالْبَلاءِ پس فرمود هٰذا مَوْضِعُ کَرْبٍ وَبَلاءٍ هٰهُنا
مُناخُ رِکابِنا وَمَحَطُّ رِحالِنا وَمَقْتَلُ رِجالِنا وَمَسْفَکُ دِمائِنا
این محل اندوه و بلاست این محل خوابانیدن شتران ما و اینست محل ریختن خونهای ما
فیها یُراقُ دَمی فیها تُری حَرَمی حُسَّرًا عَلَیْهِنَّ سُوءُ ثَکْلِ سِرْبالِ
این زمین است که در آن خون مرا میریزند و حرم مرا ذلیل و اسیر مینمایند
فیها نُقْتَلُ اَبْطالی وَتُذْبَحُ اَطْفالی وَتُسْتَعْبَدُ الْاَحْرارُ اَرْذالُ
این زمین است که مردان شجاع ما را میکشند و اطفال ما را ذبح میکنند و اهل بیت
مرا که آزادگانند بنده و کنیزی میکنند تَحُطُّ الرِّحالَ بِها یا قَوْمِ وَانْصَرِفُوا
عَنّی فَمالی عَنْها مِنْ تَحالُ بارهارا فرود آورید و خیمها برپا کنید و
هر کدام که خواهید برگردید که منزل آخر من و دار اقامه من است که از
این منزل کوچ نخواهم کرد و مجاور این دیار بلا و محل رنج و عنا خواهم بود
پس بارها را فرود آوردند و امر فرمود سرادقات عزت و جلالت و خیام
عصمت و طهارت را برپا کردند آن صفحه بیابان از رشک مخیم خیام جلال
فردوسیت و آنکه سرادقی که ملک محرمش بود کندند از مدینه و بر کربلا زدند
هی خَیْمَةٌ جِبْرِیلُ یَخْدِمُ اَهْلَها وَالرُّوحُ وَالْاَمْلاکُ خِدْمَةٌ قَنْبَرِ
آن خیمه خیمه بود که جبرئیل و روح و سایر ملائکه مقربین مثل غلامان خادم و پا
و پاسبان او بودند هِیَ خَیْمَةٌ خَضَعَتْ لَها خِیَمُ الْمُلُوکِ کَتَبَّعٍ
وَکَقَیْصَرٍ خیمه بود که خیام سلاطین با اقتدار بلکه سلاطین با جاه و جلال

در نزد آن خاضع و خاکسار بودند فی خَیْمَةٍ اَبْوابُها فی فَتْحِها بِصَریرِها
ضاعَفَتْ بُکاءَ الْمُسْتَعْبِرِ خیمه بود که در وقت گشودن ابواب آن و بهم
نمودن اساس آن آوازی از آن می شنیدند مثل آواز گریه که بر صاحب خود میگریست
فی خَیْمَةٍ لَوْ کانَ اَحْمَدُ حاضِرًا لَبَکی لَها مِثْلَ السَّحابِ الْمُمْطِرِ
خیمه که در آن زمان اگر پیغمبر خدا بود بر آن نظر میکرد مثل ابر بهار اشک از دیده میباریم
فی خَیْمَةٍ تَبْکی وَقَوْعُ عَمُودِها جَزَعًا عَمُودَ الدِّینِ فاتِحَ خَیْبَرِ
خیمه که شکستن عمود آن که عمود دین الهی را شکست دیدهای عمود دین امیر المؤمنین را
اشکبار نمود پس حضرت پای شریف را از رکاب خالی نموده از اسب فرود
آمدند و بعضی از ثقات ذکر کرده اند که ام کلثوم عرض کرد که ای برادر این
این بادیه هولناکی است از آن خوف عظیم بر دلم جا کرده حضرت فرمود بدان ای
که من در وقت غزو صفین با پدرم امیر المؤمنین ع وارد این زمین شدیم پدرم
فرود آمده سر در کنار برادرم گذارده ساعتی در خواب رفت و من بر بالین
او نشسته بودم ناگاه پدرم مشوش از خواب بیدار شد و زار زار میگریست
برادرم سبب آنرا پرسید فرمود در خواب دیدم که این صحرا دریائی
بود پر از خون و حسین من ع در میان آن دریا افتاده بود دست و پا میزد
و کسی او را فریاد نمیرسید پس رو به من کرده فرمود یا اَبا عَبْدِ اللّٰهِ کَیْفَ
تَکُونُ اِذا وَقَعَتْ هٰهُنا الْواقِعَةُ ای حسین چگونه خواهی بود هرگاه
ترا در این زمین چنین واقعه رو دهد گفتم صبر میکنم و بجز صبر چاره ندارم
اَلا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَی الظّالِمینَ مجلس ستم در بیان جمع و قوع شد در زمان
ورود آنحضرت بزمین کربلا تا شب عاشورا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَی الائِهِ وَالشُّکْرُ عَلی نَعْمائِهِ حَمْدًا یَسْتَعْظِمُهُ سُکّانُ اَرْضِهِ
وَسَمائِهِ وَیَسْتَکْثِرُهُ قُطّانُ صُنْعِ جَبَرُوتِهِ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلامُ عَلی
لله

اشرف سفرائه وافضل اصفیائه محمد سید انبیائه واکمل
اولیائه وعلی خلفائه واوصیائه واهل بیته وائمته خصوصاً
علی شبله وفرخه البعید عن وطنه واحبائه المقتول
لوجه الله مع اولاده وعشیرته واقربائه الهرو وثیابه المسلوب
ردائه المرضض ملائه المقطع اعضائه المنهوب ثقله وخدائه
المقتول اخوانه وابنائه المسبی عیاله ونسائه الماسور بناته
والمائه الممنوع مائه المخضب شیبه بدمائه الذی یستغی علیه
دیون و رخائه ولم یمرضه احد فی ضنائه الخائض فی بحر المحن
والبلایا فی ابتداء وجوده الی انتهائه سیدنا المظلوم وامامنا
المعصوم المهموم المغموم ابی عبدالله الحسین واللعن الدائم
والعذاب الخاطم علی قاتلیه وظالمیه ومانعیه شرب
الماء وعلی من خذله واعان علیه او فرح بقتله او رضی
به اجمعین ابد الابدین ودهر الداهرین اما بعد فقد قال الله
سبحانه من کان یرید العاجلة عجلنا له ما نشاء لمن نرید ثم
جعلنا له جهنم یصلیها مذموما مدحورا ومن اراد الاخرة
وسعی لها سعیها وهو مؤمن فاولئک کان سعیهم مشکورا
ظاهر معنی الفاظ آیه شریفه اینست که کسی که خواهش دنیا را و آنرا اختیار کند
بر آخرت آنچه را خواهیم از برای هرکه خواهیم عطا میکنیم و در آخرت از برای او
جهنم را قرار میدهیم که در آنجا جا خواهد گرفت در حالیکه مذموم و ممنوع است
از رحمت الهی و کسیکه اختیار آخرت نماید و با ایمان سعی کند بجهت آن سعی
ایشان ضایع نخواهد شد بلکه ایشان جزا داده میشوند بقدر سعی ایشان

ایشان از این آیه شریفه وغیر آن معلوم میشود که کسی که اختیار دنیا کرده است
او را نصیبی نیست در آخرت بجز غضب الهی و عذاب غیر متناهی و جهنم
زیرا که اینگونه از مراد و مطلب خود گرفت و از فکری بجز فکر آن و ذکری بغیر از ذکر
آن نیست و در انجام آخرت و اسباب آخرت را وسیله تحصیل دنیای خود قرار میدهد
و از حضرت رسول صلعم روایت شده است که فرمود فی طلب الدنیا اضرار
من الاخرة وفی طلب الاخرة اضرار بالدنیا در طلب دنیا ضرریست باخرت
همچنانکه در طلب آخرت ضرریست بدنیا و از پیشرو سالکین و از زاهدین امیر
المؤمنین روایت شده است که فرمود الدنیا والاخرة عدوان متفاوتان
وسبیلان مختلفان فمن احب الدنیا وتولاها ابغض الاخرة وعاداها
دنیا و آخرت دشمن یکدیگرند و دو راه مختلفند که هرکدام آوردی از دیگری دور
می افتی وهما بمنزلة المشرق والمغرب فهما بعد ضرتان ایشان مثل مشرق
و مغربند که قرب بیک بعد دیگری را لازم دارد که مثل دو زن میباشند که در
حباله یک زوج میباشند که هرکدام را که راضی میکند دیگری را ناخشنود نموده است
کون نزده است اهل دنیا را اگر نعمتهای عاجله دنیا و زخارف باطله اش
چون چشمهای باطنی کور و گوشهای واقعی کر گردیده و بغیر از آوازهای
دنیا و اهل آن چیزی را نمیشنود و بجز سرخ و زرد دنیا چیزی نمی بیند و بجز حلاوت دنیا
لذتی نمی برند بان مغرور گردیده ولکن ندانسته که هنوز کامی از آن شیرین
نکرده که هزار نیش زهرآلود در عقب آن رسیده و هنوز دمی نیاسوده
که هزار تیر زهرآلود بر جگرش فرود آمده و بلکه راحتش مشوب با هزار محنت
و عیشش منوط با هزار ذلت است اینست که حضرت امیر المؤمنین صلعم فرموده
انما انتم فی هذه غرض تنتضل فیه المنایا مع کل جرعة شرق

فی کل اکلة غصص لا تنالوا منها نعمة الا بفراق اخری ولا یعمر معمر منکم من عمره الا بهدام آخر من اجله شما درین دنیا نشانه
تیرهای بلاهای دنیا هستید بدرستیکه با هر جرعه شربتی از آن تشنگی در گلو میباشد
و با هر لقمه گلوگرفتی میباشد نعمتی نمیرسد مگر از رفتن نعمتی دیگر که راحت این با
فراق مخلوط و زمانی را در اک میکنند مگر آنکه زمانی از عمرش از دستش رفته باشد
که خوشی این روز با الم فراق ایام گذشته مربوط است اینها همه سهلست که
هنوز چشم نگشوده باید رفت و هنوز اساس نچیده که باید برچید و هنوز تکیه
خواب راحت نکرده که باید کوچ کرد و هنوز با تمام منزل نرسیده که باید خر نگرد
الدنیا تغر وتضر وتمر دنیا ابتدا بخود آرایش کوال میزند و فریب میدهد
چون فریب داد ضرر میرساند و دستش را از آخرت کوتاه میکند پس میکند ز دو در
میرود آری خیمه ایست پی عماد سرا دقی است پی اوتاد بوستانیست پی
نبات بنائیست بی ثبات باد دست سرگردانی خاکیست ظلمانی آتشیست
بیقرار آبیست ناپایدار فالویل کل الویل لمن باع نعیما دائم البقا بکسرة
تفنی وخرقة تبلی وای بر آنکه نعیم ابد را فروخته به پاره نانی که عنقریب
فانی میشود و پارچه کهنه ناقابلی که بزودی مندرس میگردد اینها همه سهلست
اگر دنیا بعد از اشتهارش دو روزی رو میکرد و ساعتی کامی از ایشان
شیرین میشد نیکو بود شنیدی که پروردگارت میفرماید عجلنا له فیها ما
نشاء لمن نرید کسانیکه دنیا را خواستند هر که خواستیم آنچه
خواستیم نه آنچه هر که و بان گردانند نیز رد با و کنند و در بعضی از احادیث
وارد شده است یا بن آدم ان رضیت بما قسمت لک ارحت قلبک
وانت محمود عندی وان لم ترض بما قسمت لک سلطت علیک

حب الدنیا حتی ترکض فیها رکض الوحش فی البریة ثم لا تنال منها الا
ما قدرت لک وانت مذموم عندی ای پسر آدم اگر راضی شدی بآنچه قسمت
کرده ام بجهة تو در راحت خواهی بود و در نزد من پسندیده میباشی و اگر نه بر تو
مسلط میکنم محبت دنیا را در عقب آن بدوی مثل دویدن حیوان وحشی در صحرا
پس تو بخواهد رسید مگر آنچه مقدر شده و باین حال ناپسند و مذموم میباشی
نزد من ان اخسر الناس صفقة واخیبهم سعیا رجل اخلق بدنه
فی طلب ماله ولم تساعده المقادیر علی ارادته فخرج من الدنیا بحسرته
وقدم علی الآخرة بتبعته بدرستیکه زیان کارترین خلق در قیامت کسی است
که بدن خود را کهنه کند در پی آرزوهای خود و مساعدت ننماید از برای او
تقدیرات الهی پس با دل پر حسرت از دنیا میرود و با بارهای معصیت
وارد آخرت گردد پس چه بسیار اشخاص که شب و روز از پی تحصیل جاه
و جلال و مال و منال دنیا دویدند و کام خود را از آمال خود شیرین نکردند
و چه بسیار اشخاص که دین بدنیا فروختند و از اشجار آمال روزگار ثمری
نچیدند حکایات و قصص درین باب بسیار است لکن واضح تر از همه حکایات
حکایات اشخاصیست که بجهة ریاست و بزرگی با طمع درهم و دینار
دنیا را بر آخرت اختیار و بجرب سید ابرار و جگر گوشه احمد مختار رو بزدن
رفتند که بحمد الله هیچیک بمراد خود نرسیده در همین دنیا بسزای خود
رسیده به پست ترین درکات نار وارد گردیدند و به شدید ترین عذابها مبتلا
شدند شیخ صدوق علیه الرحمه در عیون بسند صحیح روایت کرده از حضرت
امام رضا ع که آنحضرت از اجداد خود از رسول خدا ص روایت کرده اند که
فرمودند کشنده حسین ع در تابوتی است از آتش که نصف عذاب جمیع

اهل دنیا را باو میکنند و دستها و پاهایش را بر زنجیرهای آتش در آورده اند
و او را سرنگون بجهنم می اندازند و فرو میرود تا قعر جهنم و مِن ریحه یتعوّذ
اهلُ النّار الی ربّهم من شدّة نتنه و او را گندی میباشد
که اهل آتش پناه بخدا میبرند از شدت عفونت با جمیع کسانیکه یاری او کرده اند در قتل
آنحضرت مخلد خواهند بود و دردناکترین عذابها بایشان خواهد رسید هرچند
پوستهای ایشان را بسوزد پوست نو برایشان بروید تا بچشند عذاب را و ساعتی
عذاب ایشان سست نمیشود و ایضا خود روایت کرده از رسول خدا که بعد از
فوت هرون موسی ع استغاثه کرد و یا ربّ انّ اخی هرون مات فاغفر له
خداوندا برادرم هرون از دنیا رفت او را بیامرز وحی آمد بسوی او یا موسی
لو سألتنی فی الاوّلین والآخرین لاجبتک ما خلا قاتل الحسین بن
علیّ فانّی انتقم له من قاتله ای موسی اگر شفاعت کنی اولین و آخرین را
شفاعت رد نمیشود بغیر از قاتل حسین بن علی ع که البته انتقام خواهم کشید ازو
ایضا شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب ثواب الاعمال روایت کرده است
که حضرت رسول ص فرمودند انّ فی النّار منزلة لم یکن یستحقّها احد
من النّاس الّا بقتل الحسین بن علیّ و یحیی بن زکریّا
در جهنم منزلی هست که بهیچ گناهی آنرا مستحق نمیشود مگر کشتن حسین ع و یحیی بن
زکریا و در حدیث دیگر فرمودند یخرج علیهم شرار امّتی لو انّ احدهم
شفع له من فی السّموات والارض شفّعوا فیه اشرار امت
من برایشان خروج میکنند و اگر جمیع اهل آسمانها و زمین خواهند یکی
از ایشان را شفاعت نمایند شفاعت ایشان قبول نخواهد گردید و ایشان
مخلد در آتش در آتش خواهند بود بلی کم کاری نکرده اند که معصیتی را

مرتکب شدند دل اهل آسمان و زمین را سوختند و چشم اهل عالم را گریان نمودند پیغمبر خدا
مصیبت زده نمودند و دل علی مرتضی را بدرد آوردند پیش از آن که این عمل شنیع را
مرتکب شوند و دلها را کباب کردند و بعد از آنکه مرتکب شده اند ارکان دین پیغمبر را خراب
کردند ابن قولویه بسند خود از حضرت صادق ع روایت میکند که هرگاه حسین ع نزد حضرت رسول
میآمد او را بجانب خود میکشید و به امیرالمؤمنین ع میفرمود او را نگهدار پس خود
بروی او میافتاد و گلوی او را میبوسید و اشک از دیده میریخت حسین ع
او میگفت یا ابه لم تبکی ای پدر چرا گریه میکنی آنحضرت میفرمود
اقبّل موضع السّیوف منک و ابکی ای جان پدر محل شمشیر دشمنان را میبوسم و گریه میکنم
عرض کرد یا ابه و اُقتل ای پدر آخر مرا میکشند فرمود ندای والله و ابوک
و اخوک و انت بلی بخدا پدر و برادرت و تو همه کشته میشوید عرض کرد
یا ابه فمصارعنا شتّی قبرهای ما از یکدیگر دور خواهد بود فرمود بلی عرض
کرد پس کی زیارت خواهد نمود قبرهای ما را فرمود لا یزورنی و یزور
اباک و اخاک و انت الّا الصّدّیقون من امّتی مرا و پدر و
برادر ترا زیارت میکنند مگر صدیقان از امت من شیخ ابن جعفر بن بنا
روایت کرده است از ابن عباس که گفت مرض پیغمبر خدا شدت یافت و نز
و نزدیک شد وفات آن فخر کاینات در حالیکه نزدیک بود که روح مقدسش از
از بدن منورش جدا گردد حسین ع را بسینه مبارک چسبانیده و عرق جبین
مبارکش بر روی او میریخت و میفرمود مالی و لیزید لا بارک الله فیه اللّهم
العن یزید مرا چه کار است با یزید برو مبارک مباد کشتن فرزند من خدا
وندا لعنت کن یزید را پس زمان طویلی غش کرد چون بهوش آمد نور دیده
خود را میبوسید و اشک از دیده میبارید و میفرمود امّا انّ لی و لقاتلک

مَقامًا بَینَ یَدَی اللهِ مُختَصِمًا ای قاتل تو مقامی هست در نزد خدا که با او مخاصمه نمایم
و در بعضی از کتب معتبره وارد شده از ابن عباس که گفت داخل شدم
بر رسول خدا صلعم و حسن را بر دوش داشت و حسین را بر زانو و او ایشان را
میبوسید و میگفت خدایا دوست دار و دشمن دار کسی را که ایشان را
دشمن دارد پس فرمود یا ابن عباس کَاَنّی بِه وَقَد خُضِبَت شَیبَتُهُ
مِن دَمِهِ یَدعُو فَلا یُجابُ وَ یَستَنصِرُ فَلا یُنصَرُ گویا می بینم
او را که ریش او را بخونش خضاب کرده اند و هر چند میخواند کسی او را
جواب نمیدهد و هر چند طلب یاری میکند کسی یاریش نمیکند گفتم کی میکند
این را فرمود اشرار امت من از شفاعت من بی نصیب باشند الله
اَکبَر یا لَهُ مِن حادِثٍ ؛ اَضحی لَهُ المَجدُ الرَّفیعُ مُهَدَّما ؛
چه بزرگ و عظیم است این مصیبتی که بجهت آن اساس رفعت و بزرگی منهدم
گردید الله اکبر یا لَهُ مِن حادِثٍ ؛ اَمسی لَهُ الاُفُقُ المُنَوَّرُ مُظلِما ؛
ای داد از مصیبتی که بجهت آن آفتاب علم هدایت منکسف گردید و اطراف
عالم ظلمانی نمود الله اکبر یا لَهُ مِن حادِثٍ ؛ اَبکَی المَشاعِرَ وَ المَقامَ
وَ زَمزَما ؛ آه از مصیبتی که مشاعر علوم و مقامات بندگی و آثار
دین بر آن گریست یا راکِبًا نَحوَ المَدینَةِ قِف بِها ؛ عِندَ الرَّسُولِ
مُعَزِّیًا مُتَظَلِّما ای سواره که بجانب مدینه روانه بمدینه چون رسیدی
برو و پیغمبر را تعزیه ده و بگو وَ قُلِ السَّلامُ عَلَیکَ یا خَیرَ الوَری ؛ نَسَبًا
وَ اَکرَمَهُم وَ اَشرَفَ مُنتَمی ؛ اَوصَیتَ بِالثَّقَلَینِ اُمَّتَکَ الَّتی ؛ لَم
تَألُها نُصحًا لَها وَ تَکَرُّما ؛ و بعد از سلام بگو ای بهترین خلق
وصیت فرمودی امت خود را در باب اهلبیت و فرزندان و شرط نصیحت را

بکجا آوردی

بجا آوردی ها اَضاعَت یا رَسُولَ اللهِ ما ؛ ثمنت بذمنها وَ عَهدًا
مُبرَمًا ؛ یا رسول الله اینک امت تو ضایع کردند وصیت تو را و شکستند
عهد ترا هذَا الحُسَینُ بِکَربَلا عَهدی بِهِ ؛ شَعِثاهُ ناشِفَتانِ مِن حَرِّ
الظَّما اینک حسین ع تو را در کربلا دیدم که لبهای مبارکش از شدت تشنگی
خشک و کبود شده بود وَ الخَیلُ فِی الظَّلماءِ تَرکُضُ بِجِسمِهِ ؛ حَتّی قَرَت مِنهُ
العَزائِمَ وَ الاَعظُما آه اینک حسین تو است که اسبهای مخالفان اعضای
شریف و بدن لطیف و استخوانهای او را درهم شکستند وَ بَناتُکَ الخَیِّراتُ
فِی اَیدِی العِدی خَلَّفتَهُنَّ مُکَشَّفاتٍ کَالاِماءِ ؛ یا رسول الله دختران
تو را مثل کنیزان برهنه کردند و در دست ظالمان دستگیر دیدم اَبرَزنَ
مِن بَعدِ السُّتُورِ حَواسِرًا ؛ سَلَبَ العِدی مِنهَا الرِّدی وَ المِعصَما ایشان را
از پردهای عصمت بیرون کشیدند و ردا و چادر را از ایشان گرفتند و ایشان را
برهنه کردند اُخِذَت سَبایا حُرِّقَت خَیماتُهُم ؛ یا ما کانَ اَهلَ البَیتِ
وَ کُنتُما یا رسول الله خیمهای ایشان را سوختند و ایشان را باسیری گرفتند
و ناسزا به پدر ایشان گفتند آه آه و حال آنکه پدر ایشان را بجز تعظیم و تکریم
سزاوار نبود ای شیعیان تأمل کنید در این امر و تفکر کنید که این اشقیا چگونه
دنیا را بر آخرت اختیار کردند و بجهت این دنیای دنیه گندیده غضب الهی را
بر خود لازم نمودند از ابن مسعود روایت شده که روزی در مسجد پیغمبر صلعم
در خدمت الحضرة نشسته بودم که جماعتی از قریش داخل شدند و با ایشان بود
عمر بن سعد چون نظر رسول خدا بر ایشان افتاد و آن ملعون را دید رنگ
ایشان متغیر شد عرض کردیم یا رسول خدا شما را چه روی داد فرمود
ما اهلبیت خدا آخرت را بجهت ما اختیار فرموده اِنّی ذَکَرتُ ما یَلقی اَهلُ
بَیتی مِن اُمَّتی مِن قَتلٍ وَ ضَربٍ وَ شَتمٍ وَ سَبٍّ وَ طَردٍ وَ تَشریدٍ

یاد کردم

یاد کردم آنچه را باهلبیت من میرسد از امت من از کشتن و زدن و آواره کردن
و راندن و متفرق نمودن و بد وقتیکه زده باشد که اهلبیت مرا از دیار خود
دور سازند و ایشانرا متفرق سازند و بکشند و ان اول راس یحمل علی راس
رمح فی الاسلام راس ولدی الحسین پدرستیکه اول سری که در اسلام بر سر نیزه زنند سر
فرزندم حسین ع خواهد بود خبر داده است مرا باین جبرئیل از خداوند جلیل و در
آنوقت حسین ع نیز حاضر بود چون این را شنید عرض کرد یا ابتاه من یقتلنی من امتک
آیا کی مرا خواهد کشت فرمود یقتلک شر الناس واشار الی عمر بن سعد بدترین خلق میکشد
و اشاره بعمر بن سعد فرمود و این بود که هر گاه اصحاب پیغمبر ص آنملعونرا میدیدند
که بمسجد میاید میگفتند هذا قاتل الحسین یعنی اینست کشنده حسین ع آنملعون
بخدمت سید الشهدا ع عرض نمود یا ابا عبد الله جماعتی از سفیهای قوم
گمان میکنند که من ترا میکشم حضرت فرمود والله انهم لیسوا بسفهاء بخدا قسم
ایشان سفیه نیستند ولیکن علماء و حلماء میباشند اما انه ستقر عینی حیث
لاتاکل من بر العراق بعد قتلی الا قلیلا ثم تقتل عاجلا
بدانکه دیده من روشن است باینکه بعد از من گندم ری نخواهی خورد مگر قلیلی
و زود کشته خواهی شد و در روایت شیخ مفید علیه الرحمه گفت که آنملعون
بحضرت گفت اگر گندم ری نباشد گندم عراق مرا بس باشد و در کشف الغمه
و ارشاد شیخ مفید علیه الرحمه روایت شده از عبد الله بن شریک عامری که میشنیدم
از اصحاب امیر المؤمنین ع که هر گاه عمر بن سعد از در مسجد داخل میشد میگفتند
هذا قاتل الحسین ع و این مدتی طویل پیش از کشتن آنحضرت بود و شیخ ابن
بابویه روایت کرده […] که روزی امیر المؤمنین ع خطبه میخواند
و میفرمود سلونی قبل ان تفقدونی سوال کنید از من هر چه میخواهید پیش

از امام من

من از میان شما بروم و بخدا قسم هیچ سؤالی نمیکنید از من از چیزهای گذشته و آینده مگر اینکه
شما را خبر میدهم پس سعد بن وقاص برخاسته و گفت یا امیر المؤمنین اخبرنی
کم فی راسی و لحیتی من شعرة خبر ده مرا که چند مو در سر و ریش من است حضرت
فرمود بخدا قسم که خبر داد مرا خلیل من رسول الله که تو این سؤال را از من خواهی کرد
و موئی در سر و ریش تو نیست مگر اینکه شیطانی در بن آن نشسته که ترا اغوی
میکند و ان فی بیتک لسخلا یقتل الحسین ابنی و در خانه تو بچه ملعونیست که فرزندم حسین ع را
خواهد کشت و در آنوقت عمر طفلی بود که در برابر آنملعون راه میرفت و تازه براه افتاده
بود و شیخ مفید و طبرسی نقل کرده اند که حضرت امیر المؤمنین ع خطبه میخواند و فرمود
سلونی قبل ان تفقدونی بخدا قسم هیچ سؤال نمیکنید از گروهی که گمراه کنند گروهی را
یا هدایت کنند تا روز قیامت مگر شما را خبر دهم و پیش رو ایشانرا بگویم پس مردی
برخواست و گفت خبر ده مرا که چند مو در سر و ریش من است فرمود خبر داد
مرا حبیب من رسول خدا ص آنچه تو سؤال کردی و خبر داد که بر هر موئی از سرت
ملکی هست که ترا لعنت میکند و بر هر موئی از ریش تو شیطانیست که ترا اغوی
میکند و در خانه تو فرزندیست از تو که فرزند دختر رسول خدا را میکشد و آیه
و شاهد این مصداق آنست که واقع خواهد شد و صدق من معلوم خواهد گردید اگر
دشوار نبود بر تو برهان آن ترا خبر میدادم لکن دلیل آن همانست که گفتم از نقل
فرزند ملعون تو که فرزند مرا و سرور قلب مرا که حسین ع من است میکشد و
در آنوقت آنملعون کودکی بود که درست براه نیفتاده بود و چون واقعه
سید الشهدا واقع شد آنملعون متوجه قتل آنحضرت شد شیخ فخر الدین طریحی
نقل کرده که آن کودک ملعون خولی بن یزید اصبحی بود که نیزه بر سینه
مبارک آنحضرت زد که از پشت سرش بیرون آمد فسقط الحسین ع علی وجهه

یخوض فی دمه و یشکو الی ربه بین الخضرب برو در افتاده و در خون خود میغلطید
و شکایت میبرد و زاری میکرد ای شیعه اگر میخواهی این ملعون را بشناسی این
ملعون در روز عاشورا علمدار لشکر شقاوت اثر یزید بود و در آن معرکه
جمعی از اصحاب و اقربای سید الشهدا را بدست خود کشت از آن جمله عثمان بن
امیر المؤمنین بود که بیست و یکسال از عمر شریفش گذشته بود در میان معرکه
تیری بر جبین مبارکش زد و از اسب درگردید و ملعونی دیگر سر شریفش را جدا
کرد دیگر جعفر بن علی بود که با عباس از یک مادر بودند که در بین قتال آن
ملعون تیری بر شقیقه او زد و از اسب درگردید و روحش پرواز نمود و همین ملعون
بود که سر مبارک فرزند پیغمبر و جگر گوشه حیدر صفدر را از کربلا تا کوفه بر
نیزه کرده و در شب آمد و آنرا در تنور خانه جا داد و در بیرون کوفه در یک فرسخی
آن که او را منزلی بود در آنجا ماند و صبح بهدیه سر فرزند پیغمبر را بجهة پسر
زیاد برد و بروایت ابن طاوس و صاحب مناقب و محمد بن ابیطالب مذ
کور است که آن ملعون از اشخاصی بود که بجهة قتل سید الشهدا کمر عداوت
بسته در وقتیکه پسر سعد شجاعان لشکر را بجهة قتل آن امام مظلوم میخواند و دو طلب
میخواست در حالیکه آن مظلوم بر زمین افتاده بود و در خون خود غوطه ور بود
و زبان در دهانش خشک شده بود کس جرئت نمیکرد که اقدام بر قتل آن
بزرگوار نماید بجهة تطمیع آن ملعون پانزده نفر کمر قتل آن سرور را بستند با شمشیرها
برهنه دور آن مظلوم را گرفتند هر یک ضربتی میزدند آن ملعون پیش رفته
قدم نامردی بمیان گذاشت گفت من میروم و کار او را میسازم و
لکن چون پیش رفت دستهایش بلرزه در آمده و بر وضعف مستولی شد
غلت یمینک یا شقی و شلت الیسری و ابعدک المهیمن من عدوا

دستهایش

دستهایت شل باد و در زنجیر غضب باد ای شقی بدبخت و از رحمت خدا دور و بی نصیب
ای دشمن خدا و رسول أتحز راس الراس من رؤسائها صدر الصدور وهو انیس
الأمجد آیا میخواهی جدا نمائی سر رئیس رؤسای اهل اسلام را مگر نمی شناسی
او را که مصدر نشین صدر نشینان مجلس قربت و رئیس ریاست کنان محفل انس میباشد
ریحانة المختار وقرة عینه ؛ انسان عین المرتضی والسید
مگر نمیدانی که ریحانه قلب احمد مختار و مردمک دیده حیدر کرار است ارض الحجاز
رسالة بلک تنفد شغلن من عرب فی العراق لحجازی ای قاصد تیز رو زود خود را
بمدینه برسان و پیغام عرب عراق را بساکنان زمین حجاز برسان ابلغ قریشا
ان سیدها لقی بالطف شلوا حثة لا تلحد بگو بجماعت قریش و بنی
هاشم که بزرگ شما را در زمین کربلا بر سر زمین انداختند و او را در قبر نبردند
ابلغ قریشا ان سیدها قضی عطشا حشاه بالظما تتوقد
برسان بایشان که بزرگ ایشان از دنیا رفت با لب تشنه و احشای خشکیده
ابلغ قریشا ان سیدها علی اضلاعه وطأ الخیول و تطرد
بگو بقریش و بنی هاشم که بزرگ شما را پامال سم اسبان کردند و استخوانهای
پهلویش در هم خورد کردید ابلغ قریشا ان راس امیرها یهدی لنغل
للرسالة یجحد بگو بقریش و بنی هاشم که سر پادشاه شما را از برای حرامزاده
کافری بهدیه بردند ابلغ قریشا ان رحل امیرها وکساه صار امغنما
یتنهبون بگو ببزرگان قریش و بنی هاشم که اساس و اسباب امیر شما را
بغارت بردند و زنان او را بندگی گرفتند لله مصرعه الشنیع و رزیته
الخطب الفظیع فمثله لا یوجد فتعسا لاول لقلبا للکفار الاشرار
وبؤسا لهؤلاء الفجار لقد ابکوا عیون المختار واحرقوا قلب الوصی

انکر ادفونکم سوء ماذا یقولون حین یعرضون وما یجیبون حین یسئلو
هنالک تبلوا کل نفس ما اسلفت وردوا الی الله مولیهم الحق و
ضل عنهم ما کانوا یفترون ببینید این اشقیا چگونه داغی بر دل
دوستان خدا گذاشتند و چگونه رخنه در اسلام کردند و چگونه عداوتی با خدا و رسول
ورزیدند و چگونه آشوبی در عالم برپا کردند کاری کردند که یهود و نصاری بر ایشان
خندیدند و لعنت کردند و ظلمی کردند که ظلمهای فرعون و نمرود را از یاد بردند
بجهة وعده های دروغ مثل ابن زیادی با جگرگوشهای پیغمبر چه کردند و بجهة طمع
دو دینار با نور دیده حیدر کرار چها نمودند بلی کسی که بخت برگشت و خدا او را
بخود واگذاشت و بیخ و ریشه او از سرچشمه شقاوت آب خورد چنین میکند
وارد شده است که روزی حضرت امیر المؤمنین ع عمر سعد را ملاقات
فرمود با و فرمودند کیف تکون اذا قمت مقاما تخیر فیه بین الجنة والنار
فتختار لنفسک النار چگونه خواهی بود هرگاه بایستی در مقامی که مخیر شوی میان
بهشت و آتش جهنم پس اختیار آتش کنی گفت معاذ الله که چنین باشد فرمودند سیکون
ذلک بلا شک زود باشد که واقع شود این بدون شک و در بعض
از کتب علما نقل شده است که پسر زیاد خواست که کسی را سرکرده لشکر نماید بجهة
حرب سید الشهدا قبول نکرد کسی عمر بن سعد را تکلیف کرد او هم قبول نکرد گفت
ایالت ری را که بتو دادیم رد نما گفت امشب مرا مهلت ده مهلت داد آن
ملعون بمنزل آمد و متردد بود و از دوستان خود مشورت میکرد کس صلاح
او را ندید و نزد او بود مردی از اهل خیبر که او را کامل میگفتند و او کامل العقل بود
و با پدر بخش صدیق بود او را مضطرب دید گفت ترا چه میشود گفت سرداری
لشکر را بمن داده اند از برای حرب حسین علی ع و اگر چه در فکر میباشم لکن

حکایت کردن شخصی که او را کامل میگفتند بجهة عمر بن سعد نقل راهب را

لکن

کشتن او و اهلبیت او در نزد من لقمه طعامیست که آنرا بخورم یا شربت آبی که آنرا بنوشم
و بعد از آن مملکت ری را مالک میباشم کامل گفت اف بر تو باد و دین علی حق را
فراموش کردی و گمراه شده آیا نمیدانی بسوی حرب کی میروی و با کی جنگ میکنی
انا لله وانا الیه راجعون بخدا قسم که اگر دنیا و مافیها را بمن دهند و بکفر از امت
محمد ص کشتن نخواهم کرد و تو میخواهی فرزند پیغمبر را بکشی آیا جواب پیغمبر را فردا چه
خواهی داد که نور دیده او را و میوه دل او را کشته باشی و او در این روز امام
و پیشوای ماست همچنانچه جدش پیشوای خلق بود و او واجب الاطاعه میباشد
و باب بهشت و دوزخ است پس هرچه میخواهی اختیار کن و لکن شهادت میدهم که
اگر با او جنگ کنی او را شهید کنی یا شریک و معین در کشتن او باشی زنده نخواهی
بود و بعد از او مگر زمان قلیلی آن بدبخت گفت آیا مرا بمرگ میترسانی و من اگر کشتن
او فارغ شوم امیر هفتاد هزار کس خواهم بود و ملک ری را خواهم داشت کامل
گفت نقلی بجهة تو میکنم شاید اگر قبول کنی و گوش دهی از این عمل باز ایستی بدانکه با پدرت
بشام میرفتم من از قافله دور افتادم و راه را گم کردم و در بیابان حیران بودم که
تشنگی بر من غلبه کرد دیدر راهبی بنظرم درآمد بسوی او میل کردم چون بدر دیر
رسیدم در را کوبیدم راهب بر بام آمد و گفت چه میخواهی گفتم تشنه ام گفت
آیا تو از امت این پیغمبر میباشی که یکدیگر را میکشند بجهة محبت دنیا و رغبت میکنند
بمتاع دنیا گفتم من از امت مرحومه محمد ص گفت شما بدترین امت هستید وای بر شما
در قیامت که شما اهلبیت پیغمبر خود را کشته باشید و متفرق نموده باشید و انا لنجد
فی کتبنا انکم تقتلون ابن بنت نبیکم وتسبون نسائه وتنهبون امواله
و خوانده ام من از کتابهای خود که فرزندزاده پیغمبر خود را میکشید و زنان او را اسیر
میکنید و اموالش را غارت مینمائید گفتم ای راهب این عمل را میکنیم گفت بلی و چون

این

این عمل قبیح و فعل شنیع از شما صادر شود عجبت السموات والارضون والبحار والجبال والبراری والقفاری والوحوش والاطیار باللعنة علی قاتله ناله در می آیند آسمانها و دریاها و کوهها و بیابانها و وحشیان و مرغان لعنت میکنند کشنده او را پس قاتل و زندگی نمیکند مگر قلیلی پس مردی بر خواهد خواست که طلب خون او نماید و نگذارد کسی را که داخل در خون او شده باشد مگر اینکه او را بکشد پس راهب گفت کمان میکنم که ترا قرابتی با قاتل این بزرگوار هست والله انی تواذرکته لرقیته من الحرب سوف بخدا قسم که اگر من میبافتم او را او بودم در صف جهاد میکردم تا جان خود را نثار او میکردم و او را از شمشیرهای دشمنان نگاه میداشتم گفتم ای راهب من پناه میبرم بخدا که از کسانی باشم که با فرزند رسول خدا جنگ کنم گفت اگر تو آن نیستی پس آن کسی هست که با تو نزدیک میباشد و بدرستیکه بر قاتل اوست عذاب نصف اهل آتش و عذاب او بدتر از عذاب فرعون و هامانست پس در را بر من بست و داخل دیر شد و آب بر من نداد کامل میگوید سوار شدم و ملحق شدم برفقای خود پدرت سعد بمن گفت که کجا رفتی کیفیت را بجهت او نقل کردم گفت راست میگوئی پس نقل کرد که من یکمرتبه درین دیر منزل کردم پس آن راهب بنزد من آمد و گفت توئی کشنده فرزند پیغمبر و پدرت سعد گفت از کلام راهب سخت ترسیدم و گفتم مبادا پسرم اینکار را مرتکب شود و بشومی او مبتلا باشم پس تو را از آن راهب دور کردند پس ای برهنرای عمر که تو آن باشی که نصف عذاب اهل جهنم بجهت تو باشد نقل کرده است راوی که این خبر بگوش پسر زیاد رسید و کامل را طلبید زبان او را برید یکروز یا کمتر زنده بود و مرد رحمة الله علیه بیکسیکه سوء عاقبت و شدت شقاوت او را دامن گیر شده و خدا او را بخود و اگذارد و ملامت ملامت

کنندکان او را سود نمید هد حمد خدا را که بکام دل خود برسیده اند و دنیا و آخرت را بر خود ضایع کرده اند اما آخرت که معلوم است اما دنیا پس در بعضی از کتب علما اندکور است که چون اسیران و سرهای اهلبیت را نزد پسر زیاد بردند عمر بن سعد نیز آمد و از خود راضی بود که خدمت نمایانی کرده و بطمع خود البته خواهد رسید ابن زیاد گفت فرمانی و عهد نامه که نوشتم بجهت تو در خصوص ملک ری و کشتن حسین ع بیاور گفت آنرا گم کرده ام گفت لابد باید بیاوری در همین روز و الا جائزه از برای تو نیست زیرا که تو را اشل کسی یافتم که شرم داشتی از کشتن حسین ع و از عجوزهای قریش خجالت میکشیدی و در ایام حرب در فکر عذر بودی اما تو نبودی گوینده این شعر فوالله ما ادری وانی لحایر افکر فی امری علی الخطرین اترک ملک الری والری منیتی ام ارجع ماثورا بقتل حسین بخدا قسم نمیدانم چه کنم و در حیرتم و در دو امر عظیم در فکر میباشم آیا ملک ری را ترک کنم و حال آنکه آن آرزوی منست یا اینکه کشتن حسین ع را اختیار کنم و باین گناه عظیم مبتلا شوم و این کلام کیست که بخواهد عذر بیاورد و ازین کار شرم داشته باشد آن بدبخت گفت ای امیر حق خدمت را در این باب بکردم و اگر پدرم سعد مرا این کار میفرمود بجا نمی آوردم و حق او را ادا نمیکردم چنانچه حق ترا بجا آوردم پس ابن زیاد او را فحش داد و گفت دروغ میگوئی برادر ابن زیاد عثمان بن زیاد گفت پسر سعد راست میگوید کسی از برای تو اینکار نمیکرد که این شقی کرد و من راضی بودم که هر که از آل زیاد است بذلت مبتلا باشد و بینی او را مهار کنند تا قیامت و حسین ع فرزند فاطمه کشته نشود پس ابن سعد گفت ای پسر زیاد هیچ از قاتلان حسین ع بدتر و بدبخت تر از من برنگشتند گفت چرا گفت معصیت خدا کردم و اطاعت تو نمودم و فرزند پیغمبر را کشتم و دشمنان پیغمبر را حضرت کردم

حکایت پسر سعد ملعون با پسر زیاد ملعون و تکدیر بعد از قتل سید الشهدا

وجسم خود را قطع کردم و با خصم خود یکی کردم فیا عظم ذنبی و یا طول کربی
فی الدنیا والآخرة واز بزرگی گناه من واز طول اندوه وحسرت من در
دنیا وآخرت پس غضبناک ومغموم ومهموم برخواست واز مجلس بیرون رفت
و با خود میگفت ذلک هو الخسران المبین ای والله فلعنة الله
والاملائکة علی ابن سعد وارباب الضلالات فاستبدلوا ابعالی
ابن هند شقی بالحسین نهبکل اذا الغرابات پس لعنت خدا وملائکه
بر پسر سعد وسایر سرگروهای ضلالت وشقاوت وچه قدر گمراه شدند
که بجای علی پسر هند را اختیار کردند و بجای حسین یزید شرابخوار زناکار را
اختیار کردند فما رعوا فاطما فی نسلها مهجتها ولا راعوا حرمة للفاطمیات
نه حرمت فاطمه را نگاه داشتند در ریختن خون پاره دلش ونه حرمت دختران فاطمه را
نگاه داشتند در اسیری و برهنگی بل رفعوا العنف فی آل النبی وما ابقوا
علی الطفل او سبی العلیلات بلکه عذر ومکر کردند با آل پیغمبر والشاید
واز کشتن اطفال واسیر کردن عیال پروا نکردند واخرجوا الحاسرات الغر من حجب مستورهن
وزنان مخدره علویه را از پرده بیرون کشیدند و ایشان را بر شتر سوار کردند و
شهره ولایات کردند فتیل واسیر وتشلیب ومسرادی موزعات
علی خیر البنات کو یا قتل واسیری ودربدری وآزارش را تقسیم کرده‌اند
و هر کرا نصیبی میباشد فمنهم من تمس الارض وجنته ومنهم خائض
بحر المنیات یکی را می بینم که بر زمین افتاده وروپیش را بر خاک مالیده اند و دیگر
در دریای غم والم مبتلا نموده اند که چار جانب موجه بلا در یافته فصاح هاتف
هنا البیت من زلة هذا الحسین عریان بالرمات که ناگاه هاتف
البیت وخبر رسان ایشان فریاد زد که اینک حسین را کشتند و برهنه کردند و

ذکر ورود سید الشهدا و خبردار شدن پسر زیاد ملعون و نوشتن آن ملعون نامه بآنحضرت ع

وبدنش را بر روی ریگهای گرم بیابان انداختند براس رمح سنان راسه
اشراق والنور یسطع منه ای سطعان اینک سرش را برنیزه زدند و نور از روی
ساطع میباشد تزعزع العرش من هذا المصائب والظلم الجو مکشوف
المنیرات آه عرش عظیم متزلزل گردیده وهوا تاریک شد وآفتاب نورانی منکسف
وظلمانی گردید چون مجملی از احوال این رزال را شنیدی مستمع باش تا بعضی از حکایات
دیگر گوشزدت گردد تا باعث زیادتی بصیرت شود در حق ایشان صاحب مناقب
روایت کرده است که چون سید الشهدا وارد زمین کربلا شد ع این خبر را بعبید الله بن زیاد
نوشت آن ملعون نامه بآنحضرت نوشت که اما بعد فقد بلغنی نزولک بکربلا
وقد کتب الی امیر المؤمنین یزید ان لا اتوسد الوثیر ولا اشبع من الخمیر
او الحقک باللطیف الخبیر او ترجع الی حکمی وحکم یزید بن معویة
بمن رسیده خبر ورود تو بکربلا ویزید بمن نوشته که سر بر بالش استراحت نگذارم و سیر
نخورم مگر اینکه ترا بکشم یا اینکه تو را نزد یزید برم یا اینکه بحکم من و یزید بیرون آئی چون
چون نامه بآنحضرت رسید خواند او را انداخت و فرمود رستگار نشوند گروهی که
رضای مخلوق را بر رضای خدا اختیار کردند قاصد آن ملعون جواب خواست حضرت
فرمودند آنرا جوابی نیست بتحقیق که کلمه عذاب را مستحق میباشد چون خبر به پسر زیاد رسید
در غضب شد و مهیای حرب شد عمر بن سعد را طلبید و تکلیف حرب آنحضرت نمود
آن ملعون استعفا کرد و چون پیش از این حکومت ری را باو داده بودند مهلت خواست
و آخر راضی شد شیخ مفید علیه الرحمه میفرماید روز دیگر آن لعین با چهار هزار نفر
روانه کربلا گردید چون وارد نینوا شد عروة بن قیس را گفت نزد حسین ع برو
و بپرس که چه میخواهی و بچه کار باین بلا آمده چون او از اشخاصی بود که
نامه بآنحضرت نوشته شرم کرد و نرفت و هر کرا میگفت قبول نمیکرد آخر

قرة بن قیس حنظلی را طلبید و نزد آنحضرت فرستاد چون آنحضرت او را دید که می آید فرمود
آیا کسی هست که او را بشناسد حبیب بن مظاهر گفت و حنظلة بن هتیم است و با ما از دو یکنسبتند
من او را صاحب اعتقاد نیکو میدانستم و گمانم نبود که او در اینجا حاضر شود پس آمد
و سلام کرد و تبلیغ رسالت کرد حضرت فرمود بجهة نوشتهای اهل شهر شما آمدم
گفتند ما را امامی نیست و اگر ناخوشش دارید بر میگردم چون قره خواست برگردد حبیب
با او گفت کجا میروی یاری کن این مرد را که از برکت پدران او تائید کرد حسند انوار
و کرامت اسلام مشرف شدی گفت بروم و خبر را برسانم پس رای خود را به بینم
چون خبر را به پسر سعد رسانید پسر سعد به پسر زیاد نوشت کیفیت را حسان بن قاید
میگوید که من در نزد پسر زیاد بودم که نامه پسر سعد رسید چون خواند گفت الآن اِذ
عَلِقَتْ مَخالِبُنا بِهِ یَرجُو النَّجاةَ وَلاتَ حِینَ مَناصٍ حال چون چنگالها
ما با و بند شده میخواهد از دست ما خلاص شود هرگز مناص و خلاصی از برایش
نخواهد بود نامه بعمر سعد نوشت که نامهٔ تو رسید بر مضمونش اطلاع حاصل شد فاعرض
عَلَی الحُسَینِ اَن یُبایِعَ وَهُوَ جَمیعُ اَصحابِهِ فَاِذا فَعَلَ ذلِکَ رَأَینا رَأیَنا
السَّلامُ پس بر حسین ع عرض کن بیعت یزید را او و جمیع اصحابش پس چون بیعت کردند
رای خود را به بینم آنچه خواهیم با او میکنیم و نامه را فرستاد و بنا بر بعضی از روایات
معتبره نامه را نشان نداد و عرض این امر نکرد زیرا که میدانست که آنحضرت با یزید بیعت
نخواهد کرد پس ابن زیاد مردم را جمع کرد و در مسجد جامع کوفه و خود بر منبر رفته مردم را
بحرب سید الشهداء دعوة نمود و حسن سلوک معویه و یزید را بجهة مردم بیان کرده ایشان را
بوعدهای کاذبه و بسط اموال نوید داد و از منبر بزیر آمده شروع کرد به بسط مال
و آنقوم دنیا پرست بی دین که چنین مشاهده نمودند دست از آخرت خود باز داشته
طریقهٔ بیوفائی و مسلک بی حیائی که سیرهٔ مستمرهٔ ایشان بود سلوک نموده

زنفر

ذکر بیرون آمدن لشکر مخالف از کوفه و تعداد ایشان و سرداران ایشان لعنة الله علیهم

بتعلیلی از عطاهای شوم آن مشوم قناعت نموده هر یک چند دیناری یا چند درهمی گرفته
نیزه و شمشیر خود را بر داشته بحرب نوبادهٔ رسول خدا روی بکربلا نهادند فاوّل
مَن خَرَجَ شِمرُ بنُ ذِی الجَوشَنِ فی اَربَعَةِ الآلافِ اول کسیکه بیرون رفت
شمر ملعون بود که با چهار هزار نامرد روانه کربلا گردید و با لشکر پسر سعد نه هزار نفر شدند
زیرا که چهار هزار با خودش بودند و هزار سوار هم با حر بودند مجموع نه هزار سوار گردیدند
پس یزید بن رکاب کلبی با دو هزار کافر روانه کربلا گردید پس حصین بن نمیر سکونی با چهار
هزار اشرار روانه آن بلا شد پس نصیر بن فلان با دو هزار و یکی دیگر از قبیلهٔ مازن
با سه هزار نفر از آن کفار روانه حرب آن سید ابرار گردیدند و این مجموع بیست هزار
نفر گردیدند و بروایت ابن بابویه عبید الله حصین تمیمی را با هزار سوار و محمد اشعث
بن قیس را با هزار سوار و شبث بن ربعی را با هزار سوار روانه کردند بروایت دیگر شبث
را با چهار هزار نامرد روانه نمود محمد بن ابیطالب موسوی که یکی از علمای ثقات است
میگوید فما زال یرسل بالعساکر حتی تکامل عنده ثلثون الفا بین فارس
وراجل یعنی عساکر شقاوت آثار اجتماع نمودند تا سی هزار سواره و پیاده جمع
شدند و این قول مشهور و موافق بسیاری از اخبار میباشد و بروایتی بیست و دو هزار
نفر بودند و محمد بن اسمعیل بخاری که امام اهل سنت است میگوید که چهل هزار نفر
بودند و سید بن طاوس که از اعاظم علمای شیعه است میگوید که صد هزار نفر
بودند و ابو مخنف لوط بن یحیی ازوی صد و بیست و دو هزار نفر ذکر کرده اند
هشتاد هزار سواره و چهل هزار پیاده ده هزار نفر از کرد بودند و دو هزار نفر از خوارج
خوارج و هشت هزار نفر توشه بردار بودند و پاهای نعل بندی میکردند و نیزه و شمشیر
تیز مینمودند و بقصد کشتن سید و مولای عالمیان بیرون میرفتند و فوج فوج
می آمدند و در برابر آن غریبان بی معین و یاور صف میکشیدند و دلهای مقدسه

آن

ان یکیپارا در خوف و تشویش میباید انداختند و بنا بر روایت شیخ مفید علیه الرحمه و بعضی دیگر در روز پنجشنبه
دویم محرم بود که آنحضرة وارد زمین کربلا شدند و در روز جمعه سیم محرم عمر بن سعد وارد لشکر
پای آمدند تا ششم محرم جمعیت ایشان جمع شد بود و سپهسالار لشکر عمر سعد بود و حفص پسرش
وزیر بود و شمر ملعون منصب داشت یکی آنکه سرکرده پیادگان بود و یکی آنکه نقیب لشکر بود
و سنان بن انس نخعی لشکر نویس بود و خولی اصبحی و حرملة بن کاهل علم دار بودند و ابو ایوب غنوی سر
کرده پیل داران بود و همین ملعون بود که نیزه بر حلقوم منور سید الشهدا زد و محمد بن اشعث ملعون
که خواهر زاده ابوبکر بود و پدرش شریک در خون امیر المؤمنین ع بود و خواهر ملعونه اش اسما
زهر بامام حسن ع داد و خودش در کشتن امام حسین ع آمده بود و سرکرده تیراندازان بود
و همین ملعون بود که بجهة شکرانه کشتن سید الشهدا ع مسجدی در کوفه ساخت که از مساجد
اربعه ملعونه میباشد و عمر بن صبیح صیداوی سرکرده سنگ اندازان بود و منقذ بن
مره عبدی قاتل علی اکبر بسیت قاصد فتح بود و اینها همه اجتماع کردند از برای کشتن جگر گوشه
فاطمه زهرا و نواده علی مرتضی جانهای همه شیعیان فدای مظلومیت گردد ای
ابی عبدالله چون عساکر کفر و شقاوت مجتمع شد ابن زیاد به پسر سعد نوشت اِنِّی لَمْ اَجْعَلْ
لَکَ عُذْراً فِی کَثْرَةِ الْخَیْلِ وَالرِّجَالِ فَانْظُرْ لَا اُصْبِحُ وَلَا اُمْسِی اِلَّا وَخَبَرُکَ عِنْدِی
غُدْوَةً وَعَشِیَّةً من عذری از برای تو باقی نگذاشتم در بسیاری لشکر پس باید فکر و نظر
باشی و صبح و شام خبرت نزد من بیاید شیخ مفید علیه الرحمه میفرماید در عقب این نامه
رسید به پسر سعد که حُلْ بَیْنَ الْحُسَیْنِ وَاَصْحَابِهِ وَبَیْنَ الْمَاءِ وَلَا تَدَعْهُمْ یَذُوقُوا
مِنْهُمْ قَطْرَةً کَمَا صَنَعَ بِالتَّقِیِّ الزَّکِیِّ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ
حایل و مانع شوید حسین و اصحاب او را مگذارید که قطره آب نوشند ولو بمانند یعنی همچنانکه ایشان
چنین کردند در آنوقت عمر بن حجاج با پانصد سوار بر سر شریعه فرستاد که موکل باشند که کسی
از اصحاب آنحضرة آب بر ندارند و این سه روز قبل از شهادة آنحضرة بود در آنوقت

عبدالله بن حصین ازدی ملعون فریاد کرد که ای حسین ع آیا نمی بینی که آب فرات چگونه صاف
مثل آئینه میباشد بخدا قسم قطره نخواهی چشید تا تشنه هلاک شوید آنحضرة فرمود اَللّٰهُمَّ
اَقْتُلْهُ عَطْشَاناً وَلَا تَغْفِرْ لَهُ اَبَداً خدایا او را از تشنگی بکش و هرگز او را
نیامرز حمید بن مسلم میگوید بخدا قسم که او را دیدم آب میخورد آنقدر که شکمش بالا می آمد
و قی میکرد و باز فریاد میزد اَلْعَطَشْ اَلْعَطَشْ دوباره آب میخورد آنقدر که قی میکرد و
چنین بود که از کثرت آب خوردن شکمش پاره شد و بجهنم واصل گردید و بروایتی
چون تشنگی بر آن مظلومان زور آورد آنحضرت تیشه طلب کردند و در پشت خیمه شریف
چند قدمی بجانب قبله بر داشتند زمین را کندند چشمه آبی پیدا شد همگی خوردند و
و بر داشتند و چشمه ناپدید شد خبر به پسر زیاد رسید به پسر سعد نوشت که شنیده ام
که حسین ع چاه میکنند و آب میخورند باید که کار را بر ایشان تنگ گیری و نگذاری که ایشان
چاه بکنند و باید همه تشنه هلاک شوند پس آن ملعون کار را تنگ گرفت در کمال
شده و چون تشنگی بر ایشان شدة کرد برادر خود عباس را با سی اسب سوار و بیست
شتر سوار فرستادند و در دل شب از برای آوردن آب چون نزدیک فرات
رسیدند عمر بن حجاج گفت کیستید هلال بن نافع بجلی گفت از بنی عم و قبیله تو هستم
آمده ام آب بخورم گفت بخور هَنِیئاً بخور بر تو گوارا باد هلال گفت وای بر تو چگونه امر
میکنی آب بخورم و فرزند پیغمبر و یارانش از تشنگی هلاک میشوند آن ملعون گفت راست
میگوئی لکن ما مأموریم باید آنرا اینجا آوریم هلال صیحه زد با صحاب و یاران خود که آب
بردارید آن ملعون صیحه زد که مانع شوید و نگذارید آب بردارند جنگ عظیم در پیوست
جماعتی جنگ میکردند و جماعتی آب بر میداشتند تا مشکها را پر کردند و کسی از
آنحضرت کشته نشد آبرا بلشکرگاه آوردند آن حضرت و اصحاب

هو
چاه کندن
آن حضرة به پشت
خیمهای مبا
رک بحکمت
آب

هو
فرستادن
آنحضرة حضرة
عباس را ببر
فرات و آب
آوردن
آنحضرة
تحتها
م

شاه ول

تناول فرمودند از آنجمله بود که حضرت عباس را سقای اهل بیت مینامند ای شیعیان
از تتبع اخبار و کلمات علمای ابرار بر میآید که در چند روز بجز این دو دفعه
دیگر آب پی آن لب تشنگان وادی غم و جگر سوختگان ورطه الم نرسید بلکه
در آن گرمای شدید پیوسته تشنه بودند تا ساغر شهادت نوشیدند
و از دم شمشیرهای آنگروه کفار سیراب گردیدند بنفسی شفاها ذابلات من الظمآء و لم تحظ من ماء الفرات بقطرة جان و عالم
بفدای آن لبهائیکه از شدت خشکید و کبود شده بود و قطره از آب
فرات باو نرسید تا از دم شمشیر کوفیان سیراب گردید بنفسی
رؤسا عالیات علی القنا الی الشام تهدی بارقاب الاسنة
جان و روح و جسم بفدای آن سرهای شریفه که بر نیزهای بلند زده بودند
و بشام بهدیه میبردند و ایضا پس حضرت فرستادند نزد پسر سعد که میخواهم
با تو سخنی چند بگویم درین شب بیا در میان دو لشکر تا با هم تکلم کنیم در شب
پسر سعد با بیست نفر از لشکر جدا شد و آنحضرت نیز با بیست نفر بمیان
میدان رفتند چون نزدیک بیکدیگر رسیدند آنحضرت امر فرمود بهر
اصحاب را عقب روند و خود با عباس و علی اکبر پیش رفتند و او نیز همراهان
دور کرد و با پسرش حفص و یک غلام باقی ماند چون بیکدیگر رسیدند
حضرت فرمود ویلک یا ابن سعد اما تتقی الله الذی الیه معادک اتقاتلنی و انا
من علمت وای بر تو ای ابن سعد آیا از خدا نمیترسی آیا با من جنگ میکنی و میشناسی مرا و جد و
پدر مرا امیدانی ذر هؤلاء و کن معی فانه اقرب لک الی الله عز و جل
اینجماعت را بگذار و مرا یاری کن که این موجب قرب و شرف تو در نزد خداست آن
ملعون گفت اخاف ان یهدم داری میترسم خانه ام را خراب کنند حضرت فرمود

من بنا میکنم خانه ات را گفت میترسم مزرعه مرا بگیرند فرمود از آن در مدینه بتو میدهم و نیز
فرمود که از مال خود بقعه بتو میدهم و آن چشمه عظیمی بود در حجاز که معویه آنرا بهزار
اشرفی میخرید حضرت نفرو ختند پس گفت لی عیال و اخاف علیهم عیالم در کوفه است
و از پسر زیاد میترسم پس ساکت شد حضرت دیدند که بخیان شقاوه و خباثت در درون
کرده که نصیحت و موعظه را مجال مداخلت در دل شقاوت منزل او نبوده باشد
و قلب منکوس آن شقی بخیان قسی و سخت شده که تیشه وعظ و نصیحت در آن احتمال تاثیر نداشته
باشد حب ریاست بخیان چشم و گوشش را کور و کر کرده که قابل شنیدن ندای آشنا
اشنا و ارائه طریق حق و تحقیق نمیباشند مضمون صدق مشحون انک لا تهدی
من احببت را متذکر و او را نفرین کردند که خدا ترا بر فراشت بکشد و نیامرزد
فوالله لا ارجوان لا تاکل من بر العراق الا یسیرا امید وارم که گندم عراق را بخوری
آن ملعون از روی استهزاء گفت فی الشعیر کفایة جو هم خوبست از معجزه آن بزرگوار
کواهست که او را آزاری عارض شد که نان گندم زهر و مار نمیتوانست نماید
تا بدرک واصل گردید چون این بدبخت بمقر خود برگشت نامه به پسر زیاد نوشت
که خدا آتش فتنه را خاموش نمود و امر امت را باصلاح آورد اینک حسین
راضی شده که برگردد و بمکان خود و بگوشه بنشیند و مثل سایر مسلمین باشد یا آنکه
بیاید و با یزید بیعت کند و آنچه یزید را رای باشد عمل نماید و این از برای تو و امت محمد
صلاح میباشد چون پسر زیاد این نامه را خواند گفت هذا کتاب ناصح مشفق علی قومه
این نامه کسیست که نصیحت کننده و خود ترسان باشد بروایت شیخ مفید علیه الرحمه شمر
ملعون حاضر بود برخواسته گفت آیا این را از و قبول میکنی و حال آنکه در زمین تو
آمده و بجنگ تو مبتلا شده اگر با تو بیعت نکند و دست خود را بدست تو نگذارد و
از چنگ تو بیرون رود از عهده او برآمدن نخواهی آمد پس سخت بگیری تا او

اصحی

واصحاب او با بخت تو بیرون آیند فان عاقبت فانت اولی بالعقوبة وان
عفوت کان ذلک لک   پس اگر عقاب کردی تو سزاواری بعقاب کردن
و اگر عفو کنی نیز با تست آن ملعون گفت نیکو رائیست رای تو باید بروی تو و این
نامه را به پسر سعد برسانی و بگو با او که عرض کن بر حسین ع و اصحاب او دخل شدن
در حکم مرا که قبول کردند ایشان را با ذلت و انقیاد نزد من بفرست و الا با ایشان
جنگ کن اگر کرد تو مطیع او باش و الا گردن او را بزن و سر شمر را نزد من
بفرست و تو امیر لشکر باش و نامه به پسر سعد نوشت که من ترا نفرستادم که دفع شر
از و بکنی و سلامت جوئی کنی از برای او و عذر خواه و شفیع او باشی انظر فان
نزل حسین و اصحابه علی حکمی واستسلموا فابعث بهم الی سلما   نظر کن اگر حسین ع و اصحابش
بحکم من در آمدند و تسلیم کردند ایشان را نزد من بفرست فان ابوا فازحف الیهم حتی
تقتلهم وتمثل بهم فانهم لذلک مستحقون   و اگر قبول نکردند پس هجوم ببر
با ایشان و نزدیک شو بر ایشان و جنگ کن تا همه ایشان را بکشی و دست و پا و
دماغ و گوش ایشان را بریده باشی بدرستیکه ایشان مستحق این عقوبت هستند
فان قتلت حسینا فاوطئ الخیل صدره وظهره فانه عاق ظلوم
و چون حسین ع را کشتی اسب بر سینه و پشت او بتازید که مرد ستمکاریست از حد
خود بیرون رفته لعنة الله علیه و علی کلامه نمیدانم حسین ع بر کی ظلم کرده بود
و کی را ناحق کشته بود که او را ظالم و ستمکار میگفتند آیا چه کرده بود که باید بدن شریف او را
بزیر نعل اسب خورد نمایند آه آه چه کرده بود که بایست ایشان را مثله نمایند
و دست و پا و گوش و بینی ببرند و قد العلی المستنیر بحضرة کربلا برضض
برکض الجیاد بابی صدورها   صدر نشینان محفل عظمت و علو را در زمین کربلا
بزمین انداختند و سینه های ایشان را که مخزن علوم الهی بود پامال ستم اسبان

نمودند

بودند عطاشا تبل الشمر حر اوامها ومن حولها عتبت فراتها بخودها
ایشان را با جگرهای خشکیده و گلوی تشنه و آلی بحر از دم پیکان و شمشیر و
دشمنان ایشان رسید و حال آنکه در نزدیکی ایشان نهر فرات مملو از آب میگذشت
و بالجمله در آن نامه آن لعین بدین تهدید و وعیدها آن کافر عنید کرده بود
چون نامه باو رسید و بر مضمون آن مطلع گردید شمر ملعون گفت وای بر تو قبیح باد رو
تو بگذاشتی و امر مرا فاسد کردی و اگر نه امید بود که مصالحه بکند زد بخدا که حسین ع
هرگز تن در نمیدهد و خود را ذلیل پسر زیاد نمیکند آن ولد زنا گفت آیا امیر خود را
قائم مقام نمیشوی یا نه اگر نمیکنی امر لشکر را بمن واگذار آن ملعون شقی گفت بود و انمیگذارم و تو
سرکرده پیادگان باش و امر کرد که لشکر اشقیا سوار شدند و اوقات آمدند و اهل بیت را
گردند واین در عصر پنجشنبه نهم محرم بود در آن وقت سید الشهدا در برابر خود شمشیر
خود را اصلاح میکرد که ساعتی ایشان را خواب ربود خواهرش زینب خاتون
صداهای هو و صیحه لشکر را شنید مضطرب شد نزد برادر آمده گفت یا اخی اما تسمع هذه
الاصوات قد اقتربت ای جان برادر مگر نمیشنوی صدای دشمنان را و شیهه اسبان ایشان را
که نزدیک رسیده اند ای برادر دشمنان رسیدند و شتاب خیمها را بریدند آنحضرت از خواب
بیدار شده سر بر داشت و فرمودند در خواب دیدم در این ساعت جد بزرگوار مرا
و برواتی جد و پدر و مادرم و حسن برادرم را که بمن میگفتند ای حسین تو در این نزدیکی
نزد ما خواهی آمد و از محنت آباد دنیا بفردای عشرت آباد عقبی خواهی آمد و از ذلت دنیا
خلاص خواهی شد چون خواهرش سوخته اشک این را شنید طپانچه بر صورت خود زد و فغان مینمود
زار زار میگریست حضرت فرمودند مهلا لا تشمتی بنا القوم اسکتی رحمک الله ای خواهر مدارا
باش دشمنان را بشماتت در میاور خدا ترا رحمت کند شیخ مفید رحمه الله فرموده که برادر
آنحضرت حضرت عباس پیش آمد و عرض کرد یا اخی اتاک القوم   ای برادر لشکر

رسیدند حضرت فرمود سوار شو و بپرس که چه میخواهند و بچه جهة رو بما کرده اند حضرت عباس
با بیست سوار پیش رفته فرمود ایقوم چه میخواهید و چه در نظر دارید گفتند ما مأموریم که
بشما عرض کنیم داخل شدن در حکم امیر را یا آنکه با شما مقاتله کنیم فرمود صبر کنید تا بحضور
برادرم اطلاع نمایم پس حضرت عباس برگردید و اشخاصیکه با او بودند ایستادند با
آن قوم را نصیحت و موعظه میکردند چون عباس کلام شان را بعرض سید ابرار رسانید
فرمود ان استطعت ان تؤخرهم الی غدوة و تدفعهم عنا العشیة لعلنا نصلی
لربنا اللیلة و ندعوه و نستغفره فهو یعلم انی قد احب الصلوة له و تلاوة
کتابه و کثرة الدعاء و الاستغفار ای برادر اگر تو میتوانی ایشانرا راضی کن که محاربه را
بتاخیر اندازند تا فردا که امشب را مشغول دعا و استغفار بوده باشیم و خداوند
جلیل میداند که من دوست میدارم نماز و تلاوت کلام القدر را و دوست میدارم دعا
و استغفار را پس حضرت عباس رفت نزد آن قوم روسیاه گفت ای قوم جگر گوشه
پیغمبر یک امشب دیگر را از شما مهلت میخواهد و چنان میداند که این شب آخر عمر اوست
میخواهد وداع نماید عبادت و بندگی الهی را و در بعضی از کتب علما مذکور است که
ابن سعد ملعون مضایقه در مهلت مینمود که ناگاه لشکر شقاوت اثرش بخروش در
آمدند که اگر کافری از شما مهلت میخواست او را مهلت میدادید آخر این فرزند
پیغمبر شما است که از شما مهلت خواسته از برای بندگی خدا و مضایقه میکنید
چون ابن سعد اینحالت را مشاهده نمود امر کرد که ندا کنند امشب دیگر را حسین
و اصحاب او را مهلت دادیم اگر اطاعت کردند ایشانرا بنزد پسر زیاد میبریم و الا دست
از ایشان بر نخواهیم داشت پس لشکر مخالف در همانجا فرود آمدند فانا لله
و انا الیه راجعون

مجلس چهارم در ذکر وقایع جانسوز و حکایت غم انگیز روز عاشورا

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی رفع مدارج السعداء و اعلی معارج الشهداء و اختبرهم بصروف
الرزایا و صنوف الابتلاء و ارتضاهم بجمیل السلوة و العزاء و عوضهم
عن الحیوة الفانیة و النعم الدانیة حیوة باقیة و نعیما بلا فناء
فقال و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء و الصلوة
و السلام علی قدوة جیل الانبیاء و نخبة اهل الارض و السماء و اسرته
البررة الاصفیاء و عترته النجباء السعداء خصوصا علی سبطه السعید
و ولده الشهید جلیل المناقب فی البلاء و الصابر فی البأساء و الضراء قتیل
الظماء و محروق الخباء مقطع الاعضاء و محزوز الرأس من القفا مسلوب
العمامة و الرداء مخضب الشیب من الدماء ابی الشهداء و اخی الشهداء و
سید الشهداء و خامس اصحاب الکساء ابی عبد الله الحسین المظلوم
و علی اهل بیته النجباء و اصحابه السعداء و الشهداء السالکین مسالک
الجنة و الوفاء المرتقین اعلی مدارج ارباب المودة و الولاء صلوة متصلة
دائمة ما ظهر للقمر نور و للشمس ضیاء و لعنة الله علی اعدائهم الاشقیاء
و بعد فقد قال الله تبارک و تعالی یا ایها الذین آمنوا کونوا
انصار الله فآمنت طائفة من بنی اسرائیل و کفرت طائفة
فایدنا الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین
جناب اقدس الهی میفرماید که ای گروه مؤمنین باشید شما انصار و یاوران خدا همچنانکه
عیسی بن مریم گفت بحواریین خود که کیست از یاوران من بسوی خدا حواریون
گفتند مائیم یاوران خدا پس طایفه از بنی اسرائیل ایمان آوردند و طایفه کافر
پس تأیید کردیم مؤمنان را بر دشمنان ایشان پس غالب شدند بر ایشان بدانکه
خداوند جلیل چون غالبست بر همه چیزی و هرگز او را اختیاری و عجزی عارض نمیشود

که محتاج بنصرة ناصری و باعانت معینی بلکه هر موجودی در جنب جلال و عظمتش
خاضع و پست است و هر صاحب قوتی در جنب قوت و قدرتش ضعیف و حقیر میباشد
وچگونه چنین نباشد و حال آنکه اوست موجد هر ذیقوه و خالق هر صاحب قدرتی
واوست بخشنده قوت و قدرت و بفیض هر چیز و برکت هزار عالم را در آن واحد
اگر خواهد موجود مینماید و اگر خواهد معدوم میکند و لا قوة الا بالله له الحکم و له الامر
پس اینکه حقتعالی مؤمنانرا بسوی یاری خواند و نسبت نصرة بخود داد لابد است
از ارتکاب خلاف ظاهری و تجوزی پس مراد از نصرة خدا نصرت کسانیست
که اخص و اقرب باو یا نصرت دین و شریعة اوست که اخص از هر چیز نسبت
و مرجع هر دو بسوی یکیست پس مقتضای آیه شریفه همه مؤمنان مامورند
بنصرت دین الهی و تایید شریعت و ملت او بلکه بر می آید از آیت که این مقتضای
ایمان و از لوازم آنست پس هر کس مقتضای این لازمست سعی در نصرت
دین و اعلای کلمه حق و استحکام بنای شریعت و دفع اذیت شیاطین و فساد
مفسدین و تحریف مبطلین بدست و زبان و جنان و ارکان کیف ما کان و
همین ابکروه رابس که ایشانرا در کتاب الهی گاهی انصار الله تعبیر فرموده و گاهی بجند الله
و گاهی بحزب الله و یک حزب الله و هر یک از انبیا و اوصیا و علما و شهدا و اصلی
بیک نحوی نصرت دین الهی نموده و مینمایند یکی بشمشیر و نیزه با دشمنان او که کمر عداوت خدا
و رسول بسته اند و در مقام تخریب بنیان شریعت او بر آمده جدال و قتال میکنند
و دفع شر ایشان از اسلام مینمایند و یکی بسنان زبان با دشمنان مجادله
و مقاتله مینماید و تیغ زبان و تیر بیان شبهای معاندین را بر خاک و سر و روی
ایشانرا خاک هلاک میاندازد و دیگری بامداد قلم و بیان شبهات مخالفانرا دفع ملکه کردن
گردن کشانرا قطع نموده و بالجمله هر کس بیک نحوی در اعزاز دین الله

و اعلا کلمه الله کوشش نموده خود را داخل در حزب الله نموده تراهم اگر همتی است
دست و پائی بزن و خود را در این طریقه منسلک نموده تاج افتخار بر سر نهاده خود را
شرفیاب این شرف گردان اگر میتوانی با شمشیر و نیزه با دشمنان ایشان جهاد کن
که اگر کشته شوی شهید باشی و اگر بکشی سعید و اگر نتوانی پس با سنان زبان و نیش
بیان دمار از روزگار کفار و اشرار بر آر و خود را در زمره علمای ابرار
داخل دار تا روز شمار روسفید باشی و اگر از این هنر محرومی نصرت نما یاوران
و یاری کن ناصران دین الهی را بدست و زبان و آرزو کن که کاش منهم از
یاوران دین الهی بودم و سر را در راه دوست میدادم تا از این نعمت
عظمی و عطیه کبری محروم نبودم که بهمین آرزو با ایشان در ثواب شریک خواهی بود
چنانچه حضرة امام رضا ع بریان بن شبیب فرمودند یا ابن شبیب ان سرک ان یکون
لک من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحسین فقل متی ما ذکرته یا لیتنی کنت معهم
فافوز فوزا عظیما اگر میخواهی از برای تو باشد مثل ثواب کسانیکه با حسین ع شهید شدند
پس هر گاه یاد کنی آنحضرت را بگو که کاش منهم با او بودم و جان خود را نثار قدمش کردم
و برستگاری عظیم فایز میشدم و در حدیث دیگر از پیغمبر خدا وارد شده که کسیکه از نصرت
و یاری ما عاجز باشد پس در نماز خود لعنت بر دشمنان ما نماید خدا آواز او را
بجمیع ملائکه که از ثری تا عرش میباشد میرساند و ایشان مساعدت مینمایند او را در لعن کردن
پس مضاعف میگردانند لعن او را و میگویند اللهم صل علی عبدک هذا الذی بذل
ما فی وسعه و لو قدر علی اکثر من ذلک لفعل خداوند اصلواة و رحمت فرستاد بر این بنده
که آنچه در وسع او بود بجا آورد و اگر زیاده قدرت داشت بجا می آورد پس ندا از جانب
الهی میرسد که دعای شما را شنیدم و مستجاب کردم و رحمت خود را بر روح
او فرستادم و او را از برگزیدگان و نیکوکاران گردانیدم بدانکه

بدانکه

بدانکه اوّل کسیکه نصرت الهی نمود پیغمبر خدا بود که سبقت گرفت بر همه مجاهدین و بدست و
زبان و دل و جان و مال در راه خدا جهاد کرد و از قوم خود اذیتها کشید و آزارها
متحمل شد تا بحجاب ظلمهای بیحساب کردند که باحدی نکردند چنانچه در حدیث هست که
ما اوذی نبیّ مثل ما اوذیت و ظلمی که بمن کردند بهیچ پیغمبری نکردند و بر همه صبر کرد تا آنکه
در همه مقامات بر همه ممکنات سبقت گرفت و بعد از آن امیر المؤمنین ع بود که عمر خود در
صرف جانفشانی نمود و با تیغ آتشبار دمار از روزگار کفار برآورد و خرمن وجود
شان از شعلهٔ شمشیر خونریز آتش زده و دود از نهاد کفر و عناد برآورد و به تیشهٔ تیزهٔ
مردانگی اصل و بیخ شرک و کفر را از روزگار کند اگر شمشیر او نبود عمود اسلام
بکرذیدی و اگر ضربتهای او نبود لوای ایمان برپا نشدی و بعد از فرزند
مظلومش امام حسن ع بود که قدم در راه مردانگی گذاشت و لوای نصرت الهی را
برافراشت و بجان و مال مجاهده نمود و چون خود را بر نصرت دین الهی مقدم
دید با دشمنان مدارا نمود و با منافقان سازگاری نمود زیرا که میدانست که
اگر با محال مجاهده نماید اینمعدود چند که حق پرست میباشند هلاک خواهند شد
و دین الهی بالمرّه معدوم خواهد گردید و بساط حق پرستی بیکمرتبه برچیده خواهد شد
و نام و نشان حق بر طرف خواهد شد و از اینجاست که در اخبار وارد شده که صلحی
که آنحضرت با معویه کرد خیر او بیشتر میباشد از آنچه آفتاب بر او میتابد لکن چون
اولیای کفر و ضلالت اهل حق و حق پرستان را ضعیف دیدند فرصت غنیمت
شمرده در رسید استحکام بنای کفر و طغیان و تشیید اساس بنیان شیطان برآمده مردم را
بسیرهٔ جاهلیت دعوت نمودند و بر طریقهٔ شیطان وا داشتند بعضی را بظلم و ستم
و با تهدید حبس و تازیانه زدند و پارهٔ را بتخفیف و وعید قتل و نهب برخی را بطمع
سیم و زر و بعضی را باین منصب و بزرگی از دین بیرون کرده از بس احادیث

اعظم

موضوعه بکوشش مردم خواندند و مدایح بنی امیه و دیگر اشرار انشا نمودند و افترا
و دروغ باهل حق نسبت دادند که دلهای خلق را از حق بری کردند که محبت
شیخین و بنی امیه در سینهای مردم رسوخ کرده و بجای آن عداوت اهل بیت
در دلها ریشه کرد تا اینکه سب علی و فاطمه را از لوازم شمردند و بعد از نمازها
در قنوتها و خطبها و بعد از اذان و غیر ذالک لعن میکردند حتی انکه اگر فراموش
میکردند قضا میکردند چنانچه بعضی از علما نقل کرده که خطیبی در مصر روزی
فراموش کرد لعن بر حضرت امیر را و بعد از فراق از نماز در بین راه متذکر
شد از او قضا کرد و بجهت تبرک مسجدی در آنجا بنا کرد و آنرا مسجد ذکر اسم
گذاردند و اگر کسی را متهم میکردند به تشیع او را میکشتند معاویه نوشت باطراف
بعمال خود سفارش کرد که هر جا شیعه را گمان برید یا کسی را که علی یا فاطمه یا حسن ع
یا حسین نام داشته باشد او را بکشید تا اینکه چندین هزار کس را به تهمت کشتند
و هر کس که شعری در هجو علی و فاطمه میگفت یا مدح فلان و فلان یا بنی امیه
میگفت او را جوایز بسیار میداد و اگر حدیثی در مذمت ایشان نقل میکرد او را خلعتهای
فاخره میداد و صاحب مناصب جلیله میگردانید و در کتب خانها بمعلّمین
سفارش میکردند که طفلها را بعد از تشهد تعیین لعن و سب امیر المؤمنین ع
بیاموزد و بالجمله ریشها در عقیده باطله سفید شد و طفلها با این عقیده باطله بار
آمدند و طریقه حق پرستی مستور گردید و شیوهٔ خداپرستی مخفی شد سواد ظلم و فسق
و کفر عالم را گرفت و اساس بنیان ضلالت مستحکم گردید و آثار پیغمبری هر حرف شد و
اساس هدایت منطمس و کار بجائی رسید که یهود و نصاری زبان بطعن اهل
اسلام گشودند و کفار از کردار خود راضی شدند و اهل اسلام را از ذل انام
دانستند سعی و کوشش که سالهای سال پیغمبر خدا و اصحاب کرام او کردند

و اضمحلال

در اضمحلال طریقهٔ کفر و جاهلیت نزدیک شد که صنایع شکسته پنهاده گردد و مزدا
که امیر مؤمنان کردند در همه قریب باین شد که ثمر گردد چون امر بانیجا منتهی شد سید الشهدا
قدم نصرت در میدان مردانگی گذاشت و علم افتخار در عرصهٔ جوانمردی افراشت
در نصرت دین الهی دست از مال و جان و عیال برداشت سینه را سپر کرده از تیر و
شمشیر رو نگردانید و از کوه کوه گروه بر جسم پروا نکرده جان شریف خود را
در معرض بلا آورده شمشیرها و نیزه‌های دشمنان را بجان خرید تا آنکه سر شریف او را بریدند و
عیال او را اسیر کردند و سرش را بر نیزه زدند و در صحرا و معموره گردانیدند و عیال او را
بر شتر نشانیدند و در مجالس عام اظهار نمودند تا همه کس مطلع شدند چون این امر
بود که نمیتوانستند بر همه کس مشتبه نمایند انکار کنند یا توجیه کنند همچنانچه اعمال شنیعه
معاویه را یا انکار میکردند یا مشتبه کرده توجیه مینمودند که مجتهد است و خطای مجتهد
جایز میباشد لکن کشتن جگر گوشه پیغمبر را که همیشه میفرمود حُسَیْنٌ مِنِّی وَ اَنَا
مِنْ حُسَیْن یا توجیه نمیتوانستند کرد و این عمل قبیح را مشتبه نمیتوانستند کرد و این
را از قبیل خطای مجتهد نمیدانستند شمرد زیرا که بر اهل اسلام و غیره معلوم
بوده که زنان و اطفال بیگناه را تقصیری نمیباشد و همه مظلوم بودند بلکه بر
مظلومیت سید الشهدا بر احدی مخفی نبود چون این امر شنیع واقع شد مردم
متنبه شدند و در فکر افتادند که کشتن نواسهٔ پیغمبر یعنی چه و اگر تقصیری کرده بود و کشته شد
چرا بدن شریفش را اسب تاختند و سر منورش را در بلاد گردانیدند و عیال او را
چرا اسیر کردند و اطفال او را چرا شهید کردند و علاوه بر آنها آثار غریبه در عالم
مشاهده شده که هرگز نشده بود و گاهی آسمان را خونبار و زمین را بیقرار دیدند و
گاهی آفتاب و ماهتاب را تاریک یافتند و گاهی از هر طرف نوحه جنیان را شنیدند
و گاهی گریهٔ وحشیان و مرغان را دیدند و بالجمله چنان عالم را متغیر دیدند که آثار

آثار غضب الهی مشاهده نمودند لهذا از هر طرف بر آن گروه لعین شوریدند و دانستند
که آنچه کرده‌اند و میکنند باطل بوده اگر باین طریقه باشند هلاک میشوند تا آنکه بیخ و ریشهٔ
آن گروه را از جا کندند و بدعتهای ایشان را برطرف کردند و اهل حق نفس کشیدند
و از هر گوشه سری برآوردند و آثار علوم و معارف ظاهر شد و بدانکه با آنحضرت
شریک بودند در نصرت دین خدا و تایید شریعت غرا اصحاب و انصار آنحضرت
زیرا که ایشان نیز دست از جان و مال و فرزند و عیال برداشتند و در نصرهٔ
فرزند پیغمبر جانفشانی کردند و در برابر شمشیرها و نیزه‌های دشمنان رو بر
نگردانیدند چنانچه قطب راوندی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که جناب
سید الشهدا علیه السلام پیش از آنکه کشته شود با اصحاب خود فرمودند که رسول خدا بمن فرمود
یا بُنَیَّ اِنَّکَ سَتُساقُ اِلَی العِراق ای فرزند عزیز باشد که ترا بکشند بسوی و این
زمینی است که مبتلا شده‌اند در آن پیغمبران و اوصیای پیغمبران اِنَّکَ سَتُسْتَشْهَدُ
بِها وَ یُسْتَشْهَدُ مَعَکَ جَماعَةٌ مِنْ اَصْحابِکَ لا یَجِدُونَ اَلَمَ مَسِّ الحَدید
بدرستیکه زود باشد که تو شهید شوی در آن زمین و کشته شوند با تو گروهی از اصحاب تو
که الم زخم شمشیر و نیزه را نمی‌یابند و حرارت نیزه را نمی‌فهمند پس این آیه خواندند
قُلْنا یا نارُ کُونی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی اِبْراهیم یعنی چنانکه آتش بر ابراهیم سرد و سلام گردید
آتش حرب نیز بر تو و اصحاب تو سرد و سلامت خواهد شد پس آنحضرت فرمود بشارت
باد شما را بخدا قسم اگر ایشان ما را میکشند پس ما وارد میشویم بر پیغمبر خدا آری
والله جانفشانی کردند و در نصرهٔ فرزند پیغمبر خدا کوتاهی نکردند و دست از
زن و فرزند برداشتند و با اینکه ایشان را امان میدادند خود را در دریای بلا انداختند
و خود را در میان هزار هزار تیر و نیزه و شمشیر افکندند و با اینکه میدانستند که کشته
شدن چیزی نیست دست برنداشتند بلی این رقم سعادت را بنام اشخاصی

نوشتند

نوشته‌اند که دیده بصیرتشان بنور علم و یقین روشن بود و این خلعت را بکسانی پوشیدند
که قلوب ایشان بایمان ممتحن بود و لکن محبت دنیا ایشان را باز داشته خسران در دنیا را
احتیار کردند چنانچه شیخ مفید علیه الرحمه نقل کرده که جماعتی از قبیله بجیله و فزاره نقل
کرده اند که ما با زهیر بن قین بجلی از مکه برگشتیم و با حسین بن علی در منازل نزدیک
بودیم و بهمراهی ایشان طی منازل مینمودیم و هرگاه آنحضرة در جائی نزول اجلال
میفرمود ما در گوشه دیگر نازل میشدیم روزی نشسته بودیم و مشغول بخوردن بودیم
که ناگاه شخصی از جانب آنجناب آمده سلام کرد و گفت بزهیر بن قین که ابی عبدالله
ترا خواسته ما متوحش شدیم و بتشویش افتادیم بنحویکه لقمه از دستهای ما افتاد
پس زن او که دیلم نام داشت گفت سبحان الله فرزند پیغمبر طلب تو فرستاده
و تو اجابت نمیکنی چون زهیر این را شنیده برخاسته نزد آنحضرة رفت بعد
از زمان قلیلی برگشت شادمان با رنگ شگفته پس امر کرد که خیمه او را کندند
خیمهای آنحضرة آوردند و اسباب و بارهای خود را نیز نقل نمود پس بزنش
گفت که من عازم شدم بمصاحبت و نصرت حسین و جان خود را فدای او خواهم
نمود نمیخواهم بسبب من تو بدی برسد تو برو بسوی اهل و قبیله خود آنزن
برخاست و بگریه در آمد گفت تو کمر خود را از برای یاری فرزند پیغمبر بستی و مرا
از خود جدا میکنی اسئلک ان تذکرنی فی القیمة عند جد الحسین
حاجت من تو اینست در نزد پیغمبر امر افراموش نکنی پس او را طلاق داده و اسباب
اموالش را داده او را به بعضی از اعمامش سپرد که بوطنش برساند همین بزرگوار
بود که در روز عاشورا در وقتیکه خواستند نماز ظهر و عصر را بجا آورند با سعید
بن عبدالله حنفی برابر سید الشهدا ایستادند و جان خود را نثار آنجناب
نمودند و هر نیزه و تیری که از مخالفان میامد بر جان خود خریدند تا آن بزرگوار

و اصحاب
و در خیمه

آیین زهیر تجدید با آنحضرت و طلاق دادن زن خود را محکم

با اصحاب

با اصحاب نماز ظهر و عصر را بطریق نماز خوف ادا کردند از کثرت جراحات سعید سعادتمند
از پا در آمده بدرجه شهادت فایض گردید و اما زهیر بعد از مبارزت چند از بوسیدن
زمین ادب و اجازه حرب بعزم جانفشانی در رکاب آن سید عجم و عرب رجز خوانان
بمیدان رفت و میگفت انا زهیر و انا ابن قین اذودکم بالسیف عن حسین
ان حسینا احد السبطین من عترة البر التقی الزین یا لیت نفسی قسمت قسمین
منم زهیر پسر قین که بشمشیر شما را دور میکنم از مولای خود حسین بدرستیکه حسین یکی
از فرزندان احمد مختار و از عترت طاهره اتقیا ابرار میباشد ایکاش روح
بدو قسمت شده بود تا از دو طرف دفع دشمنان میکردم پس خود را بآن سیاه
روسیاه زد و صد و بیست نفر را کشت تا اینکه او را از زمین انداختند و شهید کردند
حضرة خطاب کرده فرمود خدا ترا از رحمت خود دور نکند ای زهیر و کشندگان ترا
خدا لعنت کند همچنانکه جماعتی را بمسخ بوزینه و میمون کرد لعنت کرد یا جبالا الا ما اللذ
ما کنت ادری قبل هذا ان الجبال تمیل ما بسوها فهززت سوم صلوا فرما
من الخطوب فلوای اندوه و تاسف بر آن کوههای حلم و بزرگی که از جور زمانه
و جفای آن بیشه روزان از پا در آمده و حسرت بر آن شجاعان نامدار که
مثل شمشیر آتش بار بودند بجهة سوختن خرمن عمر کفار از غلاف بیرون آمده
بودند و از جور زمان و صدمات دوران داخل در غلاف شدند و برطرف گردیدند
یا غصونا مرد جنة المجد با لطف عز اهامن لوقمانرد بول ای شاخهای مجد
و بزرگی که از جفای روزگار در زمین کربلا پژمرده و خشک شدند یا بحارا
للعلم بالطف غارت فبکاها التنزیل و التاویل ایشان بحار علوم
و معارف بودند که در زمین کربلا فرو رفتند و برطرف شدند و ظاهر و باطن
آیات الهی بگریه در آوردند فلهذا الا عزا الکم الشرع و حار المعقول المنقول

که و سخ

پس

پس عجبی نیست که شیعه پیغمبر تاریک و ظلمانی گردد و علوم معقول و منقول در حیرت
افتاد فلیبکهم عیون المعالی و لیرثهم الفخار الاثیل و لیبکیهم التلاوة و الذکر
و یبکی التسبیح و التهلیل پس باید بگرید بر دیده کمالات و معانی و مرثیه کنند
بر ایشان لسان فخار و عوالی و باید بگرید بر ایشان ذکر و تلاوت آیات و تسبیح و تهلیل
و آثار توحید و خداپرستی و بیوم النزال یبکیهم الخیل و یبکی سمر القنا و النقول
و بیوم النوال یبکیهم الوفد و یبکی المعروف و التفضیل و سزاوار است که
در میدان جدال و روز قتال نیزه و اسب و شمشیر بگریند که بهترین سواران معرکه
شجاعت را کشتند و در روز عطا و بخشش محتاجان گریه کنند که بهترین جوانان
مردان عرصه وجود و کرم را شهید کردند بدانکه اصحاب کرام آنحضرت از
بزرگان و علما و زهاد و عرفا و عباد بودند و جمعی از ایشان از اکابر صحابه
امیرالمؤمنین ع در جهاد با کفار و اشرار حاضر بودند بلکه مردانگیها از ایشان
بظهور رسید و از اشخاصی نبودند که بطمع مال و جاه دست از یاری فرزند پیغمبر کوتاه
نمایند و دنیا را بحقیقت شناختند و آن را قابل اختیار بر رضای خدا ندانستند و دلهای ایشان مملو
بود از محبت امیرالمؤمنین و فرزندش بشیر سینه دنیا را بدون محبت ایشان تلخ میدانستند
و راحت دنیا را بسوای مولای خود محنت میدانستند مگر نشنیده که معویه ملعون بعد از
شهادت امیرالمؤمنین علیه خواست که دوستان آنحضرت را از دوستی او برگرداند
هر کس را هدیه میفرستاد و هر کس تحفه میداد که بوسیله هدایا و تحف باو مایل شوند
برای ابوالاسود علیه الرحمه آورند و او را دختری بود پنج شش ساله دوید و پاره از آن شهد را
بدست گرفت و در دهان گذارد ابوالاسود گفت ای پدر مخور که این زهر است
آن طفل گفت ای پدر شهد من عنصر چگونه زهر میباشد
گفت ای پدر نمیدانی که این را پسر

اُلّی انواع حلوا ها فرستاد و در میان آن شهد شهد من عنصر او چون او را بنزد ابوالاسود و منتخب

پسر هند فرستاده که ما را از محبت امیرالمؤمنین برگرداند آن دختر آن شهد را که در حلق
برده از دهن بینداخت و گفت ابالعسل المصفی یا ابن هند یبیع علیک ایماننا و دیننا
معاذ الله لیس یکون منا و مولینا امیر المؤمنینا یا پسر هند بفرستادن شهد میخواهد
ما را از دین و ایمان برگرداند معاذ الله غلط یافته است این هرگز نخواهد شد که
ما دست از مولای خود برداریم بلی دوستان چنین اند و آب و گل ایشان بولای
اهلبیت سرشته شده و لهذا اصحاب سید الشهدا ترک جان و مال و فرزند و
عیال کردند و دست از جاه و مال دنیا برداشتند دست از یاری آنحضرت برنداشتند
بلکه آرزو میکردند که کاش ما را هزار مرتبه بکشند و زنده کنند تا جان هزار
بار نثار قدم آن بزرگوار میکردیم گویا از روز ازل این خلعت را بقامت ایشان
بریده بودند و این رقم سعادت بنام ایشان نوشته بودند چنانکه روایت شده
که اصحاب امیرالمؤمنین و اصحاب آنحضرت ایشان را میشناختند و میدانستند که کی بشرف
این سعادت فایز خواهد شد بلکه ایشان خود نیز میدانستند و آنحضرت ایشان را خبر داده بود
چنانچه از حضرت صادق ع روایت شده که سید الشهدا ع فرمود باصحاب خود
بعد از نماز صبح عاشورا اشهد انه قد اذن فی قتلکم یا قوم شهادت مقدر
شده است کشتن شما پس از جهاد نترسید و صبر کنید بلکه مثل این وقایع معهود ایشان
و منتظر آن بودند چنانچه شیخ کشی روایت کرده از فضیل بن زبیر که گفت میثم تمار که از
اصحاب حیدر کرار بود اسبی سوار بود و میرفت که با او برخورد حبیب بن مظاهر و
بیکدیگر رسیدند در جائیکه جمعی نشسته بودند پس توقف کرده با یکدیگر مشغول صحبت
شدند حبیب فرمود میبینم شیخ اصلع ضخم البطن را که بطیخ فروشی میکند نزد دار الرزق
که او را بمحبت اهلبیت پیغمبر بدار میزنند و شکم او را در بالای دار میدرند پس
لاعرف رجلا احمر له ضفیرتان یخرج لنصرة ابن بنت نبیه و یصل

و یصل

ويقتل ويجال الرهينه بالكوفه ميثم مي‌شناسم مرد سرخ رویی را که بیرون میرود بجهه یاری
فرزند پیغمبر ص و او را میکشند سر او را در کوفه میگردانند پس از یکدیگر جدا شدند
جدا شدند اهل مجلس گفتند دروغ گوتر از ین دو نفر ندیدیم هنوز اهل مجلس برنخواسته
بودند که رشید هجری رسید و سوال کرد از ایشان پس گفتند که ایشان از هم
جدا شدند در اینجا چنین و چنان با یکدیگر گفتند رشید گفت رحم الله میثم خدا میثم را رحمت
کند فراموش کرده بود که آنکسی که سر او را میاورد عطای او را صد درهم زیاده دیگران
خواهند داد آن جماعت گفتند بخدا این دروغ گوتر از آن دو مرد میباشد همان جماعت
گفتند بخدا قسم زمان بسیاری نگذشت که دیدیم میثم را در در خانه عمرو بن حریث
بر دار زده بودند و حبیب بن مظاهر را با حسین بن علی ع کشته بودند سر او را بکوفه
آورده بودند و حبیب از آن هفتاد نفر بود که در برابر کوههای آهن صبر کردند
و روبسوی نیزه ها میرفتند و روا از شمشیر میزدند و آن جماعت ایشان را
امان میدادند و وعده اموال بایشان میدادند و ایشان ابا میکردند و میگفتند ما را
چه خواهد بود در نزد رسول خدا اگر فرزند او کشته شود و یکی از ما زنده باشد
بلی این جماعت در دوستی خدا و رسول ثابت قدم بودند شربت محبت و ولایت را
نوشیده بودند محبت ایشان مثل محبت دیگران که مجرد دعوی و اسم میباشد
نبود و اگر نه در همه اوقات مدعی محبت بسیار میباشد چون پای امتحان در میان
آمد وفادار از قلیل یا بی دوستی واقعی در وقتی ظاهر میشود که اگر زهر بدستش دهند
بنوشد و اگر در بلا ایشان را اندازند نخروشد و صد هزار جام و صاغر غم نوش
کند بیک دل غمدیده شکایت زغم او نکند صاحب روضه ان از ظلم او نکند
قطب راوندی از سید الساجدین روایت کرده است که با پدرم بودم در شبیکه
در روز آن شب او را کشتند با اصحاب خود فرمودند شب شما را دریافت آن بهر خود قرار

بیرون

و بسلامت بیرون روید و بدرستیکه این قوم مرا میخواهند چون مرا کشتند بشما نپردازند
و شما را الجل منها نمیند ایشان در جواب گفتند والله لا یکون هذا ابدا
بخدا سوگند که هرگز نخواهد شد که دست از یاری تو برداریم و خود را خلاص نمائیم فرمودند
فرمودند شما همه کشته میشوید و کسی از شما بیرون نمیرود ایشان گفتند الحمد لله
الذی شرفنا بالقتل معک حمد میکنیم خدا ئیرا که مخصوص نمود ما را
بشرافت کشته شدن با تو فرمود اگر چنین است سر بالا کنید و به بند نظر کردند
مقامات قرب و درجات عالیات جنان را دیدند و آنحضرت مکان ایشان را نشان
میداد و میفرمود هذا منزلک یا فلان این بود که شوقمندان سینه به نیزه
میکردند و رو بشمشیر میرفتند تا زودتر بمقام خود برسند آری دوستان چنین
کشته شدن در راه دوست شرف ایشان و جان دادن در راه محبوب خود
غایت مقصود ایشان است ~~در مقام ایشانست~~ در مقام دوستی گویند
لو تقرضنی بالمقاریض ما اردت الا حبک دانستند که بمقام قرب نمیرسند
الا بگذشتن از مال و عیال و منظور نظر رحمت و رضوان نمیشوند الا بگذشتن از
جان حیات دو روزه را دست برداشتند و زندگی خریدند ان الله اشتری
من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة بلکه این وفاداران
چنان از این حدیث شریف و غیر آن مستفاد میشود جان دادن ایشان از زیادتی
ایمان و از فرط محبت بود نه بطمع رضوان و امید حور و غلمان و بلکه رضای
رحمان و خوشنودی پیغمبر را میخواستند نه باغ جنان و روضه و خیابان
لیس للجنة شغل معنا ولا للنار سبیل الینا الا انه لیس فی قلبنا الا السرور
بهشت را شوق نیست و آتش را راهی نیست را شادی نیست مگر خشنودی خدا و رحمان
ورضوان من الله اکبر کی مثل ایشان قدم در عرصه محبت نهد و کجا بود کسیکه

[margin notes:] ایشان به آنحضرت و دادن منازل بر یک یک اصحاب خود را در آن صحرا
ندارد و
ایشان

ایشان صباغ محبت پوشیده که المره از خود دست بردارد مگر نشنیده که عباس بن شبیب شاکری
آن سعادتمند ابن سعد چون بمیدان رفت چون شجاعتش مشهور بود ربیع بن تمیم او را شناخت
گفت کسی بجنگ نرود که من او را میشناسم شیر شیران و شجاع شجاعان است مردم
ترسیدند و کسی بیرون نرفت مدتی ایستاد کسی بیرون نرفت مدتی ایستاد و دید
بجنگ او نمی آید فریاد زد الا رجل الا رجل آیا مردی نیست ابن سعد گفت سنگبارانش
کنید چون این را دید دست زده و زره را از بر کند و خود را از سر برداشت و با تن
برهنه خود را بر چندین هزار نفر زد و خود را در میان ملاعین چندین هزار از تیر و شمشیر
انداخت جماعتی را هلاک کرد آنوقت لشکر دور او را گرفتند و او را از پا در آوردند راوی
میگوید سر او را دیدم در دست جمعی و با هم نزاع داشتند این میگفت من او را کشتم
و آن میگفت من او را کشتم تا رفتند نزد پسر سعد آن ملعون گفت این را یک نفر نکشته
کسی را چنین نبود که او را بکشد او را جماعتی بسیار کشتند یلقی الرماح بنحره
فکانما فی قلبه عود من الریحان * و یجابه السیوف و صوت وقع حدیدها
عرساً تجلیلها علیه غوانی
تیرهای دشمنان را بسینه میخرید
بخوبی گویا طاقه ریحانی بود که بهدیه ایشان آورده بودند و شمشیرهای مخالفان را میدیدند
و نحوی مشتاق بودند که گویا بعروسی میروند و آواز قعقعه سلاح ساز و نوا است
که بجهة عروسی ایشان میزنند کوشش کردند و جان فشانی کردند تا بتیغ اجل کشته شدند
و در خون خود غلطیدند و بر زمین افتادند آه آه فکم من اکباد محرومة بالظماء و
اجساد مرملة بالدماء * وکم من کریم علی السنان و شریف بسنان الحسف
والهوان * فوا اسفاه علی تلک الافواه الیابسة علی الظماء و الشیبات المخضوبة
من الدماء * و وا حر قلباه علی تلک الجثث العاریات و الابدان المطروحة فی الفلوات
بنفسی نفوساً اوردت مورد الردی و ما اوردت بالماء منها کبودها

روح

ندبه ۴

روح و جان من بفدای آن نفوس قدسیه که از ظلم ظالمان هلاک شدند و جگرهای
ایشان بشربت آبی خنک نگردید بنفسی رؤوساً سامیات علی القنا کمثل بدور
فاقتها سعودها
جان و مال و من بفدای آن سرهای منوره مقدسه
که بر نیزه ها زده بودند و مانند ماههای درخشان میدرخشیدند بنفسی جسوداً بالدماء علی الثری
تاذج من جاری دماها صعیدها روح و جان بفدای آن گردنهای بریده خون آلود
بر زمین افتاده بود و خون از او جاری بود و بجهة اشراح خونهای ایشان
آن جاها خوشبو و معطر گردیده مخضبة بالدم منهلج با مها فیاطالما طالت
لله سجودها که همیشه در سجود معبود بعبادت خداوند بود آلوده بخون
بنفسی جسوماً ترکض الخیل فوقها کان لم یطل من فوقهن صعودها و جانم بفدای
آن جسدهای شریفه که اسبان مخالفان بر آنها میتاختند و در زیر دست و پای
اسبان افتاده بودند و حال آنکه بر فوق آنها جای ایشان شد ملابسها اثواب من النقع قاتم
واحمر قان قد کساها ضدیدها بعوض جامه و کفن دو جامه بر ایشان پوشیده یکی
جامه غبار و خاک که بوزیدن بادها بر آن بدنهای پاک پوشید و یکی جامه را
خون که از جراحات و زخمهای آن بدنهای چاک چاک پوشیده شد تخیر
علیه الناشرات ذیولها و تحرسها وحش الفلا و اسودها
بادها بر آن
بدنها دامن کشان میوزید و وحشیان صحراها پاسبان ایشان بود بنفسی نساء کان
الشمس لا تری لهن وجوهاً ثم تبدی خدودها
جان و روح من بفدای
آن زنان مخدره که آفتاب روی ایشان را نمیدید و همیشه در پس پرده عصمت بودند
پس از ظلم ظالمان و جور مخالفان صورتهای ایشان خون آلود گردید
لهن تقالید النساء مقامع و ما قود القوم فهی عصودها
آه آه تازیانه و شمشیر دشمنان
که بر سر و پشت ایشان میزدند بجای مقنعه ایشان بود و بند و زنجیر که بگردن و دست و

بای آن اسیران کرده بودند بمنزلهٔ قلاده و دست بند ایشان بود وَمَن مُبلِغٌ بنتَ
النَّبیِّ بناتها اُسِبَت وَسُبِیَ ثمّ تُلجی حُلقَ ذهابها کیست که خبر کند دختر پیغمبر را
که دختران او را اسیر کردند و جد و پدر ایشان را سب کردند تُجاذبُ أعداها الشّنو
خوانسیرا بِرَقعِها مِن ظالمیها عقودها کیست فاطمه علیها السلام ببیند دختران را
که دشمنان چادر و مقنعه از سر ایشان میکشند و ایشان چنان مینالند که دل دشمنان
بر ایشان میسوزد وَاَنّ بنیها للسّیوف نِیابةً علی رَغمها فوق الرُّغام
دفوُدها یعنی کیست که خبر دهد پیغمبر را که پسرهای او را شمشیرهای بران میزنند
و بر روی خاک خوابگاه ایشان قرار دادند وَاَرؤُسهم فوق الرّماح مُشالَةٌ یعنی بابی
تُنعی بحیی بن حَنَب بمَنبَدِها و سرهای ایشان بر نیزه‌های اولاد حرب و بنی امیه
باشد وَاَنّ ابنها السّجاد یَقتادُ صاغرا حقیرا اسیرا اشنعه ببودها
و فرزند او سیّد الساجدین در بند کرده بحقارت میکشند و بندش مجروح کردند اگرچه آن
سعادت مندان دست از جان برداشتند لکن بملک جاودان رسیدند و سعادت
دو جهان را دریافتند و بعشرت خوانهٔ قدس شتافتند و خود را داخل در حزب الله [illegible]
و انصار الله نمودند و محسود و مغبوط همه شهیدان شدند و تا قیامت مخاطب
بابی انتم و امی همه مؤمنان گردیدند وَذلک فضلُ الله یؤتیه من یشاء اما گمان نکنی
که هر کس پا درین میدان تواند گذارد و قدم ازین معنی بسیار است اما جز دعوی کاذب
شاهدی بر آن نیست کسانیکه در محبت و جوی این حدیث بگفت گوئی قانع شوند
بر ساحل این بحر خشک لب خواهند بود چه بسیار بودند همراهان مسلک محبت
که بعد از استشمام رایحهٔ بلا که از لوازم محبت و ولا میباشد لِیَمیزَ اللهُ الخبیثَ
مِنَ الطّیّب هر یک راه بیوفائی را پیش گرفته از یمین و یسار متفرق شدند
چنانچه در تفسیر امام حسن عسکری از آنحضرت روایت شده که چون در معرض امتحان برآمدند

تواند ... مدعی ... معنی

با آنحضرت

با آنحضرت بودند آنحضرت با لشکر خود فرمودند بیعت را از شما برداشتم شما بقبایل خود و وطن
خود برگردید زیرا شما تاب مقاومت این گروه بسیار ندارید و ایشان را مقصودی بغیر
از من نیست فَدَعونی وَالقومَ فانّ یَطلبونی ولا یخلینی من حسن نظره کعاداته
فی اَسلافنا الطیبین ای اصحاب ایشان مرا میخواهند مرا با این قوم بگذارید که خدا
مرا یاری خواهد نمود و مرا از رحمت خود محروم نخواهد کرد چنانچه همیشه اجداد و آبا
مرا یاری میکرد پس عسکر آنحضرت ازو جدا شدند و متفرق گردیدند و اقربا و خویشان
و نزدیکان او دست ازو برنداشتند و گفتند ما دست از تو بر نمیداریم حزن تو حزن
ماست و مصیبت تو مصیبت ماست ما بخدا تقرب میجوئیم در خدمت تو پس آنحضرت فرمود اگر
برخود قرار دادید آنچه را من برخود قرار دادم پس بدانید خداوند جلیل منازل
عالیه را میبخشد به بندگان خود بجهت متحمل شدن ناملایمات در کار و اگرچه من و
پدران و رفتگان من که من آخر ایشانم مخصوص فرموده از کرامات خود و منزله
بما عطا فرموده که متحمل شدن مکروهات دنیا بر ما سهل و آسان میباشد لکن از
شما نیز بهره از کرامت میباشد وَاعلموا اَنّ الدّنیا حُلوُها ومُرُّها حُلمٌ والانتباه
فی الآخرة و بدانید که تلخ و شیرین دنیا بمنزله خواب است و بیداری در آخرت است
و مؤید این حدیث حدیثی است که از کتاب نور العیون نقل شده از سکینه دختر سید
الشهدا که گفت شبی مهتابی بود در میان خیمه نشسته بودم که از پشت خیمه صدای
گریه شنیدم از ترس اینکه مبادا که مطلع شوند خواهران و سایر زنانیکه مطلع
نیستند هیچ نگفتم پس از خیمه بیرون آمدم و دلم گواهی خیر نمیداد و در راه پا بر دامن
خود میزدم و میافتادم و برمیخواستم چون بیرون رفتم دیدم پدرم نشسته
و اصحابش در دور او میباشند پس شنیدم که پدرم میگفت با ایشان که شما آمدید
با من بجهت آنکه چنان میدانستید که من بسوی جماعتی میروم که با من بیعت کرده اند

بدل و زبان حال میاسید که شیطان بر ایشان غالب شده و خدا را فراموش کرده‌اند
وَالْآنَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ مَقْصَدٌ سِوَى قَتْلِی وَقَتْلِ مَنْ یُجَاهِدُ بَیْنَ یَدَیَّ وَسَبْیِ حَرِیمِی بَعْدَ سَلْبِی
حال بدانید که ایشانرا مقصد نیست مگر کشتن من و اسیر کردن زنان من و غارت کردن
ایشان و من میترسم که شما ندانید یا دانید و شرم نکنید و مکر و خدعه در نزد ما اهلبیت
حرامست پس هر کس کاره باشد در یاری ما برگردد درین شب زیرا که شب پرده‌ایست
و کسی بکسی نیست و کسیکه ما یاری کند بجان خود با ما خواهد بود و در درجات عالیه
جنان و بتحقیق که جد بزرگوارم خبر داد که وَلَدِی الْحُسَیْنُ یُقْتَلُ بِطَفِّ کَرْبَلَاءَ غَرِیبًا وَحِیدًا
عَطْشَانًا فَمَنْ نَصَرَهُ فَقَدْ نَصَرَنِی وَوَلَدَهُ الْقَائِمَ فرزندم حسین در بیابان کربلا کشته خواهد
شد غریب و بیکس و تشنه پس کسیکه او را یاری کند بتحقیق که یاری کرده مرا و فرزندش
قائم منتظر را یاری کرده و اگر کسی بزبان نصرت ما را یاری کند در حزب ما خواهد بود
در قیامت سکینه خاتون میگوید وَاللهِ مَا أَتَمَّ کَلَامَهُ إِلَّا وَتَفَرَّقَ الْقَوْمُ مِنْ عَشَرَةٍ وَعِشْرِینَ
عَشَرَةٍ وَعِشْرِینَ بخدا قسم که هنوز کلام آنحضرت تمام نشده بود که جماعتی از بیوفایان
که بطمع دنیا که بآن سید دو سرا همراهی داشتند طریق بیوفایی را پیش گرفته در وادی
ضلالت مسلک شدند دسته دسته در آن بیابان متفرق شدند و کسی با آنغریب
بیابان بلا ابتلا نماند مگر گروهی قلیل که زیاده از هفتاد و کمتر از هشتاد بودند پدر
بزرگوارم را دیدم سر بزانو انداخته در غم و اندوه بود چون اینرا دیدم گریه
گلویم را گرفت اما خود را حفظ کردم در رو با آسمان کردم و گفتم اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ خَذَلُونَا
فَاخْذُلْهُمْ خدا ایشان ما را یاری نکردند تو ایشانرا واگذار دعای ایشانرا
اجابت منما و در زمین بجهة ایشان سکنا قرار مده و فقر را بر ایشان مسلط کن
و از شفاعت جد ما ایشانرا بی نصیب گردان سکینه میگوید برگشتم بخیمه و اشک
از دیده‌ام میریخت عمه‌ام ام کلثوم مرا دید گفت ترا چه میشود عمه زیر ایشان گریه

کردم

کردم چون اینرا شنید نالهٔ وا جداه و وا علیاه و وا حسناه و وا حسیناه و وا قلة ناصراه بر آورد و گفت
نمیدانم چگونه از دست دشمنان خلاص خواهیم شد کاش ایشان راضی میشدند
که بعوض برادرم مرا هلاک کنند زنان از ناله و گریه او جمع شده شروع بگریه
کردند و صدای گریه از خیمه بلند شد چون پدرم شنید صدای گریه زنان را برخواست
و بسوی خیمه آمد پا بر دامن زنان و اشک از دیده ریزان چون بخیمه آمد گفت این
صدای گریه چیست عمه‌ام پیش آمد گفت ای برادر ما را بمدینه برگردان فرمود
چگونه میتوانم با این کثرت دشمنان گفت جلاله جد و پدر و برادر و جده و برادر خود را
بیان کن شاید ترا بشناسند فرمود ذَکَّرْتُهُمْ فَلَمْ یَذْکُرُوا وَوَعَظْتُهُمْ فَلَمْ یَتَّعِظُوا
وَلَمْ یَسْمَعُوا قَوْلِی گفتم با ایشان گوش نکردند و موعظه کردم نپذیرفتند و
گوش بسخن من ندادند و ایشان بجز کشتن من چیزی در نظر ندارند و لابد که تراهی
عَلَى الثَّرَى جَدِلًا آه آه چاره نیست مرا مگر آنکه بر خاک افتاده ببینید
و لیکن شما را وصیت میکنم بتقوی و صبر و اینرا جد شما خبر داده و خلف نمیشود
وعده او و شما را بکسی میسپارم که هرگاه پرده بدر دکسی نمیتواند بپوشد
و بروایت شیخ مفید رضی الله عنه و سید بن طاوس چون شب نزدیک شد آنحضرت
اصحاب کرام خود را جمع فرمود سید الساجدین علی بن الحسین علیه السلام فرمودند که من بیمار
بودم لکن خود را بنزدیکی ایشان رسانیدم تا بشنوم که آن در مانده وادی بلا
و سردار اهل ابتلا با اصحاب خود چگونه طریق سخن مسلوک میفرماید پس شنیدم که
پدر بزرگوارم افتتاح سخن را بحمد و ثنای ملک معبود فرمود و طریق شکر گذاری
حی ودود بیمود و فرمود أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَیْرًا مِنْ
أَصْحَابِی وَلَا أَهْلَ بَیْتٍ أَبَرَّ وَأَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَیْتِی فَجَزَاکُمُ اللهُ عَنِّی خَیْرًا
بدرستیکه من اصحابی بهتر و با وفاتر از اصحاب خود ندیده‌ام و اهلبیتی را نیکوتر و وصل

گفتند

کننده ترا از بیعت خود نمودم پس خدا شما را جزای خیر دهاد آگاه باشید که گمان دارم روز ما از
زیاده از عشر نماند من امشب شما را مرخص کردم و بیعت خود را از گردن شما برداشتم
بر شما حرجی نیست باشد تاریکی ظلمت شب عالم را فرو گرفته آنرا غنیمت دانسته و هریک بطرفی متفرق
شوید ولیأخذ کل رجل منکم بید رجل من اهل بیتی و تفرقوا فی سواد
هذا اللیل و ذرونی و هؤلاء القوم فانهم لا یریدون غیری و هریک
از شما دست اهل بیت مظلوم مرا بگیرید و در این ظلمه بروید و مرا بگذارید با این گروه ستمکار
که ایشان همه بجهة کشتن من جمع شده اند غیر از من نخواهند پس برادران و فرزندان و برادر
و برادر زادگانش و اولاد عبدالله بن جعفر که خواهر زاده آنحضرت بودند زبان بمعذرت
گشودند ابتدا جناب عباس بسخن در آمده و دیگران متابعت او کرده عرض کردند
لم نفعل ذلک لنبقی بعدک لا ارانا الله ذلک ابدا دست از یاری
تو برداریم که بعد از تو زنده باشیم خدا هرگز نخواهد که بعد از تو زنده باشیم زندگی دنیا بکار ما نیاید
پس آنحضرت فرمود یا بنی عقیل حسبکم من القتل بمسلم بن عقیل فاذهبوا انتم فقد
اذنت لکم ای اولاد عقیل شهادت مسلم بس است شما را برگردید من شما را اذن دادم
که شما بروید پس ایشان در جواب گفتند و بروایت ابن بابویه عبدالله بن مسلم در جواب
گفت آیا مردم چه گویند که بزرگ و آقای خود را و پسر عم خود را که بهترین عمها بود
واگذاریم تیری بایشان نینداختیم و شمشیر و نیزه بکار نبردیم و ندانیم ایشان را چه بر سر آمد
بخدا هرگز چنین نکنیم و لکن جان خود را و مال و عیال خود را بفدای تو خواهیم کرد تا هرچه
بر سر تو آید بر سر ما نیز آید قبح الله العیش بعدک پس مسلم بن عوسجه برخاست و گفت انحن
نخلی عنک و ننصرف عنک و قد احاط بک هذا العدو آیا ما دست از تو برداریم و برویم
و برویم و ترا در میان این گروه خونخوار بگذاریم نه بخدا قسم هرگز خدا مرا باین حال نبیند
بخدا قسم دست برندارم از تو تا نیزه خود را در سینه دشمنان تو فرو برم و تا قائمه

شمشیر

شمشیر در دست من است با دشمنان تو جنگ میکنم و اگر سلاحی نباشد هر آینه بخدا قسم که با سنگ
صحرا با ایشان جهاد خواهم کرد تا خداوند جلیل داند که حفظ الغیب پیغمبر او را کردیم و از تو
جدا نمیشوم تا جان خود را در برابر تو فدا کنم پس سعید بن عبدالله حنفی برخاست و گفت هرگز
از تو جدا نمیشوم و ترا نمیگذاریم و خدا داند که وصیت پیغمبر گرامی را حفظ کرده ایم اما
والله لو علمت انی اقتل ثم احیی ثم احرق ثم اذری یفعل ذلک بی سبعین مرة
ما فارقتک اگر بدانم که کشته میشوم و زنده میشوم پس مرا میسوزند و خاکستر مرا بباد میدهند هفتاد مرتبه
از تو جدا نمیشوم فکیف و انما هی قتلة واحدة پس چگونه دست بر میدارم و حال آنکه یک کشتن
و بعد از آن سعادتیست که منقضی نمیشود پس زهیر بن قین برخاست و گفت اگر دنیا همیشه
از برای ما باقی باشد کشته شدن در راه ترا به بقای ابدی اختیار میکنیم چگونه دست
از تو برداریم و حال آنکه زندگی چند روزی بیش نیست والله یا بن رسول الله
لوددت انی قتلت ثم نشرت الف مرة و ان الله یدفع بذلک القتل عنک
و عن هؤلاء الفتیة من اخوانک و اهل بیتک بخدا قسم که دوست میدارم
که من کشته شوم و زنده شوم تا هزار بار و خدا دفع نماید باین کشته شدن من از تو و از
اهل بیت تو ظلم و قتل را پس بریر بن خضیر همدانی برخواست و گفت یا بن رسول الله خدا بر ما منت
نهاده که در پیش روی تو جهاد کنیم و اعضای ما پاره پاره شود تا جد بزرگوارت
در قیامت شفیع ما باشد و بالجمله هر یک از آن سعادتمندان سخنان صدق و دوستی
خود را بیان فرمودند و بروایت ابن طاوس محمد بن بشیر حضرمی خبری رسید که
که پسر او را در یکی از دهنه های روم اسیر کرده اند اظهار رضا کرد و لکن گفت نمیخواستم
که او را اسیر کنند و من بعد از او باشم سید الشهدا این را شنید و فرمود خدا ترا رحمت کناد
بیعت را از گردن تو برداشتم برو و فرزند خود را فکاک کن و از دست کفار رها کن
آن سعادتمند گفت اکلتنی السباع حیا لو فارقتک درندگان زنده مرا پاره پاره کنند

اگر دست از تو بردارم پس آنحضرة پنج جامه قیمتی باو دادند که هزار دینار ارزش داشت
و فرمود که به پسر خود بده که برادر خود را با نها فکاک نماید و بخبر روایت آن سید النبوه
جان و قوه ایمان و یقین آن سعادتمندان را که از همه عالمیان ممتاز بودند مشاهده
مشاهده فرموده بود منازل ایشان را بایشان نشان داد شوق و ذوق ایشان خون
نوشیدن در شهادت از جام سعادت زیاد گردید و بروایت شیخ مفید از سید
الساجدین مرویست که حضرت در آنشب امر فرمود که خیمه های حرم محترم را نزدیک
زنند و طنابهای آنرا از یکدیگر بگذرانند تا راه تردد مسدود گردد و بر دور خیمها
خندقی حفر نموده تا از هیزم پر کنند و امر فرمود فرزند مظلومش علی اکبر را که با جمعی
مشکی چند آب بیاورند حضرة فرمود که از این آب بیاشامید که این آخر توشه شماست
و غسل کنید و جامههای خود را بشوئید که کفن شما خواهد بود آه آه چگویم آن جامهها
پوشیده بودند و بجای کفن خود اختیار کرده بودند و در روز عاشورا با این شکل
از چوب نی و شمشیر و ناوک تیر پاره پاره شده بود و بخون و خاک آغشته شده بود آنها را
از آن شهیدان مضایقه کردند و از بدن پاره پاره ایشان کندند آن ابدان لطیف
و اجساد شریفه را عریان و برهنه بر روی خاک انداختند تا از شدت حرارت آفتاب
پژمرده گردیدند بِأَبِي الْجُسُومُ الْعَارِيَاتُ عَلَى الثَّرَى مَا سَتَرَهَا إِلَّا الْأَمْشَارُ غُبَارٍ
پدر و مادرم بفدای آن بدنهای برهنه باد که بر زمین افتاده بودند و ساتری نبود
بهت را الا غبار و خاک بِأَبِي الْجُسُومُ الضَّائِعَاتُ وَجُثَّةٌ مَا أَنِسَهَا
إِلَّا وُحُوشُ قِفَارٍ پدر و مادرم بفدای آن بدنهای شریفه که آنها را ضایع
گذارده بودند و انیسی نبود ایشان را مگر وحشیان صحرا آه در آنشب اصحاب آنحضرة
همگی در خیمههای خود مشغول عبادت بودند صدای عبادت و تلاوت از لشکر
سعادت اثر انور بلند بود مثل صدای مگس عسل گروهی از لشکر مخالف
شنیدند که با این گروه چگونه جنگ کنیم بروایت ابن طاوس سی و دو نفر از لشکر مخالف به
آنحضرة ملحق شدند و سعادت ملازمت اختیار کردند و آنحضرة در خیمه خود در آنشب مستغرق
دریای عبادت گردید گاهی در رکوع و سجود و گاهی در مناجات با معبود گاهی در تضرع
و دعا و گاهی در تلاوت و بکا گاهی مشغول در تهیه اسباب حرب بود و گاهی در فکر
اطفال بیگناه بود اهلبیت آنحضرة و زنان و دختران و خواهران از اضطراب و تشویش
می سوختند گاهی بر غریبی و مظلومی آقای خود میگریستند و گاهی در فکر حالت اسیری
و دستگیری خود بودند و الله شبی بر ایشان گذشت که بر کسی نگذشت لا أَقْمَرَتْ
لَيْلَةٌ صَارَتْ صَبِيحَتُهَا بُدُورُ آلِ رَسُولِ اللهِ فِي خَسَفٍ خداوندا نگذرد
شبی که در روز آن ماههای فلک عصمت و جلالت منخسف و بی نور شدند لا أَشْرَقَتْ
شَمْسٌ يَوْمٍ صَارَ فِي غَلَسٍ شُمُوسُ آلِ رَسُولِ اللهِ فِي كَسَفٍ خدا روشن ننماید آفتاب روزی
که در صبح آن آفتابهای فلک رفعت و جلالت از ضرب نیزه و شمشیر مخالفان بر زمین
افتاده منکسف و بی نور گردیدند سید الساجدین میفرماید در آنشب مرض مستولی بود و عمه‌ام
زینب خاتون به پرستاری من مشغول بود پدرم در خیمه دیگر بود و در نزد آنحضرت بود
غلامی از آزادکردهای ابوذر و آنحضرة شمشیر خود را در دست داشت و آنرا اصلاح
مینمود و در مقام یأس و ناامیدی از دنیای غدار و شوق لقای پروردگار این
این شعار را میخواند يَا دَهْرُ أُفٍّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ مِنْ صَاحِبٍ وَطَالِبٍ قَتِيلٍ
وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكٌ سَبِيلِي یعنی ای روزگار ناپایدار اف بر تو که هرگز وفا نکردی بهیچ
دوست و یار چه بسیار صاحب و یار در هر شهر و دیار که بقتل آوری و از هیچکس
ببدل راضی نشدی و بازگشت همه بسوی خداوند جلیل است و هر ذی حیاتی را لابداست
سلوک طریقی که من آنرا سلوک مینمایم و آنرا دو مرتبه یا سه مرتبه تکرار نمود تا یافتم مراد
آن بزرگوار را و یافتم که یقین کرده است مرگ خود را و از زندگانی دنیا مأیوس شده

بیکس و بی برمن در آورشده کلثوم را گریه کرد و لکن خود را نگهداری کردم که مبادا ایشان
و دختران بی تابی کنند و لکن دانستم که بلا نازل شد اما عمه ام زینب خواتون این را شنید
و چون زنها را جزع و اضطرابی پیدا شد بی تاب شد برجست و پا برهنه از اضطراب
جامه بر زمین میکشید بخیمه آن امام مظلوم رسید و شیون بر آورد و گفت واثکلاه
لیت الموت اعدمنی الحیاة الیوم ماتت امی فاطمة وابی علی واخی الحسن یا خلیفة
الماضی وثمال الباقی ای برادر کاش مرده بودم و این حالت را در تو نمیدیدم پدر
و مادر و برادرم از دنیا رفتند ای یادگار رفتگان و پشت و پناه بازماندگان آنحضرت
نظر باو کرد و دیدهای حق بینش پر از اشک شد و گفت یا اخیة لا یذهبن حلمک
الشیطان ای خواهر نیک اختر حلم و بردباری را پیشه کن و شیطان را بر خود راه مده که
ترا از حصار حلم و صبر بیرون کند و در وادی جزع و اضطراب اندازد ای خواهر لو
ترک القطا لنام اگر مرا میگذاشتند خود را بمهلکه نمی افکندم زینب خواتون گفت
افتغصب نفسک اغتصابا فذلک اقرح لقلبی واشد علی نفسی یا بجبر و تعدی
باین بلا مبتلا شده و راه چاره از تو منقطع شده و بضرورت شربت ناگوار مرگ را
باید بنوشی این سخن سخت تر دل را از همه بیشتر مجروح میکرداند پس طپانچه بر روی
خود زد و مقنعه از سر کشید و جامه صبر را چاک زد و بیهوش بر زمین افتاد آنحضرت
برخاست بالین آن دلسوخته وادی الم آمد و آبی بر رخسار او زد و بهوش آمد و گفت
یا اختاه اتقی الله وتعزی بعزاء الله واعلمی ان اهل الارض یموتون واهل السماء
لا یبقون ای خواهر نیک سیر از خدا بترس و بقضای خدا راضی شو بدانکه همه اهل
زمین شربت ناگوار مرگ را مینوشند و اهل آسمانها باقی نمی مانند و بجز ذات مقدس الهی
همه چیز در معرض زوال و فناست پدر و مادر و برادر همه از من بهتر بودند و شهید
شدند و رسول خدا که اشرف خلایق بود از دنیا رفت و او را انبیای از این قبل

مواعظ

مواعظ غمزدا و تسلی داد پس فرمود ای خواهر ترا قسم میدهم که چون مرا کشتند صورت خود را
مخراش و واویلاه و واثبوراه مگو و ازین قبیل وعظ فرمود پس او را آورد تا در نزد من نشانید
و رفت بسوی اصحاب خود و ایشان را امر بحفر خندق کرده و رفت در جای خود و از بعضی
اخبار مستفاد میشود که آنجناب در آن شب چشمهای مبارکش بخواب نرفت بلکه پیوسته
مشغول بتضرع و دعا و نماز و استغفار و عبادت خداوند جبار بود و همچنین اصحاب
آنجناب نیز خواب نکردند گاهی مظلومی آنحضرت و اهلبیت آنحضرت را میدیدند و راه چاره را
مسدود میدیدند و در غم و اندوه بودند و گاهی شوق لقای پروردگار و ذوق مقامات
ابرار را منظور میداشتند و بی آرام میشدند تا در وقت سحر آن سرکرده سالکان طریق
حق پرستی را لحظه خواب بود از خواب بیدار شد و فرمود میدانید چه در خواب دیدم
گفتند بیان فرمائید یا بن رسول الله فرمود رأیت کان کلابا قد شدت علی لتنهشنی
در خواب دیدم که سگان وادی ضلالت بر من حمله میکردند که مرا پاره پاره کنند وفیها
کلب ابقع رأیته اشدها علی و در آن میانه سگ ابلقی بود که از همه شدیدتر
بیشتر و بجهت هلاک من سعی زیادتر بود و گمان دارم از این قوم اگر مرا شهید میکند پس از
و بعد از آن دیدم جد کبارم رسول مختار را با فوجی از ارواح مقدسه نزد من آمد و
بزرگوارم فرمود یا بنی انت شهید آل محمد وقد استبشر بک اهل
السموات واهل الصفیح الاعلی فلیکن افطارک عندی اللیلة عجل ولا تؤخر
ای مظلوم من تو شهید آل محمد اهل آسمانها و متوطنان عالم بالا بشارت بقدوم روح
مقدس تو داده و همه منتظر تو میباشند تعجیل نما افطار امشب را نزد ما باشی و سرای
خلد افطار نمائی و از عطش و تشنگی وارهانی ای نور دیده اینک ملکی شیشه سبزی با خود
آورده خون ترا که از نوک سنان و شمشیر مخالفان بر زمین میریزد ضبط نماید و ملأ
اعلا بر دامیت خواب من وقد انفد الامر واقترب الرحیل من هذا الدنیا

لاأسَلْکِی ذلِكَ وکار من با خبر رسیده و زمان کوچ از این عاریت سرا نزدیک سید
وتشنکی در این شب شد و چون این حکایت را اصحاب آنحضرت شنیدند نمیدانم چه پریشان
روی داد و چه حال پریشان وارد کردید اَللَّیلَةُ الحَشرُ لا بَل لَیلُ عاشُورا اَو نَفخَةُ
الصُّورِ لا بَل نَفثُ مَصدُورٍ یا این شب قیامتست که آشوب و غوغا برپاست واین
غلغله و ولوله برپاست شب قیامت نیست بلکه شب عاشوراست که در روز شش مقربان
بارگاه اله را اسیر میکنند و لنگر آسمان و زمین را از جا در میآورند و دختر فاطمه را برهنه
مینمایند یا این نفخ صور اسرافیل است که زلزله در عالم امکان و شورش در کون
و مکان انداخته نه نفخه صور نیست بلکه نالهای غریبان کربلا و آهای اسیران رنج و غم است
که آسمان و زمین را متزلزل و عالمیان را مضطرب نموده لَیلٌ بِهِ خَسَفَت بُدُورُ الهُدی
أسَفًا وَأَصبَحَ الدِّینُ فِیهِ کاسِفَ النُّورِ امشب شبیست که بدر فلک هدایت منخسف
و منور گشته و دین پیغمبر در آن تاریک و منور گردیده یَومٌ بِهِ ذَهَبَت أَبناءُ فاطِمَةٍ
لِلبَینِ ما بَینَ مَقتُولٍ وَمَأسُورٍ امشب شبی است که در روز آن اولاد
فاطمه را دو قسمت کردند بعضی را طعمه شمشیر اداره و بعضی مثل کنیزان اسیر کرده شتر
سوار نمودند فَأَیُّ دَمعٍ عَلَیهِم غَیرُ مُنهَمِلٍ وَأَیُّ قَلبٍ عَلَیهِم غَیرُ مَفطُورٍ
شنیدم کدام دیده است که بر ایشان نگرید و کدام دلست که از این مصیبت قد پاره نگردد و قَعَت
الطَّفِّ خَلَّدَت لِلقُلُوبِ أَسًی کَأَنَّما کُلُّ یَومٍ یَومُ عاشُورا ای واقعه کربلا چنان در دلها
گذاشتی که گویا همه ایام مرا ایام مصیبت و زمان محنت قرار دادی یا وَقعَةَ الطَّفِّ هَل
تَدرِینَ أَیَّ فَتًی أَفنَیتِهِ وَهُوَ یَعفُرُ وَیَعفِرُ ای واقعه کربلا آیا میدانی که کدام
عالمیان را پاره پاره و بخون آغشته نمودی هذا الحُسَینُ فَبِئسَ الدَّهرُ مَصرَعُهُ
یَبکِی لَهُ تَهلِیلٌ وَتَکبِیرٌ این یکتا یگانه قلب رسول و جگر گوشه بتول است که او را از زمین
انداخته که هر تکبیر و تهلیل بر او میگریند اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ مجلس سیم

وقایع جانسوز صبح عاشورا و پیش از ظهر و ظهر بسم الله الرحمن الرحیم
اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی آتانا مِن رَحمَتِهِ کِفلَینِ وَأَنعَمَ عَلَینا مِن نِعمَتِهِ قِسمَینِ
عَظیمَینِ وَالصَّلوةُ وَالسَّلامُ عَلی کاشِفِ أَسرارِ العالَمَینِ المَقصُودِ بِإِیجادِ
النَّشأَتَینِ المَخصُوصِ بِمَقامِ قابَ قَوسَینِ مُحَمَّدٍ سَیِّدِ الکَونَینِ وَ
شَفیعِ المُطاعِ فِی الدّارَینِ وَعَلی أَهلِ بَیتِهِ المُصطَفَینِ وَأَوصِیائِهِ المُجتَبَینَ
وَلاسِیَّما عَلی قُرَّةِ عَینَیهِ وَنُورِ بَصَرَیهِ الشَّهیدِ المَقتُولِ المَقطُوعِ
الوَدَجَینِ مَحزُوزِ الوَرِیدَینِ المُعَفَّرِ الخَدَّینِ المُخَضَّبِ الجَبِینَینِ المَقرُوعِ
بِالشَّفَتَینِ المَقطُوعِ الکَفَّینِ أَسیرِ الفِرقَتَینِ غَریبِ العِراقَینِ
المُبعَدِ عَنِ الحَرَمَینِ الظَّمآنِ لَدَی النَّهرَینِ بَینَ الأُذُنِ وَالعَینِ وَالفِضَّةِ
بَینَ الذَّهَبَینِ وَالکَوکَبِ بَینَ القَمَرَینِ وَالمَرجانِ الخارِجِ مِنَ البَحرَینِ مَولانا
أَبی عَبدِ اللّهِ الحُسَینِ وَلَعنَةُ اللّهِ عَلی قاتِلِیهِ وَظالِمِیهِ لَعنَةً مُستَمِرَّةً
ما استَقبَلَهُ النَّیِّرُ مِنَ الکَوکَبَینِ وَمَا استَقامَ نِظامُ العالَمَینِ وَبَعدُ فَقَد قالَ
اللّهُ سُبحانَهُ فِی کِتابِهِ العَزیزِ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ
یُؤتِکُم کِفلَینِ مِن رَحمَتِهِ وَیَجعَل لَکُم نُورًا تَمشُونَ بِهِ وَیَغفِر لَکُم وَاللّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ
ای گروه مؤمنان که ایمان آورده اید تقوی و پرهیزکاری از معاصی الهی اختیار نمائید
و ایمان آورید برسول او که عطا مینماید بشما خدا دو نصیب از رحمت خود را او قرار
میدهد بجهة شما نوری را که بآن راه راست یابید در ظلمات و میبخشد شما را و خدا آمرزنده
و رحیم کننده است بدانکه کفل او فرد نصیب عظیم را گویند و مراد از این دو نصیب بزرگ حظ ع
از رحمة نعمة دنیا و حسنه میتواند بود و خلاص از نیران و دخول در دار جنان مراد میتوانند بود ع
چنانکه بعضی از مفسرین تفسیر کرده اند و علی بن ابراهیم و کلینی از حضرت صادق ع
روایت کرده اند که آنحضرت کفلین از رحمت را بحسنین ع تفسیر فرموده اند و نوری که بآن

در ظلمات بجهة یافتن راه بحساب قرار داده با ائمه را تفسیر فرموده‌اند و در روایات دیگر
نور را بعلی تفسیر کرده اند آری ایشانند انوار مقدسه الهی که عالم را بنور خود روشن گردانیده
و سبیل نجاة را از طرق ضلالت و شبهات امتیاز داده‌اند طریق معرفت را واضح و شیوه
بندگی و خداپرستی را هویدا و لایح فرموده‌اند هر کس چراغ معرفتی روشن کرده از مشعل
معارف ایشان روشن کرده و هر کس لوای بندگی افراشته از بیابانت سفینهای
نجاة بود ایشانند شموس فلک خلافت و بدر سماء هدایت و نجوم شبستان رسالت
و مرکز دایره امامت و مصباح فلاح امت و ایشانند لجج عامره ربانی و حجج قاطعه
سبحانی عمود فسطاط علم و عرفان و باسط بساط علم و ایقان ایشانند مصابیح انوار
و مفاتیح اسرار معادن حکمت و مساکن برکت و منازل تقوی و محافل هدی احبار الدهر
و نوامیس العصر اعلام العباد و منار البلاد مصابیح الظلام و مفاتیح الکلام و دعائم
الاسلام نهنگ دریای معرفت الهی و قف اسرار کماهی سید عرفا این فتوة و جواهر
معادن مروة ائمة من الله یهدون و به یعدلون از حضرت امام رضا روایت است
در حدیث طولی که پیغمبر فرمود نحن نور لمن تبعنا و هدی لمن اهتدی بنا و من لم یکن
منا فلیس من الاسلام فی شیء یعنی ما ایم نور روشنی دهنده بجهة کسی که
پیروی نماید ما را و راه نماینده برای کسی که هدایت یابد بما و کسیکه از ما نیست نصیبی
از اسلام در و نیست بنا فتح الله و بنا ختم و بنا اطعمکم عشب الارض
و بنا یمسک السموات و الارض ان تزولا و بنا ینزل الغیث من السماء یعنی ابتدا کرد
خدا بما ختم مینماید و بواسطه ما گیاه از زمین میروید و برکات آسمان و زمین اخذ
میدارد و بجهة ما بارش از آسمان سرازیر شود و بواسطه ما شما را در دریاها از غرق نگاه
و در صحراها از زمین فرو رفتن نگاه میدارد و بدوستی ما منتفع مینماید شما را در
حیاة و مرگ شما و در قبرهای شما و در نزد برخاستن از قبر و نزد صراط و

و میزان و در وقت داخل شدن در بهشت مثلنا فی کتاب الله مثل المشکوة
والمشکوة فی القندیل نور علی نور یعنی مائیم که خدا ما را در قرآن تشبیه کرده
بچراغ بسیار نور دهنده فالمصباح محمد و نور علی نور علی و فاطمه
یهدی الله لنوره من یشاء یهدی الله لولایتنا من یشاء یعنی هر که را خواهد
هدایت مینماید بنور ولایت ما و کسیکه ما را دوست دارد سزاوار است که خدا او را مبعوث
نماید بروی نورانی فنحن النجباء و نحن النقباء و نحن النور للضیاء و در این منزلت
آنچه وارد شده است در تفسیر آیه کریمه الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات
الی النور والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات
که ظلمات را تعبیر بولایت ائمه جور و نور را باسلام و ولایت ائمه دین تفسیر کرده و کلینی
از ابی خالد کابلی روایت کرده که از حضرت باقر پرسید از تفسیر این آیه فامنوا بالله
و رسوله و النور الذی انزلنا حضرت فرمودند ای ابو خالد بخدا قسم که نوریکه خدا
فرموده ایمان آوردن بان ائمه از آل محمدند تا روز قیامت ایشانند بخدا قسم
نوریکه نازل شده ایشانند بخدا قسم نور الله السموات والارض والله یا ابا خالد
لنور الامام فی قلوب المومنین انور من الشمس المضیئة بالنهار و بخدا قسم در دلهای (که نور امام)
مومنین روشن‌تر میباشد از آفتاب تابان و در نور بخدا قسم ایشان نورانی میکنند دلهای
مومنین را و محجوب مینمایند نور ایشان را از هر که میخواهد بدانکه اطلاق نور بر آن انوار
مقدس من باب الحقیقة میباشد چنانچه از این حدیث و کثیری از اخبار بر متبادر
و ذکر آنها موجب تطویل است زیرا که ایشانند انوار مقدسه الهی که مستور بحجاب
ابدان شده اند و شعاع انوار ایشان در دلهای مومنین است و اگر حجاب
برداشته شود متحیر شوند از نور ایشان چنانکه ملائکه متحیر شدند در ابتدای امر
چنانکه شیخ صدوق علیه الرحمه در اکمال الدین و علل الشرایع و عیون اخبار الرضا (نقل)

نقل کرده است بسند خود از حضرت امام رضا که آنحضرت از پدران خود از امیر المؤمنین علیه السلام روایت
کرده که آنحضرت از رسول خدا روایت کرده که آنحضرت فرمود که خدا خلق نکرد خلقی را
افضل از من و گرامی تر از من حضرت امیر المؤمنین فرمود که پرسیدم از آنحضرت
که تو افضلی یا جبرئیل فرمود یا علی خدا پیغمبران را بر ملائکه مقربین تفضیل داده و فضیلت
و زیادتی بعد از من تو راست و ائمه بعد از تو را و ان الملائکة لخدامنا و خدام محبینا
بدرستی که ملائکه خدام ما و دوستان ما میباشند یا علی حاملان عرش و ملائکه که در اطراف
آن میباشند استغفار میکنند بجهة کسانیکه ولایت ما را قبول کردند یا علی اگر ما نبودیم
خلق نمیشد آدم و حوا و خلق نمیشدند آسمان و زمین پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم
و حال آنکه ما سبقت گرفتیم ایشان را بمعرفت الهی و تسبیح و تهلیل و تقدیس او زیرا
که اول چیزیکه خدا خلق کرد ارواح ما بود پس ناطق شدیم بتوحید و تحمید الهی
چون ملائکه دانستند که ما مخلوق میباشیم و خالق منزه است از صفات ما پس ایشان نیز
تسبیح کردند خدا را پس ملائکه عظمت شأن ما را دیدند ما تهلیل کردیم معبود خود را تا بدانند
که ملائکه که ما بنده و مخلوق خدائیم و خدائیکه سزاوار پرستش باشد نیست بجز او پس
ایشان نیز اقرار کردند بیگانگی خدا پس چون بزرگی محل ما را دیدند ما مشغول شدیم بتکبیر او
تا بدانند محل او شان او بزرگتر از آنست که محل کسی بآن تواند رسید پس چون مشاهده
کردند آنچه را خدا بما انعام کرده از وجوب طاعت ما حمد کردیم خدا را تا بدانند
آنچه سزاوار است خدا از ما از حمد بر نعمتهای عظیمه او پس ایشان نیز حمد کردند پس
بواسطه ما هدایت یافتند بسوی معرفت خدا و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید او پس
چون آدم را خلق کرد ما را در صلب او قرار داد و امر فرمود ملائکه را که سجده
کنند آدم را بجهة تعظیم ما پس چگونه ما افضل از ملائکه نیستیم و چون بمعراج رفتم چون
باسمان رسیدم جبرئیل اذان و اقامه گفت و بمن گفت بایست که توئی مقتد القم

هو ذکر قلیلی از مرتبه پیغمبر و ائمه طاهرین و بودن پیغمبر و اسماء اوصیاء خود را در ساق عرش الهی جل شانه

چون ملائکه ارواح ما را یک نور دیدند امر ما را عظیم شمردند پس تسبیح کردیم خدا را تا ایشان ...

آیا بر تو مقدم شوم گفت بلی زیرا که خدا پیغمبران را بر ملائکه زیادتی داده و ترا بر همه انبیاء
پس مقدم شدم و نماز کردم و لا فخر فخری نیست درین چون بحجب نور رسیدم
جبرئیل ایستاد و گفت پیش برو گفتم آیا در چنین موضعی از من جدا میشوی گفت این منتهای
اگر از این تجاوز کنم بالهایم سوخته شود پس فرو بردند مرا در نور آنقدر که خدا میخواست
پس ندائی آمد که یا محمد من عرض کردم لبیک یا ربی و سعدیک تبارکت و تعالیت
آمد که توئی بندهٔ ما و منم پروردگار تو مرا پرستش کن و بر من توکل کن بدرستیکه توئی
نور در بندگان من و رسول من و حجت من بجهة تو و تابعان تو خلق کردم بهشت را و بجهة
مخالفان تو خلق کردم آتش را او بجهة اوصیای من کیانند ندا آمد که یا محمد اوصیای تو
المکتوبون علی ساق العرش اوصیای تو آنکسانی میباشند که اسامی ایشان بر ساق عرش
مکتوب شده پس نظر کردم بر ساق عرش دوازده نور دیدم در هر نوری بخط سبز اسم
وصیی از اوصیاء من در آن نوشته بود و اول ایشان علی ابن ابیطالب بود و آخر
ایشان مهدی من عرض کردم پروردگارا ایشانند اوصیای من ندا آمد ایشانند اولیای
من و اصفیای من بعد از تو بر خلق من و ایشان اوصیاء و خلفای تواند بعد از تو بعزت
و جلالم که با ایشان ظاهر میکنم دین خود را و بلند میکنم کلمه خود را و باخر ایشان
پاک میکنم زمین را از دشمنان خود مؤلف گوید که از این حدیث و غیر آن دانسته
میشود که ایشان نور واقعی میباشند که بلباس این صورت متلبس میباشند و ممکن است که مراد
از اینکه حقتعالی فرموده و یجعل لکم نورا تمشون به باعتبار این باشد که ایشان هادیان راه
نجات و دلیلان طریق خدا پرستی اند همچنانکه بنور ظاهری خلاص میشوند بمحض
بدلالت ایشان از ظلمات واقعی نجات یافته بمقصود اصلی میرسند و این معنی
خود ظاهر است زیرا که هر کس که طریق معرفت را از بیانات ایشان شناخت و هر کس
بسوی بندگی خدا یافت از اقوال و افعال ایشان یافت چنانچه شیخ مفید علیه الرحمه

تو قرار و آدم گرامیه خود بجهة شیعیان ایشان لازم ثواب خود را من عرض کرد م

در توحید بسند خود روایت میکند از حضرت صادق ع روایت میکند از حدیثی نحن
العاملون بامره والداعون الی سبیله بنا عرف الله وبنا عبد الله نحن الادلاء علی
الله ولولانا ما عبد الله مائیم عمل کنندگان بامر خدا مائیم خوانندگان خلق بسوی خدا شناخته
شد خدا بواسطهٔ ما پرستش او کردند مائیم نمایان بسوی خدا و اگر ما نبودیم کسی پرستش نمیکرد
خدا را و چنانچه از این حدیث و احادیث دیگر ظاهر میشود هر کس در عالم که راهی
بسوی معرفت الهی برد بواسطهٔ ایشان بود چنانچه شیخ صدوق از جابر بن عبد الله
روایت کرده است که گفت شنیدم از پیغمبر خدا که فرمودند که خدا من و علی و فاطمه
و حسنین و ائمه را از نور خلق کرد پس شیعیان ما را از نور ما خلق کرد پس ما تسبیح خدا کردیم
پس ایشان نیز تسبیح خدا کردند پس ما تقدیس کردیم خدا را پس ایشان نیز تقدیس کردند خدا
را پس ما تهلیل و تمجید کردیم و ایشان همچنین تهلیل و تمجید کردند پس ما اقرار بوحدانیت او
کردیم و ایشان هم کردند پس خلق فرمود آسمانها و زمینها و ملائکه را صد سال مکث کردند
و نمیدانستند تسبیح و تقدیس و تمجید را کردند پس ما تسبیح کردیم خدا را و شیعیان ما
گفتند تسبیح خدا را پس ملائکه نیز تقدیس و تحمید کردند پس ما و شیعیان ما یگانگی یاد
کردیم خدا را پس ملائکه خدا را بیگانگی اقرار کردند و ملائکه قبل از تسبیح و تقدیس ما و شیعیان ما
تسبیح را نمیدانستند فنحن الموحدون حین لا موحد غیرنا مائیم که خدا را بیگانگی پرستش نموده
در حالیکه بجز ما موحد نبود و حسنین دو کفل رحمت و دو نصیب عظیم از کرامت الهی میباشند
پس ظاهر است زیرا که ایشانند سبب نزول رحمتهای الهی و ایشانند دو شفیع کرامت و ا
یشانند دو وسیلهٔ عظیم بسوی رحمت چنانچه از ابن عباس روایت شده که پیغمبر خدا فرمود
بجهت حسنین که من احبهما کان معی فی الجنة ومن ابغضهما کان فی النار
کسیکه دوست دارد ایشان را با من میباشد در بهشت و کسیکه دشمن دارد ایشان را جایگاه
او در آتش است و بطریق مخالفان از ابی هریره روایت شد که پیغمبر خدا صا

بسوی و حسن را بر دوش راست و حسین را بر دوش چپ سوار کرد گاهی این را میبوسید
و گاهی آنرا تا رسید بروی پرسید که تو ایشان را دوست میداری فرمودند من احبهما
فقد احبنی کسیکه ایشان را دوست دارد مرا دوست داشته و از پیغمبر خدا روایت کرده
اند که فرمودند بی انذرتم ثم بعلی اهتدیتم بواسطهٔ من ترسانیده شدید از عذاب خدا
و بواسطهٔ علی هدایت یافتید پس این آیه را خواندند انما انت منذر ولکل قوم هاد
پس فرمودند وبالحسن اعطیتم الاحسان وبالحسین تسعدون وبه تشقون
احسانهای بشما میرسد بواسطهٔ حسن و سعید میشوید بواسطهٔ حسین و شقی میشوید
بجهت حسین علیه السلام الا وانما الحسین باب من ابواب الجنة من عاداه
حرم الله علیه رائحة الجنة آگاه باشید که حسین دریست از درهای
بهشت کسیکه او را دشمن دارد بوی بهشت بر وی حرام میباشد ای والله حسین دریست
از درهای بهشت که اگر تامل کنی اکثر خلق از شیعه داخل بهشت میشوند به یمن او هر قدر
مستحق بهشت میگردند یا بجهت گریه بر او یا بجهت اعانت زوار یا بجهت اعانت بر گریه کنندگان
او یا بجهت اقامهٔ عزای او یا بجهت محبت یا بجهت امور دیگر که مرجعش بسوی اوست آری
زیارت او را قدر دانسته و گریه بر او را مرتبه شناخته مستمع باش تا فی الجمله قدر
آنرا بشنوی از حضرت صادق ع روایت شده که چون شخصی بجهت زیارت حضرت حسین
سید الشهداء بیرون رود اول قدمی که بر میدارد خدا گناهان او را می آمرزد پس پیوسته
او را تقدیس و مطهر میگرداند تا برسد نزد ضریح آنحضرت پس حقتعالی او را مناجات میفرماید
که ای بنده سوال کن تا من عطا نمایم و دعا کن تا مستجاب کنم طلب نما تا عطا کنیم
حاجتی بطلب تا بر آورم و بر خدا لازم که آنچه وعده فرماید عطا نماید و در کشف الغمه
روایت کرده که روزی پیغمبر خدا نشسته بودند و حضرت امیر و فاطمه و حسنین در
خدمت آن فخر کاینات حاضر بودند حضرت فرمودند یا اهل بیتی کیف بکم

اذا کنتم صرعی وقبورکم شتّی ای خاصان من وای اهلبیت من چگونه خواهد بود بر من در
زمانیکه شما از دنیا رفته باشید و قبرهای شما از یکدیگر دور افتاده باشد پس حسین که از همه
کوچکتر بود عرض کرد یا جداه نموت موتا او نقتل قتلا آیا بمرگ خود میمیریم یا ما را میکشند
حضرت فرمودند یا بنی تقتل ظلما وعدوانا ویقتل اخوک ظلما وعدوانا وتشرد
ذراریکم ای فرزند ترا از روی ظلم و عدوان میکشند و برادر ترا از روی ظلم و عدوان
شهید میکنند و اولاد شما را متفرق مینمایند عرض کرد کی ما را میکشد فرمود گروهی
از اشرار خلق گفت آیا بعد از کشتن ما کسی ما را زیارت میکند فرمود بلی گروهی از امت
من زیارت میکنند قبرهای شما را و گریه میکنند بر شما و ندبه و نوحه میکنند بر مصیبت شما
بجهة نیکی من پس چون روز قیامت شود می آیم موقف حساب و میگیرم بازوهای آن گروه را
و ایشان را از هولها و شداید قیامت خلاص میکنم ابن قولویه بسند خود روایت میکند
از محمد بن مسلم و او از حضرت باقر ع که فرمود لو یعلم الناس ما فی زیارة
الحسین من الفضل لماتوا شوقا وتقطعت انفسهم علیهم حسرات
اگر مردم میدانستند فضیلت زیارت حسین ع را هر آینه میمردند از اشتیاق و از حسرت آن
منقطع میشد جانهای ایشان عرض کرد چه فضیلت دارد فرمود کسیکه برود بزیارت آنحضرت از روی
شوق نوشته شود برای او هزار حج و هزار عمرهٔ مقبوله و ثواب هزار شهید از شهدای بدر
و هزار روزه دار و هزار صدقهٔ مقبوله و هزار بنده که در راه خدا آزاد کرده باشد
و در آنسال از هر آفتی محفوظ بوده که آسان ترین آنها شر شیطان بوده باشد و موکل
شود بر او ملکی که او را از شش جهة محافظت نماید و اگر در آنسال بمیرد ملائکه بجهة غسل او حاضر
شوند و او را مشایعت کنند تا قبر با استغفار و قبر او را وسیع کنند تا مد بصر و او را
از فشار قبر و هول منکر و نکیر ایمن گردانند و دری از بهشت بر روی او بگشایند
و نامهٔ اش را بدست راستش دهند و در قیامت او را نوری باشد که میان مشرق

دلرز

و مغرب را روشن نماید و منادی ندا کند که هذا من زوار الحسین بن علی شوقا الیه
پس نماند کسی در آنروز مگر آنکه آرزو کند که کاش از زوار حسین ع بودم و بسند معتبر
از داود بن فرقد روایت شده که حضرت صادق ع فرمودند که کسی قبر حسین ع را زیارت
کند در هر جمعه البته آمرزیده میشود و از دنیا نرود و حال آنکه حسرتی در دل او باشد
و در بهشت با حسین ع ساکن بوده باشد پس فرمود ای داود کیست که نخواهد
همسایگی حسین ع در بهشت گفتم کسیکه رستگار نیست دعبل بن علی بن محمد خزاعی
میگوید چون از خدمت علی بن موسی ع از خراسان برگشتم وارد ری شدم در شبی
از شبها در حجره نشسته بودم و قصیدهٔ معروفهٔ خود را میخواندم و در آن تامل
میکردم مدتی از شب گذشته بود ناگاه دیدم کسی در را میکوبد گفتم کیست گفت برادر تو در را گشودم
شخص مهیبی داخل شد من از دیدن او بر خود لرزیدم و حالم متغیر شد بنحویکه چیزی نمی فهمیدم
پس در گوشه نشست و گفت مترس که من برادر توام از جن در شبی که تو متولد شده من هم
متولد شده ام و با تو بزرگ شده ام آمده ام که حدیثی بجهة تو نقل کنم که باعث خوشحالی تو
و زیادتی بصیرت تو و قوة نفس تو شود میگوید از این کلام بخود آمدم پس گفت ای
دعبل بدانکه بغض و عداوة من بعلی علیه السلام از همه کس بیشتر بود وقتی با جمعی از مرده و سر
کشان جن بیرون رفتیم در شبی از شبها که شنیدیم که بزیارت قبر حسین ع میروند از عداوة
خواستیم بایشان اذیت رسانیم ناگاه دیدم که ملکی چند بر ایشان را از جانوران
زمین حفظ میکنند پس چون این را دیدم گویا در خواب بودم بیدار شدم و دانستم که این از عنایات
الهیست نسبت بایشان و دانستم که این بجهة شرافت مکانیست که قصد کرده اند زیارت
آنرا پس از عقیدهٔ خود برگشتم و توبه کردم و با آن قوم بزیارت آنحضرت مشرف شدم
و با ایشان دعا کردم و بحج رفتم در آنسال و زیارت قبر پیغمبر ص را کردم و گذشتم بمردی که
جمعی دور او را گرفته بودند رسیدم گفتم کیست گفتند فرزند پیغمبر حضرة صادق ع است

موکلند که محافظت ایشانرا مینمایند و ملائکه چند بر ایشان موکلند که ایشانرا از جن

پس چشم و بر و دستش را بوسه کردم فرمود مرحبا بتو ای عراقی یاد داری شبی را که در کربلا گذشتی
و آنچه را دیدی از کرامت خدا با اولیای من گفتم الحمد لله که خدا دل مرا روشن کرد بنور
هدایت شما و مرا از کسانی گردانید که چنگ زده اند بشما یا ابن رسول الله مرا حدیثی بگو که
تحفه باشد بجهة قوم خود و اهل خود فرمود بلی خبر داد مرا پدرم از پدرش از
جدش که رسول خدا فرمود یا علی بهشت حرام است بر انبیا تا آنکه من داخل
بهشت شوم و حرامست بر جمیع امتها تا امت من داخل شوند و حرامست بر امت
من تا آنکه اقرار کنند بولایت تو و متدین شوند بامامت تو یا علی بخدا قسم داخل نمی
شود در بهشت مگر کسیکه چنگ زده باشد بتو یا به نسبت یا بسبب میگوید پس گفت
یا دعبل خذها فلن تسمع مثلها من مثلی ابداً بگیر آنچه را گفتم که مثل تو کی از مثل منی نخواهی شنید
هرگز پس گویا بزمین فرو رفت و او را ندیدم ابن قولویه روایت کرده است از حضرت
صادق ع فرمود که کسیکه میخواهد در قیامت داخل در کرامت الهی و شفاعت
پیغمبر بوده باشد پس باید زیارت کند حسین ع را که او میرسد بفضل کرامتهای الهی
و سؤال میکند او را از گناهانی که در دار دنیا کرده اگر چه گناهانش بعدد ریگ بیابان
و کوههای تهامه و کف دریا باشد بدرستیکه حسین ع و اهلبیت و اصحاب او را
کشتند از روی ظلم و ستم در حالیکه تشنه بود و عزیزان امت بمحل آنچه از بلای نباتات
او مهیا کرده اند و حال آنکه ذکر فضیلت آن احصا نمیشود چگونه تو آن احصا
نمود فضل زیارت او را و حال آنکه حضرت صادق ع فرمود اگر مردم بدانند فضل
زیارت او را هر آینه حج را ترک کنند و بمکه نروند و ازین حدیث معلوم میشود در را
از غایت فضیلت آن با آنکه بیان شده است که زیارتش در روز عرفه بمنزله هزار
هزار حج است که با قایم آل محمد کرده باشد هزار هزار عمره که با رسول
خدا کرده باشد و هزار هزار بنده آزاد کرده باشد و هزار هزار

شخصی

شخصی را که با اسب بجهاد فرستاده باشد و او را در آسمان صدیق و در زمین کروبی
نامند چه رحمتی ازین عظیم تر و چه احسانی ازین کاملتر میباشد و این کثرت جهة رحمت است
که بجهة آن زوار بخلق میرسد و حال آنکه جهات ثواب بسیار و اسبابش بیشمار است
گروهی را می آمرزند بجهة اینکه بپای زوارش گریه کردند و گروهی را می آمرزند بجهة آنکه
غمگین شدند و گروهی را می آمرزند بجهة آنکه تعمیر یا کاهش کردند و گروهی را بجهة
آنکه اقامه عزایش کردند و گروهی را بجهة آنکه در مرثیه اش اشعار گفتند و گروهی را
بجهة آنکه عزایش را برپا کردند و گروهی را بجهة آنکه مصیبتش را خواندند و گروهی را بجهة
آنکه بر او گریستند و گروهی را بجهة آنکه پناه بقبرش بردند و ابو هرون مکفوف روایت
میکند که بخدمت حضرة صادق ع رفتم بمن فرمود بخوان شعری چند را شروع کردم
بخواندن فرمود لا کما تنشدون و کما ترثیه عند قبره یعنی باین روش مخوان بلکه بخوان
بروشی که در نزد قبر مبارکش میخوانید و برا و مرثیه میگویید پس شروع کردم بقصیده
و این شعر را که امرر علی جدث الحسین فقل لاعظمه الزکیة دیدم که گریه در آمد من ساکت
شدم فرمود بخوان دیگر بخوان دیگر بخوان میگوید این شعر را خواندم
یا مریم قومی و اندبی مولاک و علی الحسین فاسعدی ببکاک ای مریم برخیز
ندبه و نوحه کن بر مولای خود حسین و یاری کن مولای خود را بگریستن بر مصیبت او
چون این شعر را خواندم آنحضرة بگریه در آمد و صدای نوحه و ندبه زنان محترم آنحضرة
بلند شد چون ساکت شدم فرمود ای ابا هرون هر کس شعری بخواند و ده نفر را بگریاند
در مصیبت حسین بهشت از برای اوست و از حضرة صادق ع روایت شده
که کسیکه ذکر شویم ما در نزد او پس اشک از چشمهایش بیاید خدا رویش را بر آتش
جهنم حرام گرداند پس نیک تأمل کن درین امور تا بیابی مرتبه شخص جلیل را در نزد
پروردگار و رفعت شان و مرتبه او را در نزد خداوند جبار پس یا من که حسین شخصی

جليل را از نزد پروردگار و رفعت شان و مرتبه او را از نزد خداوند جبار پس با ل
کی که بر چنین شخصی چگونه ظلمها و ستمها کردند جای انست که والله جگرها پاره شود ازین
مصیبت فواحزناه على تلك الشمائل اللطيفة والابدان الروحانية
المشرفة التي كافورها التراب ونعوشها القنا والنشاب و
قبورها قلوب الاحباب وواأسفاه للنواصي المخضوبة بالدم والاحشاء
المضعضعة بسيوف الكرب والهم وواحزناه على تلك الرؤس السامات المرفوعة
على الرماح والقنوات التي دارت به الفيافي والفلوات وواغماه على
تلك النسوة البارزات والبنات الضايعات مناديات الجدود ولاطمات الخدود سافرات
الوجوه بالاكف والزنود فلا عمرت بعد خلو ديارهم واوطانهم المنازل ولا
جرى الماء بعد عطشهم في الجداول يا نكبة لبس الدين القويم له
سور الحداد وغاض العلم والعمل
ملبس گردید دین پیغمبر ص این لباس مصیبت پوشیده شد فرحة اورثت في قلب
فاطمة الزهراء عظيما وجرحا ليس يندمل واه از آن جراحتی و مصیبتی
عظیم که در دل فاطمه بود و چنان جراحتی که در دل فاطمه گردید هرگز ملتیم نمیشود فكيف
احمد بسط البال من جذل وسبط احمد في البوغاء منجدل چگونه خوش
دارم خود را و حال آنکه سبط احمد مختار را کشتند و بر زمین انداختند ام كيف
انشق ريحانا وقد تركت ريحانة المصطفى تناشها الاسل یا چگونه بوی
گل و ریحان را و حال آنکه ریحانه رسول الله را نیزههای کفار پاره پاره میکردند
ام كيف اشرب ماء لا اغص به ولسبط ص ما لسقيه الزوان لله چگونه آب خوشگوار را
بیاشامم و بر من گوارا باشد و حال آنکه فرزند پیغمبر ص را تشنه شهید کردند تشنگی احشایش خشک شده
بود و مصائب و نوائب و هر جراحتهای هلاک ... میپوشانید ام كيف افرش

فرشا وهو مجندل بجندل قد علا علیائه نجل آه چگونه بساط شادی را
گسترده بر فرشهای زیبا تکیه دهم و حال آنکه سید عالمیان را بر روی خاک و سنگ
انداختند و چهارپایان کوه پیکر پیکر او را پامال کردند ام كيف يعبق لي طيب
ونسوته شعث ترامي بهن الى العجف المهزل چگونه بوی خوش بکار
برم و حال آنکه زنان و دختران او را سوار بر شتران لاغر کردند با موهای پریشان
و دیدههای گریان اشک ریزان بلا وطاء ولا ستر يحجبها عن اعين الناس
الا الحزن والثكل آه زنان ایشان را اسیر کردند در حالتیکه ایشان را
ساتری نبود که از چشم مردم خود را بپوشند و ایشان را لباسی نبود که از انظار مستور
شوند مگر جامههای اندوه و مصیبت مسبية مثل سبي الروم قد سلبت
منها القلائد والاسورة والحجل ایشان را مانند کفار اسیر کردند و زیورهای ایشان را
از گردن و دست و پای ایشان ربودند سواجعا كحمام الايك نادبة تنهد
من شجوهن الصخر والجبل از بیکسی و مصیبت چنان ناله میکردند که کوه
و سنگ را میشکافتند نمیدانم چرا عالم سرنگون نشد و چرا رشته انتظام عالم از هم
نگسیخت تعجب میکنم که چرا آتش نبارید و سنگ باران نشد مخذا
عجب است از شیعیان او که باز خنده میکنند و تعیش میکنند و جامههای نو میپوشند
و در مساکن عالیه ساکن میشوند و ازین عجبتر آنکه مصیبتش را یاد میکنند و سرگذشتش را
میشنوند و بجای اشک خونابه روان نمیکنند و ناله از جگر نمیکشند مگر مصیبتی عظیمتر
هست که اشک خود را ذخیره آن کرده باشی یا ازین شخص عزیزتر داری که از برای
او ناله کنی مگر نمیدانی که این مصیبت آرام اهلبیت را قطع کرده پیغمبر خدا را با آن
صبر و حلم بجزع و فزع درآورد و امیرالمؤمنین ع را با آن حلم و وقار بی آرام کرده
چنانچه ابن قولویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون جبرئیل خبر

محنت از شهادت سید الشهداء به پیغمبر خدا رسانید از جانب خدا آنحضرت دست حضرت
امیر را گرفت و رفتند بخلوة و زمانی در خلوة بودند و ایشان را از میان آوردند پس
گریه بر هر دو غلبه کرد و در غم و الم رسیدند تا جبرئیل نازل شد و گفت خداوند
جلیل شما را سلام میرساند و میفرماید عَلَیْکُمَا لَمَا صَبَرْتُمَا قسم میدهم
شما را که درین مصیبت صبر کنید پس صبر کردند اری صبر کردند و رفعت
شان ایشان ازین عظیم تر بود که بر نوائب و مصائب هر صبر نکنند لکن دل ایشان
و سینه ایشان مقروح بود هر گاه یاد کردند این مصیبت را اشک حسرت و تأسف
بر روی ایشان سرازیر میشد بلکه بسا بود که از زیادی گریه غش میکردند و مدهوش
میشدند چنانکه ابن عباس روایت کرده که در سفر صفین بخدمت امیر المؤمنین
بودم چون آنحضرت وارد آن زمین شد احوالش متغیر شد و نشان میداد
مواضع آن زمین را که اینست محل ریختن بارهای ایشان و اینست محل ریختن
خونهای ایشان و از آن زمین نرفت آنقدر گریست که غش کرد و مدتی در رو
در افتاده بود یا امیر المؤمنین گذشتی بر زمینی که شهید شد بعد از آن در آن زمین
فرزندت شهید شد آنقدر گریستی که مدهوش شدی یا الرسول و جسد نور
دیده اتر ا پاره پاره برهنه و عریان بی سر و دست در میان خاک و خون جسد
نور دیده ایشان سیدی با چه بگردی فاین کُنْتَ تَمْنَعُ عَنَّا ذَوِی الَدَّهِ ابن العشایرین
السابق الاول مادر و آن فخر اکان یا لیثم ثم الرسول بسیف الشمس متذلل کو اسد الله
الغالب کجا بودند شجاعان قریش کجا بودند سادات بنی هاشم که از ایشان که جلوه
که شمشیر او را ملبوس سید شمشیر از شمشیر جدا کرد آما درو ان تریثما کان بجمله جسد
البریة فوق الترب منجدلا آیا میدانستند که جسد را که بهترین خلق بر روی
خود سوار میکرد او را بر روی خاک انداختند و هل دروا ان راسا قد علا

شرفا علی لسان اصم الکعب قد حملوا و نشد که این سر که از روی شرف و بزرگی
اعلای مراتب را داشت بر نیزه زدند و آن نسوان اسری بلا وطاء و لا ایناع
علی الاقتاب قد حملوا آیا میدانستند که زنان ایشان بی چادر اسیر و زار
سوار قتبهای شتر کردند و بلا کفن بدن تو شد فی التراب سوی و نجم فی غراص
لطف فذا فلو خدایا چه بسیار ماههای نورانی از اهلبیت پیغمبر اخرار تو
در زمین کربلا طپان شدند و چه بسیار از ستارهای درخشان از اولاد علی عمران
که در عرصه کربلا غروب کردند و کم وجوه لقد بلی محاسنها و حر الظماء و دم
سفر الشمس و التراب چه بسیار از روهای نورانی که متغیر شده و گرد و غبار از
حرارت آفتاب و تشنگی و کم رؤس علی الارماح قد رفعت و یبس من دم باهلا
شیبها عطل و چه بسیار از سرهای مقدسه که بر نیزهای بلند آویخته شد و از خون
محاسن آنها بخون نشان رنگین شده بود و شیخ مفید و سید جلیل ابن طاوس و محمد بن
ابی طالب الموسوی و دیگران در کتب خود روایت کرده اند بالفاظ و معانی متقاربه
که چون صبح شوم روز عاشورا از افق طالع شد ندائی از بطنان آسمان رسید
یا خیل الله ارکبوا ای لشکر خدا سوار شوید آماده زیارت کوی سعادت گردید
آن امام مظلوم اذان گفت اصحاب بجهت نماز مجتمع شدند و بعوض وضو تیمم
کرده با آن مقتدای عالمیان نماز کردند آنجناب بعد از نماز رو را بجانب
اصحاب کردند فرمودند که گواهی میدهم که در امروز بغیر از فرزندم
زین العابدین همه کشته خواهیم شد و از ذلت دنیا خلاص خواهیم گردید پس
امر فرمودند اصحاب را که مهیای حرب شوند و اصحاب آنحضرت بروایت
شیخ مفید سی و دو سوار و چهل نفر پیاده بودند و بروایت سید از حضرت باقر
چهل و پنج سوار و صد نفر پیاده بودند و بروایت صاحب مناقب هشتاد و دو نفر

ذکر وقایع صبح عاشورا و اذن دادن آنجناب مهیای حرب کفار شدن و خبر دادن اصحاب را در آن روز به مرگ همه در امام زین العابدین ۲
زه منظر

آراستن حضرت صفوف را

دو نفر بودند پس حضرت میمنه و میسره لشکر را ترتیب دادند زهیر بن قین بجلی را در میمنه و حبیب
بن مظاهر را در میسره و رایت هدایت اساس را بدست برادر خود حضرت عباس دادند
و خندقی را که در پشت خیمها کنده بودند امر فرمودند که از نی و هیزم پر کردند و آتش زدند
که از هر طرف رو نیاورند و پسر سعد ملعون لشکر را ترتیب داد و میسره را بشمر بن ذی الجوشن

آراستن پسر سعد علیه اللعنه از برای جنگ صفوف

ملعون سپرد و شیث بن ربعی را سرکرده پیادگان کرده و علم شقاوت شیم را
بدرید لعنه الله غلام خود سپرد و بعضی از علما ذکر کرده اند که علمدار او خولی و حرمله
بودند و ابو عبیده را سرکرده پیل داران کرد و محمد بن اشعث را سرکرده تیر
اندازان کرد و عمر بن صبیح را سرکرده سنگ اندازان نموده بود و لشکر پسر سعد
بمیدان آمدند چون به پشت خیمها رسیدند دیدند که خندق پر از آتش افروخته
میباشد ابن نمیر ملعونی پیش آمد و گفت کجاست حسین حضرت فرمود
در اینجایم گفت ابشر بالنار تردها الساعة بشارت باد ترا باتش که در این
زمان وارد آتش خواهی شد حضرت فرمود بل ابشر برب رحیم و شفیع مطاع
بلکه بشارت داده میشوم بورود بر خداوند رحیم و پیغمبر شفیع مطاع گفت تو کیستی
گفت محمد بن اشعث گفت خدایا اگر این بنده تو دروغ گفت او را در آتش بکش
و عبرت اصحابش گردان چون خواست اسب را برگرداند اسب از جا در رفته
او را انداخت و پایش بر رکاب بند شد و او را بزمین کشیدند تا پاره شد و آلت
رجولیت او قطع شد شمر ملعون پیش آمد و بصدای بلند گفت تعجیل کردی
باتش دنیا قبل از آتش آخرت حضرت فرمود گویا شمر میباشی گفت بلی فرمود
یا ابن راعیة المعزی انت اولی بها صلیا ای فرزند زن گوسفند چران تو سزاوارتر
میباشی باتش و در روایت دیگر فرمود الله اکبر پیغمبر خدا فرمود
رایت کلبا ابقع یلغ فی دماء اهل بیتی یعنی سگ ابلقی را دیدم که خون اهلبیت مرا

مجزو

میخورد و من بعد خواب دیدم که سگانی بر من حمله کردند که مرا پاره پاره کنند و سگی
ابلقی در آن میان بود و بر من بیشتر حمله میکرد و آن تو میباشی مسلم بن عوسجه خواست
تیری بران سگ زند حضرت منع فرمود و گفت یا ابن رسول الله بگذار بزنم
این ملعون از دشمنان خدا و عظمای جبارین است و بنشان آمده فرمود
ناخوش دارم که ابتدا بقتال ایشان کنم پس جناب امام علیه السلام فرمودند

فرستادن آنحضرت بریر را بنصیحت آن قوم بیحیا

به بریر بن خضیر که از علما و زهاد اصحاب آنحضرت بود که ای بریر با این قوم گفتگو کن
بریر پیش رفت و گفت ای قوم از خدا بترسید به تحقیق که اهلبیت پیغمبر در میان شمایند
و اینک عترت او و ذریه و دختران او میباشند پس بگوئید چه در نظر دارید با ایشان
گفتند میخواهیم ایشانرا نزد امیر بریم گفت آیا نمیگذارید ایشانرا که برگردند
بجای خود وای بر شما ای اهل کوفه آیا فراموش کردید نوشتهای خود را
و عهدها که با ایشان کردید که ایشانرا یاری کنید و جان خود را در راه ایشان
در بازید تا ایشانرا بسوی بلاد خود کشانیدید چون بسوی شما آمدند دست از یاری
ایشان برداشتید و میخواهید ابن زیاد را بر ایشان مسلط گردانید و ایشانرا
از آب منع کردید آه بئسما خلفتم نبیکم فی ذریته شما را چه میشود خدا
شما را در روز تشنگی سیراب نگرداند جمعی در جواب او گفتند یا هذا نمیفهمیم چه
میگوئی بریر گفت حمد خدا را که بصیرتم را در باره شما زیاد کرد و پس نفرین
کرد ایشانرا پس اول راهی تیر باران کردند بریر بعقب برگشت پس حضرت

سوار شدن آنحضرت و نزد آن قوم اشقیا آمدن و ایشانرا موعظه فرمودن

طلبیدند اسب خود را و آن اسب رسول الله بود که آنرا فرس مرتجز مینامیدند
و بر آن سوار شدند و در بعضی از کتب علما مذکور است که عمامه پیغمبر را بر
سر بستند و زره آنحضرت پوشیدند و شمشیر آنحضرت را حمایل کرد و اسب آنحضرت را سوار
شدند و در برابر لشکر کفار آمد صدای شریف را بلند کرد از برای اتمام حجت

صاب

صاحب مناقب میگوید لشکر مخالف اطراف آنحضرت را گرفته بودند حلقه وار آنحضرت
فرمود گوش کنید تا شما را موعظه کنم ایشان گوش نمیکردند آنحضرت فرمود
وَیلَکُم مَا لَکُم اَن تُنصِتُوا اِلَیَّ فَتَسمَعُوا قَولِی وَاِنَّمَا اَدعُوکُم اِلَی سَبِیلِ الرَّشَادِ
وای بر شما شما را چه رسیده که سخن مرا گوش نمیدهید و کلام مرا نمیشنوید من شما را
میخوانم بسوی رشد و هدایت هر کس اطاعت کند مرا هدایت یافته خواهد بود
و هر کس مخالفت کند هلاک خواهد شد و شما همگی عصیان میورزید و سخن مرا گوش
نمیکنید وَیلَکُم اَلَا تُنصِتُونَ اَلَا تَسمَعُونَ پس آن اشقیا یکدیگر را سرزنش کردند که
گوش دهید به بینید این مرد چه میگوید پس آنحضرت شروع بسخن گفتن کرد
و شیخ مفید میفرماید که آنحضرت بصدای بلند فرمود یا اَهلَ العِرَاقِ اکثر ایشان
میشنیدند و شروع کرد به تکلم مدتی بکلامی فصیح و بلیغ حمد و ثنا کرد و صلوات
بر پیغمبر و ملائکه و انبیا فرستاد فَلَم تَسمَع مُتَکَلِّمًا قَطُّ قَبلَهُ وَلَا بَعدَهُ اَبلَغَ مِنهُ
فِی مَنطِقٍ هرگز متکلمی فصیحتر و بلیغتر دیده نشده نه قبل و نه بعد پس فرمود
فَانسِبُونِی وَانظُرُوا مَن اَنَا نسب مرا بگوئید و بشناسید و به بینید که من
کیستم پس نظر بسوی خود کنید و فکر و تامل کنید که آیا جایز است شما را
کشتن من و هتک حرمه من آیا فرزند پیغمبر شما نیستم آیا فرزند دختر پیغمبر
شما نیستم آیا فرزند وصی و پسر عم او نیستم آیا حمزه سید الشهدا عم من نیست
آیا جعفر ذو الجناحین عم من نیست آیا بشما نرسیده است قول پیغمبر در حق من
و برادرم حسن هَذَانِ سَیِّدَا شَبَابِ اَهلِ الجَنَّةِ اگر شما تصدیق میکنید قول
آنکه هر چه میگویم حقست بخدا قسم که دروغ نگفته ام و اگر میگوئید دروغ میگویم
هست در میان شما کسیکه شما را خبر دهد بانچه میگویم بپرسید از جابر بن عبدالله
و ابی سعید خدری و سعد بن سهل و زید بن ارقم و انس بن مالک تا خبر دهند

شما را که شنیده اند این را از پیغمبر در حق من و برادر من اما این کفایت نمیکند در منع
کشتن پس فرمود اگر در این شک دارید بخدا قسم در مشرق و مغرب بغیر از من
کسی فرزند پیغمبر نیست وَیحَکُم اَتَطلُبُونِی بِقَتِیلٍ مِنکُم قَتَلتُهُ اَو بِمَالٍ اِستَهلَکتُهُ اَو
بِقِصَاصٍ مِن جِرَاحَةٍ اَو عَلَی سُنَّةٍ غَیَّرتُهَا اَم شَرِیعَةٍ بَدَّلتُهَا وای بر شما
آیا دور مرا گرفته اید بجهت آنکه کسی از شما را کشته ام که میخواهید بعوض آن مرا بکشید
یا مالی از کسی خورده ام که دست از من برنمیدارید یا آنکه خونی ریخته ام و جراحت
بکسی زده ام که بعوض آن میخواهید خون مرا بریزید فَهَل سُنَّةٌ غَیَّرتُهَا اَم
شَرِیعَةٌ وَهَل کُنتُ فِی دِینِ الاِلَهِ مُبَدِّلًا آیا سنت پیغمبر را تغییر داده ام یا شریعت
او را تبدیل کرده ام اَحلَلتُ مَا قَد حَرَّمَ الطُّهرُ اَحمَدٌ اَم حَرَّمتُ مَا قَد کَانَ قَبلِی مُحَلَّلًا
آیا حلال کرده ام حرام پیغمبر صلی الله علیه را یا حرام کرده ام حلال او را که میخواهید مرا بکشید و در روایت
سید بن طاوس چنین است جمعی گفتند الحسین آنچه میگوئی راست است پس فرمود
فَلِمَ تَستَحِلُّونَ دَمِی وَاَبِی الذَّائِدُ عَنِ الحَوضِ یَذُودُ عَنهُ رِجَالًا کَمَا یُذَادُ البَعِیرُ الصَّادِی
پس بچه سبب خون مرا حلال دانسته اید و آب فرات از من و عیالم منع کرده اید
و پدرم در قیامت بر سر حوض کوثر دشمنان را از آن میراند و لوای حمد در قیامت
بدست پدرم میباشد در آن اثنا صدای زنان و اطفال بشیون و ناله بلند شد که با
شنیدن از کلمات آنخلاصه موجودات بیقرار شدند و طپانچه بر صورت زدند و
و صدا را به ندبه بلند کردند فَیَا لَیتَنَا مِتنَا وَلَم نَرَ مَا نَرَی وَیَا لَیتَنَا لَم نَکُن بِحِیَاتٍ
و میگفتند کاش مرده بودیم و نمیدیدیم مظلومی و بیکسی تو را یا کاش بدنیا
نیامده بودیم و این روز را نمیدیدیم چون آن آه و خروش و گریه آن بیکسان
بگوش آن امام عالمیان رسید حالش متغیر شد و گفت لَا حَولَ وَلَا قُوَّةَ
اِلَّا بِاللهِ العَلِیِّ العَظِیمِ پس آنجناب حضرت عباس و علی اکبر را فرمود

سَکَناهُنَّ فَلَعَمری لَیَکثُرَنَّ بُکاهُنَّ این زنان را ساکت کنید نه بجان خودم که بعد از این گریه بسیار خواهند کرد حال در گریه تعجیل نکنند و دشمنان ما را شماتت ننمایند و چون پیغام او را بایشان رسانیدند ساکت شدند و باز متوجه آن قوم شده فرمودند بخدا که بجرم جدم بر گردم و دختران پیغمبر شما را از اسیری نجات دهم و بخدا از آب بر سر آب روم که جگرم از تشنگی کباب شده و بروایت شیخ مفید آنجماعت نابکار ساکت شدند و چیزی در جواب نگفتند آنامام مظلوم ندا کرد یا شبث بن ربعی یا حجار الجبر یانی یا قیس بن اشعث یا یزید ابن الحارث آیا شما نمی نوشتید که صحرا سبز شده و میوه ها رسیده شده و لشکرها از برای یاری تو مهیا قیس ابن اشعث گفت نمیدانم که چه میکوئی در حکم بنی عمت نازل شو ایشان بکی بتو خواهند کرد حضرت فرمود لا والله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا اقر لکم اقرار العبید بخدا قسم بدست خود خود را ذلیل شما نمیکنم و اقرار بندگی بشما نخواهم کرد پس بصدای بلند گفت یا عباد الله انی عذت بربی و ربکم ان ترجمون اعوذ بربی و ربکم من کل متکبر لا یؤمن بیوم الحساب صاحب مناقب میکوید بعد از مواعظ و اتمام حجه فرمود کجاست پسر سعد عمر را بخوانید از برای من آن ملعون را خبر دادند او نزد آنحضرة آمده و حال آنکه کراهت داشت از آمدن حضرة فرمود ای پسر سعد تو مرا میکشی بگمان اینکه ولد الزنا پسر ولد الزنا ملک ری و جرجان را بتو میدهد بخدا قسم با آن نخواهی رسید هرگز بکن آنچه میخواهی که تو بعد از من شادی نخواهی کرد بدنیا و نه بآخرت و گویا می بینم که سر ترا در کوفه بر نی زده اند و کودکان سنگ بآن میزنند پس آن ملعون در غضب شده و روی نحس را بر گردانید و با صحاب خود گفت چه انتظار میکشید او ایشانرا فنا کنید همگی ایشان یک لقمه پیش نیستند پس آن ملعون بدر یزید علیه

علیه آنحضرت با پسر سعد و موعظه آنحضرت دن آن بدبخت را

خود گفت ایت رایش آورد و خود تیری بچله کمان گذاشت و گفت اشهدوا لی عند الامیر انی اول من رمی الناس شهادت دهید در نزد امیر که من اول تیر بر ایشان زدم تیر را بسوی آن امام عالیشان و لشکر ایشان انداخت ناگاه اصحاب آن ملعون همه تیرها بر چله نفاق گذاشتند بر لشکر آن زبده آفاق انداختند محمد بن ابیطالب الموسوی میکوید در یک حمله پنجاه نفر از لشکر سعادت اثر آن سرور کشته شدند و کسی نماند مگر اینکه تیری باو رسید و مجروح گردید فلهفی لاحمد والکرار والده تشق بالطف عن شخصیهما الترب ولهفی لکشف عن وجه البتول له براقع الفخر لو تکشفها الکرب کاش جد بزرگوار او احمد مختار و پدر والا تبارش حیدر کرار و مادر عصمت شعارش فاطمه زهرا از قبر سر بیرون میکردند و او را میدیدند که امموت علیه الضبا لما علقن به کانها الطراد تهوی فتختلب که از هر طرف تیرها و نیزه های دشمنان مانند مرغان پران بجانب آن مظلوم ترین مظلومان رو آور میکنند و گوشتهای بدن شریفش را بچنگال جفا پاره پاره میکنند و بروایت سید ابن طاوس آنحضرة روی خود را باصحاب کرده فرمود قوموا رحمکم الله الی الموت الذی لا بد منه فان هذه السهام رسل القوم الیکم برخیزید خدا شما را رحمت کند مهیای مرگ شوید که این تیرها رسول قومند بسوی شما پس یکدیگر حمله کردند و جنگ در پیوست و یکساعت از روز مشغول جنگ بودند تا اینکه از اصحاب آنحضرة شهید شدند لله کم من ذی شیبة و شبیبة فی کربلا لنشبا الصوارم قطع خدا را چه بسیار پیران با وفا و جوانان تقوی شعار که در کربلا بضرب شمشیر کفار از پا در آمدند و پاره پاره شدند اسفا لهاتیک الجسوم علی الثری مصروعة تسفی علیها الاضبع ای حسرت و اندوه بر آن جسمها که بر زمین افتاده بودند و بادهای تند بر آنها

تیر انداختن آن ملعون و نفاق بر سر برده آفاق و اصحاب آن امام او

شهید شدن

میوزید لله هابتك الوجوه نعفرت والطال ما ثلة کانت تر کع ای تف ان
روهای نورانی که بر خاک لیسیده شده و حال آنکه همیشه در سجود ملک معبود بودند در آن
آنوقت آنحضرت دست بریش مبارک گرفت و پنجاه و هشت سال از عمر شریف آن
آنحضرت گذشته بود و فرمود شدید شد غضب خدا بر یهود در وقتیکه گفتند
عزیر پسر خداست و شدید شد غضب خدا بر نصاری که شریک بجهة او قرار دادند
و شدید خواهد سخط خداوند جبار بر قومیکه اتفاق کرده اند بر کشتن فرزند پیغمبر خود نه
بخدا قسم اجابت میکنم ایشانرا بچیزی از آنچه میگویند تا خدا را ملاقات کنم و بخون
خود رنگین باشم و بروایت دیگر فرمود حجة را تمام کردم و بقلة انصار و اعوان
با این گروه قلیل بشما جنگ میکنم و میدانم همگی شهید میشوم پس مرکب را برگردانید
بسوی اصحاب خود فانا لله وانا الیه الراجعون مجلس ششم در بیان شهادت
بعضی از اصحاب کرام آنحضرت و انمظلوم صلوات الله علیه بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی رفع مدارج اولیائه واعلی معارج شهدائه واعزهم باشتراء
انفسهم واموالهم واکرمهم بتعویض دار کرامته کما هو منتهی آمالهم و
الصلوة والسلام علی اشرف اولیائه وافضل احبائه محمد خاتم انبیائه
والائمة من بعده سادات اهل ارضه وسمائه سیما علی الحسین المظلوم
سید شهدائه واحب انصاره واحبائه الذی اوذی دمه فی محبته و
استبیح حرمه فی نصرته وعلی انصاره المجاهدین واولیائه المستشهدین
السلام علی الاعضاء المقطعات والاجسام المضرجات السلام علی
الدماء السائلات والشفاه الذابلات والعیون الباکیات والبطون
الجائعات والقلوب اللاهبات السلام علی الوجوه المعفرة والایدی
المقطوعة والرؤس المرفوعة والافواه الیابسة والابدان المرضضة والصدور

المطهرة والاضلاع المنکسرة والابدان السلیبة العاریة والاجساد الناعمة
البالیة السلام علی الانهار الجاریات وعلی العیال الضایعات وعلی الزوار
الموتورات السلام علی الغرباء الاسراء السلام علی الشهداء النجباء
السلام علی الاتقیاء الازکیاء ورحمة الله وبرکاته وبعد فقد قال الله
سبحانه ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة
یقاتلون فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة والانجیل والقرآن ومن
اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به وذلک هو الفوز العظیم
بدرستیکه خدا خریده است جانها و مالهای مؤمنین را و بعوض آن وارکرامت خود
داده است پس میکشند و کشته میشوند در راه او بحق در توراة و انجیل و قرآن که
کسیکه وفا کند بعهد او پس بشارت باد او را با این معامله و اینست رستگاری عظیم
بدانکه قرب الهی حاصل نمیشود مگر بسلوک طریق بندگی هر کس در مقام بندگی
ثابت قدم تر است مرتبه اش در نزد خداوند جلیل بلندتر است و هر کس
سعیش در فرمان برداری الهی زیادتر است مقامش در پیش خدا رفیع تر و ا
اعظم مراتب بندگی آنست که بنده از جان خود بگذرد و در راه محبوب فدا
کند زیرا که عزیزترین اشیاء جان شخص است که مقدم بر همه چیز است و هر چیز را
بجهة آن میخواهند و ازین جهة است که مجاهدین در راه خدا افضلند از غیر مجاهدین
همچنانکه حقتعالی میفرماید فضل الله المجاهدین اعظم درجة و چگونه چنین نباشد
و حال آنکه از جان و مال خود دست بر میدارند و این مرتبه بلندیست و ا
امتحان عظیمی است اینست که خدا میفرماید مال و جان ایشانرا خدا میخرد
که بعوض آن بهشت بدهد و در خصال از حضرت صادق ع روایت کرده است
که آنحضرت از پدرش از جدش امیرالمؤمنین ع روایت کرده است که فرمودند

که بر

که از برای بهشت هشت دراست دری از آن داخل میشوند پیغمبران وصدیقان و دری داخل میشوند شهیدان و صالحان شیخ طوسی بسند خود از پیغمبر روایت کرده
که آنحضرت فرمود لِلشَّهِيدِ سَبْعُ خِصَالٍ مِنَ اللهِ اَوَّلُ قَطْرَةٍ مِنْ دَمِهِ مَغْفُورٌ
لَهُ كُلُّ ذَنْبٍ اول قطره که از خونش میریزد همه گناهانش آمرزیده میشود دویم آنکه
چون افتاد سرش در کنار حور العین میباشد سیم آنکه جامه از جامهای بهشت باو
میپوشانند چهارم آنکه خازنان بهشت مبادرت میکنند و هر یک میخواهند که او را داخل
بهشت کنند پنجم آنکه منزل خود را در بهشت می بیند ششم آنکه بروح او میگویند
در هر جائی از بهشت که میخواهی قرار بگیر السَّابِعَةُ اَنْ يَنْظُرَ فِي وَجْهِ اللهِ وَاِنَّهَا
لَرَاحَةٌ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَشَهِيدٍ و از پیغمبر خدا روایتست که بهشت را دریست
که آنرا باب المجاهدین میخوانند میآیند ایشان داخل میشوند از آن در حالی که شمشیرهای
خود را حمایل کرده باشند و ملائکه ایشان را مرحبا میگویند و میگویند خوش آمدید
و اهل محشر با ایشان میکنند بانچه خدا بایشان عطا فرموده از کرامت خود
و در نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین ع روایت شده که فرمود اَلْجِهَادُ بَابٌ
مِنْ اَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللهُ لِخَاصَّةِ اَوْلِيَائِهِ وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى یعنی
جهاد دریست از درهای بهشت که خدا از برای خاص اولیای خود گشوده و جهاد
لباس تقوی است دِرْعُ اللهِ الْحَصِينَةُ وَجُنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ اَلَا وَمِنْ اَهْلِ ذٰلِكَ الشُّهَدَاءُ
غَيْرَ الْاَنْصَارِ وَلَا الْاَكْثَرُ اَكَا باشید که اهل آن میباشند شهدا از یاوران و خویشان
ما و از پیغمبر خدا روایت شده است که فرمودند فَوْقَ كُلِّ ذِي بِرٍّ بِرٌّ حَتّٰى يُقْتَلَ
فِي سَبِيلِ اللهِ فَاِذَا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللهِ فَلَيْسَ فَوْقَهُ بِرٌّ بالاتر هر نیکی نیکی میباشد تا کشته
شود شخص در راه خدا چون کشته شد در راه خدا بالاتر از آن نیکی نمیباشد و در حدیث
دیگر فرمودند که جبرئیل بمن خبر داد خبری که چشمم از آن روشن شد و دلم شادمان

اکثر اول

تهنیت

این

این بود که گفت یا محمد هر کس از امت تو بجنگی بیرون رود و در هر قطره از باران
که باو میرسد در آن راه یا سر درد که باو میرسد شهادتیست از برای او در قیامت
و بدانکه این مقام مقامیست عدیده و مراتبیست متفاوته افضل آن آنست که در خدمت
امام عادل یا نبی مرسل جان خود را بدون طمع دنیوی در بازد و افضل مجاهدین
کسانیند که سابقین بسوی جهاد بوده اند نظر بظاهر آیه شریفه لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ اَنْفَقَ
مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ و باجماع امت سابقین بسوی جهاد بدریون بودند که در
جنگ بدر که اول جنگهای بزرگ پیغمبر بود ص با کفار که خود بجنگ رفته با ایشان
جنگ کردند نظر باینکه زمان ضعف اسلام بود پس کسانیکه پیشی گرفتند بسوی
اسلام و دست از مال و جان شستند و اسلام و سید اهل اسلام یاری کردند
افضل از دیگران بودند و لکن ظاهر است که اهل بدر بجهة جمعی ایشان پیغمبر
و وعدهای آنحضرت ایشان بر کفار مأیوس از جان و مال خود نبودند و اگر چه
و مهاجرین چون مدینه را دار هجرت گرفتند مدینه بمنزله خانه ایشان بود
و پشت جمع بخانه و عیال خود در آنجا بودند تأمل کنی دانی که کسانیکه در خدمت
سید الشهدا بودند عدیده اولی میباشند با فضیلت زیرا که همه ایشان در بلاد
غربت بدست گروه بحد گرفتار بودند و باینکه ایشان را امان میدادند و اماره
و ریاست میبخشیدند ترک کردند و میدانستند که لابد چاره بجز کشته شدن نظر
باینکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و امیر المؤمنین ع رسیده بود و سید الشهدا
نیز مکرر بتصریح میفرمودند که همه کشته خواهید شد و با اینها دست از یاری او
کوتاه نکردند و خود را در مقابل کوه کوه از شمشیر و نیزه و تیر انداختند تا اینکه ساغر
اجل نوشیدند اهل بدر را بعد از کشتن پیغمبر خدا و علی مرتضی و اخیار صحابه بر ایشان
نماز کردند و ایشان را بعزت دفن کردند و شهدای کربلا را کسی نبوده که بر ایشان

بسیاری از
ایشان که مهاجرین بودند
در مدینه غریب بودند
لکن بسیاری از انصار
بودند در محله
خود بودند
منه

نیت

نماز

نماز کند مجاهدین در بدر بنا بر اشهر روایات سیصد و سیزده نفر بودند ولشکر اعدا
هزار یا از نهصد تا هزار نفر بودند و اصحاب سید الشهداؑ بنا بر اشهر روایات
هفتاد و دو نفر بودند و لشکر مخالف سی هزار نفر بودند و لشکر بدر چون بسیار
قلیل رسیدند حقتعالی جبرئیل را با هزار نفر ملائکه و میکائیل را با هزار ملک و اسرافیل را
با هزار ملک بیاری پیغمبر فرستاد و بنا بر روایتی دو هزار ملک و بروایتی پنجهزار
ملک و ایشان بر اسبهای ابلق سوار بودند و عمامهای سفید بر سر داشتند از
سهل بن عمرو روایت شده که گفت در روز بدر مردان سفید دیدم در میان
آسمان و زمین که هر یک علامتی داشتند و کافرانرا میکشتند و اسیر میکردند
و در روایت دیگر راوی میگوید که من و پسر عمم بر سر آب بدر بودیم و روز جنگ
چون کمی لشکر حضرت رسول و بسیاری لشکر قریش را میدیدیم در نظر داشتیم
که چون لشکرها برابر یکدیگر شدند و لشکر محمدؐ بهزیمت روند ما ایشانرا غارت
میکنیم و چنان تخمین میکردیم که لشکر کفار چهار مقابل لشکر اسلام است که ناگاه
دیدم ابری بر بالای لشکر پیدا شده صداهای اسلحه و کوشش ها میرسید ابر دیگر
پیدا شد بهمین نحو ناگاه اصحاب محمدؐ و برابر لشکر قریش شدند پسر عمم
از آن ترسید و هلاک شد و من بخدمت پیغمبر رفته مسلمان شدم و از صهیب
روایت شده که در روز بدر بسیار دستها بریده شده و جراحتها ظاهر شد
که خون از آن جاری نشد و آن علامت ضرب ملائکه بود و ابوهریره گفت در روز
بدر سه سر آوردم بخدمت حضرت رسولؐ و گفتم یا رسول الله دو سر را
خود بریده ام و سیم را دیدم که مرد سفید بلندی ضربته زد و این سر افتاد
برداشتم و نبرد تو آوردم حضرت فرمود فلان ملک بود و در وقتیکه اصحاب حضرت
بدر را اکرده بمنزلی که از آن اسفل میگفتند نازل شد و نماز عصر را در آنجا بجا آورد

وبالکره

و یک رکعت نماز عصر را کرده بود تبسمی کرد بعد از سلام سبب آنرا پرسیدند فرمودند که
میکائیل بر من گذشت و بر بال اسبش گرد و غبار نشسته بود و تبسم نمود و گفت
کافرانرا تعاقب کرده بودم پس جبرئیل گذشت و بر ما دیانی سوار بود و موی
پیشانی اسبش را گره زده بود غبار بسیار بر بال اسبش نشسته بود پس گفت
یا محمدؐ حقتعالی در وقتیکه مرا بیاری تو فرستاد امر کرد مرا که از تو جدا نشوم
تا از من راضی شوی آیا از من راضی شدی یا نه حضرت فرمود بلی راضی شدم
و ایضا عدد کفار در جنگ بدر زیاده از هزار نبودند و ایشان زیاده از سیصد
نفر میترسیدند و بجزع و فزع در آمده بودند تا آنکه او قاتر از پیغمبرؐ تلخ کردند و خدا
در قرآن فرموده وَإِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ
مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ و اصحاب سید الشهداؑ با آن قلت عدد و بسیاری کفار باکی نمی
نداشتند و با یکدیگر مطایبه و مزاح میکردند و اصحاب بدر اول بطمع غنیمت
قافله شام بیرون آمدند و وقتیکه خبر داد که قافله از دست شما رهت و کفار
بقصد شما می آیند ترسیدند و میگفتند که ما بقصد جنگ بیرون نیامده ایم
و در فکر این بودند که بیک نحوی ازین معرکه خلاص شوند اما اصحاب سید الشهدا
را هرچند میفرمود شما را اذن دادم بروید و مرا بگذارید میگفتند خاک بر سر
دنیا و زندگانی دنیا بعد از تو زندگانی دنیا را چه میکنیم اصحاب بدر بوعده
خدا و رسول امیدوار بودند نصرت می یابند و اصحاب سید الشهدا امید
نداشتند که گشته میشوند اصحاب بدر را غم اهل و عیال بود و اصحاب سید الشهدا
یکجا فکر خود و عیال و زن و فرزند اصحاب بدر را آب بر رویشان غش شد
و اصحاب سید الشهدا را با لبهای تشنه و گلوهای خشکیده شهید کردند
اصحاب بدر را ملائکه یاری کردند و اصحاب سید الشهدا کسی یاری

نکرد

گرد آلوده شدند اگرچه ملائکه بجهة یاری ایشان آمدند لکن چون مقدر شده بود کشته شدن
فایده نبخشید چنانچه از حضرت امام رضا ع روایت شده که نازل شدند از برای او
چهار هزار ملک چون بزمین آمدند دیدند قضای الهی واقع شده و آنحضرت را
شهید کرده‌اند پس ایشان همیشه در نزد قبر او میباشند و غبارآلود و گردآلود و پژمرده
تا وقتیکه قائم آل محمد قیام نماید پس ایشان یاور او خواهند بود و طلب خون آنحضرت
خواهند کرد آه آه لهفی علی الجسد العاری بالفلاة یلوح تنهبه حدود
ضباتک ای اندوه بر آن جسد مطهر که بر زمین افتاده بود و از هر
جانب دمهای شمشیر کوفیان بر او میزدند و او را پاره پاره میکردند لهفی علی الخد
التریب تخدّه سغبها باطراف القنا سغبها لک الحسرت و اندوه و حسرت
بر زینت که غبارآلود و خاک‌آلود شده بود و کوفیان بجای سرهای نیزه آنرا
می آزردند لهفی لآل لک یا رسول الله فی ایدی الطغاة نوائح و بواکی
و بواکی ای حسرت و اندوه بر آن زنان بیکس که بدست ظالمان گرفتار بودند
و یکی بگریه و یکی بندبه و نوحه مشغول تالله لا انساک زینب و العدی قسرا
تجاذب عنک فضل ردائک بخدا قسم فراموش نمیکنم ترا ای زینب در
حالیکه دشمنان دور ترا گرفته بودند و از روی جبر مقنعه از سرت میکشیدند حتی اذا
همّوا بسلبک صحت باسم ابیک و استصرخت ثم اخاک آه فراموش
نمیکنم حالت ترا که میخواستند ترا برهنه کنند و تو فغان میکردی و گاهی پدرت را ندا میکردی
که یا امیر المؤمنین دخترت را برهنه میکنند و گاهی برادرت را میخواندی که ای برادر خواهرت را عریان
میکنند لهفی لندبک باسم اخیک و هو مجروح الجوارح بالسیاق بوالک
یاد نمیرود آنحالت که میخواندی بصدای بلند برادر مظلوم خود را و او در میان افتاده بود
و تو را امید و به سبب کثرت جراحات در حال سیاق و جان دادن بود و ترا امید بود

ندبه

و ما قصه جواب دادن نداشت تشکو بحسب اسی و عزّ علیه ان تصبح
و لا یجیب نداک و او را میخواندی و چه گران بود بر او که تو او را بخوانی
و او ترا جواب نگوید و بالجمله بعد از آنکه تأمل کنی معلوم میشود که شهدای کربلا
بسیار جلیل المرتبه بودند عبث نیست که حضرت امیر المؤمنین ع در حدیث طولی
میفرماید که بهترین خلق و سید خلق بعد از فرزندم برادر مظلوم او است که
در زمین کرب و بلا کشته خواهد شد الا و انه و اصحابه من سادة الشهداء
یوم القیمة آگاه باشید که اصحاب او از سادات
شهدا میباشند در قیامت و از حضرت صادق ع روایت شده که سید الشهدا
کشتها را نزدیک یکدیگر و بر یکدیگر میگذاشت و میفرمود قتلانا قتلی
النبیین و آل النبیین کشتهای ما کشتهای پیغمبران و آل پیغمبرانند و شیخ
صدوق از جبلۀ مکیه روایت کرده است که گفت شنیدم از میثم تمار که میگفت
بخدا قسم که میکشند این امت فرزند پیغمبر خود را در دهم محرم و دشمنان خدا آن روز را
روز برکت خواهند گرفت و این امریست که البته واقع خواهد شد و در علم
الهی گذشته است مرا این خبر داده است مولای من امیر المؤمنین ع و خبر داده
من که بر او میگرید هر چیزی حتی وحشیان در صحراها و ماهیان در دریاها و مرغان
در هوا و میگرید بر او شمس و قمر و ستارها و آسمان و زمین و مؤمنان جن و انس
و جمیع ملائکه و رضوان و مالک و حملۀ عرش و آسمان خون و خاکستر خواهد
بارید پس گفت واجب شده است لعنت بر کشندگان حسین ع همچنانکه واجب شده
بر مشرکین و یهود و نصاری و مجوس گفتم ای میثم چگونه چنین روزی را روز
برکت میناماند میثم گریست و گفت بجهة حدیث دروغی چند که وضع میکنند
و گمان میکنند که آن روز روزیست که توبۀ آدم قبول شده و دروغ میگویند

اعلم ذلک العهد عهده الی مولای امیر المؤمنین ع

توبه

توبه آدم در ذالحجه قبول شد و گمان میکنند که در آخر ذی الحجه توبه داود قبول شد
وحال آنکه درذی الحجه بود گمان میکنند که در آن روز یونس از شکم ماهی بیرون آمد و
دروغ میگویند این در ذی الحجه بود و گمان میکنند که در آن روز دریا بجهت بنی اسرائیل
شکافته شد وحال آنکه در ربیع الاول بود پس میثم گفت یا جبلة اعلمی ان الحسین سید
الشهداء یوم القیمة و لاصحابه علی سایر الشهداء فضل ای جبله دانکه حسین ع سید الشهدا
در قیامت و اصحابش را بر سایر شهدا زیادتی و فضیلتی میباشد و در بعضی
از نسخ حدیث است که زیادتی ایشان بر سایر شهدا مثل درجه آسمان میباشد
ای جبله هرگاه نظر کنی بسوی آسمان و ببینی که سرخ شده است مثل خون تازه
بدانکه سید الشهدا ع را کشته اند جبله میگوید روزی بیرون آمدم دیدم آفتاب
بر دیوارها تابیده بود مانند جامهای بسیار رنگین پس بخروش و گریه درآمدم و گفتم
بخدا قسم که سید و مولای ما حسین ع را کشتند و صاحب بصائر روایت میکند
که روزی پیغمبر ص با جمعی از صحابه براهی میگذشتند برخوردند بکودکانی چند
که بازی میکردند پس پیغمبر خدا نشست در نزد کودکی و میان دیدهای او را بوسید
و ملاطفت بسیاری با او کردند پس او را در بغل گرفتند بسیار بوسیدند چون سبب
آنرا پرسیدند فرمود روزی دیدم که این طفل با حسین ع بازی میکرد و دیدم که خاک
زیر پای او را برمیداشت و بر صورت و چشم خود میمالید پس دوستی من او را
بجهت دوستی اوست با حسین ع و جبرئیل خبر داده است و خبر داده است مرا
که او از انصار او خواهد بود در واقعه کربلا و از موسی بن جعفر روایت شده
که در روز قیامت ندا میکنند که کجایند حواریین محمد ص ابن عبدالله که عهد او را
نشکستند تا از دنیا رفتند پس برمیخیزند سلمان و ابوذر و مقداد پس ندا میکنند
که کجایند حواریون علی ابن ابی طالب ع پس برمیخیزند عمرو بن حمق و محمد

قد والله قتل سیدنا الحسین ابن علی ع

بن ابی بکر و میثم تمار و اویس قرنی ندا میشود که کجایند حواریون حسن ع ابن فاطمه ع
بنت محمد بن عبدالله ص پس برمیخیزند سفیان ابی لیلای همدانی و حذیفه بن اسید
پس ندا میشود که این الحواریون الحسین بن علی کجایند حواریون حسین علیه السلام
پس برمیخیزند شهدائیکه او را یاری کردند و دست از یاریش برنداشتند
تا کشته شدند آری نیکوکاری کردند فرزند پیغمبر را ص کسی او را یاری نکرد
و ایشان او را یاری کردند کسی او را دست برنداشت و ایشان دست از مال و جان
و عیال برداشتند تا آنکه با لبهای تشنه و جگرهای برشته ساغر اجل نوشیدند
و خلعت شهادة پوشیدند و در خاک و خون غلطیدند فیا لهفی علی الکهول
والشبان و یا اسفی علی تلک الاجسام والابدان من جسوم طالما اتعبوها
فی عبادة الرحمن و تلاوة القران ملقات علی الترب من غیر فراش ولا مهاد
ولا وطاء ولا وساد تهب علیها الصبا والدبور و تعدو علیها
العقبان والنسور و اسفاه علی تلک الجثث المرملة والشمائل
الکلیمة و اغصتاه علی ذبح اشبالهم و سبی عیالهم و نهب رحالهم
و قتل فتیتهم و اموالهم فیا لیتنی کنت عنهم فداء و لانفسهم
وقاء کانوا لیوثا لوغی حججا و بحرا للوافدین و اقمارا لسار
و حسن عرائها الخسف و احتجبت عن البرایا و لم تحتجب عن الباری
و همه شیرهای بیشه شجاعت و کان کرم بودند و ماههای شبستان ضلالت
بودند که از ظلم ظالمان منخسف و منور شدند و از نظرها رفتند لکن از نظر
لطف الهی نرفتند نادت علیهم وحی لهجها فاطمیة حتی قواعت خطابه بطلع
فرو گرفت ایشان را اساس ظلم تا ایشان را در زیر آسیای ستم و جور انداخت در
دست و پای اسبان و چارپایان و ضرب تیغهای تیران پاره پاره کرد

افتاد

افدی الجسوم الزواکی لا نبیاً فانسفوا علیها سوافی نسج اعصار
ای الجسمهای زکیه [illegible] که بر زمین افتاده بود و بادها بر آن میوزید اضحت
نسائهم فی السبی بارزة [illegible] بین العدا ما خسف اضرار تلقی دخول الجسم
الطهر حاسرة گویا آنچنان بینند فا زنان ایشان را اسیر و برهنه کردند و
از شدة الم و مصیبت بدور بدن مطهر حسین ع میگردیدند و نوحه میکردند
وزینب اختهم فی البین نادبة یا قوم من لغریب لا اهل ولا داری
از آن میان زینب خواهر او ندا میکرد که کیست که بر غریبی و بیکسی او رحم کند
فقد کنتم قبل تخشون صولته وراسه الان اضحی فوق خطار پیش ازین از
صولت او و شجاعتش میترسیدید و حال می بینیم سر شریف او بر نیزه بلند کرده اید
ذبحتم سندی احرقتم کبدی کسرتم عضدی اخذتم ثاری
پناه مرا ذبح کردید جگر مرا سوختید زور مرا شکستید آتش مرا خاموش کردید
عزیز قوم دماء الذل یکسبکم بئت الصیانة بل مختار مختار
این عزیز ماست که چنین ذلیل نموده اید بلکه برگزیده احمد مختار است که او را چنین
خار کرده اید لیت المنیة قبل الیوم بی نزلت ومقلتی عمیت عن هذه الاکدار
کاش پیش ازین مرده بودم و کاش کور شده بودم که چنین مرده خود را در دیده
ندیده بودم نمیدانم کدام دلست که درین ملیته نمیسوزد و کدام دیده است که گریه
درین مصیبت اشک نمیریزد مگر نمیدانی که این مصیبت چگونه عالم را بتزلزل در آورد
و آسمان و زمین را خونبار کرد سنگ و چوب بجهة آن گریستند و وحش و طیر
را بر آتش حسرت کباب کرد و ملائکه مقربین درین مصیبت عزادار شدند و پشت
انگشته شدند [illegible] عزایش را اکر شدند و بر او گریستند چنانچه در حدیث است که ملکی از
ملائکه اعلا مشتاق لقای پیغمبر ص از خدا رخصت خواست که بخدمت آنحضرت

برسد او را رخصت داد و آن ملک هرگز بزمین نیامده بود چون خواست
فرود آید وحی شد برو که اخبر محمدا ان رجلا من امته اسمه یزید یقتل فرخک الطاهر
ابن الطاهرة خبر بده بمحمد که مردی از امت او مسمی به یزید لعنه الله علیه میکشد فرزند طاهر
او را که فرزند طاهره شبیه مریم است عرض کرد خدایا من شاد بودم بزیارت
پیغمبر چگونه این خبر را باو بدهم شرمم می آید که دل پیغمبر ترا بدرد آورم بخبر کشتن فرزند
فرزندش حسین ع کاش بزمین نمیرفتم وحی آمد که آنچه ترا امر میکنم اطاعت کن
آن ملک آمد بسوی پیغمبر ص بالها پهن کرد و گفت یا رسول الله بجهة شوق زیارة تو
اذن خواستم از خدا امر اذن داد و خبر غمگین فرمود که بتو داده باشم فقلت
ربی کان من حلم اجمح و لم اتک بهذا الخبر کاش خدا پرهایم را شکسته بود
و این خبر را بتو نمیدادم و لکن چاره از انفاذ امر خدا نیست بدانکه مردی از امت تو
که باسم یزید است خدا از یاد کند لعن او را در دنیا و عذاب او را در آخرت فرزند
طاهر تو را خواهد کشت و کشنده او بعد از او در دنیا متمتع نخواهد بود مگر قلیلی و خدا جزای
او را خواهد داد و مخلد در جهنم خواهد بود پس پیغمبر ص گریست گریه شدیدی و گفت آیا
رستگار خواهند شد که فرزند مرا میکشند گفت یا محمد ص میان دل و زبان ایشان جدائی
خواهد انداخت و به نفاق میمیرند و در آخرت عذاب دردناک خواهد بود ایشان را
و در روایت دیگر وارد شده است که ملکی که موکل باران است اذن شد
که بخدمت فخر کائنات برسد چون بخدمت آنحضرت آمد آنحضرت با ام سلمه فرمود
که در را متوجه باش که کسی داخل حجره نشود ام سلمه متوجه در بود که حسین علیه السلام
خواست داخل حجره طاهره شود ام سلمه منع او کرد از هر طرف
جست و داخل شد و رفت بخدمت خیر البشر بزانوهای مبارکش بالا رفت
و بر آن نشست ملک گفت آنحضرت آیا دوستش میداری فرمود بلی گفت

إِنَّ أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهُ زود باشد که امت تو او را بکشند اگر تو خواهی
زمینی که در آن کشته میشود مینمایم پس دست دراز کرد چون باز آورد خاک سرخی
در دستش بود حضرت آنرا بام سلمه داده که حفظ نما ام سلمه آنخاک را در کنار
مقنعهٔ خود بست شرحبیل بن ابی عون روایت میکند که چون حسین علیه السلام متولد شد
ملکی از فردوس اعلی نازل بر بحر اعظم شد و ندا کرد در اقطار آسمانها و زمین که
یا عِبَادَ اللهِ اِلْبَسُوا اَثْوَابَ الْاَحْزَانِ وَاَظْهِرُوا التَّفَجُّعَ وَالْاَشْجَانَ فَاِنَّ فَرْخَ
مُحَمَّدٍ مَذْبُوحٌ مَظْلُومٌ مَقْهُورٌ ای بندگان خدا جامهای اندوه و غم بپوشید و اظهار
مصیبت و اندوه نمائید که فرزند محمد را ذبح میکنند و مقهور مینمایند پس آمد بنزد
پیغمبر و قبضهٔ از تربت طاهره زمین کربلا با خود داشت گفت کشته میشوند در
این زمین گروهی از اهل بیت تو و میکشند ایشان را گروهی از ظالمان امت
تو يَقْتُلُونَ فَرْخَكَ الْحُسَيْنَ ابْنَ ابْنَتِكَ الطَّاهِرَةِ میکشند فرزند تو حسین علیه السلام را
که پسر دختر طاهرهٔ تو میباشد و اینست تربت پس آنرا بآنحضرت داد و گفت
یا محمد این تربت را در نزد خود حفظ کن هرگاه دیدی متغیر شده و مثل خون گردید
بدانکه فرزندت حسین علیه السلام کشته شده پس قدری از تربت طاهره را ملک بر بال خود گرفته
باسمان عروج کرد ملکی نماند مگر که بتبرک جست و آنرا بوئید چون جناب رسالت
مآب آن تربت طاهره گرفت میبوئید و میگریست و میگفت لَعَنَ اللهُ قَاتِلَكَ
الْحُسَيْنَ خدا بکشد کشندهٔ حسین علیه السلام را و در العذاب جهنم معذب فرماید پس آنرا
بام سلمه داد و خبر شهادت فرزند خود را باو داد و فرمود این را چیره نکو
محافظت و سرپرستی کن از اعدا ازمن فَاِذَا رَاَيْتِهَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَاحْمَرَّتْ
وَصَارَتْ دَمًا عَبِيطًا فَاعْلَمِي اَنَّ وَلَدِيَ الْحُسَيْنَ قَدْ قُتِلَ بِاَرْضِ كَرْبَلَا
چون دیدی آنرا که سرخ شده و بخون تازه بدل شده بدانکه فرزندم حسین علیه السلام کشته

خبر شهادت سید الشهدا را آنحضرت بام سلمه زوجهٔ خود دادن و تربت را باو سپردن

شده است و در زمین کربلا چون یکسال از عمر شریف سید الشهدا علیه السلام گذشت
دوازده هزار ملک بر پیغمبر علیه السلام نازل شدند بصورتهای مختلف رنگهای ایشان
سرخ بود و بالهای ایشان گشاده بالها را در نزد پیغمبر پهن کرده عرض کردند
یا مُحَمَّدُ سَيَنْزِلُ بِوَلَدِكَ الْحُسَيْنِ مِثْلُ مَا نَزَلَ بِهَابِيلَ مِنْ قَابِيلَ زود باشد
که نازل شود بفرزندت حسین علیه السلام مثل آنچه نازل شد بهابیل از قابیل و ملکی نماند
در آسمان مگر آنکه نازل شدند بر رسول الله و او را تعزیت میدادند بفرزندش
حسین علیه السلام و خبر میدادند او را بآنچه عطا میکند خدا بزیارت کنندگان او و گریه کنندگان
بر او و آنحضرت گریه میکرد و میگفت اَللّٰهُمَّ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَاقْتُلْ مَنْ قَتَلَهُ
وَلَا تُمَتِّعْهُ بِمَا اَمَّلَهُ فِي الدُّنْيَا وَاَصْلِهِ حَرَارَةَ نَارِكَ فِي الْآخِرَةِ آری این مصیبتی بود که از وقت
ولادت صاحبش این خبر محنت اثر را گوشزد مقربین کردند و با بشارت
ولادتش خبر شهادتش را دادند و در وقت تولدش تعزیت آنحضرت را گفتند و پیش
از وقوعش لباس اندوه پوشیدند و جامهٔ عزا بدو راست دربر کردند اَللّٰهُ
اَكْبَرُ اِنَّهَا الْمُصِيبَةُ ثَلَّتْ عُرُوشَ التَّعَزِّي شَتَّلَكَ بِهَا اکبر چه مصیبتی بود این مصیبت
که سر بردین را سرنگون و خانهای ایمان را خراب نمود اَللّٰهُ اَكْبَرُ اِنَّهَا
لَرَزِيَّةٌ اَلْقَتْ عَلَى الْاِسْلَامِ ضَعْفَهَا كَلْكَلَ الله اکبر چگونه مصیبتی بود
که بر اسلام واقع گردیده و ارکان اسلام را درهم شکسته چنانچه شتر
سینهٔ خود را بر کسی اندازد و اعضای او را درهم شکند عَجَبًا مِنَ السَّمَاءِ الْخَضْرَاءِ
كَيْفَ لَمْ تَنْشَقَّ وَالْاَرَضِينَ كَيْفَ لَمْ تَزُلْ اَسَفًا عَلَيْهِ وَالْكَوَاكِبُ كَيْفَ
لَمْ تَنْفَضَّ وَالْاَفْلَاكُ لَمْ تَتَعَطَّلْ عجب دارم که چرا آسمانها
شکافته نشد و زمینها متزلزل نشد و چرا ستارها از هم نپاشیدند و افلاک
از حرکت نیفتادند قُتِلَ ابْنُ فَاطِمَةَ وَتِلْكَ حُرْمَتُهُ بِيَدَيِ الْاَعَادِي لَا كَفِيلَ وَلَا وَلِيَّ

فرزند فاطمه را کشتند و حرمش را اسیر کردند و در دست دشمنان نه
ایشان را کفیلی و نه ایشان را دوستیست أیبیت بالطف الحسین مجدلاً بالرماء
علی الثری والجندل ویبیت من آل أمیة نوماً کم تحت مرحوف نه بیت جلل
آیا بدن مقدس حسین را بر روی سنگ و خاک می اندازند و آل امیه بخواب راحت
میباشند بدون خوف و تشویش آیا کجایند مردان دین دار با حمیت که در این
بابه خروش بر آورند هل تقلبون یا خیر نسائکم فی الأسر یعطفون برهم مقبل
آیا می پسندید که سیدهٔ زنان شما را اسیر کنند و هر چند طلب مهربانی کنند
کسی بداد ایشان نرسد ویقاد فی الأصفاد من ملتم بعد ابن فاطمة لکل
مؤمل آیا می پسندید که پناه شما را و امام شما را بعد از فرزند فاطمه در
غل و زنجیر کنند سیرمی برو حسانه من حوله نحو الشام علی الظهور البزل
او را اسیر کنند و با زنان و خواهرانش بر شتر سوار کرده بجانب شام بهدیه
بدترین لئام برند بدانکه این معدودی که در خدمت سید الشهدا بودند از خواص
مؤمنان بودند که بالمره دست از دنیا شسته در کمال شوق و ذوق جانهای
خود را در پیشکش نمودند پس مستمع باش تا بشنوی مجملی از کیفیت جانباختن بعضی از
ایشان را چنانچه علمای اعلام مثل شیخ مفید و شیخ صدوق و سید بن
طاوس و دیگران ذکر این واقعه محنت انجام را کرده اند اینست که بعد از
آنحمله که در اول روز شد بعد از شروع بمبارزت کردند و اول کسیکه بمبارزت
کشته شد حر بن یزید ریاحی بود و حکایت شهادت آن با سعادت اینست
که چون در آن حمله بسیاری از لشکر امام علیه السلام بدار السرور شتافتند
آنحضرت صدای شریف را بلند کرده از برای اتمام حجت فرمود أما من مغیث
یغیثنا لوجه الله أما من ذاب یذب عن حرم رسول الله فریاد رسنده

ذکر مبارزت کردن و شهید شدن حر با سعادت در اول مبارزه

ای جبه تقرب بجد ما فریاد رسی نماید آیا کسی هم نمیرسد که دفع شر از حرم پیغمبر نماید
چون حر با سعادت این را شنید و این واقعه را دید نزد پسر سعد آمد و گفت تو
آخر جنگ خواهی کرد با این مرد گفت ای والله قتالاً أیسره أن تطیر الرؤس
وتطیح الأیدی یعنی بخدا قسم که جنگی خواهم کرد که اقل آن این باشد که سرها از بدن جدا گردد و
دستها بریده شود چون حر با سعادت این را شنید رفت در میان لشکر
خود و لرزه بر بدنش افتاد و احوالش منقلب گردید مهاجر بن اوس با او گفت
در امر تو حیرانم هرگز از شجاعان کوفه نمیدانم این چه حالست که در تو می بینم
حر گفت خود را در میان بهشت و دوزخ می بینم و باین جهة حیرانم پس گفت
بخدا قسم بر بهشت چیزی را اختیار نمیکنم اگرچه مرا پاره پاره کنند و
بسوزانند پس اسب را راند بسوی لشکر سید الشهدا آمد و دست بر سر گذاشته
بود و میگفت اللهم الیک أنبت فتب علی فقد أرعبت قلوب أولیائک وأولاد
خدایا توبه کردم اما بسوی تو برگردم توبهٔ مرا قبول کن و مرا عقاب مکن که ترسانیدم و به
تشویش انداختم دلهای مقدسه اولیای ترا و فرزندان پیغمبر ترا پس آمد
نزد آنحضرت و عرض کرد جعلت فداک منم آنکه ترا مانع شدم از برگشتن
و ترا در این صحرا حبس کردم و گمانم نبود که این قوم ستمکار کار را باینجا خواهند
رسانید و با تو جنگ خواهند کرد یا بن رسول الله توبه کردم فهل لی
من توبة آیا توبه ام قبولست حضرت فرمود بلی خدا توبه ترا قبول میکند
فرود آ پس عرض کرد یا بن رسول الله وقت فرود آمدن نیست سواره بودن
من بهتر است از پیاده کی من والی النزول یصیر آخر أمری سر فرود خواهم آمد
آن وقتی است که کشته شوم و در خون خود بغلطم ابن نما روایت کرده است
که حر عرض کرد بآنحضرت که در وقتیکه پسر زیاد مرا بطلب تو فرستاد چون

سردادی

بیرون آمدم از قفر ندائی شنیدم از عقب سرم که کسی میگفت اَبشِر یا حرّ بالخَیر
ای حر ترا بشارت باد بخیر برد بعقب کردم کسی را ندیدم گفتم که بخدا که این بشارت نیست
زیرا که من بحرب فرزند پیغمبر میروم و گمان نداشتم که تورا یاری کنم حضرت فرمود
ترا خیر و اجر بدهند و در بعضی از کتب مقتل مذکور است که حر گفت درین
شب پدرم را در خواب دیدم که نزد من آمد و گفت ای فرزند درین روزها بکجا
رفته بودی گفتم رفته بودم سر راه بر امام حسین ع بگیرم پدرم فریاد برآورد
گفت واویلاه ای فرزند ترا چه کار است با فرزند رسول خدا اگر میخواهی در جنت
مخلد باشی با او حرب کن و اگر میخواهی در قیامت رسول خدا شفیع تو باشد و در
بهشت همسایه او باشی برو او را یاری کن و با دشمنان او جهاد کن شیخ صدوق
علیه الرحمه میفرماید که پس عرض کرد یابن رسول رخصت ده با دشمنانت مقاتله
در راه وفایت جان در بازم حضرت او را اجازه داد مرکب را بجولان در
در آورده میگفت اِنّی اَنَا الحُرُّ و مَأوَی الضَّیفِ اَضرِبُ فی اَعناقِکُم بالسَّیفِ عَن خَیرِ
مَن حَلَّ بِاَرضِ الخَیفِ اَضرِبُکُم وَلا اَرَی مِن حَیفِ منم حر منم گزیده خواهان
میهمان خود شمشیر خود در گردنهای شما میزنم بجهة حمایت بهترین اهل زمین
و حیف نمی‌بینم کشتن شما که با او جنگ میکنید پس آن شجاع با سواده نامدار
و هر بر روزگار خود را در دریای حرب انداخت و خود را بهر طرف میزد و می
انداخت زید بن سفیان تمیمی میگفت اگر میرسیدم با نیزه خود او را میزدم
پس در اثنائیکه بحرب آمده بود مشغول بحرب بود تیر بر گوش و چشم او رسیده خون
از روی اسبش جاری بود که حصین بن نمیر سکونی باو گفت بازید همانست
حر است که آرزو میکردی که او را دریابی و نیزه بر او زنی پس آن ملعون بحرب او
بیرون رفت چون بمیدان رسید حر برو حمله کرد و ضربتی بر وزد که جان بر

بمالک سپرد و آنقدر جنگ کرد که چهل نفر سواره و پیاده را کشت و در بعضی روایات
رو بجانب سید الشهدا کرد که راضی شدی از من حضرت فرمود نعم اَنتَ حُرٌّ
کما سَمَّتکَ اُمُّکَ بلی تو حری چنانکه تورا مادرت حر نام کرد پس ملعونی اسب او را
پی کرد حر پیاده ماند و باز جنگ میکرد و میگفت اِن تَعقِرُوا بی فَاَنَا ابنُ الحُرِّ
اَشجَعُ مِن ذی لِبَدٍ هِزَبرِ اگر اسب مرا پی کردید پروا ندارم که من
فرزند آزادگانم و دلم قوی تر است از شیر آجمه الا مردود را اگر فتند تا
ایوب بن مسرح و یکی دیگر از اهل کوفه شریک شده او را شهید کردند و بر
روایتی نیزه بر سینه او زدند که سینه سکینه اش شکافته شد فریاد زد ادرکنی
یابن رسول الله قربانی خود را دریاب سید بن طاوس میفرماید که وقتی سید
الشهدا باو رسید که خون از زخمهایش میریخت حضرت فرمود بخ بخ یا حر انت
حر کما سمیت فی الدنیا و الآخرة پس مرحبا ای حر نیکو وفاداری کردی تو حری
تو حری و آزادی همچنانکه اسمت مسمی باشد در دنیا و آخرت پس فرمود لَنِعمَ الحُرُّ
حُرُّ بَنی رِیاحٍ صَبُورٌ عِندَ مُختَلِفِ الرِّماحِ نیکو آزاده است حر ریاحی که پایدار
کرد در وقت جنبش نیزه ها وَ نِعمَ الحُرُّ اِذ نادی حُسَیناً فَجادَ بِنَفسِهِ
عِندَ الصَّباحِ خوشا بحال حر که حسین را ندا داد و جان خود را در راه او
در باخت پس آنحضرت خاک از صورت آن شهید راه وفا پاک میکرد و میفرمود
تو حری در دنیا و آخرت و در بعضی از کتب مقتل مذکور است که برادر حر
مصعب نیز بخدمت آنحضرت آمده توبه کرد و بمیدان رفته کشته شد و همچنین
فرزند او و غلام او و لکن صحت آن ثابت نشده و بعد از شهادت حر بریر بن
خضیر همدانی پیش آمد و او مردی بود از صلحا و نیکان و قاری اهل
زمان و بعد حصول رخصت روی بمیدان نهاده رجزی خواند و لقب خویش را بیان کرد

شهادت حر بن یزید ریاحی

هو
شهادة بریر بن خضیر همدانی رحمة الله

بیا بحر و دو پس ندا کرد یا قَومِ اِنّی بَرِیٌ مِنكُم یا قَتَلَةَ المُؤمِنینَ اِفرَبُوا مِنِّي یا قَتَلَةَ اَولادِ
البَدریّینَ اِفرَبُوا مِنّي یا قَتَلَةَ اَولادِ رَسولِ رَبِّ العالَمینَ وَ ذُرِّیَّتِهِ الباقِیَة
پس ای آئیدای کشندکان مؤمنان نزدیک آئیدای کشندکان اولاد بدرین
نزدیک آئیدای کشندکان اولاد پیغمبر و ذریة او پیش آئید آید اینید حضرت
دست راو برسید بپاداش عمل خود پس خود را بر آن اشرار زد و میزد و
می انداخت تا سی نفر را بدرک اسفل فرستاد پس یزید بن معقل بجهة مقاتله
او بیرون آمد و گفت شهادت میدهم که تو از گمراهانی بریر گفت بیا مباهله
کنیم تا آنکه بر باطلیم بدست آنکه بر حقست کشته شود و لعنت کند دروغگوی را
پس حمله کردند بریر یزید بحر بر یزید ضربتی بر وزد و کارگر نفتاد بریر ضربتی بر فرقش
زد که خودش را شکافت و تا مغز سرش را شکافت و بجهنم واصل گردید
در این اثنا یکی از اصحاب ابن زیاد که او را بحیر بن اوس میگفتند بر بریر
حمله کرده او را شهید کرد پس اسب را در میدان جولان داده شعری چند خواند
و در آن افتخار خود را بر قتل بریر بیان میکرد پس او گفتند که آیا فخر میکنی بر
کشتن بریر که از نیکان و صالحان بود و پسر عم او آمد باو گفت وای بر تو
ای بحیر کشتی بریر را بچه رو ملاقات خواهی کرد خدا را پس آن ملعون پشیمان
شد پس شعری چند خواند که در آن اظهار ندامت از کرده خود میکرد

هو
شهادة وهب رحمة الله

پس بعد از شهادة او وهب بن عبد الله بن حباب کلبی بمیدان رفت
و مادرش و زنش همراه او بودند بعضی ذکر کرده اند که او جوان تازه داماد
بود و هفده روز از دامادیش گذشته بود و در بعضی از روایات چنین است
که او نصرانی بود و خودش و مادرش بدست سید الشهدا مسلمان شده بودند
چون جمعی از اصحاب بفیض شهادت فایز شدند مادرش بنزد او آمده گفت

قم یا بُنَیَّ فانصُر ابنَ رَسولِ اللهِ ای نور دیده برخیز و یاری کن فرزند دختر پیغمبر را
که وقتی بهتر از این زمان نیست گفت ای مادر یاری میکنم او را و در جان باختن تقصیر
نخواهم کرد و بعضی ذکر کرده اند که وهب خواست که بجهة استحلال و وداع نزد
زن رود مادرش گفت ای فرزند زنان ناقص عقلند مبادا گول زند و از
سعادت ابدی باز مانی چون نزد زن آمد گفت ای فلانه فرزند فاطمه
درین صحرا غریب و تنها مانده دلم میخواهد که در مقام یاریش جانبازی کنم
زن گفت کاش منهم جان را فدای او کردمی اما میخواهم شرط کنی که در قیامت
مرا بی شوهر باز جوئی و مرا با خود به بهشت بری وهب قبول کرد هر دو نزد
امام آمدند وهب عرض کرد رخصت ده تا خود را فدای تو سازم زن پیش
آمده عرض کرد یا ابن رسول الله این نوجوان شوهر منست و من از او بهره نبردم
و میخواهم در خدمت تو شرط کند که در قیامت مرا باز طلبد و مرا با خود به بهشت
برد و استدعای من از شما اینست که مرا بخواهران و اهلبیت خود بسپاری
تا در سلک کنیزان این چند تن گناهکاران ایشان تا در سرا پرده عصمت دست
ناکس بدامن عفت من نرسد آنحضرت بگریه در آمد وهب گفت شرط کردم
که در روز قیامت بی او پای به بهشت نگذارم و او را بشما سپردم که او
کنیز و اهلبیت محترم خود بسپارید و بالجمله بعد از اجازه حرب روی بمیدان
نهاده میگفت اَن تُنکِرُونِي فَاَنَا ابنُ الکَلبي سَوفَ تَرَونِي وَ تَرَونَ ضَربي وَ حَملَتي
وَ صَولَتي فِي الحَربِ اُدرِکُ ثاري بَعدَ ثارِ صَحبي وَ اَدفَعُ الکَربَ اَمامَ الکَربِ
لَیسَ جِهادي فِي الوَغا بِاللَّعبِ اگر نمی شناسید مرا بشناسید که منم فرزند کلبی
زود باشد که ببیند مرا و ضرب دست مرا و مردانگیهای مرا در حرب
که میگیرم از شما خون یاران خود را و اندوه را از خواطر خود خواهم برد از طلب

خون

خون ایشان وجنک کردن من در جنک بازیچه نیست پس حمله کرد بر قوم ومقاتله کرد تا آنکه جماعتی را کشت پس برکشت بنزد مادر وعروس آمد وکفت ای مادر راضی شدی از من مادرش کفت راضی نمیشوم تا در برابر حسین کشته شوی وبخون آغشته شوی زنش کفت بالله لا تفجعنی بنفسک ای شوهر ترا بخدا قسم مرا به مصیبت خود کرفتار مکن مادرش کفت سخن او را کوش مده بر کرد ومقاتله کن در برابر فرزند پیغمبر تا جد بزرکوار او فردا ترا شفاعت کند پس وهب بار دیگر رو بمیدان نهاد ومیکفت

اِنْ تُنْكِرُونِي فَاَنَا ابْنُ الْكَلْبِ … اَنِّي زَعِيمٌ لَكِ اُمَّ وَهَبٍ بِالطَّعْنِ فِيهِمْ تَارَةً وَالضَّرْبِ ضَرْبَ غُلَامٍ مُؤْمِنٍ بِالرَّبِّ حَتَّى يَذُوقَ الْقَوْمُ مُرَّ الْحَرْبِ

پس آن سعادتمند باز خود را بر آن قوم زد ودر دریای حرب غوطه ور شد تا آنکه نوزده سوار ودوازده پیاده را بخاک هلاک انداخته بجهنم روانه کرد تا آنکه دستهای او را از بدنش جدا کردند در آنحال زنش عمودی بر دست کرفته بجانب او روانه شد ومیکفت فَدَاكَ اَبِي وَاُمِّي قَاتِلْ دُونَ الطَّيِّبِينَ حَرَمِ رَسُولِ اللهِ پدر ومادرم فدای تو شوند کوشش کن ومقاتله نما در نزد حرم رسول خدا وجانبازی نما بجهت ذریه پیغمبر خدا وهب پیش آمد که او را بر کرداند بسوی خیمها آن زن پاک طینت دامن او را کرفته کفت هرکز بر نمیکردم تا با تو کشته شوم سید الشهدا فرمود خدا شما را از اهلبیت جزای خیر دهاد ای زن بر کرد خدا ترا رحمت کند پس آن سعادتمند مقاتله کرد تا آنکه کشته شد زن دوید بر سر کشته او وخون از رویش پاک میکرد شمر ملعون او را دید بغلام خود کفت عمودی بر سر او زد که سرش را شکافت واو را کشت واین اول زنی بود که از لشکر سید الشهدا کشته شد صاحب بحار میکوید دیدم روایتی که بیست وچهار پیاده ودوازده سوار را کشت اخر الامر او را اسیر کرده نزد پسر سعد بردند آن ملعون امر کرد که کردن

[illegible]

شهادة زن وهب رحمها الله

او را زدند وسرش را بسوی لشکرگاه سید الشهدا انداختند مادرش آن سر را برداشته بوسید وآن را بسوی لشکر سعد انداخت ویکنفر را با آن کشت پس عمود خیمه را کرفته بر آن جماعت حمله کرد دو نفر را بکشت حضرت فرمود ارجعی یا ام وهب انت وابنك مع رسول الله فان الجهاد مرفوع عن النساء ای مادر وهب بر کرد که جهاد بر زنان نیست تو وفرزندت با رسول خدا اینجا هستید پس بر کردید ومیکفت خدایا امیدم را قطع مکن حضرت فرمود خدا قطع نکند امید ترا ای مادر وهب بعد از آن عمرو بن خالد ازدی میدان رفته بدرجه شهادت رسید بعد از آن پسرش خالد بن عمر قدم در عرصه میدان کذارده رجزی خواند وخود را بآتش حرب انداخته ومقاتله کرد تا شهید شد بعد از آن سعید ابن حنظله تمیمی قدم در معرکه جانبازی کذاشت ورجزی چند خواند وخود را بر آن قوم شوم زد وقتال عظیمی کرد تا آخر الامر خلعت شهادت پوشید وساغر اجل نوشید بعد از آن عمر بن عبد الله مذحجی روی بکارزار کذارده دمار از کفار بر آورد آخر بضربت مسلم ضبابی وعبد الله بجلی بسرای جاوید شتافت بعد از آن مسلم بن عوسجه اسدی روانه میدان شد واو از بزرکان لشکر سید الشهدا بود واز شجاعان نامدار ومشاهیر روزکار بود واز اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام بود ودر خدمت آنحضرة جهاد کرده ودر خدمت آنحضرة مرد الکیها کرده بود وبعضی ذکر کرده اند که حضرة امیر المؤمنین او را برادر خود خواندی وچند مرتبه قرآن را نزد آنحضرة خوانده بود وشبث بن ربعی میکوید که در جنکی همراه بودیم در روز جنک آذربایجان پیش از آنکه لشکر اسبهای خود را لجام کنند او خود را بر لشکر کفار

شهادة خالد بن [illegible] رحمه الله

زد و سی نفر از مشرکین را کشته بود و باری بعد از رخصت روانه میدان شد و میگفت
ان تسئلوا عنی فانی ذو لبد من فرع قوم من ذری بنی اسد فمن بغانا حائد
عن الرشد وکافر بدین جبار صمد اگر میپرسید از من شیری میباشم از خانواده بنی اسد
کسیکه بر ما ظلم کند از رشد و هدایت برکنار و کافر میباشد بدین خداوند جبار
پس مسلم مبارز خواست مبارزان لشکر بحرب میآمدند و او خود را بر ایشان زد
تا پنجاه نفر از ایشان را بدر فرستاد آخر از کثرت جراحات از اسب درگردید
نعره کشید که ادرکنی یابن رسول الله سید الشهداء ع با حبیب خود را باو رسانیدند
او را دیدند در خاک و خون غلطیده آنحضرت باو خطاب فرمود رحمک الله یا
مسلم فزت بالشهادة وذهبت ما کان علیک خدا ترا رحمت کند فایز
شدی بشهادت و آنچه بر تو بود بجای آوردی پس این آیه را خواند فمنهم من قضی
نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا طایفه از دوستان اجل دریافت
و جمعی که میباشند منتظر مرگند پس حبیب پیش آمد و گفت یعز علی مصرعک یا
مسلم ابشر بالجنة دشوارست بر من ای مسلم که ترا باین حال به بینم بشارة
دیگر ترا به بهشت پس با واز ضعیف گفت بشرک الله بخیر خدا ترا بشارة بخیر
دهاد پس حبیب گفت اگر نه این بود که منهم از عقب تو می آیم هر آینه دوست
میداشتم که وصیت کنی بمن آنچه خواهی ولیکن میدانم که منهم از پی خواهم آمد
پس مسلم اشاره کرد بسوی سید الشهداء ع و گفت اوصیک بهذا ان
تقاتل دونه حتی تموت ترا وصیت میکنم درباب این مظلوم که کوتاهی نکنی در یاری
او و با دشمنانش مقاتله کنی تا جان خود را در راه او در بازی حبیب گفت لا
نعمتک عینا ای مسلم دیده ترا روشن خواهم کرد در یاری او و محمد بن
ابیطالب روایت کرده که چون مسلم را شهید کردند کنیزی داشت صدا را

شیون

بشیون بلند کرد و صدا زد یا سلماه و یا ابن عوسجاه و اسیداه برادر چون صدای
شیون او بلشکرگاه مخالفین رسید شاد شدند و از شادی خروشیدند که مسلم بن
عوسجه را کشتیم شبث بن ربعی گفت مادرهای شما بعزای شما بنشینند بزرگ
خود را میکشید و عزت خود را بذلت مبدل میکنید همین بزرگوار است که بکشتن او
شادی میکنید بسا مردانگیها که در جهاد کفار کرده و بسا حقها که بر اسلام و مسلمین
دارد و بروایت شیخ مفید بعد از شهادت نافع بن هلال عمرو بن حجاج از جانب
فرات بمیمنه لشکر حضرت حمله کرد با اصحاب خود جنگ درپیوست بعد از آنکه
جنگ فرو نشست و غبار کم شد مسلم بن عوسجه بر زمین افتاده بود و پس شمر
ولد الزنا باگروهی بجانب میسره اصحاب آنحضرت حمله کردند و سی و سه نفر دیگر
از اصحاب آنحضرت باقی مانده بودند و این جماعت قلیله بهر طرف که رو
میکردند آن جماعت روسیاه متفرق میشدند پس آن لعین حصین بن نمیر
سکونی را خواند با پانصد نفر تیرانداز بمدد لشکر خود فرستاد ایشان مقاتله
کردند تا نزدیک حسین ع و اصحاب او رسیدند و ایشان را تیرباران کردند
و بسیاری از اسبهای ایشان را پی کردند و مقاتله بطول انجامید تا میان روز
جنگ شده کردند نتوانستند که بغیر از یکجانب پیش آیند بجهة آنکه خیمها را نزدیک
یکدیگر زده بودند ابن سعد گروهی را فرستاد که خیمها را از پا درآورند اما
اصحاب آنحضرت در خیمها داخل شده گروهی را هلاک کردند ابن سعد
گفت خیمها را آتش زنید پس آتش در خیمهای عصمت و سرادقات طهارة زدند
امحمد المختار ان امیة هدموا بیوتک عامدین و حرقوا
یا رسول خدا بنی امیه خانهای ترا خراب کردند و باتش عدوان سوختند و بنات
الخفرات اصبحن بعد ذا بالسلب والضرب العنیف تعذب آه آه

حمله کردن عمرو بن حجاج بمیمنه لشکر آنحضرت و حمله کردن شمر ذی الجوشن بمیسره لشکر آنحضرت ع

فرستادن ابن سعد گروه از اشقیا تیراندازان را بامداد

فرستادن گروه هیزم جهة آتش زدن خیمها حضرات

دختران و پردگیان ترا مستر بند و برهنه میکنند و بعذاب معذب نموده اند
خَلْفَهَا وَقُلُوبُهَا كَئِيبُوهُنَّ لَهْفًا تَشْتَبِهُ الْجَهِيمُ وَتَنْقَبُ رسول الله این سهل است
کودکهای ایشان را مثل خیمهای ایشان آتش زدند و بکشتن فرزندت جگرها را
کباب کردند بیت سوزش پرده نشینان پس نبودی چرخ پر شعلها گردید
تا آخر خیمها را سوختی چون امام عالیمقام و اصحاب کرام این تیر را
دیدند تیغ کشیده مثل شیر خشمناک بر آنقوم حمله کردند عمرو بن قرظه انصاری
جان خود را فدای آن امام مظلوم کرده بهر طرف که آنحضرت رو میکرد او در برابر آنحضرت
میایستاد که هر تیری و نیزه که می آید بر وی وارد آید و نمیگذاشت که ضربه بر آن
شهید برسد تا آخر از کثرت جراحات بزمین افتاد و گویا میگفت بیت ایدریغ
کاشکی میداشتم جان دیگر تا نثار میکردم آنرا به پیکان دگر چون از پا در آمد گفت
یا ابن رسول الله آیا بعهد خود وفا کردم فرمود بلی چون داخل بهشت شوم
تو در پیش روی منی سلام مرا بخدمت جدم برسان و بگو بزودی
بخدمت تو میرسم ابو ثمامه صیداوی پیش آمد عرض کرد یا ابا عبدالله
نَفْسِي لِنَفْسِكَ الْفِدَاءُ هَؤُلَاءِ اقْتَرَبُوا مِنْكَ فَلَا وَاللَّهِ لَا تُقْتَلُ حَتَّى أُقْتَلَ
وَأُحِبُّ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ رَبِّي وَقَدْ صَلَّيْتُ هَذِهِ الصَّلَوةَ ای تو شوم این گروه
بتو نزدیک شده اند و میخواهم جان خود را فدا کنم و میخواهم این نفس را با تو ادا
که نماز وداع است چون آنجناب اسم نماز شنید آهی کشید از سینه پر درد
پس سر باسمان کرد گفت نماز را بیاد ما آوردی خدا ترا از نماز گذارندگان
گرداند بلی اول وقت نماز است پس فرمود از ایشان مهلت طلبید تا نماز کنیم
چون مهلت خواستند حصین منیر گفت نماز شما مقبول نیست حبیب بن
مظاهر گفت ای غدار مکار فرزند پیغمبر نماز مقبول نیست و نماز چون

تو نابکاری مقبول است آن ملعون از غضب شده بر حبیب حمله کرد حبیب ضربتی بروی
اسب آن ملعون زد اسب از جا در آمد آن ملعون از اسب در افتاد حبیب خواست او را
بکشد اصحاب او او را ربودند آنحضرت زهیر بن قین و سعید بن عبدالله را فرمود
پیش روی من بایستید تا نماز کنم آن دو بزرگوار جانها فدای آن سید ابرار کرده
آنجناب با سایر اصحاب مشغول نماز شدند و بطریق نماز خوف نماز را ادا کردند
و هر تیر و نیزه که از آنقوم بجانب آن امام عالمیان می آمد آن دو بزرگوار
آنرا بر جان خود میخریدند تا آنکه سعید با سعادت از کثرت جراحات از پا در آمد و میگفت
خداوندا ایشان را لعنت کن مثل لعنت عاد و ثمود خداوندا بر پیغمبر خود از من
سلام برسان آنچه را متحمل شدم از الم جراحتها خدایا اینها همه بجهة یاری
ذریه پیغمبر تو بود و پیش ازین تو ایشان را این رالعنت مرغ روحش بسرای جاوید
شتافت چون شهید گردید چوبه تیر بر بدنش یافتند زیاده بر آنچه با ورسیده
بود از زخم نیزه و شمشیر آن نامردان فرصت نماز با ایشان ندادند بلکه نماز را با یماء و
اشاره فرادا کردند بعد از آن جون که غلام سیاهی بود آزاد کرده ابوذر
غفاری بخدمت آن سید عالمیان آمد زمین ادب را بوسید جایزه حرب
خواست حضرت فرمود من ترا رخصت میدهم که برگردی تو از برای طلب عافیت
همراهی ما کردی نمیخواهم بجهة ما مبتلا شوی گفت یا ابن رسول الله انا في الرخاء
الحس قصاعكم وفي الشدة اخذلكم در زمان رفاهیت و نعمت شما کاسه لیس شما
بودم در زمان شدت شما را واگذارم و بروم والله ان ريحي لمنتن وان حسبي للئيم
ولوني الاسود فتنفس بالجنة فتطيب ريحي ويشرف حسبي ويبيض وجهي
بحق قسم که بوی من بد است و رنگم سیاه است آیا میخواهی که در راه تو کشته شوم تا بویم
نیکو شود و حسبم شرف یابد و سفید رو شوم لا والله لا افارقكم حتى يختلط هذا

نماز کردن آنحضرت دادن ستان و زهیر و سعید بن عبدالله در پیش روی آنحضرت

۴۲

شهادة سعید بن عبدالله

شهادة جون غلام سیاه بود رحمه الله

وسیم

الله

۲۰

الدم الاسود مع آل محمد را از شما جدا میشوم تا خون سیاه خود را مخلوط کنم بخونهای
مطهره شما پس رخصت یافته پا در میدان گذارد و میگفت کیف تری الکفار
ضرب الاسود بالسیف ضربا عن بنی محمد اذب عنهم باللسان والید
ارجو به الجنة یوم المورد چگونه می بینند ای جماعت شمشیر زدن غلام سیاه را
در راه اولاد پیغمبر بدست و زبان منع میکنم از ایشان سر دشمنان را تا بیابد و آن
رحمة الهی در روز قیامت پس خود را بر آن سیاه دلان زد و در دریای حرب
غوطه ور شده و جنگ کرد تا آخر از کثرت جراحات بزمین افتاد و جناب سید الشهدا
بر سر کشته وی آمده گفت اللهم بیض وجهه وطیب ریحه واحشره مع الابرار
وعرف بینه وبین محمد وآل محمد خداوندا روی او را سفید و بوی او را نیکو گردان
و او را با نیکوکاران محشور گردان و در میان او و محمد و آل او جدائی میندازد
از حضرت باقر روایت شد که آنحضرت از پدر بزرگوارش علی بن الحسین روایت
کرده که قبیله که شهدای کربلا را دفن کردند آن غلام را بعد از ده روز یافتند که بوی مشک
از او ساطع بود و بروایت سید بن طاوس پس عمرو بن خالد صیداوی بخدمت
آن مقتدای عاشقان آمده عرض کرد یا ابا عبد الله قد هممت ان الحق باصحابی و
کرهت ان اتخلف واراک وحیدا من اهلک قتیلا نمیخواهم منهم از آن ساعتی که همگنان تو شهید
بنوشتم و جامه شهادت در پوشم و ملحق شوم باصحاب خود و نمیخواهم که زنده باشم
و به بینم تنهائی تو را تا اینکه جان را داشتها شمع بر پیم گشته ترا حضرت فرمود
تقدم فانا لاحقون بک عن ساعة پیش باش که ما هم همین ساعت بتو ملحق میشویم پس رو
بمیدان کارزار نهاد و بعد از جانفشانی بسیار جان خود را در راه آن سید
ابرار و نوباوه حیدر کرار درباخته و بسرای جاوید شتافت و ذکر کرده است
سید جلیل ابن طاوس که حنظلة بن سعد شامی آمد در پیش روی آن مشیر و

دأب

شهادت سوید بن عمرو بن ابی المطاع رحمه
سوید بن [illegible] ابی المطاع ۱۲

شهادت حجاج بن مسروق مؤذن آنحضرت

سالکان طریق جانبازی ایستاد و تیر و نیزه که بجانب آن امام اخیار می آمد بصورت
و سینه خود سپر می نمود ندا کرد یا قوم انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب مثل دأب قوم نوح
وعاد وثمود تا الخ صاحب مناقب میگوید که آنحضرت فرمود ای پسر سعد خدا
رحمت کند ترا ایشان مستحق شدند عذاب را که رد کردند دعوت ترا عرض کرد که راست
فرمودی فدای تو شویم آیا نمیرویم بسوی خداوند و باصحاب خود ملحق شویم
حضرت فرمود برو بسوی چیزی که از برای تو بهتر است از دنیا و ما فیها برو
بسوی ملکی که زایل نمیشود پس گفت السلام علیک یا بن رسول الله صلی الله علیک
وعلی اهل بیتک جمع بیننا وبینک فی جنته سلام و صلوة بر تو و اهل بیت تو خداوند
جمع کند میانه ما و تو در دار رحمت خود حضرت فرمود آمین آمین پس پا در میدان
مردانگی نهاده قتال عظیمی کرد و بسیار مردانگی کرد تا آخر الامر از کثرت جراحات
از پا در آمده بسایر شهدا ملحق گردید و بروایت سید بن طاوس پس سوید
بن عمرو بن ابی المطاع که از بزرگان بود و بسیار نماز گذارنده بود پیش رفته
قدم در صفحه جانبازی گذارد و در قتال و جدال بسیار ثابت قدم شد و مثل شیر
خود را بهر طرف میزد و می انداخت و بهر طرف حمله میکرد عاقبت القدر زخم
بر بدن شریفش زدند که بمیدان افتاد و در عدد کشتگان محسوب شد و حس و حرکت
برو نماند که با [illegible] پرداخت چون رمقی بر جانش باقی مانده بود بعد از آنکه بهوش
آمده گوش داد دید که میگویند قتل الحسین حسین را کشتند پس حرکت کرد
کاردی که در چکمه خود داشت آنرا بیرون آورد و باز با آنحال شروع بقتال
کرد و جنگ کرد تا او را بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند پس چند نفر از آن
سعادتمندان کشته شدند تا آنکه حجاج بن مسروق مؤذن آنحضرت پیش آمد
زمین ادب را بوسید و بعد از رخصت بجز خوان بمیدان شتافت زمانی جنگ

شهادة زهیر بن قین رحمة الله

که او را نیز بمدرجه رفیعه شهادت رسانیدند پس زهیر بن قین بجلی پیش آمد و او از
بزرگان لشکر سید الشهدا بود و در راه با آنحضرت ملحق شده بود و بعزم کشته
شدن همراهی آنحضرت کرده بود و زنش را طلاق داده بقبیله خود فرستاد چون
میدانست که کشته میشود با جماعه از لشکر خاص از آن اشرف ناس روانه
میدان کارزار شد و میگفت اَنَا زُهَیرٌ وَاَنَا ابنُ قَینٍ اَذُودُکُم بِالسَّیفِ عَن حُسَینٍ
منم زهیر بن قین که شما را دفع میکنم بشمشیر خود از حسین علیه السلام و شعری چند دیگر خواند
و حمله کرد بر آن روباه صفتان و صد و بیست نفر از آن اشرار را بدار البوار
روانه کرد پس کثیر بن عبدالله شعبی و مهاجر بن اوس تمیمی برو حمله کردند و ضربت
برو زدند تا او را از پا در آوردند جناب امام علیه السلام با و خطاب کرده فرمود لا یُبعِدُکَ
اللهُ یا زُهَیرُ خدا ترا از رحمت خود دور نکند ای زهیر خدا لعنت کند کشنده ترا
همچنانچه لعنت کرد کسانی را که ایشان را مسخ کرد بقردة و خنازیر پس حبیب بن مظاهر
پیش رفت و او مردی بود کهن سال و بخدمت پیغمبر خدا رسیده و بملازمت
علی مرتضی مشرف شده بعضی ذکر کرده اند که آن پیر سعادتمند الهی قرآن را تمام حفظ
داشت و شبها خواب نکردی و از سر شب تا صبح قرآن را ختم کردی چون انجا رسید
اجازه خواست حضرت فرمود تو از جد و پدرم یادگاری و پسری ترا
دریافته چگونه راضی شوم که بمیدان روی حبیب بگریه در آمد و عرض کرد
میخواهم در نزد جدت روسفید باشم و پدر و برادرت مرا از یاری کنندگان
خود محسوب بدارند بابی مبالغه کرد حضرت او را اجازه داد و رو بمیدان
گذارده میگفت اَنَا حَبِیبٌ وَاَبِی مُظَاهِرٌ فَارِسُ هَیجَاءٍ وَحَربٍ تُسعَرُ وَاَنتُم
عِندَ العَدَدِ اَکثَرُ وَنَحنُ اَعلَی حُجَّةً وَاَظهَرُ وَاَنتُم عِندَ الوَفَاءِ اَغدَرُ وَنَحنُ
اَوفَی مِنکُم وَالخَیرِ حَقّاً وَاَتقَی مِنکُم وَاَعذَرُ مضمون حبیب بن مظاهر سوار نامدار در رزمگه

شهادة حبیب ابن مظاهر رحمه الله

آتش حرب شعله زند و شما اگرچه بحسب شماره بیش از ما هستید لکن حجة ما بر شما غالب و ظاهر
نمیباشد و اگر شما صاحبان عذر نمیباشید لکن ما ئیم صاحبان وفا که بعهد خود
باقی میباشیم و بر نیزه و شمشیر شما صبر میکنیم پس آن شجاع دلاور بر آنقوم ابتر
حمله کرده به تیغ بیدریغ گروهی را بر خاک هلاک انداخت و بدرک اسفل رسانید
پس نامردی از قبیله بنی تمیم نیزه بر او زد که از پا در آمد خواست برخیزد حصین
بن نمیر سکونی ملعون فرود آمد سر مقدسش را از بدن مطهرش بروایت محمد بن ا
بیطالب موسوی حصین بن نمیر سر او را برید و بر گردن اسبش آویخت و صاحب
مناقب نقل کرده که بدیل بن صریم سر او را از بدن برید و بر گردن اسب خود آویخت
و رفت تا که چون داخل لشکر شد حبیب را پسری بود هنوز بحد بلوغ نرسیده بود سر
پدر را دید در گردن اسب آنملعون او را شناخت برو حمله کرد و او را کشت
و سر پدر را از او گرفت صاحب مناقب میگوید رفتن حبیب در هم شکست دل
حسین علیه السلام را پس فرمود عند الله احتسب نفسی و حماة اصحابی پس هلال بن نافع
بجلی قدم در عرصه نبرد گذاشت و رجزی چند خواند و شروع نمود به تیر
انداختن و آنقدر که تیر داشت بر سینه آن سنگدلان انداخت تا تیرهایش
تمام شد دست به شمشیر زد و تیغ از نیام کشید و میگفت اَنَا الغُلَامُ الیَمَنِیُّ البَجَلِی
دِینِی عَلَی دِینِ حُسَینٍ وَعَلِی اِن اُقتَلِ الیَومَ فَهَذَا اَمَلِی فَذَاکَ رَأیِی وَاُلَاقِی عَمَلِی
منم جوان یمنی از قبیله بجیله و دینم دین حسین علیه السلام و پدر حسین علیه السلام است اگر کشته شوم
امروز پس کشتن در راه او آرزوی منست و قصد من و من میر سهم کرده و عمل
خود و خود را بر آنقوم بیجا زد تا آنکه سیزده نفر را بدار البوار فرستاد آخر
الامر بازوهای آن شجاع نامدار را شکستند و او را اسیر و دستگیر کرده در لشکر

هو هلال ابن نافع بجلی رحمه الله

پسر سعد برد و شمر ملعون برخواسته گردن او را زد و بسیار شهد ۱۲ محو کرد
و بروایت محمد بن ابیطالب موسوی جوانی بود که پدرش در معرکه شهید شده بود
مادرش بنزد وی آمد و گفت اُخرُج یا بُنَیَّ وَقاتِل بَینَ یَدَی ابنِ رَسُولِ الله
ای فرزند برخیز و قدم در راه وفا نه و در برابر فرزند پیغمبر جهاد کن که وقت دریافتن
سعادتست آن جوان برخواسته عازم میدان شد جناب امام فرمود
ای جوان پدرت کشته شده شاید مادرت راضی بمیدان رفتن تو نباشد
عرض کرد که مادرم مرا امر کرده بجهاد و مادرم مرا بخدمت تو فرستاده بعد از
رخصت بمیدان آمد و میگفت اَمیرِی حُسَینٌ وَنِعمَ الاَمِیرُ سُرُورُ فُؤادِ البَشِیرِ
النَّذِیرِ عَلِیٌّ وَفاطِمَةُ والِداهُ فَهَل تَعلَمُونَ لَهُ مِن نَظِیرٍ لَهُ طَلعَةٌ مِثلُ الشَّمسِ الضُّحَی
لَهُ لَمعَةٌ مِثلُ بَدرِ المُنِیرِ امیر من حسین است و نیکو امیریست حسین
و او سرور قلب احمد مختار و فرزند فاطمه و علی کرار است پس آیا او را
نظیری و مانندی میباشد و روی انورش مثل خورشید تابان و ماه درخشان
میباشد پس شروع بمقاتله کرده جنگ کرد تا کشته شد سر شر اپرید و میان لشکر
سید الشهدا انداختند مادرش سر پسر را برداشت و گفت احسنت یا بُنَیَّ یا سُرُورَ
قَلبِی وَیا قُرَّةَ عَینِی مرحبا نیکو جانفشانی کردی ای نور دیده و ای سرور سینه
پس آن سر را انداخت بسوی یکی از آن غلامان و او را کشت پس عمود خیمه را
گرفت و روبمیدان نهاد و میگفت اَنَا عَجُوزٌ سَیِّدِی ضَعِیفَةٌ خاوِیَةٌ بالِیَةٌ
نَحِیفَةٌ اَضرِبُکُم بِضَربَةٍ عَنِیفَةٍ دُونَ بَنِی فاطِمَةَ الشَّرِیفَةِ
من پیره زنی هستم ضعیف و نحیف و از کار مانده و لکن میزنم شما ای گروه
کفار بضرب تمامی عنیف در یاری فرزندان فاطمه پس دو مرد را بجهنم
فرستاد پس حضرت امر فرمود که برگرداند او را دعا کرد محمد بن ابیطالب

برایا

ابیطالب میگوید که یک یک میامدند نزد آن امام و میگفتند اَلسَّلامُ عَلَیکَ
یا ابنَ رَسُولِ الله پس آنحضرت در جواب میفرمود برو که ما هم از عقب میرسیم و این آیه را
میخواند فَمِنهُم مَن قَضَی نَحبَهُ وَمِنهُم مَن یَنتَظِرُ و بعد از آن عابس ابن
شبیب شاکری پیش آمد و او را غلامی بود شوذب نام با و گفت یا شوذب ما فِی
نَفسِکَ اَن تَصنَعَ چه در نظر داری که کرده باشی گفت ما اَصنَعُ اُقاتِلُ حَتَّی
اُقتَلَ چه میکنم جنگ میکنم تا کشته شوم گفت این بود گمان من بتو پس بیا نزد
ابی عبد الله تا ترا نیز از قربانیان کوی خود داند دیگران درین سلسله داخل
شدند و درین حسرت منخرط گردیدند زیرا که امروز روز کار در یافتن سعادت
است و بعد از این روز روز حساب است نه روز کار پس پیش آمد و سلام کرد
یا اَبا عَبدِ الله اَما وَالله ما اَمسَی عَلَی وَجهِ الاَرضِ قَرِیبٌ وَلا بَعِیدٌ اَعَزَّ عَلَیَّ
وَلا اَحَبَّ اِلَیَّ مِنکَ بخدا قسم که در روی زمین از دور و نزدیک عزیزتر و محبوب تر از تو
در نزد من کسی نیست وَلَو قَدَرتُ عَلَی اَن اَدفَعَ القَتلَ عَنکَ بِشَیءٍ اَعَزَّ عَلَیَّ مِن دَمِی
وَنَفسِی لَفَعَلتُ اگر می توانستم که ظلم و ستم و کشتن را دفع کنم از تو به چیزی که
عزیزتر از جان و خونم باشد هر آینه میکردم پس گفت اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبدِ الله
گواه باش که من بر دین تو و پدر تو میباشم و بر طریقه شما که جانم میبازم این را
گفت و شمشیر را کشیده رو بمیدان نهاد ربیع بن تمیم میگوید چون دیدم او را
که رو بمیدان میاید من میشناختم او را و او را در جنگها دیده بود و شجاع ترین
خلق بود پس گفتم اَیُّهَا النّاسُ هٰذا اَسَدُ الاَسوَدِ هٰذا ابنُ شَبِیبٍ لا یَخرُجَنَّ
اِلَیهِ اَحَدٌ ایها الناس این شیر بیشه شجاعت است این پسر شبیب است
کسی بجنگ او نرود دیگر مرد میدان او نیست پس آن نامردان ترسیدند
و هر چند ایستاد کسی بجنگ او نرفت چون دید کسی بمیدان نمی آید فریاد میزد

میدان رفتن عابس و شهید شدن او ۱۲

الا رجل الا رجل آیا مردی بهم نبرد سد یا مردی نیست که پا بمیدان گذارد چون پسر
سعد ملعون دید کسی جرئت مبارزت او نمیکند امر کرد که او را از هر جانب
سنگ باران کنند چون این را دید دست زد و خود را از سر برداشت و زره را
از تن کند و دل بکشته شدن داد و با تن برهنه بر آن روباه صفتان حمله کرد و ا
ایشان را متفرق کرد و ربیع میگوید بخدا قسم دیدم او را که زیاده از دویست نفر را
پیش انداخته بود و میدوانید و میزد و می انداخت من با او آشنائی داشتم
گفتم ای عابس نمی اندیشی که خود را با سینه و تن برهنه در دریای حرب انداخته
عابس گفت در راه دوست هر چه آید هر بار سد سهل است آه آن گروه اشرار
آن سعادتمند را از هر جانب احاطه کردند و آنقدر سنگ بر بدن شریفش
زدند که او را از حس و حرکت انداختند و سر مطهرش را از بدن جدا کردند پس
دیدم سر شریف او را بریده بودند و در دست گروهی بود و این میگفت من کشتم او را و پسر
سعد گفت نزاع نکنید که او را یکنفر نکشته پس عبدالله غفاری و عبدالرحمن
غفاری نزد آن بزرگوار آمده گفتند یا ابا عبدالله السلام علیک آمده ایم
جان خود را فدای تو کنیم و دفع ظلم از تو کنیم و در برابر روی تو کشته شویم حضرت
فرمود خوش آمدید پیش آمدند و اشک دیده میباریدند حضرت فرمود ای
ای فرزندان برادر چرا گریه میکنید بخدا قسم که امیدوارم که بعد از یک ساعت
دیگر دیده شما روشن شود و دل شما شاد گردد عرض کردند فدای
تو شویم والله ما علی انفسنا نبکی ولکن نبکی علیک و نریک قد احیط بک ولا
نقدر علی ان ننفعک بخدا قسم که بر خود گریه نمیکنیم بلکه گریه ما بر تو است که می بینیم که این جماعت
خونخوار ترا احاطه کرده اند و نمیتوانیم نفعی بتو برسانیم و دفع این اشرار را از تو
نمائیم حضرت فرمود بجهت اندوهی که بر حال من دارید خدا شما را جزای خیر دهد

شهادت عبدالله غفاری عبدالرحمن غفاری رحمهما الله ۱۲

پس آن دو بزرگوار آن زبده اخیار و امام ابرار را وداع گفته با دل ریش
و دیده اشکبار روانه میدان کارزار شدند و داد مردی و مردانگی را دادند
تا آنکه سرهای خود را در راه ریحانه رسول الله در باختند و سر عزت بر اوج
سعادت کشیدند پس آنحضرت را غلام ترکی بود صالح و متقی و قاری قرآن
عازم جان باختن شد و در بعضی از کتب ذکر شده که چون اجازه خواست
آنحضرت فرمود ترا بزین العابدین بخشیده ام از او اذن رخصت بگیر غلام بخدمت
آن بزرگوار آمده عرض کرد بجهة رخصت جانباختن بخدمت پدرت رفتم فرمود
اختیار من با شماست میخواهم اذن دهی تا جان خود را نثار پدر بزرگوارت
کنم حضرت فرمود من ترا آزاد کردم خود اختیار خود داری آن غلام بخدمت
آن امام همام آمد کیفیت را عرض کرده مرخص شد و بدر خیمهای اهل
حرم آمده گفت ای خواتین حجلات عزت و کرامت مدتی خدمت شما کردم
اگر تقصیری کرده باشم مرا حلال کنید و در قیامت مرا فراموش نکنید
از گفتگوی آن غلام اهل حرم بگریه درآمدند و ایشان را وداع کرده روانه میدان
شد و رجزی چند خواند سید الساجدین فرمود دامن خیمه را بر چینید تا ببینیم
چگونه حرب مینماید آن سعادتمند خود را بر آن قوم بیحیای روسیاه زده جمعی
را بخاک هلاک انداخت تا آخر الامر او را بزمین انداختند سید الشهداء ع بر با
لینش حاضر شده چون او را بآن حال دید بگریه درآمد و روی مبارکش را بر
روی او گذاشت آن غلام چشم را گشود سید الشهداء را دید تبسمی کرد و روحش
بریاض قدس پرواز کرد پس یزید بن زیاد بن شعثاء بمیدان تاخت و
تیر داشت و هر تیر که می انداخت حضرت میگفت خداوندا تیرش را بنشانه آشنا
کن و بعوض آن بهشت را باو عطا کن و با آن تیر پنج نفر از آن منافقان را بجهنم

شهادت یزید بن زیاد بن شعثاء ۱۲

فرستاد

شهادت ابو عمرو نهشلی علیه الرحمه ١٢

ورستاد آخر بر وحمله کردند رجه رفته شهادت رسانیدند پس ابو عمرو نهشلی بمیدان
رفت وخود را بر آن مخالفان زد و بهر طرف که رو میکرد ایشان را در هم می شکست
و بعد از قتال بر میگشت و بخدمت آن امام اخیار می آمد و میگفت ابشر
هُدِیتَ الرُّشْدَ تَلْقَی اَحْمَدًا فِی جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ تَعْلُو صُعُدًا
بشارت باد تو را که هدایت یافتی و برشد رسیدی وملاقات خواهی کرد پیغمبر
خدا را در بهشت فردوس ودر درجات بلند بالا خواهی رفت آخر الامر
ملعونی که او را عامر بن نهشل میگفتند او را شهید کرد و سر او را از بدن شریف
جدا کرد لِلّٰهِ کَمْ بَدْرٍ سَعَدْنَ لِثَرَابِ ثَرَی وَاَنْجُمٍ فِی عِرَاصِ الطَّفِّ قَدْ اُفِلُوا
چه بسیاری از ماههای فلک عزت وجلالت که بر زمین افتادند وچه ستارهای
درخشان که در زمین کربلا از جور ستمکاران غروب کردند وَکَمْ مَحُوقٍ
لَقَدْ اَبْلٰی مَحَاسِنَهَا حَرُّ الظَّمَا وَهَجِیرُ الشَّمْسِ وَالذُّبُلِ چه بسیار
از روهای نورانی که پژمرده گردید بجهة شدت حرارت آفتاب وحرارت
تشنگی وَکَمْ رُؤُسٍ عَلَی الْاَرْمَاحِ قَدْ رُفِعَتْ وَکَمْ بِجِسْمٍ دِمَا فَاشْبِهَا

مجلس هفتم در بیان کیفیت شهادت اولاد عقیل و قاسم بن الحسن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی رَسُولِ اللّٰهِ وَعَلٰی اَهْلِ بَیْتِ رَسُولِ اللّٰهِ
وَعَلٰی اَنْصَارِ دِینِ اللّٰهِ وَعَلٰی حُفَّاظِ شَرِیعَةِ اللّٰهِ وَعَلَی الْمُجَاهِدِینَ فِی سَبِیلِ
اللّٰهِ وَعَلٰی النَّاصِحِینَ فِی جَنْبِ اللّٰهِ وَعَلٰی بَاذِلِی الْاَرْوَاحِ لِوَجْهِ اللّٰهِ وَعَلَی الْخَائِضِینَ
فِی بِحَارِ السُّیُوفِ وَالْاَسِنَّةِ فِی مَحَبَّةِ اللّٰهِ وَعَلَی الثَّابِتِینَ فِی مَیْدَانِ الْکِفَاحِ
فِی طَاعَةِ اللّٰهِ وَعَلَی الْاَبْدَانِ الضَّعِیفَةِ فِی عِبَادَةِ اللّٰهِ وَعَلَی الدِّمَاءِ السَّائِلَةِ
وَالدُّمُوعِ السَّائِلَةِ مِنْ خَشْیَةِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَی السَّادَاتِ الْعَلَوِیَّةِ اَلسَّلَامُ

عَلَی الْبَنَاتِ الْهَاشِمِیَّةِ اَلسَّلَامُ عَلَی الشُّیُوخِ وَالشُّبَّانِ اَلسَّلَامُ عَلَی الرِّجَالِ
وَالنِّسْوَانِ اَلسَّلَامُ عَلَی الْاَبْدَانِ الْمُلَبَّسَةِ اَلسَّلَامُ عَلَی الْاَجْسَامِ الْتَّرِیبَةِ اَلسَّلَامُ
عَلَی الْخُدُودِ الْمُعَفَّرَةِ وَالْجِبَاهِ الْمُخَضَّبَةِ وَالْاَعْضَاءِ الْمُقَطَّعَةِ وَالرُّؤُسِ الْمُشَالَةِ
اَلسَّلَامُ عَلَی الْمَذْبُوحِ مِنَ الْقَفَا اَلسَّلَامُ عَلَی الْمَحْرُوقِ الْخِبَاءِ وَمَسْلُوبِ الْعِمَامَةِ
وَالرِّدَاءِ اَلسَّلَامُ عَلٰی مَنْ بَکٰی عَلَیْهِ جَبْرَئِیلُ وَمَنْ زُلْزِلَ لَهُ الْعَرْشُ الْجَلِیلُ وَعَلٰی
اَنْصَارِهِ مِنْ وُلْدِ جَعْفَرٍ وَعَقِیلٍ اَلسَّلَامُ عَلَی الشَّبِیهِ الْمُرْتَضٰی وَعَلٰی مَنْ بَعْدَهُ
مِنْ وُلْدِ الْمُجْتَبٰی وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ وَبَعْدُ فَقَدْ قَالَ سُبْحَانَهُ وَوَصَّیْنَا (الله)
الْاِنْسَانَ بِوَالِدَیْهِ اِحْسَانًا حَمَلَتْهُ اُمُّهُ کُرْهًا حَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلٰثُونَ شَهْرًا (ووضعته کرها)
حَتّٰی اِذَا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَبَلَغَ اَرْبَعِینَ سَنَةً قَالَ رَبِّ اَوْزِعْنِی اَنْ اَشْکُرَ
نِعْمَتَکَ الَّتِی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلٰی وَالِدَیَّ وَاَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضٰیهُ لِی فِی ذُرِّیَّتِی
ظاهر آیه شریفه بیان لزوم ورجحان احسان ونیکی بوالدین است وبیان
وجه استحقاق ایشان احسان بجهة او متحمل مشاق عظیمه میشوند زیرا که حمل میکند
مادر او را از روی اکراه بجهة تعبی که باو میرسد ووضع میکند از روی اکراه
بواسطه مشقتی که باو میرسد وتعبی که در مدت حمل ورضاع که مدت سی ماه
است لااقل باو میرسد وحکم بلزوم ورجحان احسان بوالدین از احکام مقرره
مقرره شرعیه میباشد که از کتاب وسنت مکرر امر بآن رسیده بلکه لزوم
شکر ایشان وشکر منعم عقل حاکم بآن میباشد ومعلوم است که انعام والدین نعمت
انعامیست عظیم زیرا که اولا واسطه وجود او شده اند وثانیا در زمانیکه
او را تمیزی نبود ونفع وضرر خود را نمی فهمید او را از مهالک رو می فطلت کردند
واز خود او اگرفته باو خوراندند وبر خود تنگ گرفته باو وسعت دادند
ولهذا خداوند جلیل شکر ایشان را عظیم وار دون شکر خود گردانیده میفرماید

اَنِ اشْکُرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ الآیه سفارش الهی و تاکید در احترام و احسان
بوالدین و مذمت بر مخالفت و اذیت ایشان و عقوق ایشان فوق از حد احصاست
بلکه در قرآن احسان بایشان را مقرون توحید خود گردانیده میفرماید وَقَضَی رَبُّکَ
اَلَّا تَعْبُدُوا اِلَّا اِیَّاهُ وَبِالْوَالِدَیْنِ اِحْسَانًا یعنی حکم فرمود خدای تو که
پرستش نکنید مگر او را و شریکی از برای او قرار ندهید و حکم کرد باحسان و نیکی در
بوالدین و حدیثی وارد شده یَفْعَلُ الْبَارُّ مَا یَشَاءُ اَنْ یَفْعَلَ فَلَنْ یَدْخُلَ النَّارَ
وَیَفْعَلُ الْعَاقُّ مَا یَشَاءُ اَنْ یَفْعَلَ فَلَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّةَ
یعنی احسان کننده بوالدین هرچه میخواهد بکند که داخل جهنم نخواهد شد هرگز و هیچ
عمل شری و عاق والدین هر عملی که میخواهد بکند که هیچ عمل خیری داخل به بهشت
نخواهد شد و از حضرت صادق ع روایت شده است که مردی آمد نزد حضرت
رسول ص و عرض کرد یا رسول الله من رغبت دارم بجهاد رفتن و نشاطم حضرت
فرمودند باو که جهاد بکن در راه خدا اگر کشته شوی در راه خدا زنده میباشی در
روزی داده میشوی و اگر در آن راه بمیری اجر تو بر خداست و اگر برگردی از
زنده میشوی مثل روزی که از مادر متولد شده گفت یا رسول الله مرا پدر
و مادر پیری هست که بمن انس میگیرند و ناخوش دارند بیرون رفتن مرا بسوی
جهاد حضرت فرمود بمان در پیش پدر و مادر فَوَالَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ لَاُنْسُهُمَا
بِکَ یَوْمًا وَلَیْلَةً خَیْرٌ مِنْ جِهَادِ سَنَةٍ قسم بخدائی که جانم در قبضه قدرة
اوست که انس گرفتن ایشان بتو در یک شب و روز بهتر است از جهاد در
یکسال چون این را دانستی بدان که حیات دو حیات است حیوة صوری
ظاهری و حیوة معنوی حقیقی و آن حیاتیست که مرگی در پی ندارد و زندگا
نیست که فنائی در عقب ندارد و این عزتیست که ذلتی بعد از آن نیست و غنا

وفقری

که فقری بعد از آن نیست و شکی نیست که هرگاه والدین صوری که واسطه حیات صوری
هستند اینقدر حق ایشان عظیم باشد در نزد عقل و شرع پس پدر و مادر حقیقی که باعث
حیات حقیقی میباشند حق ایشان چه قدر عظیم خواهد بود و والد حقیقی امام ع است
که بواسطه او حیات حقیقی حاصل میشود بلکه این حیاة ظاهری و این نشاء دنیویه
و آنچه در آن میباشد نیز بواسطه وجود فایض الجود وفایض الجود ایشان است
اگر از برکت وجود ایشان نبود عالم و ما فیها نبود و خلق نمیشد و اگر از برکات نفوس
نفوس قدسیه ایشان نبود نزول برکات و دفع بلیات نمیشد و عالم باقی
نبود و این مراتب در نزد اهل معرفت بسیار واضح و هویداست و در اخبار
اهلبیت تصریح بآن شده مکرراً چنانچه امیر المؤمنین ع بطارق بن شهاب میفرماید
در حدیث طولی که فَهُمْ رَأْسُ دَائِرَةِ الْاِیمَانِ وَسَمَاءُ الْوُجُودِ وَقُطْبُ دَائِرَةِ
الْمَوْجُودِ وَضَوْءُ شَمْسِ الشَّرَفِ وَنُورُ قَمَرِهِ وَاَصْلُ الْعِزِّ وَمَبْدَاهُ وَمُنْتَهَاهُ
یعنی ایشانند ابتدای دایره ایمان و فلک وجود و قطب دایره موجودات
که دایره موجودات بآن مرکز میگردد و ایشانند روشنی آفتاب و ماه و اصل و
بیخ عزت و جلالت و ابتدا و انتهاء آن و در حدیث دیگر از حضرت باقر علیه السلام
روایت است که میفرماید در حدیث طویل که بِنَا فَتَحَ اللهُ وَبِنَا یَخْتِمُ اللهُ وَنَحْنُ
اَئِمَّةُ الْهُدَی وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَی وَنَحْنُ الْاَوَّلُونَ وَنَحْنُ الْآخِرُونَ بما افتتاح کرد
خدا امر عالم را و بما ختم مینماید و مائیم پیشوایان هدایت و عروة الوثقی و مائیم
اولین و مائیم آخرین و در آخر حدیث میفرماید نَحْنُ السِّرَاجُ لِمَنِ اسْتَضَاءَ وَ
السَّبِیلُ لِمَنِ اهْتَدَی وَنَحْنُ الْقَادَةُ اِلَی الْجَنَّةِ نَحْنُ الْجُسُورُ وَالْقَنَاطِرُ نَحْنُ
السَّنَامُ الْاَعْظَمُ بِنَا یَنْزِلُ الْغَیْثُ وَبِنَا تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ وَبِنَا یُدْفَعُ الْعَذَابُ وَالنِّقْمَةُ
و در این آیه شریفه مذکور بخصوص تفسیر والدین بحسنین علیهما السلام شده

حیاتیکه

چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده است که الاحسان رسول الله
وقوله بوالدیه انما عنی الحسن والحسین مراد از احسان در رسول خداست
و مراد از والدین حسنین آو بنابرین احسان منسوب بر علیه است و حاصل مفاد
آیه این میشود که وصیت کردیم انسان را در باب حسنین بجهة انتساب ایشان برسول الله
وتمه آیه صریح است باین معنی زیرا که حسین ع بود که مادرش حمل او را از روی اکراه
و وضعش را از روی اکراه کرد چون خبر داده بودند که فرزند ترا شهید
میکنند میگفت چکنم فرزندیرا که امت او را شهید کنند و در حدیث است که
چون پیغمبر را بشارت دادند بولادت حسین ع و اینکه امامت در صلب اوست پس خبر
دادند او را بشهادت آنحضرت پس جناب رسالتمآب خبر ولادت حسین ع را
و شهادت او را بنور چشم خود فاطمه داد پس فاطمه حمل بر داشت او را از روی
اکراه پس حضرت صادق ع فرمودند آیا دیده اید کسی را که بشارت دهند به پسری
پس ناخوش داشته باشد حمل او را یعنی که فاطمه بود که مغموم بود و کراهت داشت
بجهة آنچه باو میرسید از شهادت و وضع کرد او را از روی اکراه و ابن
قولویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که جبرئیل نازل شد بر پیغمبر خدا
وعرض کرد یا محمد صلی الله علیه واله وسلم خداوند جلیل ترا سلام میرساند
و بشارت میدهد ترا بفرزندی که امت من او را میکشند حضرت فرمود سلام
پروردگار من باد مرا حاجتی نیست بفرزندی که امت من او را میکشد جبرئیل ع
برگشت و باز عود نمود گفت خدا ترا سلام میرساند و میفرماید که امامت و ولایت و
وصایت را در او قرار میدهم پیغمبر فرمود راضی شدم پس آنحضرة فرستاد
بنزد فاطمه که بشارت میدهد مرا خدا بفرزندی از تو که امت من او را
میکشند فاطمه جواب فرستاد که مرا حاجتی نیست بر چنین فرزند حضرت فرستاد

هل رأیتم احدا یبشر بولد فیحمله کرها

که از حضرت متواتر میشود که امت تو بعد از تو او را میکشند حضرت فرمود سلام بر پروردگار من باد حاجتی نیست بفرزندی ع

که فرزندیه او قرار خواهد داد امامت و ولایت و وصایت را فاطمه فرستاد که
راضی شدم فحملته کرها ووضعته کرها وحمله وفصاله ثلثون شهرا
او را حمل برداشت از روی اکراه و گذاشت او را از روی اکراه و مدت
حمل و رضاع او سی ماه بود که شش ماه مدت حمل آنحضرت و بیست و چهار ماه مدت زمان
رضاع و در حدیث دیگر جناب صادق ع تصریح فرمود که در حق حسین ع نازل شد
این آیه ووصینا الانسان پس بمقتضای وصیت الهی احسان بایشان لازم
و بدلالت عقلی ونقلی شکر ایشان که والدین حقیقی میباشند واجب و متحتم میباشد
و شکر این والدین است که مقارن توحید است پس کسیکه ایشان را شکر نکند
شکر نکرده است خدا را و کسیکه باین والدین احسان نکند توحید را ناقص کرده است
ابن طاوس ذکر کرده که اشکرهم لولاهم ما خلقت شکر کن کسانی را که اگر
نبودند ایشان خلق نمیشدی اگر ایشانرا شکر کردی خدا را شکر کردی اگر ایشانرا
تعظیم کردی خدا را تعظیم کردی اگر ایشانرا احسان کردی خدا را احسان کرده
باشی شنیده که ابن عباس از پیغمبر خدا روایت کرده که چون خدا عرش و
ملائکه حاملین عرش را خلق کرد وحی شد بایشان که طواف کنید بعرش من
و تسبیح کنید مرا پس طواف کردند و تسبیح کردند پس فرمود صلوات بر حبیب من
که او را از نور عظمت خود خلق کرده ام گفتند خدایا ما را امر کردی که طواف
کنیم عرش ترا و ثنا گوییم ترا پس امر فرمودی که صلوات فرستیم بر حبیب تو
ایا کنیم تسبیح ترا و بجای آن صلوات بر حبیب تو فرستیم پس ندا رسید بایشان
که اذا صلیتم علی حبیبی محمد سبحتمونی وهللتمونی هر گاه شما صلوات بر حبیب من فرستادید
پس مرا تسبیح و تهلیل کرده اید پس احسان بایشان از لوازم میباشد و بر و
نیکی بایشان از واجبات است عقلا و شرعا زیرا که عقل حاکم بکرم و احسان

بشکر خدا است و احسان با بدن و الدین نسبت که صح

بنور عظمتش

بوالدین

بوالدین و عدم جواز عقوق ایشانست پس چگونه نسبت بایشان که والدین حقیقی
و سبب وجود هر شیئی میباشند هر چیز را لازمست احسان ایشان و تعظیم ایشان
و همه چیز بایشان احسان و نیکی کرده و در یاری ایشان کوشیده همچنانکه در حدیث
زائده جبرئیل خبر داد به پیغمبر ص که در آن روزی که کشته میشود در آن سبط تو و خود
و خویشان او و احاطه کنند بایشان لشکرهای کفر و لعنت تزعزعت الارض
من اقطارها و مادت الجبال و کثر اضطرابها یعنی اطراف زمین
خواهد لرزید و کوهها بحرکت و اضطراب خواهند آمد و دریاها موج و تلاطم خواهند
و آسمانها بلرزه خواهد آمد بجهة غضب و غیظ آنچه میکنند دشمنان تو بتو و ذریه تو
بجهة عظم شمردن تهتک حرمة تو و لا یبقی شیء من ذلک الا استاذن الله
عز و جل فی نصرة اهلک المستضعفین المظلومین چیزی نخواهد بود از اینها
مگر آنکه طلب اذن میکند از خدا در یاری اهلبیت تو که ضعیف و مظلومند ببین تامل
کن این امر که هر جمادی ایشانرا یاری میکند و در مدد حمایت و احسان بایشان
بر می آیند و انسانی که خداوند جلیل او را وصیت میکند باحسان بایشان کرده
از ایشان بر ایشان ظلم میکنند و ایشانرا میکشند و اسیر میکنند و گروهی ایشانرا
وا میگذارند و با وجود اطلاع بر مظلومی ایشان او را یاری نمیکنند بلکه از نزد او
فرار میکنند و گروهی شادی میکنند بر قتل او و خوشحالی میکنند بمظلومیت او
سبحان الله المغنی را چگونه تصور میتوان کرد باری آن احسان و بری که بر همه
کس لازم شد نسبت بایشان و وصیتی که خداوند جلیل نسبت بآن دو امام
علیهما السلام فرموده دوستانشان بجا آوردند و شیعیانشان کوتاهی نکردند
و کسانیکه در خدمت ایشان بودند احسان ایشان این بود که بدست و زبان
و مال و جان بایشان احسان کنند و در اوامر و نواهی ایشانرا متابعت

کنند

کنند و حق احسانرا کسانی کردند که جانهای خود را در راه محبت ایشان بخشیدند و جان
و مال و عرض خود را فدای ایشان کردند و بواسطه احسان خدا هم بایشان
احسان کرد و چنان مرتبه ایشانرا بالا برد که محسود عالمیان شدند و اعاظم
علما و مؤمنین بابی انت و امی بایشان خطاب میکنند اما نسبت بامثال ما
که دست ما از دامنشان کوتاه و زمانه ما را از فیض خدمت ایشان محروم
کرده احسان بایشان چیست الا محبت ایشان و ذکر مناقب ایشان
و زیارت ایشان از لزوم بر و احسان بایشان که ثابت است عقلا و نصا و
حصول آن در ضمن این امور مذکوره پس هر یک از این امور از افراد مخیر فیها
میباشند و شکی نیست که هر یک از افراد واجب مخیر متصف بوجوب میباشند
فی الجمله آنکه گریه بر ایشان احسان بر ایشانست واضح است و در اخبار و
نصوص تصریح باین شده چنانچه ابن قولویه بسند معتبر روایت کرده از زراره
ابن اعین که حضرت صادق ع فرمودند در حدیث طویلی که ما من عین احب
الی الله و لا عبرة من عین بکت و دمعت علیه یعنی هیچ چشمی در نزد خدا محبوبتر
و آب دیده در نزد خدا دوستر نیست از آن چشمی که گریه و بریزد آب خود را در مصیبت
جدم و ما من باک یبکیه الا و قد وصل فاطمة و اسعدها و وصل رسول
الله و ادی حقنا یعنی گریه کننده نیست که بر او بگرید مگر آنکه نیکی کرده است
او را در مصیبت فرزندش و نیکی کرده است پیغمبر ص را و ادا کرده است حق
اهلبیت را و ما من عبد یحشر الا و عیناه باکیة الا الباکین علی جدی
یعنی بنده نیست که محشور گردد مگر آنکه دیدهای او گریان میباشد مگر گریه کنندگان
بر جدم که محشور میشوند با دیده روشن و بشارتها و میرسد از جانب خداوند
عالمیان و آثار سرور و خوشحالی بر رویش ظاهر میباشد الخلق قد

الفرع

اَلْفَزَعِ وَهُمْ آمِنُونَ وَالْخَلْقُ يُعْرَضُونَ وَهُمْ حُدّاثُ الْحُسَيْنِ تَحْتَ ظِلِّ
الْعَرْشِ وَفِي ظِلِّ الْعَرْشِ لَا يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ یعنی زائره در روز قیامت
مردم در جزع و فزع میباشند و ایشان از فزع قیامت ایمنند و خلق در مقام حساب
و مقام عرض بر الهی میروند و ایشان در سایه عرش الهی با حسین علیه السلام هم صحبت
میباشند و خوفی از حساب ندارند با ایشان میگویند داخل بهشت شوید ایشان
ابا میکنند و صحبت حسین ع را اختیار میکنند حور العین و غلمان بهشت با ایشان
پیغام میفرستند که ما مشتاق شما میباشیم تعجیل کنید ایشان سر بالا نمی کنند
که پیغام ایشانرا بشنوند و بسبب شادی و سروری که از مجالست آنحضرت
دارند پس ای عزیز من تامل کن و ببین که آنحضرت چه حقهای عظیم بر تو و بر همه اهل
عالم دارد از جمله آنکه از برکت جد و پدر او و برادرش خداوند جلیل ترا هدایت
کرد بدین اسلام تا بدنت از آتش حرام گردد و عذاب ابدیرا از تو بدر داشت
و پادشاهی سپهر دیرا بتو انعام کرد و تعلیم کردند معرفت و خداشناسی را
و طریقه عبودیت و بندگی را و کیفیت سلوک خداپرستی را و ترا آشنا کردند با
خداوند منعم تو تا در هر درماندگی و ورطه که او را بخوانی ترا نجات دهد و
آموختند بتو علوم و آداب و حکم و معارف را که مرتبه علم و معرفت مرتبه ایست
از هر چیزی بالاتر باشد حضرت پیغمبر فرمود مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفاً فَقَدْ صَيَّرَنِي عَبْداً
یعنی کسیکه یک حرف تعلیم کند بمن مرا بنده خود کرده است آیا بوجه این مراتب
از علوم و معارف ترا بنده خود نکردند و اگر بنده ایشان میباشی این است حق
بندگی که آقایت را بشمشیر کین شهید کنند و سرش را بر سر نیزه کنند و عیالش را
اسیر کنند و مالش را تاراج کنند با اینهمه آهی از سینه نکشی و ناله بلند نکنی
و اشکی از دیده نریزی و خاک غمی بر سر نکنی و طپانچه المی بر رو نزنی

اُفٍّ لِعَيْنٍ تَلَذُّ الْكَرَى وَجُفُونُهُمْ لَمْ تَكْتَحِلْ بِرُقَادِ ای اف باد چشم مرا
چگونه بخواب راحت میرود و بلذت خواب میرود و حال آنکه سادات رسول من
از ترس دشمنان چشمهای ایشان بخواب نمیرفت وَتُلَافِ الْقَلْبِي بِالزُّلَالِ شَرَابُهُ
وَقُلُوبُهُمْ بِالظَّمَأِ الْهَجِيرِ صَوَادِي اف باد قلب مرا که آبهای خوشگوار مینوشد
و حال آنکه متوسلیان من جگرها و احشای ایشان خشک شده بود وَاُفٍّ لِجِسْمِي كَيْفَ
هَنَّأَهُ الْوِطَا وَجُسُومُهُمْ مَا وَطِئَتْ بِمِهَادِ اف برین بدن هلاک چگونه گوارا است
بر او خوابیدن بر فراش و تکیه کردن بر فرش و حال آنکه بدنهای منوره سادات
مرا بر زمین افکندند بِأَبِي وَأُمِّي الْهَاشِمِيَّاتُ الَّتِي قَدْ هُتِّكَتْ بِالْقَيْدِ وَالْأَصْفَادِ
پدر و مادرم فدای از زنان هاشمیه که بدنهای ایشان مجروح شده بود به بستن
ریسمان و قید و دشمنان بِيضٌ بِهِنَّ عَلَى الْمَطَايَا حُسَّرًا سُبِيَتْ بِغَيْرِ وِطَاءٍ عَلَى
الْأَعْوَادِ ایشانرا پژمرده و افسرده بر شترها سوار کرده بودند و گردانیدند فَوْنُوا
لِيُرَى الْحُسَيْنَ وَتَشْتَكِي اَمَا لَنَا مِنْ مَعْشَرِ الْاَوْغَادِ ای اخی بعد العزیز مصیبه
صَبْرًا أَوَمَا نَبِذُوا مَدَى الْآبَادِ
آه شکایت دل خود را و ظلم ظالمان را
بسر برده برادر خود کردند که ای برادر بعد از آن غمهائیکه بوده را چنان
ذلیل کردند بعد از تو که او ربی منت ما را و فریاد رسی نیست آخی یا دوحی و
دُوحُ مُسَرَّتِي وَغُرَرُ أَفْرَاحِي مَحَلَّ وِدَادِي قُمْ وَانْظُرِ الْأَوْلَادَ فِي ذُلِّ
السِّبَا وَالْكَرْبِ لِلْآبَاءِ وَالْأَجْدَادِ برادر جان و روح روان من
وای راحت و شادی من برخیز و ببین اطفال یتیم و اولاد بیکس اکنون در ذلت اسیری مبتلا و
جد و پدر ایشانرا میگویند هل نظرتم لو نحب الحق لها ما اشتكيه من لفحي للاعباد
ای نیکان من آیا میشود که پدر من کی و آتش بهوران مغار فراق آن تسکین دهی تا بری حقوق آبائشان را

بحقوق والدین ظاهری نسبت بتوان داد و نعمة این سادات ظاهری نتوان سنجید
اگر والدین تو واسطه وجود ظاهری تو شده اند ایشان سبب وجود ظاهری تو
و والدین تو و جمیع عالم شده اند و اگر والدینت ترا از بلاها حفظ کرده اند ایشان
سبب دفع بلاهای دنیا و آخرت تو شده اند اگر والدینت بر تو مهربانی کرده
کرده اند و محبت بتو کرده اند ایشان مهربانتر از پدر و مادر بوده اند زیرا
که ایشان متحمل این بلاهای عظیم شده بجهة راحت تو و نجاة تو اگر میگوئی پس
بشنو ام السلمه روایت میکند که روزی پیغمبر داخل شد و در عقب او حسن و حسین داخل
شدند و در کنار آنحضرت نشستند پس آنحضرت حسن را بزانوی راست و حسین را
بزانوی چپ نشانید و گاهی این را میبوسید و گاهی آنرا ناگاه جبرئیل نازل شد
و گفت یا رسول الله حسن و حسین را دوست میداری گفت چگونه دوست ندارم
ندارم و حال آنکه ایشان دو ریحانه منند در دنیا و دو نور چشم منند گفت یا نبی الله
خدا حکمی درباره ایشان فرموده پس صبر کن بر آن حضرت فرمودند آن حکم چیست
ای جبرئیل گفت قَدْ حَكَمَ عَلٰى هٰذَا الْحَسَنِ اَنْ يَمُوْتَ مَسْمُوْمًا وَعَلٰى هٰذَا
الْحُسَيْنِ اَنْ يَمُوْتَ مَذْبُوْحًا خدا حکم فرموده و مقدر کرده که این فرزندت حسن از زهر
شهید شود و آن فرزندت حسین بقهر سر بریده شود و هر پیغمبر را دعای
مستجابی میباشد اگر خواهی دعا کن تا خدا این مصیبت را از ایشان دفع کند
وَاِنْ شِئْتَ كَانَتْ مُصِيْبَتُهُمَا ذَخِيْرَةً فِيْ شَفَاعَتِكَ لِلْعُصَاةِ مِنْ اُمَّتِكَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
و اگر خواهی مصیبت ایشانرا ذخیره کن و آنرا برای شفاعت گناهکاران امت
در روز قیامت حضرت پیغمبر فرمودند ای جبرئیل من راضیم بقضای الهی نمیخواهم
مگر آنچه او میخواهد یعنی قَدْ جَعَلْتُ دَعْوَتِيْ ذَخِيْرَةً بِشَفَاعَتِيْ فِي الْعُصَاةِ مِنْ اُمَّتِيْ وَيَقْضِي
اللّٰهُ فِيْ وَلَدَيَّ مَا يَشَاءُ دوست میدارم که دعایم ذخیره باشد از برای شفاعت گنه کا

امتم و آنچه میخواهد در حق فرزندانم حکم فرماید و از ینجاست که بعضی از عرفا نقل کرده اند
که در روز الست در عالم ذر حقتعالی چون خلق کرد حکم کرد بر همه ایشان که هر کس که
معصیت خدا کند باید بجهنم رود و به آتش بسوزد فَقَامَ الْحُسَيْنُ وَضَمِنَ ذُنُوْبَ
شِيْعَتِهِ بِقَتْلِهِ فِيْ كَرْبَلَاءَ وَسَبْيِ نِسَائِهِ پس جناب سید الشهدا قدم پیش
گذاشت و ضامن شد گناهان شیعه خود را باینکه کشته شود در کربلا و اسیر شوند
زنان او و از ینجاست که شیخ عارف شیخ احمد حصاری در بعضی از مراثی خود با همین معنی
اشاره میکند در مقامیکه اصحاب آن جناب در مقام جانفشانی بر آمدند
آنحضرت بایشان میفرمود قَدْ تَمَنَّيْتُمُوْا وَاَنَا اَنَا جُنَّةٌ لَكُمْ اَفْدِيْكُمْ مِنْ لَظًى نَجْنِيْ اَشْرَ بِهِمْ نَادِمًا
كَيْفَ سَبَقْتُمْ بِالْفِدَاءِ وَالشِّرَاءِ شما خود را فدای من میکنید و جان مرا بخرید
و حال آنکه من آمدم که شما را بجرم از آتش جهنم در عوض آن جان خود را دهم من شما را
خریدم پیش و من خریدار شمایم در روز اول چگونه میخواهید شما سبقت گیرید
و جان مرا بخرید از شمشیر دشمنان نه جان شیعیانت بفدای مهربانیت ای
ابی عبد الله کاش همه شیعیان بفدای یکموی تو می شدند شیعیان را بلکه عالم را
قابلیت این نبود که خاک پای او بود و بجهة راحت ایشان آری حکمت این امر را
خدا بهتر میداند یا اینکه مراتبی چند برین مترتب میباشد که احصار تو انکرد
خدا مرتبه بجهة او قرار فرموده که بآن نمیرسید مگر بکشته شدن چنانچه سابقا
ذکر یافت و در حدیث است از حضرت صادق علیه السلام که بعد از آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله خدا
بام السلمه خبر داد و حکایت کشته شدن او را ام سلمه عرض کرد که دعا کن که خدا
این بلا را از او دفع نماید حضرت فرمودند قَدْ فَعَلْتُ فَاَوْحَى اللّٰهُ اِلَيَّ اَنَّ لَهُ دَرَجَةً
لَا يَنَالُهَا اَحَدٌ مِنَ الْخَلْقِ وَاَنَّ لَهُ شِيْعَةً يَشْفَعُوْنَ وَيُشَفَّعُوْنَ وَاَنَّ
الْمَهْدِيَّ مِنْ وُلْدِهِ یعنی من دعا کردم خدا بمن وحی فرستاد

که اورا

گاو را درجه ایست که احدی از مخلوقین باو نمیرسد و این بجهة شهادت تو است
و یکی دیگر اینکه مهدی است از اولاد او پیدا شود و حقیقت امر اینست که آنجناب
جان شریف خود را فدای شریعت جد بزرگوار خود کرد و امری باو فرمودند
اطاعت کرد و سره بجهة چنانچه شیخ جلیل القدر شیخ حسین ابن عصفور بحرانی
در کتاب فوادح از کتاب ثاقب المناقب از جابر بن عبد الله روایت کرده
است که چون حسین ع عازم عراق شد رفتم در نزد او عرض کردم تو فرزند
پیغمبری ص و احد سبطین صلاح میدانم که تو نیز با دشمنانت مصالحه کنی چنانچه
برادر ارجمندت صلح کرد بدرستیکه برادرت صاحب رشد و عقل بود و موفق
بود حضرت فرمودند آنچه برادرم کرد بامر خدا و رسول بود ص و منهم آنچه میکنم
بامر خدا و رسول میکنم آیا میخواهی که جدم رسول خدا و پدرم علی مرتضی و برادرم
حسن مجتبی را ببینی که بتو بگویند که آنچه را میکنم بگفته ایشانست پس اشاره کرد
باسمان دیدم درهای آسمان گشاده شد ناگاه دیدم که رسول خدا ص
و علی مرتضی و حسن مجتبی و حمزه سید الشهدا و جعفر را که فرود آمدند تا بزمین قرار
گرفتند پس از جا برخاستم بی اختیار و حیران و واله شدم ناگاه رسول خدا
رو بمن کرده فرمود الم اقل لک امر الحسین قبل الحسین آیا من نگفتم تو خبر
ندادم بتو حکایت حسین ع را لا تکون مؤمنا حتی تکون لائمتک مسلما و لا تکو
ایمانت صحیح نیست تا تسلیم نکنی ائمه خود را و راه اعتراض بر ایشان مسدود
نکنی آیا میخواهی ببینی جایگاه فرزندم حسن ع و جایگاه معاویه را و جایگاه
فرزندم حسین ع و جایگاه یزید ملعون را گفتم بلی یا رسول الله پس پای بر
زمین زد و شکافته شد و دریائی ظاهر شد اشاره کرده دریا شکافته شد
تا هفت دریا در زیر آن آتش جهنم را دیدم و دیدم ولید بن مغیره و ابی جهل

و معویه و یزید را با مرده شیاطین در سلسله عظیمی بزنجیر کرده بودند و سخت ترین
عذاب ایشان از همه اهل جهنم پس فرمود ارفع راسک سر بالا کن سر بالا
کردم دیدم درهای آسمان گشوده شد و اعلای درجات بهشت بنظرم
آمد پس دیدم جناب پیغمبر ص با همراهان بالا رفتند چون بلند شد پیغمبر ص صیحه
زد یا بنی الحقنی ای نور دیده ملحق شو دیدم سید الشهدا ع نیز بایشان
ملحق شد و بالا رفتند تا داخل بهشت شدند و در اعلای درجات بهشت جای
گرفتند پس در آنمکان پیغمبر ص نظر بمن کرده و دست حسین ع را گرفت
فرمود یا جابر هذا ولدی معی ههنا فسلم امره و لا تشک تکن مؤمنا
ای جابر این فرزند منست و با منست در بهشت تسلیم کن امر او را تا از مؤمنان
باشی جابر گفت فعمیت عیناى ان لم اکن رایت ما قلت من رسول الله
کور شود دیده ام اگر آنچه را گفته ام ندیده ام از پیغمبر ص باری چون تامل کنی
باز گشتن این امور اینست که بجهة نجات امت و خلاصی ایشان متحمل این بلاها و اذیتها
شده اند پس کو احسان تو در مقابل این احسانها اگر بدرت برود ببین چگونه لباس
مصیبت می پوشی و جامه صبر و آرام را چاک مینمائی نمیدانم که بجهة کشتن
حسین ع که همه شیعیان او یتیم شدند و ابواب فیوضات الهی را بر روی
ایشان بستند و چگونه داغی بر دل اهل عالم گذاشتند چه خواهی کرد بحکایت
اینکه این گریهها و این نالهها تعزیه ایست که لایق سید انس و جان و پاره تن پیغمبر
خدا بوده باشد بخدا که اگر خلق اولین و آخرین و اهل آسمان و زمین گریه
کنند و نوحه نمایند ابد الابدین هر آینه مقصر خواهند بود بجهة بزرگی
این مصیبت و عظیمی بن لمثله فیا معشر الاحباب قوموا و هیجوا و صیحوا اصابا
بسمع اصنیم بالوعاق نائرة الشذاب نوا و حثوا الصموا صاخ الخلو من فقار نا

ایگروه دوستان برخیزید و غرش کنید و مثل رعد نعره زنید و بصدای بلند فریاد
زنید فریادی که گرها را بشنوانید و ایگروه ندبه کنندگان شیون کنید و خروش کنید
بحوی که گوش شما را کر نمائید فَاِبْنُ خَیْرِ الْمُرْسَلِیْنَ مُحَمَّدٍ صَرِیْعٌ مَعَ الْاَعْقَابِ
فَهُمْ اَبْنُوا ئی یرا که فرزند بهترین پیغمبران را با اولاد و اقوام و اقربایش از روی
قهر در زمین کربلا بزمین انداختند اَلْمُعَفَّی بِقَوْمٍ ذِیْ نُفُوْسٍ کَرِیْمَةٍ اُحِیْطُوْا
بِاَخْوَانِ الْخَنَازِیْرِ وَالْزَّیْبِ هاتف ندوه بران نفوس مکرمه که فرو گر
گرفته شد در میان خوکان بادیه ضلالت و سگان وادی جهالت و شقاوت
کَمَا اَحَاطَتْهُمْ اَلْبَاغُوْنَ یَبْغُوْنَ قَتْلَهُمْ لِحِقْدٍ قَدِیْمٍ کَانَ فِیْ صَدْرِهِمْ عَلَا فرو گرفتند
ایشانرا جماعت ستمکار بجهة ریختن خون ایشان بجهة کینه دیرینه که در سینهای
ایشان بجوش آمده بود لَقَدْ قَتَلُوْا ظُلْمًا وَصَارَتْ رُؤُسُهُمْ تَدُوْرُ عَلَی
الْاٰفَاقِ کَالْبَدْرِ فِی الدُّجَا بتحقیق کشته شدند آنگروه مظلوم از روی ظلم و ستم
و سرهای ایشانرا در آفاق گردانیدند فَهَا تِلْکَ اَبْدَانٌ حَوَتْ دُوْنَ مَجْدِهَا
وَتِلْکَ رُؤُسٌ عَالِیَاتٌ عَلَی الْقَنَا پس دیده بصیرترا بگشا و بسوی ایشان نگر
که اینک بدنهای ایشانست که آن مجد و بزرگی که بود ایشانرا از زمین افکندند
و اینک سرهای مقدسه ایشانست که بر نیزها بلند شده وَتِلْکَ الذَّرَارِیْ
مِنْ سُلَالَةِ اَحْمَدَ یَقِفْنَ اُسَارٰی لَا خَفِیْرَ وَلَا مَطَا اینک اسیران ذریه
گوشگان پیغمبر که اسیرند بدست اشرار که ایشانرا فریادرسی و یاری کننده
نیست اُسَارٰی لِاَهْلِ الْهِنْدِ تُفْدٰی وَتُطْلَقُ اُسَارٰی لِاَهْلِ الْبَیْتِ تَبْقٰی بِلَا فِدَا
آه آه اسیران هند و فرنگ فدیه داده میشوند و خلاص میشوند و اسیران اهلبیت
فدیه منت و خلاصی نیافتند فَیَا صَاحِ اَجْزِعْ مِنْ یَزِیْدٍ وَجَوْرِهِ وَبَغْیِ اَهَانِیْهِمْ
وَالتَّعَدِّیْ وَالْزِّنٰی اَللَّوْمِ لَمْ یَعْهَدْ مِثْلُهُ وَهُوَ ابْنُکُمْ لَمْ یَکُنْ یُسْبَهُ بِره

ندبه کم

من

ی

الصاحب من جزع و فزع کن از یزید و ظلم او و از دست ستمکاران که آمده که بد نظر
کرفتند که مثل آن شنیده نشده بود و معصیتی را مرتکب شدند که مثل آن دیده نشده بود
اَبَا حُوَاجِمَیْ فَقَدْ حَقَّدُوْا مِنْ حَرِیْمِهِ اَحَلُّوْا دَمًا لَیْسَتْ تُکَافِئُهُ الدِّمَاءُ
امر حرام را مرتکب شدند که ممنوع بود بدمار پیرامون آن و خونیرا حلال کردند
که همه خونهای عالمیان با آن برابری نکند عَزِیْزٌ عَلَی الْخَلْقِ الْتَعَیُّشُ عِنْدَمَا مَضَی
اَهْلُ بَیْتٍ لَا یُقَاسُوْنَ بِالْوَرٰی بعد از رفتن سادات خلق و شهید شدن
امام عالمیان دشوار است زندگانی بر دوستانش و بر همه خلق بمیند انم هدم
دلست که درین مصیبت گداخته نمی شود و کدام سینه درین بلیه شکافته نشد
و کدام دیده است که خوناب نمیکرد و کدام چشمست که اشکبار نمیباشد
کفار را با چنین آشنائی نمیباشد و اوراشناسند باینحال بر ماتمش میگریند
ولوای معصیتش را بر پا مینمایند و بصحه پیوسته که مشرکین هند در اکثر بلاد ایشان
در ایام ماتمش از مشاغل دنیا بالمره دست میدارند و با اینکه اکابر بلکه اکثر
ایشان بر تخت و سریر مینشستند و میخوابیدند و درین ایام خاک نشین میشوند بلکه
بسیاری خاکستر نشین میکردند و خود را از اطعمه لذیذ مثل گوشت و غیره باز
میدارند و اخراجات عظیمه میکنند و انها غیرمیت بجهة اهل اسلام زیرا که ایشان مرا و
که خاکستر نشین کردند و ترک گذارند نمایند نه آنکه اساس شادی فراهم آورند و مجالس سرا سنت
دهند و اطعمه لذیذه صرف کنند و در مجالس مردان و خوشخوانان با نواع تغنی و وقع
هزلیات قیام نمایند و مانند رقاصان برقص و تصنیف مشغول شوند و اسم
آنرا تعزیه گذارند چرا دل الراالباس اند و دنی نوشتی چرا دیده ات مجروح نکردیدد
بجرا آثار اند وه بر روییت ظاهر نکردیده یکی از ثقات نقل میکرد از یکی از کسانی که مدتی
در هند بوده که یکی از بلاد هند رفتم و از ایشان پرسیدم که شما چرا

تعزیه

تعزیه میدارید و گریه میکنید گفت از جهة آنکه پسر دختر خدا را کشتند العزیز من
اگرچه غلط گفت خدا را وزیری بوده اما تو گریه کن که پسر پیغمبر خدا را کشتند و
دختران پیغمبر خدا را اسیر کردند و خانهای پیغمبر خدا را خراب کردند آری تو
تو نیکو نشناخته حسین علیه السلام را او درست برخورده شده قباحت این ظلم را علی بن عیسی
صاحب کشف الغمه که از مشاهیر علمای شیعه میباشد در کتاب کشف الغمه خود
که وضعش بجهة فضایل و احوال ائمه میباشد در مقام بیان احوال سید الشهدا
میگوید چند امید اند که خوشم نمی آید که خوض در بیان ذکر آنچه بر آنحضرت و بر
اهلبیت او زیرا که آن جگرها را میشکافد و دلها را با آتش میسوزاند و بعد از ذکر
بعضی از قضایا و مصیبت آن بزرگوار میگوید ولما وصل القلم فی المیدان
الی هذا المقام ابدت الایام مر الآلام فامتنع من اتمام المرام علی اتم الاقسام
ولو برخوم من نظام الکلام دون موقف الاختتام چون کمیت
قلم در میدان بیان احوال سید امم باینمقام رسید چنان آلام نهان و شورش
درون زور آور شد که مانع شد از اینکه مطلب را درست تمام نمایم و در جای
دیگر میگوید که بجهة عظیمی آنچه واقع بر آنحضرت شده و شدت مصیبت او مشکل بود
مرا شنیدن این وقایع و مدتی بود که کوشش میکردم و نمی نشستم در مجلس که در
عاشورا ذکر این حکایات میشد زیرا که بجهة شنیدن این حکایات در دل خود درد
عظیم و سوزش مفرطی مییافتم و در خود جزع و فزع بی اختیاری میدیدم
و غایت آنچه میتوانستم اظهار کرد این بود که اشک بریزم و بگریم و لعنت بر
قاتلانش کنم و این سوزش دل مرا ساکن میکرد میترسیدم که بی اختیار اعمال
غیر لایق از من صادر آید چه نیکو گفت بخدا قسم که گریه کردن این سوزش را فرو نمی
نشاند و اشک از دیده ریختن این آتش را خاموش نمی کند و ناله و نوحه این

مصیبت

این مصیبت را لایق میباشد باید دلها شکافته شود و جانها کباب شود سید الساجدین
میفرماید ای قلب لا یتصدع لقتله ام ای فؤاد لا یحن الیه ام ای سمع یسمع هذه الثلمة
التی ثلمت فی الاسلام کدام دل است که بجهة قتل او شکافته نشود کدام سینه است
که بجهة این مصیبت مجروح نگردد و کدام گوش را تاب آنکه بشنود این رخنه که در
اسلام شد اصبحنا مطرودین مشردین شاسعین عن الامصار کانا اولاد ترک
و کابل من غیر جرم اجترمناه ولا مکروه ارتکبناه ولا ثلمة فی الاسلام ثلمناه
صبح کردیم در حالتیکه ما را رانده بودند و از دیار و وطن دور کرده بودند که گویا
ما را از کفار ترک شمرده اند و حال آنکه گناهی نبود ما را و امر قبیحی از ما سر نزده
بود و در اسلام رخنه نکرده بودیم عزیز من اگر دلت درین مصیبه میسوزد و اگر درین
مصیبت اشک نمی ریزی پس در کدام مصیبت اشک خواهی ریخت فلا خیر
فی دمع یصان عن سادات الزمان و اولیاء الرحمن فوا اسفاه علی تلک الا
جسام المرملة بغیر فرش ولا مهاد و وا محنتاه علی الابدان المطروحة بغیر وطاء
و لا وساد جسوم طالما اتعبوها فی عبادة و تلاوة القرآن فیا لیتنی فدیت
تلک الاجسام فیا لیتنی کنت تراباً لهذه الاقدام
حضرت امام رضا علیه السلام بریان بن شبیب میفرماید یا ابن شبیب ان کنت باکیاً
لشیء فابک علی الحسین فانه ذبح کما یذبح الکبش ای پسر شبیب اگر گریه میکنی بر
چیزی پس گریه کن بر حسین علیه السلام زیرا که او را ذبح کردند همچنانچه گوسفند را ذبح میکنند
و قتل معه من اهل بیته ثمانیة عشر رجلاً ما لهم فی الارض شبیهون
و با او کشتند هیجده نفر از اهل بیتش را که در همه زمین کسی مثل ایشان [illegible]
ای والله راست گفت حضرت امام رضا علیه السلام کسانیرا کشتند که مثل و شبیهی
ایشان را آیا کجا بود مثل قاسم بن حسن علیه السلام جوانی که در وقتیکه میخواست به میدان رود

و بجهه

وجه رحضت بخدمت عم خود آمد آنحضرت در مفارقت او آنقدر گریست که غش کرد ای کجا بود جوانی مثل عباس بن امیر المؤمنین علیه السلام که در وقتیکه کشته شد سید الشهدا فرمودند بعد از تو کمرم شکست و پشتم خم شد کجا بود مثل علی اکبر جوانی در وقتیکه کشته شد سید الشهدا فرمودند بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا بکار نمی آید کجا بود کسی مانند جوانان بنی هاشم که هر یک سروی بودند در خیابان رسالت و نخلی بودند در بوستان امامت و غصنی بودند از شجره عصمت چه خوش میگوید شیخ حسن بن شیخ زین الدین صاحب معالم در بعضی از قصاید خود خطب قام عمود الشرک منتصبا و شد اعضاد الغی و الزود مصیبتی است این که عمود شرک را بپا کرد و قوت بازوی اهل ظلم و گمراهان سخت شد خطب تضعضع منه و اضطربت قواعد المجد فی الاعراق و الطود داد ابلیته که ارکان دین را بلرزه در آورد و قواعد مجد و بزرگی که در اعراق کرام خود بجهة بزرگان بمقر کرده بود با ضطراب در آورد خطب له اهتز عرش الله و انطمست معالم الرشد فی الاخفاق فی النور داد ابصیبتی که عرش عظیم را متزلزل و نشانهای هدایت و رشد را که خداوند در قرآن اشاره بان کرده برطرف سود یا لهفا لهف حماة الدین من مضر یا ذوی الخمر و البیض المناجید کجائید ای حامیان دین و اقربای خاتم النبیین کجائید ای شجاعان با تدبیر و ایصاحبان نیزه و شمشیر تقتل السبط ظمآنا علی ظمأ و الماء تشربه صادی الیعافیر آیا رواست که نور دیده شمار و سبط محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را با لب تشنه شهید نمایند و حال آنکه وحشیان از آب سیراب شدند و راسه فوق عسال تطاف به من کل فاض من البلدان مشهود و سر مبارک او را بر سر نیزه زدند و او را در بلاد دور و نزدیک گردانند و جسمه عاریا لا یکفنه فی مرغیر حفاف من الموره بدن او را برهنه و عریان

بر زمین انداختند و او را نپوشانیدند و کفن نکردند مگر بادهای وزنده که بغبار صحرا او را پوشانیدند پدر و مادرم فدای مظلومیت شود یا مظلوم و غزّ انصحابه صرعی کانهم اعجاز نخل طویل القد مقعود و یاران از انسی بشر را همه بر زمین انداختند مانند نخلهای ... کنده باشند و ما نسیت و لا انسی کرایمه ینتن بها کل افاک و مغرور از یاد نرفته و نخواهد رفت حرم محترم او را که بر ... میکردند ... نزاد وغ گویان مغرور و تستغیث الی العرش صارخة و الدمع ما بین منضوم و منشور و ترفع الصوت ندبا و هی قائلة یا جد قد ابنا عکس المقاد با چشم گریان و سینه سوزان و نالان استغاثه بجد و پدر میکردند و بجد بزرگوار خود شکایت میکردند که ای جد بزرگوار عکس آنچه در نظر داشتیم بما کردند و ما را هلاک کردند یا جد اصبحت ابناء فاطمة فی کل الطراف نضو غیر مجبور ای جد بزرگوار دختران فاطمه در اطراف بیابان سرگردان میباشند یا جد فذا حصدنا کل هاجرة و عاهراة ابرحت فی المقاصیر ای جد بزرگوار دختران توئیم که در آفتاب گرم بدن ما را آفتاب میسوزد و زنان زانیه بنی امیه در قصرهای رفیعه ساکن میباشند آه یا جد قد جردنا کل فاجرة و خائن الطرف عنا غیر مقصور یا جد عالیمقدار ما را برهنه کردند و بخیانت نظر کردند یا جد قد هتکت استارنا عصب یقتادها کل فسیق و خمیر ای جد بزرگوار جماعتی پرده حرمت ما را دریدند که سرکرده ایشان صاحبان فسق و فجور و ارباب خمور بودند علمای اعلام و نقله آن واقعه محنت انجام را مثل شیخ مفید و سید جلیل ابن طاوس و محمد بن ابیطالب موسوی و دیگران روایت کرده اند بالفاظ مختلفه و معانی متقاربه بنحوی که حاصل کلام مجموع اینست که بعد از آنکه اصحاب سعادت انتساب آنجناب لباس شهاده پوشیدند و بعد از اقربا

دفاجراة

ای جد بزرگوار

اخبار ائمه انام

وخونبار

ندبه

وخویشان واولاد آن یگانهٔ عالم ایجاد کسی نماندند ونوبت شهادت باقربای
آنحضرت رسید ایشان عازم شهادت شدند وایشان بخط یقین بودند از اولاد
از اولاد عقیل واولاد جعفر واولاد امیر المؤمنین واولاد حسن زکی مجتبی ع
واولاد حسین ایشان چون فرصت اینک دیدند بر یکدیگر جمیع شدند ویکدیگر
وداع کردند واز مصیبت یکدیگر اشک حسرت از دیده ریختند وعازم [illegible]
شدند اول کسیکه از اهلبیت پا در عرصهٔ جوانمردی نهاد عبد الله بن مسلم بن عقیل بود
که مادرش رقیه دختر امیر المؤمنین بود وبمقتضای لَا فَتَىٰ إِلَّا عَلِي ... شبیه بالکمال
جوانی بود بیدل وبنص حدیث در عالم مثل وشبیه نداشت بعد از آنکه از خالوی
بزرگوار خود اجازه حاصل کرد قدم در عرصهٔ نبرد گذاشت ومیگفت اَلْيَوْمَ
أَلْقىٰ مُسْلِماً وَهُوَ أَبِي وَفِتْيَةً بَادُوا عَلىٰ دِينِ النَّبِي لَيْسُوا بِقَوْمٍ عُرِفُوا
بِالْكَذِبِ وَكِرَامُ النَّسَبِ مِنْ هَاشِمِ السَّادَاتِ أَهْلِ الْحَسَبِ
امروز روزیست که گشته شوم وبوصال پدرم مسلم فایض گردم واز فراق جوانان
نامدار که بشمشیر اشرار هلاک شدند خلاص گردم وبایشان ملحق شوم ایشان
وصدیقان وراستگویان اخیار ونجیبان نامدار بودند که بنجابت خود رسیدند
بآنچه رسیدند ومنهم بایشان ملحق خواهم شد پس خود را بر آن قوم زد ودر ایشان
افتاد تا آنکه سه حمله بر ایشان کرد وهشت نفر را در یکحمله بدرک فرستاد آخر در گوشه
دست بر پیشانی گذاشته بود ملعونی تیری زد بر پیشانی او ودست وپیشانی
او را سوراخ کرد وبجهه آن از اسب در افتاد وعمر بن صبیح وبروایتی
اسد بن مالک او را شهید کردند بعد از آن برادرش محمد بن مسلم بن عقیل بجهة طلب
خون برادر قدم در میدان کین گذاشت واز غیرت رقیه بود آخر الامر ضرب
شمشیر ونیزه وتیر او را از پا در آوردند ولباس شهادت پوشانیدند

پس جعفر بن عقیل پا در میدان گذاشت وعرصهٔ نبرد را بنور جمال خود روشن کرد
رجزی چند خواند ونسب خود را پیدا کرد وبعضی از مدایح سید الشهدا پیدا کرد
وخود را بر آن منافقان زد وپانزده کافر عنید را به بئس المصیر رسانید آخر بشر
بن سوط همدانی وبروایتی عروة بن عبد الله خثعمی او را شهید کرد بعد
از آن برادرش عبد الرحمن بن عقیل دامن همت بر کمر مردی زده قدم در میدان
نهاد ومیگفت أَبِي عَقِيلٌ فَاعْرِفُوا مَكَانِي مِنْ هَاشِمٍ وَهَاشِمٌ إِخْوَانِي كُهُولُ صِدْقٍ
سَادَةُ الْأَقْرَانِ هٰذَا حُسَيْنٌ شَامِخُ الْبُنْيَانِ وَسَيِّدُ الشِّيبِ مَعَ الشُّبَّانِ
پس خود را بر آن ظالمان زد وهفده سوار را بر زمین زد پس عثمان بن خالد جهنی
او را شهید کرد وبروایت ابو الفرج اصفهانی عبد الله بن عقیل نیز بود واو را
عثمان بن خالد کشت وعبد الله الاکبر بن عقیل ومحمد بن ابی سعید ابن عقیل وجعفر بن
محمد بن عقیل را نیز ذکر کرده است که در آن روز کشته شدند ودر کلمات علما
وزیارت شهدا مذکور نیستند بلکه آنچه مذکور است در کلام ایشان ودر زیارت
سید الشهدا دو نفر از اولاد عقیل بود ودو نفر از اولاد مسلم بلی صاحب تظلم
الزهرا میگوید در روایتی هست که سه نفر از اولاد مسلم وسه نفر از اولاد عقیل
در آن روز کشته شدند وبعد از آن اولاد جعفر قدم در کارزار گذاردند اولاد
او لا دبلاواسطه او کسی نبود از اولاد عبد الله بن جعفر دو نفر وبروایتی
سه نفر بودند ومادر ایشان زینب خاتون بود ودر وقتیکه سید الشهدا
از مکه بیرون آمد بعقب آنحضرت آمد واهتمام ترک آن سفر کرد حضرت قبول
نفرمود پس فرزندان خود را با آن حضرت فرستاد که در خدمت آنحضرت
باشند واو را یاری کنند وخود مراجعت کرد وجه آن درست معلوم نیست
البته عذری بود او را والا او اجل از این بود که از یاری آن امام زمان کوتاهی

کنند

باری ابتدا محمد پیش آمد و از خال بزرگوار استرخاص حاصل کرده رو بمیدان کارزار نهاد
و رجزی چند خواند و بر قلب لشکر زده ده نفر را بر خاک هلاک انداخت آخر الامر عامر
بن نهشل تیمی او را از پا در آورده بدرجه شهادت پس عون برادر او بمیدان آمد و بنا
بر ظاهر زیارت شهید اول او قدم در عرصه جانبازی گذارد و میگفت اِن تنکرونی
فَاَنَا ابنُ جعفر شهیدٌ صدقٌ فی الجنانِ ازهر یطیرُ فیها بجناحٍ اخضر کفی
بِهٰذا شرفاً فی المحشر اگر نمی شناسید مرا پس منم فرزند جعفر طیار که از روی
صدق و صفا شهید شد و بدو بال سعاده در بهشت طیران مینماید و همین فخر
کافیست در صحرای محشر پس خود را برآنگروه بیحیا زد و در اهوال حرب غوطه
ور گردید تا آنکه سه سواره و هیجده پیاده را بخاک هلاک انداخت آخر ملعونی
که او را عبد الله ابن بره همدانی میگفتند ضربتی بزد که از آن روح مقدسش بشاخسار
طوبا قرار یافت و بسیار بشهدا ملحق گردید و بروایت ابو الفرج عبد الله بن
جعفر نیز در آن واقعه شهادت یافت بعد از ایشان نوبت باولاد امام حسن ع
مجتبی رسید و ایشان بنا بر اشهر روایات دو نفر بودند عبد الله و قاسم و بنا
بر بعضی از روایات سه نفر بودند که سیمی ابو بکر بن الحسن بود که در شام متولد بود
و عبد الله بن عقبه غنوی و بروایتی عقبه غنوی او را کشت و عبد الله حرمله
بن کاهل به تیر خود هلاک کرد و کیفیت شهادتش خواهد آمد باری چون نوبت
بقاسم رسید از برای جانباختن کمر بست و بجهة رخصت نزد عم بزرگوار آمد
و قاسم چنانچه بتصریح هنوز طفل بود و بحد بلوغ نرسیده بود و بسیار خوش رو و صبیح
منظر بود حتی آنکه وارد شده است کَاَنَّ وجهه کفلقة القمر رویش ماه
روشنی ماهتاب میدرخشید و بنا بر بعضی از روایات در شش نیز همراه بود و همین
که سید الشهدا نور دیده برادر را دید که بجهة کشته شدن برخواسته او را در بغل

کشید وجعلا یبکیان حتی غشی علیهما شروع بگریه کردند و آنقدر گریستند که
هر دو مدهوش شده غش کردند بعد از زمانی که بهوش آمدند عرض کرد ای عم
بزرگوار میخواهم رخصت دهی که جان خود را در راه تو فدا کنم آنحضرت ابا کرد و
او را رخصت نمیداد چون آن طفل دید که عم بزرگوارش رخصت نمیدهد خود را
بر دستهای مبارک آنحضرت انداخت و دستهای شریفش بوسه میداد و التماس
رخصت میکرد چون دید رخصت نمیدهد بر پای شریف آنحضرت افتاد و پای آنحضرت را
میبوسید که مرا رخصت ده رخصتی ده که کنم جان بره مهر نثار تا بر آرد دل
از این قوم جفا پیشه دمار تا تنم چاک شود از دم شمشیر و سنان تا که دل یابد از این غصه و
اندوه قرار و در بعضی از روایات آنحضرت فرمود ها و الذی اَغشی برجلک الی الموت
ای فرزند آیا بپای خود میخواهی بروی بجهة کشته شدن آن طفل عرض کرد و کیف
یا عم و انت بین الاعداء وحیدا غریبا یعنی ای عم بزرگوار چگونه نروم و حال آنکه ترا می بینم
تنها و غریب در دشمنان نه دوستی و نه یاری روحی لروحک الفدا و نفسی
لنفسک الوقا باری آنقدر اصرار و مبالغه کرد که آنحضرت رضا شدند و او را
اذن حرب دادند و بروایتی آنحضرت گریبان پیراهن او را پاره کرده
و عمامه او را دو نصف کرده لباس او را بصورت کفن بر او پوشانیدند
و شمشیر خود را بکمر او بست و روانه شد و اشک از دیدهایش میریخت و میگفت
اِن تنکرونی فانا ابن الحسن سبط النبی المصطفی المؤتمن هذا حسین
کالاسیر المرتهن بین اناس لا سقوا صوب المزن اگر نمیشناسید مرا پس منم فر
زند حسن ع پسر دختر محمد مصطفی ص و اینک عم بزرگوارم حسین ع است که مانند اسیر
محبوس است در میان گروهی که از رحمت خدا دور باشند و باران هرگز
بر ایشان نبارد و بنا بر بعضی از حکایات پسر سعد را ندا داد که یا ابن سعد

یا از خدا نمیترسی آیا خدا را بنظر نمی آوری آیا حرمت رسول خدا نمیکنی
خدا ترا جزای خیر دهد تَدَّعِي الْإِسْلَامَ وَآلُ رَسُولِ اللهِ عَطْشَانًا ظَمْأ نًا
قَدِ اسْتَوَى الدُّنْيَا بِأَعْيُنِهِمْ ای بیجیا دعوی اسلام میکنی و اهلبیت پیغمبر خدا را می بینی
تشنه که از شدهٔ تشنگی دنیا در دیده ایشان سیاه گشته باز نی قاسم مبارز
طلبید و جنگ در پیوست و خود را در دریای حرب غوطه ور کرد و جماعتی را بخاک
هلاک انداخت با اینکه آن صغر سن بی و بجفر را بر زمین انداخته به بئس المصیر
فرستاد و بنا بر بعضی از روایات چون تشنگی بر او غلبه یافت بجانب عم بزرگوار
شتافت و میگفت یَا عَمَّاهُ الْعَطَشُ الْعَطَشُ أَدْرِكْنِي بِشَرْبَةٍ مِنَ الْمَاءِ الْخَضْرَةِ او را
دلداری داد امر بصبر فرمود و خاتم خود در دهان او گذارد قاسم گفت چون
او را در دهان گذاردم گویا چشمهٔ آبی بود پس سیراب شدم بار دیگر بنو یا وحیدر
روانه میدان شد و شروع بحرب کرد و همت بعلمدار لشکر کفر آثار گماشت و بسوی
او حمله کرد و آه فَأَحَاطُوا بِهِ بِالنَّبْلِ از چهار جانب او را تیرباران کردند و برایتی کمی از آن
ملاعین کریر سنگ بر بدن شریف آن امام زاده میزدند و میگفت کشیدن قارچی
بچه را حمید بن مسلم میگوید در لشکر پسر سعد بودم و نظر میکردم بسوی آن پسر که پیراهنی
و ازاری پوشیده بود و نعلین در پا داشت که بند یکی از آنها گسیخته بود عمر بن سعد
ازدی گفت وَاللهِ لَأَشُدَّنَّ عَلَيْهِ بخدا قسم که بر وحمله میکنم و او را میکشم
من گفتم سبحان الله چه میخواهی از این طفل بخدا قسم که اگر شمشیر بمن حواله کند دست
باو دراز نمیکنم این جماعتی که او را در میان گرفته اند او را کافی هستند گفت بخدا
قسم خواهم کرد پس اسب را تاخت و حمله کرد بر و فَمَا وَلَّى حَتَّى ضَرَبَ رَأْسَهُ بِالسَّيْفِ
از و دست بر نداشت تا آنکه ضربتی بر سر مبارک او زد که بر رو در افتاد و بروایتی
شبت بن سعد شامی نیزه بر پشتش زد که از سینه او بیرون آمد که قاسم بر زمین

افتاد

افتاد و فریاد زد که یَا عَمَّاهُ أَدْرِكْنِي چون او رسش بگوش سید الشهدا رسید
مانند عقاب پرواز کرد تا بر سر او و مثل شیر خشمناک بر آن قوم بیباک حمله کرد شمشیری
حواله قاتل او کرد آن ملعون دست خود را سپر کرد دستش از مرفق جدا شده نعره زد
که مرا در یابید لشکر با عانتش حمله کردند که او را بر بایند جنگ در پیوست و مغلوب شد
فَاسْتَقْبَلَتْهُ بِصُدُورِهَا وَجَرَحَتْهُ بِحَوَافِرِهَا وَوَطِئَتْهُ حَتَّى مَاتَ الْغُلَامُ
آه آه اسبهای مخالف پامال کردند و بدن شریفش را بسمهای خود مجروح نمودند
فَدَاهُ أُمِّي وَأَبِي لَمَّا فَاتَ عَضُدُهُ الْمِشْمَارُ لِلْأَصْدَادِ وَالْإِيرَادِ اسبهای قوی
هیکل دشمنان او را پامال کردند و سینه او را محل آمد و شد اسبان کردند
بِنَفْسِهِ جِسْمٌ هُشِّمَتْ أَضْلَاعُهُ وَكُسِرَ ظَهْرٌ مِنْ خُيُولٍ زِيَادٍ بدنش را در هم
کوفتند و استخوانهای پهلویش را خورد کردند و پشتش را در هم شکستند چون جنگ
و اریخت و غبار فرو نشست جناب سید الشهدا بر سر آن قتیل آمد دید با عضای
پاره پاره خورشده بر زمین افتاده و پا بر زمین میساید چون او را دید فرمود
يَعِزُّ وَاللهِ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوَهُ فَلَا يُجِيبَكَ أَوْ يُجِيبَكَ فَلَا يُعِينَكَ أَوْ يُعِينَكَ
فَلَا يُغْنِي عَنْكَ بخدا قسم دشوار است بر عم تو که تو او را بخوانی و او ترا اجابت
نکند و ترا اغاثت نکند یا اعانت کند و دفع شر از تو نماید بُعْدًا لِلْقَوْمِ قَتَلُوكَ
دور باد از رحمت خدا قومی که ترا کشتند پس او را برداشت و گویا می بینم که
پاهای او را بر زمین میکشید و سینه اش بسینه چسبانیده بود در دل گفتم چه میکند
پس او را آورد و در میان کشتگان گذاشت و بروایت دیگر او را آورد و در خیمه
و در خیمه گذاشت هنوز او را رمقی بود چشم گشود و عم بزرگوارش او را در بغل
گرفته میگریست و میفرمود ای فرزند خدا لعنت کند کشندهٔ ترا دشوار است
بر عم تو که بخوانی تو او را در حالیکه کشته شده باشی ای فرزند قَتَلُوا الْكُفَّارَ

رسانیدن
انجبات خود را
خود را بسر نعش
قاسم و با قوم
جنگ کردن

قالنهم

کانهم ماء عن قوله ولا عرفوا من جدک وابوک ترا کشتند کفار گویا ترا
وجد و پدر ترا نشناختند زنان و اهلبیت که این را دیدند طپانچه بر صورت زدند و جامه
شکیبائی را دریدند و ناله و واویلاه و واثبوراه بلند کردند حضرت فرمود اصبروا یا
بنی عمومتی صبرا یا اهل بیتی لا رأیتم هوانا بعد هذا الیوم صبر کنید
ای اهلبیت من که بعد ازین روز مذلت و خواری نخواهید دید انا لله و انا الیه
راجعون مجلس هشتم در بیان کیفیت شهادت اولاد امیر المؤمنین ع
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله العلی العظیم والصلوة والسلام علی نبیه
السلطان الرحیم و رسوله الجواد الکریم محمد صاحب السیف والتقسیم
وعلی آله القراعیم و اولاده الهداة فی الملاحم خصوصا علی ابن بنته الکریم
و نجله الیتیم صاحب الرزء الجسیم والبلاء العظیم الذی بکی علیه الکلیم و دبغ
فی حزنه الخلیل فقال انی سقیم و کان امره اعجب من اصحاب الکهف المنقطع عن
الصدیق والحمیم المأسور بایدی کل مذنب جریم و کل فاجر صدید من النصول الی
السهام والسنان والحجارة والعصا والقضیب والممنوع من المیاه القراح المخرج
علی الارض کالقتیل المرضوض اعضاؤه من نعال اخلاف القراشیم المهشم اضلاعه
من حوافر الخیول الاضایم المطروح علی وجهه کالمضطرب بالتسلیم لا بل کالمدنف
السقیم یتقلب یمینا و شمالا ولا یستطیع جوابا ولا سؤالا الذی سبوا ماله و ایتموا
اطفاله واسروا عیاله و داروا بهم و برأسه فی البلاد بین العباد فیا لله من رزء
عظیم و فادح جسیم لم یسمع مثله فی الاقاویم فلعنة الله علی الاصحاب المتعنیة الاولین
والتابعین والتابعة علی هذا الامر الجسیم و بعد فقد قال الله فی کتابه المبین و خطابه المتین
ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض منها اربعة حرم
ذلک الدین القیم فلا تظلموا فیهن انفسکم وقاتلوا المشرکین کافة کما یقاتلونکم کافة واعلموا ان الله مع المتقین

مقصود ازین خطاب مستطاب ظاهرا بیان عدد شهور و بیان محترم بودن بعضی از آنها
و حکم ماههای حرام است که میفرماید شماره ماهها دوازده است در کتاب خدا
و این حکم از ابتدای خلق آسمان و زمین چنین بوده و از آنها چهار ماه ماههای
حرام اند و این طریقه است مستمر و قائم و درین ماهها بر خود ستم میکنید بترک حرمت
این ماهها و استحقاق عقاب و مشرکین را بکشید همچنانکه ایشان با شما مقاتله
میکنند و بدانید که خدا با متقیان است پس چهار ماه ازین دوازده ماه صاحب
احترامند و بجهت احترام ایشان حرام شد قتال و جدال در آن بنص قرآن
و این از احکام معروفه است که درین ماهها ظلم و قتال منهیست بدانکه در صدر
اسلام چون خلق در کفر و ضلالت بودند و بمجرد دعوت از طریقه قدیمه دست
دست بر نمیداشتند لهذا جناب پیغمبر صلعم با ایشان جهاد میکردند و شمشیر بر روی
بر روی ایشان میکشیدند تا باسلام داخل شوند و حکمت درین بسیار است اگرچه
در بعضی مخفی باشد و جهاد چنانکه فقها رضوان الله علیهم ذکر کرده اند بر دو
قسمست واجب و آن در سالی یکمرتبه است بعد از تحقیق شرائط و زیاده بر یکدفعه
مستحب میباشد و این بایست در چهار ماه حرام نباشد بلکه این ماهها ماه عبادت
و حج و عمره بود مسلمین بایست بآن مشغول شوند لکن اگر کفار بر سر مسلمین می
آمدند در هر ماهی که بود خدا اذن داده بود در قتال با ایشان و دفاع ایشان
از خود و ماههای حرام ذیقعده و ذیحجه محرم و رجب است و حرمت این ماهها
ثابت است در اسلام و این منافی نیست با حرمت شهر رمضان و افضلیت آن
و عدم حرمت قتال در آن زیرا که نظیر آن در شرع بسیار است مثل آنکه زیارة
حسین علیه السلام مراتب از حج و عمره افضلست بلکه هر قدمی از آن ثواب حج
و عمره است و مع ذلک از واجب نفرموده و واقعه کربلا بنص کثیری از اخبار

افضل از مکه است و طواف از واجب نفرموده و احکام حرم مکه را در حرم
آن جاری نفرموده پس این ماهها محترم میباشند در میان مسلمین بلکه در نزد کفار
نیز محترم بودند و قبل از اسلام اهل جاهلیت نیز این چهار را حرام میدانستند
و ظلم و قتال را در آن روا نمیداشتند چنانچه در جنگ بدر ماه مشتبه شد و در روزیکه
جنگ واقع شد کفار آنرا از ماه حرام میدانستند و بجهة این نامه به پیغمبر نوشتند
که تو حرمت ماه حرام را نداشتی و در آن قتال کردی و آنحضرت را در این عمل تعییر
و سرزنش میکردند و از امام رضا ع روایت شده است که محرم ماهیست که اهل
جاهلیت در آن ظلم و قتال را حرام میدانستند بجهة حرمت این ماه و این امت
میشومه حرمت این ماه را نشناختند و حرمت پیغمبر را نشناختند لقد قتلوا فی هذا
ذریته وسبوا نساءه وانتهبوا ثقله فلا غفر الله لهم ذلک ابدا
بتحقیق که کشتند این امت میشومه در این ماه ذریه پیغمبر را و اسیر کردن زنان او را و غارت
کردن اسباب و اموال محترم ایشان را خدا هرگز ایشان را نیامرزد بدانکه آنچه مذکور شد
ظاهر آیه شریفه را بائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم تفسیر کرده اند و این معنی مناسب
سوق آیه است میفرماید عدة شهور دوازده است در کتاب الله که ظاهرا
مراد لوح محفوظ باشد و این حکم از روز خلق آسمانها بوده و دوازده بودن
شهور ثمره شرعیه بسیار بر آن مترتب نمیشود و بر فرض ثبوت این تاکیدات را
محتاج نبوده و همچنین حرام بودن شهور اربعه را در این قسم شمردن یاد دهد
که مراد فی الواقع این معنی ظاهری نیست اگرچه آنهم مراد است و بالجمله امام محمد باقر ع
در تاویل آیه شهور را بائمه ع تفسیر فرموده و در اخبار کثیره وارد شده است
که ائمه شهورند و ابن عباس روایت کرده که شنیدم از رسول خدا صلعم که میفرمود
معاشر المسلمین ان لله بابا من دخله امن من النار ومن الفزع الاکبر بدانند

که خدا بابی بود در بهشت که هر کس داخل آن باب شود از آتش جهنم و فزع اکبر در امان است
ابو سعید خدری برخواست عرض کرد یا رسول الله نشان ده بما فرمود آن علی ع
ابن ابوطالب است سید الوصیین امیر المؤمنین است پس فرمود معاشر الناس من
احب ان یستمسک بالعروة الوثقی التی لا انفصام لها فلیستمسک
بولایة علی بن ابیطالب ای گروه مردم هر که خواهد چنگ بزند بعروة الوثقی الهی که هرگز
پست نمی شود پس چنگ بزند بولایت علی ع که ولایت او ولایت من است
و طاعت او طاعت من است ای گروه مردم هر که خواهد بشناسد حجة خدا را بعد از
من پس بشناسد علی را پس جابر بن عبد الله برخواست و عرض کرد ما عدد الائمة
چه عدد میباشد شماره ائمه بعد از تو حضرت فرمود سألتنی یرحمک الله عن
الاسلام باجمعه خدا رحمت کند ترا که سوال کردی از تمام اسلام عدتهم عدة الشهور
وهی اثنا عشر شهرا یوم خلق السموات والارض شماره ایشان
شماره ماههاست که آن دوازده است در کتاب الله و شماره ایشان شماره
چشمهاست که از برای موسی شکافته شد در زمانیکه عصا را بر سنگ زد فانفجرت
منه اثنتا عشرة عینا و عدد ایشان عدد نقبای بنی اسرائیل است
وبعثنا منهم اثنی عشر نقیبا ائمه من ع دوازده نقیباند اول ایشان علی ابن
ابیطالب است و آخر ایشان قائم است و شیخ صدوق بسند خود روایت
کرده از ابن عباس که پیغمبر خدا فرمود قسم بخداوندی که مرا برسالت بسوی
خلق فرستاده و مرا برگزید از همه خلق که وصی من افضل اوصیا است
و حجت خدا و خلیفه اوست بر خلق و از اولاد او میباشد امامان هدایت کنندگان
بهم یحبس الله العذاب عن اهل الارض وبهم یمسک السماء ان تقع علی
الارض الا باذنه وبهم یمسک الجبال ان تمید بهم وبهم یسقی خلقه الغیث وبهم یخرج النبات

بجهة

بیمنه ایشان نگاه میدارد خدا عذاب را از اهل زمین و بواسطهٔ ایشان نگاه میدارد
آسمانرا که نیفتد بزمین و بجهة ایشان کوهها را حفظ مینماید و بواسطهٔ ایشان
خلق را باران میدهد و گیاه از زمین میروید ایشانند اولیاء الله و خلفاء
مِن عِنْدِ نَفْسِهِمْ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ وَهِيَ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا شماره ایشان بشماره ماههاست
و عدد ایشان بعدد نقبای موسی پس آنحضرة این آیه را خواند که وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ
پس فرمود ای عبّاس آیا خدا قسم خورده باسمان ذات البروج و این آسمان و
بروج آنرا میخواهد گفتم یا رسول الله پس چه چیز خواسته فرمود امّا اسمان پس
منم و امّا بروج ائمّه بعد از من میباشند که اوّل ایشان علی بن ابی طالب ع و آخر
ایشان مهدیست ع مؤلف گوید تعبیر ائمه بشهور شاید این است که زمانیکه مصالح
معاشش خلق و جمیع عالم منوط بآن و مربوط بآن میباشد بلکه با بعدامش عالم
منعدم میشود عبارتست از لیل و نهار که هر یک در وقت اعتدال دوازده
ساعت میباشند و ماه و سالی که عبارة از سیر قمر و شمس باشد هر یک دوازده فصل
دوازده برج است که درین ظرف مدّة طی می نماید و سال که مشتمل بر جمیع فصول
و جمیع حکمتهای زمانیه که مدخلیت در نظام عالم دارد دوازده ماهست
همچنین ائمه دین و خلفای سید المرسلین که نظام عالم دین و ایمان بایشان است
و ایشانند اساس اسلام و عماد دین نیز دوازده میباشند پس مقصود از
بیان شماره شهور که اجزاء سالست با وضوح این بیان عدد شهور و عالم
ایمان و تنبیه بر نقص عالم ایمان بلکه انعدام آن بانعدام ولایت این اثنی عشر
یا بعض آن میباشد و بر همین معنی یاد میدهد عدد حروف لا اله الا الله و
محمّد رسول الله هر یک اصلی از ایمان میباشند و مرکب از دوازده حرف میباشند
چنانچه لا اله الا الله تمام نمیشود مگر بولایت ائمه اثنی عشر و همچنین شهادة برسالت

وزیر

دارد و سرّیست غریب و رمزیست عجیب که بر ارباب بصیرت ظاهر میباشد و همچنین علما
ذکر کرده اند که ریاحی که در عالم میباشد که نظام و فساد بآن میباشد و باستمداد
آن طی بحر و بر میشود و بواسطهٔ آن وصول ثمرات و ظهور برکات میگردد دوازده
میباشد چهار در هوا و چهار در عالم و چهار در نفس بدن انسانی و اطبّاء
ذکر کرده اند که قوام بدن بآن میباشد دوازده عرق است که از هر یک هزار عرق
متشعب میگردد و همچنین قوام بدن اسلام و ایمان نیز بدوازده امام است
که از هر یک صد هزار باب مرحمت بر شخص مفتوح میگردد و چنانچه بدیده بصیرت
تأمل و بدل صافی تدبر کند ابواب معارف از هر جهة گشوده گردد و آفاق لآیاتٍ لقومٍ
فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ علمای نسب نوشته که درجه مجد و اصل شرافت
و سیادت و بزرگی نضر بن کنانه است و او جدّ اعلای پیغمبر است و از او متفرع
میشود شرف و بزرگی و شکی نیست که رسول الله بمنزله مرکز دایره شرف و بزرگیست
که باو ختم میشود همه کمالات و اوست منبع همه فضایل و ینبوع همه محامد و محاسن
پس دو خطی که از این مرکز جدا میشود علوّاً و هبوطاً باید مساوی و خطی که صعود
مینماید دوازده میباشد باین سیاق محمّد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم
بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرّة بن کعب بن غالب بن فهر بن مالک
بن النضر پس خط هبوط نیز چنین باشد باری ایشانند که نظام عالم ایمان و اسلام
بلکه نظام عالم ایجاد و بوجود ایشان فلک میگردد و وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا
فرمود رَبُّ الْأَرْضِ الْإِمَامُ الَّذِي نُورُ اللهِ فِي عِبَادِهِ وَبِلَادِهِ بدانکه چند از میان این
ماهها چهار ماه را محترم گردانیده و سفارشش بحرمت آن فرموده و حرمت آن از دین
قیم نامیده و چهار ثَلَاثَةٌ مِنْهَا سَرْدٌ وَوَاحِدٌ فَرْدٌ از آنها شهرهاست و سه با هم
آن سه که با هم است، علی است که ذی القعده است و دحو الارض است و حسن

وحسـ

حسین آوانکه فرداست قائم آل محمد آیت خدا فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ بر خود ظلم
نکنید در این شهور اربعه بمعصیت الهی خدایا تو مطلعی که حرمة ماههای حرام
را هر را انکه نداشتند و حرمت ماههای حرام واقعی را انکه نداشتند
کسیکه حرمت او لازم داشت و آنرا دین قیم خواند و او را محرم و محترم گردانید
در ماهی که آنرا محرم و محترم گردانید ظلم کردند و خونش را ریختند و سرشرا
از بدن جدا کردند و عیالش را اسیر کردند و مالش را غارت کردند کاری کردند
کاری کردند که کافری نکرده عملی کردند که یهود و نصارا بر ایشان طعنه زدند
ظلمی کردند که ظالمی نکرد غمی بر دلهای مسلمانان گذاشتند که هرگز فراموش نشود
و زخمی بر دل ایشان زدند که بهتر نگردد و اهل اسلام را رسوای هر امت کرد
زیرا که مثل این عمل از هیچ امت صادر نشد چنانچه در حدیث هست که هیچ امتی نبود
که با وجود اقرار به پیغمبر خود با فرزندان او و ذریهٔ او چنین کنند و در حدیث هست
که امتی نبود مگر آنکه عرض شد بر حضرت آدم ع در عالم ذر بعد از آنکه عرض شد بر او
این امت و نظر کرد بسوی ایشان دید اختلاف ایشانرا و نفاق ایشانرا
و شدت طلب ایشان دنیا را آدم عرض کرد پروردگارا این امت
زکیه را چه رسیده و حال آنکه افضل امتها میباشند ندا رسید که ای آدم ع
ایشان مختلف شدند پس نفاق در ایشان بهم رسید وَسَيُظْهِرُونَ الْفَسَادَ فِي
الْأَرْضِ كَفَسَادِ قَابِيلَ حِينَ قَتَلَ أَخَاهُ هَابِيلَ وَإِنَّهُمْ يَقْتُلُونَ فَرْخَ حَبِيبِي
مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى و زود باشد که فساد عظیمی در زمین ظاهر کنند مثل قابیل که برادرش
هابیل را کشت و میکشند فرزند حبیب مرا او برگزیدهٔ مرا پس بحضرت آدم ع نمودند واقعه
کربلا و مظلومیت سید الشهدا ع را و ظلم و جفای آنگروه بیحیا را و مجلل کشته شدن
و بزمین انداختن آن مظلوم را پس آدم ع نظر کرد بسوی آنگروه شقاوت شکوه ایشانرا

دید باروهای سیاه پس عرض کرد خدایا انتقام بکش از این گروه همچنانکه فرزند
نبی کریم ترا کشتند بلی امم سالفه بر پیغمبران خود و بر اسباط ایشان بسیار ظلم کردند
اما کسانیکه انکار پیغمبری ایشان میکردند نه کسانیکه امت ایشان بودند و مطیع
ایشان بودند و نه این گونه ظلم بلی شبیه قصهٔ او بود قصهٔ یحیی بن ذکریا ع لهذا
وارد شده است از حضرت باقر ع که آنحضرت در سفر عراق مکرر یاد میفرمود یحیی
ذکریا را و میفرمود از بی اعتباری دنیا بود که سر یحیی را بریدند و بجهة زن زنا
کاری هدیه بردند و از بی اعتباری دنیاست که سر مرا خواهند برید و از برای فرزند
سمیهٔ زانیه هدیه میبرند آری قصهٔ یحیی قلیل شباهتی باین قصه دارد یحیی را بالتنهایی
کشتند و عیالش را اسیر نکردند و بدنش را بی غسل برهنه ننهادند و اولاد و برادران
اهلبیت او را نکشتند بلی سر یحیی را که بنزد آن پادشاه ستمکار بردند و در برابر روی
او گذاشتند بسخن درآمد و گفت ای پادشاه از خدا بترس و زنا مکن و از سر
بریدهٔ آن مظلوم مکرر شنیدند که سخن میگفت چنانچه نقل شده از جمعی که چون آن سر
مقدس را در بازار کوفه بر سر نیزه کردند سوره کهف را خواند تا باین آیه رسید
إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى زید بن ارقم گفت روزی شنیدم
که غوغای عظیم بلند شد از غرفه بیرون کردم دیدم سرها بر نیزه ها کرده اند سری
نورانی در میان اینها دیدم بخوبیکه چون نزدیک غرفه رسید از ضیاء و
روشنی آن حجرهٔ من روشن شد چون نیک نظر کردم دیدم آن سر مقدس
سید الشهدا ع بود چون نزدیک غرفهٔ من رسید دیدم لبهایش میجنبد
گوش فرا دادم دیدم سوره کهف میخواند و باین آیه رسیده بود که أَمْ حَسِبْتَ
أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا از هیبت آنحال موهای بدنم راست شده
گفتم أَمْرُكَ أَعْجَبُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ اقسم که زاید امر تو عجیب تر است و قصه

توغریب تراست از قصه اصحاب کهف ورقیم اعلى سنان سنان يرفع رأسه
بين الملا يا ليت فاطم حاضر يا بر نیزه سر سید سرش را بعد از انکه همیشه بر سر سینه
فاطمه بود کاش مادرش فاطمه بود و سر یار پرورش را بر سر نیزه میدید ذبح الحسين
فاي عيش يصطفى واي نفس بعده مستبشرة حسین را ذبح کردند کدام زندگا
که بعد از کشتنش تلخ نگردد و یا کدام دلیست که بعد از تو بشارت شاد گردد و او تیز یصعد غيرة
البكاء عقيبه اذ هيجني طيب البقاء مفاخرة کیست که بعد از و راضی شود بر
گریه و زاری یا گوارا باشد او را زندگانی مات العزيز ومن رحب للهدى و
المرتجى للنائبات الفاضل والحيل اجروها عليه فرضت منه
بواطنه ووضت ظاهره عزیز کرده عالمیان و رهنمای این
و پناه انس و جان را کشتند و اسب بر بدن شریفش راندند تا جسمای او را پاره پاره
کردند و استخوانهای او را نرم کردند لهفي لزينب واليتامى حولها تبكي
عليهم وهي ناشرة تدعو اباها فاطمة البتول بصوتها يا امها يا ليت عينك ناظرة
ای اندوه و حسرت بر زینب خاتون در حالیکه طفلهای یتیم دور او را گرفته
بودند و حیران سرگردان بر ایشان میگریست و مادر خود خطاب میکرد
که کاش بودی و میدیدی لترى حسينا نور عينك ما لنا من بعد فقدك
من عصاة غادرة کاش بودی و میدیدی نور دیده خود حسین ع را که بعد از تو
که بعد از تو از عصاة امت چه کشید ذبحوه ذبح الشاة ظلما انما لما بتدوا
عليه السافيات الغابرة او را مثل گوسفند سر بریدند و او را بر زمین انداختند
و بادها بر او میوزد سلبوا ابنائك حسرة يا امنا فيقوها بين الاعادي سافرة
ای ماه رو دختران ات را اسیر کردند و ایشانرا در میان اجانب و دشمنان بی ساتر
گذاشتند فبنات سند في القصور محجبة تحت الخدود الساترة

که دختران

فبنات آکاسرة في القفار اذلة من غيرها ستر عليها حاسرة دختران هند در قصرهای خود پرده
نشسته اند و پرده ها را انداخته در پس پرده ها ساکت نشسته اند و اولاد و دختران تو در بیابانها
و بیابانها ذلت و خواری اسیر و دستگیر میباشند و ایشان از بی چادری و معجر کشتند وزيد في حجر
وحالس وحسين في الشمس للشاعرة آه ثم آه یزید بن معاویه بر تخت پادشاهی نشسته
و حسین ع را بر زمین انداخته اند در حرارت آفتاب فسبحان الله عجب بلیه و عجب مصیبت بود
این مصیبت عجب داغی بر دل شیعیان گذاشتند و عجب غمی اهل زمین و آسمان اندوختند
عجب آشوبی در اسلام پیدا آوردند و عجب غوغائی در عالم انداختند عجب اضطرابی در جن
و انس واقع شد ابن قولویه روایت کرده است از صفوان جمال که گفت با جناب صادق ع در راه مدینه
بودیم و ما بمکه میرفتیم گفتم یا بن رسول الله سبب چیست که ترا محزون و اندوهگین و دل شکسته می بینم
فرمود لو تسمع ما اسمع لشغلك عن مسئلتي اگر میشنیدی آنچه را من میشنوم هر آینه
ترا حالتی عارض میشد که نمیتوانستی سؤال کنی از من گفتم چه میشنوی گفت میشنوم ابتهال و
تضرع ملائکه را بسوی خدا در نفرین کردن و لعنت کردن بر قاتلان امیر المؤمنین ع و حسین ع
و میشنوم نوحه جنیان و گریه ملایکه که بر دور آن حضرت اند و میشنوم جزع و
فزع ایشانرا فمن يتهنا مع هذا بطعام او شراب او نوم پس با استماع این اصوات
و مشاهده این احوال چگونه گوارا میباشد خوردن و آشامیدن یا خواب
کردن از حارث بن اعور روایت شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمودند بابي انت وامي الحسين المقتول بظهر الكوفة كاني به والوحش مادة اعناقها
على قبره يبكينه ليلا حتى الصباح پدر و مادرم فدای حسین علیه السلام باد آن
که او را در پشت کوفه شهید میکنند گویا او را می بینم که وحشیان صحرا گردنهای خود را
بجانب قبر او کشیده اند و بر او مرثیه میکنند از شب تا صبح فاذا کان
كذلك فاياكم والجفا پس اگر چنین باشد به پرهیزید

شد

شما از خفا کردن باد فسبحان الله عجب فسادی در اسلام حادث کردند و عجب فتنه
بود که در عالم واقع شد عجب امر عظیمی را مرتکب شدند و عجب فعل شنیعی از ایشان
صادر شد پا بمرحله بلندی گذاردند و دست بفساد عظیمی زدند و عجب تنگی در
اسلام پدید آوردند که اهل اسلام را بدنام کردند و امت پیغمبر را الطعن یهود
و نصارا انداختند بر حسب قوم خاف ازعم انه لم کوب بعض الانبیاء الذی مضی و یقیلوا
قوم انزلت بهم تامل با نصاف کن که قوم نبی اشقیاء منسوب التعظیم و تکریم میکنند و از انبیا قوت و زمرد
زینت میدهند بگمان اینکه این سم الاغ پیغمبر ایشان است و گروه دیگر فرزند
پیغمبر خود را به بدترین احوال شهید میکنند پس تامل کن و انصاف بده تا کمال
شقاوت را بیابی این سهل است که بجهت این عصیان طایفه انسان را رسوا کردند
و بنی آدم را در نزد همه مخلوقات بی وقر و ضایع کردند این بود مراد ملائکه سفره
در وقتیکه جناب قدس باری عز شانه بایشان فرمود که انی جاعل فی الارض خلیفة
در زمین میخواهم خلیفه قرار دهم و میخواهم خلقت نمایم انسان را تا شکر کنند مرا
و بندگی نمایند مرا ایشان گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء
آیا قرار میدهی در آن کسانی را که فساد کنند در آن و خونریزها کنند نحن نسبح
بحمدک و نقدس لک ترا تسبیح و تقدیس میکنیم قال انی اعلم ما لا تعلمون گفتم
میدانم آنچه را شما نمیدانید سبحان الله عجب کاری بود که خالق بیچون را مورد
اعتراض ملائکه نمودند بلی ریختن این خون امری بود که چیزی جبران آن نمیکند
و لهذا فرمود انی اعلم ما لا تعلمون حکمت خلقت ایشان اموریست مخفیه که شما
نمیدانید اری این مفسده مفسده بود که عالم باید زیر و زبر گردد و این معصیت
معصیتی بود که سزاوار بود بجهة آن آسمان و زمین سرنگون گردد
اما شاید حکمتش این بود که از نسل او حجتهای الهی بهم رسد که افاضل ملائکه را

راه در مجلس قرب ایشان نباشد و دست با دامن جلال ایشان نرسد و بوا
ایشان گروهای خلق مستحق رحمة الهی شوند بازی تنگ بنی آدم کذاشتند
ابن قولویه از حسن بن علی صهاند بربری که قیم قبر مقدس رضا ع بود نقل میکند
که او از پدرش روایت کرده که گفت داخل شدم بر رضا ع فرمود چه میگویند مردم
گفتم فدای تو شوم آمده ایم از شما سؤال کنیم فرمود چنین این بومه را که جغد
گویند او در عهد جدم رسول خدا در منزلها و خانها جا میگرفت و هر گاه
مردم طعام میخوردند میپرید و بنزد ایشان میآمد و ایشان باو طعام و آب میدادند
و با مردم الفت داشت چون جدم حسین ع را کشتند از خلق و آبادی کناره
کرد و در خرابها و صحراها جا گرفت و گفت بد امتی بودید شما که فرزند پیغمبر
خود را کشتید من دیگر ایمن نیستم از شما و از حضرت صادق ع روایت شده
که فرمود آیا کسی از شما جغد را در روز دیده گفتند آن در روز ظاهر نمیشود
مگر در شبها ظاهر میشود فرمود آن در معموره ها ساکن میشد چون حسین ع را کشتند
بر خود لازم کرد که بمعموره نیاید هرگز و قرار گیرد مگر در خرابها پس در روز همیشه
روزه و محزون است تا شب و چون شب داخل شود بر حسین ع ناله میکند تا صبح
فوا عجباه من بلیة احرق بها فواد کل بر و لحزن بها اکباد کل من وحد وا
حزنا علی مصیبة بکت علیها الطیور و الوحوش فی القفار و الحیتان
فی لجج البحار چه مناسب میگوید سید بزرگوار سید مهدی طباطبائی
الله اکبر ما ذا الحادث الجلل فقد تزلزل سهل الارض و الجبل الله اکبر این چه
واقعه ایست که در عالم حادث شد که زمین را تزلزل و اضطراب در کوه و بیابان
انداخته ما هذه الزفرات الصاعدات التی کانها شعل ترمی بها شعل
آیا این نالهای آتشبار و این آهای شرربار چیست که از هر طرف برخواسته

ما ينفعون عيون الدمع جارية منها غدد خدود كانها حين تنهمل باز چه روی داده
که از چشمهای عالمیان چشمهای اشک جاریست بنحویکه رودها را جاری شنیده و محزون
شده ما ذا النوائح التي عظ القلوب وما هذا الضجيج وترى الضوضاء والنكر
این نوحه و ناله چیست که دلها را شکافته و این ناله و فریاد و افغان چیست که
در اطراف عالم پر شده آیا این اضطراب چیست که در عالم واقع شده
كان نفخ صور الحشر قد نفخات والناس سكرى لا منكر لا عمل گویا صور قیامت را
دمیدند و بساط عالم شادی را برچیدند یا قیامت برخواسته محشر برپا شد
که مردم در حیرت و مدهوشی میباشند قد هل عاشور ثم الهلال بر كانما هو
من شؤم به زحل ای ماه ماتم نو شد و هلال محرم پیدا شد کاش هرگز
اینماه مشوم نمیشد که گویا از شومی آن زحل که نحس اکبر است طالع شد
شهر به في قتلها منه داهية قتل النبي حسيد عنه والقتل
ماهی که جن و انس را ببلیه عظیم مبتلا و مصیبت زده گردانید و نوبادهای
پیغمبر و سروهای خیابان او را از جا کند و گلهای بوستان رسالت را
بداس جفا از زمین قطع نمود قیامت اهلبیت پیغمبر برپا شد و کشتیهای نجات امت که
که مملو بود از علم و عمل درهم شکست وانبعث الادهم لسبع الشداد وقد امسى السمو
ات العلى الوجل واهتز من دهش عرش الجليل فلو لا الله ماسكه
لهوى به المستكمل آسمانها و زمینها بلرزه در آمدند
و اهل آسمانها از خوف نزول عذاب بدهشت افتاده سرگردان گردیدند حتی اینکه
لرزه در عرش عظیم افتاد و اگر قدرت الهی آنرا نگاه نمیداشت سرنگون گردند
جلت لا الاله فليس تحزن بالفنا لكن فلبا هو اه حزن خليل اگرچه جلال ذو الجلال
اجل از انست که گرد ملال بر دامن جلالش نشیند و ذات اقدسش از آن منزه

که حوادث مسرت و ملال بر او جاری گردد لکن دلهای مومنان و قلوب بندگان را که
بمقتضای حدیث قدسی نشان لا يسعني ارضي ولا سمائي ولكن يسعني قلب
عبدي المؤمن جای اوست حزن اعظیم و اندوه جسیم است فقتى المصايب
بان تقضى النفوس له لكن قضى الله ان لا تسبق الاجل اگرچه این مصیبت
که دلها را میکافد و جانها را میرباید لکن حکم خدا بعدم هلاک نفوس قبل از اجل
جانها را مقید بدن مقید دارد وای و الله از این مصیبت بایست روحها از بدن
جدا شود و جگرها شکافته و دلها گداخته شود و سزاوار بود که عالم از هم بپاشد
و زمین سرنگون گردد و تعجب میکنی که چرا از آسمان خون بارید و من تعجب دارم
که چرا آتش نبارید و عالم را سنگ باران ننمود تو تعجب میکنی که چگونه شمس و
منخسف و منکسف شدند در غیر اوان آن و من در تعجبم که چرا آفتاب و ماه بعد
از کشتن حسین ع نور دارند تو تعجب داری که وحش چرا گریستند و من در تعجبم
که چرا بعد از وی آب و دانه خوردند تو تعجب داری که مردم چرا بعد از این مصیبت
مدت عزایش را برپا میکنند و بر او میگریند و من در تعجبم که مردم چرا بعد از
حسین ع شادی میکنند و خضاب مینمایند و مجالس عیش برپا میکنند آری تو
رتبه او را نشناخته و رتبه او را نفهمیده بلکه کسی او را نشناخته مگر کسانیکه
در مرتبه او بیند و الا گر احد آنست که امام که مظهر صفات الهی است بشناسد
و در حدیث هست که حسین ع داخل شد بر جد بزرگوار خود در نزد آنحضرت بود
ابی بن کعب گفت آیا بغیر از تو کسی زینت آسمانها و زمینها میباشد حضرت
فرمود ای ابی بن کعب والذي بعثني بالحق نبيا ان الحسين بن علي في السمو
ات اعظم منه في الارض بحدیکه بحق مرا برسالت فرستاده که حسین ع در آسمانها
عظیم تر است از آنچه در زمین است و در جانب راست عرش الهی اسم او نوشته

که اَنَّ الحُسَینَ مِصْبَاحُ الهُدیٰ وَسَفِینَةُ النَّجَاةِ حسین ع چراغ راه هدایت
وکشتی نجات امتست پس آنحضرت دست او را گرفتند و فرمودند ایها الناس این است
حسین بن علی بشناسید او را بر شما مشتبه نکردد او را تفضیل دهید همچنانچه خدا تفضیل
داده بخدا قسم که جد او افضل است از جد یوسف بن یعقوب حسن ع جدش در
بهشت است و پدر و مادر و جده و برادرش در بهشتند و دوستان ایشان در بهشتند
و دوستان دوستان او در بهشتند انس بن مالک میگوید یکی از اصحاب سید الشهدا
فوت شده بود آنحضرت بجهة نماز او حاضر شده بعد از نماز دیدم ابو هریره را
که هر جا که آنحضرت پا میگذاشت او خاک آنموضع را بر میداشت و بر روی خود میمالید
حضرت باو فرمودند که چرا چنین میکنی ای ابو هریره او عرض کرد عَنِّی یا ابْنَ رَسُولِ اللهِ
مرا باز گذارید بکار خود فواللهِ لَوْ یَعْلَمُ النَّاسُ مِثْلَ مَا اَعْلَمُ مِنْ فَضَائِلِكَ لَحَمَلُوكَ
عَلَی اَعْنَاقِهِمْ فَضْلاً عَنِ الْغُبَارِ بخدا قسم که اگر مردم بدانند فضایل ترا امثال آنچه من
میدانم هر آینه ترا بر دیدها بنشانند چه جای دوشهای خود یا ابن رسول الله همین دو
گوشش خود شنیدم از جد بزرگوارت مگر که بر منبر خود میفرمودند اَنَّ هٰذَا وَلَدِی
الحُسَیْنَ سَیِّدُ شَبَابِ اَهْلِ الجَنَّةِ وَاَنَّهُ یُقْتَلُ مَذْبُوحاً ظَمْآناً مَظْلُوماً
این فرزندم حسین ع سید جوانان اهل بهشت است زود باشد که او را ذبح کنند
با لب تشنه در حالیکه مظلوم بوده باشد آری هیچ حرمت داشتند او را دیکوبه
چشمهای خود جا دادند او را کاش بعد از آنکه بچشم جا دادند و بر دیده نشانیدند
برهنه بر زمینش نمیانداختند و کاش حال که بر دوشش سوار نکردند سر شرا بر نیزه نمیکردند
و شمشیر بر دوشش نمیزدند کاش حال که حرمتش نمیداشتند حرمش را اسیر نمیکردند
کاش حال که دست او را نمیتوانستند دستش را قطع نمیکردند کاش بعد از آنکه
پا از یاریش کشیدند پا در میدان محاربه اش نمی گذاشتند کاش بعد از آنکه

مجتبش را از سینه بیرون کردند عداوتش را در دل نمی گرفتند و اگر عداوتش را در دل
ورزیده کاش دلشرا خون نمیکردند کاش سینه اش را خورد نمیکردند یا آنکه بعد از آنکه
کشته شد بدنش را از زمین بر میداشتند پس اگر کشته شد چرا خاکش نکردند کفن بر جسم
صد چاکش نکردند ترحم بر یتیمان یا چه بودی که بر نیزه سر پاکش نکردند
باری اگر همه را کردند کاش در مصیبتش شادی نمیکردند و روز ماتم را عید نمیکردند
و بلا در آئین و زینت نمیکردند شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت
کرده که فرمودند که آل بنی امیه لعنهم الله و کسانیکه اعانت کردند ایشانرا بر کشتن
حسین ع از اهل شام نذر کردند که اگر کشته شود حسین ع و کسانیکه بجنگ او رفته اند
سالم مراجعت نمایند و خلافت در آل ابی سفیان قرار گیرد آنروز را عید کنند
و روزه گیرند آنرا و در آنروز داخل شوند بر یکدیگر چنانچه در اعیاد میکنند و همچنان
روایت میکند از حضرت باقر ع که فرمودند جُدِّدَتْ اَرْبَعَةُ مَسَاجِدَ بِالْكُوفَةِ فَرَحاً لِقَتْلِ
چهار مسجد در کوفه بنا شد از جهة شکرانه آنکه حسین ع را کشتند یکی مسجد اشعث و یکی
مسجد جریر و یکی مسجد سماک و یکی مسجد شبث بن ربعی لعنهم الله فوا عجبا من مصیبة
ما اعظمها و بلیة ما افجعها مصیبة لم یقرع بها اذن فی الانام و لم
ترها عین فی المنام و رزیة لم یشاهد مثلها فی صفحات اللیالی و الایام
فواحسرتا علی قتیل العبرات و اسیر الکربات و الشهید المطروح فی الفلوات و
وا غوثا علی الاجساد العاریات و الاعضاء المقطعات و وا لهفاه علی النسوة
الماسورات الذاهبات الی الموت او و اسفا علی الایدی المغلولات و الاعناق المکبلات
فهل تبکون لفوات الحسین و لا تبکون لقتل الامام الغریب الشهید
هل تتمتعون ببارد الماء و حسینکم قتیل الظماء فهل تستلذون بلذائذ
الطعام و الاَدام و امامکم و اصحابه الکرام عناة ایدی اللئام

الحسین ع

وسقاة

وَسُقاةُ جُرَعِ كُؤُوسِ الحِمامِ وَهَل تَستَريحونَ عَلَى الفِراشِ
وَالوِسادِ وَمَوالِيكُم وَمَولَى الأَنامِ مَطروحٌ
بِلا وِطاءٍ وَلا مِهادٍ وَعَلَى الدُّنيا بَعدَهُ العَفا

خدا رحمت کند سید مهدی طباطبائی کَيفَ السُّلُوُّ وَما لِلقَلبِ مِن لَهَبٍ وَالعَينِ
حَلَفَ قَذاها دَمٌ مِنها سَرَب چگونه آرام گیرم و حال آنکه آتش دل شعله ور گردیده و خاشاک
در چشم ریخته شده که بی اختیار آب از آن جاری میباشد چنان مصیبت تیشه
بر اسلام انداخته و اهل اسلام را فرو گرفته که هر کس که نسبتی با سلام و دین دارد درد
بوئی از اسلام از او می آید در حزن و اندوه میباشد لا صَبرَ فِي فادِحٍ عَمَّت رَزِيَّتُهُ
حَتّى اَغمَرَت الصَّبرُ مِنهُ وَالحُزنُ وَالوَصَبُ صبر و آرام نمی توان کرد در مصیبتی که بلیه چنین
عموم یافت و شده کرد که صبر را آن باعث اندوه و مرضهای درون و برون میشد
لا نَقدُ العَينِ حَتَّى القَذى مِن صَبِّ فِي اِن جَرَت حِينَ يَجري دَمعُها الصَّبَبُ هرگز نمیتوان
چشم وفا نماید با چه لازمه اشک ریزی آنست در مصیبت اگرچه نهرهای اشک
از او بریزد وَلَيسَتَحقِرُ لِلدَّمعِ مِنهُم قَد بَكَتهُ دَماً اَدمُعُها الجَوُّ وَالغَبراءُ وَالشُّهُبُ
حقیر و کم است اشک چشم در مصیبت کسیکه در اطراف آسمان و زمین کوهها
بخون بر او گریستند مَلَّ البُكاءُ عَلى دُنيا يَقِلُّ لَهُ شَقُّ الجُيُوبِ وَحَطُّ الفَلَكِ وَالحَطَبِ
گریه کردن کافی نیست در بعضی مصیبت که دریدن جامه بلکه شکافتن دل بلکه هلاکت
نمودن خود را در آن قلیل است كَيفَ العَزاءُ وَجُثمانُ الحُسَينِ عَلَى الرَّمضاءِ عادٍ جَرِيحٌ
بِالقَنا تَرِبٌ چگونه آرام میگیرند شیعیان و حال آنکه بدن مطهر حسین را برهنه
و عریان و پاره پاره کردند و بروی خاک و ریگهای گرم انداختند وَالرَّأسُ
فِي رَأسِ مَيّالٍ يُطافُ بِهِ وَيُقرَعُ الثَّغرُ مِنهُ شامِتٌ طَرِبٌ سر منورش را بر نیزه
بلند زدند و در اطراف بلاد گردانیدند و چوب بر دندانهای او که بوسه که پیغمبر

تذنیه

الغوّ المصاب علی الاسلام کالکلة فی کل منتسب للدین منکتئب

خدا بود زدند با شماتت و خوشحالی وَاَهلُ بَيتِ رَسُولِ اللهِ فِي نَصَبٍ سَرى النَّوائِبِ
قَد اَسراهُمُ النَّصَبُ آه زنان و دختران رسول الله در تعب و بلاکت اسیر گروه
نواصب میباشند و از صبح تا شب ایشانرا براه میبردند وَالنّاسُ لاجازِعٌ فيهِم وَلا
وَجِعٌ وَلا حَزِينٌ وَلا مُستَرجِعٌ كَئِبٌ اینها همه ترکه با این حالات کسی بر ایشان
جزع و فزع میکند و نه کسی دلش بدرد میاید و نه کسی محزون و دلگیر میباشد
و نه کسی میگوید اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَيهِ راجِعُونَ فَلَيتَ عَينَ رَسُولِ اللهِ ناظِرَةٌ ماذا
جَرى بَعدَنا مِن مَعشَرٍ نَكَبُوا کاش پیغمبر خدا بود و میدید که بعد از وفاتش بعترت
او چه کردند كَم مِن بَعدِهِ خُطُوبٌ بَعدَ خُطُبٍ لَو كانَ مِثلُ هذا لَم تَكثُرِ الخُطَبُ
آری اگر پیغمبر خدا بود کسی را جرأت نبود که با اهل بیت و بدیده خیانت نظر کنند
و اگر علی مرتضی بود کسی را جرأت نبود بهمه جهت این نبود که بفرزند مظلومش جفا نمایند
چه بسیار مراعات پیغمبر خدا او را نمود دیده خود را همیشه او را میدید و شرف دامن
و سینه خود میپرورانید و همیشه او را میبوسید و میبوسید اگر جائی میرفت و دیر
برمیگشت مضطرب میشد شیخ صدوق در امالی خود روایت کرده از لیث
بن سلیم که گفت حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین آمدند نزد پیغمبر و هر یک
میگفتند اَنَا اَحَبُّ اِلى رَسُولِ اللهِ پیغمبر او را دوست میدارد و پس حضرت
پیغمبر ایشانرا بسینه خود چسبانید و فرمود اَنتُم مِنّي وَاَنا مِنكُم و از زید بن
علی بن الحسین روایت شده که از پدران خود از حضرت امیر روایت کرده اند که
مردی آمد و عرض کرد یا رَسُولَ اللهِ اَيُّ الخَلقِ اَحَبُّ اِلَيكَ
در میان خلق کیرا دوستتر میداری و من در کنار پیغمبر بودم فرمود
هذا وَابناهُ وَاُمُّهُما این مرد را و دو فرزند او را و مادر ایشانرا ایشان از منند
و من از ایشانم و ایشان با من در بهشت همچنین اند و دو انگشت را با هم ضم کرد

بود در حدیث

و در حدیث دیگر است که روزی آنحضرت بر در خانه فاطمه گذشت صدای گریه
حسین را شنید فرمود یا فاطمة سکتیه ایفاطمه او را ساکت کن مگر نمیدانی
که گریه او مرا آزار میدهد پس داخل شد و اشک از چشم مبارکش پاک کرد و او را نوازش
کرد آیا کجا بودی یا رسول الله تا گریها و نالهای جگر سوزی او را بشنوی آیا کجا
بودی تا خون از صورت مبارکش پاک کنی آیا کجا بودی تا خاک از بدنش دور
کنی و نازپرورده ترا از زمین برداری صاحب کشف الغمة علی ابن عیسی نقل میکند
که از ام سلمه که گفت روزی رسول خدا تشریف آوردند در نزد من و هوا گرم بود
چون داخل حجره شد حصیری از جهة او فرش کردم و متکائی بجهة او گذاردم چون
آنحضرت در آنجا قرار یافت داخل شد حسین ع و رفت نزد جد بزرگوار خود
و آنحضرت بر پشت خود خوابیده بود آنحضرت با او فرمود هُنَا یا حُسَیْن
اینجا ای حسین ع پس حسین بر سینه او بالا رفت و بر سینه او نشست پس آنحضرت
حرکت میکرد و بازی میکرد ام سلمه میگوید نظر کردم از شکاف در او را دیدم بر
سینه رسول الله بازی میکرد گفتم لا حول و لا قوة الا بالله یوم صدر المصطفی
و یوم وجه القرآن هذا العجب این امریست عجب که یکروز جایگاهش سینه محمد
مصطفی است و یکروز بر روی ریگهای گرم و زمین تفیده پس ساعتی رفتم از آنجا
چون برگشتم بسوی در حجره دیدم که جناب پیغمبر رویش درهم پیچیده و آثار غم
و اندوه بر او ظاهر و چشم را بر هم گذاشته گفتم البته آن طفل بر بدن شریف آن
حضرت بول کرده داخل شدم بر آنحضرت دیدم چیزی در دست داشت
و نظر در آن میکرد و میگریست گفتم پدر و مادرم فدای تو در رسول ای پیغمبر المحزون
و گریانی فرمود جبرئیل در ینساعت نازل شد و گفت اِنَّ وَلَدَیْ هٰذا
سَیُقْتَلُ بدرستیکه این فرزندم کشته خواهد شد من گفتم چگونه و کجا او را
میکشند گفت بعد از پدر و مادرش او را در زمین کربلا خواهند کشت و اگر خواهی تربت
او را بتو بنمایم پس دیدم از نظرم غایب شد چون آمد دیدم قبضه از خاک بر
دستش بود گفت این تربت اوست بگیر و آنرا در شیشه ضبط کن هرگاه ببینی که
آنرا که بخون تازه مبدل شده بدانکه فرزندم حسین ع را در آنساعت کشته اند
ام سلمه میگوید آنرا گرفتم و در شیشه کردم و آنرا در گوشهٔ از حجره او بختم پیغمبر ص
خدا از دنیا رفت و واقع شد آنچه واقع شد چون حسین ع از مدینه بسوی عراق
روانه گردید آمدم که او را وداع کنم آنحضرت فرمود ای ام سلمه آن شیشه را مراقب
باش و از نظر مده میگوید من او را جستجو میکردم و روزی دو دفعه و سه دفعه مشاهده
میکردم چون روز دهم محرم در آمد نزدیک زوال مرا خواب گرفت قلیلی چشمم
بخواب رفت دیدم پیغمبر خدا را غبار آلوده و ژولیده و پژمرده و بر سر و رویش
غبار نشسته بود گفتم پدر و مادرم فدای تو شود یا رسول الله چه واقع شده
که ترا غبار آلوده و ژولیده می بینم آیا این خاک چیست که بر سر و روی شریفت
می بینم حضرت فرمود ای ام السلمه فرزندم حسین ع و اصحاب او را در کربلا
کشتند و من درین شب مشغول کندن قبور ایشان بودم و حال از تجهیز ایشان
فارغ شدم ام سلمه میگوید از خواب بیدار شدم ترسان و هراسان
برخواستم و رفتم بسوی آن شیشه پر از خون و آن تربت بخون مبدل گردیده من
دانستم که حسین ع کشته شده زیرا که وحی دروغ نمیگفت و از پیغمبر ص دروغ نشنیده بودم
پس فریاد بر آورد و میگفت وا ابناه و اقرة عیناه و احسیناه و اضیعتاه بعدک
یا ابا عبد الله مردم بدور او جمع شدند که چه خبر شده که نوحه میکنی او کیفیت را
بایشان گفت و ناله وا سیداه و وا مظلوماه از خلق بلند شد و آنروز را تاریخ
گذاشتند چون خبر رسید معلوم شد که در همان روز آنحضرت بدرجه شهادت رسیده

بود

بود چون وقت سحر شد اهل مدینه صدای نوحه جنیان را شنیدند که بر شهید مظلوم نوحه میکردند چنانچه
شنیدند که این شعر را میخواندند الا یا عین فاحتفلی بجهد فمن یبکی علی الشهداء بعدی علی رهط تقودهم المنایا
الی متجبر فی الملک عبدی ای چشم کوشش کن برای اشک ریزی و گریستن بر قومیکه مطایای موت ایشانرا
کشید بسوی متکبر دنی پس اگر تو گریه نکنی برین مظلومان که برایشان خواهر گریست حضرت دیگر در
جواب او این شعر را میگفت مسح النبی جبینه فله بریق فی الخدود ابواه من علیا قریش جده خیر الجدود
پیغمبر خدا جبین مبین آن شهید را مسح میکرده پس سفید با هیجت جبینش سفید درخشید و
نورانی بود و پدر و مادر او از بلند مرتبه های قریشند و جد او بهترین جدهاست و حضرت علیه
بالقبایل البربریة و فتلوه ظلماً ولیتهم سکنوا به نادا لخلود بدترین خلق
دورا او را گرفتند و با نیزه ها و شمشیرها و آخر او را از روی ظلم و ستم شهید کردند وای برایشان
چون اهل مدینه این را شنیدند خاک بر سر ریختند و فریاد واحسینا بر کشیدند و رفتند بر سر قبر
مبارک پیغمبر خدا صلعم و آن حضرت را تعزیه میگفتند مشغول بزدن و ماتم و نوحه مشغول بودند
ام سلمه میگوید چون شب شد از اندوه و غم بخواب نرفتم و در فکر و حیرت بودم ناگاه شنیدم
که یکی این شعر را میخواند ان الرماح الواردات صدورها نحو الحسین تقاتل
التنزیلا فکانما بک یا ابن بنت محمد قتلوا جهاراً عامدین
رسولا بدرستیکه نیزه هائیکه سینه ایشان رو بسوی حسین
میآید و بر بدن نازنینش میزنند و مقاتله با تنزیل و قرآن میکنند ای فرزند
دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گویا بجهة کشتن جد تو پیغمبر را کشتند
فسبحان الله ای ظلم جری علی ارباب المنبر و المحراب و امناء الکتیبة
و الکتاب فلعمری ینوح علیهم لسان الصلوات و یندبهم
اذکار الخلوات و یبکیهم الصلوة و الصیام و السنن و الاحکام
و کانی لم تحوهم و اواهم اذ هم موتورون من بین

الوری یستنصرون فلا ینصرون و یستغیثون فلا یغاثون
و ینادون فلا یجابون فکم من نداء فاجداه و الابناء و الاخاه
قد علی فی ارض کربلا و کم من شموس منکسفة و بدور منخسفة و نجوم
منکدرة و وجوه منعفرة قد حشرتهن تلک الفلا کانها اما به
القتمة الکبری فهل للعلی بعده لا حبیب من بعده تبتغی الموئلا
علا و بزرگی را بگو که بعد از حسین علیه السلام باقی نبوده باشی آیا بعد از وی که را
خواهی یافت که مربی تو بوده باشد و قل للمحامد و المکرمات خذ فی البکاء
فلله فاعولا محامد و اوصاف و مکارم اخلاق را بگو که شروع بگریه
و ناله کنند که منبع محامد را کشتند و مجموعه فضایل و کمالات را شهید کردند و
قل للعشاوة و نیل الصلوة تعطلتما بعد لو تعقلا
نماز و زکوة و بر و صدقات را بگو که بعد از حسین معطل و ضایع شدا مرشما
و قل للفضائل نوحی اسی و تبحی له دمعک المسبلا فضائل و علوم را بگو
که گریه و نوحه کنند و اشک بریزید فهذا عماد الوری فی الثری صریعاً علی
الترب ما غسلا اینک پشت و پناه خلق است که او را بر روی خاک انداخته اند بی
غسل و کفن و عیبة علم بحر الصهیل تکفنه الریح من ورقها فلهمة برده المسدلا
و کنز هدی فی الثری جدلا این صندوق علوم الهی که او را بر زمین گرم انداخته اند
و این هادی امت است که او را کشته اند و برهنه و عریان بر خاک انداخته اند
و بادها بر او میوزد و از گرد و غبار بیابان بدنش را میپوشانند و از لباس
غبار و خاک او را کفن میکنند آه و قد جره کل ذی غل عراه الوری ملبسا
مغتسلا اه اه اینست صندوق علوم الهی که اسبهای مخالف بر او
میتازند و بدن مقدس او در سم خورد مینمایند الا یا غیاث الوری فی

الملاء ای فریاد

اَلْمَذاذا اَفْعَلُ الْاَمْرُ اَوْ اَشْكَلا اَنْتَ عِشْ فِي الْاٰلِ الْمُلِيمُ يُنْهَرُ وَ مَا اَنْتَ حَرَّمْتَهُ حَلَّلا
ای فریاد رسی عالمیان در مانده‌ایم که ای یا رسول الله محمد امت تو اهلبیت ترا از راه عداوت و حقد پاره پاره کردند و آنچه را تو حرام کرده بودی حلال کردند
وَ لَوْ كُنْتَ شاهَدْتَ يَوْمَ الطُّفُوفِ لَشاهَدْتَ اَمْرًا اَهابَ هُوَلا وَ شاهَدْتَ سِبْطَكَ يَوْمَ الْوَغَا عَلىٰ دَفْعِ اَعْدائِهِ لَقَى وَ الْعُلا
اگر در روز شهادت فرزندت در کربلا بودی هر آینه امر هولناکی را میدیدی و میدیدی که فرزند خود را بر زمین انداخته‌اند آه آه تُقَتَّلُ لِصَوارِمِ مِنْ جِسْمِهِ وَ تُورِدُهُ سَهْمُ مُنْهَلا شمشیرهای دشمنان از خون شریفش سیراب و پیکانهای تیرهای مخالفان از هر جانب بسوی بدن او وارد میشود وَ قَدْ رَفَعُوا رَاْسَهُ فِي الْقَنا تُشابِهُ عَلىٰ سَمَكِهَا الْاَعْزَلا وَ دَسُّوا الْجُنا جِيادُ وَ بِالْاُمِّ يَجُرُّ الْخُيُولُ قَتِيلَ الْكِلا سر سرور او را بر سر نیزه بلند کردند و سینهٔ او را لگد کوب اسبان کردند اَنا وَ الْمَشاعِرُ لَوْ سَناهُ لَما دَفْنُهُمُ عَضَباً كَرْبَلا بشنو شمهٔ قلمم میخوزم که اگر نبود نور دیده و ذریهٔ او هر آینه زمین بلرزه می‌آمد و همه را هلاک میکرد بدانکه بعد از آنکه اکثر اقارب و خویشان سید الشهداء ع بدرجهٔ شهادت فایز شدند و اولاد امام حسن ع کشته شدند نوبت قتال به برادران آنحضرت رسید و ایشان شش نفر بودند بنابر اشهر روایات چهار نفر ایشان از یک مادر بودند عباس و عثمان و جعفر و عبد الله و مادر ایشان ام البنین بود دختر حرام بن خالد و ابو بکر بن علی مادرش لیلی بود و عمر بن علی مادرش در کتب مقتل مذکور نیست و عباس از برادران بزرگتر بود و همه میر اشان او بود و بعد از همه کشته شد از حضرت صادق ع روایت شده که ام البنین مادر این چهار کشته بود بعد از شنیدن واقعهٔ کربلا همیشه میرفت در بقیع و ندبه و نوحه میکرد بر فرزندان

خود ندبه که دلها را میسوزانید و خاطرها را اندوه‌گین مینمود مردم بدور او جمع میشدند و ندبهٔ او را می‌شنیدند و میگریستند حتی مروان بن حکم بنزد او می‌آمد و از گریهٔ او میگریست و عباس از همه برادران بزرگتر و شجاعتر بود و از همه افضل بود شیخ صدوق در آمالی و خصال روایت میکند از ابو حمزهٔ ثمالی که روزی عبد الله پسر عباس بنزد سید الساجدین ع آمد چون آنحضرت نظر شریفش بر وافتاد دو دیده‌های مبارکش پر از اشک شد و گریست و فرمود روزی بر پیغمبر خدا شدیدتر نبود از روز احد که در آن روز کشته شد حمزة بن عبد المطلب شیر خدا و شیر رسول خدا و بعد از آن روز روزی شدیدتر نبود از روز شهادت جعفر بن ابیطالب پس فرمود وَ لا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ روزی مثل روز شهادت پدرم حسین نبود که سی هزار نفر دور او را گرفته بودند و گمان میکردند که از این امتند و هر یک تقرب میجستند بسوی خدا بریختن خون او و او خدا را بیاد ایشان می‌آورد و ایشان پند نمیگرفتند تا آخر الامر او را از روی ظلم و عدوان کشتند پس فرمود رَحِمَ اللّٰهُ الْعَبّاسَ خدا رحمت کند عمم عباس را که جانفشانی کرد و کوشش کرد در یاری برادر و جان خود را در راه برادر خود فدا کرد تا اینکه دستهای شریفش را از بدنش بریدند و خدا بعوض آن دو بال او دو بالها عطا کرد که با آن بالها با ملائکه در بهشت پرواز مینماید همچنانچه جعفر بن ابوطالب داد وَ اِنَّ لِلْعَبّاسِ مَنْزِلَةً يَغْبِطُهُ بِها جَمِيعُ الشُّهَداءِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ بدرستیکه عباس را منزله و درجه‌ایست که در قیامت جمیع شهدا غبطهٔ او را میخورند و آرزوی منزلهٔ او میکنند و بالجمله جلالت او زیاده از آنست که در حیز تحریر و تقریر بر آید و عظمهٔ او اظهر از آنست که محتاج به بیان باشد الغرض در هر عصری از اعصار در نزد ضریح مقدسش از کرامات ظاهر شده

که نوشـ

که گوشهارا بهکرده ختمی خود در حین مجاورت در حایر در سال سابق در ماه رجب

سنه ۱۲۶۳ از هجرت مشاهده کرد که انگشتی یکی از خائنین را قطع کرده بر ضریح مقدسش چسبیده

بود و عالمی مشاهده کردند و شخص بحضرو برا نیز دیده باری سزاوار است که بر

مظلومی او بگریند و بگریستن بر او امید قضاء حوایج خود را از خداوند جباز

نمایند که آنحضرت باب الحوایج دوستان میباشد و چگونه میشود که شیعیان

در مصیبتش ساکت باشند رتبه او از رتبه عمار بیست ترنیست که حضرت

امیر المؤمنین ع فرمودند از اسلام بی بهره باد کسیکه در مصیبت عمار محزون

نشود چنانچه حدیث هست که عمار بن یاسر در جنگ صفین شهید شد چون شب در

آمد حضرت امیر در میان کشتگان میگشت تا اینکه در میان شهیدان به

نعش عمار رسید آنحضرت بر بالین او نشست و سر او را در کنار گرفت

و فرمود الا ایها الموت الذی هو ما صبعی ارحنی هذا فنیت کل خلیل

اراک بصیرا بالذین احبهم کانک تنحوا نحوهم بدلیل

ای مرگ که قصد علی داری زود بیا و علی را فارغ کن از اندوه و او را براحت انداز

که هرچه من دوست داشتم همه را تو فنا کردی سخت بینا میینایم ترا و دوستانم

گویا ترا راه نمائی میباشد که دوستان مرا تو نشان میدهد پس گفت انا لله و

انا الیه راجعون پس فرمود هر که از فوت عمار محزون و دلتنگ نشود او را

از مسلمانی نصیبی نباشد خدا رحمت کند عمار را که اینچنین بود و بد پیر سید عزیز

من پس اگر کسی در مصیبت نور دیده او عباس محزون نگردد حالش چه خواهد

بود بالجمله چون نوبت به برادران آنحضرت رسید ایشان برخواستند عازم

جانباختن شدند اول ابوبکر علی که اسمش عبدالله بود و باین کنیه شهرت

یافته و مادرش ام لیلی دختر مسعود بن خالد از قبیله بنی تمیم بود بخدمت

هو
شهادة ابوبکر بن علی

هو
شهادة ابوبکر بن علی علیه السلام

برادر رفته آنحضرت را وداع کرده رو بمیدان نهاد و میگفت شیخی علی ذو

الفخار الاطول من هاشم الصدق الکریم المفضل هذا حسین بن

النبی المرسل نذود عنه بالحسام المصقل پدرم علی

کرار است از ذریه هاشم که منبع صدق و راستی و فضیلت هست و اینک

برادرم حسین ع فرزند نبی مختار است جان خود را فدای او میکنم که برادر نامدار

من میباشد پس حمله کرد بر آن قوم روسیاه و خود را بهر طرف میزد تا اینکه آخر الامر

به تیغ زجر بن بدر نخعی بدرجه شهادت رسید بعد از آن برادر نامدارش عمر بن علی

برخواست و از جهه طلب خون برادر از جا حرکت کرد و آن جوانی بود دلاور

و شجاعی بود نامور و اسمش چنانچه از زیارت ناحیه مقدسه مستفاد میشود محمد

آمد بخدمت برادر که ای برادر بگذار بروم و طلب خون برادرم بکنم بعد

از اذن بمیدان آمده میگفت اضربکم و لا اری فیکم فتی ذاک

الشقی بالنبی قد کفر یا زجر یا زجر تدان من عمر لعلک الیوم تبوء من سقر

امروز شمشیر خود را بر فرق شما میزنم و نمی بینم در میان شما مردی که مقابل

من بایستد و مرا باز دارد آن شقی بدبخت کافر شد به پیغمبر ص که برادر مرا کشت

ای زجر ای زجر پیش بیا به بین چگونه بسقر جا خواهی گرفت پس حمله کرد بر قاتل

برادر خود و او را بجهنم رسانید پس رو بسوی القوم جفاکار روانه شد و شمشیر کشید

و در میان ایشان افتاد و مثل شیر خشمناک بر ایشان حمله میکرد و ضربتهای عظیم

میزد و میگفت خلوا عداة الله خلوا من عمر خلوا عن اللیث العبوس

المکفهر یضربکم بسیفه و لا یفر و لیس فیها کالجبان المنجحر

آخر الامر دور آن شجاع نامدار را گرفتند و او را شهید کردند پس عثمان

بن امیر المؤمنین ع که با عباس از یک مادر بودند برخواست و حضرت

هو
شهادة محمد بن علی ع

هو
شهادة عثمان بن علی ع

امیر المؤمنین

امیر المومنین او را عثمان نام نهاده بود خواست که بنام عثمان بن مظعون که از
اکابر زهاد و صحابه پیغمبر بود و با آنحضرت بسیار مانوس بود و در آنوقت بیست و
یکسال از عمرش گذشته بود آمد بخدمت برادر بزرگوار و اجازه حرب خواست بعد از
اجازه روبسوی آنشاهزاده عالیمقام انداخت از قضا آن تیر بر جبین مبارک
او آمد و از اسب در گردید چون بزمین افتاد سر از بدن شریفش جدا کرد
پس جعفر بن علی که نوزده سال از عمرش گذشته بود از برای ادراک فیض شهادت
برخواسته بخدمت برادر بزرگوارش آمده زمین ادب را بوسه داد و اجازه حرب
خواست بعد از رخصت روانه میدان شد و رجزی چند خواند و بجنگ
مشغول شد خولی بن یزید ملعون تیری زد با و آن تیر بر شقیقه یا بر چشم او آمد
و از اسب در افتاد پس برادر او عبد الله بن علی بمیدان رفت و بروایت
ابو الفرج بیست و پنجسال از عمرش گذشته بود و اولادی نداشت حضرت
عباس با و گفت تَقَدَّمْ بَیْنَ یَدَیَّ یَا اَخِی حَتّٰی اَرَاکَ وَاَحْتَسِبُکَ پیش با و با در میدان
نامردی ترا ببینم و مردانگی ترا مشاهده نمایم زیرا که ترا فرزندی نیست و بلندی
بر سنان اری پس آنگفته برادر قدم در میدان گذاشت و داد مردانگی را داد
آنقدر الا مرشیث حضرمی براو حمله کرد و ضربتی بر آن شاهزاده بزرگوار زد
که روح مقدسش بشاخسار طوبی قرار گرفت و بروایتی برادر خود را نیز
حضرت عباس تحریص کرده بمیدان کین رفت تا کشته شد بعد از آنکه برادران
همه کشته شدند و همسفران همگی بار به بستند حضرت عباس را اندوه بسیاری
روی داد و هم و غم از حد گذشت و از یکطرف مظلومی برادر بزرگوار
و بیکسی آن والا تبار را مشاهده نمود افواج هموم و غموم روی دل او آورده
صبر و آرام از او ربوده بودند و از یکطرف ناله خواهران او تشنگی کودکان ملاحظه

الآن بی یاوری ایشان دلش را بدرد آورده در آنوقت مصمم رفتن بمیدان شد
و آنحضرت از شجاعان روزگار و دلاوران نامدار بود وکَانَ رَجُلًا وَسِیْمًا یَرْکَبُ
الْفَرَسَ الْمُطَهَّمَ وَرِجْلَاهُ یَخُطَّانِ فِی الْاَرْضِ مردی خوش سیما و نیک
رو و بلند قامت بحیثیتی که بر اسبهای چاق بلند سوار میشد پاهایش بزمین میرسید و
و او را ماه بنی هاشم میگفتند و علم آنحضرت در آنروز بدست آنجناب بود چون
شهادت برادران را دید آمد نزد برادر عرض کرد یا اَخِی هَلْ مِنْ رُخْصَةٍ
برادر خصمم میدی بروم و در راه تو جانم را فدا کنم در بعضی از کتب نقل مذکور است
که آنحضرت از شنیدن این سخن بگریه در آمد و گریه شدیدی کرد و فرمود ای برادر
تو صاحب علم منی و علامت لشکر منی چون تو رفتی نشانه لشکر برطرف میکردد
عباس فرمودند قَدْ ضَاقَ صَدْرِیْ وَسَئِمْتُ مِنَ الْحَیٰوةِ وَاُرِیْدُ اَنْ
اَطْلُبَ ثَأْرِیْ مِنْ هٰؤُلَاءِ الْمُنَافِقِیْنَ ای برادر دلم از ظلم و جفای مخالفان تنگ شده و از زندگی
خود سیر شده ام میخواهم طلب خون برادران خود از این ظالمان کرده باشم
حضرت فرمودند اگر مهیای حرب شده پس قلیل آبی از جهة این اطفال طلب نما
جناب عباس رو بمیدان نهاد چون میان میدان رسید فریاد زد که ای عمر
بن سعد اینک حسین پسر دختر پیغمبر خدا میگوید که اصحاب و برادران و
اعمام مرا کشتید و مرا تنها گذاشتید و عیال و اولادم از شدت تشنگی سوخته اند
اخر یک شربت آبی باشان بدهید که ایشان نزدیک بهلاکت رسیده اند و با وجود
اینها میگوید دَعُوْنِیْ اَخْرُجْ اِلٰی طَرَفِ الرُّوْمِ اَوِ الْهِنْدِ وَاُخَلِّیْ لَکُمُ الْحِجَازَ وَالْعِرَاقَ
مرا بگذارید بسوی هند و روم روم و حجاز و عراق را بجهة شما میگذارم
چون عباس این کلام را از جانب برادر خود بآن لئیمان فرمود جوابی نشنید بعضی
ساکت بودند و بعضی از گفت و گوی او بگریه در آمدند شمر ملعون و شبث

بن یعنی از لشکر بیرون آمده وگفت ای پسر ابی تراب اگر تمام عالم را آب بگیرد وبیت
ها باشد شما قطره از آن نخواهید رسید مگر در بیعت یزید داخل شوید حضرت عباس
نزد برادر برگشت وخبر این القوم حیا را بعرض آن رسید و سر او ساید آنجناب
سر را بزیر انداخته وگریست گریه شدیدی در آن حالت بگوش حضرت رسید
که اطفال از سوز تشنگی صدا وا بنا العطش العطش بلند کرده بودند از شنیدن
ناله های ایشان آتش غیرت در خرمن آن یکسان بیتاب شد چشم بسوی آسمان کرد
وگفت خداوندا میخواهم کوشش خود را کرده با تمام شربت آبی بآن بیکسان
تشنه لبان برسانم پس مشکی برداشته روانه میدان شد ومحمد ابن محمد
مفید وسید ابن طاوس وابن نما ذکر کرده اند امیت که بعد از آنکه شده تشنگی
برادر بزرگوار وزنان عصمت تبار را مشاهده نمود روانه شد بجانب
فرات جماعتی که بر سر آب فرات متوکل بودند مانع شدند او را از رفتن بسوی
آب ملعونی از قبیله بنی دارم در میان آن جماعت بود گفت حولوا بینه
وبین ماء الفرات حایل شوید نگذارید که بر سر آب رود چون جناب سید الشهدا
این بیحیایی را از آن ملعون دید بر او نفرین کرد وگفت اللهم اظمئه خداوندا
تشنگی را بر این ملعون مسلط گردان آن ملعون در غضب شد تیری بجانب آن
نقطه تمام انداخته تیر آمد بر حنک آن امام مظلوم نشست آنجناب آن تیر را
کشید خون از آن جاری گردید دست خود را گرفت دست خود را گرفت تا در زیر
خون پر از خون شد آنرا ریخت وگفت اللهم انی اشکو الیک ما یفعل بابن بنت نبیک
خدایا بتو شکایت میکنم آنچه را میکنند با دختر پیغمبر تو میکنند و با ایکرده حبیب
راه را برآنحضرت قطع کردند اشجاع بهمام بر آن لئام حمله کرد ومیگفت لا ارهب
الموت اذ الموت زقا حتی اواری فی المصالیت لقی نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا انی انا العباس اغدو بالسقا

تشویش از مرگ ندارم هرگاه مرگ وآثار آن ظاهر وبلند شود و ورم میگردانم تا خود را
در میان شمشیرهای برهنه اندازم و پوشیده شوم از شمشیر مرا باکی نیست جانم
فدای حسین که نفس محمد مصطفی است مرا عباس سقا میگویند که باکی از شر
دشمن ندارم در روز جنگ پس آن هزبر بیشه شجاعت خود را بر آن قوم چمیت
زد وکثیری از ایشان را بر زمین انداخت وایشان را متفرق کرد وآن گروه را
در هم شکافت تا خود را بر سر فرات رسانید فرود آمد ومشک خود را آب کرد
وکفی از آب برداشت که بیاشامد وآتش تشنگی را فرونشاند او را یاد آمد
از تشنگی برادرش حسین ع آب را ریخت وگفت والله لا اذوق الماء وسیدی الحسین
عطشانا ما بخدا قسم که آب نخواهم چشید وحال آنکه آقایم حسین تشنه باشد
یا نفس هونی فالحسین معطش وبنوه والحرم المطهر اجمع ای نفس مدارا
باش وتعجیل مکن در خوردن آب که برادرت تشنه ایستاده وزنان واطفال
او همه تشنه میباشند والله ما اشرب من الماء قطرة واخی حسین فی العراق
مضیع بخدا قسم که قطره از آب نخواهم چشید وحال آنکه برادرم حسین ع در بلاد
عراق ضایع وهلاک میباشد پس مشک را بدوش راست انداخت وبر اسب
سوار شده از شریعه بیرون آمد وروانه بسوی خیمها گردید که ناگاه گروه
نواصب دور آن بزرگوار را گرفتند فاخذته بالنبال من کل جانب حتی صار
درعه کالقنفذ من کثرة السهام از هر جانب او را تیرباران کردند وانقدر تیر
بر آن بزرگوار زدند که از کثرت تیری که بر زره او نشسته بود مانند خار پشت
گردیده بود واو با این حال جنگ میکرد وبا ایشان حمله میکرد که در این اثنا زید
بن ورقاء ملعون در پشت نخلی بکمین در آمد وبعضی از شش بن سنان را نیز گفته
اند وحکیم بن طفیل او را اعانت کردند که آن ملعون ضربتی زد بر دست راستش

ضربتی زد بر دست راستش که دست شریفش از بدنش جدا شد شمشیر را بدست چپ گرفت
وسیف مع الله ان قطعتم یمینی انّی احامی ابداً عن دینی وعن امام صادق الیقین نجل
النبی الطاهر الامین گرچه دست راستم را بریدند بخدا قسم که دست بر نمیدارم و حمایت
میکنم دین خود را و برادر خود را که فرزند پیغمبر طاهر امین میباشد آن دست راست آنقدر
جدا کرد که خسته شد وضعف او را فرا گرفت ناگاه حکیم بن طفیل در پشت نخله کمین
کرده بود و بروایتی عبد الله بن یزید ضربتی بر دست چپ آنحضرت زد و دست چپ را
نیز از بدن انداخت پس گفت یا نفس لا تخشی من الکفار وابشری
برحمة الجبار مع النبی السید المختار قد قطعوا ببغیهم یساری
فاصلهم یا رب حرّ النار ای نفس از این جماعت کفار
مترس بشارت باد ترا که نزدیک شده است که برحمت خداوند جبار
بخدمت نبی مختار فایض گردی دست چپ مرا نیز بریدند الهی ایشانرا
بحرارت آتش بریان کن پس مشک را بدندان گرفت و بروایتی تیغ را
بدندان گرفت و حمله میکرد که بلکه خود را بخیمها برساند و از دستهایش
خون بسیار رفت وضعف بر او استیلا یافته بود ناگاه ملعونی تیری زد که
به مشک آمد و آبهایش بریخت ملعونی دیگر عمودی از آهن بر سر مبارکش
زد که سر او را بدو شکاف کرد و بروایتی از ملعونی تیری بر سینه
مبارکش آمد که از اسب در گردید و بر زمین افتاد فهوی له المجدل الا
وذعرت سبع الشداد وحل منه المصرع فبکی المصرعه
الشجاعة بالدماء ومن السماء بکت عیون تدمع
با افتادن آن صاحب مجد و بزرگی تاج مجد و بزرگی منهدم و ایوان مجد و عزت بر زمین افتاد
و آسمان متزلزل شد و بکشته شدن آن شجاع غضنفر شیر غیرت و جوانمردی بخون گریست بلکه

بتیه گریان گردید ۱۰۰۰ چون بزمین افتاد ندا کرد که یا اباعبد الله علیک
منّی السلام و بروایتی فریاد زد که یا اخاه ادرک اخاک چون آواز
آن کشته بخون آغشته بگوش سید الشهدا رسید اسب را بمیدان تاخت و گروه
بیچاره ها از سر آن کشته دور کرد چون بسر نعش برادر رسید آن بزرگوار را
دید که دستهای بریده و بدن پر از خون و سر شکافته در میان خاک و خون
افتاده بی اختیار شروع بگریه کرد و گفت الآن انکسر ظهری وقلّت حیلتی
برادرم کشته شد پشتم شکست و چاره ام تمام شد کسروا بقتلک ظهری
وبکسره انکسر حوزة الاسلام ابوالفضل العباس بکشتن تو شکست پشت فرزند
پیغمبر ترا و بشکستن پشت او شکستند پشت اسلام را قطعوا بقطع یدیک ایدی
السبط وانقطعت به ایدی النبی الشامی بریدن دستهای تو
دست برادر ترا بریدند و بریدن دستهای او گویا دستهای پیغمبر خدا را قطع
کردند شیخ فخر الدین میگوید که چون برادر خود را باینحال دید فریاد وا اخاه وا
عباساه وا مهجة قلباه بلند کرد و میفرمود دشوار است بر من فراق تو ای
برادر پس او را به پشت اسب گذارده بخیمه آورده و او را در خیمه گذاشت
و آنقدر گریست که از بسیاری گریه غش کرد و بد هوش گردید و لکن از کلام
دیگران آوردن نعش مطهر او را بدر خیمه مستفاد نمیشود انا لله وانا الیه راجعون

مجلس هفدهم در بیان کیفیت شهادت نور باغ حیدر شبیه پیغمبر علی اکبر

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله العلیم الخبیر الذی لیس له شریک ولا نظیر
والصلوة والسلام علی البشیر النذیر السراج المنیر محمد المنعوت فی جمیع
الطوامیر وعلی خلفائه واوصیائه المصابیح فی الدیاجیر واهل التوحید
والتمجید فی جمیع الازمنة والدهار خصوصا علی شبله المظلوم بلا انصار

ولا نصير وتخلية الشهيد الوحيد الاسير بأيدي الكلاب والخنازير
مفزع كل مضطر خفير وملجأ كل ملهوف كسير مقطوع الاعضاء من
السيف والسنان والرماح مرضوض الاضلاع من الاضلاع والجماجم
والنائر مسبي العيال منهوب الاموال مقتول الاعوان من الصغير و
الكبير مقطوع الكلام من العين والغير ضعيف الكلام
والبصير ذي الشيب الخضيب والجسد السليب والوجه
العفير والظهر الكسير والنحر النخيب والقلب الحصين و
الجسد المطروح كالوعير والجسم الذابل من الهجير المكفن بالعثير
المغتسل بماء يجري من الابحر مزود والنسور والعصافير الذين
ايتموا اطفاله ونهبوا عياله فحملوهم على الاخادير الى الفسق
الحمير والكفور الشرير فيا عجباه بناة بني سفيان في الخصوص و
المقاصير وبنات رسول الله اسارى حيارى بين ايدي الفجور والمناكير واهل
الغناء والمزامير فهذا ما اذا نظر اليه العقل كل خاسئا وهو حسير ولعنة الله على من
اجترى على هذا الامر العظيم الخطير وبعد قال الله تعالى ولنبلونكم بشيء من الخوف
والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة
قالوا انا لله وانا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المفلحون

بعد بدانکه چون پروردگار عالم عالم بخفایای امور میباشد و حقیقت و واقع
هر چیزی در نزد او هویدا است و ظاهر و باطن هر چیزی در نزد او ظاهر علمش
باشیا قبل از خلقت و بعد از خلقت مساویست پس در تمیز مطیع و عاصی محتاج
بامتحان نیست و تکالیف او بندگان خود را بجهة امتحان نمیباشد لکن از آنجا که
عادة الله قرار گرفته که تمام حجة بر خلق شده باشد تا احدی را بر او حجة نباشد

بندگان

بندگان خود را مثل کسی که خواهد کسی را امتحان کند و سعادت و شقاوت او را معلوم کند
بتکالیف چند مکلف و به بلا و محنتی چند مبتلا شان میگرداند تا مطیع از عاصی ممتاز
و شاکر و صابر از غیر جدا شود و اما تکالیفش پس حق آنست که بجهة مصالح نفس نیست
الامریه و حکمتهای واقعیه که آنها باعث این احکام مختلفه میباشند که حسن
افعال موجب امر بآن و قبحش موجب نهی میباشد بحیثیتی که اگر آن را نور حقیقة
و نور ایمانی او را نیفهمد چنانچه در واقع است میداند که باید آنرا بجا آورد
و اگر قبح المعصیت را در واقع بر نخورد میداند لزوم ترک آنرا باری نظر
بانکه دنیا را خدا محل قرار و آرام و دار راحت و نعمت قرار نداده بلکه او را
دشمن داشته و از روزی که او را خلق فرموده بسوی او نظر نکرده و بمنزله بال پشه
از او در نزد او اعتبار نباشد لهذا میخواهد که دوستان او از میل کردن بآن
باین دار راحت ایشان نباشد چه خود میداند که حلاوة الدنیا مرارة الآخرة و
مرارة الدنیا حلاوة الآخرة شیرینی دنیا حلاوت آخرتست و تلخی دنیا شیرینی آخرت
و نظر بانکه بعد از بسط خوان نعمت کم نفسی هست که خود را از الوان اطعمه متلذذ
ننماید لهذا گاهی بنده خود را بفقر و پریشانی مبتلا و گاهی بمرض و ناتوانی در
استغنا و گاهی بظلم و اذیت مبتلایش میدارد و دوا اینها نیست مگر آنچه میخواهد از
راحت بنده خود پس مثل این مثل طبیب و مریض است که امرش میکند بعضی
و شرب ادویه ناگوار و پرهیز از اطعمه لذیذه و بعد از آنکه ملاحظه ثمرات آن
از صحت و عافیت و حیات و بقاء و التذاذ بجمیع لذائذ بعد از آن میسر شد او را منتها
میشد الطبیب اگرچه حقیقت علیم اگرچه کوچک طبعان بتحریز او امر او را ناخوش
دارند بلکه شاید او را دشمن دارند و در حدیث است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند
و خداوند عالم جستجو مینماید و در مقام اصلاح بر میآید نسبت بمؤمن خود بلا را

[illegible]

دنیا

بلاء دنیا چنانچه جستجوی حال و اصلاح احوال مینماید اهل مریض مریض خود بدوا دادن
اِنَّ اللّٰهَ یَتَعٰاهَدُ عَبْدَهُ بِالْبَلٰاءِ کَمٰا یَتَعٰاهَدُ الْمَرِیضُ اَهْلُهُ بِالدَّوٰاءِ و بدرستیکه خدا پرهیز میدهد
بنده را از دنیا همچنانچه مریض پرهیز میکند از طعام غیر مناسب و از حضرت صادق
علیه السلام روایت شده که فرمودند که خدا تعالی هر سرپرستی میکند مؤمن ببلاء دنیا
میکند ز دیر او شئی مگر اینکه سرپرستی میکند آنرا بمرض در بدن او یا بمصیبتی دیگر از مصائب
دنیا و بعد از آنکه خرسند عاقل این را دانست باید در مقام صبر و شکیبائی بوده باشد
تا در بشارت وَبَشِّرِ الصَّابِرِینَ داخل باشد بدانکه مصائب دنیا را اقسامی چند
هست بحسب اشخاصیکه میباشند چنانچه از فخر کائنات وارد شده وَاِنَّ اللّٰهَ
لَیَحْمِی عَبْدَهُ الدُّنْیَا کَمَا یَحْمِی الْمَرِیضَ مِنَ الطَّعَامِ بلاء دنیا بجهة عاصی ظالم
تادیب است تا متنبه شود و توبه و انابه نماید و از برای مؤمن امتحان است تا صابر
و شاکر ممتاز و عاصی از مطیع معلوم شود و از برای انبیاء درجه ایست که هر چند
بلا و محنتش بیشتر درجاتش در مقام قرب رفیعتر میباشد و از برای اولیا تحفه
و کرامت است پس از اینجا معلوم میشود که درین بلاها و مصائب چه قدر حکمت
میباشد زیرا که اقل مراتب آن این است که تسلی بوده باشد و ازالت سوء
افعالش و کفاره باشد بجهة استحقاق نعم باقیه و جنة دائمه وَکُلُّ نَعِیمٍ دُونَ الْجَنَّةِ
صَغِیرٌ وَکُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ یَسِیرٌ هر نعمتی را که با بهشت میسنجی کوچک و حقیر
میباشد و هر بلائی در پیش آتش غضب الهی سهل و آسان میباشد خدا را عده ای
از دوستانش هست که ایشان را همیشه در بلاهای گوناگون مبتلا میدارد بلکه
ایشان از ذلک بخواهد بجو نماید و شایسته لطف خود کرداند حضرت صادق
علیه السلام فرمودند در بهشت درجه هست که آن نمیرسد کسی مگر بجهة بلائیکه
به بدن او برسد این بلاها عطایا و مواهب سنیه است که باید بر آن صبر بلکه

شکر نماید زیرا که اگر بجهة پاک کردن از خباثت معصیت باشد که بجهة آن اعظم نعمت
از آنرا از تو برداشته و اگر بجهة استحقاق اجر باشد آنچه تو میدهد اعظم از آن
که مرارت این بلاها را باقی نگذارد او میخواهد ترا با خود آشنا نماید و تو از او گریزانی
خدا را دلهای شکسته و بدنهای خاضع و خسته خوش می آید اگر خدا بنده را دوست
دارد در دل شر المحزون میدارد و خدا دیده گریان و سینه نالان را دوست دارد
باری این مطلب واضح است و واضحست که بلائیکه باولیا و مقربان میرسد نیست مگر
بجهة رفع مقامات ایشان چنانچه در حدیث سابق گذشت پس مقامات عالیه میسر نشود
مگر بصبر بر آنچه بر ایشان وارد آید چه اجر صابرین از حیطه حصر بیرون و از حد
تقریر افزون اگر مقامات عالیه را خداوند جلیل مقرون بصبر و تضرع
بر آن گردانیده میفرماید وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِیرًا سَلَامٌ عَلَیْکُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ
حتی اینکه در اخبار وارد شده است که صبر نصف ایمانست اینکه میفرماید ایشان را پیشوا
بان خلق گردانیدم که مردم را راهنمائی کنند بسوی امر ما چون صبر کردند در راه
آری تعبها و زحمتها کشیدند سالهای سال بر بلاهای امت تحمل کردند سنگ
باران ایشان کردند و سر و روی ایشان را شکستند و به آتشان انداختند با اره
ایشان را اشکافتند و سر ایشان را بریدند و در آتشان انداختند و سخریه بایشان
کردند و ساحرشان گفتند و صبر کردند و لکن کسی صبرش مثل خاتم الانبیا نبود و لهذا
درجه اش از همه رفیعتر بود چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق روایت شده که چون
حضرت رسول صلعم بمعراج رفتند ندا رسید وَاِنَّ اللّٰهَ مُخْتَبِرُکَ بِثَلَاثٍ لِیَنْظُرَ کَیْفَ صَبْرُکَ
خدا ترا امتحان مینماید به سه چیز تا ببیند که صبر تو در چه مرتبه است گفت خداوندا تسلیم
میکنم امر ترا و مرا قوه بر صبر نیست مگر بلطف تو چیست آن سه چیز ندا رسید که اول
آنست که باید فقرا و محتاجین را بر خود و عیال خود اختیار کنی و خود بگرسنگی

صبر کنی گفت خدایا راضی شدم وتسلیم کردم امر ترا واز تست توفیق وصبر اما دویم
آنستکه قوم تو ترا تکذیب میکنند ودر خوف وترس شدید خواهی بود وباید جان خود
را در راه من بذل کنی وبا اهل شرک بجان ومال خود جنگ کنی وبر اذیتهائیکه
از ایشان ومنافقین امت تو میرسد صبر کنی گفت خداوندا قبول کردم وراضی
شدم وتوفیق وصبر از تو میباشد اما سیم آن چیزیست که باهلبیت تو میرسد اما
برادر ترا امت تو بعد از تو ظلمها میکنند واورا ناسزا میگویند واورا بمشقت میاندازند
وتیغ بر سرش میزنند وبر او ظلم مینمایند وآخر اینها همه اورا میکشند
گفت خداوندا تسلیم کردم واز تو میباشد توفیق اما اینکه ظلم وغصب حق تو خواهند
حقها ودختر ترا ظلم بر او میکنند واز ارث محروم میکنند وحقی که تو بهبه او قرار داده
باشی میگیرند وتضرب وهی حامل ویدخل علی حریمها ومنزلها بغیر اذن
بی اذن او داخل خانه وحریم او خواهند شد در حالیکه حمل داشته باشد حضرت
برو خواهند زد واو از آن ضربت فرزندش سقط خواهد شد واورا خوار وذلیل
خواهند کرد وآخر از آن ضربت از دنیا خواهد رفت حضرت فرمودند تسلیم کردم
امر ترا واز تو میطلبم توفیق بر صبر پس ندا رسید که دختر ترا از برادر تو دو پسر خواهد بود
یکی را دو فرزند از روی غدر میکشند واورا برهنه میکنند وخنجر بر او میزنند امت تو
حضرت فرمودند انا لله وانا الیه راجعون تسلیم کردم امر ترا پس ندا رسید که اما فرزند
دیگر او را امت تو میکشند واورا بسوی جهاد دعوت میکنند ثم یقتلونه صبرا ویقتلون ولده ومن معه
من اهل بیته ثم یسلبون حرمه پس اورا میکشند واولاد اورا میکشند و
وهرکه از اهلبیت او با او باشند همه را میکشند پس حرم
او را برهنه میکنند واستغاثه بمن میجویند ولکن مقدر شده است
که او واهل بیت او کشته شوند وشهادت او حجت بر جمیع

بر جمیع اهل عالم باشد پس اهل آسمانها وزمینها بر او خواهند گریست از روی جزع
وملائکه بر او میگریند وحدیث طولانی است باین قدر اکتفا شد عزیز من امتحانات
پیغمبر صلعم عظیم بود لکن هیچیک مثل امتحانات اخیر نبود زیرا که هرگز ندیدم در کتابی که آنحضرت
از گرسنگی وفقر وفاقه بلکه بجهة تکذیب قوم وجفای ایشان بگرید ولکن هر وقت یاد
میکرد مظلومی اهلبیتش را بی اختیار اشک از دیده میریخت وهر وقت یاد میفرمود
که فرزندش را تیر بر سینه اش میزنند وبزمین میاندازند بی اختیار سیلاب اشک
وتاسف از رخسار میریخت وهر زمان که یاد میکرد که سر فرزندش را بر سر نیزه میکنند
واز برای پسر معویه میبرند مضطرب میگردید وسیلاب تاسف بر رویش فرو میریخت
ابن قولویه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که چون سید
الشهدا در کودکی نزد حضرت رسول میآمد آنحضرت امیر میفرمود یا علی اورا
از برای من نگهدار پس اورا میگرفت وزیر گلوی اورا میبوسید ومیگریست
روزی آنحضرت عرض کرد ای پدر چرا گریه میکنی فرمودند ابکی واقبل
موضع سیوف اعداء ای نور دیده چگونه گریه نکنم وحال آنکه میبوسم محل شمشیر
دشمنان را عرض کرد یا ابتاه اأقتل گفت من کشته میشوم فرمود بلی والله تقتل ویقتل ابوک
واخوک بخدا قسم تو کشته میشوی وپدرت کشته میشود وبرادرت کشته میشود
گفت یا ابتا قبرهای ما از یکدیگر دور خواهد بود فرمود بلی ای فرزند عرض کرد پس کی
ما را زیارت خواهد کرد فرمود زیارت میکنند ترا وپدر ترا وبرادر ترا اکثر صدیقان
از امت من آری تصور کشته شدن او برآنحضرت گران بود آیا اگر بود وفرزند ترا
درمیان خاک وخون آغشته میدید چه بر روی میداد چه نیکو میگوید سید
رضی رحمه الله لو رسول الله یحیی بعده قعد الیوم علیه للعزاء
اگر پیغمبر زنده بود بخدا قسم که آن روز را روز عزای خود قرار میداد بجهة

فرزندش

ندبه

فرزندش تعزیه میگرفت یا رسول الله لَوْ عَایَنْتَهُمْ وَهُمْ مَا بَیْنَ قَتْلَی وَسَبَا
کاش بودی یا رسول الله و میدیدی ایشانرا بعضی را کشته و بخون آغشته کرده اند و
بعضی را باسیری گرفتار کرده اند مِنْ رَمِیضٍ یُمْنَعُ الظِّلَّ وَمِنْ عَاطِشٍ یُسْقَی أنَابِیبَ
الرَّدَی یا رسول الله بعضی از اهل بیت بر ریگ گرم بیابان افتاده است بدون
سایه و بعضی از ایشان بالب تشنه و کاوی خشکیده اند که از نیزه های نیزها شربت ناگوار
مرگ مینوشند لَیْسَ هَذَا لِرَسُولِ اللهِ یَا أُمَّةَ الطُّغْیَانِ وَالْغَیِّ جَزَاءً
ای امت ظالم طاغی این جزای رسول الله نبود که با عترت طاهره او این گونه ظلم و
جفا نمایند غَارِسٌ لَمْ یَأْلُ فِی الْغَرْسِ لَهُمْ فَأَذَاقُوا أَهْلَهُ مُرَّ الْجَنَا
پیغمبر خدا تقصیر نکرد در نشانیدن اشجار برگ و اثمار از برای این امت تا به روزگار ایشان
و ایشان در مقام تلافی چشیدند میوه های دل او را و شکوفه بوستان او را از تندباد
تشنگی پژمرده کردیده و ثمرات و دوحه رسالت را بشمشیرهای بران قطع کردند و از تیر
شدباد حوادث ظلم و ستم خزان کردند جَزَرُوا جَزْرَ الْأَضَاحِی نَسْلَهُ ثُمَّ سَاقُوا
نَسْلَهُ سَوْقَ الْإِمَاءِ کشتند نسل او را مانند کشتن شترهای قربانی و اسیر
کردند و شهر بشهر گردانیدند زنان ایشانرا مانند بندگان و کنیزان مُعْجِلَاتٍ
لَا یُوَارِینَ ضُحًی سَتْرَ الْأَوْجُهِ أَوْ بِبَعْضِ الطَّلَا زنان او را بتعجیل
و شتاب میگردانیدند در اطراف در حالیکه ایشانرا ساتری نبود که روهای مقدس
و گردنهای خود را بپوشانند هَاتِفَاتٌ بِرَسُولِ اللهِ فِی بُهْرِ السَّعْیِ
وَعَثَرَاتِ الْخُطَا ایشان از سوزش دل ندا میکردند جد خود رسول را از کثرت
دویدن و بار بر زدن و بسر درآمدن و می افتادند و بر میخواستند یَا قَتِیلاً قَوَّضَ الدَّهْرُ
بِهِ عَمَدَ الدِّینِ وَأَعْلَامَ الْهُدَی ای شهیدی که کشتن او ستونهای دین در هم شکست
و رایات هدایت را سرنگون کردانیدند قَتَلُوهُ بَعْدَ عِلْمٍ مِنْهُمْ أَنَّهُ خَامِسُ أَصْحَابِ الْکِسَا

کشته

کشتند او را و میدانستند که از آل عبا پنجم باشد وَصَرِیعاً عَالَجَ الْمَوْتَ بِلَا شَدِّ لَحْیَیْنِ
وَلَا مَدِّ رِدَی غَسَلُوهُ بِدَمِ الطَّعْنِ وَمَا کَفَّنُوهُ غَیْرَ بَوْغَاءِ الثَّرَی
ای شهید بر زمین افتاده که در وقت مردنش زنخ او را نبستند و ساقی بر روی نکشیدند
و کسی او را غسل نداد مگر آنکه بخاک و غبار صحرا او را کفن نمودند حَمَلُوا رَأْساً یُصَلُّونَ
عَلَی جَدِّهِ الْأَکْرَمِ طَوْعاً وَأَبَاهُ سر او را بر نیزه کرده اند که مردم صلوات بر جد و پدر او
میفرستادند کَیْفَ لَمْ یَسْتَعْجِلِ اللهُ لَهُمْ بِانْقِلَابِ الْأَرْضِ وَرَجْمِ السَّمَاءِ
اگرچه مقربان درگاه خدا بر مصایب صبر کردند و در راه محبت دوست متحمل مشاق
عظیمه شدند لکن اگر بدیده انصاف تامل کنی خواهی یافت که سید الشهداء ع در مقام صبر از
همه بالاتر و صبر شان از همه بیشتر زیرا که مصیبت او از همه عظیم تر بود و بغیر صبر و رضا او را
چیزی صادر نشد اینست که سید الساجدین ع میفرماید در خطبه که کسیکه او را شهید کردند و کشته
شد از روی صبر کردن بر بلا و همین فخر مرا کافیست بلکه با اینهمه بلا و مصیبتی که باو روی
آورد که عشری از آن بدیگران نرسید بانها راضی بلکه شاکر بود و او را تشویش نبود
و خوفی نبود و وحشتی نبود او را چنانچه از محمد بن علی الجواد ع روایت شده که آنحضرت از پدران
خود روایت کرده که علی ابن الحسین ع فرمود که چون کار به پدرم تنگ شد و امر شدید
کسانیکه با او بودند نظر باو کردند حال او را غیر از حال خود یافتند زیرا که ایشان هر چند
کار سخت تر میشد رنگهای ایشان متغیر میشد و لرزه بر اعضای ایشان می افتاد و دلهای
ایشان در خوف می افتاد و حسین ع و بعضی از خواص آنحضرت رنگهای ایشان میشکفت
و جوارح و اعضای ایشان ساکن میشد و دلهای ایشان مطمئن و ساکن بعضی از ایشان
بعضی میگفتند اُنْظُرُوا لَا یُبَالِی بِالْمَوْتِ ببینید او را که باکی از مرگ ندارد آنحضرت
با ایشان گفت صَبْراً بَنِی الْکِرَامِ صبر کنید ای بزرگواران نیست مرگ مگر منزله
پلی که شما را از شدتهای دنیا بسوی جنان واسع و نعیم دائم میرساند کدام یک از شما

که خواندند در وقتیکه داخل کوفه میکردند پشت نیزها آن سر [illegible] فقل صبراً وکفی بذالک فخراً یعنی [illegible] زند صحیح

ناخوش

ناخوش دارید که از زندان بسوی قصر جنان رسید و مرگ نیز آنچنان اشتیاق شما جنت
که ایشان را از قصر بسوی زندان میبرد و پدرم خبر داد مرا از رسول خدا که فرزندان من
وبهشت کافرانست ومرگ جسر ایشانست که اینجماعت را بسوی آنجماعت را بسوی
بهشت میرساند و من دروغ نگفته ام و بمن دروغ گفته نشده ام دروغ و اینمرتبه مرتبه
بلندیست که دم بانمرتبه نزده مگر پدر بزرگوارش در وقتیکه پیغمبر خدا را وفات
نزدیک رسید سرش در دامن امیرالمؤمنین ع بود آنحضرت بگریه در آمد حضرت فرمود
ای برادر چرا گریه میکنی آنحضرت عرض کرد ای سید من وعده شهادت بمن داده بودی
و میخواستم در برابر روی کشته میشوم و می بینم که وفات تو نزدیک رسید فرمود
اَبْشِرْ فَاِنَّهَا مِنْ وَرَائِکَ بشارت باد ترا که آن در عقب پس چگونه خواهد
بود صبر تو عرض کرد یا رسول الله آن موضع موضع شکر است زیرا که صبر
بر امر مکروهست و شکر میباشد بر امر محبوب بلی در هنگام کشته شدن برادران و
و نالهٔ العطش العطش کودکان آنحضرت گریه میکردند ولکن گریه ایشان نه از جهة عدم
صبر و رضای بر قضای خدا بود زیرا گریه مصیبت اگر دلیل بر عدم رضا
بایست که پیغمبر خدا و علی مرتضی هیچ راضی نبودند زیرا که ایشان نیز در
مصیبت بسیار گریستند و همچنین پیغمبران سلف گریستند بر مصایب خود و در هنگام
مصیبت میگریستند چنانچه حکایت گریستن یعقوب ع و یوسف علیه ا
لسلام معروفست و گریه آدم علیه السلام و داود مشهور و نوحهٔ نوح ع
مشهور و گریهٔ فاطمه در مصیبت پدر بزرگوارش نیز مشهور است و اگر خواهی
سبب گریه آنحضرت را بدانی بدانکه اولا چنانچه مذکور شد گریه و مصائب
اهلبیت از افضل عبادات و اقرب قربات است و حزن بر مصیبت
ایشان از عبادات است و این عبادت همچنانچه از تو مطلوبست از ایشان نیز

و برادران و فرزندان و وقت ملاحظهٔ غربی کودکان و تشنگی زنان گریستن دانستن سبب گریهٔ آنحضرت

مطلوبست و چه مصیبتی بدتر از کشتن جوانان اهلبیت و تشنگی کودکان ایشانست
و غریبی و بیکسی زنان ایشانست و ثانیا آنکه بعد از آنکه می بینند که شریعتی که در تعب
اعلام آن سالهای سال پیغمبر خدا ص کوشش کرده و خون دل خورده و علی مرتضی
شمشیر زده و خود را در مهالک انداخته تا آنرا بر پا کردند و بنای آنرا محکم کردند می
بینند که بکشتن او مندرس و منطمس میگردد و بنای آن منهدم میشود و آثار هدایت
بر طرف میگردد و بازار کفر و نفاق رواج می یابد پس بی اختیار غصه میخورد و اشک
از دیده میریزد و اگر مجرد گریستن از مرتبه صبر بیرون میرفت پس انبیا نیز بیرون میرفتند
و خداوند جلیل مکرر در کلام خود ایشانرا صابر یاد فرموده حتی به پیغمبر خود میفرماید
فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ اُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ از اینها گذشته
شکی نیست که ایشان بشر بودند و اندوه در نزد محنت و مصیبت و مسرت در نزد نعمت
از لوازم بشریتست همچنانچه گرسنگی و تشنگی از لوازم آنست همچنانچه در وقت گرسنگی
گرسنه میشود و بی اختیار میشود همچنین در وقوع مکاره بی اختیار محزون میشود
بلی اگر العیاذ بالله اظهار امر مکروهی نماید یا شکایت نماید از خالق یا نحو آن از مرتبه
صبر و رضا بیرونست و حضرت یوسف را در زندان بردند آنقدر گریست که دیده
اش کور شد پس سیدالشهدا ع که از یکجانب شهای کشتگان و از یکجانب غربت
زنان و از یکطرف تشنگی کودکان را میدید چگونه میشود که اشک نریزد بلکه نسوختن دل
بر ایشان علامت قساوة قلب و بیرحمیست و این از صفات قبیحه است و از اخلاق
رذیله با. ی بخدا قسم صبر کرد صبری که کسی مثل او صبر نکرد با اینهمه بلا با جزا انا لله و انا الیه
راجعون چیزی از او نشنیدند و بغیر از صبراً علی قضائک کلامی از او نقل نشده در مقابل
سی هزار کس ایستادگی کرد در مقابل کوههای آهن ایستاد و مثل هاشمی تر مرد و باید
و فرار نکرد و زیاده از بیست هزار شمشیر برهنه و نیزه رو بسوی او میآوردند

وپشت بایشان نکرد ودر امر دین خود نحی که میگفت سست نشد وبا التماس نکرد
وکوچکی ننمود در زیارت صاحب الامر هست که قد عجبت من صبرك ملائكة السماء
ملائکه آسمانها از صبر تو عجب کردند وچگونه نکنند با همه بلاها ملائکه از جهة یاریش
آمدند ایشانرا اذن نداد جماعت جنیان در وقت غریبی ودر ماندگی او آمدند وبرو
سلام کردند وگفتند ما از برکت پدرت مسلمان شده ایم اذن بده تا با دشمنانش جهاد
کنیم فرمود شما ایشانرا می بینید وایشان شما را نمی بینند گفتند ما هم بصورت ایشان در می
آئیم اگر کشته شویم در راه تو شهید باشیم فرمود دلم از دنیا سیر شده مشتاق لقای
پروردگار شده ام ومیدانم که امروز باید شهید شوم وبروایتی که موهی از جن طیاره
میکرد نشد چون آنحضرت را مظلوم دیدند آمدند که ما یاوران توئیم اگر اذن
دهی اندک زمانی ایشانرا تلف کنیم حضرت فرمود من مخالفت جد خود نمیکنم ومن
جدم را در خواب دیدم که مرا بر سینه چسبانید وپیشانی مرا بوسید وفرمود یا حسین
ان الله قد شاء ان یراك مقتولا ملطخا بدماك مخضبا شیبك بدمائك
مذبوحا من قفاك یا حسین تقدیر الهی شده است که تو کشته شوی ودر خون خود معفّر
وریشت بخونت خضاب شود باید زنان وحرمت اسیر شوند وانا والله صابر حتی
یحکم الله بامره وهو خیر الحاکمین بخدا قسم که صبر میکنیم تا خدا حکم کند میان ای کرده
ای والله صبر کرد تا اینکه همه اهلبیتش را کشتند وزیاده از سیصد زخم بر بدنش
زدند وآخر الامر با لب خشکیده وجگر تفتیده سر شریفش را از پشت سر گردنش جدا
کردند یا جریحا به صار التراب شفاء من داء ابدا ویحق ما الکنت فیك یا مجروحی
که از شرافت خدا زمین را شفای دردها ومرهم زخمها گردانید آیا طبیبی ودوائی
بجهة دردهایت بود آیا مرهمی بجهة زخمهایت بود لقد دعوا اسهاما لحد منطلها
یوم الشقاق بسلت کفاك مبکیا تیرها بر بدن شریفت زدند که همه پیکان آن

ندبه
٥

بر بدن شریفت زدند که همه پیکان آن بر بدنت می نشست خدا قطع کند دستی را
آن تیرها را بسوی تو انداخت یا طعین لا حوالی لیتها کسرت لا باد الله
فیها کیف یری نیکای کشته بطعن نیزها کاش شکسته بود نیزهای ایشان که
کاش چوب وآهن خلق نشده بود که آن نیزه سازند ودر پهلوی نازنینت زنند ویل
المواضی وویل لحاملین لها عجبت منها ظبا ها کیف ید هبکلوای بر آن تیغها
که بر بدن نازکت فرود آمد وای بر کسانیکه شمشیرها بر بدن تو زدند یا حمل کردند سو
ایشان تعجب میکنم که چگونه تیزی آن بر بدنت رسید یا روح احمد یا ریحانة مهجته
لهفی علیك سموم الریح تذبلکا ای ریحانه قلب احمد مختار وروح وجان
سید کرار با تأسف واندوه بر بدن شریفت که بر زمین افتاد وبادهای سموم
بر آن میوزید یبعد الحسین ابا ماء الفرات فلا تجری سواقیك لا ذقت سیبا فیکا
ای آب فرات بعد از شهادت حسین با لب تشنه خشک شوی وسواقی وانهاره
جاری نشود وکسانیکه تو را می آشامند در تشنگی او تأسف منخورند بر ایشان گوارا
مباد وهیج الشجو فی قلبی لعمرك اذ ذکرت بنت علی ذ تنادیکا
تطوف حولك فی ارض الطفوف وقد تجمعت حولها الایتام تبکیکا
بهیجان میآورد واندوه مرا هر گاه یاد سکینه دختر امیر المؤمنین که بدور بدن شریفت
میگردید ویتیمان تو دور او را گرفته بودند وبر تو میگریستند واو ترا میخواند وتا
عطش الاطفال یحرقها ودمعها کالدر فیها وتو ویکا گاهی تشنگی آن
کودکان دل آن مادر یتیمانرا میسوزانید وبآن جهة اشک از دیده میریخت که
با اشک چشم خود نزدیک بود که تو را او خود را سیراب نماید وتارة تنتحب الذیل
العفیف الی الخیام اذا صاح العدو بکا وگاهی دامن کشان بجانب خیمها روان
میشد هر گاه فریاد وفغان یتیمان ویکسانرا میشنید وتارة تندب الاخوان اذ

مع عوا واسوله بالروح اذ غرب مواسوکا وکاهی بر برادران خود عباس

دو برادران دیگر میکرد که در یاری تو جان دادند و در خاک و خون افتادند و تا ده

مع الهیم اللغابن عن الجسیم الشریف و بالراحات محتبکا مضیحه

ابهم معانیه بان نولوا فما ینبغی لطریق الخیر اهملکا کاهی شمر ملعون را

دور میکرد و میگفت ای شمر مباد او را آزار کنی یا شمر لا تبر داس الشیطان انه

بدلا الیه لشانا الیس یا دیکا ای شمر از خدا بترس و او را از برای ما بگذار

که او را در نزد خدا مرتبه بلندیست ان شئت تعذیب بالارواح دونها او

شئت ما الا فان الیوم یعنیکا ای شمر اگر جان میخواهی ما را بعوض و بکش و اگر مال میخواهی

انچه داریم تو و امیگذاریم و ترا غنی میکنیم ماذا عذل الحیاة تعداده شققة ما

بالقیح و هلج الغناء لتونیل العنکا و ولدالزنا را رحم نکرد داری حسین صبر کرده در

تحمل مشاق عظیمه در راه خدا و خدا بعوض صبر او چنان مرتبه اش را بلند

کرد که بوصف راست نیاید زیارتش را افضل اعمال گردانید و گریه بر او را اشرف

عبادات و مهمترین آنها در دل مسلم و کافر انداخت و ملائکه را گریه کننده و ماتم دار کرد

ملکوت سموات را محلس ماتم او گردانید بلکه تمام عالم را عزاخانه اش قرار داد

و ذرات عالم را از سنگ و چوب کوه و بر و بحر و آنچه در آنها هست گریه کننده اش گردانید

منصب شفاعت را باو داد که گروگروه عاصیان را از نیران عذاب برهاند

جنان رسانید و او را وسیله مغفرت و رحمت قرار داد که هر روز گروه بیشمار

از همه جهت گریه و نوحه بر او یا زیارت قبر او یا اعانت زوار و شیعیان او آمرزیده

میشوند و از مسمع بن عبد الملک روایت شده که حضرت صادق ع باو

فرمود ای مسمع تو از اهل عراقی آیا بزیارت قبر حسین میروی گفت نه من مردی

از مشاهیر بصره میباشم و نزد ما هستند که تابع خلیفه جور اند و دشمنان ما بسیارند از ناصبیان

و غیر ایشان میترسم احوال ما را بوالی بگویند و از ایشان ضرر یا بمن رسد حضرت

فرمود فما تذکر ما صنع آیا یاد میکنی آنچه را با آنحضرت کردند گفتم

یاد میکنم فرمود آیا جزع در وقت یاد کردن آنحضرت گفتم بلی بخدا قسم بر آن

میکنم و میگریم بمرتبه که اهل بیت من اثر مصیبت بر من مشاهده میکنند و چیزی

طعام نمیتوانم بخورم و اثر مصیبت بر روی من ظاهر میشود حضرت فرمود که

یا مسمع خدا رحمت کند آب دیده ترا ای مسمع بدانکه تو از آن اشخاصی میباشی که از برای

و فزع بر ما میباشند و از کسانی میباشی که شاد میشوند در شادی ما و اندوهناک میشوند

در اندوه ما و خائفند بجهة خوف ما و ایمنند در وقت ایمنی ما بدانکه زود باشد که ببینی در هنگام

ما را حاضر شوند در بالین تو و وصیت کنند بملک موت در باب قبض روح تو

تو ببینی که دیده اش روشن شود و پس ملک موت بسبب سفارش ایشان بر تو مهربانتر

خواهد بود از مادر مهربان بفرزند پس آنحضرت گریه کرد و من هم گریستم

پس حمد الهی کرد و فرمود ای مسمع یا لا نسی الیها کانت لمالم ... زمین و آسمان

از روزی که امیر المؤمنین ع را کشتند برای جد ما گریه میکنند ... ملائکه

وما وقفت دموع الملئکة منذ قتلنا هنوز خشک نشده است دیده ملائکه در مصیبت ایشان

چنانچه در حدیث دیگر مینفرماید که چون در صحرای کربلا سید الشهداء ع را شهید کردند

پنجاه هزار ملک که بر او گذشتند و بسوی آسمان رفتند وحی شد بسوی ایشان که گذشتید بر

حبیبی و هو مقتول فلم تنصروه که شما بفرزند حبیب من گذشتید و او کشته میشد و او را

یاری نکردید پس باید بروید بسوی زمین و ساکن شوید بر سر قبر مطهرش ژولیده موی

و گرد آلود گان تا روز قیامت و در حدیث دیگر فرمود که چون حسین ع کشته شد

گریست بر او هر چیزی حتی بلاد و بقعهای زمین بر او گریستند پس موکل شدند بر او چهار

هزار ملک که ژولیده مو و غبار آلود میگریند بر او تا روز قیامت از ...

گریه کردن ملائکه امر عظیمی نیست بلکه گریستن آسمان نیز امر عجیبی نیست زیرا که مصیبتی
عظیمی بود مصیبت او و پیش از آنکه این مصیبت واقع شود ملائکه براو گریستند بلکه آسمانها
پیش از شهادت او گریستند همچنانچه در دعائیکه در روز سیم شعبان که روز ولادت
با سعادت آنسرور است اهل بلا و شهید رنج و عنا وارد شده و در کتب ادعیه و اعمال
مذکور است اللهم انی اسئلک بحق المولود فی هذا الیوم الموعود بشهادته قبل
ولادته بکته السماء ومن فیها والارض ومن علیها ولما یطأ لابتیها
یعنی سوال میکنم خدایا از تو بحق آنکسیکه در این روز متولد شده و وعده شهید شدن
او داده اند پیش از آنکه بدنیا بیاید گریستند براو آسمانها و هر که در آنها بود و زمینها بود
و منور باد در سنگستان مدینه نگذاشته بود پس عجب مصیبتی بود این
مصیبتی بود این مصیبت که پیش از وقوعش دل عالم را کباب کرد و چشم آسمان و
زمین را پر آب نمود پس آیا بر مادرش فاطمه زهرا چه گذشت و بر پدرش علی مرتضی
چه روداد که هر وقت که او را میدیدند شهید شدن او در نظر می آوردند ابن قولویه
روایت میکند از ابی عبد الله جدلی که گفت داخل شدم بر امیر المؤمنین ع
و حسین ع در کنار او نشسته بود پس حضرت امیر المؤمنین ع دست بر شانه او زد و
گفت ان هذا یقتل ولا ینصره احد گفت این فرزندم کشته میشود و کسی او را یاری نمیکند
گفتم یا امیر المؤمنین این بد زمانی خواهد بود فرمود این واقع خواهد شد و لکن صبر
کردن چون ایشان معصوم بودند و هنوز هم امری واقع نشده بود چندان عجب نیست
لکن نمیدانم که سید الساجدین ع که بدن پدرش را برهنه و بی سر بر زمین افتاده دید
چگونه صبر کرد و چگونه تاب آورد و از این عجیب تر صبر کردن خواهران
و دختران و زنانش بود که با وجود عدم قوت عصمت مشاهده آن مصیبت را
کردند و بدیده خود این وقایع را دیدند و لبهای خشکیده او را بچشمهای خود

و هر که بر روی زمینها

خبر دادن حضرت امیر المؤمنین ع بشهادت آنحضرت ع

دیدند آداه بدن بخون غلطیده اش را دیدند و سر بریده اش را دیدند
وآلهفی ...... وعدت تنادی
حسرتا کل دا الحزن مشتمل علی الغم والحسرات ما نشد زینب خاتون در حالتیکه
از خیمه بیرون آمده بود و یتیمان و طفلان دور او را گرفته بودند و با حسرت و اندوه
و حزن با آن قوم ندا میکرد یا قوم ما ذنب لصغار تتنزلوا بهم الضیما
تقتلوا آباءهم یا قوم آیا این کودکان چه گناه کرده اند که ایشانرا خوار
کرده اید و ایشانرا علانیه آزار میکنید ما فی بالکم لو تشفی علی صدوركم قتل
الموالی الیوم من ثاراتها وای بر شما آیا سینه های شما خالی نشد از کینه و
کافی نشد شما را از کشتن مردان و بزرگان ما و تبعث الحوبا بالوصی فمادة من ابی
تشکوالی زهرا امها گاهی شکایت دل را به پدر بزرگوار میکرد و گاهی
بمادرش فاطمه زهرا و با دل پر درد و با چشم پر حسرت میگفت یا ام قومی من ثرالك
وشاهد اسرالك فی اشرالك ذل علی ایتامها ای مادر برخیز و از قبر بیرون آ و اسیر
بودن کن در دامهای دشمنان و بندهای ذلت محافظان میباشند قد قتلوا با
بخد یدکانها کتر السیلا اثبتت من امرائها ای مادر ایشانرا در قید و زنجیر کرده
اند مانند کان دلیل که از آقای خود گرفته شده یا صبغة الدنیا و صبغة اهلها
بعد الحسین فما لقیا بقاؤها دنیا و اهل دنیا را هلاک کردند بعد از کشتن حسین ع
اضحی یزید ذو الخنا وابن الزناء فی دولة بالعز من امرائها وابن آل رسول الله ع
الرسول مرملا بدمائه ملقی علی بوغائها یزید پسر زنا در دولت و عزت و پادشاهی
میباشد و فرزند پیغمبر ص بر روی ریگهای بیابان در میان خاک و خون انداخته اند
وبنات آل امیة فی صونها وحصونها مستورة بغنائها وبنات
احمد فی السبا بین الوری قد ابرزت من خدرها وخبائها

ندبه

آه

ای زنان بنی امیه در حصارها و خانهای محکم نشسته اند و کنیزان مغنیه بجهت ایشان
تغنی میکنند و دختران احمد مختار را از خیمه بیرون میکشند و اسیر میکنند و در میان
مردم میگردانند فیتها یکثیر فی العقود دنیا الماء والسبط لیبقی من یجیع دنیاها
ای اه یزید بن معویه در قصرهای زرنگار آبهای خوشگوار میآشامد و فرزند پیغمبر را
بعوض آب بخون بدنش او را سیراب میکنند اکنون آنچه از اخبار مستفاد میشود
از بلاها و محن انبیا و اولیا زیاده و کراهتی میباشد چنانچه سابقا گذشت
پس کسیکه محنت و مصیبت او زیادتر باشد باید مرتبه اش بلندتر باشد و همچنین
نظر بانیکه دنیا را نقطه خداوند جلیل قابلیتی و اعتباری نیست و آنرا محل راحت دو
دوستان خود قرار نداده بلکه از برای ایشان منزلی را اختیار فرموده که المی در آن
نباشد و عرقی از برای ایشان خواسته که مشوب به تعبی نباشد و اینمعنی از واضحات
میباشد پس از اینجاست که هر کسی که در نزد او مقرب تر میباشد دنیا براو سخت تر
میباشد و آلام و مصائبش بیشتر و اخبار باینمعنی بسیار است من جمله آنچه از حضرت
باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند انما المؤمنون بمنزلة کفة المیزان کلما
زید فی ایمانه زید فی بلائه ؛ مومن بمنزله کفه میزانست که هر چند ایمانش قوی تر و زیادتر
میشود بلا و محنتش زیادتر میشود و موافق اهمیت روایتی که وارد شده است که شخصی
عرض کرد بجناب پیغمبر صلعم که یا رسول الله که من خدا را دوست میدارم فرمود
مستعد بلا و محنت باش عرض کرد من ترا دوست میدارم فرمودند استعد
للفقر مستعد فقر و درویشی باش عرض کرد که علی را دوست میدارم فرمودند استعد
لکثرة الاعداء مستعد بسیاری دشمن باش و از این اخبار معلوم میشود که جلالت و مرتبه
سید الشهدا ع در نزد خدا و محبت او بخدا زیرا که باتفاق احبار و آرای علما
اخیار معلوم است که مصیبت او بیشتر و عظیم تر و بلا و محنتش از همه کس بیشتر بود و بقیه

این

این اخبار اگر چه باید افضل باشد از همه کس لکن جد و پدر او را مرتبه دیگر است بلکه مصیبت او
ایشان نیز میباشد پس بلای ایشان نیز عظیم میباشد انبیا و اولیا و مقربان
بارگاه اگر چه جامهای مالامال بلا نوشیدند و لباسهای بلا و محنت پوشیدند
و بصد هزار رنج و غم مبتلا گردیدند و در راه محنت او صبر کردند و تن در دادند
هر کسی بقدر محبتش بلائی باو رسید و از درد محنت او نوشید آری او را دوستان
بسیار است که از شراب محبت او مست و در زیر احمال و اثقال او پست میباشند
آنا خاصته للخیر را بگوش هوش رسانیده در فکر اینمعنی دست از جان و مال
و عیال شسته جان را در راهش فدا کردند شربت بکاس الحب فی المهد شربة
حلاوة تهاجنی الفتیة فی الحلق یعنی ایشان لذت محبت او را برده اند محبت
زن و فرزند در نظر ایشان عظمتی ندارد و حلاوت محبت او را چشیده اند حلاوت
دنیا را بنظر نمی آورند ندای یحبهم و یحبونه را بگوش هوش شنیده اند آوازه سامان
و شوکت را از نظر انداخته اند مژده انا عند المنکسرة قلوبهم والمندرسة قبورهم
را شنیده لباس افلاس و کلاه تسلیم را پوشیده قدم در وادی الفقر فخری نهاده
گذاشته اند و بشارت من قتلته فانا دیته را بگوش زد جان نموده سر را در میدان
جانبازی فدا کردند و تیر و نیزه بلا را برخود خریده اند هر گوشه او را صد هزار
طرح و جریح و قتیل و شهید است بیت من که باشم که زنم لاف هواداری تو
حیف نبود چه تو معشوقه عاشق چو منی اما عزیز من کسی مثل سید الشهدا در میدان
بلا پا بازی نکرد و احدی مانند او جان فدا نکرد و کسی مثل او در بوته بلا منقاد
پیغمبران و اوصیاء پیغمبران اگر چه مبتلا ببلاهای بسیار شدند مثل زدن و کشتن
و خوار کردن و ناسزا گفتن و گرسنگی خوردن و بیماری کشیدن و امثال آن
لکن مثل این بزرگوار کسی نبود که از ابتدای عمر که هر وقت نزد جد و پدر میرفت

خبر

خبر کشتن او را باو میگفتند و دل مبارکش بدرد میآمد و در هفت سالگی جد بزرگوارش
از دنیا رفت و پدر و مادرش مظلوم شدند پدرش را بمسجد کشیدند و مادرش
را پهلو شکستند و برادرش را شهید کردند و حق ایشانرا غصب کردند و بعد
از چندی از رفتن جد. پدر و مادرش یتیم ماند و گرفتار شدند و در زمان پدر اندوه
مظلومی پدر را داشت تا آنکه پدر را غرقه بخون مشاهده کرد و بعد مظلومی برادر را
میدید و همیشه بظلم معویه ملعون مبتلا بودند تا برادر را زهر خورده دید تا چون
چون نوبت بخودش رسید زبان از گفتن آن بخجالت باز شد لال است یکجا گذار
را براو تنگ گرفتند که از وطن خود فرار کرد و پناه بحرم خدا برد و از آنجا او را
فرار دادند تا در عراق دورش را گرفتند و آخر الامر با لب تشنه مثل گوسفند
سرش را بریدند و بدنش را برهنه و عریان کردند و سرش را بر نیزه زدند و در میان
کوچه و بازار گردانیدند و گاهی بر درخت می آویختند و گاهی بر در خانه نصب
میکردند و گاه در تنور خاکستر میگذاشتند و گاهی در مجلس شطرنج و قمار میآوردند
و گاهی در طبقه زر در شراب در کنار آن میریختند و گاهی چوب بر لب و دندان
او میزدند چوب گاهی بر سوراخ دماغ او میکردند لعنهم فقره‌ها کوتاه کن سخن که دل سنگ
آب شد بنیاد صبر و خانه طاقت خراب شد خاموش محتشم که فلک بسکه خون گریست
در دیده اشک مستمعان خون ناب شد خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین ع جبریل را ز روی
پیمبر حجاب شد تا چرخ سفله بود خطائی چنین نکرد بر هیچ آفریده جفائی چنین نکرد
اگر خواهی زیادتی مصیبت آنحضرت بر مصیبت دیگران بدانی گوش بده بدانکه مظلو
ترین پیغمبران یحیی بن زکریا بود و سبب قتل او و کیفیت آن آن بود که یحیی در بعلبک
بود و بعد از زکریا مبعوث شد برسالت و پیغمبری و مردم را بحق پرستی میخواند
و پادشاه کافر ظالمی در آن شهر بود و اهل آن بلد ببت پرستی مشغول بودند و یک

ذکر شهادت یحیی بن زکریا ع

مرد و زن

مرد و زن که مسلمان بودند و ایمان خود را پنهان داشتند و آن پادشاه را زنی بود
که هرگاه که خود بیرون میرفت آن زن بجای او بود و حکم بر آن خلق میکرد و آن زن زنی
بود زانیه و جمع کثیری از پیغمبران را کشته بود و در بعضی از روایات هست که سیصد
پیغمبر را شهید کرد و پیر و سالدار بود هفتاد پسر آورده بود و در حباله هفتاد پادشاه
رفته بود و همه را بحیله کشته بود روزی جناب یحیی ع براهی میرفت نزدیکی خانه آن
زانیه عبورش افتاد آن ملعونه یحیی را دید محبتی از او در دلش افتاد و فریفته جمالش
شد و آتش شوقش زیاد شد تا آنکه روزی او را طلبید بعد از حضور او را اکرام
نمود و اظهار محبت و اشتیاق باو کرد و گفت مرا حاجتی بتو هست که آنرا کسی بر
نمی آورد مگر تو پس اظهار مطلب با آنحضرت کرد و وعده چند باو کرد یحیی ع چون آنرا
شنید بدنش بلرزه در آمد گفت ای زن من از این عمل دورم و از اهل این اعمال نیستم
دور شو ای بیحیا بازی اصرار زیادی کرد سودی نبخشید و یحیی از نزد آن ملعونه
بیرون آمد و رفت آن ملعونه چون مأیوس شد جامه را چاک زد و مو را پریشان
کرده و بر سر زنان بنزد شوهر ملعونش رفت و گفت امر عظیمی مرا روی داده
اگر حق مرا میگیری که هیچ و الا فکری میکنم که حق مرا بگیرم گفت چه روی داده گفت
یحیی میخواهد با من خیانت کند و مرا بزنا اندازد آن ملعون در غضب شد و گفت
یحیی را بیاورید ملازمان او را گرفتند و ریسمان در گردنش کردند و او را کشان
کشان آوردند پس امر کرد که او را گردن بزنید و اعضایش را پاره پاره کنید
و استخوانهایش را نرم نمائید حضرت فرمود گناهی نکرده ام بچه جهة گفت چه گناه
از آنچه کرده بالاتر است حضرت انکار کرد و گفت بخدا این عمل عمل من نیست و من
از این بری میباشم و مرا شهود است بزن گفت بیاورید یحیی ع دید معینی و ناصری
نیست ملتجی بجناب رب العزت شد گفت خدایا میدانی که من بری هستم و مظلومم

مرا یاری کن جبرئیل و میکائیل را امر شد که بنده مرا یاری بدهید و از دست این ظالم خلاص کنید
که ناگاه دایه ایشان حاضر شده بر برائت یحیی شهادت داد و او را اخلاص کردند حضرت
یحیی بیرون آمد چون ملعونه دید که دست از او بر نمیدارد گریخت و در کوهی و در غاری
از آن پنهان شد چون آن ملعونه دست بر نداشت و شوهر ملعونش را
بار مشتعل کرد از هر طرف بطلب او فرستاد تا او را بهم رسانند و کتفهای او را
بستند و او را بزمین میکشیدند تا نزد آن ملعون آوردند پس امر کرد تا او را کشتند
و طشتی طلبید و سر او را در مجلس خود در طشت گذارد و چنانچه از حضرت
صادق ع روایت شده پادشاهی بود که با وجود زنان بسیار که داشت
با آنها اکتفا نمیکرد و زنا میکرد و زنی بود زانیه در بنی اسرائیل که او زنا میکرد
چون آن زن پیر شد دختر خود را بر آن پادشاه زینت کرد و با او گفت چون پادشاه
با تو نزدیکی کند و از تو پرسد که چه حاجت داری بگو حاجت من آنست که
یحیی را بکشی چون چنین کرد و از پادشاه خواهش این معنی کرد او را اجابت نکرد
بار دیگر گفت چه حاجت داری همان را اظهار کرد تا سه مرتبه پس یحیی را طلبید
و سر او را در میان طشت برید چون خونش را بزمین ریختند بجوش آمد و بر
روایتی یکقطره از آن بزمین ریخت بجوش آمد هر چند خاک بر روی آن ر
یختند باز جوشید و ظاهر شد تا آنکه تل عظیمی شد تا آنکه بخت النصر آمد و کشت
هفتاد هزار از بنی اسرائیل را تا آن خون از جوش افتاد و بروایت دیگر آن
پادشاه زنا میکرد با زنان بنی اسرائیل و هرگاه بحضرت یحیی میگذشت
آنحضرت او را میگفت از خدا بترس ای پادشاه که بر تو حلال نیست اینکار که میکنی
پس یکی از آن زنان که با او زنا میکرد در وقتیکه آن ملعون مست بود با او گفت
که ای پادشاه یحیی را بکش آن ملعون گفت که بروند و سر یحیی را بیاورند چون

آنحضرت را شهید کردند و سر مبارکش را در طشتی گذاشتند و نزد آن ملعون آوردند
آن سر مطهر بسخن آمد میگفت و میگفت از خدا بترس که بر تو حلال نیست آنچه تو میکنی ای عزیز
من یحیی مظلوم ترین انبیا بود که بجهة او آسمان و زمین گریست و ملایکه گریستند
ولکن ظلمیکه بر سید الشهدا ع شد که یحیی آل محمد ص بود شدید تر از ظلم یحیی بود بلکه نسبتی
در میان آن دو ظلم نبود یحیی را بغیر از خودش کسی را نکشتند و عیالش را اسیر
نکردند و سرش را بر نیزه نکردند و سید الشهدا ع را کشتند و بدنش را برهنه کردند
و عیالش اسیر کردند و سرش را بر نیزه کردند و عیالش را اسیر کردند و چوب بر لب و
دندانش زدند ای عزیز من ابراهیم ع را در آتش انداختند دست از جان خود برداشت
ولکن فرزندش را نکشتند و عیالش را اسیر نکردند ایوب پیغمبر ع در میان پیغمبران
بلیه اش عظیم بود و محنتش شدید بود و در مدت هفت سال یا سیزده سال یا
هیجده سال در بلا بود و اموال و اولادش بر طرف شدند صبر کرد ولکن
از بلای سید الشهدا ع بیش نبود که در مدت پنجاه سال از زمان وفات فخر
کاینات تا زمان شهادتش بود و همیشه در ایذا و اذیت دشمنان بود بدنش
مجروح گردید و بر بستر ناتوانی افتاد ولکن مانند جراحات بدن سید الشهدا ع نبود
که از تیر و نیزه و شمشیر یکی بر بالای دیگری بود و زخمهای ایوب مرهم پذیر بود
اما زخمهای آنحضرت از مرهم کاری گذشته بود اگرچه ایوب بدنش مجروح
بود اما در گوشه افتاده بود و لا اقل کسی با او کاری نداشت نه مثل آنحضرت
که با آن زخمها یکجا غم عیال و یکجا شماتت اعدا و یکجا سوختگی جگر و یکجا خنجر
اعدا آه آه بعوض مرهم زخمهایش از هر طرف چوب و سنگ و نیزه و تیر
و شمشیر و خنجر بر بدنش میزدند و ایوب آخر الامر مرهم لطف الهی زخمهایش
چاق شد و نعمتش باو برگردید و سید الشهدا ع آخر الامر سرش را بریدند و

وعیالش را اسیر کردند و خواهرانش را دستگیر نمودند حضرت یونس را خدا مبتلا کرد
و امتحان نمود او را با انداختن در شکم ماهی و در مدت سه روز یا هفت روز یا چهل روز در
شکم ماهی محبوس بود آخر الامر او را در کنار دریا انداخت چون بدنش در شکم
ماهی نازک شده بود و پوست آن رفته بود و تاب آفتاب نداشت درخت کدوئی
از برای او رویید که بدنش را سایه انداز و چشمهٔ آبی بجهت او ظاهر شد تا زخمهای
بدنش به شد و حسین را بر زمین کربلا انداختند بعوض چشمهٔ آب او چشمهای
خون بود که مانند فواره از بدنش میجوشید و به عوض سایهٔ کدو سایهٔ شمشیرهای
مخالفان و تیرهای دشمنانش بود که حواله بدنش میشد و از بسیاری تیرها و شمشیرها
بر سرش سایه افکنده بودند و در حدیث هست که سید الشهدا فرمودند که جدم پیغمبر
خدا امین و برادرم فرمود اِنَّما مَثَلُکُم مَثَلُ یُونُسَ اِذ اَخرَجَهُ اللهُ مِن بَطنِ الحُوتِ
مثل شما مثل یونس است که خدا او را از شکم ماهی بیرون انداخت بروی زمین
و درخت کدوئی از برای او رویید و چشمهٔ از برای او در زیر آن درخت پیدا شد
و از آن کدو و آب میخورد تا قوت گرفت آری آب پیدا شدن و کدو روئیدن
از برای ایشان مربی بود و آب ظاهر شد و درخت روئید از برای ایشان
نیز لکن در حال درماندگیش و مجروح بودن بدنش آبی نبود مگر خون و لقطینی نبود
مگر شمشیرهای مخالفان فاسقی لِعارٍ مَثَلِ یُونُسَ بِالعَراءِ یَقطِینُهُ فیهِ جِناحُ
الاَنسُرِ ای تأسف و اندوه بر آن مظلومیکه بدنش را برهنه کرده بودند و او را
در بیابان انداخته بودند چنانچه یونس نیز برهنه و عاری بود و درخت کدوی
او بالهای مرغانی بود که بزیارت بدن پاره پاره اش می آمدند و بر سرش
سایه می افکندند فابکوا قتیلاً مثل یحیی مآله لقد سحبوا فی ملدیم الاعصر
پس گریه کنید بر آن کشته که مثل یحیی او را مظلوم کشتند و کسی با سم او مسمی

نشده

نشده بود پیش از آن ابکوا حسین الطهر من قبلهم فتحیره ما لم یبق تسم العبیر
بریز اشک خود را در مصیبت مظلومیکه مغز سرش خضاب گیسویش را میپوشید و چنانکه عنبر
می بوئید ابکوا شهید بالیه ما عزملا و دما لکنه اعین ...
گریه کن بر شهیدی که بخونش غلطیده و همه بدنش رنگین شده مانند کسیکه لباس
خون بخود پیچیده باشد و بایستی از چشم آیات قران اشک خونین در مصیبت
او جاری شد ابکوا لمن بلا حوله الا بنام من ممسک بخصره و معفر
گریه کن بر آن مظلومیکه او را بر زمین انداخته بودند و طفلهای یتیمش دور بدن
او را گرفته بودند و بر زمین افتادند ابکی لجثمان الحسین کمصحف فیه جمع
السیف مثل الاسطر آه آه گریه کن بر آن بدن شریف که بر زمین افتاده
بود مثل قرآنیکه بر زمین انداخته باشند و مجروح نموده باشند و جراحتهای شمشیر
که بر بدنش بود بمنزلهٔ سطرهای این قرآن بود که پی در پی واقع شده لو قرء
القرآن ساعة ذبحه لقالها خبرا انا بعوجهود ... اگر قرآن سخن میگفت
و تکلم میکرد ظاهرا در حالیکه او را میکشتند آه از بلند حضر مرگ او را امداد
و بر او میگریست ابکوا له و بناته کبنات نعش لدن فیه من بنات الاخر
در نظر آور آن حالت را که دختران یتیم او دور بدن نازنین او جمع شده
بودند مانند بنات النعش بدور آن قطب فلک امامت میگشتند و از زوا
و بلاها پناه بآن پناه درماندگان میبردند ابکوا لخیر صحبه بعد الثار حلوا
فکوا اضحابا المنحر بریزید اشکهای خود را در ماتم شهیدی
که اصحاب او را مانند شترهای قربانی نحر کردند و در قربانگاه میدان بر
زمین افتاده بودند ابکوا الذی مدحه لو نحص لو کانت له حبرا مباه الابحر
گریه کنید بر آن تشنهٔ عالیمقامیکه اگر دریاها مداد شود و مدح او خواهی بنویسی

شوان

بجز

حکایت حضرت ابراهیم و ذبح اسمعیل

نتوان نوشت بدانکه ابراهیم ؑ مامور شد به ذبح فرزندش اسمعیل و این امتحانی
بود عظیم زیرا که رفتن فرزند مصیبتیست سخت و کشته شدن او سخت تر و کشتن
او را بدست خود از آنجمله است که کسی تاب و تحمل آن نیست مگر مثل ابراهیم خصوصا
اگر مانند اسمعیل خوش رو و خوشبو و خوش موی باشد بدانکه مجمل حکایات این است
که بعد از اینکه ابراهیم مامور شد به ذبح فرزندش در موسم حج بود شب در مشعر
الحرام اینخواب را دید و مادر آنطفل نیز همراه بود چون بمنی رسید بسور می جمره
کردند زن را گفت برو بکعبه و پسر را نگاه داشت او را برد تا پیش جمره وسطی
در آنجا بفرزند خود گفت که من از جانب خدا چنین مامورم آنفرزند سعادتمند
گفت بکن آنچه را ماموری چون هر دو امر خدا را تسلیم کردند و خواستند که مشغول
گردند که در این اثنا شیطان بصورت پیرمردی آمد و گفت ای ابراهیم چه میخواهی
کرد با این پسر گفت میخواهم او را بکشم گفت سبحان الله غلام لم یعص
الله طرفة عین تذبحه آیا پسری را که یک چشم بر هم زدن معصیت خدا نمی کند
او را میکشی گفت بلی خدا مرا امر کرده گفت بلکه خدا ترا نهی کرده است شیطان
در خواب تو گفته است گفت وای بر تو کلام خدا را شنیدم که مرا امر باین کرد
گفت ای ابراهیم تو پیشوای خلقی و مردم بتو اقتدا میکنند چون تو فرزند ترا
بکشی مردم بتو اقتدا کنند و همگی فرزندان خود را بکشند باری آخر الامر
حضرت ابراهیم ملتفت باو نشده بامر خود مشغول شد آنملعون نزد اسمعیل رفت
و خواست او را فریب دهد او نیز آنملعون را جواب داد و او را راند چون آن
خبیث از ایشان مایوس شد بسوی مادر طفل روانه کردید خود را در وادی
انداخت در حالیکه نظرش بکعبه افتاده بود خود را باو رسانید و گفت کیست
آنمرد پیر را که من او را دیدم بر این صفت و نعت بود و گفت آن شوهر منست گفت

بکره

گفت کیست آنطفلی که با اوست بر این نعت و صفت گفت این پسر منست گفت دیدم
او را که پسر را خوابانیده بود و کاردی در دست داشت و میخواست آنطفل را
ذبح نماید گفت حاشا ابراهیم رحیم ترین خلقست چگونه میشود که فرزندش را بکشد
گفت بخداوند آسمان و زمین و بخدای این خانه که او را دیدم که خوابانیده
آنطفل را و کاردی گرفته بود و میخواست او را ذبح نماید گفت آخر بچه جهة کشتنش
گفت بگمانش آنکه خدا او را امر کرده مادرش گفت اگر چنین است سزاوار است
اطاعت پروردگارش باری ابراهیم که بعد از قبول قربانیش گوسفندی بعوض
فرزندش آوردند و آنرا ذبح کرد لکن مادر اسمعیل بعد از فراق از طواف
بجهة آنسخنی که شنیده بود از بس در او تاثیر کرد بیتاب شد و باعجله روانه منی
شد که بشنید آنانکه بفرزندش رخ داده یا نه جناب باقر ؑ میفرماید که گویا
انظر الیها مسرعة فی الوادی واضعة یدها علی راسها یعنی گویا نظر می نمایم
مادر اسمعیل را که در وادی بسرعت میرود و دست را بر سر گذاشته میگوید رب
لا تؤاخذنی بما عملت خدایا مرا مواخذه بآنچه کرده ام چون بمنی رسید فرزند
خود را صحیح و سالم دید خبر را پرسید اسمعیل سرگذشت را از برای مادر خود
نقل کرد مادرش چون آنسخنان را شنید برخواست و بر گلوی فرزندش نظر
کرد خراش کارد را دید که بر گلویش نمایانست پس بلرزه در آمد و بر وجود بلرزید
تب رسید بجهة آن امر تب کرد و بیمار شد و از همان ناخوشی از دنیا رفت ای عزیز
من انصاف بده که هرگاه اسمعیل را بجهة مجرد خراش گلویش مادرش بر
خود بلرزید و از آنجهة بیمار شد و از دنیا رفت آیا سید الشهدا ؑ را چه حالت بود
در حالت بود در حالتی که فرزند عزیز خود را که شبیه پیغمبر ؐ بود بدست خود
او را کفن میکرد و بمیدان میفرستاد و آیا مادر او و خواهران او را چه حالت

بود

بود که چنین عمل را نیز با نگاه میفرستادند برای تقرب ابراهیم
خلیل الرحمن بعد از پیغمبر آخر الزمان افضل پیغمبران بود و بجهة اطاعت الهی
در قربانی فرزندش مرتبه اعلی مقربان را دریافت تا آنکه آیا صبر او زیاد تر
بود یا صبر سید الشهداء ع که فرزند خود را پاره پاره در خون غلطیده دید و برادر را
خود را دست بریده در خون کشیده دید و برادرزادگان خود را کشته و اقوام
خود را بخون آغشته دید و اصحاب خود را بزمین افتاده مشاهده نمود بدانکه
بعد از شهادت حضرت عباس دیگر کسی نبود که قدم در میدان وفا گذارد دیگر
فرزند آن پیشوای عالمیان آنحضرت را بنابر مشهور سه پسر بود علی اکبر و علی اوسط
و علی اصغر اما علی اکبر که سید الساجدین است بیمار و علیل بود و تاب رفتن
بمیدان نداشت و علی اصغر طفل و شیرخوار بود پس علی اوسط که مشهور بعلی اکبر
است همین رفتن میدان شد و علما را اختلافی است که آیا علی مقتول بزرگتر است
یا سید الساجدین و ابن ادریس که از مشاهیر علمای شیعه است میگوید
که علی مقتول بزرگتر بود و اصراری در آن دارد و به بسیاری از اهل تاریخ
و غیر آن استشهاد مینماید لکن مشهور علما بر این میباشند که سید الساجدین
بزرگتر میباشد و آنکه کشته شد کوچکتر بوده بالجمله علی اکبر جوانی بود که در حسن صورت
و صباحت منظر بی نظیر بود و شبیه ترین خلق بود به پیغمبر خدا ص و هرگاه
مردم مشتاق لقای پیغمبر ص میشدند بر او نظر میکردند و بروایت محمد بن ابیطالب
الموسوی که مشهور شده هجده سال از عمر شریفش گذشته بود و بنابر این روایت
لازم دارد که بزرگتر باشد و این بزرگوار در شجاعت مشهور بود و کنیه ابوالحسن بود
و مادرش لیلی دختر ابی مرة بن عروة بن مسعود ثقفی بود و اولادی نداشت و بنابر بعضی
از روایات اول کشتگان بنی هاشم بود و این روایت مؤید است آنچه در

بنابر

زیارت آنحضرت میباشد السلام علیک یا اول قتیل من نسل خیر سلیل
و بنابر آنچه ابو الفرج اصفهانی در تاریخ خود ذکر کرده اول کسیکه در واقعه کربلا
کشته شد آن بزرگوار بود و لکن مشهور است که آخر شهدا اکبر شهدا ع و علی اصغر
و در جلالت و بزرگی و خلق و خلق و شجاعت بی نظیر بود و روزی معویه پرسید
از کسانیکه در مجلس نحسش بود که کیست اولی بامامت گفتند تو اولائی گفت
اولی الناس بهذا الامر علی بن الحسین بن علی جده رسول الله و فیه شجاعة
بنی هاشم و سخاء بنی امیة و زهو ثقیف اولی بامامت علی ابن الحسین ع و جد او پیغمبر
خداست ص و او جمع میباشد شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و بزرگی و فخر
و خوشروئی بنی ثقیف و ابو الفرج اصفهانی میگوید که مراد معویه از علی ابن الحسین ع
که میگوید همین علی مقتول بوده و حضرت امیر المؤمنین ع بسیار او را دوست
میداشت حتی آنکه او را مدح فرموده از آنجمله ابن ادریس حلی در سرائر ذکر کرده
که حضرت امیر ع در شان او فرموده لم تر عین نظرت مثله من محتف یمشی ولا ناعل
و چون جلالت بزرگواری آن شاهزاده عالیمقام را دانستی بدانکه کیفیت
شهادت آن بزرگوار بنحویکه از مجموع روایات مستفاد میشود آنستکه چون آن شاهزاده
غریبی و بیکسی پدر بزرگوارش را مشاهده نمود مصمم رفتن میدان گردیده التماس
اجازه حرب نزد پدر آمده عرض کرد که ای پدر مرخص کن تا جان خود را در رکاب
تو در بازم و در بعضی از کتب مقتل مذکور است که چون اهل حرم دیدند
که آنحضرت روانه میشود و اجازه حرب میخواهد مادر و خواهران و عمه های او دور
او حلقه ماتم زدند و میگفتند بر ما غریبان ترحم کن و در رفتن شتاب مکن
که ما را تاب مفارقت تو نمیباشد چون آن مظلوم مبالغه بسیار کرد او را اذن
داد آن بزرگوار پدر را و اهل حرم را وداع کرده روانه میدان گردید

سید بن طاوس میفرماید که آنحضرت نظری از روی ناامیدی بفرزند خود کرد و چشمهای شریف را بزیر انداخت و دیدهایش پر از اشک شد و گریست و فرمود اللّهمّ اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم اشبه الناس خلقاً و خُلقاً و منطقاً برسولک خداوندا گواه باش بر این قوم که بسوی ایشان بیرون رفت فرزندم که شبیه ترین خلق است به پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم تو در صورت و سیرت کنّا اذا اشتقنا الی نبیّک نظرنا الیه هرگاه ما مشتاق لقای پیغمبر تو میشدیم بجمال او نظر میکردیم خداوندا برکتهای زمین را از ایشان منع کن و ایشانرا پراکنده گردان و والیان ایشانرا از ایشان راضی مگردان که ایشان ما را طلب کردند که یاری کنند ما را پس شمشیر بر روی ما کشیدند پس آنحضرت بانگ بر عمر سعد زد که چه میخواهی از ما خدا رحم ترا قطع کند و هیچ امر را بر تو مبارک نگرداند و مسلط کند بر تو کسیرا که ترا در فراش تو ذبح نماید چنانچه تو رحم ما را قطع کردی و قرابت ما را به پیغمبر مراعات نکردی پس با واز بلند این آیه را خواندند انّ الله اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم پس آن شاهزاده والا مقام بمیان میدان آمد و دوست و دشمن را حیران جمال خود نمود و چون بمیان میدان رسید شروع برجز خواندن کرد و بروایت اکثر ایشان حمله کرد و این رجز را میخواند انا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت الله اولی بالنبی منم علی ابن حسین فرزند زاده علی پسر ابوطالب علیه السلام قسم بخدا که ما اولی و اقرب میباشیم برسول خدا از شما اطعنکم بالرمح حتی ینثنی اضربکم بالسیف احمی عن ابی ضرب غلام هاشمی علوی و الله لا یحکم فینا ابن الدعی امروز حمایت میکنم پدر مرا و نیزه بر شما میزنم تا نیزه ام بشکند و دوتا شود و شمشیر خود را بر گردنهای شما خواهم زد تا بدانند ضرب دست غلام هاشمی نسب را بخدا قسم

رجز خواندن علی اکبر در میدان التمام

بزنم

که پسر زیاد ولد الزنا حاکم بر ما نخواهد شد و ما خود را ذلیل او نخواهیم کرد پس بر آن بیچارهها حمله کرد و شورش در میمنه و میسره لشکر پسر سعد انداخت و در بعضی از روایات است کان اهل الکوفة یتقون قتله اهل کوفه میخواستند او را شهید کنند و از کشتن او پرهیز میکردند حمید بن مسلم میگوید بما رأینا شبیهاً منه برسول الله کسیرا از روی شبیه تر برسول خدا ندیده بودم و حمله میکرد بر آن قوم از چپ و راست پس چندین مرتبه بر آن قوم حمله کرد و جماعتی بسیار را از آن اشرار بدار البوار فرستاد و در روایت میکنند که آن تشنگی صد و بیست نفر را کشت و چون جراحت بسیار بر بدن شریفش رسیده بود و تشنگی بر وز و را در شده عنان مرکب را بجانب خیمه گردانید و گفت یا ابه العطش قد قتلنی و ثقل الحدید اجهدنی فهل الی شربة من ماء سبیل اتقوی بها علی الاعداء ای پدر تشنگی مرا کشت و سنگینی اسلحه حرب بتعب انداخت آیا شربت آبی بهم میرسد تا دهان از اعدا بر آورم و قوه یابم بجدال اعدا و بروایت حمید بن مسلم گفت یا اباه اثقلنی الحدید و لحقنی العطش اسلحه حرب بهم پا ختته کرد و تشنگی راه نفسم را بسته آیا شربت آبی دارید سید الشهداء گریه کرد آمد و فرمود واغوثاه یا بنیّ اصبر قلیلاً فسیسقیک جدک ای فرزند قلیلی صبر کن که جد بزرگوارت شربتی تو خواهد داد که ابدا از پس هرگز تشنه نشوی و بروایت دیگر فرمود دشوار است بر جد و پدر من و بر من که تو مرا بخوانی و ما ترا اجابت نکنیم و استغاثه کنی بفریاد تو نرسیم ای فرزند پیش آی پس حضرت زبانشرا در دهان گذارد و مکید و خاتم خود را با و داد و فرمود آنرا در دهان گذار و بسوی جهاد برگرد و بعد از آن دیگر جهاد کن که نزدیک شده که بجد بزرگوارت برسی امیدم اینست افطار بدست جدت کنی و ترا سیراب نماید بنحوی که بعد از آن تشنه نشوی فقد یا رکنا الله فیک برگردای فرزند خدا مبارک کند بر تو جهاد را پس آن شیر بیشه شجاعت و آن هژبر

شرهم الاطماء بعدها

وداع علی اکبر
معرکه قتال

معرکه قوت با آن ضعف و نقاهت دو مرتبه عازم میدان شد و این دفعه احسن بود که پدر بزرگوارش و خواهران و عمهایش او را دیدند و دیگر بخیمه نیاید مگر آنکه نعش پاره پاره اش را آورند پس بزبان الحال بمیدان رفته میگفت اَلْحَرْبُ قَدْ بانَتْ لَها الْحَقائِقُ وَ ظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِها مَصادِقُ وَ اللّهِ رَبِّ الْعَرْشِ لا نُفارِقُ جُمُوعَكُمْ اَوْ تُغْمَدَ الْبَوارِقُ پس آن حضرت شروع کرد بجنگ کردن فَجَعَلَ يَكِرُّ كَرَّةً بَعْدَ كَرَّةٍ حمله میکرد حمله بعد از حمله و قتال کرد که کسی مثل او قتال نکرده بود و هشتاد نفر دیگر را کشت که مجموع کشتگان او دویست نفر بودند و بروایت صدوق چهل و چهار نفر بودند و بروایت ابن شهر آشوب هفتاد نفر بود و شیخ مفید و ابن نما نقل کرده اند که منقذ بن مرة عبدی ملعون شقی چون دید که آن حضرت سرهای مخالفان را بزمین میریزد و چگونه صفهای مخالفان را درهم میشکند قال عَلَيَّ آثامُ الْعَرَبِ اِنْ مَرَّ بي وَ هُوَ يَفْعَلُ مِثْلَ ما فَعَلَهُ لَا اُثْكِلَنَّهُ اَباهُ یعنی گناهان قوم بر من باشد اگر این پسر نزدیک شود داغش را بر جگر پدرش میگذارم و او را عزادارش خواهم کرد تا بعد از حلق را تلف نکند حمید بن مسلم میگوید که آن ملعون در کمین نشست ناگاه ضربتی بر فرق همایونش زد و بروایتی تیری بر او زد و دیگران نیز از پی شمشیرها بر بدن شریفش زدند بیتاب شد از اسب در گردید دست را در گردن آن اسب انداخت آن اسب او را برداشته میبرد که بمیان لشکر عبورش افتاد چون او را از کار افتاده دیدند دورش را گرفتند و هر یک شمشیرها و میزدند فَقَطَّعُوهُ بِسُيُوفِهِمْ اِرْباً اِرْباً او را بشمشیرهای خود پاره پاره کردند آخر الامر در گوشه بزمین افتاد نزدیک بود که روحش پرواز کند فریاد زد که یا ابتاه اینک جدم مرا شربتی داد که دیگر تشنه نخواهم شد و میگوید العجل العجل که از برای تو جامی دیگر نگاه داشته تا م سید الشهدا چون صدای یکسی و ناله درماندگی فرزند دلبند خود را شنید اسب را بمیدان تاخت تا خود را بر سر کشته فرزند دلبند خود رسانید حمید بن مسلم

و داغ جگر علی اکبر ... | کفش

میگوید

میگوید همینکه بزمین افتاد نشست و گفت یا اَبَتاهُ عَلَیْکَ مِنِّی السَّلامُ اینک جدم محمد مصطفی و جدم علی مرتضی ع و جده ام فاطمه زهرا و عمم حسن مجتبی آمده اند و مشتاق تو میباشند اینرا گفت و صیحه زد که از بدنش بیرون رفت ابن طاوس میگوید که چون آن حضرت بر سر کشته علی اکبر رسید بر زمین آمد و روی شریف را بر روی مبارکش گذارد و فرمود قَتَلَ اللّهُ قَوْماً قَتَلُوكَ ما اَجْرَأَهُمْ عَلَى اللّهِ وَ عَلَى انْتِهاكِ حُرْمَةِ رَسُولِ اللّهِ خدا بکشد جماعتی را که ترا بیگناه کشتند چه جرئت داده شده اند بر خدا و بر هتک حرمت رسول خدا ص پس بی اختیار گریه بر و زور آورد شد و فرمود عَلَى الدُّنْيا بَعْدَكَ الْعَفا بعد از تو خاک بر سر دنیا ای فرزند اما تو پس خلاص شدی از دنیا و شدائد آن و ببوی روح و ریحان جنان شتافته وَ قَدْ بَقِيَ اَبُوكَ فَما اَسْرَعَ لُحُوقَهُ بِكَ پدرت ماند تنها و بیکس و در محنت و شدائد دنیا لکن زود بتو ملحق خواهم شد ناگاه زنان و دختران و خواهران آن کشته مظلوم فریاد و ناله و شیون کنان از خیمها بیرون ریختند و بجانب میدان بسوی نعش علی اکبر روانه شدند و همگی ناله وا علیاه و وا شهیداه و وا قتیلاه بر کشیدند حتی آنکه زینب خاتون از خیمه بیرون آمد و ناله میکرد و میگفت یا حَبیباهُ وَ یَا ابْنَ اَخاهُ یا ثَمَرَةَ فُؤاداهُ وَ یا نُورَ عَیْناهُ ای حبیب دل افکار و ای فرزند برادر بزرگوارم و میوه دل عمه و ای نور دیده عمه حمید بن مسلم میگوید گویا نظر میکنم و می بینم زنیرا که از خیمه بیرون آمده مانند آفتاب تابان نور و بها از او ساطع و فریاد و واویلاه و ثبوراه میزد و ناله یا حبیباه و یا ثمرة فؤاداه و یا نور عیناه میکشید که من پرسیدم که این زن کیست گفتند زینب دختر علیست ع پس آمد خود را بر روی نعش مطهر انداخت حمید بن واقد میگوید من نظر میکردم در آن حال زنی را دیدم از خیمه حسین ع بیرون آمد کانها البدر الطالع ندا میکرد و لولداه و امهجتاه فلیتنا یا لیتنی کنت قبل هذا

مصطفی

بیرون آمدن اهل حرم برای علی اکبر ع

الی عمّی یا ولیتنی کنتُ مُتّکداً تحت أطباق الثّری ومیکفت العزیز انذکاشتی مش ازین کور شده بودم یا مرده بودم وانحالت را نمیدیدم چون بنزدآن نعش رسید خودرا بر روی آن نعش انداخت سید الشهدا آمد وعبائی برسرش انداخت ودست اورا گرفته بسوی خیمه برگردانید پس حضرة فرمود اورا بردارید وبنزد کشتگان خود ببرید اورا برداشته تا در خیمها آوردند از شیخ مفید نقل شده که او از جابر بن عبدالله روایت کرده که علی ابن الحسین را شهید کردند جناب سید الشهدا داخل خیمه شد گریان ونالان واز خود مأیوس شده بود سکینه چون پدر بزرگوار خود را گریان دید بجناب پدر عرض کرد یا ابتاه مالی اراک تنعی نفسک تدیر طرفک این اخی علی ای پدر جان ترا چه رسیده که نزدیک است روح شریفت پرواز کند وچشمهات بهر طرف میگردد برادرم علی کجاست حضرت فرمود ای سکینه برادرترا کشتند چون این را شنید فریاد واأخاه وامهجتاه فلکباه برآورد وخواست که از خیمه بیرون آید سید الشهدا اعقب او روانه شد وفرمود یا سکینه اتقی الله واستعملی الصّبر ای سکینه از خدا بترس ودر مصایب روزگار صبر نما سکینه گفت یا ابتاه کیف تصبر من قتل اخوها وشرّد ابوها ای پدر چگونه صبر کند کسیکه برادرش را کشتند وپدرش را تنها گذاشتند وجمعیّت اورا پراکنده کردند حضرة فرمودند انا لله وانا الیه راجعون

مجلس دویم در بیان کیفیت محاربه شهادت الشهید العطشان المقتول المظلوم السیّد الشریف الهاشمی ... میبایید

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله علی المصائب الفادحة الجاریة والنوائب الجارحة الطاحنة والصلوة والسلام علی سیدنا محمد واهل بیته الشموس الضاحیة والبدور الضائیة سیما علی سبطه المعصوم وشبله المظلوم ذی النفس المطمئنّة المرضیّة الرضیّة صاحبة المصیبة الهائلة والبلیّة النازلة التی لم یسمع مثلها فی الامم الماضیة والقرون الخالیة صاحب الدماء

پرسیدن سکینه از پدر بزرگوار احوال برادر خود

الجاریة والاجساد العاریة والعیون الباکیة والدموع السائلة والنحور الدامیة والقلوب الصادیة والجروح الصاهیة والبطون الطاویة والافواه الیابسة الظامیة والابدان المکدودة الضامیة والبیوت المهدومة الهاجمة الحیران فی ارض الغاضرة والاسیر بایدی الفجرة الباغیة الذی قد احاط علیه الکلاب العاویة والذئاب الضاریة بالسیوف القاطعة والسهام النافذة والرماح النافرة فجاهدهم بین یدی الفساد کانه علی الکرّار بنیة صادقة ونفس صابرة وکبد صادیة ودماء فی جوانبه جاریة ودموع علی عیاله سائلة فتارة تشدّ علیه الفرقة الباغیة والاخری الطاغیة واخری الضاریة وهو الشادّ علیهم کاللیث المکمهر فاحاطوا علیه من کل ناحیة واخذوه اخذة رابیة وحملوه حملة واحدة بجثّة جاثیة وعین رانیة ونفس لربّها فازعة فوقع الواقعة وقامت القیمة ونعی ناعیة فی کل ناحیة وانصدعت له الجبال الراسیة واضطربت بها الارض الداحیة فوا اسفاه علی الدماء السائلة والابدان العاریة والشفاه الذابلة والرؤوس السامیة العالیة والشیبات الخاضبة والدموع الناویة والبنات الحاسرة والشعور الناشرة والعیون الساهرة فیا لها کانت الفاضیة وجاءتنا الطامّة وقامت القیمة وبعد فقد قال الله فی کتابه المبین وخطابه المستبین یا ایّتها النفس المطمئنّة ارجعی الی ربّک راضیة مرضیّة فادخلی فی عبادی وادخلی جنّتی در کنز الفواید از جناب صادق روایت کرده است که فرمود بخوانید سورهٔ فجر را که در نمازهای واجب ومستحب خود بدرستیکه آن سورهٔ حسین ابن علی است ورغبة داشته باشید بآن خدا رحمت کند شما را ابو اسامه در مجلس حاضر بود عرض کرد

چگونه این سوره سوره حسین ع شده حضرت فرمود آیا نمیشنوی که خدا میفرماید از آن
که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک معنی آن اینست که ای نفس که باطمینان میباشی
بسوی حق برگرد بسوی پروردگار که تو از خدا و خدا از تو راضی میباشی پس داخل
شو و ملحق شو به بندگان من که جد و پدر و مادر و برادرت هستند داخل شو در دار
کرامت من پس حضرت فرمود که اوست صاحب نفس مطمئنه راضیه و اصحاب
او از آل محمد صلی الله علیه راضیند از خدا در روز قیامت و خدا راضی است از ایشان
و این سوره در حق حسین بن علی ع و شیعیان او است و شیعیان او آل محمد صلعم اند
پس کسیکه مداومت نماید بسورة الفجر در بهشت در درجه حسین با حسین خواهد بود
بدرستیکه خدا غالب است بر هر چیزی و حکیم است بدانکه رضا ثمره محبت است و محبت
ثمره معرفت است زیرا که بعد از آنکه کمالات و محاسن و صفات کسی را شخص
تصور کرد و او را صاحب اخلاق حمیده و اوصاف محموده یافت بی اختیار
محبت او در کانون سینه اش جا میگیرد و اخلاق حمیده و صفات پسندیده مثل
علم و قوة و قدرت و کرم و جود و غیر ذالک را امر عقلی محاسن آنرا میبابد و هر
صاحب شعوری آنرا ادراک مینماید و همچنین صاحب شعور و عقل که محاسن اخلاق
کسی را مشاهده نمود و انعام کسی را درباره خود مشاهده نمود بی اختیار محبت او در دلش
قرار میگیرد و این امر بسیار واضح و طباع بر این مجبول میباشند و بعد از آنکه محبت او
در دل ریشه کرد شخص رسوخ بهمرسانید در مقام محبت افعال و اعمال محبوب
آنرا خوب داند و او نیز محبوب داند و هرچه او کند نیز خوش داند چه
هرچه از دوست تو آید خوش بود گر همه دریای پر آتش بود و چون این زاد انسی بدانکه
کسیکه نظر کرد بچشم بصیرت بجلال الهی و کمال و جمال او که احاطه بآن ممکن نیست تا
محبت او در کانون سینه قرار گیرد و هرچند معرفتش زیاد تر گردد محبتش بیشتر

شود و هرچند محبت زیاد شود شوق زیاد گردد تا آنکه بجائی رسد که شب و روز دگری
بغیر از ذکر محبوب و فکری بجز فکر او نباشد او را وارد شده است که یونس
گریست آنقدر که کور شده و بر پا ایستاد بجهة عبادت آنقدر که پشتش خم شد و آنقدر
نماز کرد که زمین گیر شد و گفت وعزتک وجلالک لو کان بینی و بینک بحر من
نار لخضته الیک شوقا منی الیک بعزت و جلال تو که اگر در میان من و تو دریائی باشد
از آتش خود را در آن فرو میبرم بجهة شوق تو بلی اینمقام است که چون بنده عارف
باینمقام رسید دنیا و آخرت را بنظر در نمی آورد و بجز محبوب حقیقی مطلوبی ندارد
و اگر صد هزار تیر بلا بر جانش آید بجان مشتری گردد و کار روان بلائی که بکشور دل او روی آورد
در بروی او بگشاید و با روی شگفته استقبال آن بلا مینماید و از اینجهت است که پیغمبر
خدا میفرماید الدنیا حرام علی اهل الآخرة والآخرة حرام علی اهل الدنیا وهما حرامان
علی اهل الله ترکت للناس دنیاهم ودینهم شغلا بذکرک یا دینی و دنیای
و چون قبله عارفان جناب سید الشهداء ع در مقام معرفت الهی از همه کس بالاتر
و مرتبه انسش این مرتبه از همه کس عظیمتر بود و گوی مسابقت از همه انبیا و اولیا
ربوده و طایر بلند پرواز معرفتش در فسحه کثیر الوسعه علوم و معارف و چشمی از
شاهبازان خطایر جبروت زیاده بوده غصنی بود از شجره لو کشف الغطا
و رکنی بود از کعبه سلونی عن طرق السماء بلکه بمقتضای مصداق لولا ما عبد الله نطق
خطایر قدسی نیز اگر شمع معرفتی روشن نمودند از مصابیح انوار آن محال اسرار
الهی روشن کردند و بمصداق مفهوم بنا عرف الله سکان محافل انس نیز اگر در
بحار معرفت دست و پائی زدند از تعلیم آن نهنگ بحار علوم و معارف بود پس
از اینجا معلوم میشود که در مقام محبت واقعی در چه مرتبه بود و در مرتبه عشق الهی در چه
منزل بود که چنانچه وارد شده است خودش میفرمود ترکت الخلق طرا فی هواکا و ایتمت العیال لکی اراکا

مجموع ماسوی ترا ترک کردم در محبت ودل از غیر تو کندم در هوای تو بلکه دست از خود
برداشتم وجان ایثار کردم ویتیم کردم اطفال را بجهة رسیدن بوصل تو اگر
در راه محبت تو مرا صد هزار بار روح بود وبدنم در راه دوستی تو پاره پاره شود
که دل از دوستی تو فارغ نگردد وبدیگری میل ننماید محبت آنکس که بیاد تو قدم زند
کی یاد کند زخانمانها آری درین هوا بود که دست از مال وجان وفرزند وعیال
برداشته ودر راه دوست فدا کرد او بود که پیغمبر فرمود مَا اُوْذِیَ نَبِیٌّ مِثْلَ مَا اُوْذِیْتُ
اِشْتِیَاقُ یَعْقُوبَ بِیُوسُفَ چه قدر رشته اقم ملحق شدن به گذشتگان
ووصل بجانان مثل اشتیاق یعقوب بیوسف اگر حکم الهی بانکه هیچکس پیش از اجل نمیرد
از شوق محبت دوست بایست روح اندیشش پرواز کرده باشد لولا الکتاب الذی کتب لهم
الْاَجَلُ لَمْ تَسْتَقِرَّ اَرْوَاحُهُمْ فِی اَجْسَادِهِمْ زیرا که محبت مقتضی رضا وتسلیم است وهر چند محبت زیادتر
رضا زیادتر وتسلیم قوی‌تر میباشد وچون آنسر حلقهٔ عارفان محبتش بی‌پایان بود
این بود که رضا وصبر وتسلیمش از همه عظیم‌تر ومخصوص بخطاب راضیةً مرضیةً
گردید هرچند از چهار جانب تیرباران بلا نمودند واو را بدنش را بشمشیر جفا پاره
کردند بجز رضاً بقضاء الله چیزی از او ظاهر نشد وهرچند کارزار او تنگ گردید
وخدنگ ستم بر سینه اش زدند خبر تسلیماً لامر الله کلامی از وسر نزد چون او را
در راه وفا بینظیر ودر میدان صبر ورضا دلیر دیدند وچنانچه مقصود دوست بود او را
تمام یافتند مرضی ومقبولش نمودند پس درهای ملاطفت بر رویش گشادند وندا
ارجعی الی ربک مخصوصش نمودند وببشارت فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی
او را نوازش کردند بلی شوری دیگر در سر داشت وشوقی دیگر در دل داشت
وذوقی دیگر در سینه داشت دنیا را واهل دنیا را شناخته بود لذت بندگیش
را یافته وحلاوه جانبازیش را فهمیده دنیا در نظرش نمی‌آمد ودر بعضی از اخبار

قدسیه وارد شده است که فَاَدْخِضُوا اَهْلَ الْاَرْضِ اَنْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ غُرُوْرِهَا وَهَلُمُّوْا
اِلٰی کَرَامَتِیْ وَمُصَاحَبَتِیْ وَمُجَالَسَتِیْ وَمُؤَانَسَتِیْ وَسُوْلَاِیْ اُوَانِسْکُمْ وَاُسَارِعْ اِلٰی مَحَبَّتِکُمْ
بگذارید وترک کنید اهل زمین آنچه را بر سر دارید از غرور دنیا وبیائید بسوی کرامتها
ومصاحبت وهمنشینی من وانس من تا من نیز با شما انس گیرم وسبقت کنم در محبت
شما وهمچنین پیغمبر فرمود مَا اَحَبَّنِیْ اَحَدٌ اَعْلَمُ بِذٰلِکَ مِنْ قَلْبِهِ اِلَّا مَثَّلْتُهُ
لِنَفْسِیْ فَاَحْبَبْتُهُ حُبًّا لَا یَتَقَدَّمُهُ اَحَدٌ مِنْ خَلْقِیْ کسی نیست که مرا دوست دارد
بدانم حقیقت آنرا از دلش مگر آنچه او را در پیش نظر رحمت خود ممثل کردانم ودوست
دارم او را چنان دوستی که احدی پیش از او نباشد بلی اگرچه او را دوست بسیار
وعاشق بیشمار است لکن کسی مثل وجانفشانی بکرد واحدی بمثابه او در مقام محبت
ثابت قدم نبود مصراع دانه عشق حمالش چینه هر مرغ نیست بدانکه یعقوب
پیغمبر خدا بود دوازده پسر داشت یکی از نظرش غائب شد وحال آنکه مرگش
معلوم نبود بلکه میدانست که نمرده چنانچه در حدیث است که روزی از عزرائیل پرسید
که آیا قبض روح یوسف من کرده یا نه گفت نه گفت بگو کجاست گفت ماذون نیستم
وباوجود اینحال آنقدر گریست که دیده‌اش نابینا شد وپشتش خم شده وموش
سفید شده سید الشهدا فرزندش را در برابر رویش پاره پاره کردند وبرادر عزیز
عزیز او را دستهایش بریدند وبدن او را بخون غرقه دید ونعش برادر را
بخون غلطیده دید واقوام اقارب واصحاب او را کشته دید ونعش ایشان را
خود بر سینه کشید ودر یکجا جمع نمود اینها همه را سهل میدانست جان عزیزش را
که فدای جان او شود همه جانهای عالمیان دست برداشت وبدن خود را سپر از مقابل
خنجر ونیزه وشمشیر انداخت مَنْ مَاتَ مُحِبًّا فَلَهُ ... هکذا باری اینست که خدا وند
جلیل نیز او را چنان دوست داشت که او را زینت عرش خود گردانید وستید

اهل بهشت گردانید و از جمله اهل بهشتند پیغمبران و از این حدیث افضلیتش از جمیع
پیغمبران ظاهر میشود و الّا کسیکه بدلیل خارج شده از این عموم و او را مخدوم
ملائکه مقربین گردانید و او را محبوب آسمان و زمین گردانید و دوش و سینه
پیغمبر صلی الله علیه و آله جای نشستن و سوار شدن او کرد و دوستانش را دوستان و دوستانش
را از اهل بهشت گردانید و در دنیا اطعمه و اشربه و میوه بهشت بجهة او فرستاد
و خلعت بهشت از برایش فرستاد و بدنش را در لباس بهشت پوشانید و بر جبرئیل
پرورشش داد چنانچه در حدیث است از ام سلمه که روز عیدی رفتم بخدمت
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دیدم که جامه در بر حسین میکرد و تکمهای آنجامه را میانداخت و ام
نمیشد شبیه بجامهای دنیا بود عرض کردم یا رسول الله این چه جامه ایست فرمود
هذه هدیة اهداها الی ربی للحسین و ان لحمتها من زغب جناح جبرئیل
این هدیه ایست که خدا بجهة فرزندم حسین علیه السلام فرستاده و بدرستیکه پود آن پرهای
ریزه جبرئیل است عزیز من تامل کن که آیا روا است که بدنیکه از پر جبرئیل پرورش
یافته بود آنرا از ضرب شمشیر و نیزه و تیر پاره کنند و آنرا برهنه و عریان بر زمین
اندازند که بادهای صبا و جنوب بر آن بوزد و گرد و خاک بر آن نفشانند
آه احبتهم تربیة الرسول و یغتذی للبتول بثدی من قمیص الوجنات محاسنه
فاغبر الشمس حسنها و اتلبت هواه الجبل بالوطات آیا بدنی که در دوش
و دامان پیغمبر خدا پرورش یافته و شیر از پستان فاطمه زهرا خورده روا است
که آنرا در سم کوفه و خورد نمایند و آنرا برهنه و عریان در میان صحرا اندازند
که از آفتاب متغیر گردد و او را پامال اسبان نمایند بلا کفن یکفی علیه
دبوریها و اغصانه مرعی بارض فلات آیا روا است که آنرا بی کفن بر زمین اندازند
و بادها بر آن وزد و یا دیدان او را ادرد و او بر زمین اندازند و بیشتر مکشوف قرار

بی الملا یشهرن فی البلدان مشهرات زنان او را اسیر کردند
و در میان مردم رسوا کردند و در اطراف بلاد گردانیدند أفاطم قومی من
سنتو نیک و انظری حسینک ملقی بارض فلاة ای فاطمه برخیز و از پرده بیرون
و ببین حسینت را که در میان بیابان بر زمین انداخته اند أفاطم عودی من لطوقها
و اجمعی بنات مالتی ذل السبا و شتاتها ای فاطمه برخیز و از لحد بیرون
و یتیمان خود را که در اسیری گرفتار شده اند و متفرق شده اند ایشانرا جمع
آوری کن أفاطم سحی من دمع علی نهاعر اکاسر الروح تکشفات ای فاطمه گریه
کن بر یتیمانت که ایشانرا مانند اسیران روم و فرنگ اسیر کردند در حالتی
که برهنه و بی چادر بودند أفاطم نوحی بالقریبة قفرا علی وجه سالم
بحر الو هلا ای فاطمه برخیز و ندبه و نوحه کن بر فرزند غریبت که روی نازنینش را
بر خاک لیمندند و او را بر زمین انداختند عزیز علیک الحال یا بنت احمد
و قتل حسین بن حیدر الخیرات دشوار و گران است بر تو ای دختر پیغمبر خدا کشتن
فرزندت حسین علیه السلام که بهتر از همه نیکان بود فکم لیلة احییتها فطال ما
... فیها غمته الوطات چه بسیاری که بیداری و بیخوابی کشیدی بجهة
تربیت فرزندت و چه بسیاری که متحمل شدی سختیهای روزگار را و ناملایمات
زمانه را تا آنکه او را پرورش دادی حال بر نیزه او را نگشته و بخون آغشته ملاحظه
آری آن بزرگوار نیکو سر ارادت را بر عتبه خداوندگاری پروردگار و در میدان
جانسپاری نیکو پای فشرد و در مرحله محبت درست پایداری کرد و در مقام خدمت
و بندگی حق خوب احبته ها و کوشش نمود و بانجهة خداوند مهربان نیز مرتبه او را
نیکو بالا برد و جاه او را در نزد خود بسیار عظیم گردانید حتی آنکه خاک قبرش را شفای در
دها گردانید و سر قبرش را محل استجابت دعای مؤمنان قرار داد سلسله علویه

حالیه را

عالیه را که سادات عالیه‌اند از نسل او قرار داد و خلفای خود گردانید که لشکرهای زمین و
آسمانند از اولاد او گردانید و قبر مقدسش را محل آمد و شد ملائکه و مؤمنین
گردانید دلها را بسوی او مایل گردانید بجهة خوف از قتل و غارت از زیارتش پروا
نمیکنند فرشش را معراج ملائکه مقربین قرار داد که فوجی می‌آیند و فوجی میروند و محبتش را
علامت ایمان قرار داد چنانچه پیغمبر خدا فرمودند انّ للحسین معرفة مکتومة
فی قلوب المؤمنین   حسین را محبت بنهایت در دل مؤمنین میباشد
ای والله اگر بجهة محبت پنهانی نبود چگونه بود که با وجود آنکه قصه پر غصه او را
هزار بار شنیده باشند باز همینکه بشنوند حسین را با لب تشنه و جگر خشکیده و شکم
گرسنه سر بریدند بی اختیار اشک از دیده بریزند و باز هرگاه تصور کنند که در
میان میدان افتاده بود و بهر طرف نظر میکرد و میفرمود اما من مجیر یجیرنا اما
آیا فریادرسی نیست که درین درماندگی ما را پناه دهد آیا رحم کننده نیست که بر
بیکسیم رحم کند بی اختیار آه از سینه پر درد بکشند بخدا قسم چنان مرتبه اش را
بلند کرده در نزد خود که عقول را بپایه ادراک منزلتش دست رس نیست و او
امام بعد از تصور قصور خود رسیدن بمحل رفعتش هوس نه صاحب مناقب روایت
میکند که روزی جماعتی آمدند نزد آنحضرت و گفتند یا ابن رسول الله
حدثنا بفضائلک یعنی از برای ما فضایل خود را بما بگوئید حضرت فرمودند
لا تطیقون شما تاب شنیدن فضایل ما را ندارید شما بگوشه بروید و دور شوید
که اشاره کنم به بعضی از فضایل یکی از شما اگر طاقت آورید شما خواهم گفت
پس ایشان دور شدند و یکی در نزد آنحضرت ماند و حضرت با او تکلم کردند
و قلیلی از فضایل خود را بیان فرمودند تا آنکه وحشت آن واله و حیران شد
و رو براه گذاشت و کسی را جواب نمیداد مانند سرگشتگان بیرون رفت

پس

پس ایشان چون این را دیدند رفتند و در مطلب خود اصرار کردند صاحب مناقب
نقل میکند این اشعار را از آن بزرگوار سبقت العالمین الی المغالب بحسن
خلیقة و علو همة   از همه عالمیان سبقت گرفتم و پیشی یافتم بسوی درجات
عالیه و معالی امور بجهة محاسن اخلاق خود و محامد اوصاف و بلندی همت خود
و لاح بحکمتی نور الهدی فی لیال فی الضلالة مدلهمة بجهة حکمت من نور
و لایح شد نور هدایت در شبستان ضلالت و جهالت و ظلمت یرید الجاحد من
لیطفئوه و یابی الله الا ان یتمه   میخواهند جاحدون که این نعمت عظمی را
نور را فرو نشانند و خدا از این ابا دارد و آن را تمام خواهد فرمود ای والله خواستند
فرو نشانند نور او را و سعی کردند در آن الا آنکه بجهة اراده کامله الهی روز بروز زیادتر
گردید و خواستند اسمش را برطرف کنند مشهورتر شد خواستند ذریه اش را براندازند
زیادتر از همه طوایف شدند خواستند او را بکشند تا نام و نشانش برطرف شود
و آسمان و زمین خونبار شد تا همه عالم حقیت او را و بطلان دشمنانش را
دانستند خواستند قبرش را خراب کنند و منهدم سازند روز بروز معمورتر گردید
آری اینها از محبتی است که بخدا داشت و صبری که در راه خدا نمود و بجهة خدا
و رسول است که خدا او را عزیز و محترم گردانید اگر خواهی که بدانی که چه قدر خدا
و رسول خدا او را محبت بوده گوش کن از عایشه روایت شده است که
روزی پیغمبر خدا گرسنه بود و گرسنگی بر او غالب شده بود و او را نبود چیزی که
سد جوع خود با آن نماید بمن فرمود ردای خود را بیاور عرض کردم بکجا
میخواهید تشریف ببرید فرمودند میخواهم بنزد دخترم فاطمه بروم فانظر
الی الحسن و الحسین لیذهب ما بی من الجوع میخواهم بروم و نظر کنم
بر حسن و حسین و ایشان را ببینم تا تسکین یابم از شدت جوع پس رفت تا داخل

هو اشعار سید الشهدا ۴

هو ذکر محبت رسول خدا با ... ۲

از خانه بیرون شد رفت پسر هایم کجایند عرض کرد که ایشان از خانه بیرون رفته اند و

گریه میکردند از جوع پس حضرت بتعقب ایشان بیرون رفت تا اینکه بود در دار بنی نجار

فرمودند تا عوتین آیا فرزندان مرا دیدی عرض کرد بلی یا رسول الله ایشانرا

در سایه دیوار بنی نجار خوابیده دیدم آنحضرت رفت نزد ایشان و ایشانرا

در بغل گرفت و میگریستند و آنحضرت اشک از چشمهای پاک میکردند ابوذر

عرض کرد بگذار من ایشانرا بردارم حضرت فرمود بگذار اشک از دیدهای ایشان

پاک نمایم فوالذی بعثنی بالحق نبیا لو قطر قطرة فی الارض لبقیت المجاعة فی امتی الی یوم القیمة

قسم بخداوندی که مرا براستی بخلق فرستاد که اگر قطره از اشک چشم ایشان بزمین رسد

تا قیامت گرسنگی در امت من خواهد بود یکی از صحابه پیغمبر ص میگوید روزی دیدم

پیغمبر خدا را که میمکید لعاب دهن حسین ع را همچنانکه کسی شکر بمکد و میفرمود حسین منی

وانا من حسین احب الله من احب حسینا حسین از من است و من از حسین میباشم خدا

دوست دارد هر که حسینم را دوست دارد و دشمن دارد هر که حسینم را دشمن دارد

در این هنگام جبرئیل ع نازل شد و گفت یا رسول الله خدا بجهة کشتن یحیی بن زکریا هفتاد

هزار نفر از منافقین را کشت و زود باشد که کشته شود فرزند دختر تو حسین و کشته

شود بجهة او هفتاد هزار و قاتل حسین ع در تابوتی از آتش خواهد بود و عذاب نصف

اهل جهنم بر او خواهد بود ابو هریره میگوید پیغمبر خدا ص بیرون آمد بسوی ما و با او

بودند حسنین ع یکی را بر دوش راست و دیگری را بر دوش چپ نشانیده و گاهی

این را میبوسید و گاهی آنرا چون نزد ما رسید یکی گفت آیا ایشانرا دوست میداری

فرمود بلی هر که ایشانرا دوست دارد مرا دوست داشته ام سلمه میگوید

روزی حسنین ع داخل شدند بر پیغمبر خدا ص و در نزد آنحضرت بود جبرئیل امین و او

بصورت دحیه کلبی بود پس نزد وی درآمدند و دست در جیب و آستین

او کرده میکشیدند و از او طلب هدیه میکردند جبرئیل دست را بجانب آسمان بلند کرد

و از بهشت سیبی و بهی و اناری بجهة ایشان آورد و بایشان داد و ایشان

خوشحال شده نزد جد خود رفتند آنحضرت ایشانرا بوسید و فرمود ببرید بمنزل

خود اول نزد پدر خود ببرید ایشان بفرموده جد خود عمل کرده چیزی از

آن تناول نکردند تا جناب پیغمبر تشریف بردند و تناول کردند آن فواکه را و

هر چند تناول میکردند بحال اول برمیگشت و در زمان پیغمبر ص بود و بعد از وفات

ایشان نیز بود بحال خود از جناب سید الشهداء ع روایت شده که چون مادرم فاطمه ع

از دنیا رفت دیگر آن انار را ندیدیم لکن به و سیب بود تا آنکه چون پدرم امیر

المؤمنین را شهید کردند آن به نیز مفقود شد و آن سیب باقی بود تا وقتی که

آبرا از ما منع کردند من آنرا بو میکردم و التهاب تشنگی من ساکت میشد چون امر

بر ما سخت شد دیدم آنرا که متغیر شده چون این را دیدم یقین کردم به کشته شدن

علی بن الحسین ع میفرماید که این حکایت پیش از آنکه پدرم کشته شود و از و شنیدم

چون او را شهید کردند بوی سیب از قتلگاه او شنیدم تجسس کردیم آن سیب

را اثری از و ندیدیم و بوی آن بعد از شهادت آن باقی ماند و از زیارت

کردم و بوی سیب از قبرش شنیدم و از شیعیان صالح ما که زیارت کنند قبر

مقدسش را پس باید که اوقات سحر در پی آن باشند که بوی سیب از قبر حسین ع

خواهند شنید اگر مخلص و صادق باشند چه نیکو میفرماید سید جلیل الشان

سید محمد مهدی ره یوم بنو المصطفی ذبائحة والفاطمیات اسراء نوائحة

آه از آن روزی که فرزندان پیغمبر را ص در آن روز شمشیرهای بران ذبح کردند

و دختران فاطمه زهرا را اسیر گرفتند و سبط احمد عاد بالعراء لقی

مرملا بالدماء اجرحی جوادحة آه از روزی که سبط احمد مختار و نوباوه

حدیث ام سلمه

حیدر کرار را برهنه و عریان بر زمین انداختند و بدنش را بخون رنگین نمودند و بدن
شریفش را پاره پاره کردند فوق الفنا داسه لیدی لکاشحه فقال اقنی مناه
منه کاشحه دادا روزی که سر منور نور دیده خیر البشر را بر سر نیزه کردند
و از برای آنکه عداوتهای قدیمه در سینه پنهان داشتند بهدیه بردند تا اوهام
خاطر خود را از آن حاصل نمایند و دل پرکینه خود را از او خالی نمایند که
هلم عن وآید للسماح وکم اقدام سبق بها طلبة جوانحه آه چه بسیار از سرهای
منوره که در این روز از بدن جدا شد و چه بسیاری از دستها که در این روز
ز بدن جدا شد و چه بسیاری از بدنها که در این روز از دم شمشیر پاره پاره کردید
و بر زمین افتاد وکم حریم لاهل البیت محترمة فد استحل وکم صاحت صوتها
و چه بسیاری از حرمتهای اهلبیت رسالت که در این روز ضایع کردند و چه بسیاری
از زنان مخدره محترمه را اسیر کردند چه نالها از آن اسیران که در این روز
بلند شد و چه نوحها که از ایشان در این روز برپا شد مصائب خامس اصحاب
الکساء وهم اهل العزاء بهم خانت فودا این مصیبت خامس آل عباست که باعث
تسلی عالمیان بودند و گویا بجهت رفتن او که آخر ایشانست همه ایشان از دنیا رفته
اند لم ینس قط ولا الذکری تجدده اوری زند الاسی للحشر قادحه هرگز فراموش
نمیشود این مصیبت و هرگز کهنه نمیشود که بجهت یاد کردن تازه گردد و بلکه همیشه اردا
و آتش این همیشه در کانون سینه افتاده کیف السکون عن المکتوب
من غیر نسوة خلو مطارحه چگونه آرام گیرم و فراموش کنم آن مظلوم بیکس را
در حالتیکه یاوران او را بر زمین انداخته بودند و بغیر از زنان بیکس و دختران
نورس و طفلها و کودکان کس بجهت او نمانده بود بلقی الاعادی بقلب منه
منقسم بین الخیام واعدا انکافحه چون او را معینی نمانده بود که دفع دشمنان نماید

خود میرفت بجنگ دشمنان ولکن چون پرستاری از برای زنانش نبود و کسی که دفع
دشمن از ایشان نماید نمانده بود دلش بدو قسمت بود نیمی در خیمها در نزد خواهران
و دختران و نیمی در میدان مشغول جنگ مخالفان بود والقلب کالقلب حتی قسمی
تونوا وعین لقوم لا تبادحه و چشمهای شریفش و لحظات او نیز مثل دل مبارک
بدو قسمت بود و یک چشم زنان مشاهده مینمود که مبادا کسی بحرم او اذیت کند و چشمی
بدشمنان بود که از هر طرف دورش را گرفته بودند و از هر طرف تیر و نیزه بر بدن
شریفش میزدند آه لهفی علیه وقد مال الطغاة الی نحو الخیام فخاض النقع سابحه
آه از آن حالتی که آنجناب بیچاره از اسب محترم او شدند و آنجناب در میدان
بر زمین افتاده بود و چشمش بجانب خیمها بود که دید دشمنان بسوی خیمها شدند
آنجناب تاب نیاورد و بدرود مادر مم نقدای مظلومیت شد فقال اقصدونی بنفسی
واترکوا حرمی قد حان حینی وقد لاحت لوائحه فریاد زد که ای قوم تا من زنده ام کسی متعرض
حرم من نشود ای قوم مشغول بکشتن من شوید و دست از حرم من بردارید که معرم
خود را در دست ناکسان نمی توانم دید ای قوم رفتن من نزدیک شده و آثار
مرگ من ظاهر گردید بعد از کشتن من آنچه خواهید بکنید و هر اذیتی که بعیال و اهل بیت من
میکنید بعد از من بکنید که من حرم و زنان خود را ذلیل و دستگیر نتوانم
دید بدانکه چون محمد و آل محمد واسطه خلقت جمیع عالم و سبب نزول برکت
و رحمت از جناب احدیت بخلق میباشند و این معنی خود ظاهر است زیرا که مقصود
از آفرینش عالم ایجاد ایشان بود و اول چیزی که خلق شده نور ایشان بود
جمیع عالم از پرتو شعاع ایشان خلق شدند و رحمت نازل نمیشد مگر بر ایشان
و از ایشان بخلق میرسید و اگر ایشان نبودند باران نازل نمی شد و گیاه از
زمین نمیروئید و آفتاب و ماه روشنی نمیدادند و آسمان برپا نبودند بلکه آنها خلق نشدند

مظاهر

مظاهر اسماء الهی و عالم وجودش باسم اعظم است و از اینجاست که گفته‌اند
بنا الوجود علی الاسم الاعظم فاذا زال انهدم جمیع العالم چون اسم اعظم حرکت
نماید جمیع عالم حرکت نماید و حسین بن علی اسم مظهر اسم او اللهم انی اسئلک
باسمک الذی اشرقت به السموات والارض و باسمک الذی یصلح به
الاولون والاخرون نور ایشان بود که آسمان و زمین
از کتم عدم بعالم وجود ظهور آمد و از نور ایشان بود که عالم روشن شد
و ایشانند صلاح اولین و آخرین و صلاح نیامد امر اولین و آخرین
مگر بایشان و ایشانند رحمة واسعة الهی که هر خیر را فرا گرفته‌اند و ایشانند
کلمات تامه الهی فما ایة الله اکبر منهم فهم ائمة الدین دون غیرهم کل ایة وما
بعث منه الا وهم اولیاؤها فهم نعمة منها انت کل نعمة لهم خلق الله
العوالم کلها وحکمهم فیها بها من خلیقته سری سرهم فی الکائنات جمیعها
فمن سرهم لم یخل منها ذرة سر ایشان در جمیع کائنات جاریست ذره از عالم
خالی نیست از سر ایشان و از اینجاست که معلوم میشود تاثیر مصیبت سید الشهدا ۴
در سنگ و چوب و آسمان و زمین بعید نیست بلکه بقای آسمان و زمین بعید است
ولی چون حکمة بالغه کاملهٔ الهیه تعلق یافته بود باینکه انهدام عالم و خلیفه اقرار
نیز در عالم بود عالم منهدم نگردید لکن اگرچه منهدم نشد اما بجهت آن مکث اثر
در عالم بر پا شد که نزدیک شد که تا البرة منعدم گردد کوهها از هم پاشید
و دریاها بجوش آمد آفتاب و ماه سیاه شد آسمان خون و خاکستر بارید زمین
خون از دو جوشید آری کم مصیبتی بود انبیا تا شنیدند آن را اندوهناک شدند
حضرت آدم که این را شنید مثل زن بچه مرده بر او گریست حضرت نوح که شنید مثل عزا
داران گریست حضرت ابراهیم را نمودند ملکوت آسمانها را چون

دیدن حضرت ابراهیم انوار خمسة الله در عرش الهی ۴

نظر کرد به عرش مثل اعظم پنج نور مقدس دید که احاطه بعرش الهی کرده
گفت این انوار مقدسه از کیست گفتند انوار مقدسه محمد بن عبد الله و اولاد
او و دختر او گفت سبب چیست که هر گاه نظر بر ایشان میکنم خوشحال میشوم
و اگر نظر میکنم بنور پنجمی مهموم و مغموم میشوم گفتند ای ابراهیم میدانی که
بصاحب این نور مقدس چه ظلمها میکنند چون شمه از آن را شنید
محزون و مغموم گردید و زندگی بر او تلخ شد عزیز من افسانه کس شوانند
شنیدنش یارب باهلبیت چه آمد ز دیدنش و از حضرت صادق ۴
پرسیدند تفسیر آیه فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم فرمودند معنی آن این است
که نظر کرد در ستارها پس گفت من مریضم پس فرمودند که نظر کرد و
حساب کرد فرای ما یحل بالحسین پس دانست که رو میدهد بر حسین چون این
آیه را دید گفت انی سقیم لما یحل بالحسین یعنی من بیمار و مریض شده‌ام بجهة
آنچه بر حسین میکنند بلی غم حسین دوستان خدا را بیمار کرده و انبیا را
مریض گردانیده است چرا شیعیانش در غمش مریض و بیمار نشوند و چرا
اشک از دیده نریزند حضرت زکریا را چون خبر دادند که کهیعص
یعنی در کربلا هلاک میشود حسین و عترت او بجهة یزید در حالت عطش و تشنگی
و ایشان بجز صبر کاری نخواهند کرد ذکریا این قدر را شنید سه روز
از خانه بیرون نیامد و در ندبه و گریه و زاری بود و کسی را نیز در خود
راه نمیداد پس گفت خدایا مرا نیز فرزندی بده و او را قرة العین
من گردان و مرا فریفته محبت او گردان و الحال از برای من بمنزله حسین
گردان تا بنشیند ش پس دل مرا در مصیبت او بدرد آور و همچنانچه دل حبیبت را
در مصیبت فرزندش بدرد میآوری حضرت اسماعیل صادق الوعد را

نقل زکریا و روی یحیی گریه کردن

سر در وی شیر اوست کرزند سطایس ملک غذاب آمد و گفت بهر عذابی که خواهی گو
تا قومت را عذاب کنم گفت میخواهیم در بن بلیه اقتدا میکنم حسین ؑ فرزند پیغمبر آخر
الزمان او مظلومست منهم میخواهم مظلوم باشم موسی عمران در وقتیکه رفت
نزد خضر علیه السلام چون نزد او رسید سلام کرد بعد از جواب گفت کیستی تو
گفت موسی گفت موسی عمران کلیم الله گفت بلی گفت از برای چه آمده
گفت از برای آنکه تعلیم کنی بمن بعضی از علوم را که تو تعلیم کرده اند گفت اِنّی وُکِّلْتُ
بِاَمْرٍ لا تُطیقُه امر چند مرا بآن موکل گردانیده اند که تو تاب آنرا نداری
فَجَدَّثَ عَنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَعَنْ بَلایاهم وَعَمّا یُصیبُهُم حَتّی اشْتَدَّ بُکاؤهما پس گریه کرد خضر از برای
موسی بلاها و مصیبتهائی که باهلبیت محمد میرسد تا شدید گردید گریه ایشان و از برای
فضایل محمد ؐ و علی ؑ و فاطمه ؑ و حسن ؑ و حسین ؑ و بلاهای ایشان ذکر گفت و آنچه خدا
بعوض با ایشان میدهد پس گریه کرد موسی گفت خدایا مرا از امت محمد گردان تمیمی
مریم را حضرت مریم بصبت بانی داد آن طفل همه کرباسها را و گلاها که
هر یک برنگی مابیت بشود در خم ریخت و همه را نیلی کرد همانا از تصور
آنوه سید الشهدا ابو دوالان پیغمبر بود و در مهد بود که از پیغمبران بود و شفا
رائی و جهالت رای از پیغمبران همینست اشمی آدم ؑ تا عیسی کیما
در خم گردون نیل زد چون اشخص بعیسی گردون نشین رسید باری همه
عالم از آسمانها و زمینها و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و حور العین
و رضوان و ملک و ریح و طعام و ثری و تحت الثری و طبیعت و
نفس و ماده و آنچه دیده شود و شنیده شود و آنچه دیده و شنیده نشود
همه از جهة خوشش آمدن محمد بن عبدالله که عقل کل و کل عقل و قطب الاقطاب
از جهة بزرگی علیه فرزند مستیکر ... بعضی انه عاد فان کعبه الله کعبه

گریستن تجلی بر گشتن آن بگریستن آنحضرتست و هر سنگی که از کوه می افتد
از غم آنحضرتست و گریه طفلان در گهواره از غم آنحضرتست موج دریا از غم
اوست غبار صحرا از اندوه اوست زردی و خزان درختان از غم آنحضرتست
و شکست دیوار از غم آنحضرتست غرش رعد از حزن اوست و بارش ابر از گریه
براوست و امثال اگرچه بعید از اذهان است لکن در نظر اهل بصیرت و معرفت خیر است
زیرا که جمیع ممکنات بواسطه ایشان خلعت وجود پوشیدند جملگی عکسی از شعاع
ایشانند و نزول رحمت بواسطه ایشان است و اگر ایشان از بلیه روی دهد همه
عالم را روی دهد و فرمودند چون محل مشیت الهی متاثر گردد هر چیزی متاثر شود
لکن منافقین از ایشان نیستند اگرچه وجود ایشان و وجود پیغمبر و آل اوست لکن
از قبیل ظل است که ظل از آفتاب نیست اگرچه باقتباس است و بدیهی است که تیرگی شمس
تیرگی شعاع است و صفای آن بصفای شعاع و نظر بانیکه حسین ؑ اعلی که مظهر
خضوع و خشوع است هر خضوع و خشوعی که در عالم امکان پیدا شد بجهة خضوع
اوست و بواسطه آن نسبت پس منافاتی نیست میان حدوث این آثار قبل از
حادثه آن بزرگوار و اخبار نیز متفق است بر اینکه هر چیزی بر او گریست لکن گریه هر
چیزی بحسب حال اوست بیت گر چشم روزگار بر و فاش میگریست همه خون
میگذشت از سر ایوان کربلا چنانچه میگوید شیخ العارفین شیخ احمد احسائی
هر شکستی که بموجودات میرسد و هر خضوعی که بجهة ممکنات عارض میگردد
بجهة اوست و هر صدائیکه در هوا هم میرسد آن نوحه هواست که بر آنحضرت
نوحه میکند مٰا فِی الْوُجُودِ مُعْظَمٌ لَمْ یَکُنْ اِلّا عَزیزٌ حَیْرةٌ فِی اسْتَوی در عالم وجود
چیز ناطق و صامتی نیست مگر آنکه او را در ماتم آنحضرت حیرتی بهم رسیده فَطُوبی لِلّٰهِ
مُصابٌ لِما سَیَأتی اَبَداً ادخل الله فی پس بجهة مصیبت او

حاشیه: بخلاف منافقین که مثال شیعیان لله ... بخلاف شیعیان که از ایشانند مثل شعاع که از شمس است
حاشیه: کل انکسار و خضوع و کل صوت فهو نوح الهواء صح

عالم را مصیبتی گرفت و مصیبت او عالم را از گذشته و آینده مصیبت زده نموده
وَ کُلُّ رَطْبٍ تَلْتَهِبُ نَارًا وَذِی قُوّامٍ یَعْتَرِیهِ الذَّوَی هر چوب تری که می بینی از غم
آنحضرت خشک میشود و لاغر و گداخته میشود و هر شاخ درختی که می بینی از غم او
بهم می پیچد أَمَا تَرَى النَّخْلَةَ فِي قِمَّتِهِ ذَاتَ انْفِطَارٍ وَانْشِقَاقٍ قَشْعًا آیا نمی بینی درخت
خرما را که خوشه های ریش از سایر درختان بیشتر است چگونه شاخهایش را که بمنزله موی
سر اوست پریشان کرده است مَا سَعَفَةٌ فِيهَا انْتَهَبَ الْخَيْرَ قَدْ لَا لَهُ حُزْنٌ
آیا نمی شود شاخی از آن کامل نمی شود که خبر داده شود مصیبت فرزند
بهترین موجودات امام و مقتدای جن و همه مخلوقات مگر آنکه از غم او پریشان
گردد و از کار بیفتد أَمَا تَرَى الأَثْلَ وَاهِنًا بِهِ عِنْدَ الرُّبَا حِذَا ضَيْقِينَ عَبَا
آیا نمی بینی که چوب گز و شاخهای چشم او را که وقت وزیدن باد صدای ناله
بلند کرده أَمَا تَرَى الآفَاقَ مُغْبَرَّةً وَالشَّمْسَ حَمْرَاءَ بُكْرَةً أَوْ مَسَاءً آیا نمی بینی
آفاق عالم را از کوه و صحرا که چگونه غبار اندوه آنرا فرا گرفته آیا نمی بینی قبا را
که چگونه سر برهنه و سرخست در صبح و شام أَمَا سَمِعْتَ الرَّعْدَ يَبْكِي لَهُ وَالرِّيحَ
وَالسُّحُبَ بِقَطْرٍ هُتُبِي آیا ناله و گریه رعد را نمی شنوی و آیا آتش
و اندوه برق را نمی بینی آیا گریه ابر را نمی یابی که بقطرات پیاپی اشک میریزد
أَمَا تَرَى النَّخْلَ لَهُ دِنَّرٌ فِي طُرَّتِهِ يُشَكِّلُ الْبُكَاءَ آیا نمی بینی زنبور عسل را
که در حال پریدنش ناله و گریه اش بلند است فَكُلُّ بُقْعَةٍ بِهَا حُزْنُهُ
وَكَرْبَلَا كُلُّ مَكَانٍ تُرَى زمین همه جا گویا محل قبر اوست که
از غمش میگرید عالم همه جا از غم و اندوه او کربلا شده وَكُلُّ يَوْمٍ يَوْمُهُ
دَائِمًا تَحَقَّقَ شُرْبُ الْمَاءِ عَلَى مَنْ دَعَى چنان مصیبتش در عالم تاثیر کرد که گویا
هر روز روز عاشوراست و هر زمان زمان مصیبت اوست که آب خوشگوار را

بر همه تلخ نموده السَّيْفُ يَفْرِي نَحْرَهُ بَاكِيًا وَالرُّمْحُ يَبْغِي قَائِمًا وَانْثَنَى خنجری که
گلوی او را می برید بر او گریه میکرد و نیزه که بر پهلوی مبارکش میخورد اول بر او
میگریست و خبر مرگ او را امید او بپس او را خشم میکرد ژند و بر پهلوهای نازنینش میزد
تَبْكِيهِ جُرْدُ جَادِيَاتٍ عَلَى جُثْمَانِهِ وَإِنْ تَدُقَّ الْفُرُجَ اسبهای میشوم میکه
بر بدن شریفش تاختند بر او میگریستند اگر چه اعضایش را در هم میکوفتند
وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ شَيْئًا يَبْدُو فِي الْكَوْنِ إِلَّا بُكَاءً تَلَا بخدا قسم که ندیدم در این
عالم کون فساد چیزی را که وجودی بهم رساند و از مکمن خفا بیرون آید مگر آنکه با گریه
آنحضرت مقرون و تالی بود بد انکه همه چیزی بر آنحضرت گریستند چنانچه صریح اخبار
و لازم ندارد گریه ایشانرا با این چشم چنانکه حقتعالی میفرماید وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا
يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ چیزی نیست مگر آنکه تسبیح میگوید خدا را
و تحمید میکند او را و لکن شما نمی شنوید تسبیح او را پس گریه همه چیز لازم نیست که با این
دیده دیده شود با اینکه صریح اخبار است که در زمان شهادتش گریه همه چیز ظاهر شد
زیرا که از آسمان خون بارید و زمین خون گریست و از درختان خون جاری شد
و درخت خونبار در قریب قزوین مشهور است و ثقات از آن خبر میدهند که هر ساله
در روز عاشورا خون از او جاری میشود حتی در صورت اشتباه ماه از خونباری
آن درخت تعیین روز عاشورا را می نمایند و آن چنار بسیار کهنه ایست که میگویند
در زمان شهادت آنحضرت بوده و در آن روز مثل سایر درختان خون گریست
ابن شهرآشوب روایت میکند از سفیان بن عتبه که گفت جده ام خبر داد
مرا از یکی از آن اشخاصیکه در کربلا حاضر بودند که زعفرانی از ایشان بچنگم
آمده و آنرا بر داشتم پس آن زعفران مبدل بخون شد و گیاههای زمین را
میدیدم که گویا آتش بودند و بعضی از مشایخ عامه در شرح و جز ذکر کرده اند

که آن سرخی که بر آسمان میباشد در حین طلوع و غروب آفتاب ابتدای ظهور آن در
وقتی بود که حسین را شهید کردند و سابق بر آن کسی آنرا ندیده بود و آن سرخی را ابر زمین اثر شد
مگر آنکه از زیر سنگش خون تازه میجوشید و از آسمان قطرات خون میبارید و هر جامه که آن
خون بر روی نشست هر چند می شستند رنگش بر طرف نمی شد و ابن شهر آشوب نقل
نقل میکند از نقره ازدیه که چون حسین را کشتند خون از آسمان بارید تا آنکه حبرها و جبهها
وظرفهای بزرگ پر از خون شد ملائکه مقربین در تضرع و استغاثه میباشند حضرت صادق
فرمودند که فاطمه گاهی نعره میزند و میخروشد که از خروشش او جهنم بخروش می آید و اگر ملائکه
ضبط میکردند آنرا هر آینه اهل زمین را میسوزانید و تا آنحضرت در گریه است آنرا محافظت
میکنند و درهای آنرا می بندند و دریاها نزدیک است که بجوش آید و از یکدیگر بریزد
و هر قطره از آنرا ملکی بر آن موکلست که همینکه آواز فاطمه را می شنوند آنرا حفظ میکنند
و جوشش آنرا فرو مینشانند که مبادا اهل زمین را غرق نماید پیوسته ترسانند و برای
گریه او گریانند و تضرع و استغاثه میکنند و گاه الهی آواز را بتقدیس بلند میکنند از ترس عذاب
الارض یعنی اهل زمین فلو ان صوتا من اصواتهم یصل الی اهل الارض لصعقوا و تقطعت الجبال و زلزلت
الارض باهلها اگر یک آواز از آوازهای اهل زمین بایشان رسد هر آینه اهل زمین همه مدهوش
شوند و کوهها کنده شود و زمین بلرزد ابو بصیر میگوید عرض کردم جعلت فداک ان هذا
الامر عظیم این امر عظیمیست فرمود غیره اعظم ما لم تسمعه آنچه نشنیدم عظیمتر از اینست
که بگفتم پس فرمود ای ابی بصیر اما تحب ان تکون فیمن یسعد فاطمه
آیا میخواهی که تو از یاری کنندگان فاطمه باشی در گریه کردن بر فرزندش همینکه این را
فرمود گریه بر من زور آور شد که نتوانستم جواب او را بگویم پس حضرت برخواست و رفت
در مصلای خود و من بیرون آمدم ای شیعیان اینها همه بغیر از اهل بهشت است با آنکه خدا
بهشت را دار السرور خلق فرموده و غم و الم در آن بهیچ وجه نیست و حزن و اندوه از برای

اهل بر

اهل بهشت نمیباشد در این مصیبت از رسید چنانچه در زیارتی که از ناحیه مقدسه بیرون آمده
از جناب صاحب صلوات الله علیه میفرماید و اقیمت لک الماتم فی اعلی علیین و لطمت
علیک الحور العین ماتم ترا در اعلای علیین برپا کردند و حوریان در مصیبت تو طپانچه
بر رو زدند و از زیارات مخصوصه آنحضرت که در اول رجب و نصف شعبان وارد شده
که باید خواند همین است اشهد لقد اقشعرت لدمائکم اظلة العرش مع اظلة
الخلائق و سکان الجنان والبر والبحر گواهی میدهم که بتحقیق
بلرزه در آمد بجهة خون شما عرش الهی و جمیع خلایق و همه ساکنین و همه بهشتها و همه
ساکنین صحرا و دریا و ذکر اظله عرش و اظله خلایق تنبیه بر اینست که تأثیر این مصیبت
در مجردات نیز بوده زیرا که متعارفست در اخبار که عالم مجردات را باظله تعبیر
میکنند و گویا از جهة اینست که آنها شبحی میباشند لکن الی کل اشیاء و در حدیث است که ما الظلال
ظلال حبیبت فرمود آیا نمی بینی سایه خود را در آفتاب شیئ و لیس بشیئ بهشت
باری اهل بهشت عزایش را برپا کردند آری اگرچه بهشت جای اندوه نیست لکن چون در حدیث
که بهشت و حور العین از نور مقدس حسین خلق شده اند پس حسن و بها و نور و ضیا
سرور و راحت ایشان از حسین است پس هرگاه حسین محزون شود ایشان نیز محزون
میشوند و اگر حسین پژمرده گردد ایشان نیز پژمرده میگردند پس چگونه میشود که حسین از
سوز تشنگی ناله و اعطشاه از سینه اش برآید و ایشان خوشحال باشند و حسین را برهنه
بر زمین اندازند و ایشان بر سریر شادی متمکن باشند والله بلکه عزایش را برپا میکنند
در دار السرور لباس الحزن سیاه اند و طپانچه برو میزنند از پیغمبر خدا روایت شده
که فرمودند در شب معراج مرا داخل بهشت کردند میگشتم و تماشای قصور جنان
میکردم جبرئیل امین ترنجی بهشتی چیده بمن داد من از هم واکردم حوری
در آن میانه بود بیرون آمد که مژهای چشمش مانند سینه کرکس سیاه بود من از و

پرسیدم

پرسیدم که لِمَن اَنتَ خدا ترا از برای کی خلق فرموده دیدم آن حوریه گریه در آمد و گفت
لابناءِ المظلوم الحسین خدا مرا بجهت فرزند مظلوم تو حسین خلق فرموده
محتشم در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غمست
جن و ملک بر آدمیان نوحه میکنند گویا عزای اشرف اولاد آدمست گویا طلوع
میکند از مغرب آفتاب کآشوب در تمامی ذرات عالم است آری کم از این نیست و کم
مصیبتی نمیباشد فهذا مصابٌ للنبی جبرئیلُ خادمه ناغاه فی المهاد اذ نطقت تمائمه
این مصیبت کسیست که جبرئیل خدمتکاریش میکرد و بنجادمی او فخر مینمود این مصیبت کسیست
که جبرئیل گهواره اش را می جنبانید و میخواند از برایش تا او را خواب برد و جهت او
تمیمه و دعای چشم میآورد سبط النبی الاطهار فوالدِ الکرار مولانا الامام الذی
ضناؤهم صنو الحجا فاقلب لبتول له اشتوت لبن منهما من ثدیا سمه
اینمصیبت سبط احمد مختار و نور دیده حیدر کرار است و برادر مجتبی و میوه دل خیر النساء
است که او را العصمتی است که از نسب و حسب و نجابت که احدی از اهل عالم را نباشد
مطهر لیس یغشی اثوب سلامته و کیف یغشی من الرجس صاحبه معصوم مطهری
که دامن عصمتش پاکست از هر نقصی و عیبی و چگونه چنین نباشد و حال آنکه خدا او را
پاک گردانید لله طهره قول الله عصمته اذ اذاه رجس عظمات حزائمه
چه قدر عظیمست که کسی را که خدا او را از رجس پاک گردانیده باشد هلاک کنند
و بکشند او را پاکترین خلق لله مجد سما الافلاک یخفضه ما ذا العلی
عندنا ما فعلتم هم رجعه عظیم آنمرتبه و بزرگی که از رفعتش از افلاک گذشته و از این
جهت است که بنیان علو و رفعت و بزرگی متزلزل شد و میل بخرابی و انهدام نمود
چون ستون و عماد آن متزلزل و منهدم شد ضعیف الرکن بارض و زادها شرع
وقعه فیها فوطئ لفابها ثم میهمان نو رسیده بود که نازل شد و

و هر چه وارد شد در زمینی که بجهت کثرت آب در آن زمین کسی مانع نمی شد شیر اندرو ... تشنگان جز
مساوی بودند و با وجود این بالب تشنه از دنیا رفت و شربتی از آب باو ندادند
و هر چند ناله و العطشا از او شنیدند و بخوبت که خود را به سر شریعه رساند او را
تشنه برگردانیدند لهفی علی ماجد ادمت انامله علی السحاب بعد سقیاها خامه
ای حسرت و اندوه بر آن بزرگواری که جود و بخشش و دهشش زیاده از ابر بهار بود
بلکه هر سر انگشتی از او کانی بود از سخا و بحری بود از عطا و آخر از شور تشنگی
و عطش لب ای انگشت خود را میمکید لهفی علی الآل صرعی فی الطفوف فما عز
العلیل بذاک الیوم سالمه ای داد از آن روزی که همه اهلبیت پیغمبر و یاوران ایشان را
بر زمین انداختند و بغیر از فرزند علیل آنحضرت کسی سالم نبود اقتم یوم به رحمت
بلا جمعهم ثم انجلی و به قتلی غنا یمه غبار آلوده شد همه عالم و کوه و صحرا
در آن روز که بسیار شد مصائب اهلبیت و بعد از بر طرف شدن غبار معلوم شد
چگونه اشخاص بر زمین افتاده بودند خون طویل لبنی ان تنجلی ابدا تجلی
یقوم بامر الله قائمه غبار اینمصیبت از خواطر شیعیان برطرف نخواهد
شد تا قیام نماید قائم ایشان و تلافی نماید این اندوه را عزیز من آنکه روز حسین بدترین
روزها بود از ابتدای دهر تا انتهای آن روزی از آن روز شدیدتر و صعب
تر نبوده زمانی از آن روز بر خاصان خدا تلخ تر نبود حضرت امام رضا میفرماید
ان یوم قتل الحسین اقرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذل عزیزنا بارض کربلا روز شهادت حسین
پلکهای دیدهای ما را مجروح گردانید و کربلا کرب و اندوهی برما گذاشت
که تا قیامت برطرف نمیشود پس باید گریه کنندگان گریه کنند زیرا که گریه بر او
گناهان بزرگ را فرو میریزد پس فرمودند هرگاه محرم داخل میشد کسی او را
خندان نمیدید و حزن و اندوه او زیاد میشد تا روز دهم آن ماه بود آن روز

روز

روز مصیبت و حزن و گریه او بود و پیغمبر مود امروز روزیست که جدم حسین را شهید کردند

کلینی بسند معتبر روایت کرده است از عبد الملک که گفت پرسیدم از حضرت صادق ع

از روزه روز تاسوعا و عاشورای از محرم الحرام فرمود تاسوعا یوم حوصر

فیه الحسین و اصحابه بکربلا واجتمع علیه خیل اهل الشام واناخوا علیه

روز تاسوعا روزیست که در آن روز حسین ع و اصحاب او را در کربلا محاصره کردند و جمع

شدند بر دور او لشکرهای اهل شام و بر دور او بار ریختند روزیست که در آن روز پسر مرجانه

و پسر سعد شادی میکردند که وافر شد لشکرهای ایشان و بسیار شد عساکر ایشان و

ضعیف کرده بودند در آن روز حسین ع و اصحاب او را و یقین کردند که دیگر یاوری

از برای حسین ع نخواهد بود و اهل عراق او را یاوری نخواهند کرد پس حضرت

فرمودند بابی المستضعف الغریب پدرم فدای حسین ضعیف غریب شود پس فرمود اما یوم

عاشورا فیوم اصیب فیه صریعا بین اصحابه و اصحابه حوله صرعی عراة اما روز عاشورا روزیست

که در آن روز حسین ع را کشته بودند و بدنش را در میان اصحابش بر زمین انداخته بودند

و اصحاب او را در دور بدن شریفش با بدنهای برهنه بر زمین انداخته بودند آیا در چنین

روزی روزه روزه است کلا ورب البیت الحرام آن روز روز روزه نیست نیست مگر روز حزن

و اندوه و مصیبتی که داخل شد بر اهل آسمان و زمین و جمیع مؤمنین و روز شادی پسر

مرجانه و آل زیاد و اهل شام است غضب خدا بر ایشان و بر ذریات ایشان باد و این روز

روزیست که گریست در این روز جمیع بقعهای زمین غیر از بقعه شام پس کسیکه روزه

کسیکه روزه گیرد این روز را یا تبرک جوید بآن حشر او را با آل زیاد محشور گرداند

در حالیکه دل او را مسخ نموده باشد و بر او غضب نموده باشد و کسیکه ذخیره نماید

چیزی را در منزل خود در این روز با نفاق بمیرد و برکت از او و اهلبیت او و اولاد او قطع نماید

و با او شرکت نماید شیطان در آنچه مذکور شد و عبد الله بن سنان روایت است

الخ

که گفت داخل شدم بر سید و مولای خود حضرت صادق ع در روز عاشورا پس او را دیدم

که رنگ مبارکش افروخته بود و حزن و حزن و اندوه بر او ظاهر بود و اشک

از دیدهایش مثل مروارید غلطان بر روی مبارکش جاری بود گفتم بچه جهة گریه میکنی

یابن رسول الله خدا دیدهایت را گریان نگرداند فرمود او فی غفلة انت اما علمت

ان الحسین بن علی اصیب فی مثل هذا الیوم آیا غافلی تو آیا نمیدانی که حسین بن علی ع

را در مثل این روز شهید کردند گفتم ای سید من چه میگوئی در روزه این روز فرمود

روزه بگیر بی آنکه نیت روزه کنی و افطار کن بی آنکه شماتت کنی و روزه آن روز را

کامل مگردان و باید افطار تو یک ساعت بعد از نماز عصر باشد بشربتی از آب

فانه فی مثل ذلک الوقت من ذلک الیوم تجلت الهیجاء عن آل رسول

الله و انکشفت الملحمة عنهم وفی الارض منهم ثلاثون صریعا فی موالیهم

یعز علی رسول الله مصرعهم بدرستیکه بعد از عصر بود جنگ از آل پیغمبر و از حیث

معرکه عظمی فرو نشست و حال آنکه سی نفر از اهلبیت پیغمبر و موالیان ایشان بر

بر زمین افتاده بودند که بر پیغمبر دشوار بود کشته شدن ایشان و اگر جناب پیغمبر

در دنیا بود هر آینه تعزیه ایشان را میگرفت و مردم او را تعزیه میگفتند پس حضرت

صادق ع آنقدر گریست که ریش مبارکش از آب دیده اش تر شد ای و اینکه اگر

پیغمبر در دنیا بود هر آینه تعزیه فرزندانش را بر پا مینمود بلکه بجهة فرزند عزیز

و نازپرورش لباس ماتم میپوشید و ناله وا حسیناه بر میکشید فواعجباه من مصیبة

ما اعظمها و بلیة ما امرها و اوجعها وافجعها فقتل ابو عبد الله وعترته

و سبی بناته و حملیته و ذادوا برأسه فی البلدان من قوم عامل

الشیطان فیا لیت لرسول الله نظر الی بناتها و بنیها و هم ما بین مقتول

مجرح علیه النقد بد و اسیر مکبل بالحدید و بین من

وَجُوهُهَا بِيَدَيْهَا وَمِنْ يَنْزِعُ قُرْطَهَا مِنْ اُذُنَيْهَا وَمِنْ مَنْ تَسْتَجِيرُ فَلَا يُجَارُ
وَتَسْتَغِيثُ فَلَا يُسْتَغَاثُ وَمَنْ تَسْتَنْصِرُ فَلَا تُنْصَرُ وَتَسْتَعِينُ فَلَا
يُعَانُ فَكَمْ مِنْ نِدَاءِ وَا جَدَّاهُ وَوَا عَلِيَّاهُ وَوَا حُسَيْنَاهُ قَدْ عَلَا فِي اَرْضِ كَرْبَلَا وَكَمْ مِنْ
اِسْتِغَاثَةِ وَا مُغِيثَاهُ وَوَا مُجِيرَاهُ وَوَا هَاشِمِيَّاهُ قَدْ وَضَعَ فِي اَرْضِ نَيْنَوَى فَوَا
اَسَفَا اَيْنَ الْحُسَيْنُ وَاَيْنَ اَبْنَاءُ الْحُسَيْنِ وَاَيْنَ اِخْوَانُ الْحُسَيْنِ عَزَّ عَلَى يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ
اَنْ تَكُونَ عَطْشَانًا فَلَا تُرْوَى فَتُنْظَرُ اِلَيْكَ بِالْحَسْرَةِ عَلَى مِنَا اَلَكَ الْعَطْشَى وَسَكَبَ مَعَكَ عَلَى
دَرَارِكَ الشَّاقِ مَقْتَلَكَ يَعْنِي لِى دَوَائِكَ بِالْاَحْمَى لَمْ يَكُنْ لِصَوْتِكَ دَلِيمًا وَلِتَعْزِ عَلَيْكَ
سَامِعًا فَلَمْ يَبْقَ لَا حَبِيبًا اَوْ لِدَعْوَتِهِ مُجِيبًا مُؤْمِنًا فِى نِعَمٍ مُتَسِعًا وَلَا مُؤْمِنَ اِلَّا اَلَهُ
تَدَشِيعًا اَنْفَسَ فِى يَوْمِهِ دَمَ السُّعَدَاءِ مَا مَاتَ فَاعْفَرَ عَفَرَ خَدَّيْكَ لَا كَمَا
ای مؤمنی که گمان میکنی که از شیعیان و دوستان میباشی آیا در روزیکه دوشمنان
امامِ ترا ذبح کردند شاد میباشی ای بی‌عقلِ احمق ذلیل شوی ازین خیال وَمَا اَلِفُ
فِى غَاشِ حِسْبَانِكَ مُضْجَعًا وَتُرْبُ الْفَلَا اَضْحَى لِمَوْلَاكَ مَضْجَعًا آیا در روز عاشورا بر فرش
تکیه میکنی و بر فرشهای نیکو می‌نشینی و حال آنکه مولای تو خوابگاهش خاک بیابان بود
اَتَضْحَكُ مِنْكَ الثَّغْرُ مِنْ بَعْدِ اَنْ غَدَى بِهِ ثَغْرُ مَوْلَاكَ الْحُسَيْنِ مُقَرَّعًا
آیا لب و دندانت گشوده میشود بعد از آنکه چوب بر لب و دندان مولایت حسین ع
زده‌اند اَيَنْهَبُ فِيهِ رَحْلُ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَبَيْتُكَ فِيهِ لَا يَزَالُ مُوَسَّعًا
آیا در روزیکه منازل آل پیغمبر را غارت کردند و خیمه‌های ایشانرا تاراج نمودند تو
خانه خود را وسعت میدهی و خود و عیال خود را در رفاهیت میداری
فَيَا لَيْتَ سَمْعِي صُمَّ عَنْ ذِكْرِ قَتْلِهِ وَيَا لَيْتَ لَمْ يَخْلُقْ لِيَ اللّٰهُ مَسْمَعًا
کاش کر شده بودم بلکه کاش خدا گوش بمن نداده بود که نشنوم که مولای
مرا شهید کردند سَاَبْكِى دَمًا بَعْدَ الدُّمُوعِ لِفَقْدِهِ وَاِنْ لَمْ يَكُنْ يَنْزِلُ الْحُزْنُ مِنْ مَعًا

اگر حزن

اگر حزن و اندوه تو آب دیده مرا خشک نماید هر آئینه خون در مصیبت و اندوه تو خواهم
گریست بدانکه درین روز عجب مصیبتی بر اهل اسلام واقع شد و عجب بلیه بر مسلمانان وارد
و عجب فتنه در عالم واقع شد و عجب فسادی در بنی آدم واقع شد بخدا قسم داغی
بر دل اهل ایمان گذاشته شد که هرگز برطرف نمیشود و جراحتی بر سینه شیعیان وارد نمود
که هیچ مرهمی آنرا التیام نمیکرداند بهترین اعمال درین روز بلکه در سایر ایام گریستن
برای آنحضرت و زیارت آنحضرت است از حضرت امام رضا ع روایت شده است
که فرمودند کسیکه ترک کند سعی در حوائج خود را در روز عاشورا و روز مصیبت و گریه و حزن
او باشد خدا روز قیامت را روز فرح و شادی او گرداند و کسیکه روز عاشورا روز برکت
نامد در نزد خود ذخیره نماید چیزی را خدا آنرا بر او مبارک نگرداند و در قیامت با عبید الله
بن زیاد و عمر بن سعد محشور گرداند پس تعجب میکنم از آن دلی که بر آن محزون نگردد و از آن
چشمی که بر او نگرید حسین بن خارجه روایت کرده است که ما در نزد حضرت صادق ع
گریست و ما هم گریستیم پس آنحضرت سر برداشت و فرمود که حسین بن علی فرموده است
اَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي اَحَدٌ اِلَّا بَكَى منم کشته گریه و زاری
مؤمنی مرا یاد نمیکند مگر اینکه میگرید پس شنیدن مصائب او و ساکت بودن و اشک
از دیده نریختن با ایمان جمع نمیشود و نه این است که این گریه را شما کرده
باشید و بس همیشه مقربان درگاه خدا گریسته‌اند و میکنند درین عالم عزا بر پا بوده
چنانچه ابن قولویه روایت میکند از حضرت صادق ع که روزی حضرت امیر ع
فرمودند بحسین ع که یا ابا عبد الله فرمودند بحسین ع اَلَا يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ اُسْوَةٌ
اَنْتَ قِدْمًا از قدیم باعث اندوه بوده و تنها نیست
که مردم بتواند تنها کند آنحضرت عرض کرده جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا حَالِي
حال من چگونه خواهد بود که من باعث اندوه خلق بوده ام فرمود میدانم آنچه را

مردم

مردم بیاد نیندی عمر زنده شو و دنیا با من پس از الله مصیبت تو برسد فوالذی نفسی
بیده لیسفکن بنو امیة دمك ثم لا یرد تاماً عن دینك تخلد و نیدی که جانم بقبضهٔ
قدرت او ست که بنی امیه خون تو را خواهند ریخت ولیکن ترا از دین حق برنمیتوانند گردانید
خدا یا آنها در تو نمیتوانند برد حسین ع فرمود قسم که همین مرا بس است و اقرار میکنم آنچه خدا
فرستاده و تصدیق میکنم رسول او را و تکذیب میکنم پدر خود را پس عزیز من این تازه
نیست و کمان مکن که این تعزیه را همین تو داشته همیشه مجلس ماتم چیده بود و همه
در مصیبت دوستان خدا گریه زاری شدت عزاداری از خصایص این امت
شد چنانچه در حدیث هست که حضرت موسی ع عرض کرد خداوندا چه جهة امت محمد را ص
بر سایر امتها تفضیل دادهٔ ندا رسید که بجهة ده خصلت گفت چیست آن خصال تا بنی
اسرائیل را نیز بگویم بجا آورند ندا رسید که عبارتست از صلوة و زکوة و صوم و حج و جهاد
و جمعه و جماعت و قرآن و علم و عاشورا گفت خدایا عاشورا چیست ندا رسید که
گریستن و گریانیدن بر سبط پیغمبر آخر الزمان ص و مرثیه کردن و عزا داشتن بجهة مصیبت
او ای موسی هر بنده از بندگانم نیست در آن زمان که بگرید یا بگریاند و تعزیه فرزند مصطفی را
بدارد مگر اینکه بهشت از برای اوست و کسی نیست که صرف کند از مال خود در محبت دختر
فرزند پیغمبرش بطعام دادن یا غیر آن بقدر درهم باشد یا بقدر دیناری مگر اینکه مبارک گردانم
از برای او در دار دنیا و برکت دهم هر درهمی بهفتاد درابر و گناهانش آمرزیده شود و داخل
بهشت گردد و عزتی و جلالی ما من امرئة او رجل سال دمع عینیه فی
یوم عاشوراء و غیره قطرة واحدة الا و کتب له اجر مائة شهید
بعزت و جلالم سوگند که نیست از زنی یا مردی که قطرهٔ اشک از چشم بریزد در روز عاشورا
یا غیر آن مگر آنکه اجر صد شهید از برای او بنویسم فنعوذ بالله من قلب لا
یخشع و عین لا تدمع لیت اللاعنون البا خلاف یدیها بمعها یوم علی هذا الفتی بوجود

حدیث حضرت موسی ع

که چشمی که مضایقه میکند در گریستن بر تو کور باد نمیدانم در چه زمان اشک خواهی ریخت
و در کدام بلیه خواهی گریست نمیبینی که بلیه او چگونه سینه‌ها را بر خاک مذلت لید و سرها را
تبه انداخت بخدا قسم شیعیانش ذلیل شدند که نمیدانی ذلت مولا ذلت عبد است و عزت
مولا عزت عبد است بشر همدانی میگوید پرسیدم از ابو اسحق موسی بن جعفر ع که مردم چه وقت
ذلیل شدند فرمودند حین قتل حسین بن علی وادعا زیاد و قتل حجر بن عدی
مردم در وقتی ذلیل شدند که حسین بن علی ع کشته شد و در وقتیکه زیاد بن ابیه والی
عراق شد و حجر بن عدی را کشت و در حدیث هست که صادق ع فرمودند که چون کشته
شد حسین ع اهل مدینه شنیدند ندائی که منادی میگفت الیوم نزل البلاء علی هذه الامة
امروز بلا بر این امت نازل شد هرگز شادی نخواهند یافت تا قایم شما قیام نماید
و سینه‌های شما را شفا دهد و دشمن شما را هلاک کند و طلب نماید این خون را عبد الله
عبد اللطیف الثقفی از حضرت صادق ع روایت کرده که چون شمشیر بر بدن حسین ع آمد بدن
او را از شمشیر مجروح کردند و خواستند سر مقدسش را از بدن مطهرش جدا کنند
منادی از جانب رب العزت از بطنان عرش ندا کرد الا ایتها الامة المتحیرة
الظالمة بعد نبیها لا وفقکم الله لا ضحی و لا فطر ای امت حیران ظالم که بعد از
پیغمبر خود طغیان کردید خدا شما را توفیق ندهد نه از برای فطر بجهة اضحی یا اهل
عاشوراء الهی علماء الذین خذوا خذ کم یا اهل لبهن ای اهل عاشورا
مصیبت زدگان فرزند شافع یوم نشور رشتهای خود را بجهة تاسف بر دین
خود بگزید و لباس مصیبت بپوشید و جامه اندوه در بر کنید الیوم شقق
جیب الدین و انتهب بنات احمد نهب الروم و الفراک امروز گریبان دین پیغمبر
دریده شد امروز پرده حرمت دین پیغمبر ص که اهل آسمان و زمین حرمتش را
میداشتند دریده شد و دختران او را مثل اسیران روم و فرنگ اسیر کردند

اَلْیَوْمَ شُقُّوا عَلَی الزَّهْرَاءِ کُلَّهَا وَسَاوَرُوهَا بِنَکْبَةٍ وَتَحَزَّنَ امروز تاج وکله
او را دریدند و او را خوار و ذلیل کردند او را در وادی اندوه انداختند اَلْیَوْمَ
زَعْزَعَ قُدْسٌ مِنْ جَوَانِبِهِ وَطَاحَ بِالْخَیْلِ سَادَاتُ الْمَیَادِینِ امروز ارکان عرش
متزعزع کردید امروز نامداران وشجاعان معرکه دلاوری را از اسبها انداختند اَلْیَوْمَ
قَامَ بِأَعْلَی الطَّفِّ نَادِبُهُمْ یَقُولُ مَنْ لِلْیَتِیمِ وَمَنْ لِلْمُسْتَکِینِ امروز روزیست که
نوحه کننده اسیران کربلا و مرثیه خوان ایشان زینب خاتون بر بلندی زمین
کربلا ایستاده بود وند امیکرد که کیست که بفریاد یتیمان بیکس برسد کیست که این
زنان مسکین و دختران نورس را پرستاری نماید اَلْیَوْمَ خُضِّبَتْ جَیْبُ الْمُصْطَفَی
بِالدَّمِ أَمْسَی عَبِیرُ نُحُورِ الْحُورِ الْعِینِ بِلَا امروز روزیست که پیغمبر خدا بر ملاء اعلی بر سر نعش
پسر حسینش آمد و جامه را بخون فرزند خونین کرد و خونی که از خوشبوئی عبیر حور
العین میباشد اَلْیَوْمَ خَرَّ نُجُومُ الْفَخْرِ مِنْ مَعْلَمِهِ عَلَی وَمَنَاخِرَنَّ ذَلِیلٌ وَتَوْهِینٌ
امروز روزیست که ستارهای درخشان فلک عزت وجلال وفخر وکمال بزرگی
زمین افتادند و ایشان را بعد از آن فخر و عزت خوار و ذلیل کردند اَلْیَوْمَ هُتِکَتْ أَعْلَامُ
الْهُدَی جَزَعًا وَبُرْقِعَتْ غُرَّةُ الْاِسْلَامِ بِالْهَفَوَاتِ امروز روزیست که آثار هدایت برطرف
گردید و آثار هدایت ضایع شد امروز روزیست که برقع و پرده خواری و ذلت
بر روی اسلام افتاد اَطْفَالُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ قَدْ فُطِمُوا مِنَ الثَّدْیِ بِأَنْیَابِ
الثَّعَالِبِ طفلهای فاطمه را از شیر گرفتند و بنیشهای زهرآلود تیر و نیزه آب خوردند
سبحان الله عجب داغی بر دل پیغمبر گذاشتند و عجب جراحتی بر سینه فاطمه زدند آری
بکائنات اینکه کم بلیه رویداد اندکی مصیبتی است عروة بن زبیر روایت میکند که در
وقتیکه ابوذر را از مدینه اخراج میکردند بامر خلیفه ثالث مردم بجهة دلداری
او با او میگفتند ای ابوذر دل خوش باش که آنچه بتو میکنند چون در راه خداست

سلمت ابوذر گفت چه قدر سهل و آسانست آنچه بمن میکنند وَلٰکِنْ کَیْفَ أَنْتُمْ إِذَا قُتِلَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ قَتْلًا
چگونه خواهید بود شما در حالیکه حسین ؑ ابن علی را شهید کنند بخدا قسم که در اسلام قتلی
عظیمتر از قتل او نخواهد بود و بعد از قتل خلیفه خود خدا شمشیر انتقام خود را بر این امت خواهد کشید
که هرگز آنرا غلاف نخواهد کرد و از ذریه او کسی را خواهد فرستاد که انتقام این خون
بکشد و اگر میدانستید شما که چه داخل میشود در مصیبت او بر اهل دریاها و ساکنین کوهها
وصحراها و اهل آسمانها لَبَکَیْتُمْ وَاللهِ حَتّٰی تَزْهَقَ أَنْفُسُکُمْ هر آینه اینقدر
گریه میکردید که روحهای شما از بدن بیرون میرفت لَیْلَةُ الْحَشْرِ لَا بَلْ یَوْمُ عَاشُورَا
أَنَفْخَةُ الصُّورِ لَا بَلْ بَعْثٌ مُصَدَّدٌ آیا قیامت برپا شده و روز حشر در رسیده
است که عالم متزلزل شده و آسمان و زمین مضطرب گردیده نه قیامت برپا شده
بلکه روز عاشوراست ولکن زمین و آسمان را بر زمین انداختند و عالم را متزلزل کرده آن
آیا نفخ صور دمید که عالم پرآشوب شده یا آه حسرت اسیران کربلاست که عالم را سیاه کرد
و دنیا را در انقلاب انداخته یَوْمٌ بِهِ کُسِفَتْ شَمْسُ الضُّحٰی أَسَفًا وَأَصْبَحَ الدِّینُ کَاسِفَ النُّورِ
امروز روزیست که آفتاب هدایت منکسف گردید بجهة تأسف بر مظلومی شمس فلک امامت
و دین پیغمبر ص ظلمانی گردید یَوْمٌ بِهِ ذَهَبَتْ أَبْنَاءُ فَاطِمَةَ لِلْبَیْنِ مَا بَیْنَ مَقْتُولٍ وَمَأْسُورٍ
امروز روزیست که اولاد فاطمه را بعضی را بشمشیرهای ابدار پاره پاره کردند و بعضی را اسیر
و در بدر بدیار گردانیدند یَا فِتْنَةَ الْمُتَخَلِّلِ الْقُلُوبِ کَأَنَّمَا کُلُّ یَوْمٍ أَیْ واقعه کربلا جان
اندوه وانی دردلها گذاشتی که گویا همه روزه روز عاشورا و همه ایام ایام مصیبت یا وقعة
الطَّفِّ هَلْ نَدْرِینَ أَیَّ فِیَّ أَوْقَعْتَهُ دَهْرٌ یُعْفِیهِ وَیُعْفِیرُ ای واقعه کربلا آیا
میدانی که چگونه بزرگوار برادر بلا انداختی که او را پاره پاره کردند و ریش را بر خاک مالیدند
مُغَسَّلٌ بِدُمُوعٍ مِنْ أَحِبَّتِهِ وَدَمِ نَحْرٍ بِسَیْفِ الْکُفْرِ مَنْحُورٍ
شهید مغسل که غسل او از آب دیده دوستانش بود و خون سینه مجروحش بود که بشمشیر

یوم عاشورا

شمر او را نحر کرده تا غضب غضبه ابدی آمیخته و لا جنازته شیلت بنو فهر

بی ستاری که کسی نبود که چشمهای او را بر هم گذارد در وقت مردن و دوستی نبود که جنازه او را از زمین بردارد. آیا این ظلمها بر شمل حسین میکنند و این ستمها بر جگر گوشه پیغمبر مینمایند
ای آسمان متحرک و متزلزل شو و خراب شو و انت یا ارض حیری بقاع قطعا قطعا یا جبال تهافتی [illegible] ای زمین بعد از کشتن حسین سرنگون و پاره پاره شو
ای کوهها بر جای خود قرار مگیرید که لشکر آسمان را کشته و بدنش را بر زمین انداختند و عالم را پر آشوب کردند بدانکه حکایت مبارزت آنحضرت و جدال و شهادت آنحضرت اگرچه نمیتوان در حیز تحریر و تقریر در آورد و جگرها را کباب میکند و غایت آنچه از برای گوینده و شنونده میباشد آنست که بگریید و بر سر و سینه زنند و اینها لایق آن مصیبت نیست الکن ذکر محاربه آن شجاع مظفر و وارث حیدر صفدر و کیفیت قتال آن قتال الابطال و شیر معرکه جدال نهجی که از اخبار معتبره و اقوال معتمده رسیده چون مشتمل بر فواید عظیمه است زیرا که مشتمل است بر معجزات کثیره که موجب زیادتی بصیرت دوستانش میباشد و علاوه باعث حزن و اندوه قلوب شیعیان میباشد لهذا مجملی از کیفیت قتال آن قطب فلک کمال در مقام تحریر در می آورد چنانکه علمای اعلام ذکر کرده اند که بعد از آنکه صحابه و اقوام و برادران و فرزندان برگزیده اش بدرجه شهادت رسیدند آنحضرت به یسار و یمین نظر کرد یاوری ندید و گفت اللهم انک تری ما یصنع بولد نبیک
خداوندا می بینی که بفرزند پیغمبر تو چه میکنند پس از جهت اتمام حجت صدای مبارک را باستغاثه بلند کرده که هل من راحم یرحم آل الرسول المختار و هل من ناصر ینصر الذریة الاطهار
که آیا رحم کننده هست که رحم کند عترت احمد مختار را آیا یاری کننده که یاری نماید جگر گوشگان رسول ابرار را هل من مجیر لابناء البتول هل من ذاب یذب عن حرم الرسول آیا کسی هم میرسد که فرزندان فاطمه را فریادرسی نماید آیا کسی هست

که دفع شر از حرم پیغمبر نماید هل من موحد یخاف الله فینا هل من مغیث یرجو الله فی اغاثتنا آیا خداپرستی هست که در حق ما از خدا بترسد آیا فریادرسی هست که بغزالان چمن امامت را فریادرسی نماید چون ندای بی یاوری و فریادرسی آن منادی سپاه اندوه بگوش اهل حرم رسید صدا بگریه و زاری بلند کردند و خروش بر آوردند سید الساجدین چون ناله مظلومی پدر بزرگوار را شنید از خیمه بیرون آمد و حال آنکه علیل و رنجور و مریض بود و طاقت برداشتن سلاح حرب و برداشتن شمشیر نداشت ام کلثوم در عقبش ندا میکرد که ای نور دیده بکجا میروی برگرد حضرت فرمود ای عمه بگذار جهاد کنم در برابر فرزند پیغمبر سید الشهداء بخواهر خود فرمود نگیر او را مگذار بمیدان رود که دنیا از نسل آل محمد خالی نماند سید بن طاوس روایت کرده که پس از آن آمد بدر خیمه و بخواهر خود زینب خاتون فرمود ناولینی ولدی الصغیر حتی اودعه یعنی ای خواهر طفل صغیر مرا بیاور تا وداع او نمایم پس آن طفل را آورد بخدمت آنحضرت و بروایت دیگر زینب خاتون آمد در نزد برادر و آن طفل را آورده عرض کرد که ای برادر این طفل است که سه روز آب نخورده شربت آبی از این گروه از برای او طلب نما پس آن طفل را گرفته بمیان میدان آمد تا نزدیک پسر سعد و فرمود یا قوم شما کشتید شیعیان برادران و اهل بیت مرا و عهد و بیعت مرا شکستید دست از من بدارید که بحرم جد خود برگردم یا شربت آبی بمن دهید کسی با من نمانده مگر زنان و اطفالی که نیزه و شمشیر کاری بزنند وای بر شما آخر این طفل شیرخواره را شربتی از آب و بدهید نمی بینید که چگونه بیخود میشد از تشنگی آخر او را گناهی نمیباشد و آنحضرت با ایشان در گفتگو بود که ناگاه حرمله بن کاهل ملعون تیری بر کمان گذاشته بجانب آن امام عالمیان انداخت آن تیر بر گلوی مبارک آن طفل آمد و گلوی مبارکش را درهم شکافت و بروایت شیخ مفید در وقتیکه او را بنزد آنحضرت آوردند او را گرفته میبوسید و در کنار خود گرفته که آن ملعون تیر را انداخت و بر حلقوم مطهرش آمد و گلویش را درهم شکافت آنحضرت چون این را مشاهده فرمود بی اختیار

یا عماه دعینی اقاتل بین یدی ابن رسول الله

اشک از دیده

اشکهایش را دید و حق پیش حاضر کرده و او را بوسه داد و جسمش را آبیاری کرده گفت اللهم
انت الشاهد علی هؤلاء القوم فقد برزت الیهم غلام اشبه الناس خلقا وخلقا ومنطقا برسولک محمد خداوندا گواه باش بر این قوم
که گشتند شبیه‌ترین خلق را به پیغمبر تو پس دو دست بزیر گلوی آن طفل گرفته چون دستهایش پر از خون
شد بسوی آسمان میریخت و میفرمود سهلست آنچه بمن میکنند چون در نظر خداست
و بر و پوشیده نیست پس از دست مبارک از زیر آن خون گرفت تا دستهایش پر از خون شد
و بخود خطاب میکرد و میفرمود ای نفس صبر کن و تحمل پیشه کن در بلاهائیکه تو میرسد
پس رو به درگاه خداوند بی نیاز کرده عرض کرد خداوندا می بینی که چه میکنند بما
و چه بلاها میکشیم در دنیا آنرا ذخیره آخرت ما گردان و بروایت ابی مخنف لوط بن
یحیی گفت خدایا فرزند من کمتر از ناقه صالح نمی باشد خداوندا اگر مقدر شده است که
بر ایشان نصرت نیابیم اینها را از برای آخرت ما قرار ده و از حمید بن مسلم نقل شده
که با من با عسکر پسر زیاد بودم و نظر میکردم بسوی آن طفل که بر روی دست سید الشهدا
شهید شد ناگاه دیدم از خیمه زنی بیرون آمد نورانی که نورش نور آفتاب را فرو می نشانید
پا بر دامن خود میافتاد و گاهی بر میخواست و میگفت واولداه واقتلاه وا
مهجته قلباه تا آمد نزد آن طفل و خود را بر روی انداخت و دختران چند از خیمه بیرون
دویدند و خود را بر روی نعش آن طفل شهید انداختند سید الشهدا با قوم در گفتگو بود
چون این را دید بهمان حال بسوی آن زن رفت و او را موعظه و نصیحت کرد و بمدارا و ملاطفت
او را بخیمه بر گردانید بکسانیکه در دور من بودند پرسیدم کیست این زن گفتند ام کلثوم و آن دختران
فاطمه و سکینه و رقیه میباشند و بروایت صاحب منتخب آنحضرت خود از اسب فرود آمد و بغلاف
شمشیر خود زمین را گود کرد و آن طفل را بدنش را بخون رنگین کرده و او را در آنجا دفن نمود پس خود عصم رفتن
میدان و مقاتله نمود بر شیطان کرده و بنا بر روایت صاحب منتخب و غیره برد رسول خدا را پوشید و درع
پیغمبر را در بر کرد و شمشیر آنحضرت را حمایل کرد و بر اسب آنحضرت سوار شد و آمد بر

اجم

خیمه آمد و ندا کرد یا سکینه یا فاطمه یا ام کلثوم یا زینب علیکن منی السلام
ای دختران نورس و ای خواهران بیکس و ای یتیمان بی پرستار و ای محنت کشان بیخواب ای عیال
بیمونس و ای اطفال بیمعین ای غریبان دیار بلا و ای اسیران رنج و عنا اینک نوبت بی پرستاری
شما رسیده و اینک زمان ستمکاری شما در آمده اینک وقت رفتن من رسید و اینک
نوبت شهادت من در آمد زنان و دختران که این ندا را از آن سید مظلوم شنیدند از خیمها
بیرون ریختند و بدور شمع قدش پروانه وار میگردیدند سکینه که دختر آنحضرت بود و مادرش
رباب دختر امرء القیس بود آنحضرت را تعلق بسیار بخود و بمادرش بود حتی آنکه در بارهء
ایشان فرموده لعمرک انّنی لاحبّ دارا تکون بها سکینة والرباب
بجان تو که من دوست میدارم خانه را که در آن سکینه و رباب میباشند احبّهما
وابذل جلّ مالی ولیس لعاتب عندی عتاب ایشان را دوست میدارم
سهلست که عمده مال خود را صرف ایشان میکنم اگر مرا عتاب نماید در بخصوص ماری سکینه
گریه کنان بخدمت آنحضرت آمد حضرت چون او را بسیار دوست میداشتند او را
از سینه چسبانید و اشک از دیدهایش پاک میکرد و میفرمود سیطول بعدی
یا سکینة فاعلمی منک البکاء اذا الحمام دهانی زود باشد که زمان گریه تو
برسد و بطول خواهد انجامید گریه تو ای بعد از آنکه من از پیش تو بروم لا تحرقی قلبی
بدمعک حسرة ما دام منّی الروح فی جثمانی ای سکینه گریه مکن و دل مرا
مسوزان از اشک دیده خود تا روح در بدن من است فاذا قتلت فانت اولی
بالذی تاتینه یا خیرة النسوان چون من کشته شوم تو که فرزند نازپرورد منی
اولی میباشی در گریستن بر من پس سکینه گفت ای پدر تن بمرگ در داده و راضی بمرگ شده
فرمود ای نور دیده چگونه تن بمرگ ندهد کسیکه یاوری نمانده و معینی ندارد عرض کرد
ای پدر ما را بحرم جد خود برگردان آنحضرت فرمود هیهات اگر مرا میگذارند

بخود

بجوشن خود را مهلکه می انداختم زنان این را شنیدند صدای گریه و خروش و ناله برآوردند آنحضرت
ایشانرا دلداری داد و ساکت فرمود ابن طاوس میفرماید که شمر بن ذی الجوشن علیه اللعنه
حمله کرد بر خیمه سید الشهدا و تیر خود را بر خیمه آنحضرت زد و گفت آتش بیاورید تا خیمه را
با هر کس که در و هست بسوزانم آنحضرت فرمود ای پسر ذی الجوشن تو میخواهی
که اهل و عیال مرا بسوزانی پس شبث بن ربعی شمر را سرزنش کرد از این اراده و آن ملعون
از اراده خود در گذشت چون آنحضرت بیحیائی القوم را مشاهده فرمود و دانست
که بجز کشته شدن چیزی نیست فرمود جامه کهنه را که در آن رغبتی نباشد بجهة من بیاورید
تا در زیر لباس خود بپوشم تا آنکه بعد از کشته شدن که بدنم را برهنه میکنند آنجامه کهنه
بر بدنم بماند و بدنم برهنه و عریان و بیساتر نماند فانی مقتول مسلوب من میدانم
که کشته میشوم و مرا برهنه میکنند و ما در شیعیانت بفدای مظلومیت بادای ابا عبد الله
همینکه زنان دل سوخته او این را شنیدند صداها بگریه بلند کردند و فریاد و فغان بر
آوردند حضرت فرمود مهلا فان البکاء امامکن مادرانت شید بعجیل در گریه میکنید که گریه
بسیار در پیش دارید پس صغیری تبان یعنی زیر جامه کوچکی از برای او آوردند فرمود
لا انه لباس من ضربت علیه بالذلة این لباس لباس کسیست که در ذلت
افتاده باشد و بروایت ابن شهرآشوب فرمود این را نمیخواهم زیرا که این لباس
اهل ذمه میباشد پس جامه از آن واسع تر آوردند آنرا پوشید و بروایت ابن طاوس
جامه از برای او آوردند آنرا پاره پاره کرد و بر زیر لباس خود پوشید فلما قتل
جردوه منه آه آه چون او را کشتند آنجامه پاره پاره را نیز از بدن شریفش بیرون
کردند پس زیر جامه حریر طلبید و آنرا نیز پاره پاره کرد و پوشید تا برهنه نشود چون
او را شهید کردند ابجر بن کعب لعنه الله آن سرد الرا از بدن آن نازپرورده دامان
پیغمبر کند و بدنی که بر سینه پیغمبر و فاطمه پرورش یافته بود عریان و برهنه در میان خاک و

خون انداخت من مخبر الزهراء ان حسینها بین الوری عار علی ثلعانها
کیست که خبر نماید فاطمه زهرا را که حسینش را برهنه و عریان در میان بیابان انداختند
و داوس ابنا ها علی سمر القنا و بناتها تهدی الی شاماتها سرهای اولاد
برهنه ها زده اند و دخترانش را بهدیه بشام میبرند یا فاطم الزهراء قومی و انظری
اسراک فی اشراک ذل عداتها ای فاطمه برخیز و ندبه و نوحه کن و بر فرزندان اسیر
غربت که همه بر دامهای مکر دشمنان افتاده اند و این ملعون شقی دستهای
زر دستان خشک میشد و در تابستان خون و چرک از آن میآمد تا بجهنم واصل گردید
ای شیعیان چون آن امام عالمیان و سرکرده مظلومان آنجامه پاره پاره را پوشید
اهلبیت خود را وداع میکرد و وداع بازپسین چون اهلبیت و زنان این حالت را دیدند
ناله الوداع الوداع الفراق الفراق در آن زمین بلند شد و شورشی در میان آن بیکسان
بلند شد که کسی از دیدن آن نبود آنجناب ایشانرا تسلی داد و روانه میدان شد و در
بعضی از روایات وارد شده که آنحضرت عمامه مبارک رسول خدا را بر سر بست
و زره آنحضرت را پوشید و برد رسول خدا را پوشید و شمشیر آنحضرت را حمایل نمود و بر
آنحضرت که آنرا فرس میمون میگفتند سوار شد و با این هیئت آمد نزد آن گروه بیحیا
و رفت در میان میدان و گفت یا اهل الکوفه انشدکم بالله هل تعرفونی
شما را بخدا سوگند میدهم که آیا مرا میشناسید گفتند تو حسین بن علی هاشمی و جد
تو پیغمبر خداست گفت شما را بخدا قسم میدانید که این عمامه رسول خداست که بر سر
دارم گفتند بلی گفت شما را بخدا سوگند میدهم که آیا میدانید که پیغمبر خدا این
و برادرم فرمود انهما سیدا شباب اهل الجنة گفتند بلی گفت شما را بخدا قسم
میدهم که آیا میدانید که از مشرق تا مغرب در میان شما یا غیر شما فرزند پیغمبری
غیر از من باشد گفتند خدا میداند که بغیر از تو فرزند پیغمبری نیست فرمود

آنهم تستحلون دمی پس چرا خون مرا حلال میدانید گفتند آنچه گفتی همه را میدانیم و لکن
دست از تو بر نمیداریم تا ترا تشنه بکشیم از سید الساجدین ع روایت شده است که چون
پدر بزرگوارم این خطبه را خواند و جواب آن قوم اشقیا و ت آب را شنید آمد بسوی
خیمه و اشک از دیدهایش میریخت چون بدر خیمه رسید خواهر آنحضرت زینب
خاتون از خیمه بیرون آمد مضطرب حسرتناک دامن بر زمین کشان و شنیده
بود جواب قوم را که با آنحضرت گفته بودند پس گفت یا اخی هذا کلام من تعذب بالقتل
ای برادر این گفتگو گفتگوی کسیست که بیقین بکشته شدن داشته باشد فرمود بلی ای خواهر
کیف لا یوقن بالموت من لا معین له و لا مجیر ای خواهر چگونه یقین بکشته شدن نداشته باشد
و دل بمرگ ننهد کسیکه یاوری و دادرسی ندارد پس گریه در گلوی پدرم گرفت و گریه در آمد
چون زینب خاتون گریه برادر و مظلومی او را دید گفت واثکلاه ینعی الحسین نفسه
برادرم خبر مرگ خود میدهد واهلاه و اعلیاه و افاطمتاه و احسناه و احسیناه
شیخ مفید و دیگران ذکر کرده اند که چون آنحضرت بمیدان آمد حمله کرد بر آن قوم و این
رجز را خواند کفر القوم وقدما رغبوا عن ثواب الله رب الثقلین
ای قوم کافر شده بودید و از دین برگشتید و از قدیم اعراض کرده بودند از ثوابهای
آخرت قتل القوم علیا و ابنه حسن الخیر کریم الابوین حنقا منهم
و قالوا اجمعوا احشروا همین قوم پدرم علی مرتضی را کشتند و برادرم حسن مجتبی را واگذاشتند
و او را کشتند از کینهایکه در دل داشتند چون از کشتن ایشان فارغ شدند گفتند
جمعیت کنید و مردم را جمع کنید از برای حرب حسین ع و کشتن او یا لقوم من اناس رذل
جمعوا الجمع لاهل الحرمین ثم صاروا و تواصوا کلهم باجتیاحی لرضاء الملحدین
وای برین اراذل که لشکر جمع میکنند از برای صاحبان حرم خدا و وای بر آنگروه
ملحد که بیکدیگر وصیت کردند و هر یک دیگری را سفارش میکنند با استیصال

بیان رجز الحسین

من بخواطر جوئی دو محمد لم یخافوا الله من سفک دمی لعبید الله نسل الکافرین و ابن سعد قد رمانی
بجنود کوکوف الهاطلین از خدا نمی ترسند در ریختن خون من بجهة عبید الله که
نسل دو کافر مرتد است و پسر سعد بسوی جنگ آمده است و با لشکر انبوه بشمار لا لذنب
کان منی قبل ذا غیر فخری بضیاء النیرین بعلی الخیر من بعد النبی و النبی القرشی الوالدین
گناهی نکرده ام که پیش ازین مستوجب این عقوبت باشم و تقصیری نداشتم بجز اینکه همیشه
فخر میکردم بکسی که نور او روشنی میدهد بشمس و قمر یا که فخر میکنم به پدرم علی کرار و بجدم
احمد مختار خیرة الله من الخلق ابی ثم امی فانا ابن الخیرتین فضة قد خلصت من ذهب
فانا الفضة و ابن الذهبین ذهب فی ذهب و لجین فی
لجین فی لجین پدر و مادرم بهترین خلق خدا میباشند پس من
فرزند دو برگزیده از خلق خدا میباشم نقره خالصی هستم که از طلای صاف کرده
بیرون آمدم پس فرزند دو طلای خالص میباشم والدی شمس و امی قمر فانا
الکوکب و ابن القمرین جوهر من فضة مکنونة فانا الجوهر و ابن الدرتین
من له جد کجدی فی الوری و کشیخی فانا ابن العلمین فاطم الزهراء امی و ابی قاصم الکفر
ببدر و حنین در همه روزگار کدام جدی مثل جد منست و کدام پدری مثل پدر من
و مادرم فاطمه زهراست و پدرم علی مرتضی که بشمشیر آبدارش قامت کفر شکسته گردید
و علم کفر سرنگون شد عبد الله غلاما یافعا و قریشا یعبدون الوثنین یعبدون
اللات و العزی معا و علی کان صلی القبلتین مع رسول الله صبیا
کان ملأ ما علی الارض مصلی غیر ذین پدرم بود که ایمانش از همه بیشتر
بود و ایمان بخدا داشت و بندگی خدا میکرد در حالیکه طفل بود و ببلوغ نرسیده
رسیده بود و قریش همه بت پرست بودند ایشان لات عزا می پرستیدند و پدرم بدو
قبله نماز کرد و هفت سال با پیغمبر نماز کرد که نماز گذاری در روی زمین بغیر ازین دو

بزرگوا

دو نهد کوار بهم سر سید بجز الاصنام لم یعبدهم مع قریش لا و لا طرفة عین من له
عم کمثی جعفر خلق الله له الجناحین پدرم کسی بود که طرفة العین عبادت معبود بغیر
حق بکرد و کیست که عمش مثل عمم باشد که خداد و بال باو داد که در بهشت پرواز نماید
نحن اصحاب العبا خمستنا قد ملکنا شرقها والمغربین نحن جبرئیل لنا سادسنا
ولنا الکعبة ثم الحرمینی پنج تن از آل عبا مالک مپاشیم مشرق
و مغرب عالم را و شما همه رعیت و عبید ما میباشید که شمشیر بروی ما میکشید ما پنج تن هستیم
که در همه عالم کسی نبود که سادس ما گردد تا آنکه جبرئیل ششم ما گردید جدی المرسل مصباح
الدجی یا ابی الموفی له بالبیعتین والدی خاتمه جاد به حین ولی راسه
للرکعتین قتل الابطال لما برزوا یوم احد و ببدر و حنین اظهر الاسلام
رغما للعدی بحسام صارم ذی شفرتین
بدانکه این رجز از اشعار مشهوره آنحضرت است و در اکثر کتب مقتل مذکور است یا زیاده و کمی
اگرچه بیش از این از بعضی از کتب مقتل نقل شده لکن بجهت اختصار اکتفا بهمین شد پس آنحضرت
روحی له الفدا در برابر آن قوم ایستاد و شمشیر را برهنه کرده بود و بر دست داشت
الیس من الجنة عاد ماعلی وفیق در حالیکه از زندگی خود مأیوس بود و عازم مرگ شده بود
و این اشعار را میخواند انا ابن علی الخیر من حین آفخر
منم فرزند علی مرتضی که بهتر از همه عالم است از آل هاشم همین فخر مرا بس است اگر خواهم
فخر کنم و جدی رسول الله اکرم من مضی و نحن سراج الله فی الارض
نزهر و فاطم امی من سلالة احمد و عمی یدعی ذوالجناحین جعفر
و فینا کتاب الله انزل صادقا و فینا الهدی والوحی بالخیر یذکر و نحن امان
الله للناس کلهم نسر بهذا فی الانام و نجهر و نحن ولاة الحوض نسقی ولاتنا
بکاس رسول الله ما لیس ینکر و شیعتنا فی الناس اکرم

شیعة و مبغضنا یوم القیمة یخسر فطوبی لعبد زارنا بعد موتنا
بجنة عدن صفوها لا یکدر محمد بن ابی طالب میگوید که پس آنحضرت
طلب مبارز کرد و هرکس از مبارزین نامدار که بکارزار آمد از دست آن شاهنشاه روز
طعمه شمشیر آبدار گردید و بدرک اسفل بازو اصل گردید تا آنکه گروه بسیاری را بجهنم
واصل کرد پس در میمنه لشکر پسر سعد حمله کرد و میگفت الموت خیر من رکوب
العار والعار خیر من دخول النار کشته شدن بهتر از گذاشتن عار بر خود و
دادن عار بر خود اولی از داخل شدن آتش جهنم است پس بر میسره لشکر حمله کرد و میگفت
انا الحسین بن علی آلیت ان لا انثنی احمی عیالات ابی امضی علی دین النبی
منم حسین بن علی قسم خورده ام که رو بر نگردانم از شما و حمایت میکنم عیال پدر خود را
و بر دین و آئین ختم النبیین میروم و در بعضی از کتب معتبره مقتل مذکور است
که حمله کرد بر قوم و صیحه میزد بر ایشان مثل پدرش حیدر کرار آن لشکر را بر هم زد بنحویکه میمنه
ایشان قلب میسره و میسره منقلب میمنه گردید و هرکس که نزدیک میشد از نامداران او را
بر زمین میزد پس بر قلب سپاه زد و شمشیر و نیزه ایشان را مثل برگ درخت بر زمین میریخت
تا چهارصد سواره و پیاده را روانه جهنم کرد از حمید بن مسلم روایت کرده اند که
گفت بخدا قسم که ندیده بودم هرگز کسیرا که این کثرت و جمعیت دور او را گرفته باشد
و حال آنکه اولاد و اهلبیت و اصحاب او را کشته باشند که دلش محکم تر و قویتر باشد
از وی هرگاه که آنگروه بیدر و حمله میکردند پس او با شمشیرش بر ایشان حمله میکرد
فتنکشف عنه انکشاف المعزی اذا شد علیها الذئب پس از وی میرمیدند
و را میدیدند مثل گله بزها که گرگ بر آنها بپرد و حمله میکرد و حال آنکه
سی هزار نفر سلاح پوش در برابرش ایستاده بودند فیهزمون بین یدیه
کانهم الجراد المنتشر پس میگریختند از برابرش مثل ملخ که کسی ایشان را

فاطلب میمنتهم علی المیسرة
و میسرتهم علی المیمنة

متفرق میشدند پس برمیگشت بجای خود و متفرق میشدند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
چه نیکو میگوید درینمقام مَعْشَرٌ عَلَيْهِمْ فَهُوَ يَجِلُّ الْأَمْثِلَةَ لَنَا شِبْهٌ حافت بكلِّ
منافقٍ یعنی حمله کرد بر آن اشقیا و او فرزند حمله کننده ترین خلق است و حکیمند
شجاعت و قطب دایره قوت و کرمست فَبَعْضٌ مُشَبِّهٌ يُشَبِّهُ حَالَهُ بوصف
وَعِنْدِي لَوَصْفُ عَمٍّ بعضی از دوستانش تشبیه میکنند حال او را و سحاب او را بغیث
بوصفی مثل آنکه یکی تشبیه میکند او را بشیر خشمناک و یکی تشبیه میکند بنهنگی که در دریای حرب غوطه
ور باشد مثال این تشبیهها و تشبیه نمودن دوستانست بجهة آنکه نهنگ و شیر و غیر
اینها از فاضل بطش و صولت او خلق شده اند و شیران عالم و نهنگان بنی آدم
در قوة و شجاعت خود از زیادتی سطوات او استمداد میجویند اِذَا شَاءَ يَمْضِي كَانَ بَحْرٌ
حادثٍ مَا لَهُ ضَادِدٌ مِنْ أَمْرِهِ بِالْمَخَانِقِ مرچنین میگویم که هر گاه میخواست فانی
ملک الموت ادنی خادمی بود که امر که میکرد اطاعت مینمود وَاِمَّا دَعَا الْأَرْوَاحَ لَبَّتْ
لِلْمَنِيَّةِ وَتَحَرَّكُهُمْ عَنْ حُكْمِ الْوَثَائِقِ اگر ارواح آن کافران را مطلبید همه آنها از بدنها
لبیک گویان در خدمتش حاضر بودند حرکت کردن آن ارواح بامر او امریست که در روز
اول چنین قرار داده شده باری بعد ازین حمله چنانچه در بعضی از کتب مقتل مذکور است
بخیمه برگشت و بنزد عیال و اطفال خود آمد شنید صدای گریه دخترش را که گریه میکرد
گفت ای سکینه گریه مکن که هنوز باب گریه ترا نداده ام بعد ازین بسیاری خواهی گریست پس دختران
دختران و خواهران را در بر کشید و هر طرف بر غربی و بیکسی دیگر بسته ایشان را داد
داده روانه میدان گردید و بر ایشان حمله کرد فَقَلَبَ أَوَّلَهُمْ عَلَى آخِرِهِمْ فَانْكَشَفُوا مِنْ بَيْنِ
يَدَيْهِ يَدُقُّ بَعْضُهُمْ بَعْضًا آن لشکر از هم رد و از پیش آن اسد الله
میگریختند بنحوی که بروی هم میریختند و بهم میخوردند تا آنکه ایشان را از شریعه دور کرده
و اسب خود را در میان آب راند وَكَادَتْ أَنْ تَطْلُعَ رُوحُهُ مِنْ شِدَّةِ الْعَطَشِ

و از

و از تعب چنان تشنگی بر او غالب شده بود که نزدیک بود روح مبارکش از بدنش جدا گردد
و همچنین اسب او نیز چنان تشنه شده بود که نزدیک بود هلاک گردد و اسب از شدت عطش
میخواست که آب بیاشامد حضرت باو خطاب فرمودند که تو تشنه و منهم تشنه بخدا قسم
نمی چشم آنرا تا تو آب بخوری چون اسب این سخن را شنید سر بالا کرد آب نخورد آنحضرت
نخورد و حضرت خطاب باو کرد که اِشْرَبْ فَاَنَا اَشْرَبُ تو بخور که منهم میخورم پس کفی از آب
برداشت که بحلق تشنه برساند ناگاه حصین بن نمیر ملعون تیری انداخت که بر ران
شریفش خورد تیر را کشید خون از آن زخم میجوشید بدست مبارک میگرفت و بهوا
میریخت و میگفت يَا رَبِّ اِلَيْكَ اَشْكُو مِنْ قَوْمٍ اَرَاقُوا دَمِي وَمَنَعُونِي شُرْبَ الْمَاءِ
خدایا بسوی تو شکایت میکنم از گروهی که خون مرا ریختند و نگذاردند مرا که شربتی از آب بحلق
تشنه ام برسانم باز خواست آب بیاشامد پسر سعد گفت وای بر شما اگر آب
بیاشامد همه شما را خواهد کشت ناگاه ملعونی فریاد زد که اَدْرِكْ خَيْمَةَ النِّسَاءِ
فَقَدْ هُتِكَتْ که ای حسین خیمه زنانرا تاراج کردند پس آب را ریخت و بر ایشان حمله کرد
و خود را بخیمه رسانید خیمه را سالم دید دانست که این از مکر و غدر آن گروه غدار بوده
خواست بار دیگر مراجعت نماید که سید الساجدین فریاد زد که یا ابتاه تَوَقَّفْ حَتَّى اُوَدِّعَكَ
ای پدر بایست دیدار بازپسین ترا ببینم و گلی از جمال با کمالت بچینم زنان و دختران
همه از خیمهها بیرون ریختند و مانند پروانه بدور آن شمع بزم هدایت جمع شدند و
گویا میگفتند بجانب پدر رفت میروی شتاب مکن بسوی قتلگاه خویش اضطراب مکن
نظر بجانب واماندگان خود انداز غنیمت است زهجران دلم کباب مکن و در بعضی
از کتب مقتل مذکور است که این دفعه آخر آنحضرت بود که بسوی خیمهها آمد پس پردگیان
سرادق عصمت را طلبید و دختران و خواهران را در بر کشید و هریک را بنوعها حقتعالی
تسلی بخشید و ناله الوداع الوداع و فریاد الفراق الفراق در میان آن بیکسان

بلند

بنا کرد پس گریه کنان رفت و بر سر بالین فرزندش زین العابدین داو را در بغل گرفت
و روی او را بوسه داد و او را نوازش فرمود و اسرار امامت را با او سپرد و سفارش
زنان را با وی کرد و سفارش او را به زنان و فرمود ای زنان آماده مصیبت باشید زنهار
که دست از صبر و شکیبائی برندارید و کلام ناخوش بر زبان میاورید که باعث نقص ثواب
شما شود چون من کشته شوم موی پریشان مکنید و طپانچه بر چهره مزنید و روی و سینه مخراشید
و جامه چاک منمائید و وا ویلاه و وا ثبوراه مگوئید ما شما را از گریه منع میکنم که شما غریبان
و مصیبت رسیدگانید لا تَلطمی یا بنتَ الزهراء خدّاً لی من قتلی و قد غمرت اعضائی
اشجانی و لا تشقی الجیب علیّ صارخةً فالشوق کشف و نشر الشعر خدلانی
ای خواهر ای دختر فاطمه بجهت کشتن من طپانچه بر رو مزن اگرچه اندوه تو بسیار باشد
و جامه را مدر و موی سر را پریشان مکن لکن اذا ارتضعت فی لومتاء منیة لا
و انقطعت من شاسع المعروف مبانی حتی حنّ حمام الایک نادمة
و استمطرتی لدمع حثیث لتعتب لعیابیه لکن ای خواهر هرگاه بر زمینم
و مرا شهید کنند و بدنم را پاره پاره بر زمین اندازند اشک از ابر دیده جاری کن و ناله
دلسوز از سر درد بجگر بکش و ان تفرقت الابناء فاستدعی لجمعها فالجزاء فی
لبعث غفران   چون طفلهای یتیم از ترس و جور ظالمان در بیابان متفرق شوند
تو یاری کن و ایشان را جمع آوری تا که خداوند مر ترا اجزای خیر دهاد و پا مزد داد
یُسق علیها سمر فائدها فاستوصه به و ان عاد ذلک احسان   ای خواهر اگر
در وقت اسیری ایشان را به شدت و ناهمواری برانند پس موکلان ایشان را التماس
کن که ملایمت ورزند اگرچه میدانم که رحمی در دلشان نیست و احسانی از ایشان سر نزند و ان ملتمسی
من خصمک لمّا ان شکت عطشا و یا یوق ان الشامل اگر تشنه شوند آبی بجهة ایشان
طلب کن شاید بر ایشان رحم کنند و شربت آبی با ایشان بدهند بدرستیکه آب در این صحرا

قربانی

قربانیت زیرا که این شط عظیم مملو است هذا علیّ ابوها ان دعت یا اب و المؤمنون
لها فی الله اخوان   اینک فرزندم علی بجای پدر ایشان است اگر بهانه پدر گیرند
و مؤمنان بمنزله برادر ایشانند اگر برادر جویند آه پس آن شجاع مظفر بار دیگر بمیدان
آمد و مانند شیر خشمناک خود را بر آن قوم بی باک زد و بشدت عطش که داشت و نظر
بعادت جاریه و طبیعت بشریه باز اراده فرات کرد او را مانع شدند و نگذاشتند
که با آب برسد و بنا بر روایتی خود را بالفرات رسانید و رکوه را که ظرف مشک کوچک بجهة
آب خوردن پر از آب کرد و خواست تناول نماید مردی از قبیله بنی دارم که او را
زرعة بن شریک میگفتند تیری انداخت بر حنک شریفش زد که رکوه از دستش افتاد
تیر را کشید خون از رویش جاری گردید آنرا میگرفت و فرمود بهذا و به آسمان میریخت
وارد شده است که آن ملعون را حرارتی در باطن او و پیشاب بهم رسید که او را بادبزن
و یخ بر شکمش میمالیدند و کافور بر پشتش و میگفت عطش مرا کشت ظرفهای بزرگ را
پر از سویق می آوردند که از برای پنجاه نفر کفایت میکرد و میگفت اهلکنی العطش
دلو بزرگ پر آب میآوردند همه آنرا میخورد و ساکن نمیشد چنین بود تا شکمش پاره پاره شد
و بهاویه ملحق گردید اما آنحضرت زخم خود را که خونش اثر کرده بود از آب بسته بمیدان
رفت و بروایتی بعد از آن مایوس از آنکه دانست که آب را نمیرسد مگر بدست
جدش و پدرش شراب طهور نوشد فرمود شیعتی ما ان شربتم ماء عذبٍ
فاذکرونی او سمعتم بغریبٍ او شهیدٍ فاندبونی   شیعیان من در حالیکه آب خوشگوار بنوشید مرا
یاد کنید که مرا با لب تشنه کشتند و اگر بشنوید که کسی در غربت افتاده یا بحرم کشته شده
بر غربت و شهادت من ندبه و نوحه کنید و بالجمله آن شجاع مظفر بار دیگر بر آن قوم
بدگهر حمله کرد چنان حمله که بوصف راست نمی آید و در بعضی از روایات وارد شده است
که شمر ولد الزنا چون حملات و شجاعات آن کرار غیر فرار را مشاهده کرد بعمر سعد

گفت

گفت ای امیر مبارزت نمودن این مار اهلاک مینماید که اگر همه روی زمین با و مبارزت

نمایند همه را هلاک خواهد کرد ما رأیت رجلاً یقتل بنوه و لحمته و اصحابه اربط

جاشاً من الحسین هرگز ندیده ام کسیکه اولاد و برادران و یاوران او همه کشته شوند

که قوت قلب و شجاعت او مثل حسین باشد با اینکه می دیدیم ایشان را که در پیش روی او افتاده اند و لا

شک انه ضلع من اضلاع النبوة ابن سعد امر کرد لشکر را که دو فرقه شوید فرقة بالسیوف

و الرماح و فرقة بالنبل یک فرقه با شمشیر و نیزه و فرقه دیگر با تیر و سنگ تا زنان

یکطرف و نیزه داران و شمشیر زنان یکجانب آن بزرگوار مظلوم خسته حمله کردند و

از هر جانب تیر و نیزه و شمشیر و سنگ بر بدن خسته او میزدند پس او نیز بر ایشان حمله کرد

تا اینکه سی هزار نفر از چهار جانب بر او حمله میکردند فاذا شد علیهم فرقوا عنه

فرار الجراد المنتشر هرگاه در میان ایشان میتاخت مثل ملخی که کسی در میان ایشان راه

رود از چپ و راست منفرق میشدند چون متفرق میشدند میآمد در مقام خود و میگفت لا حول و لا

قوة الا بالله العلی العظیم حمید بن مسلم میگوید و الله لقد رأیت شتیته مخضوبا

بالدم و قد زینت بان علیه ثیابا و لیس ثوبی للناظرین و هو اذا شد علیهم

انکشفوا من بین یدیه انکشاف الغنم اذا شد علیها الذئب

بخدا قسم دیدم او را که از بس خون از زخمهایش آمده بود ریش مبارکش رنگین شده بود

و زره او در خون فرو گرفته بود که زره اش پیدا نبود بنیانی دیگر و زره از خون تر رو

زره اش ظاهر شد پدرم و مادرم فدای مظلومیت شو تا اینحال هرگاه بر ایشان حمله

میکرد مانند گوسفندی که گرگ بر او حمله کند میگریختند صاحب بهار از ابن شهر آشوب و محمد بن ابیطالب

روایت کرده که جنگ کرد آنقدر که هزار و نهصد و پنجاه نفر را بدار البوار فرستاد

صاحب منتخب میگوید که چندین هزار نفر را کشت و نقل از بعضی از مشایخ شده که ده هزار

نفر را کشت و این اگر چه مستبعد مینماید لکن از آن شجاع مظفر که شجاعت و جرئت

الاعجاد

را از خیر البشر میراث داشت جرأت و جود از صفات خود تخلیه کرده بود بعید نیست

باری ابن سعد گفت الویل لکم اتدرون لمن تقاتلون هذا ابن الانزع البطین هذا ابن قتال العرب

وای بر شما میدانید که با کی مقاتله میکنید این فرزند انزع بطین است این فرزند انزع

بطین است این فرزند کشنده عرب است از هر جانب دور او را بگیرید چهار هزار

تیرانداز او را تیرباران کردند و حایل شد لشکر میان او و حرم او صاحب مناقب

و سید بن طاوس میفرمایند که آنحضرت صیحه زد بر ایشان فریاد زد و یحکم یا شیعة

آل ابی سفیان اگر دین ندارید و از معاد نمیترسید پس در دنیای خود صاحب

غیرت باشید و حمیت عربی از دست ندهید شمر گفت چه میگوئی ای پسر فاطمه

فرمود من با شما جنگ میکنم و شما با من جنگ میکنید زنان را تقصیری نیست منع

کنید عتاة و ظالمان خود را از حرم و تا من در حیاتم کسی متعرض حرم من نشود

شمر گفت این مطلب تو روا است پس فریاد زد که کسی متعرض حرم حسین نشود

و خودش را قصد کنید و با خودش جنگ کنید و لعمری انه لکفو کریم

آن قوم جفاکار رو بآن برگزیده پروردگار کردند و روانه شدند و هو ذلک یطلب

شربة من الماء آن مظلوم تشنه تا اینحال شربت آب از آن قوم طلب میفرمود هر چند

میخواست روانه فرات شود و اسب را بجانب شریعه فرات میراند حملوا باجمعهم

حتی احلؤه عنه همه لشکر بر آنحضرت حمله میکردند تا اینکه او را حایل میشدند

از آب و آخر الامر چنان شد که قطره از آب بلب تشنه اش نرسید یا ابا عبد

الله ما خلت قبلک تمامات من ظماء و لا اسد تزدیر اجمال مثل از تو هرگز

خیالم نمیرسد که دریائی از بی آبی و تشنگی هلاک شود هرگز گمان نمیکردم که شیر را

گوسفند النور و باه صفتان او را هلاک کنند ابو الفرج نقل کرده که آنحضرت

طلب آب مینمود شمر ملعون گفت و الله لا تذوقه او ترد النار

بخدا

بخدا قسم که به آنچه میخواهید نمیرسید تا بجهنم وارد شوید پس گفت الحسین آیا بمن منع میکنید آب فرات را چگونه سیراب
نباشند مثل شکمهای بخدا قسم نخواهی چشید از آن تا از تشنگی بمیری آنحضرت گفت اللهم امته عطشانا
خدایا او را از تشنگی بکش راوی میگوید بخدا قسم که آن ملعون از تشنگی داد میزد و آب میطلبید آب باو
میدادند و میخورد آنقدر که از حلقش بیرون میآمد باز فریاد میزد که آب بدهید که تشنگی مرا کشت پس
چنین بود تا بجهنم رفت لا رحمه الله و در بعضی از کتب نقل کرده است پس آنحضرت
ابیات فرمود خِيَرَةُ اللهِ مِنَ الْخَلْقِ أَبِي بَعْدَ جَدِّي فَأَنَا ابْنُ الْخِيَرَتَيْنِ وَالِدِي
شَمْسٌ وَأُمِّي قَمَرٌ فَأَنَا الْفِضَّةُ وَابْنُ الذَّهَبَيْنِ تا آخر ابیات سید بن طاوس و
دیگران روایت کرده اند که ناگاه ملعونی که او را ابو الحتوف جعفی میگفتند تیری انداخت
و آن تیر آمد و بر پیشانی نورانی آن امام بیکس آمد چون تیر را کند خون بر روی شریفش
جاری گردید روی مبارکش و محاسن شریفش بخون رنگین گردید پس رو را بدرگاه بی نیاز
کرد و گفت اللّٰهُمَّ إِنَّكَ تَرَى مَا أَنَا فِيهِ مِنْ عِبَادِكَ هٰؤُلَاءِ الْعُصَاةِ
خدایا می بینی که چه بمن رسید از این بندگان عاصیت اللّٰهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَداً وَاقْتُلْهُمْ
بَدَداً وَلَا تَذَرْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَداً پس بار دیگر بر ایشان حمله کرد و نه تیر و شمشیر ک
و این حمله چهارم بود فَجَعَلَ لَا يَلْحَقُ أَحَداً إِلَّا بَعَجَهُ بِسَيْفِهِ فَقَتَلَهُ وَالسِّهَامُ تَأْخُذُهُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ وَهُوَ
يَتَّقِيهَا بِنَحْرِهِ وَصَدْرِهِ بجسی نمیرسید مگر آنکه او را بدو حصه میکرد از شمشیر لکن تیر از هر جانب آن
بزرگوار میآمد و بر سینه و گلوی او میخورد و آنحضرت میفرمود ای بدترین امتها
بد عملی کردید بذریه پیغمبر و بد مراعات کردید عترت پیغمبر را و دیگر بعد از کشتن من کسی را
نخواهید کشت که از کشتن او بترسید و از کشتن کسی پروا کنید بلکه بعد از آنکه مرا این طور
کشتید دیگر هر قتلی نزد شما آسان خواهد بود بخدا قسم که امید دارم که خدا مرا گرامی
دارد بشهید شدن بسبب آنکه مرا خوار کردید پس انتقام مرا از شما بکشد حصین بن نمیر
لعین گفت ای پسر فاطمه بچه انتقام میکشد از ما بجهت تو فرمود بدی اعمال شما را میان

شما

شما میاندازد و خونهای شما را میریزد پس به بدترین عذابها شما را میرساند و آنحضرت
جنگ کرد تا آنکه جراحتهای عظیمه بر بدن شریفش خورد و بروایت حضرت صادق ع
سی و سه طعن نیزه و سی و چهار ضرب شمشیر بر بدن شریفش آمده بود و ابن بابویه
در مجالس از حضرت باقر ع روایت کرده که آنچه یافتند جراحت بر بدن آنحضرت
از سیصد و بیست زیاده بود که از شمشیر و نیزه و تیر بر بدنش جراحت زده بودند
و بروایت ابن شهر آشوب سیصد و شصت جراحت بر بدنش بود و بعضی هزار و
نهصد جراحت ذکر کرده اند و روایت شده است که جمیع آن جراحت در جانب
پیش روی آنحضرت بود و آنقدر تیر بر زره آنحضرت نشسته بود که مانند خار پشت شده بود
شیخ مفید و دیگران ذکر کرده اند که آنحضرت در گوشه ایستاد که ساعتی استراحت کند و ی ل
آید ناگاه سنگی به پیشانی نورانی آنحضرت آمد جامه اش را گرفت که خون از روی مبارکش
پاک نماید ناگاه سَهْمٌ مُحَدَّدٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ فَوَقَعَ فِي صَدْرِهِ ناگاه تیر
زهر آلود تیزی که سه شعبه داشت آمد و بر سینه اش خورد و بنا بر بعضی از روایات
بر قلبش خورد که از پشتش سر بیرون کرد گفت بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَعَلَىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ
پس سر بآسمان برداشت و گفت خدایا تو میدانی که ایشان میکشند کسیرا که بر روی زمین
فرزند پیغمبر بجز او نیست پس آن تیر را از پشت سر خود بیرون کشید و با آیت ذلک النحر کاد
بِنَحْرِي يَا أُمَّتِي هٰذَا السَّهْمُ كَانَ بِنَحْرِي ای کاش بعوض تو مرا نحر کرده
بودند وای کاش آن تیری که بر سینه تو زدند بر جگر من آمده بود آه آه چون آن
تیر را بیرون کشید خون مثل ناودان از جای آن جاری گردید دست را بر دهن زخم
میگذاشت و چون دستش پر از خون میشد بآسمان میریخت و قطره از آن برنگشت
و سرخی آسمان از آن وقت دیده شد پس مشتی از آن خون گرفت و بر سر و ریش
خود مالید و گفت همچنین جد بزرگوار خود را و حال آنکه بخون خود رنگین شده باشم

وگویم ج

یا رسول الله قتلنی فلان و فلان پس ضعف بر او مستولی گردید و دیگر تاب جدال و قوة
قتال نداشت و در جای خود ایستاد هر کس از آن قوم بنزد او می آمد بر میگشت که مبادا
خون او بگردن او باشد و بنابر بعضی از روایات مردی از قبیله کنده که او را مالک ابن
نسر میگفتند پیش آمد و او را دشنام داد و ضربتی بر سر نفیس زد و برنس بسر داشت مملو از
از خون شد حضرت فرمود باین دست نخوری و نیاشامی و با ظالمین محشور شوی پس جناب
حضرت آن برنس را انداخت آن ملعون چون دید که آنحضرت آن برنس را بر زمین انداخت
آنرا برداشت و در تفسیر برنس کلاهی هست یا جبه بود یا لباسی که بجهة حفظ باران و نحو
آن بر سر میکشیدند یا کلاهی مخصوصی بار بی آن برنس از خز بوده آن ملعون آنرا برداشت
و بعد از واقعه کربلا بخانه برد آنرا میشست و خون از آن میگرفت زنش گفت ای بیحیا
لباسی که از سر فرزند پیغمبر کنده در خانه من داخل میکنی بیرون رو خدا قبرترا پر آتش گرداند
و بروایتی بزن داد که از خون بشوید آن زن بگریه در آمد و گفت وای بر تو حسین را کشتی
و او را برهنه کردی بخدا قسم هرگز در خانه تو نخواهم ماند بر جست که او را طپانچه زند دستش
بمیخی بر دستش رفت و دستش زخم شد و کارگر شد تا آنکه دستش از بدنش جدا شد
و بروایتی دستهایش خشک شد در تابستان چرک و خون می آمد و در زمستان دو
چوب خشک و در فقر و نکبت مبتلا بود تا بجهنم واصل شد لا رحمه الله و اما آنحضرت
چون آن برنس را از سر انداخت بسوی خیمه و خرقه و بسر انداخت آمد بسوی خیمه
خرقه طلب فرمود چون آوردند آنرا بر زخم خود بست و بر بالای آن کلاهی گذاشته
و بر بالای آن عمامه بست و بروایتی در آنحال ندا کرد یا زینب یا ام کلثوم یا سکینة یا
رقیة یا فاطمة علیکن منی السلام زینب پیش آمده گفت یا اخی ایقنت بالقتل
ای برادر دل بکشته شدن دادی و یقین بشهادت کردی حضرت فرمود کیف لا ایقن
ولیس لی معین چگونه یقین نکنم و حال آنکه یاوری ندارم و ناصری ندارم گفت

ای برادر ما را بحرم جد خود برگردان فرمود هیهات اگر دست از من برمیداشتند
خود را در این مهلکه نمی انداختم وکأنی بکم غیر بعید کالعبید یسوقونکم امام الرکاب و یسومونکم
سوء العذاب یا خواهر گویا می بینم که در این نزدیکی شما را مثل بندگان و کنیزان اسیر کرده اند و
شما را در جلو اسب میدوانند و عذاب میکنند زینب خاتون چون این را شنید اشک از
دیده اش جاری شد با دل سوزان و جگر بریان مشروع بشیون و فغان کرد و میگفت
واوحدتاه واقلة ناصراه واسوء منقلباه واشؤماه و دست زده جامه را چاک زد و مو را پریشان کرد
و طپانچه بر روی زد حضرت فرمودند مهلا یا بنت المرتضی ان البکاء طویل
ای خواهر صبر مدارا باش ای دختر مرتضی علی تا با ما هستی گریه طولانی بعد از این خواهد
پس بر خواست که بیرون رود زینب خاتون او را چسبید و او را گرفت و میگفت
مهلا یا اخی توقف حتی اتزود من نظرة فهذا وداع لا تلاق ای برادر مهلت
باش و تعجیل مکن زمانی توقف کن تا از دیدن روی تو توشه بر گیرم و از گلستان جمالت گلی بچینم
که این وداع آخر است دیگر بخدمتت نمیرسم فمهلا اخی قبل الممات هنیئة لتبرد منی
لوعة و غلیل ای جان برادر اندک زمانی مدارا باش پیش از آنکه از دیدارت محروم
شوم و تا سوز دل را بجهة نظاره تو اندکی تسکین دهم فجعلت تقبل یدیه و رجلیه
پس پاها و دستهای او را بوسید و سایر زنان نیز دور آن حضرت را گرفته بودند
و دستهای او را میبوسیدند و ناله دلسوز از سینه میکشیدند پس جامه طلبید کهنه
پوشید الی آخر حدیث پس بیرون رفت و در میدان روانه شد و خسته و
مانده شد و از کار وا مانده بود صاحب بحار میگوید فوقفوا ساعة ثم عادوا
واحاطوا علیه ساعتی توقف کردند پس دور او را گرفتند تا آنکه [illegible]
ابن اصبحی تیری زد که بر حنک شریفش آمد و بروایتی صالح ابن وهب مزنی نیزه
بپهلوی کاهش زد که از اسب در گردیده و از طرف راست جب

وبر زمین محنت خیز کربلا افتاد نظم بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنم
عرش بر زمین افتاد اقوی فکبرت الصفوف بزعمه وبزعم کل مکبر ومهلل
آمد بر زمین افتاد بجهة افتادن او الله اکبر میکفتند وحال آنکه بجهة افتادن او هر کبریا
وهو حسینی از ایشان آمد وکثرة تهلیل بر زمین افتاد عجبا من السبع الطرائق لم
تنشق والارضین لم تزل اسفا علیه وللکواکب لم تنفض وللافلاک
لم تتعطل تعجب میکنم که چه آسمانها بهم نشکافت وچرا زمین متزلزل نگردید
وسرنگون نشد چرا ستارها بر زمین نیفتادند وچرا افلاک از حرکت وگردش
نیفتاد وعبدالله ابن حسن ع طفلی که هنوز مراهق نشده بود چون عم بزرگوار خود را تنها
دید روانه میدان شد وبروایت دیگر در وقتی که آنحضرت وداع کرد وروانه میدان
گردید زینب خاتون بعقبش دوید که نگذارد بمیدان رود وجناب امام ع ندا کرد
بخواهر خود که احبسیه یا اختاه ای خواهر بگیر او را ونگذار که بمیدان بیاید
پس آن طفل ابا وامتناع کرد وامتناع شدیدی وگفت لا والله لا افارق عمی
بخدا قسم از عمم جدا نمیشوم باری آمد تا بخدمت عمش رسید چون نزد آنحضرت
رسید ابجر ابن کعب وبروایتی حرملة بن کاهل شمشیری حواله آن امام مظلوم کرد
آن طفل گفت ویلک یا ابن الخبیثة اتقتل عمی وای بر تو ای ولد الزنا آیا عمم را میخواهی
بکشی آن ملعون در غضب شد شمشیر را حواله آن طفل کرد دست را پیش آورد شمشیر
بر دستش فرود آمد دستش را برید تا طرف دیگر پوست وبر بدنش معلق شد فریاد زد
فقال یا عماه وبروایتی گفت یا اماه مادرش با سر وپای برهنه بیرون دوید فریاد واولداه
وا نور عیناه بر کشید پس جناب سیدالشهدا آن طفل را در بر کشید وفرمود یا ابن اخی اصبر علی
ما نزل بک ای نور دیده برادر صبر کن بر آنچه بر تو واقع میشود که زود باشد که
با آباء صالحین خود ملحق گردی آنحضرت او را دلداری میداد که ناگاه حرمله

ابن کاهل اسدی تیری بر گلوی نازنینش زد که در کنار عم بزرگوارش شهید شد وبسیار شهدا
ملحق گردید زینب خاتون که این را دید شروع بشیون کرد ومیگفت وا ابن اخاه لیت
الموت اعدمنی الحیوة کاش مرده بودم واین روز را نمیدیدم وکاش آسمان
بر زمین می‌افتاد کاش کوهها پاره پاره میشد وابدا نیست که آن مظلوم از هیچ طرف یاوری
یاوری ندید گوشه چشم را باز کرده میگفت صبرا علی قضائک لا معبود سواک یا
غیاث المستغیثین استغاثه میکرد که جوابش میگفت وداد رس طلب میکرد کسی
بدادش نمیرسید ملائکه آسمانها بگریه در آمدند وگفتند خداوندا آیا اینهمه ظلمها بر فرزند
پیغمبر تو میکنند وتو می‌بینی وتوئی که انتقام تو شدید میباشد ندا رسید که ای ملائکه نظر کنید
بجانب راست عرش چون نظر کردند دیدند شخصی را که ایستاده ومشغول نمازست که بهمین
قائم انتقام خواهم کشید از اینجماعت بجهة او بدرستیکه بجهة خون یحیی هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل
را کشتم وخواهد شد که بجهة خون حسین پسر فاطمه هفتاد هزار از بنی امیه را بدست مهدی ع
قائم بکشم وبروایت سید ابن طاوس چون او را بر زمین انداختند زینب خاتون از خیمه
بیرون آمد وفریاد میکرد واخاه واسیداه وا اهل بیتاه لیت السماء اطبقت علی الارض
ولیت الجبال تدکدکت علی السهل کاش آسمان بر زمین می‌افتاد کاش کوهها پاره پاره میشد
وبروایت شیخ مفید خطاب به پسر سعد کرده فرمود وحال آنکه او نزد آن ملعون بود فرمود
ویحک یا عمر ایقتل ابو عبدالله وانت تنظر وای بر تو ای عمر آیا حسین را میکشند وتو ایستاده
ومی‌بینی پس آن ملعون اشک از روی نحسش جاری شد وروی خود را بر گردانید پس آن مظلومه
دلسوخته رو را بسوی آن بی‌دینان کرده فریاد زد ویلکم اما فیکم مسلم وای بر شما
آیا یک مسلمانی میان شما بهم نمیرسد هیچکس او را جواب نداد وبروایت ابن طاوس
شمر ملعون فریاد زد که وای بر شما چه انتظار میکشید پس از هر جانب بسوی او حمله کردند
پس زرعة بن شریک ضربتی بر کتف مبارک چپ وزده وبروایتی کتف چپ او را از

زبدن

ازبدن جدا کرد پس ضربتی دیگر بر عاتق مقدسش یعنی میانه دوشش و گردنش زد چون
این ضربترا بر دو زد آن بزرگوار بر رو در افتاد و آنجناب از روی ضعف گاهی میافتاد
و گاهی می‌نشست پس سنان بن انس لعون نیزه بر سینهٔ آنحضرت زد پس نیزه را کشید
نیزهٔ دیگر بر سینه شریفش زد پس همان ولدالزنا تیری بر سینه اش زد و یکی گردنش زد
که آنجناب برو در افتاد پس برخواست و تیر را بقوه کشید و دستهای خود را
نزدیک زخمش گذارد و خون خود را میگرفت و بر سر و ریش مبارک خود میمالید و میگفت
چنین ملاقات میکنم خدا را بخون خود آلوده و با حق مغصوب مردی در کنار عمر بن سعد
ایستاده آنحالرا نظاره میکرد گفت وای بر تو برو و او را خلاص کن و کار او را بساز
که خولی ملعون بجهت این امر عظیم اقدام کرد که لرزه بر اندام او افتاد برگشت ابن شهرآشوب
میگوید از هر جانب با ولوله درشدند ابو الحنوق جعفی تیری بر جبین مبارکش زد و حصین
بن تمیم تیری بر دهنش زد ابو ایوب غنوی تیری زهرآلودی بر حلقش زد حضرت
فرمود بِسْمِ اللّٰهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ وَهٰذَا قَتِیلٌ فِی رِضَاءِ اللّٰهِ خونرا گرفت و چند
مرتبه بر سر خود مالید سنان بن انس ملعون رفت بجهت کشتن خواست شمشیر بر زند آن
امام عالیمقام چشم باز کرد آن بیچاره شرم کرده برگشت شبث بن ربعی لعین پیش رفت
گوشه چشمی باز کرد شمشیر را از دست افکند و گفت معاذ الله أن ألقی الله بدمک عمر بن
حجاج از اسب فرود آمد پای جرئت در میدان بدبختی گذاشت همینکه نظرش
بر چشمهای آنحضرت افتاد برگشت و سوار بر اسب شد شمر ولدالزنا گفت چرا برگشتی
گفت چشمهای او مانند چشمهای جدش بنظرم آمد نخواستم خونش را گردن گیرم
حمید بن مسلم میگوید در این اثنا زینب خاتون از خیمه بیرون آمد و گوشوارهای گوشش
میلرزید و میگفت لَیْتَ السَّمَاءُ انْطَبَقَتْ عَلَی الْأَرْضِ وَلَیْتَ الْجِبَالُ تَدَکْدَکَتْ عَلَی
ای عمر ابن سعد آیا اباعبدالله را میکشند و تو ایستاده می بینی الملعون بسکت

هکذا القی الله مخضبا بدمی مغصوبا علی حقی

از روی ریش

از روی ریش جاری شد ابن طاوس و ابن نما از هلال بن نافع روایت کرده اند که گفت من
با اصحاب عمر بن سعد ایستاده بودم که ناگاه مردی فریاد زد أَبْشِرْ أَیُّهَا الْأَمِیرُ فَهٰذَا
شِمْرٌ قَدْ قَتَلَ الْحُسَیْنَ ای امیر بشارت باد ترا که حسین کشته شد من بیرون رفتم
از صف تا نزدیکی آن مظلوم دیدم در میان خون و خاک افتاده و نزدیک است که روح مقدس
از بدن مطهرش پرواز کند بخدا قسم که هرگز کشته بخون آغشته نیکوتر و نورانی تر از او ندیده
و نور روی و جمال او و هیبت او مرا حیران کرده بود و مرا از فکر کشتن او برده بود
ناگاه شنیدم او را که میگفت أَمَا تَسْقُونِی قَبْلَ طُلُوعِ رُوحِی شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ آیا پیش از آنکه روح
از بدنم جدا شود یک شربت آب بمن نمیدهید ناگاه یکی در جوابش گفت بخدا قسم که قطره
از آب نخواهی چشید تا وارد جهنم شوی و از حمیم جهنم بنوشی آنحضرت تبسم کرده فرمود
آیا من وارد جهنم میشوم و از حمیم جهنم مینوشم نه بلکه بر جدم رسول خدا وارد میشوم و در
منزل او ساکن میشوم فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ و از شراب طهور بهشت میاشامم
و شکایت میکنم بسوی او از ظلم و ستمی که بمن کردید و به اهلبیت من و یاوران کردید میگوید
همه ایشان در غضب شدند گویا ذره رحم در دلهای سنگی ایشان نبود و او با ایشان
تکلم میکرد و ایشان او را شهید کردند و از حضرت باقر روایت شده که فرمود
أَنَّهُ قُتِلَ بِالسَّیْفِ وَالسِّنَانِ وَبِالْحِجَارَةِ وَبِالْخَشَبِ وَبِالْعَصَا او را کشتند بشمشیر
و نیزه و سنگ و چوب وَلَقَدْ أَوْطَئُوهُ الْخَیْلَ بَعْدَ ذٰلِکَ و بعد از اینها همه بدنشرا
پامال ستم اسبان کردند محتشم کاش آنزمان سرادق گردون نگون شدی وین خیمه
بلند ستون بیستون شدی کاش آنزمان که اینحرکت کرد آسمان عالم تمام غرقه
دریای خون شدی کاش آنزمان برآمدی از کوه تا بکوه سیل سیه که روی زمین
قیرگون شدی کاش آنزمان که پیکر او شد درون خاک جان جهانیان همه از
تن برون شدی آه آه چون او را شهید کردند زلزله در عالم افتاد و شورش

در ملاء آسمانها بر پا شد عالم ظلمانی گردید بادهای عظیم وزید آسمان خونبار گردید از زمین
خون جوشید در بعضی از روایات است که منادی از افق اعلی ندا کرد قتل الامام
ابن الامام قتل والله الحسین فنادا منادٍ عند ذلک فی السماء الا
انفصمت من دین احمد العری الا قتلوا الاسلام والدین والتقی الا قتلوا
سبط النبی المجتبی فراه اخر منه الشمر راسا طالما امسی له حجر النبوة مرقدا
فبکته املاک السموات العلی والدهر بات علیه مشقوق الردا واذ تدکدکت الجو
مکسوف وطرف العلم مطرق ما علیه الا رمدا والوحش صاح لمن عراه من الاسی
والطیر ناح علی عزاه وعذرا فلا بکین علیک یا ابن محمد حتی اوسد فی التراب ملحدا
فانا لله وانا الیه راجعون مجلس یازدهم در بیان وقایع بعد شهادت سید الشهدا و ساختن ایشان
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله العلی المنان الذی لا یشبهه شیء من الاکوان ولا مثل
له فی الاعیان والصلوة والسلام علی خیر نوع الانسان المتفرد من ابناء جنسه فی المکان
والشان محمد سید الانس والجان اشرف من حواه الزمان والمکان وعلی اوصیائه امناء الله
ونوامیس الزمان وادلة التوحید وارکان الاسلام والایمان خصوصا علی سبط المصطفی الشهید العطشان
والوحید الذی لم یکن له انصار والاسیر الحیران والغریب الذی لم یکن له خلیل ولا اعوان کثیر الاخوان
والاشجان السلیب العریان الذبیح الظمآن مقطوع الاعضاء والبنان مسلوب العمامة والجبان
البعید عن الاوطان المقتول بظهر الکوفان الذی غسله الدموع الهتان
وکفنه العیدان وکافوره الرهبان وقبره قلوب اهل الایمان الذی اجمع علیه
حزب الشیطان وجنود الکفر والطغیان فمنعوا عنه الماء المباح وساروا الیه
الیه بالسیف والسنان فسقوه الحتوف رشقا بالنبال وطعنا بالرماح
وضربا بالسیوف وکان الی الحرب والحرب مطروحا علی الرمول بین الجنود
یستغیث فلا یغاث ویستجیر فلا یجار ویستسقی فلا یسقی فواسقاه

علی الشیوخ والشبان واحسرتاه علی تلک الاجسام والابدان
حسبوا لما انا اتبعوها فی عبادة الرحمن وتلاوة القرآن
تسفوا علیها الصبا والدبور وتزوددها العقبان و
النسور واحزناه علی تلک البنات والنسوان والاطفال
والصبیان مسلوبة الثیاب والاسنان منزوعة
القراط من الاذان مشئومة الاباء والاخوان المحموله
علی الهجان المشهورة فی البلدان تلعنهم فی
منازلهم الرفان والجیسان الی اللعین الفتان
فلعنة الله علیه لعنة توصله الی اسفل
درک النیران وبعد فقد قال الله سبحانه
وتعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی ومن یقترف حسنة نزد له
فیها حسنا ان الله غفور شکور
بدانکه حق پیغمبر خدا بر خلق خصوصا امت او بعد از حقوق الهی عظیم تر از حق هر ذی حقی
میباشد زیرا که علاوه بر اینکه واسطه وجود هر موجودی و سبب نزول برکات و رحمت
از خالق ارضین و سموات میباشد و واسطه حصول معرفت طریق بندگی بنسبت بهمه عالمیان
میباشد و واسطه حصول معرفت الهی طریق بندگی بنسبت بهمه عالمیان میباشد
چنانچه سابقا اشاره باین معنی شده و باخبار و روایات واضح گردیده وجود ای
همه معلوم است که زحمتها کشید و تحمل مشاق عظیمه نمود تا آنکه طریقه خداپرستی را بخلق
تعلیم فرمود و مردم را از تیه ضلالت و گمراهی نجات داده بصراط مستقیم حق پرستی

الهی و معرفت

شناسی و حق رسانید

رسانید مبعوث شد در زمانیکه خلق بجز عبادت اصنام و انداد چیزی نمیدانستند و بغیر
از کفر و شرک طریقه‌ای نمی‌پیمودند زمانی که کفر و جهالت عالم را فرو گرفته بود و زمانی که دود
کفر و بت پرستی عالم را تیره کرده بود و شیرازه علوم حکم گسیخته و قواعد علم و دانش
مندرس و معالم معارف حق‌شناسی منطمس گردیده مردم را نه بطریق عدل و داد
راهی و نه بسوی حقیقت و معرفت دلیلی جمعی به بت‌پرستی مشغول گردیده و گروهی به
خونریزی و ظلم مغرور جماعتی منهمک در شهوات و لذات نفسانیه و طایفه منغمر در رذایل
شیطانیه و حیوانیه در چنین حالی مبعوث شد و علم رسالت برافراشت و رایت هدایت
برپا نمود و خلق را براه حق دعوت نمود در حالیکه نه لشکر و معین و یاور داشت و از
هر جانب اظهار عداوت و دشمنی با او کردند و بدست و زبان او را اذیت کردند
و شمشیر بر رویش کشیدند و سنگ بر روی او زدند و دندانش را شکستند و از هر جانب
کمر قتلش را بستند و او بجز صبر و تسلیم و رضا راهی نپیمود و بغیر از شکر و حمد حق چیزی
اظهار ننمود و بر قوم خود نفرین نکرده و گفت اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون
چیزی نگفت هر پیغمبری بعد از زیادتی ظلم از قوم با او بر ایشان نفرین کرد قوم خود را یا بغرق
یا بحرق یا بصیحه یا بمسخ یا بخسف یا بغیر آن مبتلا و هلاک میکرد و این بزرگوار با اینکه
اذیت قوم او بیش از اذیت پیغمبران سلف بود بر قوم خود نفرین ننمود و تحمل فرمود
ایشان را بطریقه حق‌پرستی رسانید و راه بندگی و حق‌شناسی را بخلق تعلیم فرمود
علوم معارف و حکم را در میان ایشان منتشر نمود و مواعظ شافیه و حکمتهای
عملیه و الهیه خلق را در لشکر دار آخرت انداخت از شهوات هوائیه منصرف گردانید
و باخلاق الهیه خوی مردم را از اخلاق شیطانیه و داشت طریق معاش و معاد را
[illegible] تعلیم نمود و بساط عدل و داد را در عالم منبسط گردانید و بالجمله خلق را
از عذاب نیران بوسیع جنان رسانید و از غضب رحمن نجات داده بدار السرور [illegible]

[illegible] ملک [illegible] و دامن گشانید بلکه بنای خلق را تا مدت و از ذلت بعزت العزة لله و لرسوله و للمؤمنین
و بواسطه او امتش را افضل از سایر امم گردانید و در میان امتها امت مرحومه
شدند حتی آنکه پیغمبران دعا میکردند که خدایا ما را از امت مرحومه پیغمبر آخر الزمان
گردان حتی آنکه در اخبار کثیره وارد شده است که حضرت موسی ع از خدا مسئلت نمود
که او را از امت پیغمبر آخر الزمان گرداند بالجمله چون حقوق آنحضرت بر امت
بسیار و بیشمار بود تا آنچه از آنحضرت متوقع میبودند مثل شفاعت کبری در قیامت و امثال
خواهش کردند که خدمتی بجهة آنحضرت کرده باشند و کاری کرده باشند که قدری
خجالت ایشان کم باشد که تقدری خجالت ایشان کم شد خدا [illegible] جلیل امین را
فرستاد که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو یا محمد بامت خود که من بمزد تحمل رسالت
خود و زحمتهای خود از شما نمیخواهم و چیزی از مال شما توقع ندارم و خدمتی از شما
طلب نمیکنم مگر دوستی خویشانم و اقربایم این مزد رسالت من و اجر من و از نعمت
کامله الهی و کرامت حضرت رسالت پناهی این مودت که اجر او بود آنرا از حسنه قرار
داد و ثوابی از برای آن مهیا نمود و فرمود و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا
و کسیکه حسنه که دولت اهلبیت باشد کسب نماید زیاد میکنیم از برای او در آن
عمل احسان و نیکی را [illegible] مثل حسنات و اشرف قربات و طاعات قرار داد و آنرا
چنانچه برقی از حضرت صادق ع روایت کرده است که فرمود ان فوق کل عبادة
عبادة و حبنا اهل البیت افضل العبادة یعنی بالاتر از هر عبادتی عبادتی هست
و محبت ما اهلبیت افضل از هر عبادتیست و از فضیل روایت شده است که گفت پرسیدم
از ابوالحسن موسی بن جعفر ع که چیست افضل آن اموریکه بندگان تقرب میجویند
بسوی خدا از فرایض فرمودند که افضل قربات طاعت خدا و رسول و حب الامام
شیخ طوسی از ابو عبدالله جدلی روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود آیا خبر دهم

بجنگ کسیکه با او باشند جنینه ایمن میباشند از فزع قیامت و از آن سیئه که کسیکه آن سیئه را
داشته باشد خدا او را برو در جهنم اندازد عرض کردم بلی فرمود الحسنة حبنا و السیئة بغضنا
الحسنه ولایت و دوستی ماست و آن سیئه بغض و دشمنی ماست دیلمی در اعلام الدین از حضرت
صادق عم روایت کرده است که گروهی وارد شدند بر حسین بن علی و عرض کردند
که یابن رسول الله اصحاب ما و رفقای ما رفتند نزد معاویه و ما نزد تو آمده ایم حضرت
فرمود پس ما جایزه میدهیم شما را بیش آنچه معاویه بایشان میدهد عرض کردند فدای
تو شویم ما بجهة دین خود آمده ایم نه بطمع دنیا حضرت زمانی طویل سر بزیر انداخت و
خط بر زمین کشید پس سر بالا کرد و فرمود کوتاه سخن کسیکه ما را دوست دارد و ما را بجهة
قرابتی که با او داریم دوست ندارد و نه بجهة چیزی که از ما باو رسیده باشد بلکه دوست دارد بجهة خدا
و رسول خدا بیاید با ما در قیامت مثل این دو و دو انگشت
سبابه خود را باهم ضم کرد زیرا حق تعالی ولایت اهلبیت و ذوی القربی را واجب بلکه از
فرایض عظیمه و ارکان اسلام قرار داده و آنرا اجر رسالت و مزد نبوت قرار داده
بلکه شرط قبول اعمال و طاعات گردانیده و طاعات خالی از ولایت ایشان و بال و مورد
نکال میباشد روزی جناب پیغمبر در گروهی از اصحاب نشسته بودند مردی عرض کرد
انا نحب الله و رسوله خدا و رسول او را دوست میداریم و اهلبیت او را ذکر
نکرد آنحضرت در غضب شد و فرمود خدا را دوست دارید بجهة آنچه عطا میفرماید بشما
از نعمتهای خود و مرا دوست دارید بدوستی خدا و اهلبیت مرا دوست دارید بجهة
دوستی من قسم بخداوندی که جان من در قبضه قدرت اوست که اگر مردی بسر برد
عمر خود را ما بین رکن و مقام در صیام و رکوع و سجود پس خدا را ملاقات نماید بدون
ولایت اهلبیت من این عبادات او را نفعی نبخشد عرض کردند کیست اهلبیت تو فرمود
از خویشان من کسیکه دعوت مرا قبول کند و به قبله من رو نماید و کسیکه خدا او را از من

قصیر من طول ... (margin note)

وخون

وخون وگوشت من خلقت کرده عرض کردند اصحاب که ما خدا و رسول او و اهلبیت او را
دوست میداریم فرمودند بخ بخ اذا انتم منهم و معهم پس شما از ایشان میباشید
و با ایشان میباشید و مرد محشور میشود با آنکه او را دوست میدارد و از برای آدمی
است آنچه را کسب کرده از زبیر روایت شده است که گفت با حضرت باقر عم بودم
در خیمه قریب به پنجاه نفر بود و کسی از جلالت و مهابت ایشان سخن نمیگفت حضرت فرمود
که چرا سخن نمیگوئید شاید شما گمان میکنید که من پیغمبرم و الله چنین نیست و لکن نسبت ترا قرابت
با پیغمبر عم و از اولاد اویم آیا میدانید کدام بقعه افضل است نزد خدا هیچکس جواب
نداد فرمود آن مسجد الحرام است پس فرمود آیا کدام بقعه از مسجد حرمت آن در نزد
خدا بیشتر است و افضل است کسی جواب نگفت باز خود فرمود مابین الرکن و المقام
و باب الکعبه میان رکن و مقام و در کعبه افضل است از سایر مواضع مسجد
بخدا قسم که اگر مردی بایستد در آنمکان در شب و روز و روزها روزه باشد
تا شب و لم یعرف حقنا و حرمتنا لم یقبل الله منه شیئا یعنی حق ما و حرمت ما را نشناسد خدا
چیزی از عمل او را قبول نخواهد کرد باری پیغمبر خدا راضی شد بعوض زحمتهائیکه
کشیده و تعبهائیرا که متحمل گردیده در راه دین خدا و بعوض جهتهائیکه بامت
دارد همینکه دوست دارند اهلبیت او را و دوست داشتن امر صعبی نیست و حرجی
نداشت پس چه قدر بعید است کسیکه این امر سهل را در مقابل این حقوق قبول ننماید
و از آن عجب تر که بعوض دوستی دشمنی نماید و در حدیث است که چون این آیه شریفه
نازل شد حضرت در میان اصحاب ندا فرمود که ایها الناس خدا فریضه بر شما
فرستاده و واجب گردانیده آیا آنرا بجا میآورید تا بگویم شما احدی او را جواب
نگفت تا آنکه روز دیگر شد باز برخواست و فرمود ایها القوم خدا بر شما فریضه
مقرر فرموده آیا قبول میکنید تا بگویم احدی جواب آنجناب را نداد تا روز سیم

نیز

نه چنین کرد کسی جواب نداد آن حضرت فرمود ایها الناس انه لیس من ذهب ولا فضة
ولا مطعم ولا مشرب ای گروه این تکلیف تعلق بطلا و نقره ندارد و طعامی و شرابی
از کسی نمیخواهم گفتند اگر چنین است پس القا نما حضرت آیه را خواندند و فرمود این تکالیف
که دوستی اهل بیت رسول است از شما میخواهم گفتند اما اگر آن اینست پس قبول میکنیم حضرت صادق
فرمود فوالله ما وفی به الا سبعة نفر بخدا قسم که وفا نکرد باین امر مگر هفت نفر
همینکه پیغمبر از دنیا رفت همه از اهلبیتش رو گردانیدند و اهلبیت او را مظلوم و بیکس
گذاشتند و حق ایشانرا غصب کردند آتش بر در خانه ایشان زدند و بی اذن ایشان
در خانه ایشان داخل شدند و پهلوی دخترش را شکستند و پسر عمش را از خانه بیرون کشیدند
و او را خانه نشین کردند فرزندانش را مظلوم کردند ایشانرا مخذول گذاشتند و زهر الم
در کام یکی ریختند و شمشیر جفا بر روی دیگری کشیدند و او را با لب تشنه سر بریدند و عیالش را
اسیر کردند و سر مقدسش را در اطراف بلاد گردانیدند و هیچ سفارش خدا و پیغمبر
بجا آوردند و عجب مراعات پیغمبر خدا کردند که فرزند عزیزش هر چند میفرمود آخر ما ذریه
پیغمبر شمائیم میگفتند ترا میشناسیم و میکشیم هر چند ناله وا جداه وا فاطمتاه وا علیاه
وا ابتاه کرد کسی بر او رحم نکرد و هر چند فرمود آیا با لب تشنه میکشید مرا
و حال آنکه جدم محمد مصطفی است آیا با لب تشنه میکشید مرا و حال آنکه پدرم علی مرتضی
است و مادرم فاطمه زهرا است اگر کسی بدادش نرسید کاش حال که مراعات پیغمبر نمیکردند
او را یکی از مسلمین حساب میکردند کاش که محبت نمیکردند عداوت نمیورزیدند و عیالش را
مانند کفار اسیر میکردند و بدنش را پایمال نمیکردند کاش اگر مسلم حساب نمیکردند او را
یکی از طایفه عرب می انگاشتند و حمیت عرب را از دست نمیدادند [illegible]
بی دین شده از قیامت پروا ندارید فکونوا احرارا فی دنیاکم وارجعوا الی احسابکم
اذ کنتم اعرابا قواعد مرتبه عرب را از دست دادید و [illegible]

زنان ود

زنان و دختران و حرم من بشوید صبرا دعوا الی الله فی ما نزلته من امته لیفوز
آمرا ضیع ای رسول الله صبر کن و شکیبائی کن در آنچه بتو رسید از امت تو که امر ترا
ترا ضایع نمود و سینه ترا امانات نمود یا لیت یومک لم یکن او انه ما حال دونک
حایل او مقتع لتری الحسین و ما یلقون شدید من الطغاة ای خطب افضع
کاش در دنیا بودی یا حائلی نبود و تو را میدیدی که حسین اگه چگونه شهید شد برادر و
در زمین کربلا امر بسیار عظیم و از حد تجاوز کرده بود و فعلیات لو تراه
و قد منعوا عن الماء المباح و امنعوا بسیار بر تو عظیم و دشوار می آمد که بنی اولاد
ترا آب منع کرده اند ایشانرا و با لبهای تشنه ماند و عطشان را بر ده الله اندی الشفاه
الذابلات عن الظماء اندی الجسوم الناعمات تقطع روح و جانم فدای آن لبهای
خشکیده که از شدت تشنگی خشک و کبود شده و روح و جانم بفدای آن تنهای شریفه
که از دم شمشیرهای کوفیان پاره پاره شد و علیک بعزیز لو تراه مجدلا تحت
السنابک بالعراء مودع گران و دشوار بود بر تو که ببینی نازپرورده را که در زیر سم
و دهان اسبان [illegible] افتاده و بدنش را پایمال هیینما [illegible] الاطباق السماء
علی ارضها من بعد [illegible] عظیم که بعد از کشتن حسین علیه السلام
آسمان بر پا است و حرکت میکند و زمین بجای خود ساکن میباشد و علیک
بعزیز لو [illegible] علی البنات اجمعهم گران و دشوار است بر تو یا رسول الله که ببینی
اسبان بدنش را [illegible] پاره پاره کرده ما قاعد الارض
الطفوف [illegible] هو هذا الحسین و معشر آل الله ما کان
[illegible] زمین کربلا را آیا میدانی که کدام اشخاص بر زمین افتاده
ای رسول حسین او [illegible] اهلبیت [illegible] کرده بودند که با بیت او
[illegible] و بکشند ایشانرا اعزیزمن چون دانستی که محبت ایشان واجب بلکه اوجب [illegible]

وافضل طاعات است پس آنرا مراعات کن واین واجب را از دست مده که اگر در آن مساهله کردی
از همه خیرات محروم شوی زیراکه ایشان دین حق اند که ملایکه بآن متدین میباشند چنانچه
در حدیث است که حضرت میفرمایند آیا دین میباشد بغیر از محبت و ولایت اهلبیت پس
پس هر کس محبتش کاملتر و زیادتر میباشد دینش قویتر میباشد که محبوب خود را از همه چیز
دوستر بلکه از جان و مال و فرزند و عیال مقدم میدارد و کسی بمجرد زبان چیزی نمیتواند همینکه
پای امتحان می آید معلوم میشود که جز ادعا چیزی نبوده و درین میانه مراتب مختلف
میباشد و چون محبت امریست باطنی بر همه کس معلوم نمیشود صدق و کذب مدعی
الا آنکه او را آثار و علاماتیست و عمده آثار آن اینست که در شادی دوست شاد و در اندوه
او اندوهناک باشد و از اینجاست که حضرت صادق ع میفرمایند ان اکمل المؤمنین ایماناً
احسنهم خلقاً اکثرهم تعطفاً علینا اهل البیت اشدهم حباً لنا [illegible] یعنی کاملترین مؤمنان
کسی است که خلقش از همه نیکوتر و رقتش بر ما بیشتر و دوستی او از برای ما شدیدتر باشد
و حزن او بر ما زیادتر باشد از دیگران و مودتش نسبت بما بیشتر باشد از غیر او الحق
چگونه میشود که بشنود یا ببیند شخص محبوب خود را در بلائی مبتلا و زندگی بر او تلخ گردد
پس چگونه میشود که بشنود که محبوبترین عالمیان را بیجرم و گناه با لب تشنه و جگر برشته نیزه
بر پهلویش زدند و تیر بر دهنش زدند و سنگ بر پیشانیش زدند و شمشیر بر سرش زدند
و اشک از چشم نریزد و آه از نهاد بر نکشد این دوستی نیست والله جای این هست که
دوستانش خاکستر نشین شوند و در همه عمر سیاه پوش باشند و در همه دهر
اشک ریزان باشند چنانچه ملایکه تا قیامت بر او میگریند و در مصیبت او از گریه سست
نمیشوند مرغان مصیبتش را فراموش نکرده اند و آسمان بر او هنوز میگرید و زمین هنوز
از بلیه در اضطرابست و دریا هنوز بر او میگرید و تو مؤمن هستی هر چند باری تو هم یاد
کن او را و آهی بکش چنانچه پیغمبر خدا هر گاه یاد میکرد او را اشک از دیده میریخت و

آه از دل میکشید ابن عباس میگوید که دو سال از عمر سید الشهدا علیه السلام گذشته بود که
پیغمبر خدا را سفری عارض گردید در اثنای راه ایستاده و گفت انا لله وانا الیه
راجعون آب از دیده های مبارکش فرو ریخت یکی پرسید سبب گریه تو چیست
یا رسول الله فرمود در این وقت جبرئیل بمن نازل شد که در کنار شط فرات زمینی است
که آنرا کربلا میگویند در آن زمین میکشند فرزند من حسین را و گویا می بینم او را و محل کشته
شدن او را و محل دفن او را وکانّی انظر الی السبایا علی اقتاب المطایا وقد اُهدی
راس ولدی الحسین الی یزید گویا نظر میکنم و می بینم اسیران او را و زنان او را که بر
قتبهای شتران سوار کرده اند و گویا می بینم که سر فرزندم حسین را که بهدیه بنزد این
خبیث یزید بن معاویه بهدیه برده اند بخدا قسم که کسی از روی شادی نظر بر سر فرزندم
نکند مگر آنکه میافکند خدا در میان دل و زبان او اختلاف یعنی او را بر کفر و نفاق میمیراند
و او را بعذاب الیم عذاب نماید پس جناب پیغمبر از سفر برگشت مغموم و مهموم و حزین
و داخل شد بر منبر بالا رفت و با خود برد بر منبر دو فرزند خود حسن و حسین را و خطبه خواند
و مردم را موعظه کرد و بعد از خطبه دست راست را بر سر حسن و دست چپ را
بر سر حسین گذارد و گفت خدایا منم بنده تو و فرستاده تو این دو فرزندم از پاکیزگان
عترت منند و از نیکان ذریه منند و فاضلترین نسل منند که ایشانرا بعد از خود در
میان امت خود میگذارم وقد اخبرنی جبرئیل انّ ولدی هذا مقتول بالسم
والآخر شهید مضرّج بالدم خدایا این تو بر من خبر داده که این فرزندم را بزهر میکشند
و آن دیگر را بشمشیر جفا میکشند و بدنش را بخونش رنگین مینمایند خدایا شهادت را
از برای فرزندم مبارک گردان و او را از سادات شهدا گردان و برکت مده کشنده
او را باسفل درک جحیم رسان اهل مسجد چون کلام را از خیر الانام استماع کردند صدا
بگریه بلند کردند حضرت فرمود ایها الناس اتبکونه ولا تنصرونه امروز را

امروز برد میکریستید مرد او را و امیکداریند و آزا یاری نمی کنید خدایا تو ولی و ناصر
او باش این حدیث را با سناد خود از ام سلمه روایت کرده که پیغمبر خدا از نزد ما
رفت و زمان طویلی از ما غایب شد چون برگشت غبار آلوده و ژولیده موی و گرد آلود
بود و دست خود را بهم گذارده بود عرض کردم یا رسول الله ترا ژولیده و غبار
آلوده می بینم فرمود مرا بردند در این وقت بسوی موضعی از عراق که آنرا کربلا میگویند
و نمودند بمن در آن موضع محل کشتن فرزندم حسین را و جماعتی از اولاد من و اهل بیت مرا
پس بر چیدم من از آن موضع تربتی را که بر آن خون ایشان میریزد و آن اردست
بر دست او گشود و فرمود خذیه فاحفظیه بگیر اینرا و حفظ کن اینرا چون آنرا
گرفتم مانند خاک سرخی بود آنرا در قاروره ضبط کردم و سر آنرا بستم و آنرا حفظ
میکردم چون امام حسین از مکه بسوی عراق متوجه شد در هر روز و در هر شب آن شیشه را
بیرون می آوردم و نظر بآن میکردم و آنرا بو میکردم و میگریستم در مصیبت او چون روز
دهم محرم در رسید همان محرمی که کشته شد در اول روز بیرون آوردم بحال خود
خود بود در آخر روز رفتم بر سر آن ناگاه دیدم آنرا که بخون تازه مبدل
شده پس گریه در آمده فریاد و فغان و شیون بر کشیدم و گریه بسیار کردم و لکن
از ترس دشمنان اظهار نمیکردم که مبادا بشنوند و شماتت کنند تا اینکه خبر رسید که در همان روز
او را شهید کرده بودند فوا اسفاه من مصیبة ابکت عیون الرسول و احرقت کبد
البتول و اقرحت اعین الاجساد الباقیات الاجساد المقطعات و الاجساد الناعمات المطرح
فی البراری و الفلوات و اخزاه علی النسوة الماسورات و الوا
النادبات و اغماه علی الوجوه السافرات و الخدود الملطمات و
الایدی المغلولات و الاعناق المکبلات و کانی بهن
مهتوکات الحجاب مرفوعات الجلباب فرقعات

ذکر حدیث ام سلمه رضی الله عنها

البناد

للبنات بمحولات علی اقتاب مشدودات بالاطناب مسرات
فی الاسراب ینادین بواسوآتاه و واغربتاه و وا جداه و وا ابتاه
تهفی علی دیات خدر ابرزت بعد السُتور لکل
عبد اکوع ای حسرت واندوه بر آن زمان نحزه که از پرده بیرون کشیده
ایشان را که هر عبد خلقه موجی اسفی علی فتیات احمد اصبحت یدعرها بهن
بکل قفر بلقع ای مشقت واندوه بر آن زمان بیکسی که در میان دشمنان گرفتار
بودند و دشمنان مقنعه و چادر از سر ایشان میکشیدند ام النکل والله زینب اذ
مشت فهی لوفود الیه مشی المسرع تدعوه والاحزان ملا فوادها و
الدمع لیسرع بالدموع الهمع بخدا قسم فراموش میکنم زینب دختر امیر المؤمنین را
آن وقاروسکینه که داشت از اضطراب بیند دید بسوی بدن شریف و عنصر لطیف
برادر عزیز خود با دل محزون و دیده گریان و جگر خون چنان تا سرور شهیدان
خطاب میکرد و میگفت اخی عظم ما الاقی من البلوی فراقک یا ابن امی فاستمع
ای جان برادر مرا آنکه عظیم از همه مصیبتهای من فراق تو و محرومی من از خدمت تو
میباشد اخی یا الله فی نبانک معرض الکل منا ینظر و یسمع
ای جان خواهر ترا چه روی داده که از طفلهای متیمت رو گردانیده و اعراض کرده
از ایشان و حال آنکه همه در شبیت حاضر میباشند ذلت ایشان را می بینی و کلام جانسوز
ایشان را می شنوی اخی ما عودتنی منک الجفا فعلی سنجفو تجفوهم
ای برادر همیشه با من مهربان بودی مرا عادت نداده بجفاوی التماس پس ترا چه شده
که بی التفات شده با خواهر خود و با دختران اخی ما شق الجیوب علیک بر ضیعی
و فوفیک الیس بمقنع ای برادر در مصیبت تو اقتدار علیم است بر من که پاره
کردن جامه در مصیبت تو راضی و دلم ساکن کرده بلکه هلاک شدن من در

مصیبت

در مقام [illegible] گفت و مرا کفایت میکند أُخَيَّ هَلْ لَكَ رَجْعَةٌ نُحْيِي بِهَا أَرْوَاحَنَا هَبْ بِهَا دِيًا
[illegible] ای برادر آیا میشود که یکبار دیگر برگردی تا جانهای ما زنده گردد و بار دیگر
ارواح ما زنده گردد هیهات هرگز این نخواهد شد و این آرزو هرگز بر نخواهد آمد
أُخَيَّ لَوْ قُبِلَ الْفِدَى مِنَّا الْفِدَى لَفَدَتْكَ مِنَّا الْأَنْفُسُ بِأَجْمَعِ ای برادر اگر دشمنان
قبول میکردند که ما فدای تو شویم و بعوض تو ما را میکشتند هر آینه همه ما فدای تو میشدیم و
و بطوع و رغبت بجای تو کشته میشدیم أُخَيَّ فَقْدُ الْجَلَالِ السَّجَّادُ قَدْ وَدَّعَتْ [illegible]
[illegible] ای برادر این فرزند علیلت سجاد است که از مرض و ناخوشی نزدیک بهلاکت رسیده
أُخَيَّ قَدْ إِلْوَدَاعِ سُكَيْنَةُ بِالْخَيْرِ مَعْفُوٌّ وَخَيْرِ مُوَدِّعِ ای برادر با دختر سکینه تکلم کن تو شاید
از التفات خود بسوی او از برای رفتنش و عطا فرما که کام وداع او ستانی بهتر [illegible]
رفیقان وداع کرده شد کان أُخَيَّ قَدْ صَعُبَ عَلَيَّ فَلَيْتَ دَنِيَّةً يَجْفُوا الْأَعْرَاضَ بِمَسْمَعِ
ای برادر با عراض و بی التفاتی از دختر رقیه از غصه [illegible] عظیمی [illegible]
ابْنَ أَبِي عَلِيِّ الْمُرْتَضَى لِتَرَى انْكِسَارِي لِلْعِدَى وَتَخَضُّعِي ای برادر پدرم علی مرتضی کجا
تا ببیند که دخترش چگونه خضوع و فروتنی میکند در نزد دشمنان [illegible]
[illegible] ای برادر اگر دلم در مصیبت تو آب گردد و بعهد
دوستی وفا کرده است [illegible] تأثیر و تعلم هر کس در مصیبت بقدر محبت اوست و محبت بقدر معرفت
و معلوم است که کشتن موجب اندوه و غم نمیشود بلکه بسا اشخاص که کشته میشوند و کسی غمناک نمیشود
بلکه بسا هست که شاد میشوند بلکه باید شاد بشوند و این امر بسیار واضح اگر کشتن از روی ظلم است
صاحب ایمان البته مهموم میشود بلکه هر عاقلی مهموم میشود چون قبح ظلم را هر
عاقلی ادراک مینماید و چون هر قدر جلالت و بزرگواری سید الشهدا را بیشتر بر خورد
ظلم بر او عظیمتر میباشد و هرچند مرتبه او را بلندتر یافت محبتش بیشتر در دل قرار میابد
و هرچند محبت زیاد میشود زیادتر متألم میگردد و کسی او را بحق معرفت نمی شناخت

فرزند

فرزندش سید الساجدین زیرا که امام را امام میشناسد و دیگران چنانچه بایست قدرت
ندارند که بشناسند ~~هر یک چنانچه بایست قدرت ندارند که بشناسند~~ بلی هر کس بیک نحوی
تصور کرده و بیک نحوی تصور کرده و بیک نحوی شناخته یکی همین قدر رسیده که مردی
بود کریم و شجاع و عالم و نجیب و بزرگ زاده و زاهد و عابد و از ابی تقصیر کشته شد و همین
قدر متألم میشود و یکی زیاده از این میداند و زیاده متألم میشود و یکی میداند که لنگر آسمان و
زمین بود بحیثیتی که آسمان و زمین و ملائکه و ذرات عالم در فرمان او بودند و جمیع عالم
عکس از شعاع بود وَكَانَ إِذَا شَاءَ شَاءَ اللّٰهُ وَإِذَا كَرِهَ كَرِهَ اللّٰهُ وَإِذَا رَضِيَ رَضِيَ اللّٰهُ
وَإِذَا غَضِبَ غَضِبَ اللّٰهُ و اگر اشاره میکرد آسمان بزمین و زمین بآسمان منقلب لکن اگر باین
علم و قدرت با خلق سلوک مینمود اتمام حجت نمیشد و نیک و بد از هم ممتاز نمیشد و اگر
بقوت امامت شمشیر میزد بیک حمله بلکه بیک ضربت بلکه بیک اشاره عالم و ما فیها
را منعدم میساخت لکن معلوم نمیشد که چه او را درجه دادند که انبیا و مرسلین آرزو
درجه او میکنند و ارواح انبیاء و مرسلین بزیارت تربتش کنند و ملائکه مقربین به تربتش
تبرک جویند و قاتلش را بدرکی رسانند که کسانیکه چهارصد سال دعوی خدائی
کردند با بعذاب نرسیدند و اگر باین طریق با خلق سلوک میکردند و عالم را منعدم میکرد
و از زیر تیغ بیرون میکرد از کجا هم مرسلین دوستان و شیعیان کج و بد از هم نشناسند
شب و روز بر او گریه کنند تا مستحق رحمت خدا شوند باری همچنانچه در همه کمالات اکمل
از همه عالم بود در صبر از ایشان نیز از همه عالم اکمل بود چنانچه صبری کرد که ملائکه مقربین از
صبرش تعجب کردند سی هزار تیر و نیزه و شمشیر و خنجر بجثه او کشیدند و روا از آن نکرد
و از اینجا معلوم میشود که بلیه اش چه قدر عظیم بود که چنین شخصی را چنین ظلمی که
بر او میکردند و از اینجا ظاهر میشود که سید الساجدین چه قدر را مصیبت برو گران
بود و اهل بیت رسالت چه قدر بر ایشان دشوار بود و زنان و دختران و خواهرانش

چه قدر

چه قدر بر ایشان سخت بوده تعجب است که بعد ازین مصیبت هلاک نشدند آری اگر شیر از پستان عصمت نخورده بودند و نهال شجرهٔ عصمت و طهارت نبودند هر گز تاب نمی آوردند اما میدانی که چه بعد از حسین لب ایشان بخنده گشوده نشده آنقدر گریه کردند که رطوبت اشک از دیدهٔ ایشان خشک گردید شب و روز بغیر از نوحه و گریه شغلی نداشتند در فکر غذا بودند و نه خواب و نه آرام میگرفتند بلی سید الساجدین بجهة ایشان طعام مهیا میکرد و بایشان میخورانید در کتاب شریف کافی از حضرت صادق روایت شده که زنی از زنهای آنحضرت که از قبیلهٔ کلب بود و بعد از شهادهٔ آنحضرت ماتم او را برپا کرد و زنان را در خانهٔ خود جمع کرد آنقدر ندبه و نوحه و گریه کردند که آب دیدهٔ ایشان خشک شد و آب دیدهٔ ایشان تمام گردید روزی دید در میان زنان یکی از کنیزان اش اشک از دیده اش جاریست او را طلبید گفت سبب چیست که تو در میان همه اشک جاری میباشد گفت من چون دیدم که اشک از دیده ام خشک گردید سویقی ساختم و خوردم اشکم جاری شد پس آن زن صاحب عزا نیز امر کرد که سویقی ساختند و طعام مهیا کرد و خود خورد و بدیگران خورانید گفت میخواهم قوه یابم بر گریستن بر حسین و از حضرت صادق روایت شده است که فرمودند مَا اكْتَحَلَتْ هَاشِمِيَّةٌ وَلَا اخْتَضَبَتْ وَلَا رُئِيَ فِي دَارِ هَاشِمِيٍّ دُخَانٌ خَمْسَ حِجَجٍ حَتَّى قُتِلَ عُبَيْدُ اللهِ ابْنُ زِيَادٍ زنی از قبیلهٔ بنی هاشم سورمه نکشید و خضاب نکرد و تا پنجسال دود از خانهٔ احدی از بنی هاشم بلند نشد تا اینکه پسر زیاد کشته شد و ایضا از یحیی ابن راشد روایت شده است که روایت کرده است از فاطمه دختر امیر المومنین که فرمود زنی از قبیلهٔ ما حنا بدست و پا نگذاشت و میلی از سورمه بچشم نگردانید و شانه بر سر نزد تا آنکه مختار سر پسر زیاد را فرستادند بدانکه ذکر زنان در اخبار بجهة آن است که زنان محل زینت میباشند و الا نه مرد و نه زن ایشان هیچکس زینت نکرد خصوصا سید الساجدین

ما امتشطت امرءة منا ولا اكتحلت عينها بمرود ولا امتشطت حتى بعث المختار برأس عبيد الله بن زياد

کچنانچه

که چنانچه وارد شده است چهل سال بر پدر بزرگوارش گریست شب روزها در روز بود چون افطار میکرد افطارش را حاضر میکردند و در برابر رویش میگذاشتند بر آن نظر میکرد و میفرمود قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللهِ جَائِعاً قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللهِ عَطْشَاناً فرزند پیغمبر را با شکم گرسنه کشتند فرزند پیغمبر را با لب تشنه شهید کردند و در حدیث دیگر وارد شده است که از روزی که سر مقدس آن بزرگوار را در مجلس یزید دید دیگر گوشت سر گوسفند نخورد و در وقت افطار که طعام بجهة او میآوردند میفرمود وَا كَرْبَاهُ لِكَرْبِكَ يَا أَبَاهُ وَا أَسَفَاهُ لِقَتْلِكَ يَا أَبَاهُ پس گریه بسیار میکرد و میگفت فرزند فاطمه را با لب تشنه کشتند فرزند فاطمه را با شکم گرسنه کشتند من آب و طعام میخورم گوارا مباد بر من آب و طعام دشوار است بر من ای پدر کاش مرده بودم مصرع ترا و محل افتادن ترا بر زمین پس آنقدر گریه میکرد که روی شریفش و محاسن مبارکش از آب دیده تر میشد آری اینها غریب نیست زیرا که یک فرزند از یعقوب مفقود شد و در دنیا بود آنقدر گریست که دیده اش کور شد و پشتش خم شده و مویش سفید اسم یوسف را میبرد و غش میکرد و فریاد وا اسفی علی یوسف میزد تا پیر شد و سید الساجدین پدر خود را که یوسف و یعقوب با و توسل بخدا را با میخواندند دید که با نیزه و شمشیر پاره پاره اش کردند و مثل گوسفند او را ذبح کردند بدنی که بر روز دو دوش و دامان پیغمبر بود آنرا برهنه و عریان بر روی خاک و خون انداختند از حضرت صادق پرسیدند که بچه مرتبه بود حزن یعقوب بجهة یوسف فرمود بقدر هفتاد زن بچه مرده اگر حزن یعقوب بقدر حزن سید الساجدین هفتاد زن داغ دیده بود اما حزن او چه قدر بود یوسف از زندان بود آنقدر گریست که اهل زندان به تنگ آمدند گفتند یا شب گریه کن یا روز تا ما در یکی از شب و روز آرام گیریم و حال آنکه زندان یوسف زندان عبادت بود نه زندان محبت

هو
تمثیل از حکایت
یوسف
۲۰

بود زیرا که بجهة محبت و عشقش او را بسوی خود میخواندند و او قبول نمیکرد تا بدانش انداختند که قبول کند و در زندان غل و زنجیر نداشت و سید الساجدین ع را بزندان انداختند و غل و زنجیر بر گردن و دست او بود و از یک طرف زنان بیکس و خواهران و عمها و طفلان ع در زندان و بند و برهنگی میدیدوا و یلاه در زمانیکه ایشانرا از سر ما و گرما نگاه نمیداشت تا آنکه روهای شریف ایشان از آفتاب پوست انداخت روایت شده که چون یوسف ع را از چاه بیرون آوردند و روانه مصر کردند در مین راه عبورشان بقبر مادر او افتاد یوسف ع چون نظرش بقبر مادر افتاد عرق از جبین مبارکش جاری شد و خود را از شتر انداخت و بر سر تربت مادر نشست و عهد صیاد ششی پیاده آمد که در دامان مادر بود حال بر شتر سوار نمود و او را بشهر بشهر میبرد مذاشک از دیدهاش جاری شد و فریاد زد که یا أُمَّاهُ ارْفَعِي رَأْسَكِ وَانْظُرِي فِي حَالِ ابْنِكِ ای مادر سر از قبر بردار و از لحد بر خیز و فرزندترا ببین و در حال فرزندت نظر کن ناگاه از زمین صدا آواز بر آمد اصبر وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ ای مادر صبر کن در راه خدا به بلای دنیا آیا در زمانیکه سید الساجدین در اوّل اسیری بکنار قتلگاه رسید و بدن پدر را بر زمین افتاده دید او را چه حال عارض شد آیا در زمانیکه بیاد میآمد زمانیکه پدر او را در بر میگرفت و میبوسید و حال با تن علیل اسیر و ذلیل کرده چه بر او میگذشت نه والله از فکر خود رفته بلکه یاد میکرد که آن بدنی که بر دوش پیغمبر جا داشت بی غسل و کفن برهنه و عریان بر زمین افتاده و کسی آمده نزد آن نمی نماید در آنحال حالتی عارض شد او را که نزدیک بود که جان از بدن شریفش جدا کرده و مردانه صبری دیگر بهتا خصوصاً معصومه را آیا خواهران و دختران و زنان را چه حال بود و چه بر جان مرسید و خصوصاً از پرورده دستش سکینه که همیشه پدر او را در بغل میگرفت و وقتی میگرفت و وقتی گریه میکرد انگشت از چشمش پاک میکرد و میگفت گریه مکن که گریه تو دل مرا میسوزد

آیا

آیا در زمانیکه پدر را کشته و بخون آغشته دید چه بر جان او رسید و آیا در وقتی که خواهش او را دید که بر زمین افتاده و خود باید با سیری رود چه بر جانش رسید قَطَّعْتُ الْبُسْطَ زَيْنَبُ اذْ دَعَوْتُ لِقَتْلِهِ أَكْرَمَهَا مِنْ كَرِيمَةٍ فراموش نمیکنم خواهر آنحضرت زینب خاتون را در آن حالتی که خود را بر روی جسد نورانی برادر انداخته بود گاهی او را میبوسید كَيْفَ كُنْتُ الْبَسْطَ مَوْبِلَةً لَهُ تَقَبَّلَ مِنْهُ وَجْنَةً بَعْدَ وَجْنَةٍ پیرآن من شهر لعبید را میبوسید و هر جانب آنرا میبوسید و نادبت ما بعدها او هذا بعد ما وهذه علية وا ابي وميتي أخي يا هلالا غاب بعد طلوعه فمن هذه النهار دبي كلتي پس بصدای بلند ندا میکرد که آه از رفتگانم و آه از باز ماندگانم و از شدت مصیبت و الم سست شده بود و میگفت ای برادر ای ماهی که طالع شدی که عالم را روشن کردی و غروب کردی و روزگار ما را مانند شب سیاه کردی اخی یا اخي اتى المصائب اشتكي فراقك ام وهنكي وذلي وغربتي ای برادر کدام مصیبت را بتو شکایت کنم آیا فراق و دوری ترا آیا هتک حرمت یا ذلت و غربتی خود را آیا الشوق ام مسائي یا الجسم عاري یا الم النحر منحور ام ينبض قبيلة آیا شکایت کنم تو بزرگی خود را یا سختی درد دل خود را و حزن و الم خود را از گلوی بریده تو آیا الظهر مرضضاً ام الشيب مخضباً ام الرأس مرفوعاً ابدالدهر بتشکایت کنم از امری که عارض شود مرا از استخوانهای شکسته تو یا محاسن بخون خضاب تو یا سر بریده تو که آنرا بر نیزه بلند کرده اند ام الرحل منهوبا ام المهر عاشيا ام لوجه مكبوبا بجر العفيرة آیا در دل خود را بیان کنم از خیمه تاراج شده ات یا اسب بی سوار خونت که آنرا از آفتاب انداخته اند ام الضعائن ام نساء ما نقدتها لقاعدها اسيرا كمثل الاماء يشهرن في كل بلدة آیا شکایت کنم از حال یتیمان بی پناهت و حسرت کشان و بیدرت که ایشانرا مثل کنیزان در بلاد میگردانند اخی یا اخی قل لللئام رفقوا

هو حضرت زینب خطاب ... الی توی سر مقتش سید الشهداء ۴

بسلب حریمی وادحموا خالی غربتی   ای برادر آخر سفارش ما
با بیچارگی غربت کنم که بدر آکنسند این کودکان و ترحم کنند بر غربت من اخی لیت هذا
الیوم کان یمنحنی و یا لیت هذا السهم کان بمهجتی   ای برادر کاش بعوض
تو مرا نحر کرده بودند و بجای سینه تو کاش سینه مرا شکافته بودند و کاش تیری که بدن
تو زدند بر جگر من زده بودند اخی یا اخی ما کان اطیب عیشنا و اطیب ایاما تقضت
بطیبته   ای برادر چه نیکو زندگی و عیش بود زمانی که در خدمت تو بودیم و چه نیکو
اوقاتی بود که در مدینه گذشت اخی بلغ المختار طه سلامنا و قل ام کلثوم بکرب
و محنة   ای برادر سلام ما را با احمد مختار برسان و بگو دختر تو ام کلثوم
به کرب و محنت مبتلا گردیده اخی بلغ الکرار عنی تحیة و قل زینب اضحت
تساق بذلة   سلام مرا به پدرم حیدر کرار برسان و بگو دختر تو زینب اسیر شد بهر طرف
میدوانند اما وقایع بعد از واقعه عظیم شهادت آن شمس فلک امامت و هادی شبستان
ضلالت چنانچه سید بن طاوس و شیخ مفید و دیگران نقل کرده اند این است که
چون آنحضرت به درجه رفیعه شهادت فائز گردید و نفس مطمئنه اش ندای ارجعی الی
ربک راضیة مرضیة را ابیتها الی الرفیع الاعلی گویان بعالم قدس ارتحال
نمود و داغ مصیبتش بر دل انس و جان گذارده شد باد سرخ عظیمی برخواست
و نحوی عالم ظلمانی و تاریک گردید که دیده کس چیزی را نمیدید بحیثیتی که آن قوم گمان
کردند که عذاب بر ایشان نازل شده و در روایت دیگر وارد است زمین تزلزل یافت و
مشرق و مغرب عالم را ظلمت گرفت و آفتاب منکسف شد و آسمان خون بارید
و منادی در افق اعلی ندا کرد که قتل الامام ابن الامام قتل الله الحسین بن
و مردم همه در حیرت افتادند و لشکر مخالف سه مرتبه تکبیر گفتند و صداها بلند
الله اکبر بلند کردند چنانچه میگوید یکی از شعرا و یکبرون بان قتلت و انما قتلوا بک التکبیر و التهلیلا

تکبیر میگویند که تو را کشته اند ای ابا عبدالله و حال آنکه بکشتن تو تکبیر و تهلیل را کشتند و توحید
و خداپرستی را برطرف کردند صاحب مناقب و ابن بابویه و ابو مخنف و صاحب منتخب بالفاظ
متقاربه روایت کرده اند که چون آنحضرت را شهید کردند اسب آنحضرت چون صاحب
خود را کشته دید شیهه میکشید و فریاد میزد و حمله میکرد ابو مخنف میگوید میگفت الظلیمة
الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها یعنی داد داد از امتی که فرزند دختر
پیغمبر خود را کشتند و در معرکه و مقتل روانه شد در میان کشتگان میگشت پسر سعد
گفت این حیوان را بگیرید و بر سرش جمع شدند آن حیوان دست بر زمین میزد و لگد میزد
بدندان و لگد و دست خود چهل نفر را بجهنم فرستاد و سوار بسیاری از اسب انداخت
آخر نتوانستند او را دستگیر نمود پسر سعد فریاد زد که وای بر شما از او دور شوید
و او را بگذارید ببینم چه میکند از او دور شدند چون آن اسب دید که کسی طلبش نیست
آمد در میان کشتگان میگردید تا بدن آن نور دیده خیر البشر رسید پس زانو
میگرد و میبوسید و پیشانی را بر او میمالید فهو مع ذلک یصهل و یبکی بکاء الثکلی
و با وجود این نعره میزد و مثل زن بچه مرده اشک از دیده میریخت بنحوی که هر کس
حاضر بود متعجب گردید پس بجانب خیمه ها روانه گردید و چون بر گردیده از صدای او
زینب خاتون صدای اسب برادر را شنید بسکینه گفت صدای اسب برادرم
می آید بلکه پدرت آمده است اخرجی الیه و استقبلی از برای استقبال پدر
بیرون رو سکینه از خیمه بیرون آمد و خماری بر رو انداخته بود چون نظر کرد اسب
را دید و پدر را ندید نظر بر سر و روی او کرد یال و کاکل او را خون آلوده دید پس مقنعه
و جامه را درید و فریاد زد که قتل والله الحسین که بخدا قسم که پدرم را کشتند و بیتیم
کردند پس انا لله واقتیلاه و اغربتاه و ابعد سفراه و واطول کرباه و واضیعتاه
بر آورد و طپانچه بر رو میزد زینب خاتون صدای او را شنید نعره واحسیناه

آمدن ذو الجناح بدر خیمه های حرم

ارذل

از دل برکشیدند نا زنان از خیمها بیرون دویدند همگی جامها را چاک زدند و طپانچه بر روی زدند وله

وامحمداه واعلیاه وافاطمتاه واحسناه واحسیناه آوردند و فریاد والفاه واغربتاه واعیلتاه

باحیرها برکشیدند و میگفتند الیوم مات محمد المصطفی الیوم مات علی المرتضی الیوم امروز جد ما از دنیا رفت

امروز علی مرتضی را شهید کردند امروز فاطمه زهرا از دنیا رفت پس چنان شیون و فغان

از آن بیکسان بلند شد که ملائکه آسمانها از تضرع ایشان در آوردند فقتن ندبهم قطعت کبد الحمد

و کل باد بیرانه الاصائق چنان غلغله و ندبه از ایشان بلند شد که جگر سنگ را آب میکردند و جگر

از سوز دل آن حضرت را ندا میکردند شعر یا رسول الله شنت حالنا و من الکرام بعد الاعزا

بخانه یعنی یا رسول الله نظر کن و ببین که ما غریبان را ببین و اولاد عزیز خود را در سختیهای

ببین و ما بین تنادی تعجل مماتنا و هذه تنادی الغوث من عظم یا الغی یکی میگفت

خدایا اجل ما را نزدیک و قبض کن روح ما را یکی میگفت الغوث الغوث ای فریاد

رسی نیست که ما را فریاد رسی کند عمر سعد گفت خیمهای ایشان را آتش زنید یکی با و گفت

آیا بس نشود آنچه بحسین کردی آیا میخواهی حرم پیغمبر خدا را بسوزانی و میخواهی زمین

ما را فرو برد پس آن شقی امر کرد بنهب خیمها و تاراج اسباب ایشان آن گروه

بیشرم مانند سیل روانه بسوی خیمها گردیدند و آنچه بود از ایشان بردند

حتی آنکه چادر و مقنعه از سر زنان میبردند و خلخال از پای اطفال و گوشواره را کشیدند

و گوشت ایشان را پاره میکردند بلکه بسیار بود که گوش بعضی را میکندند فکم حرة من

اذن خودا تجتلی و کم لطموا من خد عینا عاتق چه بسیاری از گوشهای

از نازک روشن ضیا منظر را پاره کردند بجهه گرفتن گوشواره و چه بسیار

طپانچه که زدند بر روی آن دختران حمیده کردند اذا منعتها ضربا بالسیاط و لم یلف

واف شفیع بالمرافق آه آن اسیران از تازیانه بر سر و پشت میزدند و هر کاره

خود را بسیار میدیدند بدست خود روی خود را از نامحرمان میپوشیدند

مناقب فاطمه زهرا و آن فرزندان

امر نمودن ابن سعد و بیداد بنا با

وهذی علی الاقتاب النوح زادها و ضرب العدی بالسوط فوق العواتق

ایشان را بر قطبهای شتران نشانیدند و توشه ایشان ندبه و نوحه و تازیانه دشمنان بود

که بر سر و پشت ایشان میزدند ابن بابویه در آمالی روایت میکند باسناد خود از فاطمه دختر

سید الشهدا که آنجماعت بیدین داخل خیمه شدند من کودک و صغیره بودم و در پایم دو خلخال

از طلا بود ملعونی پیش آمد و آن خلخالها را از پایم بیرون میکرد و گریه میکرد گفتم ما یبکیک

یا عدو الله ای دشمن خدا چرا گریه میکنی گفت لا ابکی و انا اسلب بنت رسول الله

گفت چرا نگریم و حال آنکه دختر پیغمبر را برهنه میکنم گفتم برهنه مکن مرا گفت میترسم غیر من کسی

ببرد پس آن را برد و جمیع آنچه در خیمهای ما بود بردند حتی آنکه چادر را از پشت ما میگرفتند

صاحب مناقب و محمد بن ابیطالب موسوی روایت کرده اند که جمیع آنچه در خیمها بود

بردند تا اینکه گوشواره در گوش ام کلثوم خواهر حسین گرفتند و گوش او را پاره کردند

و زنان جامه که بر پشت داشتند از ایشان میگرفتند و ایشان مضایقه در آن میکردند و ایشان

دست برنمیداشتند تا از ایشان میگرفتند شیخ فخر الدین در مقتل خود نقل میکند از زینب خاتون

دختر امیر المؤمنین که گفت من بر در خیمها ایستاده بودم مردی که چشمهایش ازرق بود داخل

خیمه شد آنچه در خیمه بود گرفت و جمیع آنچه بر من بود گرفت نظر کرد دید که زین العابدین بر

روی پوستی خوابیده آنرا از زیر او کشید و او را بر زمین انداخت و آمد بسوی من و مقنعه

مرا گرفت و دو گوشواره که در گوش داشتم گرفت و لکن گریه میکرد گفتم با وجود این لعنت کند

ملعون مکننا او نننع ذلک یبکیک پرده حرمت ما را دریدی و ما را برهنه کردی با وجود این

گریه میکنی گفت گریه میکنم بجهه آنچه بشما رو داده زینب میگوید خشم آمدم و گفتم خدا دست و

پای ترا قطع کند و در آتش دنیا بسوزاند تو را قبل از آنکه با آتش آخرت بسوزی از دعای او

بعد از خروج مختار او را گرفتند و دست و پای او را بریدند و باتش سوختند لا رحمه الله

حمید بن مسلم میگوید قسم که دیدم زنان و دختران او را و عیال او را که جامه بر بدن

روایت فاطمه دختر سید الشهدا

گفت

ایشان

ایشان را از ایشان بگرفت مد چون نوبت بعلی بن الحسین رسید او را دید که با مرض شدید و بیمار است خواستند

و مرض شدید داشت و با شمر علیه اللعنه بود و جماعتی از سپاه کان گفتند آیا این را هم میکشی گفتم

سبحان الله اتقتل الصبیان یا کودکان را هم میکشید این کودک بیمار است و بخود مشغول

او را آزار مکنید ایستادگی کردم ایشان را از و دفع کردم عمر بن سعد آمد بنزد خیمهای

زنان چنان شیونی و ضجه کشیدند و چنان گریه سر کردند که آن ملعون را بایشان رحم

کرد و گفت کسی داخل خیمه زنان نشود و کسی متعرض این بیمار نگردد و آن زنان ها او التماس

کردند که امر کن که از اسباب ما آنقدر بیاورند که خود را بپوشیم آن ملعون گفت هر کسی

چیزی از ایشان برده رد نماید لکن بخدا قسم احدی چیزی پس نداد پس جماعتی را موکل آن

زنان کرد و گفت ایشان را محافظت کنید که کسی فرار نکند حمید میگوید دیدم زنی از قبیله بکر ابن وائل که با شوهرش

در لشکر پسر سعد بود چون دید آنقوم بیحیا دست بیحیائی بدختران خیر النساء زده ایشان را برهنه

میکردند و شمشیری برداشته بجانب خیمها روان شد و میگفت ای آل بکر ابن وائل اتسلب

بنات رسول الله دختران پیغمبر را برهنه میکنند و شما ایستاده اید پس فریاد زد که یالثارات

لثارات رسول الله باید طلب کنند کان خون رسول الله پس شوهرش آمد او را

بسوی منزل خود برگردانید چه نیکو میگوید شیخ جلیل شیخ عبد النبی بحرانی ما الذل الاسلام

یا غیرة الله وما لله القصاص عجول

داد از ذلت اسلام

و اهل اسلام کجاست غیرت خداوندی ای غیرت خداوندی هست و لکن تعجیل در فعال

کردن کار نیست زیرا که میدانند که از قبضه قدرت بیرون نمیروند یا بنات البتول سما الله

عما بنا منکن بالطفوف غفولا دختران فاطمه غافل مباشید از آنچه بشما کرده اند

انما الحجاب منکن بین الناس والله شاهد و وکیل

آیا حجاب از شما میگیرند و شما را بیحجاب میگذارند در میان خلایق میگذارند و حال آنکه شما

برگزیده خدائید و خدا شاهد و وکیل میباشد لیت شعری ابن البتول الا ابن علی بکل

ابن

الرسول الجرح کو ما البعد و علیکن من الذلة والهوان کجاست ای دختران فاطمه

زهرا و پدر شما علی مرتضی و جد امجد شما رسول خدا تا ببیند شما را که برهنه شده اید در میان

دشمنان و ذلت و خواری شما را فرو گرفته از فاطمه صغری روایت شده است

که من بر در خیمه ایستاده بودم و نظر میکردم بسوی پدرم و اصحاب او که ایشان را کشته بودند

مانند گوسفند قربانی و بر روی ریگها پامال انداخته بودند و اسبهای مخالف بر

جسدهای مطهره ایشان میتاختند و در فکر بودم که آیا بعد از پدرم بر ما زنان چه

چه روی خواهد داد ایقتلوننا ام یاسروننا آیا ما را مثل مردان میکشند یا ما را اسیر

میکنند کاه مرو ریش سرخ ازرق روی نیزه ای آمد و زنان از او میگریختند آه

آن ملعون آن زنها را میدواند بکعب نیزه و کعب نیزه بر پشت زنان میزد و ایشان را برهنه

میکرد و ایشان پناه میبردند و ناله واجداه و اابتاه و اقلة ناصراه و احسیناه

و احسیناه بر کشیده بودند و میگفتند امام مجیر یا امام منجی از این بلیه دفع

آیا فریادرسی نیست که ما را از دست این ظلم نجات دهد آیا مسلمانی نیست که ظلم را از ما

دفع نماید فاطمه میگوید بدرو جسم بپر و آزار آمده و لرزه بر اعضایم افتاد و بهر طرف نظر

میکردم که عمه ام ام کلثوم را ببینم و او بپناه برم ناگاه دیدم آن ملعون قصد من کرد

گفتم چاره نیست مگر گریختن بسوی صحرا و الصحرا الحشیم دیدم آن ملعون بعقب من میآید

بسیار ترسیدم و اذا بکعب الرمح بین کتفی ناگاه دیدم کعب نیزه را میان کتف

من زد و من برو در افتادم آن ملعون آمد گوشم را پاره کرد و گوشواره از گوشم ربوده و خون

از رویم جاری گردید و مقنعه از سرم برداشت بنحوی که آفتاب بر سرم تابید بسوی خیمها برگشت و من

غش کرده بیهوش افتادم چون بهوش آمدم دیدم عمه ام بر بالینم نشسته و گریه میکند و

میگوید برخیز برویم ببینیم بر دختر پیغمبر و برادر بیمارت چه گذشته گفتم ای عمه آیا کهنه

داری که سر مرا از نامحرم بپوشم عمه گفت ای عمه منهم مثل تو بیسار میباشم

ونظر

و نظر باو کردم فرأیت رأسها مکشوفة و منها ما اسودّ من الضرب
پس دیدم که سر فرزند فاطمه را که برهنه بود و پشتش از زدن تازیانه سیاه شده بود فهل مبلغ
بنت النبی بنا فانها عرایا کأسیر الروم متکشفات ای آیا کسی هست که خبر کند دختر
پیغمبر را که دختران او را برهنه کرده اند و مانند اسیران روم منکشف و سر برهنه میباشند
أفاطم لو نظرت من ستور لک و لجمعی بناتا لفی ذل السباء شتاتا ای فاطمه برخیز
و از پرده بیرون بیا و فتیانت که در ذلت و اسیری گرفتار و متفرق شده اند جمع آوری
نما فاطمه میگوید که بخیمه برگشتیم و آنچه در خیمه بود تاراج کرده بودند و برادرم علی بن الحسین
را دیدم و در گوشه بر رو در افتاده و از شدة گرسنگی و تشنگی و مرض طاقت نشستن نداشت
پس ما بر او میگریستیم و او بر ما میگریست ابن طاوس روایت کرده که اهلبیت را از خیمه ها بیرون
کردند و آتش بر آنها زدند و اولاد مخدرات حرم واویلا تخرجن حواسر مسلبات حافیات باکیات
آن زنان چون این پسر میر از آن اشقیا دیدند از خیمه ها بیرون ریختند با سر و پای
برهنه گریه کنان و ناله کنان محتشم آمد از فلک بر آتش غیرت سپند شد کز خوف خصم
در حرم افغان بلند شد کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی وین خیمه
بلند ستون بی ستون شدی کاش آن زمان ز آه جگر سوز اهلبیت یک شعله برق
خرمن گردون دون شدی ابن طاوس میگوید که عمر بن سعد ملعون ندا کرد که کیست
که بر بدن مطهر مقدس سید الشهدا را اسب بتازد پس ده نفر از آن لشکر شقاوت
اثر از برای این امر عظیم بمیدان حرکت کردند و اسامی ایشان را ذکر کرده از ابو
عمرو زاهد روایت کرده که در شان نسب ایشان نظر کردیم مجموع از اولاد زنا بودند
و از فاطمه دختر سید الشهدا نقل شده که بدرد برهنگی و اسیری خود مبتلا بودیم
که دیدم منادی ندا میکند که بیائید بدن حسین را پامال سم ستوران کنید باد
زبانی که بی لکنت این را گوید چون این را شنیدم نتوانستم بنشینم و بر جای خود قرار

قرار گیرم من و عمه ام بر خواستیم و لکن من بر خواستم که از آن مکان دور شوم که ناگاه شمر را
نسبت به پدرم و با عمه ام سراسیمه روانه قتلگاه گردید و بگمانش اینکه میتوانند که اینکار را منع
نمایند اینکه خود را نزد جسد مطهر آنحضرت رسانیدند بدانکه از کلام ابن طاوس غیر
که آن جماعت بعدین این عمل شنیع را مرتکب شدند و از کثیری از اخبار و زیارات نیز
مستفاد میشود و علمای شعرا نیز در مراثی و قصاید ذکر کرده اند اما احادیث از آنجمله روایت
علی بن اسباط است که از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در کیفیت شهادت
آنحضرت که بیان فرمودند بنحویکه دل سنگ را آب میکند و در آخر حدیث فرمودند و لقد
اوطئوه الخیول بعد ذلک یعنی بعد از کشتن اسب ها بر او راندند و اما زیارت از آنجمله فقره
زیارت عاشورا است که از ناحیه مقدسه بیرون آمده و در کتب مزار مذکور است که خطاب
میکند با آنحضرت فطؤک الخیول بحوافرها و تعلوک الطغاة ببواترها الغر
و کلینی روایت کرده است که چون این اراده کردند فضه بزینب خاتون گفت ای سیده
سفینه یکی از آزاد شدهای پیغمبر در دریا کشتی او شکست و بجزیره افتاد شیری نزدیک او
آمد از او ترسید پس گفت یا ابا الحارث من آزاد کرده پیغمبرم همینکه آن شیر نام مبارک
پیغمبر را شنید همهمه کرد و در پیش روی او براه افتاد و او را براه رسانید و نجات داد
ای سیده من در این نزدیکی شیری میباشد بگذار که بروم و آن را اعلام کنم او را که فردا میخواهند
بدن فرزند پیغمبر را پامال سم اسب نمایند زینب او را اذن داد فضه میگوید رفتم نزد آن شیر
و گفتم ای شیر آیا میدانی که فردا بنی امیه میخواهند با حسین علیه السلام چه کنند اعلم انهم یریدون
یوطئون الخیول ظهره بدانکه میخواهند اسب بر بدن شریف او بتازند میگوید که بجدم
دیدم که آن شیر برخواست و روانه شد و من از عقبش روانه شدم آمد تا نزدیک جسد اطهر آنحضرت چون
شناخت جسد آنحضرت را و بر آن مالید رو بر خاک میسایید و تفجع و زاری میکرد و از
شب تا صبح اشک از دیده اش جاری بود چون صبح شد آن جماعت بدین نیت این اراده

آوردن فضه شیر را بسر نعش سید الشهدا ۴

رفتن شیر

روانه شدند چون نزد قتلگاه رسیدند و آن تیر را دیدند ترسیدند و برگشتند ابن سعد گفت

ایرا بپهان ارید اصبحة جسمی وجی لاالیه علم تخطه فی علیها الضم الجزئ

آیا در آنست که مخزن علوم الهی و محل رموز نامتناهی بود آنرا در هم شکستند بپای اسبها

وجسم لولاه الافلاك والارض لونت فظل لاماما ابنا فم الحكم آیا تن بدنی که بجهت او

و بواسطه او آسمانها و زمینها مخلوق گردید سه روز آنرا بر روی زمین انداختند و او را

دفن ننمایند و رأس نوی فی حجر فاطمة اعصرا تنوبه فی لبید خطبه بلد

آیا این سری که روزگارها در کنار جناب فاطمه قرار داشت آنرا بر نیزه بزنند و در بیابان

بگردانند بدا که بعد از نهب و غارت و سوختن خیمها و غیر آن دختران پیغمبر صلعم و بقیه

کودکان که بودند ایشانرا اسیر و دستگیر کردند و نخواستم که انحکایات جگرها را کباب

مینماید زیرا که اسیر کردن دختر پیغمبر صلعم را با این ذلت کسی دشنیده نمیشد یا لیتنی

متما متی قبل ان فرعت اذنی سبی النساء الهاشمیات کاش کشته بودم و نمی

شنیدم که زنان هاشمیه از اولاد رسول هاشمی را اسیر کردند مکشفا علی الاقتاب

عادیة مصفودة بجیوم عمهرا ماست کاش نمیدیدم که ایشانرا برهنه

بر قتبهای برهنه سوار کردند و بدنهای ضعیف ایشانرا بقید و زنجیر مقید کردند اگر

از بعضی از حکایات مستفاد میشود که ایشانرا در محامل و کجاوها نشانیدند خیر خبر در حکایات

مستم حسب خواهد آمد و لکن از اکثر روایات و زیارات و قصاید اشعار علما بر منه است

که ایشانرا بر اقتاب عاریه بر بالانهای عاری نشانیدند پدر و مادرم فدای مظلومی شما

باد ای اهلبیت بلکه بر می آید از اخبار و غیره که ایشانرا بقید و زنجیر در آوردند چنانچه در

زیارت صاحب الامر صلوات الله و سلامه علیه که از ناحیه مقدسه بیرون آمده

که میفرماید و سبی اهلك كالعبيد و صفدوا بالحديد فوق اقتاب المطيات

اهل و عیال ترا اسیر کردند مثل بندگان و ایشانرا باهن و زنجیر مقید کردند و بر

هر اسیر کردن یزیدیان و اهل زده را

اثر شده تلفح وجوههم حر الهاجرات يساقون في البراري والفلوات ايديهم مغلولة

الى الاعناق يطاف بهم في الاسواق بریان میکردند و میسوزانید روهای

ایشانرا حرارت آفتاب ایشانرا در بیابانها میراندند و با دستهای غل شده بگردنها

در بازارها میگردانیدند محتشم جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل گشتند بیماری

محمل شتر سوار عجبا من السبع الطرائق كيف لم تنشق والارضين لم تتصدع اسفا عليه

والكواكب كيف لم تنقض والافلاك لم تتعطل تعجب دارم

که چرا آسمانهای هفت گانه منشق نگردید و زمینها شکافته نشد و چرا ستارها بر

زمین نریختند و چرا افلاک از حرکت نایستادند و مثل ابن فاطمه وتلك حرمه بيد الاعادي

لا كفيل ولا واقي حسین پسر فاطمه را کشتند و اینگونه زنان و حرمش بدست

دشمنان گرفتارند نه ایشانرا کفیلی و نه دوستی هل تقبلون بان خير نسائكم في

الاسر يستعطفن من لم يقبل ای شیعیان آیا می پسندید که بهترین زنان شما

بلکه بهترین زنان عالم را اسیر کنند و ایشان با التماس و مدارائی گویند ما را

رحم کنید و اذیت مکنید کس از ایشان قبول نکرد فوموالا لم تدرکوه تدارکوا الملك

العقايل من اكفها المحفل اگر سید و مولای خود را ادراک نکردید

که جان را فدا او نمیدید و او را از دست کفار خلاص کنید برخیزید و این زنان مخدره

را از دست این لشکر کفر اثر خلاص کنید باری ایشانرا اسیر کردند و روانه کوفه کردند

و بروایتی از جهة عناد ایشانرا بقتلگاه گذرانیدند و بروایت ابن طاوس

آن اسیران ایشانرا قسم دادند بحق الله مرتم بنا الى مصرع الحسين

بحق خدا که ما را بسوی محل کشته شدن حسین علیه السلام بگذرانید چون آن اسیرانرا نزدیک قتلگاه گذرانیدند

و آن شهیدانرا برهنه و عریان با بدنهای پاره پاره و دست و پای بریده شده در خاک و خون طپان

دیدند چنان خروشی بر آوردند که ساکنان ملا اعلا را بتضرع و گریه در آوردند و چنان شورشی

در میان آن اسیران سوخته افتاد که آشوب و انقلاب در جمیع ذرات عالم افتاد و دست
بر سر زنان و واحسینا گویان خود را از شترها بر زمین ریختند و در بعضی از روایات که همگی
بدور جسد سرور شهیدان جمع شدند چون آن بدنیرا که جبرئیل گهواره جنبانش بود
و پیغمبر خدا بر سینه اش مینشانید برهنه و عریان و پاره پاره دیدند همگی خود را بر روی آن جسد بی سر
انداختند و خون شریف او را بر روی و موی خود میمالیدند و نائره وا حسیناه
وا مظلوماه وا قتیلاه بر آورده بودند و اما زینب خاتون همینکه نظرش بر بدن نازنین
برادر افتاد و بوسه گاه مصطفی را از خنجر پاره پاره دید و بدن شریفش را عریان دید
نعره زد که هذا الحسین این حسین من است چنان نعره که بعد از هزار سال هنوز گویا
صدای او بگوش عالمیان میرسد و پشت عالم از آن میلرزد محتشم بی اختیار نعره
هذا حسین از او سرزد چنانکه آتش از او در جهان افتاد راوی میگوید بخدا قسم فراموش
نمیکنم زینب دختر امیر المؤمنین را که با آواز حزین و دل غمگین میگفت وا محمداه صلی علیک ملیک
السماء هذا حسین مرمل بالدماء مقطع الاعضاء اینک حسین تست که بدنش را
بخونش رنگین کرده اند و اعضای شریفش را پاره پاره کرده اند و ما دختران توایم که
ما را باسیری گرفته اند بسوی خدا شکایت میکنیم مصیبت خود را و درد دل خود را
بسوی پیغمبر خدا و علی مرتضی و حمزه سید الشهدا وا محمداه هذا حسین بالعراء تسفی
علیه ریح الصبا قتیل اولاد البغایا اینک حسین تست که برهنه کرده اند
و بادها بر رو میوزد و غبار بر رو میفشاند و کشته اولاد زنا کرده هذا حسین محزوز
الرأس من القفا مسلوب العمامة والرداء این حسین تست که سر او را از
گردنش بریده اند و عمامه و ردایش را بغارت برده اند واحزناه وا کرباه الیوم
مات جدی رسول الله امروز جد بزرگوارم از دنیا رفت کجائید ای اصحاب
محمد مصطفی اینها ذریه محمد مصطفی میباشند که ایشان را اسیر کرده اند هؤلاء الذی قد

کنت قائم بحرمة امتی بحرمة جده و دیت صنابها ای جد بزرگوار
همین حسین است که همیشه گلویش را میبوسیدی آخر بوسه گاه ترا از دم شمشیر بریدند
یا رسول الله این مه بنی که در آغوشت پرورش دادی آخر او را برهنه بر خاک گرم صحرا
انداختند پس آن مظلومه با دیده پر خون و دل بریان و سینه سوزان رو را بجانب
شهیدان کرده میگفت فدای تو شوم ای مظلومی که لشکر ترا در روز دوشنبه غارت
کردند فدای تو شوم ای مظلومی که ترا واژگون کردند بابی المهموم حتی قضی بابی العطشان
حتی مضی فدای تو شوم شهیدی که ترا با غم و اندوه کشتند فدای تو گردم ای مظلومی که
ترا با لب تشنه شهید کردند بابی من لا هو غائب فیرتجی و لا جریح فیداوی فدای تو شوم
ای آنکه بسفر رفته تا امید برگشت داشته باشیم و نه مجروحی هستی که زخمهای ترا مرهم نهیم
فدای تو شوم ای سبط پیغمبر خدا فدای تو شوم ای فرزند علی مرتضی فدای تو شوم
ای نور دیده فاطمه زهرا راوی میگوید فو الله ابکت کل صدیق و عدو بخدا قسم
که همه دوست و دشمن را بگریه در آورد و در بعضی از روایات وارد شده است که حتی آنکه آب
از چشمهای اسب مخالف جاری شده بود و سمهای ایشان از آب دیده ایشان تر شده بود
صاحب منتخب شیخ فخر الدین روایت کرده که چون ام کلثوم برادر مظلوم خود را دید
که بدن برهنه بر زمین افتاده و بادها بر آن جسم شریف و بدن لطیف میوزد خود را
از بالای شتر بزیر انداخت و آن بدن مطهر را در آغوش گرفت و بگریه و ناله میگفت
یا رسول الله فرزند ترا ببین که بی غسل و کفن بر زمین افتاده و بادها بجامه غبار او را کفن پو
شانیده و بدنش بخون گردنش غسل داده شد و اینک اهلبیت او بیند که ایشان را اسیر
کرده اند و بهر طرف میدوانند و دوستی نیست که دفع شر از ایشان نماید و اینک سر
شریف دست که با سرهای اولادش بر نیزه زده اند چون آن جماعت بدین مطلع شدند او را
بجبر از بدن شریف جدا کردند ابن طاوس روایت میکند که سکینه چون بدن مطهر پدر را

من بعد جرحک یا رسول
الله قد الی ظهرها
فی جرحه دمناها

پدر را

پسر در خاک و خون آغشته دید و از دو این آمد و خود را بر روی آن بدن شریف انداخت
واَللّه گریست که غش کرد و میگوید در عالم غشوه شنیدم که پدر بزرگوارم میگوید شیعتی ان
شربتم ماء عذب فاذکرونی و سمعتم بغریب او شهید فاندبونی ای یتیمان من
هرگاه آب خوشگوار بنوشید مرا یاد کنید و هرگاه غریبی یا شهیدی را ببینید بر غریبی و شهادت
من ندبه و نوحه کنید وانا السبط الذی من غیر جرم قتلونی و بجرد الخیل بعد القتل عمداً سحقونی
منم فرزند پیغمبر شما که مرا بی جرم و گناه کشتند و بعد از کشتن بدن مرا پامال سم اسبان کردند
لیتکم فی یوم عاشورا جمیعاً تنظرونی کیف استسقی لطفلی فأبوا ان یرحمونی
کاش شما در روز عاشورا حاضر بودید و میدیدید که چگونه استغاثه میکنم و شربتی آب برای
از برای طفلم میطلبم و ایشان بر او رحم نمیکنند مرا و میپسندید و سقوه سهم بغی عوض
الماء المعین یا لرزء و مصاب هدّ ارکان الحجون و در عوض آب تیر بر حلقوم طفل
من زدند ای وای از مصیبتی که ارکان ... را منهدم کرد و آه ای برین کرده ...
سوار خیل را ... مجروح گردند پس لعنت کنید ایشانرا هر چه میتوانید در همه اوقات
چون بشنیدم این صورت و سر و موی خود را میکندم پس جماعتی از آن عربهای بی دین
مرا از نعش جمع آمدند و او را از سر آن بدن شریف کشیدند و در حدیث معتبر روایت
شده است که سید الساجدین ع فرمودند که چون پدرم با اولاد و برادران و سایر اهلبیت
او را کشتند و زنان و حرم او را بر جهاز شترها سوار کردند و ما را بسوی کوفه روانه کردند
پس نظرم بر ایشان افتاد و دیدم ایشانرا که بر زمین افتاده و کسی ایشانرا دفن نکرده پس بسیار
بر من عظیم و گران آمد و غلق و اضطراب شدیدی در من بهم رسید که نزدیک بود روح
از بدنم بیرون رود پس عمه ام زینب خواتون آنحال را در من مشاهده نمود گفت مالی اراک تجود
بنفسک یا بقیة جدی و ابی و اخوتی ترا چه رسیده که میبینم که روح
از بدنت نزدیک است بیرون رود ای یادگار جد و پدر و برادران من گفتم یعنی

چگونه

سکینه ... نعش ... و خطاب ... باین اشعار در عاشورا

ولیالی قد جری فی کل قلب ... و سوالی الثقلین فاعو ... هم یا استطعتم شیعتی فی کل حین

چگونه جزع و فزع نکنم و حال آنکه می بینم آقای خود را و برادران و عموها و عمزادگان و اقوام
که بر زمین افتاده و بدنهای ایشان بخون رنگین گردیده و برهنه و عریان نموده اند ایشانرا
نه کسی کفن میکند ایشانرا و نه کسی دفن مینماید بدن کشتگان را و نه کسی بنزد ایشان تردد
آمد و شد مینماید گویا ایشانرا مسلمان نمیدانند پس عمه ام گفت ای نور دیده جزع
مکن بخدا قسم که این واقعه خبر داده است جد و پدر و عمت و تحقیق که خدا گرفته است
میثاق و عهد از گروهی از این امت که فراعنه امت ایشانرا نمی شناسند و معروف
میباشند در آسمانها که ایشان مجتمع نمایند این اعضای متفرق شده را و دفن نمایند
این جسد بخون آلوده را و در این صحرا علامتی از قبر مقدس پدرت سید الشهدا برپا نمایند
اثر آن کهنه نشود بمرور ایام هرگز و ائمه کفر و اتباع ضلالت کوشش در محو
بر طرف شدن آن خواهند کرد ولکن اثر آن هر روز ظاهر تر خواهد شد و شان آن
بلند تر خواهد شد و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون محاربهم ...
... بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و اشرف السفراء المقربین
و افضل اهل السموات و الارضین محمد و آله الاطیبین ...
و اما بعد ... المظلوم المخصوص علی نحله و فرخه و سبطه الاکبر
الممنوع من الماء المعین المذبوح الاهل و البنین الشهید العطشان الاسیر
صاحب الداء الدفین و الجسد المرضوض من الهجین ...
المبتلی بالبلاء من الفئة الباغیة الظالمین و الشیب المخضب من ظلم الفرقة
الطاغیة الفاسقین محزوز الحناء مسلوب الرداء مهتوک الخباء مقتول الظماء
مذبوح القفا مقطع الاعضاء بسیف اشقی الاولین و الآخرین المذبوح
بأبی المعین بن المعین الامام المکین و اللیث الامین الذی هو للخلق امان

کانهم اهل بیت من الدیلم والخزر

وَلِلْمُتَّقینَ اَمینُ سَیِّدِنا اَبی عَبْدِاللهِ الْحُسَیْنِ ابْنِ اَمیرِالْمُؤْمِنینَ وَبَعْدُ فَقَدْ
قالَ اللهُ سُبْحانَهُ کَمْ تَرَکُوا مِنْ جَنّاتٍ وَعُیُونٍ وَزُرُوعٍ وَمَقامٍ کَریمٍ وَ
نَعْمَةٍ کانُوا فیها فاکِهینَ کَذلِکَ وَاَوْرَثْناها قَوْماً آخَرینَ فَما
بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّماءُ وَالْاَرْضُ وَما کانُوا مُنْظَرینَ
پروردگار جلیل در مذمت کفار و هلاک ایشان بجهة عبرت دیگران میفرماید چه بسیار
گذاردند بعد از خود از باغستانها و چشمها و زراعتها و خانههای کریمه و منازل رفیعه
که در آنها خوش میگذرانیدند و بعد از هلاک ایشان بدیگران میراث دادیم و بر هلاک
ایشان آسمان و زمین گریه نکرد یعنی کسی دلش بر ایشان نسوخت و اعتنائی نکردیم
بایشان و نبودند ایشان از مهلت داده شدگان پس اگر عزت و ذلت و رفعت و خواری
و کرامت و حقارت و بلندی و پستی همه از خداست کسیکه خدا او را عزیز کرد ذلیل نمیشود و کسیکه او را
ذلیل کرد عزیز نمیگردد و شخصی که خدا او را بلند کرد پست نمیشود اگر چه کسیکه خدا او را پست کرد
بلند نمیشود و هر کس که خدا او را دوست داشت هر چیزی او را دوست میدارند و هر کس که
خدا او را دشمن داشت همه چیز دشمنش میشوند و این مطلب بسیار واضح است و عقل و نقل
برین شاهد است و بدانکه اگر چه خداوند جلیل هر کرا میخواهد بلند میکند و هر کرا خواهد پست
نماید تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشاءُ لکن بجبر نیست عزت و رفعت را در بندگی خود قرار داد
و راه بندگی را اختیار فرموده و ایشانرا قدرت و اختیار عطا داد هر کس سر بعتبهٔ
بندگیش گذارد عزیز و بلندش کرد و هر کس کمر خدمتش بر میان جان بست او را خلعت
خود دوستی پوشید و هر انکه او را اگر دو پای در میدان جانسپاری گذارد خداوند او را
گزید و تاج کرامت بر سرش گذارد و هر کس رو از او تافت در مقام اهانت و خذلانش
واگذاشت و هر بخت برگشته که از درش گریخت آبرویش ریخت و هر شقی که عصیانش

ورزیده

ورزیده از خذلان خود نوشید و مراتب احسان و اسائه مختلف بقدر خدمت عزت میکند
و بقدر عصیان پست میکند بِقَدْرِ الْکَدِّ تُکْتَسَبُ الْمَعالی بسا هست که بجهة زیادتی شقاوة
آسمان و زمین و ملائکه شخص را لعنت میکنند و دشمن او میشوند و بسا هست که بجهة زیادتی طاعت
و سعادة هر مخلوقی دوستدار او میشوند و این بجهة همانست که ذکر یافت که همینکه خدا دوست
شد همه عالم دوستدار او میشوند و بالعکس چنانچه از پیغمبر خدا روایت شده است که
در خبر است که هر گاه خداوند دوست داشت امر میفرماید ملکی را که بگوید اِنّی اُحِبُّ فُلاناً فَاَحِبُّوهُ
فلانرا دوست میدارم شما هم دوست دارید پس همه آسمان او را دوست دارند پس ندا
محبت او را در آب می اندازد فَما شَرِبَ مِنْهُ اَحَدٌ اِلّا اَحَبَّهُ پس تمام آنها او را
نیک و بدی مگر آنکه او را دوست میدارد بلکه زمین و آسمان او را دوست میدارند
و اگر از دنیا برود مواضع عبادة او از زمین محزون میشوند که چرا دیگر بر روی آن عبادة
عبادة نمیکنند و ابواب آسمان محزون میشوند که چرا دیگر اعمال او بالا نمیرود بلکه
آسمان و زمین بر او گریه میکنند چنانکه وارد شده است که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بجناب
امیر فرمود که یا علی چون مؤمنی بمیرد آسمان و زمین چهل صباح بر او گریه خواهند
گریست و چون عالمی بمیرد چهل ماه بر او گریه کنند پس فرمود یا علی چون تو شهید شوی
آسمان و زمین چهل سال بر تو گریه خواهند گریست آری اینست عزت خدائی آنکه
می بینی در سلاطین جور و ارباب غنی و ثروت میباشند از اینکه چهار نفر با ایشان جمع
مردم را ایشان جمع شده باشند و در دل همه کس ایشانرا دشمن دارند و آسمان و زمین
ایشانرا دشمن دارند و بعد از دو روز غل و زنجیر کرده بجهنم در اندازند و خلق از رفتن
ایشان خوشحال شوند ولی اگر ایشان مسرور شوند خشمی بر ایشان نخورند و از نظرها افتند و اگر
یاد کنند ایشانرا بلعن یاد کنند مَنْ اَعَزَّ بِغَیْرِ اللهِ فَهُوَ ذَلیلٌ فِی الدّارَیْنِ بدانکه انبیاء و اولیاء
را که عزت قیشد اِنَّ اللهَ اصْطَفی آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ اِبْراهیمَ وَآلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمینَ

نمیباشد تر بعضها فوق بعض است که از دنیا برود آسمان و زمین از غمش گریه کند از حضرت
امیرالمؤمنین ع روایت شده که روزی گذشت بر آنحضرت مردی از دشمنان خدا و رسول
حضرت این آیه را خواندند فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ
یعنی از آنهاییست که بعد از مردنش آسمان و زمین بر او نخواهند گریست پس گذشت بر او حسین
پس فرمود ولکن هذا لیبکین علیه السماء والارض لکن اینکه از دنیا برود هر آینه البته آسمان
و زمین بر او خواهند گریست پس فرمود آسمان و زمین نگریسته است مگر بر یحیی بن زکریا
و حسین بن علی ع آری انبیا و اولیا را خدا برگزیده و عزت داده مر او صفوه و مسجود
ملائکش گردانید نوح را اجابت خود داد و سلیمان را ملکه داد و داود را حکمت داد و ابراهیم را خلعت خلت پوشانید
موسی را کلیم خود گردانید عیسی را معجزات و حکمت داد اسمعیل را ذبیح خود خواند یحیی را مظلوم خود
نامید همان حسین را ماتم خانه اش گردانید پس درجات بعضها فوق بعض مداکه اگر چه آدم را
صفی خود گردانید و مسجود ملائکه نمود در او لکن حسین ع را صفوة الاصفیاء و اولیاء
گردانید چون نور او جد و پدر و مادر و برادر او در صلب آدم ع بود باینجهت ملائکه
او را سجده کردند اما نوح را اگر چه او را اولوالعزم و مستجاب الدعوه گردانید و لکن
صابر بود لکن آخر دلتنگ شد از جفای قوم و نفرین کرد بر ایشان و همه را اهلاک کرد و سیدالشهداء ع
با آنکه جفاییکه بر او شد باحدی نشد صبر کرد و قوم را به نفرین هلاک نکرد بلکه دعوة خود را ذخیره
کرد بجهة عصات امت سلیمان را اگر چه ملکه و پادشاهی داد و لکن حسین ع را پادشاهی
خواهد نمود که ملک سلیمان در جنبش مانند قطره در جنب دریا خواهد بود از مفضل ابن
عمر روایت شده که حضرت صادق ع فرمود کانی بالملئکة قد زاحموا المؤمنین علی قبر
الحسین بخدا قسم که گویا می بینم ملائکه را که از دحام کرده اند بر قبر حسین ع بنحویکه هر مؤمنی را پاره کنند او را شهید
مهمات
کنند ملائکه دیده نشوند و بنظر در نیایند هیهات من هر مؤمنی بجهة مؤمنین حتی مؤمنین مسح میشوند دستهای ایشان بایشان است خود را ما می کنیم
بر زوار حسین ع طعام بهشت و ملائکه خدام ایشان میباشند حاجتی نمیخواهد از حوائج دنیا و آخرت را بر سر قبرش کر

(۱)

مگر آنکه عطا مینماید او را خدا مفضل گفت والله هذا الکرامه بخدا قسم اینست کرامت و بس فرمود
ای مفضل آیا زیادتر بگویم عرض کردم بلی ای سید من فرمود گویا می بینم که سریری
از نور گذاشته اند و بر او قبه از یاقوت سرخ زده و گویا می بینم حسین ع را که بر آن کرسی
کرامت نشسته و در دور او نود هزار قبه سبز زده اند گویا می بینم مؤمنان را که او را
زیارت میکنند و بر او سلام میکنند خداوند جلیل با ایشان میفرماید بسیار اذیت کشیدید و
ذلیل شدید امروز روزیست که حاجتی از حوائج دنیا و آخرت را نخواهید مگر آنکه بشما
بدهیم پس همه اکل و شرب ایشان از بهشت مهیا شد تمام شد حدیث ابراهیم را خلیل خود
گردانید زیرا که محبتش بخدا بسیار بود و دست از مال جان و فرزند برداشت بجهة محبت او
و در حدیث است که او را گوسفندان بسیار بود روزی در صحرا در نزد گوسفندان بود
جبرئیل از گوشه بصدای خوش گفت سبوح قدوس رب الملئکة والروح ابراهیم
گفت کی بود که نام حبیب مرا برد یکبار دیگر نام او ببر ربع گوسفندرا بتو دهم باز همان را
گفت تا چهار مرتبه همه گوسفندان را داد پس خدا او را خلیل خود خواند و او را در آتش
انداختند و جزع نکرد و فرزند خود را گفتند در راه ما فدا کن سر بسجده الحق هر یک
از اینها مقام بست عظیم و لکن سیدالشهداء ع العوض یک فرزند دو فرزند و شش
برادر و دو نفر از اقوام و اقارب را فدا کرد که در عالم مثل ایشان کس بهم نمیرسید
و او اراده ذبح فرزند کرد و فرزند ذبح نکرد و سیدالشهداء ع فرزند را فدا کرد
بنحویکه او را پاره پاره کردند و او را در آتش انداختند و لکن آتش بر او گلستان شد
سیدالشهداء ع خود را در دریای آتش ستیز و نیزه انداختند ریحانش نیزه دشمنان
و خنجر اسش تیر مخالفان بود و دایه بدنش شمشیر دشمنان و فرشش ریگ بیابان
و نشیمنش خاک و غبار نعل اسبان موسی ع را کلیم خود گردانید و با او مناجات کرد
و سیدالشهداء ع نیز باین شرف ممتاز گردانید چنانچه صاحب بحار الانوار و غیره
ذاکرده

ذکر کرده که آنحضرت با انس بن مالک براهی میرفتند رسیدند بقبر خدیجه پس آنحضرت ایستاد
و با انس بن مالک فرمود برو و از من دور شو انس میگوید منحو در [illegible] و پنهان کردم چون
ایستادن او در نماز طول کشید شنیدم او را که میگفت یا رَبِّ یا رَبِّ اَنْتَ مَوْلاهُ فَارْحَمْ
عُبَیْدَکَ اِلَیْکَ مَلْجَاهُ ای پروردگار تو ئی آقا و مولای من رحم کن بر بنده حقیر که تو پناه او
میباشی یا ذَا الْمَعَالِی عَلَیْکَ مُعْتَمَدِی طُوبی لِعَبْدٍ کُنْتَ اَنْتَ مَوْلاهُ ای صاحب صفات عالیه
بر تست اعتماد من خوشا بحال بنده که تو آقا و مولای او باشی طُوبی لِمَنْ کانَ خائِفاً اَرِقاً یَشْکُو
اِلی ذِی الْجَلالِ بَلْواهُ وَ ما بِهِ عِلَّةٌ وَ لا سَقَمٌ اَکْثَرَ مِنْ حُبِّهِ لِمَوْلاهُ خوشا بحال آن بنده که خائف و ترسان بوده باشد از
خداوند خود و شکایت نماید بسوی پروردگار رد و احوال خود و درد دل خود را و مرضی و علتی نباشد
او را زیادتر از محبت و مولایش اِذَا اشْتَکی بَثَّهُ وَ غُصَّتَهُ اَجابَهُ اللّهُ ثُمَّ لَبّاهُ اِذَا ابْتُلِیَ بِالظَّلامِ
مُبْتَهِلاً اَکْرَمَهُ اللّهُ ثُمَّ اَدْناهُ خوشا بحال آن بنده که هرگاه شکایت کند اندوه و غصه خود را بخدا
خدا او را جواب دهد و لبیک در جوابش گوید و هرگاه در تاریکی و ظلمت با او خلوت نماید از
روی تضرع خدا او را اکرام نماید و بسوی خود نزدیک گرداند او را پس بعد از آنکه
این را گفت شنیدم که در جواب او ندا آمد که لَبَّیْکَ عَبْدِی وَ اَنْتَ فِی کَنَفِی وَ کُلَّما قُلْتَ قَدْ
عَلِمْناهُ ای بنده من تو در حفظ و کنف من میباشی و هرچه را گفتی دانستم
صَوْتُکَ تَشْتاقُهُ مَلائِکَتِی فَحَسْبُکَ الصَّوْتُ قَدْ سَمِعْناهُ آواز ترا مشتاقند ملائکه
من و براستی شنیدم آواز ترا و دانستم مطالب ترا دعای تو محجوب نمیباشد از من بلکه
از همه حجابها میگذرد که عیبت ترا ستر ارداشتیم حته تَوَلَّوْ هَبَّتِ الرِّیحُ مِنْ جَوانِبِهِ
خَرَّ صَرِیعاً لِما تَغْشاهُ سَلْنِی بِلا رَغْبَةٍ وَ لا رَهَبٍ وَ لا حِسابٍ
اِنَّنِی اَنَا اللّهُ از خضوع و خشوع و خوف و ابتهال بخواسته
کلا گر بادی بوزد بر زمین خواهد افتاد سؤال کن از من بی تشویش و خوف و حساب که منم
خداوند با عزت تو عیسی اصاحب معجزه و آیات گردانیه مرده را زنده میکرد پس اشفا

میداد

میداد کور را روشن میکرد و حسین ع از برکت هدایتش عالم خلق را از کفر و ضلالت که بدان رو آورده بودند
احیا کرد و فردا که منصب شفاعتش میرسد عالم خلق را از هالک سرمدی نجات داده و نعیم ابدی
میرساند و اما احیاء موتی و شفاء مریض و غیر ذالک از ائمه اصحب کرامات سامیه بدیع از معجزات
انبیا شده و امثال این امور بسیار جزئیست ایشانند که اگر اشاره کنند افلاک منقلب میشود
اگر خواهند عراق را شام و شام را عراق کنند و اگر خواهند مشرق را مغرب کنند و
مغرب را مشرق هر امری از ایشان معجزه بود بلکه خود ایشان معجزه بلکه اعظم آیات الهی
بودند و در حالی نه حالات آیاتی چند از ایشان صادر میشد که عقول و اوهام را حیران
دارد همین بزرگوار وقتیکه بشکم مادر آمد تا در حالیکه بشکم زمین مدفون گردید آنقدر
از غرایب از و ظاهر شد که عقلها سرگردان میباشند در شکم مادر همینکه بشش ماهه رسید
جناب فاطمه ع میفرماید خیر و برکت در خانه ما بهم رسید چون چهار ماهه شد مونس
بود مرا در وحشت من و همزبانی هر روز خود را سبکتر می یافتم و رحمت را بر خود
فزونتر میدیدم چون ششماهه شد از نور او در تاریکیها محتاج بشمع و چراغ نبود هرگاه
در خلوت می نشستم در اندرون خود صدای تسبیح و تقدیس و تهلیل میشنیدم در وقتیکه او را
شهید کرده بودند و سر مقدسش را بر سر نیزه کرده بر بالای سر نیزه قرآن میخواند
و میگفت وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلّا بِاللّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ و از قبر شریفش آنقدر معجزات ظاهر شد
که همه کس را حیرت کرده همین بس که خاکش شفای دردها و ضررها و امان خوفها
کرده و محل استجابت دعاها کرده و بویش بهتر از بوی عبیر چنان در آن اگر قصد نکرد دیگر
[illegible] کمر او شکسته شد یعنی نرفت با صدق دل اگر آنکه مرضش مرتفع شد مدیونی قرضش
مگر آنکه در دینش اداشد و اگر معجزات مذکوره در کتب را خواهی پس بشنو مستمع باش علی ابن
ابراهیم بسند خود روایت میکند از حبابه والبیه که گفت من همیشه میرفتم بزیارت
حسین ع و بخدمت او میرسیدم تا آنکه پس از میان چشمهایم بهم رسید و باین

هو
بعضی از معجزات آنحضرت ۴

سبب

سبب مدتی ترک زیارت آنحضرت کردم آنحضرت ابن من واحوال من کرفته بود حکایت
پیسی مرا از برایش نقل کرده بود نشسته در جای نماز که دیدم آنحضرت با بعضی از
اصحاب تشریف آوردند فرمودند ای حبابه چرا مدتی شد که بنزد ما نیامدی کفتم آقا مرض
مرا مانع کردید و مقنعه را از رویش برداشتم آب دهن شریف را بر آن انداخت و فرمود
شکر کن خدا را که این مرض را از تو دفع کردای حبابه نظر کن در آینه ببین اثری می بینی چون نظر
کردم بهتر از آن موضع را ندیدم ابن شهر آشوب نقل میکند که از اصحاب آنحضرت یک نفر
کرد بت شدیدی آنحضرت بعیادت رفتند در آن خانه که داخل شدند آنحضرت
به بیمار گفت راضی شدیم بآنچه خدا بشما عطا کرده که تب از شما میگریزد حضرت فرمود
وَاللهِ مَا خَلَقَ اللهُ شَيْئاً اِلَّا وَقَدْ اَمَرَهُ بِالطَّاعَةِ لَنَا بخدا قسم که خدا
چیزی را خلق کرده مگر آنکه امر کرده است او را باطاعت ما قطب راوندی روایت میکند
از یحیی ابن ام طویل که در نزد حسین علیه السلام بودیم که جوانی گریه کنان از در داخل شد حضرت فرمود
چرا میگریی گفت مادرم از دنیا رفت بی وصیت و صاحب مال بود و مرا گفته که بعد از
مردنش کاری نکنم تا بخدمت تو عرض کنم امر او را پس حضرت فرمود برخیزید برویم بر
این ضعیفه برخواستیم و رفتیم تا در حجره که آن ضعیفه مرده بود در آن بود آنحضرت
در پشت در ایستاد و دعائی کرد چون از دعا فارغ شدند ناگاه آن زن برخواست
و نشست و میگفت اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ پس نظر بآنحضرت کرد و گفت ادخل
یا مولای و مرنی بامرک ای مولای من داخل شو آنچه مرا امر میکنی امر کن پس آنحضرت
داخل شد و بر پشتی نشست و فرمود وصیت کن خدا رحمت کند ترا پس آن زن مال خود را
یاد کرد و جای آن را نشان داد و گفت ثلث آن را از برای تو قرار دادم که هر که خواهی از
دوستان خود بدهی و دو ثلث دیگر را بده به پسرم که اگر او را از دوستان خود میدانی و اگر
او را از مخالفین میدانی آن را نیز خود بردار که مخالفین را حقی در اموال مؤمنین نمی باشد

پس

پس آنحضرت را التماس کرد که برو نماز کند و او را دفن نماید پس ناگاه دیدم که برگشت بحال
اول و مرد همچنانچه اول بود وبِاَسْمَائِهِمْ اَحْيَى التَّمِيمُ ابْنُ مَرْيَمَ وَابْرَءَ فِيهِمْ اَكْمَهاً غَيْرَ
مَرَّةٍ وَآيَاتُ مُوسَى لِتِسْعٍ مِنْهُمْ صُدُورُهَا فَلَوْلَاهُمْ لَمْ يَاْتِ مِنْهُ
بِآيَةٍ وَهُمْ جَعَلُوا دَاوُدَ فِيهَا خَلِيفَةً عَنِ اللهِ بَلْ عَنْهُمْ بِحُكْمِ النِّيَابَةِ وَحُكْمُهُمْ
جَارٍ عَلَى الرُّسُلِ كُلِّهِمْ كَاَنَّ جَمِيعَ الرُّسُلِ مِنْ بَعْضِ اُمَّةٍ فَسَلْ آدَمَ وَالرُّسُلَ
مِنْ بَعْدِ آدَمٍ عَنِ السِّرِّ فِي اِرْسَالِهِمْ لِلْخَلِيفَةِ وَمَا عَنْهُمْ
اسْتَغْنَى رَسُولٌ بِمَا بَلِ الرُّسُلُ فِيهِمْ اُمَّتٌ حِينَ اَدَّتْ
واما اسمعیل را ذبیح خود خواندند چون جان خود را در راه خدا فدا کرد و یحیی را مظلوم
نامیدند و حال آنکه یحیی را بجز اینکه او را کشتند و سرش را در مجلس آن ظالم ستمکار حاضر کردند
زیاده نبود و اسماعیل را بجز اینکه دست و پا بستند و کارد بر حلقش گذاردند کاری
نکردند ذبیح و مظلوم او بود که بدنش را هزار و نهصد و پنجاه زخم زدند و سرش را
از پشت گردنش بریدند و چنانکه گوسفند را ذبح کردند و سرش را بر نیزه زدند و عیالش
را بر شتر نشانیدند و در بلاد گردانیدند و چوب بر لب و دندانش زدند و عیالش را در مجلس
نامحرمان حاضر کردند و در حیاتش یک شربت آب ندادند و هر چند ناله و التماس
کرد بر او رحم نکردند بعد از وفاتش آب بر مزارش بستند که تا قبرش را بر طرف
کنند چه نیکو میگوید سید جلیل سید شریف کاظمی لَا خَيْرَ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي اَهْلِهَا
بَعْدَ الْحُسَيْنِ وَيَوْمِهِ الْمُسْتَفْظَعِ خیری در دنیا و اهل دنیا و زندگی
دنیا نیست بعد از کشتن حسین و آنچه با او کردند در آن روز فضیح قُمْ بِي اِلَى لُبْسِ السَّوَادِ
تَاَهُّبًا لِمُحَرَّمٍ وَهِلَالِهِ الْمُسْتَشْنَعِ برخیز و جامه سیاه بر کن
و سیاه بپوش و مهیای عزا و ماتم شو بجهت محرم که هلال مشوش نو شده مَا اَنْتَ
اَوَّلُ لَابِسٍ لِمُصَابِهِ اَثْوَابَ حُزْنٍ صَبَغُهَا لَمْ يَنْقَعِ فَالْبَسْ بِنْتَ اللهِ قَدْ

البس السواد

قَبل السَّوادِ نوِّشُهَا ٱلْمُصَابِ المُنْوَقّعُ   تو اول کسیکه در مصیبت سیاه پوش شود

هستی پیش از تو خانه کعبه سیاه پوش گردید فَبکی لَجْزَعَاً فَاصْحبت زمزم فِینا مِنْهَا مِن فیض

ذالک المدمع   از جزع بر مصیبت اوست که اشک از دیده ریخت و از اشک

اوست که زمزم جاری گردید و اگر بدیدهٔ معرفت ببینی آن آب را از اشک دیدهٔ کعبه

می بینی که در مصیبت آن قبله عارفان و منتهی المطلب عالمیان ریخته فَوَحقّه لم اُدع

ذِکره ذِکراً اِنّ مرهذء عَبرةٍ فی مسمع   بحق تو شهید که اگر غیر از مصیبت

او را گوش دهم و غیر از مصیبت او در مصیبت دائم وفا دار نیستم و بعهد دوستیش

وفا نکرده ام اَضِیقُ فِیهِ الفَلا فَضاً و نَعْمنی مِن بَعلِهِ رَضَبَ اَعضائِ المهیع

آیا شکست میکنند بر حسین ع پیا بازاو در میان میگیرند و اسیر و محبوس میکنند و من در دو

وارام میباشم بابی و اُمّی زینب بِاِبنِ لِعِدی تدعوا النّبی بِحُرقَةٍ و تَوجعِ

پدر و مادرم بفدای خواهر مظلومش زینب خواتون که در میان دشمنان با سوزش

جد محمد خود را میخواند و میگفت یا جدّاه قد غدرت بنو امیّة عِترةً بینیک بعدک

مِثلُها لم یُسمعُ   ای جد بزرگوار بنی امیه بعد از تو غدر و مکر کردند با اولاد تو چنان

غدری که مثل آن شنیده نشده یا جدّنا ابدی ابن اکلة الاکبود منا بدایع قتله

لم مُبْدعُ   ای جد و الاتبار پسر هند جگر خواره ظلم با ما کرد که پیش از آن کسی مثل آن ظلم

نکرده صَنعوه مهرا قد اعدّلامة و عادة مِن شربه لم یمنع   ای جد بزرگوار

آب فرات را که خدا مهر مادرش قرار داده بود آنرا بر روی او بستند و دشمنانش را

از آن منع نکردند لِلّهِ کَم نهلت و عَلَت مِنه اسیاف و غلة صدره لم ینقع

آه آه چه بسیاری از شمشیرهای کوفیان که از خون او سیراب شدند و سوزش قلب او را

بشربت آبی بر طرف نکردند ما لِلفَیافی لَم تَقم ولنارِها لم تَضطرم و لاخذهم لم

تسرعُ   چرا عالم خراب نشد و چرا قیامت قائم نگردید و چرا آتش غضب الهی

ظلم

شعله ور نگردید و انجاعت انکرت صبرا سلیلة احمد صبرا علی ما ناب من خطب

وَرُزءٍ مفظع   ای دختر پیغمبر صبر کن بر بمیز مصایب و بلیات که بر شما وارد گردید علی

آن بزرگوار صبر کرد بر مصایب روزگار و جان و مال خود را در راه خدا انفاق کرد

و خداوند جلیل نیز او را عزیز کرد و مرتبه اش را بلند گردانید چنانچه مدفن او را

بهترین بقاع نمود زیارت او را افضل طاعات و گریه بر او را اشرف عبادات کردانید

چنانچه در حدیث است که فرمود موضع قبر حسین ع معراج ملائکه است که فوجی بالا میروند

و فوجی بزمین میایند و ارواح مقدسه انبیا بزیارت کننده اش ملتمس میباشند چنانچه وارد

وارد شده است از حسین بن ابی حمزه که گفت در آخر زمان بنی امیه بیرون رفتم بجهة

زیارت حسین ع چون بقاضریه رسیدم صبر کردم که مردم بخواب رفتند غسل کردم

و رفتم که بزیارت آنحضرت مشرف شوم آمدم تا بدر حایر ناگاه دیدم مرد خوشرو

و خوشبوئی جامهای سفید پوشیده از حایر مقدس بیرون آمد و گفت برگرد

که نمیتوانی بزیارت مشرف شوی رفتم بکنار نهر فرات و خود را مشغول کردم تا نصف

شب باز غسل کردم و رفتم که زیارت کنم آنحضرت را دیدم باز همان مرد بیرون آمد

و گفت برگرد که نمیتوانی که زیارت کنی باز برگشتم و صبر کردم تا آخر شب شد غسل کردم

و رفتم که بزیارت مشرف شوم باز آن مرد بیرون آمد و گفت نمیتوانی زیارت کرد

گفتم باعث چیست که نمیگذاری بزیارت فرزند پیغمبر و سید شباب اهل جنت بروم

و من از کوفه آمده ام امشب شب جمعه است میترسم که صبح شود و لشکر بنی امیه مرا ببینند

و مرا بکشند گفت برگرد میشود و حال وقت زیارت تو نیست گفتم آخر چرا گفت

موسی عمران از خداوند عالم رخصت زیارت آنحضرت را خواسته او را رخصت

داده اند و او با هفتاد هزار ملک بزیارت آنحضرت آمده اند و تا صبح در اینجا

میباشند چون صبح شود بیا بزیارت برگشتم بکنار فرات و صبر کردم تا صبح طالع

شد غسل کردم وآمدم کسی را ندیدم زیارت کردم ونماز صبح را کردم وبکوفه برگشتم وقطب راوندی
از حضرت صادق ع روایت کرده است که قبر الحسين عشرون ذراعا في عشرين ذراعا مكسرا
روضة من رياض الجنة یعنی قبر حسین ع بیست ذراع در بیست ذراع است روضه ایست از روضهای بهشت واز آنجا
معراج ملائکه است هیچ ملکی مقرب ونه پیغمبر مرسلی مگر آنکه از خدا مسئلت مینماید زیارت او را پس
فوجی فرود می آیند وفوجی بالا میروند عزیز من تأمل کن در این مرتبه است که بکسی داده نشده
بلی خدا او را دوست داشت وعزیزش کرد گریه بر او را بهترین اعمال گردانید حتی اینکه
بقدر بال مگسی آنرا ثواب وسبب آمرزش معاصی گردانید عالم اعزاخانه اش وملکه وجنیان
عزادارش شدند ابن قولویه ودیگران روایت کرده اند که بعد از شهادت آنحضرت گچ بران
کوفه که بصحرا میرفتند از برای گچ آوردن در وقت سحر در صحرا صدای جنیان را میشنیدند
که بر آنحضرت نوحه میکردند ومیگفتند مسح النبي جبينه وله بريق في الخدود ابواه
من عليا قريش وجده خير الجدود یعنی کشته بخون آغشته پیغمبر خدا ص جبین مبارک او را مسح
مینمود بجهت این روی مبارکش نورانی بود پدر ومادرش از طبقه علیای قریش میباشند
وجدش بهترین جدها ست شیخ مفید وشیخ طوسی روایت کرده اند از محفوظ بن منذر که گفت
شیخی از بنی تمیم که در رابیه [illegible] شنیده که مردم میگفتند در حسین ع در عاشورا
نشسته بودیم وبا من مردی از قبیله بود ناگاه شنیدم کسی میگفت والله ما جئتكم
حتى بصرت به بالطف منعفر الخدين منحورا بجد اقسم نیایدم وی بتما
ثم بعد از آنکه حسین بن علی ع را دیدم در کربلا در حالتی که او را کشته بودند وسینه اش را شکافته
بودند ودو طرف وریش را بخاک مالیده بودند وحوله فتية تدمى نحورهم مثل
المصابيح يطفون الدجى نورا ودر اطراف بدن وحوالی آن چند دیدم که خون از رگهای
گردن ایشان میریخت که ایشان چراغهای راه هدایت بودند که همه ظلمتها از نور ایشان
برطرف میشد وقد حثثت قلوصي كي اصادفهم من قبل ان تلاقي الخرد الخود

الجور فتعاقني

فعاقني قدر الله بالغه وكان امر قضاء الله معتدا و دا او تحقیق
راندم شتر خود را وتعجیل کردم که بلکه دریابم ایشان را پیش از آنکه حوریان بهشت ملاقات
کنند وبجوار رحمت الهی واصل شوند پس مانع شد مرا تقدیر الهی واین امر از امور محتومه بود
که قضا وقدر الهی بر آن جاری شده بود وكان الحسين سراجا يستضاء به الله
يعلم اني لم اقل زورا او حسین ع چراغی بود روشنی دهنده که عالم را منور نمود
روشن نموده بود وخدا میداند دروغ نمیگویم آنچه را میگویم صلى الاله على جسم
تضمنه قبر الحسين حليف الخير مقبورا مجاورا الرسول الله في غرف
وللوصي وللطيار مسرورا ورحمت خدا بر بدن شریف وجسم لطیف
باد که قبر حسین ع آنرا در بر گرفته وآن در واقع در غرف عالیه بهشت مجاور پیغمبر خدا ووصی
او وجعفر طیار میباشد ما چون این اشعار را شنیدیم گفتیم خدا ترا رحمت کند تو کیستی گفت
من مردی از قبیله از قبائل جن هستم بحج رفته بودیم خواستیم حسین ع را یاری کنیم وجان خود را
در راه او مواسات نمائیم چون از حج فارغ شدیم تعجیل کردیم که بلکه بخدمتش برسیم در وقتی
رسیدیم که او را کشته بودند وبدنش را بر زمین انداخته بودند ابن قولویه روایت
کرده است از داود بن کثیر رقی که گفت خبر داد مرا جد من که چون حسین ع را شهید کردند
جنیان بر او گریستند واین ابیات از او شنیده شد یا عين جودي بالعبرة ابكي فقد
حق الخبر يبكي ابن فاطمة الذي ورد الفرات فما صدر
یعنی ای چشم جود وبخشش کن باب خود وگریه کن که خبر شهادت حسین ع محقق شد پس گریه کن
بر آن فرزند فاطمه که بر سر آب فرات رفت وسیراب برنگردید فلابكينك حرقة عند
العشا وبالسحر ولابكينك ما جرى عرق وما حمل الشجر پس هر آینه البته بر تو خواهم
گریست از روی سوزش قلب در هر شام وسحر ومستلزم خواهد بود گریستن ما بر تو
مادامیکه رگی جاری شود ومادامیکه درختی بار بردارد ایضا در کتب معتبره روایت

شده است از حکیم ابن داود که او روایت کرد از ایوب ابن سلیمان و او از علی ابن حسن و دیگر گفت
شنیدم از زنی که میگفت من صدای نوحه جنیان را شنیدم و این اشعار از ایشان است
که در وقت نوحه از ایشان شنیدم یَا عَیْنِ جُودِی بِالدُّمُوعِ فَاِنَّمَا یَبْکِی الْحَزِینُ مِنْ
بِجُهْدٍ وَ تَوَجُّعٍ ای چشم جود و بخشش کن باشکهای خود زیرا که شخص محزون اشک
میریزد از روی سوزش دلی و درد دل یَا عَیْنُ اَلْهَاكِ الرُّقَادُ بِطِیبَةٍ مِنْ ذِکْرِ آلِ
مُحَمَّدٍ وَ تَوَجُّعٍ ای چشم خواب را از سر تو برد و ترا وا داشت از خواب و آسایش
یاد کردن ظلم آل محمد ص و درد آمدن دلم در مصیبت ایشان بَاتَتْ ثَلَاثًا بِالصَّعِیدِ
جُسُومُهُمْ بَیْنَ الْوُحُوشِ وَ کُلُّهُمْ فِی مَصْرَعٍ آه جسمهای ایشان سه روز بر زمین ماند
و در میان وحشیان و حیوانات کسی ایشان را در خاک نسپرد و همگی در محل کشته شدن خود
افتاده بودند وارد شده است که شبی از شبها در بصره شنیدند اهل بصره هاتفی را
که این اشعار جگر سوز را میخواند که اِنَّ الرِّمَاحَ الْوَارِدَاتِ صُدُورَهَا نَحْرَ الْحُسَیْنِ
تُقَاتِلُ التَّنْزِیلَا بدرستیکه این نیزه‌ها که وارد میشوند بر سینه حسین ع با کتاب
خدا مقاتله میکنند وَ یُهَلِّلُونَ بِاَنْ قُتِلْتَ وَ اِنَّمَا قَتَلُوا بِكَ التَّکْبِیرَ وَ التَّهْلِیلَا
تکبیر و تهلیل میگویند باینکه تو کشته شدی و حال آنکه بکشتن تو تکبیر و تهلیل را کشتند و حق
پرستی و خداپرستی را برطرف کردند فَکَاَنَّمَا قَتَلُوا اَبَاكَ مُحَمَّدًا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَ آلِهِ ... تَبْجِیلَا گویا بکشتن تو جد امجد تو را کشتند که صلواه بر او و پیغمبر
خدا و جبرئیل و بالجمله نوحه جنیان و ندبه ایشان در این مصیبت غریب نیست در آن
زمان در اطراف زمین شنیده شد از ایشان اشعار بسیار و مراثی بسیار بلکه در هر عصر
و زمانی و اشعاری که از ایشان ضبط شده است بسیار است و استیفای کل ممکن نیست
... مختصرات الکفاشی خوانده در نزدیکی قبه شریف آنحضرت هست از سمت باب القبله
مشهور است به بیت الرأس و شهرتی دارد که سر مقدس آنحضرت را که از بدن شریف

جدا کردند در اینمکان گذارده بودند و حجره و سردابی بخصوصه میباشد که آنچه مذکور
میشود آنموضع است که آن سر مطهر را در آن موضع گذارده بودند شخص ثقه که در آنجا ساکن
در همه‌ها کی آنجا است نقل میکرد که مکرر در آنخانه صدای ندبه و نوحه جنیان را میشنود
که بر آنحضرت میکردند و نقل میکرد از زنی که ساکن در آنخانه بود که میگفت مکرر
در شبها در آن سرداب صدای نوحه جنیان را میشنوم بلی اهل عالم هر کسی و هر چیز
در مصیبت یک خدمتی کردند و یک نحوی اظهار غم و اندوه کردند بلکه با اینکه
دعوی ما از همه بزرگتر میباشد از جمله اشعار جنیان نقل شده که نِسَاءُ الْجِنِّ یَبْکِینَ
مِنَ الْحُزْنِ شَجِیَّاتٍ وَ یَنْدُبْنَ حُسَیْنًا عَظُمَتْ تِلْكَ الرَّزِیَّاتِ زنان جنیه زرد روی
حزن و اندوه میگریستند بر حسین ع و ندبه و نوحه میکنند بر او چه بزرگ میباشد آن مصیبت
که مصیبتهای بسیار را مشتمل است وَ یَلْبَسْنَ ثِیَابَ السُّودِ بَعْدَ الْقَصَبِیَّاتِ وَ
یَلْطِمْنَ وُجُوهًا کَالدَّنَانِیرِ النَّقِیَّاتِ زنان جن در این مصیبت همه سیاه پوش گردیدند
بعد از آنکه لباسهای نازک میپوشیدند و طپانچه بر روی زدند و رو های زیبای خود را
بطپانچه الم آرزده نمودند اما حکایت ورود اسیران محنت و بلا و قافله رنج
و عنا از سفر محنت اثر کربلا بکوفه چنانچه علما در کتب معتبره خود روایت کرده اند اینست
که بعد از آنکه ریحانه رسول خدا را شهید کردند و جگر گوشگان پیغمبر را اسیر کردند و
خواستند که اسیران اهلبیت را روانه کوفه نمایند ابن سعد ملعون امر کرد تا سرها
مقدسه شهدا را از بدنهای مطهره ایشان بریدند و با سر مطهر سید الشهدا ع و دیگر
بر نیزه‌ها نصب کردند شورشی در ملکوت افتاد و ذرات و کائنات در اضطراب و انقلاب
افتاد بِنَفْسِی رُؤُسٌ مُعْلِیَاتٌ عَلَی الْقَنَا کَمِثْلِ بُدُورٍ اِذْ قَفَتْهَا سُعُودُهَا
مُخَضَّبَةً بِالدَّمِ مِنْهَا جِبَاهُهَا فَیَا طَالَ مَا لِلّٰهِ طَالَ سُجُودُهَا
روح و جان عالمیان بفدای آن سرهای منوره مطهره که بر نیزه‌های بلند زده بودند مانند ماه

ذکر آوردن اسیران بکوفه

تابان که پیشانی ایشان بخون رنگین شده بود آه از آن پیشانیهای ایشان بخون رنگین شده بود آه از آن پیشانیهای بخون رنگین که همیشه بجهة عبادة مالک معبود در سجود بود چون نظر اهلبیت بر آن سرهای مطهره افتاد فغان و نوا از ایشان بلند شد و شیونی برپا شد که قلم را قوت تحریر و زبان را طاقت تقریر نیست آن اسیران را از هر طرف آن سر جسدهای کشتگان دور کرده ایشان را سوار بر شتران کردند چه نیکو میگوید یکی از شعرای عرب بزبان زینب خاتون درین مقام یا حادِیَ الاَضعاد رفقاً بالاُولی کانوا من العلیا بذِروة سماءها ای ساربان ای اسیران که بعداوت و خشم با ایشان درشتی میکنی و شترها را مدارا باش با این اسیران که این اسیران هر یک بدر فلک رفعت و جلال و ماه سپهر فضل و کمال میباشند او ما علمت بمن تحثّ رکابها او ما علمت با اولی لو دری بنقائها فی الرکب اولاد الرسول و فاطم الزهراء البتول الطهر بنت نبیها ای ظالم آیا نمیدانی که این اسیرانی که ایشانرا بجبر بر شتر برهنه نشانی و شتران را به تندی میرانی کی میباشند و از اولاد کی هستند ایشان اولاد رسول و نور دیده کان فاطمه بتول سیدهٔ نساء عالمیان میباشند آخر درین قافله اند دو دختر انند که از مصیبت برهنه سر رو میزنند و از ستم دشمنان خود فریاد رس میجویند فی الرکب زین العابدین مکبلاً و مقلة عبری تسح دماءها دنف علیل و غلیل زاده علّ الیدین کابنه لعنائها ای ظالم درین قافله زین العابدین رنجور و بیمار است که تاب سواری ندارد که با دل سوزان و چشم گریانش او را در غل و زنجیر کرده اند و توشه سفر او غل و زنجیر است که بر دست و پایش گذارده اند محمد بن ابو طالب موسوی روایت کرده است که سرهای مقدسه سید الشهدا و اهل بیت و اصحاب او هفتاد و هشت سر بود آن ملعون آن سرها را بر قبایل مختلفه تقسیم کرد تا هر طایفه سری داشته باشند جایزه خود را بگیرند از یزید پس کنده سیزده سر داشتند و رئیس

تعداد سرهای شهدا

ایشان

ایشان قیس بن اشعث بود و قبیله هوازن دوازده سر داشتند و بنا بروایت ابن آشوب بیست سر داشتند و رئیس ایشان شمر ولد الزنا و قبیله بنی تمیم هفده سر و بروایت ابن شهر آشوب نوزده سر داشتند و بنی اسد شانزده سر و بروایت ابن شهر آشوب سر قبیله مذحج هفت سر و سایر لشکر سیزده سر و ابن شهر آشوب سایر عسکر را ذکر نکرده و نیز چنانکه ذکر کرده ابن شهر آشوب میگوید جمیع حرم را اسیر کرده بکوفه بردند مگر شهربانو که او خود را در فرات انداخت و خود را هلاک کرد و لکن اظهر اینست که شهربانو در کربلا نبود بلکه از زنان پس وفات کرد چنانچه در بعضی از اخبار معتبره میباشد محمد بن ابو طالب میگوید که سر مقدس سید الشهدا را در روز عاشورا با خولی ابن یزید و حمید ابن مسلم فرستاد و سرهای دیگر را از بعد با شمر ولد الزنا فرستاد و در بقیه آن روز و روز دیگر تا ظهر ماند کشتگان خود را جمع کرده بر آن بدنهای خبیثه ملعونه نماز کرد و ایشانرا دفن کرد و بدن مطهر حسین و سایر شهدا را برهنه و عریان بی غسل و کفن بر زمین گذاشته آه ایشانرا خارجی میگفتند و میگفتند ایشانرا نباید دفن کرد تا چون خبر به یزید رسید بسیار خوشحال و فرحناک شد فتح نامها بهر جانب نوشت صاحب مناقب و ابن نما نقل کرده اند که خولی ملعون چون آن سر مقدس را بکوفه آورد شب وارد شد در قصر پسر زیاد بسته دید رفت بسوی منزل خود او را دو زن بود یکی حضرمیه و دیگری اسدیه پس آن سر مطهر را در تنوری پنهان کرد رفت نزد زوجه حضرمیه که او را نوار میگفتند آن زن با وگفت چه خبر داری گفت جئتک بغنی الدهر طلا برای تو آورده ام اینک سر حسین بن علی ع را آورده ام آن زن گفت وای بر تو مردم سیم و طلا و نقره میاورند و تو سر فرزند پیغمبر را میاوری بخدا قسم سر من با سر تو در یک بالش جمع نخواهد شد هرگز پس برخواست و از خانه بیرون آمد پس آن زن اسدیه را خواست و با او خوابید آن زن حضرمیه میگوید نظر کردم بسوی تنوری که آن سر مطهر را گذاشته بود دیدم که نوری از آن ساطع بود و تا آسمان حق کشیده بود

ذکر کرده

احوال شهربانو

بردن خولی سر مقدس سید الشهدا ع بمنزل خود لعنة الله الی یوم الدین

مانند

نند عمود و مرغهای سفیدی چند میدیدم که در اطراف آمکان میپرند و نزد آن سر مطهر میآمدند و بعضی از علما ذکر کرده اند اگرچه در کتب معتبره مذکور نیست که آن زن میگوید که ناگاه دیدم که پنج زن از آسمان بزیر آمدند یکی از ایشان پیش آمده آن سر را برداشت و بوسید و بر سینه خود نهاد و میگریست و میگفت ای شهید مادر ای غریب مادر خدا داد مرا از قاتلان تو بستاند پس گریه بسیار کردند و آن سر مطهر را گذارده رفتند آن زن برخواست و آن سر مطهر را برداشت و بر سینه چسبانید و آنقدر بر سر و روی خود زد که مدهوش گردید چون بهوش آمد آمد بر بالین شوهر ملعونش و گفت ای بیحیا این سر کیست که بخانه آورده این سر فرزند پیغمبر است که آنرا در راجانه گذاشته و خود با استراحت خوابیده برخیز و ببین که از زمین تا آسمان خروش و فغان برپا شده و ملائکه بزیارتش می آیند خدا ترا لعنت کند این را گفت و از خانه بیرون آمد لشکر و اسیران و سرهای شهیدان را شنیدم امر کرد که هیچکس با سلاح بیرون نرود و ده هزار نفر را امر کرد که سر راههای محلات را گرفتند که مبادا که چون اهل کوفه اسیران اهلبیت را ببینند بشورش درآیند و فتنه برپا شود ابن طاوس و دیگران با الفاظ مختلفه متقاربه روایت کرده اند که چون آن اسیران محنت و بلا و قافله رنج و عنا بنزدیکی کوفه رسیدند بیشتر مردمان کوفه بجهة نظاره جمع شدند چون آن اسیران محنت زده را با آن حالت غریب دیدند همگی بگریه درآمدند و با زنان حرم بود علی ابن الحسین ع و بجهة مرض ضعیف و ناتوان شده بود و با ایشان بود زید و عمرو از اولاد امام حسن ع و همچنین حسن ابن حسن المثنی با ایشان بود و او در روز عاشورا بجهة یاری عم بزرگوار میدان رفت و زخم نیزه و شمشیر بسیار بر بدنش زده بودند ولکن چون کشته نشده بود او را اسیر کردند چون اهل کوفه از سیمای آن اسیران آثار بزرگی و جلال مشاهده کردند متعجب شدند زنی از زنان کوفه بر بام خانه اش بود پرسید که مِنْ اَیِّ الْاُسَارٰی اَنْتُنَّ آیا شما اسیران کدام دیار و محنت زدگان کدام قبیله اید پس ایشان در جواب گفتند نَحْنُ اُسَارٰی آلِ مُحَمَّدٍ وَ بَنَاتُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ

ما اسیران آل محمدیم دختران فاطمه زهرائیم آن زن که این را شنید از بام بزیر آمد و چادر و مقنعه و ازاری چند بجهة اسیران جمع کرده بایشان داد که خود را بپوشند ایشان آنها را گرفته خود را پوشیدند اهل کوفه بجهة دیدن آن اسیران همه بگریه درآمدند و بر ایشان نوحه میکردند و میگریستند شیخ مفید رحمه الله روایت کرده است از جذلم ابن شریک که گفت وارد کوفه شدم در محرم سنه شصت و یک از هجرت در وقت برگشتن علی ابن الحسین ع با زنان و اهلبیت از کربلا و عساکر کفر و شقاوت ایشان را فرو گرفته بودند و مردم بجهة نظاره ایشان جمع شده بودند چون اهل کوفه نظر ایشان بر آن اسیران افتاد دویدند ایشان را که بر جهازهای شتران سوار بودند زنان اهل کوفه بگریه درآمدند و نوحه و ندبه سر کردند پس علی ابن الحسین ع را دیدم که او را بغل و زنجیر درآورده بودند وَفِي عُنُقِهِ الْجَامِعَةُ وَيَدُهُ مَغْلُولَةٌ زنجیر بر گردن شریفش کرده بودند و دست شریفش را بگردنش غل کرده بدنش ضعیف و رنجور بود چون زنها را دید بر ایشان میگریست میگفت این زنان بر ما گریه میکنند بگو ما را کی کشت و باین روز مبتلا کرد میگویدم دیدم زینب دختر امیر المؤمنین ع را که اشاره کرد بسوی مردم که ساکت شوید از هیبت آن مظلومه نفسها فرو رفت و صداها ساکت گردید و شروع بخطبه کرد و هرگز زنی را فصیح تر از او ندیده بودم وَ كَأَنَّهَا تَنْطِقُ وَ تُفْرِغُ عَنْ لِسَانِ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ تکلم میکرد بنحوی که گویا از زبان امیر المؤمنین تکلم مینمود پس گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ الصَّلٰوةُ عَلٰی رَسُولِ اللّٰهِ اما بعد ای اهل کوفه و اهل غدر و مکر و حیله آیا شما میگریید هنوز آب دیده ما از جوشش نایستاده مثل شما مثل زنی است که رشته خود را محکم می تابید و باز میگشود شما ایمان خود را گسیختید و بکفر خود برگشتید نیست در میان شما مگر دعوای بی اصل و سخن باطل و تملق کنیزان و عیب جوئی دشمنان نیستید شما مگر مانند گیاهی که در مزبله روئیده یا نقره که روپوش قبر کرده باشند بد توشه از برای آخرت خود فرستادید و خود را مخلد در جهنم کردید اَتَبْكُونَ وَ تَنْتَحِبُونَ اِیْ وَ اللّٰهِ فَابْكُوا كَثِیْرًا وَ اضْحَكُوا قَلِیْلًا آیا گریه و ناله میکنید بلی بخدا قسم باید بسیار

الی عنقه

هو ذکر جمله از خطبه زینب خواتون

که اینده اید بگرنید

بعد از کم تخید ... برخود کند و اعمار این امر را از خود نمی توانید شست و آنی
ترحضون قتل سلیل خاتم النبوة و سید شباب اهل الجنة آیا چگونه از خود
کرد این خون را از خود میتوانید دور کرد و لوث کشتن جگرگوشهٔ خاتم پیغمبران
سید جوانان اهل بهشت و ملاذ برگزیدگان و پناه درماندگان شما و روشن کننده
شما ... خود را از او فراموش کنید بد گناهی کردید دور باد رحمت خدا
از شما وای بر شما ای اهل کوفه آیا میدانید ای کبد لرسول الله فریتم و ای کریمة له ابرزتم
و ای دم له سفکتم و ای حرمة له انتهکتم آیا میدانید که جگرگوشهٔ پیغمبر را پاره پاره
کردید و چه پردگیان از مخدرات او را اسیر کردید و چه خونها از فرزندان برگزیدهٔ او ریختید
و چه حرمتها از او ضایع کردید امور قبیحه چند را مرتکب شدید که زمین و آسمانها را فرا گرفته
آیا تعجب کردید که از آسمان خون بارید آنچه در آخرت ظاهر گردد از آثار این اعمال عظیمتر
خواهد بود پس سبک مشمارید اینکه شما را مهلت داده است زیرا که او تعجیل نمینماید در
عقاب عاصیان و نمیترسد از اینکه هنگام انتقام او بگذرد و پروردگار شما کمین گاه
ظالمان است و بروایت قطب راوندی پس آن جگرسوخته محنت زده این اشعار را
خواند ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا صنعتم و انتم آخر الامم باهل
بیتی و اولادی و مکرمتی منهم اساری و منهم ضرجوا بدم
آیا چه خواهید گفت در جواب پیغمبر خدا ص در وقتیکه سوال کند از شما که چه کردید شما
که آخر امتها بودید با اهل بیت و اولاد برگزیدهٔ من بعضی را اسیر و بعضی را بخون غلطان نمودید
ما کان ذا جزائی اذ نصحت لکم ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی این جزای من نبود
که بعوض حقوق من با اقربا و اولاد من این نوع ظلم کنید انی لاخشی علیکم ان یحل بکم
مثل العذاب الذی اودی علی ارم میترسم بر شما که نازل شود بر شما مانند عذابی
که بر قوم عاد نازل گردید پس روی خود را از ایشان گردانید راوی گفت بخدا قسم

که مردم را از گفتگوی جگرگوشهٔ فاطمه زهرا حیرتی روی داد که بر حال خود میگریستند و دستهای
خود را بدندان میگزیدند مرد پیری را دیدم که بر پهلوی من ایستاده بود و چندان گریست که
ریشش از آب دیده اش تر شد و میگفت بابی انتم و امی پدر و مادرم فدای شما
باد پیران شما بهترین پیران عالمند و جوانان شما بهترین جوانان و زنان شما بهترین زنانند
و اولاد شما بهترین اولاد دهر هرگز خوار نمیشود شما و مغلوب نمیگردید و بزرگی شما را
کسی از شما سلب نمیتواند کرد پس جناب سید الساجدین ع فرمود ای عمه بس است و بحمد الله عاقل
و کامل و دانائی و از مصیبت جزع کردن سودی نبخشد و چنانچه از موسی بن جعفر ع روایت شده
فاطمه صغری دختر سید الشهدا ع خطبه خواند که از کلمات شریفه اش و مضامین لطیفه اش
معلوم میشود که از ینبوع علم و معرفت بیرون آمده و از سرچشمهٔ فصاحت و بلاغت صادر
شده و معلوم میشود که زنان و دختران و کودکان ایشان غصون شجرهٔ امامت و هدایت بوده
و فروع اصول عصمت و طهارت بوده اند زیرا که زنان پرده نشین از علما تمام ایام اندک
دسترسی که ایشان داشتند هرگاه بدون سابقه مرتجلا خطبه که بزرگان علما بعد از
مثل آن از انشای آن عاجز شوند کرده و بعد از تدبر و تفکر در معنی فقرات آن اندکی تواند درست فهمید کلام
معلوم میشود که ایشان در چه مرتبه بوده اند آری آری ایشان دختران علی مرتضی و جگرگوشگان
فاطمه زهرا و نوادگان پیغمبر خدا بودند یا للرجال لمختلة ابن محمد لسبی فی هتکها
ما لم یودوه للحی و قصرت بالبیاط جرأة و تشتت آباء
له و جدود که پدران و جدان او را تا مصیبت نکنند که
پرده نشینان محمد مصطفی را اسیر کنند و پرده حرمت ایشان را درند و خوار و ذلیل
کنند و تازیانه بزنند و پدران ایشان را سب کنند تلک الطواهر کالبدور
نواهر تحت الحجاب شعاعها موفود اصبحن من بعد ستور انزالها
الستر تعلو نورهن کنود این زنان طاهره مانند ماهی بودند که در زیر ابر حجاب

هو
مجمل از خطبه فاطمه صغری

الحجاب

بهارت و عصمت مستور بودند اخر ایشان را بعد از حجاب و پرده نشینی از حجاب بیرون آوردند
و اویلاه تشهرن فی الامصار ما بین اعادی و یلبو فهار جعن هذا لعمید
ایشان را در میان خلق در بلاد گردانیدند و اراذل خلق را بر ایشان موکل کردند که ایشان را به هر طرف
بگشند زبی فاطمه صغری خطبه خواند که در و دیوار را بزلزله در آورد و دل زن و مرد را بشور آ
انیکه زبینبالی و گفتند ای دختر این پاکیزگان بس است که دلهای ما را سوختی و سینه ها را
بریان کردی و آتش در دلهای ما زدی و سید بن طاوس روایت کرده است که ام کلثوم دختر
امیر المؤمنین ع خطبه خواند در آن روز از پس پرده در حالیکه صدای خود را بگریه بلند کرده بود و گفت
یا اهل الکوفة سوءة لکم ما لکم خذلتم حسینا و قتلتموه و انتهبتم امواله و ورثتموه
و سبیتم نساءه و نکبتموه بدا بحال شما چه قبیح با درهای شما ای اهل کوفه بچه
خواندید برادر مرا و یاری نکردید او را و کشتید برادر مرا و غارت کردید اموال و را و زنان و پرد
گیان او را اسیر کردید و او را بر زمین انداختید بریده باد دستهای شما و دور باد از شما رحمت
خدا وای بر شما آیا میدانید که چه کردید چه امر عظیم مرتکب شدید و چه گناهان بر پشت خود بار کردید
و چه خونها ریختید و چه زنان مکرمه را مصیبت زده کردید و چه دختران معظمه را برهنه کردید
و چگونه اموال را غارت کردید قتلتم خیر رجالات بعد النبی کشتید شما بهترین خلق را
بعد از پیغمبر ص و رحم از دلهای شما بر طرف شده آگاه باشید که دوستان خدا همیشه فایز
و اولیای شیطان و لشکر او خاسر و زیان کارند بعد از آن اشعار محنت آثار را خواندند
و دل عالم را کباب کرد قتلتم اخی صبرا فویل لامکم ستجزون نارا حرها یتوقد
برادر بزرگوار مرا کشتید از روی ظلم و او صبر کرد بر مظلومیت پس وای بر شما زود با
که خبر داده شوید باتشی که حرارت آن التهاب میاید از دو سفکتم دماء حرم الله سفکها
و حرمها القرآن ثم محمد الا فابشروا بالنار انکم غدا لفی سقر حقا
یقینا مخلد ریختید شما خونهای چندرا که خدا و رسول حرام و رسول خدا و کتاب

هو بمجلس [illegible] امام [illegible] سلام [illegible] علیهم

خدا و کتاب خدا ریختن آنرا حرام کرده اند پس بشارت باد شما را بآتش که بتحقیق و یقین
مخلد در جهنم خواهید بود و انی لابکی فی حیاتی علی اخی علی خیر من بعد النبی
سیولد بدمع غزیر مستهل مکفکف علی الخد منی دائما لیس یجمد
و بدرستیکه من تا زنده ام بر برادرم که بهترین خلق است بعد از پیغمبر ص خواهم گریست بگریستن
شدیدی مثل باران شده و اشک من بر روییم همیشه جاری خواهد بود و هرگز دیده ام خشک
نخواهد شد از گفتگوی فرزند فاطمه ع مردم بخروش در آمدند و صداها بگریه و نوحه و ناله بلند
کردند و زنان موها را پریشان کردند و خاک بر سر ریختند و روها را خراشیدند و طپانچه بر رو زدند و فریاد
واویلاه و واثبوراه و واحسرتاه برکشیدند و مردها ریشهای خود کندند و صداها بگریه بر کشیدند
شورشی در خلق افتاد که مثل آن کسی ندیده بود بعد از آن سید الساجدین ع زین العابدین بقیة
السلف و ملاذ الخلف و ذروة الحسب و النسب و الشرف امام الخلق و خلیفة الحق علی ابن الحسین ع
با بدن رنجور نحیف ضعیف با دستهای غل و زنجیر در آورده شده با جگر سوزناک و دیده
نمناک اشاره بآن قوم کرد که ساکت شوید مردم ساکت شدند پس برخواست حمد و ثنای
الهی بجا آورد و صلوات بر پیغمبر فرستاد و پس فرمود ایها الناس من عرفنی فقد
عرفنی فانا علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب ع ایگروه خلق هر که مرا میشناسد
هر که مرا شناسد شناخته و هر کس نشناسد بداند منم علی ابن الحسین ابن علی ابن ابیطالب ع
انا ابن المذبوح بشط الفرات من غیر ذحل و لا تراث منم فرزند آنکه
او را در کنار فرات سر بریدند بدون آنکه کار قبیحی کرده باشد که او را مکافات دهند
یا مال کسی خورده باشد که از و مطالبه نمایند انا ابن من انتهک حریمه و سلب
نعیمه و انتهب ماله و سبی عیاله منم فرزند آنکه حرمت او را
ضایع کردند و مالش را بغارت بردند و عیالش را اسیر کردند منم فرزند آنکه او را در راه خدا
شهید کردند و او صبر ورزید و همین فخر مرا کافیست ایها الناس شما را قسم میدهم

هو خطبه خواندن حضرت سید الساجدین ع در کوفه

و من لم یعرفنی

که آیا

که آیا میدانید که شما نوشتید مکاتیب به پدرم و با او عهد و میثاق بستید و خدعه کردید
و او را یاری نکردید و با او مقاتله کردید پس لعنت بر شما باد بآنچه از برای خود پیش فرستادید با آنحضرت
با چه چشم نظر میکنید به پیغمبر خدا در فردای قیامت در وقتیکه بشما بگوید شما عترت مرا کشتید و
پرده حرمت مرا دریدید پس شما از امت من نیستید راوی میگوید از هر طرف صداهای مردم
بگریه بلند شد و بیکدیگر میگفتند هلاک شدید و خبر ندارید پس حضرت فرمود خدا رحمت
کند کسی را که نصیحت مرا قبول و وصیت مرا محافظت کند در حق خدا و رسول و اهلبیت او زیرا
که ما را در تبلیغ رسالت تاسی بحضرت رسالت لازم است پس همگی گفتند یابن رسول الله
صلی الله علیه و آله ما همه سخن ترا میشنویم و مطیع تو میباشیم و خواهان خدمت توئیم
در جنگیم با هر کس که با تو در جنگ است و صلحیم با هر که با تو در صلح است میگیریم یزید را لعنة الله
و بیزاریم از هر کس که بر تو و بر ما ظلم کرده بیزاریم پس حضرت فرمود هیهات هیهات ای غداران و
مکاران دیگر ما گول شما را نمیخوریم آیا میخواهید که با منهم که با پدرم کردید بجا آورید هنوز (چنان نکنید)
جراحت ما به نشده پدرم با اهلبیتش دیروز کشته شدند و هنوز فراموش نکرده ام مصیبت رسول خدا را
و مصیبت پدر و برادرانم را و سوزش آن مصیبتها هنوز در سینه است و تلخی آن هنوز در گلوی
منست و غصه آن در سینه ام مضطرب است شما نه با ما باشید و نه بر ما پس شعری چند خواند که
دل عالمیان را کباب کرد و از مسلم جصاص روایت شده است که گفت پسر زیاد مرا طلبید از برای مرمت (حدیث مسلم جصاص در ورود اهل بیت بکوفه)
و اصلاح دار العماره خود در کوفه روزی مشغول بنائی بودم که ناگاه صدای خروش و فریاد
بسیار از اطراف و نواحی کوفه استماع کردم بخادمی که در پیشم بود رو کرده از او استفسار
کردم که سبب این فریاد و فغان چیست گفت که یکی بر یزید خروج کرده بود لشکر ابن زیاد بجنگ
او رفته بودند او را کشته اند سر او را حال داخل شهر میکنند من گفتم آن خروج کننده که بود
گفت حسین بن علی بن ابیطالب ع من از ترس خادم چیزی نگفتم صبر کردم تا از نزد من رفت
پس دستی که بگچ آلوده داشتم چنان بر روی خود زدم که نزدیک بود دیدههایم کور شود پس دست و روی خود

شستم

شستم و از پشت قصر بیرون آمدم و رفتم بسوی کناسه کوفه دیدم مردم ایستاده منتظر اسیران
و سرهای شهیدانند ناگاه چهل محمل بر چهل شتر بار بود که در آنها بود زنان
و اولاد فاطمه زهرا و پردگیان رسول مختار و اذا بعلی بن الحسین علی بعیر بغیر وطاء
و اوداجه تشخب دما ناگاه دیدم علی بن حسین علیه السلام را که سوار بر شتر برهنه بود و اعضای شریفش
مجروح و خون از رگهای گردنش میریخت و با چال اشک از دیده شریفش میریخت و میفرمود
یا امة السوء لا سقیا لربعکم یا امة لم تراع جدنا فینا ای بدترین امتها خدا
خیر ندهد شما را و رحمت نکند شما را که رعایت حق جد ما نکردید در ما لو اننا و رسول الله
یجمعنا یوم القیمة ما کنتم تقولونا و روز قیامت که همه نزد پیغمبر جمع
شویم آیا جواب پیغمبر خدا را چه خواهید گفت تسیرونا علی الاقتاب عاریة کاننا لم
نشید فیکم دینا ما را سوار بر شتران برهنه میکنید و در شهرها میگردانید
گویا هرگز بکار دین شما نیامده ایم پس شعری چند دیگر خواند که از سوز آن اشعار
در و دیوار را تزلزل در آورد پس شتربانان کوفه نان و جوز و خرما باطفال اهلبیت
میدادند ام کلثوم صیحه بر ایشان زد که یا اهل الکوفة ان الصدقة علینا حرام صدقه بر ما
حرام است پس از دست و دهان اطفال میگرفت و بر زمین میریخت مردم چون آنحال
مسکینزادگان اسیران محنت و بلا مشاهده کردند زار زار میگریستند ام کلثوم چون این حال
مشاهده نمود سر خود را از محمل بیرون کرد و گفت ساکت شوید ای اهل کوفه مردان شما ما را
میکشند و زنان شما بر ما گریه میکنند خدا حکم کند میان ما و شما در قیامت میگوید مسلم در حالیکه
آن مظلومه بزرگوار سخن میگفت که ناگاه شورشی و غوغائی در میان خلق بلند گردید چون نظر
کردم دیدم رایات کفر بلند گردیده و اعلام ضلال برپا شده و سرهای انور بر نیزه نصب
کرده می آیند پیش از همه سرها سر نورانی بازپرورده فاطمه حسین بود و هو زاهر قمری
اشبه الخلق برسول الله و آن سر مانند ماه تابان میدرخشید و شبیه ترین خلق

بود

بود برسول خدا و محاسن شریفش سیاه بود مانند سیاهی و همه وا ز خضاب بر آن محاسن
شریف ظاهر بود و باد بر آن محاسن شریف و بجمیع و بسیار حرکت میکرد ناگاه زینب خاتون
نظر بر آن سر مطهر افتاد از درد دل سر خود را چنان بر چوب محمل زد که دیدم خون از زیر مقنعه‌اش
جاری شد پس با آن نور دلی که داشت اشاره بر آن سر مطهر کرده میگفت یا هلالاً لمّا استتمّ
کمالاً غاله خسفه فابدی غروبا یعنی ای ماه فلک خلافت که طالع شدی و چون به کمال رسیدی
و عالم را بنور خود روشن نمودی و از گردش روزگار و جور اشرار غروب کردی و رخ
را از نظر عالمیان پوشیدی ما توهّمت یا شقیق فؤادی کان هذا مقدّرا
مکتوبا ای پاره دل من هرگز خیال این معنی را نمیکردم و هرگز این توهم را نمیکردم
که مقدر شده است ترا بکشند و سر ترا بر نیزه زنند و مرا شتر سوار نمایند یا اخی فاطم الصغیرة
کلّمها فقد کاد قلبها ان یذوبا ای جان برادر با دختر ستم رسیده‌ات فاطمه تکلم کن که
نزدیک است دلش از فراق تو آب شود یا اخی قلبک الشفیق علینا ما له قد
قسی و صار صلیبا ای برادر دل مهربانت ترا چه رسیده است که بر ما ترحم نمیکند و بر
حال ما نمیسوزد یا اخی لو تری علیّا لدی الاسر مع الیتم کاش میدیدی فرزند نجیبت
اکبر را که با سیری و یتیمی مبتلا گردیده و از ضعف و بیطاقتی بجانب خود با ستنی ...
هر زمانیکه او را اذیت میکنند و او را تازیانه میزنند با چشم گریان ترا میخواند ای پدر
بزرگوار ای نور چشم احمد مختار آخر بنور دیده خود را در پیش خود بطلب و کمپار را از
ادبار یکپرو دل او را بدست بیاور ابن طاوس و شیخ فخرالدین روایت کرده اند
که چون اسیران اهل بیت رسالت و پرده نشینان سرادق عصمت و طهارت و خواتین
حجلات قدس و بانوان محافل انس و بقایای عترت طاهره محمد مختار و صبایای حیدر
کرار با محور فلک دانش و مردمک دیده بینش قطب دایره هدایت و خورشید سپهر
عصمت و طهارت زین العباد و سید السجاد و حجة العباد و شفیع المعاد علی ابن

الیتم ... یطیق وجوبا

کلا او وجوه بالنقرب ... ... دمع سکوبا

الحسین با سرهای مقدسه منوره مطهره شهیدان کربلا و قربانیان کوی وفا وارد کوفه گردیدند
خبیث ابن الخبیث و لعین ابن اللعین عبیدالله ابن زیاد در دار الکفر خود نشسته بود امر اذن
عام داد که هر که خواهد داخل شود و بنا بر بعضی از روایات در روز بعد از ورود اهل بیت
چنین کاری کرد یاری بعد از اجتماع خلق امر با حضار آن جگر گوشگان خلق را
در مجلس نحس خود حاضر کرد اهلبیت را مانند بندگان بمجلس عام حاضر کردند وا ویلا پیغمبر خدا
کجا بود تا سر فرزندش را در نزد پسر زیاد ببیند و اهلبیتش را باینحال مشاهده نماید ایا
فاطمه زهرا کجا بود که دخترانش را در مجلس پسر زیاد ببیند تو گوئی بخیر الزهراء ان بناتها
یشهرن بین طغاتها و بغاتها کو کسیکه خبردار کند فاطمه زهرا را که دخترانش را
شهره طاغیان و ظالمان کردند و رسوای در میان خلق نمودند یا فاطم الزهراء قومی
و اندبی اسراک فی اشراک ذلّ عداتها ای فاطمه برخیز و نوحه کن بر اسیرانت که در
قید و بند و دام ذلت دشمنان افتاده اند آه زینب خاتون پیش بود چون داخل
شد بر آن لعین سلام نکرد و بکسی التفات ننمود زنان و دختران سید الشهداء در عقب
او بودند زینب خاتون رفت و در گوشه نشست کنیزان دور او را گرفتند و هی متنکرة
و علیها ارذل ثیابها پست ترین جامها پوشیده بود و بشیخ طرح میکوید خود را در میان زنان
پنهان میکرد و روی شریف خود را با آستین خود میپوشید زیرا که مقنعه او را از و
برده بودند آن ملعون پرسید کیست این زن و بروایت دیگر دو مرتبه پرسید جواب نشنید
در دفعه سیم یکی از کنیزان گفت هذه زینب بنت علی پس رو باو کرد و گفت بحق جدت
پیغمبر خدا صلعم که با من تکلم کن گفت چه میخواهی از من و حال آنکه مرا رسوا کردی در خلق میان
و حرمت من کردی آن ملعون بعضی از کفریات از زبان نجسش جاری شد زینب خاتون تاب
نیاورده او را جواب داد و فرمود زود باشد که خدا جمع نماید میان تو و جماعتی
را که بیگناه کشتی و ایشان با تو مخاصمه خواهند نمود فاستعدّ جوابا و انی لک به

احمد مختار کرد و سر مقدس ... صح

وهی متخفی من النساء ... ... صح

مستعد جواب باشی و کجا خواهی داشت جواب این فقره نا صواب ابن زیاد ازین سخن در خشم شد و گویا اراده قتل او کرد و بروایتی حکم بقتل او کرد عمر بن حریث گفت زنست و بر گفته زنان مواخذه نتوان کرد پس آن ولد الزنا گفت خدا شفا داد مرا از برادر طاغی تو و متمردان اهلبیت تو سینه مرا از ایشان شفا داد و زینب خاتون گفت لَقَدْ قَتَلْتَ کَهْلِی وَ قَطَعْتَ فَرْعِی وَاجْتَثَثْتَ اَصْلِی فَاِنْ کَانَ هٰذَا شِفَائُکَ فَقَدِ اشْتَفَیْتَ یعنی بزرگ ما را کشتی و اصل و فرع ما را بر انداختی اگر شفای تو باینها حاصل شد پس شفا یافتی و بروایتی ام کلثوم گفت اگر دیده تو روشن شد بکشتن حسین علیه السلام دیده جدش بسیار روشن بود ... او را میبوسید لبهای او را و میمکید او را و بر دوش خود سوار میکرد ابن نما و سید گفته اند پس متوجه ... شد و گفت کیست این گفتند علی بن الحسین است گفت آیا علی بن الحسین را خدا نکشت حضرت فرمود برادری داشتم که مسمی بعلی بن الحسین بود مردم او را کشتند گفت بلکه خدا او را کشت حضرت فرمود که اَللّٰهُ یَتَوَفَّی الْاَنْفُسَ حِیْنَ مَوْتِهَا ابن زیاد گفت آیا ترا جرئت در جواب من هست پس امر بکشتن او کرد و بروایت دیگر چون آن ولد الزنا امر بکشتن آنحضرت فرمود ... جناب زینب خاتون ... خطاب حضرت فرمود تا این آیا کی پرده حرمت خدا ام را میدری میان کسانیکه او را نشناسد و کسانیکه او را میشناسند خدا دستها و پاهای ایشانرا قطع کنند آن ولد الزنا آتش غضبش مشتعل شد و امر بقتل امام علیه السلام کرد شیخ مفید و ابن نما روایت کرده اند که چون آن مخدرات زدکان بکس و اسیران بیمونس این سخن را شنیدند مضطرب شدند زینب خاتون برخواست و بآنحضرت چسبید و گفت وَاللّٰهِ لَا اُفَارِقُهٗ فَاِنْ قَتَلْتَهٗ فَاقْتُلْنِیْ مَعَهٗ ای پسر زیاد بس است آنچه ریختی از خونهای ما بخدا قسم که از وجدا نمیشوم اگر او را میخواهی بکشی مرا با او بکش آنحضرت فرمود ای عمه ساکت باش تا جواب او بگویم پس فرمود ای پسر زیاد آیا مرا از قتل میترسانی نمیدانی که کشته شدن از برای ما در راه خدا عادت است و شهادت از برای ما کرامت است و آن ولد الزنا ساعتی برایشان نظر کرد و گفت عَجَبًا لِلرَّحِمِ بخدا قسم گمان میکنم

که دوست میدارد که اگر من او را بکشم او را نیز با او بکشم پس امر کرد که دست از و بردارند شیخ مفید روایت کرده است که چون سر مقدس سید الشهدا علیه السلام را بمجلس پسر زیاد آوردند و در برابر روی او گذاردند آن ولد الزنا گاه گاه با تبسم بسر مقدس نظر میکرد و او را بلاوه تبسم مینمود چوبی بر دست داشت بر دندانهای شریفش میزد و بروایتی از چوب خود لبهای مبارک آنجناب را از روی هم بر میداشت و نظر بر دندانهای مبارک او میکرد و میگفت اِنَّ الْحُسَیْنَ حَسَنُ الْمَضْحَکِ جانهای عالمیان فدای لب و دندان تو بادای ابی عبدالله و میگفت ای ابی عبدالله زود پیر شده و بروایت ابن نما و ابن جوزی از انس بن مالک روایت کرده اند که آن ملعون بر لب و دندان سرور شهیدان چوب میزد و میگفت اِنَّهٗ کَانَ لَحَسَنَ الثَّغْرِ حسین خوش لب و دندان بود پس گفتم بخدا قسم چه بسیار قبیح و بد عملی است که مرتکب شده لَقَدْ رَاَیْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ یُقَبِّلُ مَوْضِعَ قَضِیْبِکَ من خود دیدم که پیغمبر خدا همین موضع را که تو چوب میزنی بوسه میداد و بروایت دیگر زید بن ارقم در کنار آن ولد الزنا بود و آنمرد پیری بود و از اصحاب حضرت رسالت مآب بود و چون این حال را از آن ولد الزنا دید گفت اِرْفَعْ قَضِیْبَکَ عَنْ هَاتَیْنِ الشَّفَتَیْنِ چوب را از این لب و دندان مطهر بردار قسم بخدائی که شریک ندارد که آنقدر پیغمبر خدا این لبها را بوسید که احصا نمیتوان کرد پس صدا بگریه و ناله بلند کرد ابن زیاد گفت خدا ترا بگریاند آیا گریه میکنی که خدا ما را فتح داده اگر پیر و خرف نبودی گردنت را میزدم و بروایت دیگر زید گفت که حدیثی از برای تو بگویم از این بخشم تر شوی دیدم روزی رسول خدا را که حسن را بر زانوی راست و حسین را بر زانوی چپ نشانیده دست بر سر ایشان میکشید و میگفت اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْتَوْدِعُکَ اِیَّاهُمَا وَصَالِحَ الْمُؤْمِنِیْنَ خداوندا من ایشانرا بامانت بتو میسپارم و بشایستگان از مومنین ای پسر زیاد نیکو محافظت نمودی امانت پیغمبر را پس زید از پیش آن ملعون برخواست و صدا بگریه بلند کرده میگفت بعد ازین ای گروه عرب بندگان شدید ای

فحمل ینظر الیه و [illegible]

معاشر عرب بعد از امروز شما همه ذلیل شدید و مملوک گردیدید وای بر شما فرزند فاطمه را
کشتید و پسر مرجانه را بر خود امیر گردانیدید تا نیکان شما را بقتل رساند و بدان شما را بندگی گیرد
راضی شدید بذلت دور باد از رحمت خدا کسیکه باین راضی شد و باینحال از مجلس نحس آن لعین بیرون
رفت و چنانچه در بعضی از اخبار است در وقتیکه سید الساجدین ع را بنزد آن لعین آوردند
و سر مقدس پدر را در برابر آن لعین دید در آنوقت آن ملعون چاشت میخورد و بدعای آنحضرت
آنحضرت در وقتیکه سر آن لعین را بجهت آنحضرت آوردند نیز آنحضرت چاشت میخوردند بعد
انقضای مجلس آن لعین امر کرد تا اهلبیت را بخانهٔ در کنار مسجد اعظم و بنا بروایت ابی نعیم
امر کرد تا سید الساجدین را بغل و زنجیر آوردند و باز نان بردند بحبس راوی میگوید که من با
ایشان بودیم بکوچه نگذشتیم مگر آنکه او را مملو یافتیم از زن و مرد که مشاهده حال آن اسیران
و دیدار جوانان میکردند و طپانچه بر رو میزدند تا آنکه رسانیدند بدر زندان فحبسوا فی سجن
وضیق علیهم پس ایشان را بزندانی محبوس کردند و بر ایشان تنگ گرفتند
بروایت سید ابن طاوس زینب خاتون گفت لا یدخل علینا عربیة الا ام ولد
او مملوکة فانهن سبین کما سبینا زنی از قبیله عرب نزد ما نیامد و کسی بنسب در ما آمد
و شد میکرد مگر کنیزان که ایشان نیز مثل ما اسیر شده بودند شیخ مفید و سید ابن طاوس
و طبرسی با اختلاف لفظ روایت کرده اند که روز دیگر لعین ابن لعین امر کرد که سر مطهر منور ریحانهٔ
رسول الله را بر سر نیزه کنند و در کوچه‌های کوفه و قبایل کوفه بگردانند واویلاه امر آن ولد الزنا
سر مطهر را بر نیزه کردند و در کوچه‌های کوفه میگردانیدند ابن حبیش میگوید اول راس رفع علی
الخشبة راس الحسین اول سری که بر سر چوب کردند سر مقدس حسین ع بود
که بر سر چوب زدند و در دور کوفه گردانیدند ابن جوزی در مرآت الزمان روایت کرده
از سلمة ابن کهیل که میگوید دیدم آن سر مطهر را که بر نیزه زده بودند و آن سر مطهر تلاوة
قرآن مینمود چون گوش دادم میگفت فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم و شیخ مفید

از زید بن

تکلم کردن سر مقدس بر سر نیزه

از زید بن ارقم روایت کرده است که چون آن سر مبارک را از نزد من عبور دادند شنیدم
این آیه را میخواند ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا
چون این را دیدم موهای بدنم برخاست شد گفتم یا ابن رسول الله سر ترا بر نیزه زدن عجیب
تر است از قصه اصحاب کهف و رقیم ابن طاوس میفرماید که سزاوار است که بیان کنم بطریق
مثل این اشعار را و بعضی ذکر کرده اند که هاتفی در بالای سر ابن زیاد این اشعار راس ابن بنت
محمد و وصیه للناظرین علی قناة یرفع والمسلمون بمنظر و بمسمع لا
جازع منهم و لا متوجع سر فرزند پیغمبر و وصی او بر نیزه میزنند
بجهت اینکه مردم ببینند و نظر کنند و جماعتی که میگویند مسلمانیم میبینند و میشنوند و کسی براو
جزع نمیکند و کسی دلش از این بلیه بدرد نمیاید کحلت بمنظرک العیون عمایة و اصم رزئک
کل اذن تسمع کور شود دیده که ترا باین حال ببیند و نگرید و کر شود گوشی که مصیبت
ترا بشنود و دلش بر تو نسوزد ایقظت اجفانا و کنت لها کری و انمت عینا
لم تکن بک تهجع دیده‌های دوستانت را که از برکت وجود تو امن و امان بود
و بخواب راحت بود و از مصیبت خود بزحمت انداختی و خواب را از ایشان بردی و دیده‌های
دشمنان خدا را که از تشویش تو بخواب نمیرفتند بعد از کشته شدن تو بخواب راحت
رفتند و در امن و امان شدند ما روضة الا تمنت انها لک حفرة و لخط قبرک مضجع
و در حدیث دیگر روایت شده است که جمعی نقل کرده اند که چون سر مقدس آنحضرت را در
کوفه بر نیزه کردند سوره کهف را خواند تا باین آیه رسید انهم فتیة آمنوا بربهم و
زدناهم هدی و از دیگری نقل شده که سر مقدس مطهر او را در کوفه بر درخت
آویختند گوش فرا داشتم این آیه را میخواند فلا تحسبن الله غافلا عما یعمل
الظالمون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون و در بعضی از کتب

معتبر از حارث بن وکیده روایت شده است که گفت من از کسانی بودم که در لشکر ابن زیاد بودم شنیدم که سوره کهف تلاوت میفرمود من در شک افتادم و در تحیر فرو رفتم از یک جهت میشنوم صدای سید الشهدا را و تعمق او را از یک جهت فکر میکنم که سر بریدن چگونه کلام مینماید که یک مرتبه دیدم من گفت یابن وکیده آما علمت انا معاشر الائمة احیاء عند ربنا نرزق آیا نمی دانی که ما معاشر ائمه زنده میباشیم همیشه و مرگ ما را فانی نمی نماید چون این را اشنیدم تعجبم زیادتر شد در دل گفت نباید گذاشت که این سر مطهر در دست این جماعت بوده باشد که با او این استخفاف وادارند پس در دل گفت من این سر را میدزدم از ایشان ناگاه شنید که خطاب فرمود که یابن وکیده لیس لک الی ذلک سبیل ای پسر وکیده باین فکری که کرده راه نخواهی یافت و از جهة تو میسر نخواهد شد ریختن ایشان خون مرا اعظم است در نزد خدا از گردانیدن سر من پس بگذار هر چه میخواهند بکنند زود باشد که بدانند قبح عمل خود را اذا الاغلال فی اعناقهم و السلاسل یسحبون سید ابن طاوس روایت کرده است که ابن زیاد نامه به یزید بن معویه نوشت و خبر داد او را بکشتن حسین علیه السلام و اسیر کردن زنان او و نامه دیگر بعمرو ابن سعید بن عاص که والی مدینه بود نوشت و در آن نامه درج کرده بود خبر شهادت آن امام مظلوم را و اسیری اهلبیت او را و بروایت شیخ مفید عبد الملک بن ابو الحرث را فرستاد بسوی مدینه که برو بسوی عمرو ابن سعید و بشارت کشتن حسین را باو برسان عبد الملک میگوید رفتم تا بمدینه رسیدم یکی از قبیله قریش من رسید مرا دید از راه پرسید چه خبر داری گفتم خبر را از نزد امیر خواهی شنید آمد و یافت که خبر خوشی نیست گفت انا لله و انا الیه راجعون و الله قتل اقسم که حسین را کشته‌اند و ما بالین پناه که از او رفتم تا بنزد عمرو ابن سعید گفت چه خبر داری گفتم خبری که ترا خوشحال نماید حسین کشته شد و عیالش اسیر شد آن ملعون گفت تو که قاصد مح

خبر دادن عبید الله ابن زیاد ملعون یزید پلید و عمر بن سعد را که والی مدینه بود لعنهم الله بکشتن سید الشهدا و اسیر نمودن اهلبیت او واویلاه الحسین

بیرون رو و در کوچهای مدینه ندا کن بیرون رفتم و در کوچهای مدینه فریاد زدم الا قتل الحسین الا قتل الحسین چون صدای کشتن آنحضرت در شهر بلند شد و خبر دار شدند بنی هاشم دیدم از خانهای بنی هاشم صدای شیون و ندبه و نوحه بلند شد بنحوی که بخدا قسم هرگز مصیبتی مثل مصیبت بنی هاشم ندیده بودم از هر طرف ناله و آه و واحسیناه بلند شد و واغریباه برکشیدند چون برگشتم بسوی عمرو همینکه نظرش بر من افتاد تبسم کرد و خندید پس این شعر را بتمثل خواند عجت نساء بنی زیاد عجة کعجیج نسوتنا غداة الارنب یعنی زنان بنی هاشم بفغان و خروش در آمدند همچنانکه زنان ما بفغان و خروش در آمدند در وقت کشتن فلان پس گفت هذه واعیة بواعیة فلان این خروش بجای آن خروش پس عمرو ابن سعید ملعون رفت بسوی مسجد و خطبه خواند و بعضی از هذیانات گفت اظهار عدم رضا بر کشتن سید الشهدا نمود گفت لکن چکنیم با کسی که شمشیر ما را کشیده میخواهد ما را بکشد مگر اینکه او را بکشیم عبد الله ابن سائب برخواست و گفت لو کانت فاطمة حیة فرأت رأس الحسین لبکت اگر فاطمه در دنیا بود و سر حسین را میدید هر آینه البته میگریست و میخروشید آن ملعون دست بر رویش زد که ای احمق نعاطمه از تو بپدر او و عمو دست و شوهر او برادر ما است و فرزند او فرزند ما است اگر فاطمه زنده بود بر او میگریست و جگرش بر او میسوخت و لکن ملامت میکرد کسی را که او را کشت و دفع نمود او را از خود شیخ مفید رحمه الله فرموده که چون آن خطبه را خواند و خبر در مدینه منتشر شد مصیبتی عظیم در میان بنی هاشم برپا شد و در خانهای خود ماتم آن مظلوم را برپا کردند زینب دختر عقیل با خواهرانش موها را پریشان کردند و شروع به شیون کردند و زینب میگفت ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا فعلتم و انتم آخر الامم بعترتی و باهلی بعد مفتقدی منهم اساری و منهم ضرجوا بدم یعنی چه خواهید گفت در جواب پیغمبر خدا در وقتیکه سوال نماید از شما این چه عمل بود که با اهلبیت من کردید بعد از من که بعضی را باسیری مبتلا کردید و بعضی را کشتید و بدن ایشان را بخونشان رنگین کردید ما کان هذا جزائی

لیوفنا غداة الارنب

إِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ أَنْ تَخْلُفُونِي بِسُوءٍ فِي ذَوِي رَحِمٍ این جزای من نبود
سزاوار نبود که در عوض نصیحتهای من با عترت من چنین کینه که آزار کردند خبر عبدالله جعفر آمد و خبر
کشته شدن پسرها رسید او بود و عبدالله گفت إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ یکی از غلامانش
گفت این بلیه از حسین ع بما رسیده عبدالله او را دشنام داد و گفت آیا از برای حسین ع
مثل این کلام میگوئی بخدا که من اگر خود میبودم جان خود را فدای او میکردم و همین الم
از فتنه تسلی میدهد که ایشان با پسر عمم شهید شدند و جان خود را نثار او کردند پس رو کرد
بمردم و گفت حمد خدا اگر گران است بر من کشته شدن حسین ع ولکن بحمد الله که اگر من نبودم
که بدست خود جهاد کنم در برابر رویش فرزندانم بودند او را یاری کردند و بروایتی
چون خبر در مدینه افتاد زنی ~~گریه کنان~~ زنی گریه کنان و شیون کنان داخل خانه ام سلمه
زوجه محترمه پیغمبر شد و گفت ای ام سلمه بیت ... ام سلمه چون این را شنید گفت
فَعَلُوهَا آخر فرزندم را کشتند و این مصیبت را مرتکب شدند خدا قبرهای ایشان را
پر از آتش کند و ابن ... روایت کرده که یزید بن معاویه دو نفر از افاضل اهل شام را
فرستاد بسوی مدینه که خبر کشته شدن حسین ع المدینه برسانند چون این خبر اثر کرد در ...
افکندند شیونی عظیم برپا شد یکی از دختران عبدالمطلب با موی پریشان دست بر سر گذارده
بیرون آمد تا مشاهده بنماید که چه خبر میباشد آیا راست است این خبر یا دروغ چون یافت
که پناه عالمیان را شهید کردند خروشی و شیون برآورد و شعری چند در مرثیه آنحضرت
آنحضرت خواند و بروایت شیخ مفید از آن روزی که خبر شهادت آنحضرت باهل مدینه رسید
اهل مدینه در دل شب منادی را شنیدند که ندا میکرد بنحوی که آواز او را می شنیدند و او را
نمی دیدند و میگفت أَيُّهَا الْقَاتِلُونَ جَهْلاً حُسَيْناً أَبْشِرُوا بِالْعَذَابِ وَالتَّنْكِيلِ
ای کسانیکه کشتید از روی جهل و نادانی حسین ع را بشارت باد شما را بعذاب و نکال كُلُّ أَهْلِ
السَّمَاءِ يَدْعُو عَلَيْكُمْ مِنْ نَبِيٍّ وَمُرْسَلٍ وَقَبِيلٍ قَدْ لُعِنْتُمْ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ

مُوسَىٰ وَصَاحِبِ الْإِنْجِيلِ همه اهل آسمانها بر شما نفرین میکنند و شما ملعون انبیا شدید
از زبان پیغمبران و صاحب بحار از نطنزی در کتاب خصایص روایت کرده که او از ابن
ربیعه و او از ابی قبیل روایت کرده که در مدینه در میان آسمان و زمین شنیدند که منادی
ندا میکرد باین شعار: يَا مَنْ يَقُولُ بِفَضْلِ آلِ مُحَمَّدٍ بَلِّغْ رِسَالَتَنَا بِغَيْرِ تَوَانِي قَتَلَتْ
شِرَارُ بَنِي أُمَيَّةَ سَيِّداً خَيْرَ الْبَرِيَّةِ مَاجِداً دستانی ای کسیکه قائل میباشی
بکمالات و فضل آل محمد پیغام مرا بدوستان ایشان برسان و بگو که اشرار بنی امیه
آقای عالمیان را کشتند و بهترین خلق را شهید کردند و بزرگ و مهتر همه را کشتند ابن
الْمُفَضَّلِ فِي السَّمَاءِ وَابْنَهُمَا سِبْطَ النَّبِيِّ وَهَادِمِ الْأَوْثَانِ کشتند فرزند کسی را که در آسمان
و زمین او را بر همه کس تفضیل میدهند کشتند سبط پیغمبر را و فرزند شکننده بتها را
بَكَتِ الْمَشَارِقُ وَالْمَغَارِبُ بَعْدَ مَا بَكَتِ الْأَنَامُ لِكُلِّ لِسَانٍ همه عالم از مشرق و مغرب
بر او گریستند و هر مخلوقی بر او گریست بزبان. مجلس دهم در بیان کیفیت ورود
کاروان الم و محنت بشام و غم و حکایات شام بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْبَأْسَاءِ وَالنَّعْمَاءِ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلَى
الْمَبْعُوثِ لِإِرْشَادِ الضُّوَّالِ فِي الظَّلْمَاءِ وَالْهَادِي إِلَى النَّجَاةِ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ
سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الَّذِينَ لَهُمْ نِظَامُ الْخَلْقِ وَبِهِمْ قِيَامُ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ سِيَّمَا
عَلَى رَيْحَانَتِهِ وَسِبْطِهِ الْمَظْلُومِ صَاحِبِ الْكَرْبِ وَالْمِحْنَةِ وَالْبَلَاءِ الَّذِي
لَمْ يُرَ مِثْلُهُ فِي ابْتِدَاءِ الْوُجُودِ إِلَى الْانْتِهَاءِ بَكَتْ عَلَيْهِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ
وَتَبْكِي عَلَيْهِ فِي الصَّبَاحِ وَالْمَسَاءِ بِدَمْعَةٍ حَمْرَاءَ شَدِيدِ الْعَنَاءِ عَظِيمِ
الْبَلَاءِ قَلِيلِ الْعَزَاءِ قَتِيلِ الظَّمَاءِ مَفْقُودِ الْحُمَاةِ مَسْلُوبِ الرِّدَاءِ مَنْزُوعِ
الْحِذَاءِ مَنْبُوذِ الْعَرَاءِ مُقَطَّعِ الْأَعْضَاءِ مُرَضَّضِ الْأَشْلَاءِ الَّذِي أَحَاطَ
بِهِ أَهْلُ الشَّقَاءِ وَنَادَى عَلَيْهِ أَوْلَادُ الْبَغَاءِ بِالْبُكَاءِ وَالْعَدَاءِ وَانْقِضَاءِ

الاصوات والضوضاء بعد قتل الاخوة والابناء وقطع الاشلاء
فاذاقوه شرب الحتوف من بعد السيوف مطروحا على الرمضاء منبوذا
في البيداء مقطوع الراس من القفاء مطروحا كالاشياء تجول عليه
الخيل الدهماء وتكسره عشر القضاء من الارجاء فهو ابو الشهداء واخو
الشهداء وسيد الشهداء وامام السعداء سيدنا المظلوم ابي عبد
الله الحسين بن علي فقد قال الله واذ اخذنا ميثاقكم لا تسفكون دماءكم
ولا تخرجون انفسكم من دياركم ثم اقررتم وانتم تشهدون
این آیه در تعییر و سرزنش و مذمت یهود نازل شده که خدا از ایشان عهد و میثاق گرفت
از اینکه خون ناحق نکنند و کسی را از خانه اش بیرون نکنند پس ایشان شکستند عهد و میثاق
الهی را و تکذیب کردند پیغمبران چند را و کشتند اولیاء او را و چون بمقتضای اخبار کثیره
آنچه در امم سابقه روی داد درین امت نیز واقع میشود حذو النعل بالنعل پس باید آنچه
آن یهود در زمان آن امت کردند درین امت نیز واقع شود و لهذا وارد شده است که چون
این آیه شریفه نازل شد جناب رسالتمآب فرمودند آیا خبر دهم شما را بگروهی که شبیه
اینجماعت از یهود این امت عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود گروهی از امت من که
دین و ملت مرا بخود می بندند میکشند افضل ذریه مرا پاکیزگان عترت مرا و
تبدیل میکنند شریعت و سنت مرا و یقتلون ولدی الحسن والحسین کما قتل
اسلاف الیهود زکریا و یحیی میکشند فرزندان مرا حسن و حسین ع همچنانچه
اسلاف یهود زکریا و یحیی را کشتند آگاه باشید که خدا لعنت میکند این گروه را همچنانچه
لعنت کرد آن گروه یهود را و خواهد فرستاد بسوی بقیه ذریه ایشان هادی مهدی را
قبل از روز قیامت که ایشان را بشمشیرهای اولیای خود بسوزاند و بجهنم واصل نماید خدا
لعنت کند کشندگان حسین را و دوستان ایشان را و یاوران ایشان را و کسانی را

که رسالت ندا لعن ایشان بی نغمة الا وصلی الله علی الباکین علی الحسین رحمة وشفقة
وتبلا لاعدائهم صلواة و رحمت خدا بر کسانی باد که میگریند بر حسین ع از روی شفقت و مهربانی
و تبرا جستم بر او و لعنت میکنند دشمنان او را و سینه های ایشان مملو است از غیظ و خشم
بر ایشان آگاه باشید که کسانیکه راضیند بقتل او و شریک میباشند قاتلان او را در
کشتن او آگاه باشند که کشندگان او و یاوران ایشان و پیروان ایشان بری میباشند
از دین خدا بدرستیکه خداوند جلیل امر میفرماید ملئکه مقربین را که ضبط نمایند اشک چشم
گریه کنندگان بر او را و ببرند بسوی خزان بهشت پس ایشان را ممزوج مینمایند بآب حیوان
پس زیاد میشود در شیرینی و گوارائی آن و نیز میبرند در هاویه و آنرا ممزوج بحمیم و صدید و غسلین
جهنم میکنند پس شدید میشود حرارت آن بر کسانیکه میریزند اشک ایشان را بسوی آن از اعدای
ال محمد هزار ضعف آری آنچه در آن امتها شد درین امت نیز واقع گردید اگرچه
بسیاری از امور کیفیت تطبیقش بعقل هر کس نرسد ولکن در نظر عارفان هویداست
در آن امت بعد از رفتن موسی از میان قوم خود قومش از دین برگشتند و گوساله پرست
شدند و هرون را ضعیف کردند و بر او ستم و ظلم کردند و درین امت نیز بعد از رفتن پیغمبر
آخر الزمان بر هرون این امت علی ابن ابیطالب ستم و ظلم کردند و بعد از پیغمبر چند همه
امت از دین برگشتند و گوساله پرست شدند مگر قلیلی و گوساله این امت اعرابی اول
بود در بنی اسرائیل صفورا دختر شعیب زن موسی ع با وصی او یوشع ابن نون محاربه نمود
و با او لشکر کشی نمود نظیر آن درین امت حمیرا زن پیغمبر ص با وصی او علی ابن ابیطالب
محاربه نمود و لشکر کشید و شمشیر بر روی او کشید در آن امتها اهل حضور پیغمبر خود را
کشتند و گوشت او را پختند و خوردند درین امت هند جگرخوار جگر حمزه را مکید و خورد
و خواست که بخورد در دهنش سنگ شد تا گوشت طاهر او جزو بدن آن ملعونه
نشود در آن امتها چند زن بد در حباله نکاح پیغمبران بودند مثل زن لوط و نوح در نظیر ش

بعد از رحلت پیغمبر

در این امت دو زن پیغمبر است در آن امتها بعضی از زنان نیک بودند در تحت کفار
که بر شوهر یکی زن جبر زدشت مثل آسیه زن فرعون نظیرش درین امت ام کلثوم و زن
که در تحت فلان بودند و سکینه دختر سید الشهدا که در تحت مصعب ابن زبیر بود در آن امتها بعضی
از پیغمبران غایب شدند مدتهای طولانی نظیر آن درین امت غیبت صاحب الامر است
عجل الله فرجه در آن امتها بر مثل حضرت موسی و عیسی کسی مطلع نکردید در کودکی پیغمبر
کردیدند درین امت جناب جواد و جناب صاحب الامر که در کودکی صاحب خلافت و
امامت گردیدند در آن امتها حضرت یوسف مبتلا شد بمحبت زلیخا نظیر آن جناب مجتبی
مبتلا شد بمحبت آن زن ... که مانند آفتاب خوشروی بود و همینکه نظرش بر آن حضرت افتاد
عاشق آنحضرت شد و خود را در خیمه آنحضرت انداخت و دست ایشان برنخورد اشت
در آن امتها بخت النصر بیت المقدس را خراب نمود درین امت حجاج ابن یوسف ثقفی
ملعون کعبه معظمه را خراب کرد در آن امتها بعضی از نیکان را طول عمر بود مثل نوح و خضر
و بعضی از بدان مثل عوج بن عنق درین امت نیز چنین است از نیکان جناب صاحب الامر
است و از بدان دجال ملعون است در آن امتها فرزند شش ماهه متولد شد مثل یحیی
ابن زکریا در این امت حسین ابن علی بود که شش ماهه متولد گردید در آن امت آسمان خون
گریست بر یحیی ابن زکریا در این امت نیز خون گریست بر حسین ابن علی در آن امتها گریه
کنندگان چند بودند که بعضی از آب دیده اش گیاه از زمین میروید و آه سینه
میکشید و از آن میسوخت درین امت نیز بکائی چند بود مثل فاطمه که آنقدر گریست که
اهل مدینه تنگ آمدند و پیغام دادند که یا شب گریه کن یا روز تا ما دری ایمن قدری
آرام گیریم و مثل علی ابن الحسین که چهل سال بر پدر بزرگوارش گریست تا اینکه
از بسیاری گریه ترسیدند هلاک شود تا آنکه روزی یکی از غلامان گفت فدای تو شوم
میترسم خود را هلاک کنی و گناه کار شوی فرمود اِنَّمَا اَشْکُو بَثِّی وَحُزْنِی اِلَی اللهِ وَ

اَعْلَمُ مِنَ اللهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ پس فرمود اِنِّی لَمْ اَذْکُرْ مَصْرَعَ الْحُسَیْنِ بَنِی فَاطِمَةَ
اِلَّا خَنَقَتْنِی الْعَبْرَةُ یاد نمیکنم کشته شدن اولاد فاطمه مگر آنکه گریه گلوی مرا میگیرد
در آن امتها یوسف صدیق را اسیر کردند و در زندان انداختند نظیر آن درین امت
علی ابن الحسین و موسی بن جعفر را اسیر کردند و در زندان محبوس کردند سر یحیی را
بجهة زن زناکار بهدیه بردند و سر حسین را نیز بجهة پسر معویه بهدیه بردند و سر یحیی
در مجلس آن زانی سخن میگفت و در مواضع متفرقه تلاوت قران از او شنیدند و میگفت
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ و در شب لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ میگفت سهل ابن سعید
میگوید در کوفه بودم که سر مقدس سید الشهدا را داخل کوفه میکردند رفتم پای باب
خزیمه دیدم مردم ایستاده بودند و منتظر اسیران و سرهای مقدسه بودند
ناگاه دیدم سر مقدس سید الشهدا را بر نیزه بلندی زده بودند و آن سر مقدس
سوره کهف میخواند چون باین آیه رسید اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحَابَ الْکَهْفِ وَالرَّقِیمِ
کَانُوا مِنْ آیَاتِنَا عَجَبًا بگریه در آمدم و گفتم یابن رسول الله سر تو بر نیزه زدن عجیب تر
از قصه اصحاب کهف و رقیم است خداوندا تو بر هر چیز قادری چون باینجا رسید حالتی بمن رو
داد که تاب نماند پس مدهوش شدم و غش کردم و برو در افتادم و بعد
افتادم و بهوش نیامدم مگر آنکه در وقتیکه سوره تمام کرده بود و بدانکه ظلمی که بر آن
حضرت شد اعظم از ظلم پیغمبران سلف بود اگرچه نظیر آن بر پیغمبران نیز واقع شد بلکه اعظم
از ظلم عالمیان بود و اگرچه نظیر آن ظلمها در عالم بسیار واقع شده باشد زیرا که
ظلم اگرچه قبیحست لکن آن مظلوم هرچند جلیل تر باشد ظلم بر او قبیحتر است و لهذا ظلم بر جاهل
مانند ظلم بر عالم نیست و ظلم بر فاسقی مثل ظلم بر عادل مؤمن نیست و هرچند در مرتبه علم
و فضل و تقوی بلند مرتبه تر باشد ظلم بر او قبیح تر است و همچنین با وجود قبح ظلم مطلقا ظلم بر صاحب
حق اقبح است و کذا ظلم عبد نسبت بسید قبیح است از ظلم بغیر ایشان است و هر چند

و سر حسین نیز بر بالای نیزه سخن میگفت صح

حق

حتی شخص اعظم باشد ظلم بر او اعظمست و این از واضحات است و از اینجا معلوم میشود
عظیمی این ظلم و هرچند سید الشهدا علیه السلام را بهتر شناختی و مرتبه اش را عظیمتر دانستی
مصیبتش را عظیمتر خواهی دانست و اگر خواهی مرتبه اش را بدانی و حشر اندامی مستمع
باشی تا اشاره بآن شود و اگرچه شناختن مرتبه ایشان از برای امثال ما ممکن
نیست بدانکه بمقتضای حدیث اِنَّ الَّذِی ظَهَرَ لِلْمَلٰئِکَةِ الْمُقَرَّبِینَ مِنْ مَعْرِفَتِنَا اَهْلَ الْبَیْتِ
قَلِیلٌ مِنْ کَثِیرٍ لَا یُحْصٰی که مضمونش این است که آنچه ظاهر شد از برای ملائکه مقربین
از معرفت ما اهلبیت رسالت قلیلی از کثیر است که احصا نمیتوان نمود و طریق معرفت
ایشان بر این عقول ضعیفه مسدود و سمند سریع السیر ادراک عقل و وهم را در میدان
کثیر الفضای معرفت کمالات ایشان از سیر قلیلی ممنوع و مسدود میدارد زیرا
که هرگاه متوطنان حظایر قدس و مقربان بارگاه انس را با مقامات عالیه و عدم
انغماس در کدورات جسمانیه و شهوات حیوانیه و با رفع کثیری از حجب حاصل
نباید از معارف ایشان الا قلیلی از کثیر لا یحصی پس عقول دیگران از کجا دست رس خواهد
بود و ادراک قاصر ما از کجا مجال آنجا که عقاب پر بریزد از نشیه لاغری چه خیزد کلینی
بسند معتبر از سدیر صیرفی روایت میکند که حضرت صادق علیه السلام با و فرمود که آیا قرآن
خوانده گفت بلی فرمود دیده از کتاب الله این آیه را قَالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتَابِ
اَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ اَنْ یَرْتَدَّ اِلَیْکَ طَرْفُکَ و این آیه در مقام مدحست که سلیمان تخت
بلقیس را طلب کرد یکی گفت در فلان مقدار سفر میآورم حقتعالی که آنکه در نزد او بود
علمی از کتاب گفت من میآورم آنرا قبل از زدن بصر یعنی پیش از یک چشم بهم زدن
سدیر میگوید عرض کردم فدای تو شوم خوانده ام آیه را حضرت فرمود آیا آن مرد را
شناخته و میدانی چه قدر از علم کتاب در نزد او بود گفتم خبر ده مرا بآن که چه قدر
از علم کتاب او داشت آنحضرت فرمود قَدْرُ قَطْرَةٍ مِنَ الْمَاءِ فِی الْبَحْرِ الْاَخْضَرِ

فرمود

فرمود بقدر قطره از آبست بدریای اخضر پس چه قدر است آن علم عرض کردم چه قدر است
این علم حضرت فرمود چه بسیار است اینکه خدا او را نسبت بعلم داده ای سدیر آیا یافته
در آنچه خوانده از کتاب خدا قول خدا را قُلْ کَفٰی بِاللّٰهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ
میگوید گفتم خوانده ام آنرا فدای تو شوم پس فرمود کسیکه جمیع علم کتاب در نزد اوست عالم
تر است یا آنکه بعضی آنرا میداند گفتم بلکه آنکه جمیع را پس بدست خود اشاره بسینه خود کرد
و فرمود علم الکتاب واللّٰه کُلُّهُ عِنْدَنَا عِلْمُ الْکِتَابِ وَاللّٰهِ کُلُّهُ عِنْدَنَا قسم بخدا جمیع علم کتاب
در نزد ماست این علم ایشانست و در هر صفتی از صفات کمال که ملاحظه کنی چنین میباشند
اما در شجاعت آن بود که در یک حمله با لب تشنه و خواطر شکسته زیاده از چهار هزار
نفر را کشت و در روایتی قلیل دو هزار الا پنجاه نفر را کشت و اما در جود کرم آن بود که بدیدن
اسامة بن زید رفت در حال مرض او را غمگین دید فرمود چه پیش از موت تو ادا میکنم
پس ادا کرد پیش از موت او عبد الرحمن سلمی بتعلیم حمد یکی از اولاد آنحضرت کرد آنحضرت
هزار دینار و هزار حله دیبا و دادو دهان او را پر از مروارید کرد و در حدیث است که
روزی فقیری آمد و سؤالی کرد فرمودند تا هزار دینار با و دادند آن مرد نشست و صدا
آن سینه و دو تنگ و بد انرا استیفا از سید او خزینه دار گفت در حد حرمی نقره و تحفه آن مرد گفت
آبروی خود را فروخته ام حضرت فرمود راست میگوید آنچه بسائل میدهند بعوض
آبروی اوست که میریزد حضرت فرمود هزار دینار دیگر هم با و بده و صفت در زیر
کرده هزار دینار دیگر خود باو داد فرمود هزار دینار از آن برای سؤال بود و دوم برای
آبرو و سیم برای اینکه پیش ما آمدی و بنزد غیر ما نرفتی و در حدیث
دیگر وارد شده است که اعرابی وارد مدینه شد و سؤال کرد از کریم
ترین خلق جناب سید الشهدا علیه السلام را باو نشان دادند بمسجد
دید که آنحضرت نماز میکند در برابر آنحضرت ایستاد و گفت لَمْ یَخِبْ

فرمود چرا غمگینی گفت شصت هزار درهم قرض دارم فرمود من ادا میکنم گفت پیش تر میترسم بمیرم

شعار عرب را در سیلهٔ ۲ گفت

لان من نجالد من خولت مردون نابل الخلیفة   لسکه امید وارتو کردیده

میکرد و کسیکه حلقه کوب باب جود تو گردید محروم بر میکردد انت جواد وانت معتمد ابوک

قد کان قاتل الفسقة لولا الذی کان من اوائلکم کانت علینا

الجحیم منطبقة تویی صاحب جود و بخشش تویی محل اعتماد و اتکال من و پدر تو بود برطرف

کننده فاسقان و کفار اگر دین حق که از آبا شما بهم رسید نبود همه در جهنم بودیم چون حضرت

از نماز فارغ شدند بقنبر فرمودند آیا از مال حجاز مانده عرض کرد بلی چهار هزار دینار باقی

مانده پس بخانه رفت و آنرا در ردای خود پیچید و دست از شکاف در بیرون کرده

از جهت حیا از اعرابی و فرمود خذها فانی الیک معتذر و اعلم بانی علیک ذو شفقة

بگیر آنرا و عذر ما را به پذیر و بدان که ما بر تو شفقت و مهربانی میباشد لو کان

فی سیرنا الغداة عصا امست سماء علیک مندفقة لکن ریب

الزمان ذو غیر والکف منی قلیلة النفقة   اگر ما هم که صبح

بشد عصائی در دست داشتیم یعنی دست ما هم بپاره چوبی بند بود و حق ما را با ما

از ما نگرفته بودند هر آینه آسمان مرحمت ما بر تو ریزش میکرد لکن حوادث روزگار امور

را متغیر گردانیده و دست ما نانی و قلیل النفقه است اعرابی آنرا گرفت و گریست حضرت

فرمود شاید عطای ما را کم شمردی عرض کرد گریه من از آن است که چگونه از دنیا میرود

و چگونه این دست بزیر خاک پنهان میگردد از جود و بخشش آن بزرگوار همین بلاغت است که شعیب

ابن عبد الرحمن روایت میکند که در روزی که آنحضرت را شهید کردند در پشت مبارک آنحضرت

پینه های بسیار دیدند از سید الساجدین پرسیدند که این پینه از چه بود فرمود این از آن همیانها

که در شبها بدوش میکشید و بخانه بیوه زنان و یتیمان و مساکین میبرد فدای آن حضرت

شریف باد روحهای شیعیان که با وجود آنکه در راه بندگی خدا انقدر زحمت کشیده

آخر الامر آنرا برهنه و عریان کردند و از شمشیر و نیزه و تیر و سنگ و چوب آنرا

وجود در حمت برطرف میدارد

پاره پاره کردند و اعضا بشیر از هم گسسته یا للعجب وان ظهر اغنا اللیل بنقله میرا الی

اهله باللیل مکسود آن بدنی که شبها انبان طعام بدوش میکشید و بخانه فقرا میبرد

آنرا درهم شکستند و درهم کوفتند وان رأسا هوی لله فی سحر یهدی بسنانه بالقوم

محسود و بدرستیکه آن سری که در دلهای شب بجهت عبادت ملک معبود در سجود بود بسر نیزه

شد و آنچنان چوب بر لب و دندان آن میزد بلی عزیز من این بود اخلاق مرضیه اش و صفات

مرضیه اش اما عبادت و تقوایش همین بس که در شب عاشورا العدا که لشکر مخالف اراده

قتال کردند برادر خود را فرستاد که اگر میتوانی امشب دیگر را از ایشان مهلت بگیر که امشب

جمعه است میخواهم امشب دیگر را بندگی کنم خدا را خدا میداند که من دوست میدارم تلاوت

کلام او را و دعا و نماز را و در حدیث است که سید الساجدین عرض کردند که چه قدر کمست

اولاد پدر بزرگوارت فرمود تعجب است که من چگونه از او متولد شدم پدرم در شبانروزی

هزار رکعت نماز میکرد و او را فرصت معاشرت نبود آری در شکم مادر بود ذکر خدا میکرد

چنانچه از حضرت فاطمه روایت شده است که چون چهار ماهه حمل او در مصلای خود

می نشستم بجهت ذکر خدا او از تسبیح و تهلیل از اندرونم میشنیدم و در وقتیکه شیرخواره بود

ذکر خدا میکرد و در وقتیکه میان میدان افتاده بود از هر طرف شمشیر و نیزه بر بدنش

میزدند ذکر خدا میکرد در وقتیکه تازه بسخن آمده بود ذکرش الله اکبر بود و در وقتیکه

سرش بر سر نیزه بود تلاوت قرآن میکرد و لاحول ولا قوة الا بالله میگفت

و همیشه دین خدا را یاری میکرد و مردم را بسوی خدا و دین حق دعوت میکرد سرش را

داد و دست از جانب سرش برداشت و دست از یاری این برنداشت پاره پاره اش

کردند و دست از کلام حق برنداشت سرش را بریدند و سر بریده اش راهب نصرانی را

بدین حق دعوت نمود و پیغمبر گواه اگر میخواهی شفیعت باشم باین جدم در افتاده من

مصیبته تزلزلت منها بناء الاسلام وتزعزعت منها ارکان الخاص

ولا اله الا الله می گفت

الْعَالَمِ مُصِيبَةٌ لَوْلَا نَسْتَجِدُ بِهَا أَدَّنَا بِالْبُكَا وَلَوْ صُبَّتْ عَلَى الْأَيَّامِ لَصِرْنَ لَيَالِيَا انهمچنانکه
ظلم و ستمی که بسید الشهدا ع شد عظیمترین ظلمها بود و مصیبتی که بآنحضرت رسید عظیمترین
مصیبتها بود همچنین کسانی که این ظلم را کردند و بوسیله ایشان اساس شد شقی ترین خلق بودند
و قبح عمل ایشان بیش از همه کس بود و این اساس را اهل منافقین ابن اسحق چیدند و این
بنا را ایشان بنا گذاشتند و بنی امیه باتمام رسانیدند ابتدای امر معاهده بر تخریب
بنیان کردند و مبالغه بر اخفای این نعمت عظمی و اطفای این نور نمودند و مردم را از حق
پرستی بقهقری بجاهلیت و کفر اصلی برگردانیدند و آتش بر در خانه ایمان زدند و منازل
ایمان را خراب کردند و معابد اسلام را ویران کردند بلاذری که از اعاظم
اهل سنت است نقل کرده است که بعد از شهادت سید الشهدا ع عبدالله ابن عمر نامه
نوشت به یزید بن معویه اما بعد فقد عظمت الرزیة و جلت المصیبة و حدث فی
الاسلام حدث عظیم ولا یوم کیوم الحسین یعنی رزیه عظیمی واقع شد و مصیبت بزرگی رخ نمود و امر عظیمی
در اسلام پیدا شد و روزی مثل روز کشتن حسین نیست چون نامه به یزید رسید نوشت در جواب
نامه اش اما بعد یا احمق وارد شدیم بر خانهای مزینه و فرشهای گسترده و پشتیها بر
کنار یکدیگر گذاشته یعنی در وقتی نوبت بما رسید که اساس سلطنت آماده و تمکن
و عمارت و دولت و عزت مهیا بود پس از جهت حفظ دولت و بقای سلطنت خود با صاحب
منزل جنگ کردیم و مقاتله نمودیم پس اگر حق از او بود پس بتحقیق حق خود را گرفته ایم
و اگر از غیر بود پس تو اول کسی هستی که این سنت را گذاشت و استیثار بالحق علی اهله
اگر حق از ما نبود پس پدر تو اول کسی بود که این طریقه را سلوک نمود و این سنت را
قیام نمود حق ما را از ما منع نمود حکایت رفتن عبدالله ابن عمر بسوی یزید و تنبیه
او یزید را باین امر و جواب یزید او را بسیار رضایی و لعنش مشهور و در کتب معتبره مذکور است
و مجمل آن چنانچه صاحب بحار در مجلد دهم از کتاب دلائل الامامه باسناد خود از سعید

فی بیوت اذن الله ان ترفع
المسلمین
حسین ع
نامه نوشتن عبدالله بن عمر به یزید بن معویه لعنهم الله بعد از قتل آن حضرت ع
رفتن عبدالله بن عمر بسوی یزید

بن سیب نقل کرده است که بعد از آنکه ورود خبر شهادت سید الشهدا ع و شهادت اهل بیت
و اصحابش و اسیری زنانش بمدینه رسید و مهاجر و انصار در خانهای خود عزا بجهة
آنحضرت برپا کردند عبدالله ابن عمر از خانه بیرون آمد و بر سر و روی خود میزد و با صیحه
و میگفت ای گروه بنی هاشم و قریش و ای مهاجر و انصار آیا شما زنده اید و چنین
میکنند با اولاد پیغمبر بعد از این نمیتوان گریست در همانشب از مدینه بیرون رفت و بمنزلی نرسید
مگر اینکه فتح و قبیح اعمال یزید را بخلق میگفت و مردم را بر او میشورانید و او را لعن میکرد و چیزی
بد بود پیش پیدا نمیکرد تا آنکه وارد شام شد و از هر طرف خبر به یزید رسید از حرکات عبدالله
و این خبر در شام پیچیده بود قبل از ورود او و چون بشام رسید مردم از هر طرف بسوی
او دویدند و نزدیک بود که شام بهم بخورد و یزید میگفت که این یک جوشی است
که میزند و عن قریب ساکن خواهد شد چون بدر خانه یزید رسید صدا بگریه و ناله بلند
کرده بود چون او را اذن دادند داخل شد و میگفت داخل نمیشوم و حال آنکه
تو کرده ای با اهلبیت پیغمبر آنچه کفار مکه نمیکردند میکرد یزید برخیز از این بساط تا مسلمانان جمع
کنند کسی را که حق از تو باشد آنملعون او را تعظیم کرد و نزد یک خود نشانید و گفت جوش
خود را فرو نشان و بچشم بصیرت نظر کن چه میگوئی در حق پدر خود آیا خلیفه رسول الله
و ناصر او و پدر زن او بود و هادی و مهدی بود و کسی بود که در زمان کفر حقیقه بهستی
میکرد ظاهر و باطن خدا را می پرستید گفت بلی چنین بود گفت پدر تو چه بود پدر او بهترین انام
گرداند پدر من پدر ترا خلیفه کرد گفت پدرم پدر ترا والی کرد گفت آیا راضی میشوی به عهد
خود و آنچه با پدرم معاهده نموده گفت بلی پس دستش را گرفت و گفت برخیز پس او را
داخل کرد در خزانه از خزائن خود و صندوقی آورده گشود و آنرا صندوقچه از آن
بیرون آورد و در آنرا گشود طوماری را که در حریر سیاه پیچیده بود بیرون آورد و گفت
خط پدر ترا میشناسی گفت بلی گفت این خط او است آنرا گرفت و بوسید و خواند در آن

درج کرده بود از افعال و اعمال خود و شطری از ظلمهای و عداوتهای که کرده بود او را جمع کرده بود و خود

خط و اقرار او مشحون بود بسیار طولانی بود و ذکرش مناسب نیست لاکن آنچه در آخر

آن نوشته بود که محمد نامی بکرد که این امر را کسی باو اکثر نخواهد شد و برین امر کسی نخواهد

و سحر او باطل شد و ابو بکر با او رفت از او و بعد از ان رقم و میخواهم ای بنی امیه که شما چوبها

و عمودهای آن خیمه که بر پا کرده بودیم باشید و آن خیمه را بر پا دارید و از خیمه امر شام را تو

واگذاردم و شما را مقرب کردم و بر پا کردم از تالیف شعر و نثر او که میگفت بمن

وحی شده که والشجرة الملعونة فی القران و بکنایه شما میباشید آن شجره

ملعونه پس و مثل مدرانش عداوت شما و پدران شما را داشته باشید و من ترا ای

تا قلب هم تو اینکه تعجیل کنی در آنچه ترا وصیت کردم و ترا امر کردانیدم ای پسر

خبر او با امت او مدارا باش و تصدیق کن آنچه را او رده و میل ده قلوب ایشان را بسوی

خود بعطاهای خود و تغییر ده سنت او را و امر او را فاسد کردان و بکش ایشان را بدست

خودشان و هلاک نما ایشان را بشمشیرهای خودشان تا اینکه میگوید فما امن علینا

وعلیک ثورة علی و شبلیه الحسن والحسین فان امکنک بهما من الایام

فبادر و لا تقنع بصغار الامور واقصد بعظیمها

و ایمن نیستم بر خود ما و نه بر تو از خروج علی و فرزندانش حسن و حسین پس اگر ممکن شد ترا

گروهی از امت را با خود یکی و مبادرت نما در قطع این شجره و قطع این ثمره و قناعت

مکن بامور حقیر و بعد از آن بسوی توبا و قصد امور عظیمه و امور بزرگ خطیره و برتو باد

وصیت و عهد من و مخفی کن آنرا و امر و نهی مرا بجا آور و به پرهیز از مخالفت من و سلوک نما

بر امانت و طلب نما خون و قطع نما آثار ایشان را باطن و ظاهر خود را بجهت تو بروز دادم

پس شعری چند در آخر عهدنامه ملعونش نوشت و در آن اشعار یاد کرده است

کفار را که در جنگ بدر و غیره کشته شدند مثل ولید و شیبه و عتبه و او تحریص بر طلب خون

برجب خونشان کرد و میگوید لولا آنچه طلبیناه منهم نادم بنصل سیوف

الهند والاسل السمر بصلها رجال الشام معشرهم الاسیاد الباذلون فی الوغی

اینها یعنی اگر ان دو چیز نبود که گذشته شده اند از دست محمد و اصحابش پس طلب کن خون ایشان را

بشمشیرهای بران و نیزه های تیز و شیران بنی امیه را با لشکرهای شام بر بیکار بدار و دیگر از

والذار که بنزد وحشیان صحرا ترسان میباشند و صل الی الخلائق فی ملة النبی اتاهما

بها الماضی الممتونة بالسحر ولستنا الثار الابدیه فصل بسیف لقوم

و باطل را در حق داخل کن و امر را مشتبه کردان و ترک کن ملتی را که امروز گذشته و ورود و سحر خود

آنرا رواج داد که نتوانی طلب کنی خون خود را مگر بدین و چون مخلد کردی امر او مشتبه نمودی

حق را بشمشیر کردنهای بنی عمم یعنی اولاد ابیطالب را جدا کردان چون آن ملحد این عهدنامه را

خواند برخواست و سر یزید را بوسه داد و گفت الحمد لله یا امیر المؤمنین علی قتل

الشادی ابن الشادی حمد خدا را که خارجی پسر خارجی را کشتی بخدا قسم که آنچه پدر

پدر تو گفته است از اسرار خود من بگفتش پس آن ملعون جابر دیگو بان لعین داده او هم برکرد

خندان مردم رسیدند چه گفت گفت کلام راستی گفت که منهم دوست میداشتم که با او

شریک شوم در پیکار روایت جوانش بود بهر که از و میپرسید برگشت بسوی مدینه خدا رحمت

کند سید محمد مهدی را که نیکو گفته در ثنی مقام الدین من بعدهم اقرت مرابعه والشرع

من بعدهم عادت مرابعه منازل این سیغمبر خدا بعد از کشته حسین ع خراب و ویران شد

و شریعت الهی که حیاض آن ممکن از برای جهاد روداری بعد از رفتن ایشان از میاه علوم

و معارف خالی کردید زخمهائیکه از شمشیر اسلام بر سینه کفر بود شفا یافت بجهت زخمهائیکه

از کفر باسلام رسید بعد از رفتن ایشان و جراحتها ظلم و عدوان که از حق و اهل دوا

عافیت یافت ودایع المصطفی اوصی بحفظها فضیعوها فلم تحفظ ودایعه

امانتهائیکه پیغمبر خدا باشت خود سپرد و وصیت بحفظ آن نمود منافقان امت از حفظ

هو برکشتن عبد الله بن عمر از طریق حق لعنة الله علیه

سید مهدی طباطبائی رحمة الله

کردند بکه ضایع کردند صنائع افسدنا و الانام لهم صنائع شد ما لا فت صنائعه

ایشان کسانی هستند که مقصود از خلقت عالم بودند و اول مصنوعیکه بید قدرت صانع او را

در کارخانه صنع آفریده ایشان بودند و سایر ممکنات را بجهة ایشان آفرید چه بید وحدیث بود آنچه رسید

بصنایع او و اذا لتعدل امل البغی وقدم عن موضع فیه رتبه عرش اصنعه و زاد

ما صنع الاسلام ما صلعت منه دعا ثم دین الله سر کرده منافقین و اول بسلم

اهل بغی و ظلم و اول سلسله حق را از منزل خود بیرون کرده حق او را از و غصب نمود و تابع او

کردند تم اصل بغی بود زیاده بر آن ظلم ظلمی چند نمود و بدعتی چند احداث نمود که ارکان

اسلام را متزلزل کرد و اینده و ستونهای دین الهی را در هم شکستن جیش بلا یوم الطفوف

ومن یوم انسقیفه قد لاحت اوائله نظم آن لشکری بود که آن را در کمین کاه مکر و خدعه خود مخفی

نموده و طلیعه آن لشکر در روز سقیفه ظاهر شد و در کمین حفظ ماند تا در کربلا ظاهر شد و دو در جگر

گوشه پیغمبر را گرفتند و او را پاره پاره کردند یا رمیته فذ صابت و هی مخطیة من

بعد خمسین من شنت مرانعها پیدا او از آن تیر ظلمی که آن گروه اهل نفاق از کمان نفاق

انداخته و بعد از پنجاه سال به نشانه خورد و بسینه زده و آفاق نشست و تجعتر ما لها فی

الدهر ثانیة ها انت لدیها و ان جلت فما قصرو او از مصیبتی که هیچ مصیبتی که مثل آن در روزگار

روی نداد و هر مصیبت عظیمی در مقابل آن بیار ان صیبا شمرده شود اضرمت فی قلب کانتیح

نادا بلید عنها صبت مدامعه او از سوزش دل که چنان آتش در دلها زده که از سوزش

آن دلها را آب کرده از چشمهای چشم بیرون ریخت لا العین حق نفع الدماء دمعها

و لا الفؤاد جنا بالدمع عشاه سوزش این آتش اشک دیده را خشک نمود و اشک را تحسین آن آتش را

فرو ننشانید و نه واد دل را از ین اد کل الرزایا و ان جلت فانها مصیبتی فراموش شود هر چند عظیم تر باشد

غیر از مصیبت کربلا که هرگز از خاطر ها محو نمی شود به آنکه اگر چه اینجا پدید این اساس خبیثه لکن بنی امیه آنرا اتمام کردند و

واکر چه این منافقین این را مفتوح نمودند لکن بنی امیه آنرا بکمال رسانیدند و ظلمی

ادنه

وظلمی کردند که ظلمهای عالم را پوشانیدند و فسادی در اسلام برپا کردند که فساد همه

وقت شده در آن یاد بر دند و تفصیل قبایح اعمال ایشان بکتاب و طومار استیفا شود نمود معویه

و پدرش و فرزندش که از بنی امیه بودند امیر بخلافت ایشان صادر شد که تقریر شواهد آن ها از زن

ابی سفیان مادر معویه زنی بود زناکار و دشمن احمد مختار این بود که در جنگ احد چند نفر را

وعده ها داده بود که یا جناب پیغمبر یا امیر المؤمنین یا حمزه را بکشند آخر بتحریص او وحشی حمزه

را کشت و آن ملعونه آمد شکم مبارک او را پاره کرد و جگر او را بیرون آورده و در دهن

گذارده که آنرا بخورد و از نیجهت مشهور شد با کلة الاکباد وام الحکم خواهر معویه بود

که معویه با او زنا کرده بود و یزید ملعون نیز با او زنا کرد او را باکره ندید سبب آنرا پرسید گفت

خدا روی معویه را سیاه کند و دیگر از غزوات خبر کشتن پیغمبر را شهرت دادند این ملعونه از

شعف و شادی دف و نقاره میزد و ابو سفیان از سر کردهای کفار بود که با پیغمبر

جنگ میکرد و در جنگ احد کرد آنچه کرد با جناب پیغمبر و چون مسلمان شد منافق بود و منافق

مرد اما معویه ملعون پس جمع و ظلم او از حد احصا تجاوز نمود و علامه حلی در نهج الحق بطریق

مخالفین نقل کرده که معویه بکه هند او از مغلمات و زنان مشهوره بزنا بود و سیاهان را

دوستتر از دیگران میداشت و هر گاه اولاد سیاهی میآورد او را میکشت و آن شقی از چهار

زانی بود عماره ابن ولید ابن مغیره و مسافر بن عمرو و ابو سفیان و یکی دیگر و آن ملعون

کافر بود تا اواخر زمان پیغمبر و از مؤلفه بود و همیشه تکذیب وحی میکرد و استهزا

به پیغمبر مینمود و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خون او را حلال کرده بود و با خانه کریخته بود و در

وقت فتح مکه در مکه بتوبه پدر ملعونش نوشت صبو الی دین محمد بئس ما فعلت

و او را سرزنش میکرد که چرا داخل دین محمد شدی بعد از آنکه امر اسلام قوت گرفت و از بهر

که معرفت دریای او بودند و ما واک نیافت مضطر شد پنج ماه پیش از وفات پیغمبر خدا آمد و دخیل

عباس عم پیغمبر شد و او شفاعت او را نزد آنحضرت کرد و آنحضرت چون نمیخواست

صل و نسب هند زن ابی سفیان لعنه

مسلمان شدن منافقانه

مخالفت عمّ خود کرده باشد شفاعت او را قبول کرده او را کاتب رسایل کرد چنانچه بعضی ذکر کرده‌اند
و امّا آنچه شهرت یافته در میان علمای عامه از اینکه کاتب وحی بود پس آن افتراء محض است و یک کلمه
از وحی ننوشت و کُتّاب وحی چهارده نفر بودند افضل ایشان علی ابن ابیطالب صلوات الله
و سلامه علیه بود و پیغمبر صلعم خدا معاویه را لعنت کرد و فرمود لَعَنَ اللهُ مُعٰوِیَةَ الطَّلِیقَ ابْنَ الطَّلِیقِ
و در حدیث دیگر فرمود اِذَا رَأَیْتُمْ مُعٰوِیَةَ عَلٰی مِنْبَرِیْ فَاقْتُلُوْهُ هر گاه معویه را بر منبر من ببینید
او را بکشید و از عبد الله ابن عمر روایت شده که روزی وارد مسجد پیغمبر صلعم شدم و آنحضرت
در مسجد بودند پس فرمود حالا داخل میشود بر شما مردی که بر غیر ملت من بمیرد و هنوز
کلام آنحضرت تمام نشده بود که معویه داخل شد و با منشست آنحضرت بر خواسته
و مشغول بخطبه شدند معویه برخاست و دست یزید را گرفته از مسجد بیرون رفت آنحضرت
چون این را دیدند فرمودند لَعَنَ اللهُ الْقَائِدَ وَالْمَقُوْدَ خدا لعنت کند کشنده و کشیده شده را
و او اوّل کسی بود که خلافت را بشمشیر گرفت و خلافت را میراث داد و اوّل کسی بود که اهل
اسلام را غارت کرد و اوّل کسی بود که حجر ابن عدی و سایر مسلمانان را بر نیزه کرد و اوّل کسی بود
سعی صفا و مروه را سواره کرد و اوّل کسی بود از سلاطین اسلام شراب نبید بنمود و در مجلس او
ساز نواخته شد و خود را با کاسره و فراعنه تشبیه نمود و سیاول و قهرمان قرار داد و جلاد
قرار داد و اوّل کسی بود که در اسلام سنّت یهود را احیا کرد و دو ریش تراشید و ساز
گذارد و اوّل کسی بود که مرتدان صحابه را مقرر داشت که احادیث در مذمّت امیر المؤمنین علیه السلام
و اهلبیت عصمت وضع کردند و اوّل کسی بود که در اسلام بت فروخت و آنرا تجارت
قرار داد و بتها را بمباحث و هند و سایر بلاد هنفرستاد و معبر خشند و اوّل کسی بود که لعن
امیر المؤمنین را سنّت قرار داد و مردم را امر کرد تا بعد از فرایض و بعد از اذان و در خطبها
لعن بر آنحضرت کنند سعید زنان عالم را زبان او بریده باد چیزهای قبیح نسبت داد و او
اکه ... ... بهمت مسلمانان شادی کرد و بجهت شهادت امیر المؤمنین علیه السلام امر کرد که اهل

کما امیر مسلمانان فرزند داد لکسی مومن که هم

شام عید کنند و زینت کنند و باین وطیره پسر ملعونش بعد از کشته شدن حسین علیه السلام در شام عید گرد
و امر کرد تا شهر را زینت بندند و مردم لباس نو پوشند و شادی کنند و این ملعون
از اصحاب عقبه است که در عقبه هرشی دبّها انداختند که شتر پیغمبر رم کند و آنحضرت را
بینداز دو در وقتی که بدرک واصل شد شراب در شکمش و بت در گردنش بود زاده الله
علیه اللعنة و العذاب و السخط و العقاب و امّا پسر ملعونش با اینکه مجموع زمان سلطنتش
سه سال و هشت ماه چهارده روز بود کاری چند از و بروز کرد که از کس نکرد مدینه را
قتل عام کرد تا اینکه اسب در مسجد پیغمبر صلعم بستند و سرگین در آن ریختند پسر زیاد را در
عراق مسلط کرد تا هر جا شیعه را می‌یافت میکشت و بر دار میزد و سنان را خراب کرد
بجهت آنکه منجنیق باران کردند کسانیرا که با سر مقدّس سید الشهدا علیه السلام بودند تا امروز خراب
شد و آنحرام زاده قمارباز و خمّار بود و دائم الشرب بود و از شعرهای آن ملعون
فَاِنْ حُرِّمَتْ یَوْمًا عَلٰی دِیْنِ اَحْمَدَ فَخُذْهَا عَلٰی دِیْنِ الْمَسِیْحِ ابْنِ مَرْیَمَ و با عمه اش زنا کرد
چون بمدینه آمد یکی از بنی هاشم را خواست چون او را آوردند گفت اقرار بندگی من کن
گفت نمیکنم امر کرد تا او را کشتند و کلمات کفرآمیز صریحست در اینکه اصلا اسلام قبول
نکرده چنانچه میگوید لَعِبَتْ هَاشِمُ بِالْمُلْکِ فَلَا خَبَرٌ جَاءَ وَلَا وَحْیٌ نَزَلَ
بنی هاشم بملک و سلطنت لعب و بازی کردند و نه وحی نازل شده بود و نه خبری
آمده بود همین طعن او را بس که دختران پیغمبر خدا را شهر بشهر گردانید و در مجلس عام حاضر
گردانید و سر مقدّس سید الشهدا را بر نیزه زد و در بلاد گردانید و در مجلس خود حاضر کرد
چوب ستم بر لب و دندان مطهر او که بوسه گاه پیغمبر خدا بود میزد و از روی تکبّر و تجبّر اسیران
اهلبیت را در گوشه نشانیده با ایشان سخن نمیگفت و مشغول بقمار بود و هر گاه بر حریف خود
غالب میشد پیاله از شراب میخورد و دردان در کنار ظرفی که آن سر مطهر در میانش بود میریخت
و اویلاه و اَذٰلک نَقَضْتَ یَا یَزِیْدُ اِذَا عَانَتْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ ای یزید

احوال فاطمه زهرا علیها السلام روز محشر

ترکرا نقص شوی و تجبر نو کم شود در روز قیامت که بانو فاطمه را طلب شود و تغشی الثلم من
ابریق یدیم ابنها صبابة للمعرفة الحمراء در وقتیکه پیراهن خون آلود فرزند مظلوم
بر دوش داشته باشد و دست تظلم بر قائمه عرش الهی زند و فریاد بر آورد که چرا
فرزندم را کشتی در حدیث است از جناب پیغمبر که چون قیامت بر پا شود فاطمه زهرا
با گروهی از زنان بصحرای محشر در آید و بروایتی قبه از نور برای او نصب نمایند
پس خطاب مستطاب بدو رسد یا فاطمة ادخلی الجنة ای فاطمه داخل بهشت شو فاطمه میگوید من داخل
بهشت نمیشوم تا بدانم که بعد از فرزندم چه آوردند ندا میرسد که نظر کن در قلب قیامت در
میان صحرای محشر چون نظر کند فاذا الحسین قائما لیس علیه رأس ناگاه حسین را
بیند که با بدن بی سر در میان صحرای محشر ایستاده و بروایتی دیگر سر مبارک را بر کف
دست گرفته با تن برهنه می آید چون نظر فاطمه بر او افتد نعره وا ولداه وا ثمرة فؤاداه
از دل برکشد پس نماند ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی مگر آنکه از ناله اش بگریه در آید پس
نعره از دل بر آورد و جمیع ملائکه بخروش در آیند و در روایتی لکن یا عدل یا
جبار احکم بینی و بین قاتل ولدی ای پادشاه عادل حکم نما میان من و کشنده
فرزندم پس دریای غضب الهی بجوش آید و الهی گناه را بهیبت آید که هزار هزار سال
او را تابیده اند و هرگز روح و رحمت داخل نمیشود و هیچ غم و المی از او خارج نکرده
امر میشود که بر بیند قاتلان او را چون در ربود ایشان را بغره برکشند ایشان و آتش
دوزخ بر کشد و فریاد زنند و آتش فریاد زند و بعضی از علما ذکر کرده اند که فاطمه زهرا
بهیئتی بیاید در محشر که هیچ دیده تاب دیدن او ندارد دراعه زهرآلود حسن بر دوش
راست و جامه خون آلود حسین بر دوش چپ و دندان شکسته پدر را در دست دیگر با نجال
رو بعرش الهی رود و نزدیک شود که عرش تزلزل در آید انبیا همه از ترس سر بزیر افکنده و ملائکه
بتضرع در آیند جبرئیل سراسیمه و مضطرب نزد رسول خدا آید که فاطمه را دریاب او حضرت

ابر

از منبر کرامت بزیر آید و نزد فاطمه آمده گوید ای دختر گرامی امروز روز شفاعت است نه روز
فریادرسی است ای فاطمه نظر در صحرای محشر کن امت تبه روزگار مرا ببین که بچه در گرداب
حیرت غرق شده چشم امید من و تو دارند ایشان دوستان فرزندان تو اند بر خنجر بران حسین را
بدست گیر و من گیسوی پریشان میکنم و تو با دل خسته و من با دندان شکسته رو بدرگاه کبریا
کنیم شاید ارحم الراحمین بر گنهکاران امتم ترحم نماید محتشم ترسم جزای قاتل او چون
رقم زنند یکباره بر جریده رحمت قلم زنند کانی بالبتول الطهر واقفة فی الحشر
تشکو الی الرحمن بادیها تأنی و قد صبغت ثوب الحسین دما فیض النحور
البجادی و یل محتر بها گویا می بینم فاطمه بتول را که از خون سینه آن شهید پیرهن
غرق خون شده بود بر دوش دارد و درد دل خود را بخداوند خود میکند تدعو الا این مهجتی
وا اسفی علی ذبیحی و اسری مرذ داد بها شکایت دل خود را میکند و نعره میکشد که فرزند
زهر خورده ام کو و حسین سر بریده ام کجاست و دختران اسیر شده ام و طفلهای
یکسم کجا رفته تقول وا حزنی بل آه وا حسنی هذا حسینی قتل فیما فیها
فریاد میزند که آه ای فرزند زهر خورده ام آیا نیست حسینم که او را در بیابان شهید کردند
هذا حسینی بضنض الجسم منجدلا لا تبقی علی جسمه لفا دسوافیها این حسین منست
که استخوانهای بدنش را نرم کردند و بدنش را برهنه و عریان کردند و در صحرا انداختند تا آنکه
بادها بر بدنش وزید و غبار بر بدنش افشیده علی جثث بالطف قد قطعت رؤسها
و میر السیف بصلیها آه از این جسدهای مطهره که محل لعب نیزهای کوفیان و نشانه
تیرهای کوفیان گردید یا فتیة ذبحت فی کربلا و ثوت علی الوجوه عرایا
جهاد بها بیتم و بان لکم سلوان فاطمة و لاعج الوجد بالوجدان یشجیها
ای شهیدان کربلا و ای جوانان کشته در خون آغشته رفتید شما و از رفتن شما آرام فاطمه
رفت و آتش مصیبت شما دل ورا کباب گردانید و اما حکایت آنچه در راه شام

و در شام باهل بیت کرام خیر الانام رسید هر چند بپا شد که قلم را تاب تحریر و زبان را
قوت تقریر نمی باشد و مجمل آن اینست که بنا بر روایت سید ابن طاوس چون نامه پسر زیاد به یزید پلید رسید
در جواب نوشت که اسیران و سرها را روانه شام نماید پس بنا بروایتی زحر ابن قیس را
با جماعتی با سرها روانه کرده و بعد از فرستادن ایشان امر کرد تا تهیه سفر اسیران دیدند
و تدارک گرفتند و امر کرد تا علی ابن الحسین را بغل و زنجیر در آوردند و با محفر بن ثعلبه
عائذی و شمر ابن ذی الجوشن ایشانرا روانه شام کرد و عقب سرها تا بسرها ملحق شدند
و بروایتی عمر بن سعد سرکرده ایشان بود و صاحب منتخب روایت کرده که شمر و
خولی و شبث ابن ربعی و عمرو بن حجاج را با هزار سوار با اسیران و سرها فرستاد و امر
کرد که ایشانرا در بلاد شهره خلق نمایند پس روانه شام شدند با اول منزلی که رسیدند
در آن منزل فرود آمدند و آن منزل خرابی بود و سر مقدس را در برابر گذاردند و اسیرانرا
فرود آوردند و بنا بر روایت صاحب مناقب مشغول بشرب خمر شدند ناگاه دستی ظاهر شد
بقلم فولاد و بمداد خون بر دیوار آن منزل نوشت اَتَرجُو اُمَّةٌ قَتَلَت حُسَیناً شَفاعَةَ
جَدِّهِ یَومَ الحِسابِ آیا آن گروهی که حسین را بی جرم و گناه کشتند امیدوار
شفاعت جد او میباشند در روز قیامت چون اینرا دیدند ترسیدند و بروایت شیخ فخر
الدین چون نزدیک تکریت رسیدند والی آن بلد را اعلام کردند که ایشانرا استقبال نمایند
زیرا که سر مقدس حسین و اسیران او همراه میباشند چون خبر بآن قوم رسید
علمها برپا کردند و باستقبال ایشان بیرون رفتند چون آن سر مقدس را وارد کردند
نصارا پرسیدند که این سر از کیست گفتند از سر حسین است گفتند آیا این سر فرزند پیغمبر
شماست گفتند بلی چون اینرا شنیدند متعجب شدند و بسیار ایشانرا عظیم بنظر آمد بر کنیسه
خود بالا رفتند و شروع نمودند بزدن ناقوسها از جهت تعظیم پروردگار عالمیان
و گفتند خداوندا ما بیزاریم از افعال این گروه ظالم و چون از تکریت کوچ کردند بوادی

نوحه جنی

النخله رسیدند شنیدند صدای گریه جنیانرا که بر روی خود میزدند و نوحه میکردند و میگفتند مَسَحَ النَّبِیُّ
جَبینَهُ فَلَهُ بَریقٌ فِی الخُدودِ اَبَواهُ مِن عُلیا قُرَیشٍ جَدُّهُ خَیرُ الجُدودِ یعنی پیغمبر مسح نمود دو طرف پیشانی
او را بوسه میداد و باین جهت روی مبارکش نورانی و درخشان میباشد پدر و مادر او از بزرگان
قریش میباشند و جد مجدش بهترین جدها است جنی دیگر نوحه میکرد و میگفت اَلا یا عَینُ
فَجُودی فَوقَ جَهدٍ فَمَن یَبکی عَلَی الشُّهَداءِ بَعدی یعنی ای چشم جود و بخشش نما و گریه
و اشک خود را جاری نما اگر من نگریم بر ایشان کیست که بر این شهیدان گریه نماید و بروایتی
چون از تکریت کوچ کردند بمنزلی وارد شدند که آنرا مرشاد میگفتند چون بآن
منزل رسیدند از پیر و جوان آن شهر بیرون آمدند بتماشای سرها و اسیران با وجود این
صلوات بر پیغمبر و آل او میفرستادند و بر دشمنان ایشان لعنت میکردند و این بیت را
یُصَلّی عَلَی المَبعُوثِ مِن آلِ هاشِمٍ وَیُغزی بَنُوهُ اِنَّ ذا لَعَجیبٌ و چون بنزدیک بعلبک

استقبال آمدن والی بعلبک لعنة الله

رسیدند نوشتند بوالی بعلبک که باستقبال بیرون آید که سر حسین را میآوریم پس امر کرد
تا علمها برپا کردند و باستقبال بیرون رفتند و کودکان و جوانان تا شش میل بیرون رفتند
و شادی میکردند ام کلثوم چون اینرا دید بر ایشان نفرین کرد و گفت خدا کثرت شما را پامال
کند و مسلط کند بر شما کسی را که شما را بقتل آورد و سید الساجدین بگریه در آمد و این اشعار را

اشعار سید الساجدین علیه السلام

خواند هُوَ الزَّمانُ فَلا تَفنی عَجائِبُهُ عَنِ الکِرامِ وَما تَهدَی مَصائِبُهُ
اینست مقتضای بیوفائی روزگار و عجایب آن تمام نمیشود و همیشه بلاها و مصیبتها
آن بسوی نیکان هدیه میآید فَلَیتَ شِعری اِلی کَم ذا تُجاذِبُنا فُنونُهُ وَتَرانا کَم
نُجاذِبُهُ کاش میدانستم که تا کی فتنهای روزگار ما را بهر طرف میکشد
و چنان میدانند ما او را بسوی خود میکشیم یُسَیِّرُنا فَوقَ اَقتابٍ بِلا وِطاءٍ وَسائِقُ
العیسِ یَحمی عَنهُ عازِبُهُ ما را بر قتبهای شتران نشانیده اند و باطراف
میگردانند و ساربانان و موکلان ما را حفظ را از ما بریده اند از آنکه شب و روز ما را

میدوانند

و میدانند نحوی که فرصت چریدن شترهای خود نمیدهند که گمان مینمایند بادی لوم
بینهم کانما قاله الحسنا کاذب کفرتم برسول الله و بحکم فلستم شرا من صلب الله
گویا ما از پیران روم میباشیم و از کفار یمیم و گویا پیغمبر خدا دروغ گو بوده و از جانب خدا
نبوده است وای بر شما که کافر شدید برسول خدا و گمراه شدید صاحب مناقب و سید
ابن طاوس روایت کرده اند از ابن بهیقه و غیره که میگوید روزی مشغول طواف بودم
ناگاه دیدم مردی را که میگوید اللهم اغفر لی و ما اراک فاعلا خدایا مرا بیامرز
و چنان میدانم که مرا نخواهی آمرزید گفتم ای بنده خدا بترس از این سخن زیرا که اگر گناه تو
بعدد قطرات باران و برگ درختان باشد و توبه کنی و استغفار کنی خدا از گناه تو میگذرد
میگوید بیامرزد گفت بیا تا ترا از قصه خود خبر دهم پس گفت بدانکه ما پنجاه نفر بودیم که سر مطهر
سید الشهدا را از کوفه بشام میبردیم و ما را در آن راه عادت این بود که هر گاه شام میشد آن سر
مطهر را در صندوق میگذاردیم و مشغول شرب خمر میشدیم و در دور آن تابوت میخوردیم
شبی از شبها همراهان من شراب خوردند تا آنکه مست شدند و من در آن شب از خوردن شراب
امتناع جستم چون پاسی از شب گذشت صدای رعد عظیمی شنیدم که مثل صاحبان سوده‌ام
میغرید و برقی عظیم دیدم که شعله مصیبت‌زدگان بر خرمن حیات ستمکاران آتش میزد
پس دیدم درهای آسمان گشوده شد و بروایت صاحب مناقب ناگاه آوازی شنیدم
که یکی میگفت فدا اقبل یا محمد رسید ای فخر کائنات محمد ابن عبدالله
بزیارت سر بریده فرزندش میاید و شنیدم آواز شیهه اسبان و قعقعه سلاح پس فرود
آمدند آدم و نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و محمد ابن عبدالله و با ایشان بود جبرئیل
و گروهی از ملائکه مقربین بودند و بروایت صاحب مناقب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
با گروهی دیگر از نبیین و روحانیین و ملائکه مقربین فرود آمدند پس جبرئیل پیش آمد
و آن سر مطهر را از آن تابوت بیرون آورد و آنرا بوسید و بر سینه چسبانید پس هر یک از پیغمبران

آن سر مبارک را گرفته بوسه میدادند و بر سینه میچسبانیدند پس پیغمبر خدا خاتم انبیا محمد مصطفی آن سر مبارک را گرفته
آنرا بوسید و بر سینه مبارک چسبانید و مانند عزاداران میگریست و اشک حسرت از دیده
مبارکش میریخت پس رو بسوی پیغمبران و ملائکه کرده فرمود قتلوا ولدی و قرة عینی
فرزندم را کشتند و نور دیده ام را کشتند آن گروه پیغمبران آنحضرت را تعزیه میگفتند و تسلی
میدادند پس جبرئیل پیش آمد و عرض کرد که خدا مرا امر فرموده که اطاعت نمایم ترا در باب
امت تو اگر امر فرمائی زمین را سرنگون نمایم همچنانچه شهر قوم لوط را سرنگون کردم حضرت
فرمودند ای جبرئیل میخواهم ایشان را هلاک کنی مرا با ایشان محل وقوفی هست در قیامت
در نزد خدا پس ملائکه آمدند که ما را بکشند من فریاد زدم که الامان الامان یا رسول الله
حضرت فرمود برو خدا ترا نیامرزد چون صبح شد برخواستم دیدم همراهان من همه
خاکستر شده بودند لا غفر الله لهم قطب راوندی بسند معتبر روایت کرده است از
سلیمان ابن مهران که گفت در طواف بودم مردی را دیدم که دعا میکرد و میگفت اللهم
اغفر لی و انا اعلم انک لا تغفر خداوندا بیامرز مرا اگرچه میدانم که نخواهی آمرزید از کلام
او لرزه بر اندامم افتاد نزدیک او رفتم و گفتم امید تو در حرم خدا و رسول خدائی و ایام
ایام حرام و ماه عظیم است چرا نا امیدی از آمرزش خدا گفت یا هذا ذنبی عظیم ای مرد
گناه من عظیم است گفتم گناه تو عظیمتر است یا کوههای تهامه گفت گناه من گفتم گناه
تو عظیمتر است یا کوههای بلند عالم گفت گناه من گفت اگر میخواهی ترا خبر دهم بگناه خود
گفتم بگو گفت بیا بیرون برویم از حرم خدا تا بگویم چون بیرون رفتیم گفت بدانکه ما
در عسکر ملعون عمر سعد بودیم که بجنگ حسین آمده بودیم و من یکی از آن چهل نفر بودم که سر مطهر
حسین را از کوفه بسوی یزید پلید بردیم بشام در راه شام فرود آمدیم بدیر راهبی از نصاری
و آن سر مطهر را بر نیزه زده بودیم نیزه را در جائی نصب کردیم و پاسبانان دور او را داشتند
طعامی گذاشته نشستیم مشغول نهار نمائیم ناگاه دیدم دستی ظاهر شد و بر دیوار آن دیر نوشت

اترجوا امة قتلوا حسيناً شفاعة جده يوم الحساب آيا آنگروهی که حسین را

از روی ظلم کشتند امیدوار شفاعت جد او میباشند در قیامت ما از این امر بسیار ترسیدیم

بعضی از آن بدبختان برخواستند که آن دست را بگیرند ناپدا شد دو مرتبه مشغول بغذا

خوردن شدیم ناگاه آن دست باز ظاهر شد و این شعر را نوشت فلا والله لیس

لهم شفیع وهم یوم القیمة فی العذاب بخدا قسم که شفیعی از برای ایشان نمیباشد

و عذرخواهی از برای این گناه بهم نمیرسد و ایشان البته در عذاب میباشند باز برخواستیم

آنرا بگیریم باز ناپدید شد چون برگشتیم بخوردن طعام باز ظاهر شد و نیز نوشت قتلوا

الحسین بحکم جور وخالف حکمهم حکم الکتاب حسین را از روی ظلم و جور کشتند

و حکم ایشان کتاب خدا را مخالفت کرد چون این را دیدیم دست کشیدیم و خوردن طعام

بر من تلخ گردید و در روایت دیگر است که چون نیزه که سر مقدس آن منصوب بود

در کنار صومعه زدند هاتفی را شنیدند که میگوید والله ما جئتکم حتی بصرت به

بالطف منعفر الخدین منحوراً بخدا قسم بسوی شما نیامدم مگر آنکه دیدم حسین را

که او را مثل شتر قربانی نحر کرده بودند و دو طرف رویش را بر زمین مالیده بودند و او را

بر زمین انداخته بودند وحوله فتیة تدمی نحورهم مثل المصابیح یطفون الدجی بودا

و در اطراف بدن مطهرش جوانانی چند بر زمین افتاده که خون تازه از رگهای گردن

ایشان جاری بود و بدنهای ایشان نورانی بود مانند فانوسها و شمعها بر نور که

عالم را روشن کرده بودند کان الحسین سراجاً یستضاء به الله یعلم انی لم

اقل زوراً حسین چراغ راه هدایت که عالم را روشن کرده بود خدا میداند که این

سخن را بدروغ نمیگویم ام کلثوم گفت خدا ترا رحمت کند تو کیستی گفت من بزرگ جنیان

هستم و من با قوم خود آمدیم از برای حسین ولکن در وقتی رسیدیم که او را شهید کرده

بودند و سرش را بریده بودند چون آن جماعت ملعون این را شنیدند ترسیدند سلیمان میگوید

هو

دیدن راهب نور را بر سر او و سر شهیدان و صلوات الله علیهم

که آنمرد گفت راهبی در دیر بود بر بام دیر برآمد و نظر بر آن سر مطهر کرد دید نور از آن سر مطهر میتابد

و دید که دری از آسمان گشوده شده و ملایکه از آن بزیر میآیند و میگویند یا ابا عبدالله

علیک السلام پس آن راهب ترسید و نظر کرد لشکر را دید پرسید شما از کجا میائید گفتند

از عراق گفت بکجا رفته بودید گفتند بجنگ حسین رفته بودیم راهب گفت تحقیق

که پسر دختر پیغمبر شما و پسر عم پیغمبر شماست گفتند بلی گفت لعنت بر شما باد والله اگر کان

لعیسی بن مریم ابن لحملناه بخدا اگر عیسی بن مریم را پسری بود او را بر دیده خود میگذاشتیم

و در روایت دیگر آمده است که دستها را بیکدیگر زد و گفت لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

فقبحاً للاحبار بما رأت گفتند دانش مندان گفتند آن قوم چه گفتند علما و احبار راهب گفت

خبر داده اند که هرگاه این فرزند طاهر را شهید کنند آسمان خون بگرید و خون بارش شود و

این نمیباشد مگر جهت پیغمبر یا وصی پیغمبر پس گفت اعجباه من امة قتلت ابن نبیها

وابن وصیه چه عجب است از امتی که فرزند پیغمبر خود را و فرزند وصی پیغمبر

خود را کشتند پس گفت مرا بشما حاجتی است گفتند چیست حاجت تو گفت بزرگ خود را بگوئید

ده هزار درهم از پدرانم بمن ارث رسیده آنرا از من بگیرد و این سر مطهر را بمن دهد تا وقت

رحیل نزد من باشد چون خبر دادند بعمر بن سعد گفت زر را بگیرید و سر را باو بدهید پس او را

خبر دادند او رفت زر و همیان که هر یک پنج هزار درهم بود داد و بدیشان داد آنرا امتحان

کرده وزن نمودند و آن ملعون آنرا بخزانه داد و بنوسیر امر کرد آنسر را براهب تسلیم

کردند آن راهب آنسر مطهر را گرفت بصومعه و بنا بر روایتی بمنزل خود برد و بسبب آن نور آنسر

منور صومعه اش روشن شد و صدای هاتفی شنید که میگفت خوشا بحال تو و خوشا

بحال کسی که حرمت این بزرگوار را دارد پس آن راهب آنسر مطهر را شست و از خاک

پاک کرد و آنرا بمشک و کافور معطر نمود و بر پارچه حریری گذارد پس آنرا در بغل گرفت

و میگریست و تفکر کرد بر آنسر و دندانهای مبارک او را دید چون نظرش بر آن دندانهای

فالتفت

شریف افتاد

شریفه قادخود را بر روی سر مطهر نهاد و آنرا میبوسید و میگریست و میگفت بعزّ علیّ یا ابا عبد الله ان لا اکون اوّل قتیل بین یدیک دشوار است بر من از اینکه نبودم در خدمت تو تا اوّل کسی در رکاب تو بریزم و بنا بر روایت دیگر آن سر را در پیش خود گذارد و گفت خدایا بحق عیسی مر فرما این سر با من سخن گوید که آن سر مطهر گفت انا المظلوم انا المغموم انا الغریب انا المقتول

پس راهب گفت لعنة الله علی قوم ما کار شما بستند بلای اندوه و غم شما سخنی بشنیده آورده خویش و تا رراهب گفت ایّها الرّأس المبارک زدنی بیانا ناگهانی سر مطهر از زبان و شیرین بیان کن فرمود انا ابن محمّد المصطفی انا ابن علیّ المرتضی انا ابن فاطمة الزّهراء انا الشّهید بکربلا راهب زبن بیجان جدا و دور و را بر روی مبارکش گذارده گفت رو نخود را بر نمیدارم تا قبول شفاعتم کنی آوازی شنید ازان سر که بدین جدّم در آ تا ترا شفاعت کنم پس راهب مسلمان شد بروایتی راهب دو گفت آنگه راهب از سر شب تا بصبح گریه میکرد تا اینکه او را صدا زدند و او بهر را طلب کردند پس آمد در آن راهب با سر مطهر خطاب کرده میگفت ای سر بخدا قسم که من چیزی ندارم بغیر از جان فردای قیامت از نزد جدّت شهادت ده که من بشهادت میدهم که آن خدا و رسالت او بردست تو مسلمان شده و آزاد شده تو میباشم پس گفت میخواهم سخنی که بشما بگویم و سر را بشما سپردم سعد ملعون سر را دیدن لعنت ستنالن با الله و بحق محمّد آن لا تعودوا الی ما کنتم تفعلون یعنی آنکه بمیدهم بخدا و پیغمبر خدا که دیگر این سر مقدّس بی ادبی نکنید و از نیزه کن و این صندوق بیرون میاورید ملعون قبول کرد و سر را گرفت الی فانکرو لما انا نیزه زدند و در اطراف کر دانند یا بی ارؤس العالیات علی القنا مثل النّجوم تضیء فی اقطارها ماهو الرّجح فی شمائلها لعبت بهامرّ ذیلها ... آن سرهای مطهر که بر نیزه زده بود و مثل ستارهای [illegible] بر بالای نیزه روشنی میداد و باد بر محاسن شریف خون آلود ایشان میوزید و بهر جا

مسلمان شدن راهب از برکت سر مقدس آن حضرت صلواة الله علیه

بیان حال آل الله

حرکت میداد و اما راهب بعد از موافقه از دیر خود بیرون آمد سر بصحرا گذاشته در کوهها و بیابانها بندگی خدا میکرد چون آن لشکر نزدیک دمشق نزدیک شدند سعد خازن خود را طلبیده زر از و مطالبه نمود چون حاضر کردند نظر بهر خود کرد صحیح دید زر ها را شکسته سر همیان را گشود دید که مجموع آنها بسفال بدل گشته و بر جانبی از آن نوشته و لا تحسبنّ الله غافلا عمّا یعمل الظّالمون و بر جانب دیگر نوشته و سیعلم الّذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون پس آن ملعون گفت انّا لله و انّا الیه راجعون خسران دنیا و آخرت از برای خود حاصل کردم بالجمله بدترین احوال آن اسیران وقایعی بود که در شام بایشان رسید و اهل شام را که در آن لهاب را اکبا ب میکنند اگرچه در وقت ورود بکوفه اهل کوفه مجتمع شده و برایشان نظر میکردند و در کوفه ایشان را محبوس کردند و ستم نمودند لکن همگی اهل کوفه نظر بر آن اسیران محنت زده و بر آن سرهای مطهره افتاده دیدند دختران فاطمه را اسیر کردند و سر فرزند فاطمه را بر سر نیزه کردند طپانچه بر رو زدند و گریبان خود کندند جامه را چاک زدند و خاک بر سر ریختند فریاد واویلا و واثبورا بر کشیدند و به بیکسی کودکان اطفال ترحم میکردند و چادر و مقنعه بآن اسیران میدادند و نان و خرما به کودکان میدادند و اما در راه شام و شام محنت انجام هر جا که وارد میشدند استقبال ایشان میکردند با علم و طبل میزدند و شادی میکردند و تهنیت میکردند و جامهای نو میپوشیدند و خنده میکردند و ایشان را سب و لعن میکردند تا ایشان را چه حال بود و بر ایشان چه میگذشت و در منازل بعیده و تجلی که آنجماعت را اشتداد امر روی آن گرفته بودند فیا لیت لفاطمة و ابیها عینا تنظر الی بنات نبیّها ما بین قتیل یجری منه الصّدید و اسیر مکبّل بالحدید فکانّی و الله الی نحوهم واذا هم یستنصرون فلا ینصرون و یستغیثون فلا یغاثون فکانّی بتلک الاساری مسبیات کالاماء و العبید مقنعات بالحدید لیسهرن

فَوقَ اَقتابِ المَطِیّاتِ تَلفَحُ وُجُوهَهُنَّ حَرُّ الهاجِراتِ یُساقُ بِهِنَّ البَرادِیُ وَ
الفَلَواتِ مَغلُولَةً الاَیدِیُ اِلَی الاَعناقِ یُطافُ بِهِنَّ الاَسواقُ وَ
هُنَّ وَدائِعُ خَیرِ الاَنبِیاءِ وَبَناتُ فاطِمَةِ الزَّهراءِ سید ابن طاوس میفرماید که آن و
سرها را بردند بسوی شام همچنانچه سبایای کفار را میبرند و ایشان را بر کجاوهای
بی ساتر و جهازهای بی پوش سوار کردند که اهل اقطار نظر بر ایشان مینمودند و از اقبال الاعمال
روایت میکنند از حضرت باقر ع از کیفیت بردن ایشان بشام فرمود یزید ملعون فرمود
بر شتر برهنه سوار کرده بودند و زنان ما را بر استرهای برهنه نشانیده بودند در عقب سر
بودند و سر پدر بزرگوار مرا بر نیزه زده بودند و در برابر ما میبردند و اطراف ما را نیزه
داران احاطه کرده بودند اِذا دَمَعَت مِنّا اَحَدٌ قُرِعَ رَأسُهُ بِالرُّمحِ اگر یکی
از ما گریه میکرد و اشک از چشم میریخت نیزه بر سر او میکوبیدند و با این حال ما را داخل شام
نمودند چون داخل آن شهر شدیم ملعونی فریاد زد کُلُّهُم اَسبابا یا اَهلَ البَیتِ المَلعُون
اینها اسیران اهلبیت معون میباشند خدا دهش را بشکند فَاَینَ رَسُولُ اللّهِ عَن اَهلِ بَیتِهِ
اِلَی الشّامِ تُسبیٰ فِی المَهانَةِ لِلاَوغادِ کجا بود پیغمبر خدا تا به بیند اهل بیت
و دختران خود را که بخواری و ذلت ایشان را بشام میبرند فَمَنظُورَةٌ شَزَراً وَ مَنزُوعَةٌ
رِداءً وَ مَخفُوضَةٌ قَدراً وَ مَلطُومَةُ الخَدِّ وَ مَنهُوكَةٌ ضَرباً وَ مَهتُوكَةٌ خِباءً
وَ مَجرُودَةٌ غَصباً وَ مَشنُوءَةُ الجِلدِ آه دختران را به بین یا رسول الله
که ایشان را برهنه کرده اند و مقنعه از سر ایشان گرفته اند و از روی خشم و غیظ بر ایشان
نظر میکنند و ایشان را خوار کرده اند طپانچه بر روی ایشان میزنند و از بسیاری خوردن
نیزه و آزار و اذیت بدنهای ایشان ضعیف و ناتوان گشته و هر طرف ایشان را میکشند
و ایشان را دشنام میدهند آفاطِمُ فَوَجِّدی مِن ثَرَی القَبرِ وَ انَدُبِی بَناتاً تاسر
کاشِفاتُ بِلا قِدادٍ ای فاطمه از قبر بیرون آی و نوحه کن بر دختران

(حاشیه: ... سیدم ... علی بن الحسین ...)

پیکست که بخاری و اسیری گرفتار شدند و پیاده رو ستارها ند سید ابن طاوس
رحمة الله میفرماید که چون نزدیک بدروازه دمشق رسیدند ام کلثوم نزد شمر ملعون
آمد و گفت چون ما را داخل این بلد میکنند از راهی داخل کنید ما را که بیشترمان شام ما را
کمتر به بینند و نظاره کمتر باشند و بگو تا سرها را از میان محامل زنان بیرون برند تا نظر مردم
سرها اشتغال یابند زیرا که ما خوار شدیم از نظر کردن خلق با این حال آن شقی ملعون از راه
عداوت و کفر گفت تا سرها را میان محامل زنان بردند و در میان نظاره بگذارند
با این حال بردند ایشان را تا دروازه دمشق و بردر مسجد جامع که اسیران را نگاه میداشتند
نگاهداشتند و در بعضی از روایات وارد شده است که یزید لعین در بیرون شام در جائی
بود که آنرا جیرون میگفتند همینکه شنید که سرها را وارد شام کردند این شعر را خواند
لعنة الله علیه و علی کلامه لَمّا بَدَت تِلکَ الحُمُولُ وَ اَشرَفَت تِلکَ الرُّؤُسُ عَلیٰ
رُبیٰ جَیرُونِ نَعَقَ الغُرابُ فَقُلتُ صِح اَو لا تَصِح فَلَقَد قَضَیتُ مِنَ النَّبِیِّ دُیُونی
یعنی چون سرها و اسیران اهلبیت را وارد نمودند و ظاهر شد علامات و رایات ایشان
در منزل جیرون و زاغ محنت دم شروع بخواندن نمود گفتم با او که نوحه گری مکن
بلکه صدای شادی بلند کن و صیحه مسرت برکش که دین خود را از پیغمبر گرفتم لعنة الله
علیه و علی کلامه چون اهلبیت نزدیک شام رسیدند بیشترمان شام بجهة تفرج
و نظاره بیرون رفتند صاحب مناقب و دیگران از سهل ابن سعد روایت کرده
اند که گفت بعزم زیارت بیت المقدس بیرون رفتم و در عرض راه عبورم بشام افتاد
چون داخل آن شهر شدم شهری دیدم در نهایت معموری با اشجار و انهار بسیار و مردم
دیدم در کمال شادی و فرح و یکدیگر را بشارت میدادند و پردهای دیبا از هر جانب
انداخته بودند و زنان بازیگر دف و طبل مینواختند و بر و اتی دکانها و بازارها
بسته بودند و اسبها را زین و لجام کرده بودند و با خود گفتم مگر امروز عید اهل شام است

(حاشیه: هو گرد ما التماس ام کلثوم بشمر لعین بجهة وارد شدن بشام)

(حاشیه: هو اشعار یزید ملعون)

(حاشیه: هو روایت سهل ساعدی)

(حاشیه: و علمها بر پا کرده بودند و رایات بر افراشته کوچه و بازار پر از خلق بود و همه زینت کرده بودند)

تا آنکه از جمعی پرسیدم که آیا در شام عیدی هست که در میان ما معروف نیست ایشان گفتند
مگر تو اعرابی هستی و غریبی که خبر نداری گفتم من سهل ابن ساعدم که بخدمت پیغمبر خدا
مشرف شده‌ام تعجب میکنم که چرا آسمان خون نمیبارد و زمین سرنگون نمیگردد گفتم
چرا گفتند شادی مردم از جهت آنست که سر حسین فرزند پیغمبر را از عراق بهدیه
میاورند من گفتم وا عجباه یهدی رأس الحسین و الناس یفرحون آیا مردم شادی
میکنند بجهت اینکه سر حسین را میاورند گفتم از کدام دروازه داخل میشوند اشاره کردند
بدروازه که آنرا دروازه ساعات میگفتند سهل میگوید من بسوی آن دروازه شتافتم
جمعیت بسیار دیدم که ایستاده اند و منتظر اسیران و سرهای شهیدان میباشند پس دیدم
که رایات کفر و ضلالت از پی یکدیگر میآیند ناگاه دیدم سواری می آید و علمی در دست
داشت و سری را بر آن نصب کرده بود که شبیه‌ترین خلق بود برسول خدا ص و بروایتی
چون آنرا دیدم طپانچه بر رو زدم و جامه را چاک کردم و صدا را بگریه بر کشیدم و
گفتم وا اخرناه بران بدن برهنه کرده شده بغیر غسل و کفن وا حزناه علی الخد التریب و
الشیب الخضیب الحیرت و اندوه بر آن روی غبار آلوده و ریش بخون خضاب شده
یا ابا عبد الله کاش پیغمبر خدا بود تا سر فرزند شریفش را که در بازارهای دمشق میگردانند
و دختران شریفش را که با گریبانها و دامنهای دریده بر شترها سوار کرده و شهر بشهر و
قبیله بقبیله برایشان نظر میکنند ببیند سهل میگوید من صدا را بگریه بر کشیده بودم و هر کس
گریه مرا می‌شنید از گریه من بگریه درآمد لکن اکثر ایشان بر نمیخوردند بگریه من بجهة شدة
اشتغال ایشان بفرح و شادی خود من در اینحال بودم فاذا بنسوة علی اقتاب
الجمال بغیر غطاء و لا ستر ناگاه زنانی چند را دیدم سوار بر قطعه‌های بی سرپوش
زیر انداز و روپوش و بروایتی میگوید یکی از زنان را دیدم که میگفت وا محمداه و علیاه
وا حسناه وا حسیناه لو رأیتم ما قد حل بنا الاعداء ای کاش پیغمبر ص

هذا رأس الحسین عترة محمد یهدی من ارض العراق

و علی می‌دیدند حسن و حسین ع می‌دیدند که دشمنان با ما چه میکنند و نوحه میکرد و میگفت وا اخزناه
علی الرضیع الصغیر و الشیخ الکبیر وا اخزناه علی المذبوح من القفا و مغلول الجبال
و المعبر بالاداء و بروایت دیگر اثنتکه میگوید نزدیک شدم با آنکه پیش از همه بود گفتم
یا جاریة من انت ایا دختر تو کیستی گفت امیر و انا سکینة بنت الحسین من سکینه دختر
حسین ع میباشم گفتم ای سیده من از اصحاب جد شمایم اگر حاجتی داری بفرما گفت بگو
باین بدبختی که سر پدر بزرگوار مرا دارد از میان ما بیرون رود تا مردم مشغول بنظاره آن سر
شوند و چشم از حرم پیغمبر خدا بر دارند من رفتم نزد آن ملعون گفتم حاجتی دارم چهار صد دینار
بتو میدهم که آنچه را بر آوری گفت بگو گفتم حاجتم اینست که این سر را از میان زنان
بیرون بری گفت بیاور من دنانیر را باو دادم و او از میان زنان بیرون فرستاد
و بروایتی سهل میگوید که رفیق نصرانی داشتم که با من بزیارت بیت المقدس میآمد
او با من بود دیده بصیرت او روشن شد چو سر مقدس جناب سید الشهداء و نیز دید
کشتگان و اسیران را دید شنید که آن سر بریده تلاوت قرآن میکند و میگوید فلا تحسبن الله
غافلا عما یعمل الظالمون آن سعادتمند از برکات آن سر مقدس نور هدایت بر دلش تافت
کلمه شهادتین بر زبان جاری کرد و بشرف اسلام شرفیاب گردید شمشیر حمایل داشت
از کشید بر آن قوم رو سیاه حمله کرد و با وجود اینحال اشک از دیده میبارید و میکشت
جماعتی از آن اشرار را به بئس القرار رسانید پس دور شر اکرفتند و هنگامه برپا شد ام
کلثوم رسید که این غوغا از چیست من حال ترا با وگفتم همینکه اینرا شنید گفت وا عجبا
النصاری یحتشمون لدین الاسلام و امة محمد یزعمون انهم علی دین محمد
یقتلون اولاده و یسبون حرمه نصاری تعصب میکشند از برای اسلام و آنکه خود را
از امت پیغمبر میدانند اولاد او را میکشند و اهلبیت او را اسیر میکنند و بر ما ظلم نکردند که
بر خود ستم کردند باری آن جماعت دور آن نو مسلمان را گرفتند آخر او را از ضربت

مسلمان شدن نصرانی و شهید شدن او در راه مولای عالمیان روحنا فداه

شمشیر و نیزه

شمشیر و نیزه کشتند و در بعضی از روایات وارد شده است که چون بدروازه باب الساعات
رسیدند توقف کردند که از یزید رخصت حاصل آید که اسیر از آنجا منزل بدهند در این اثنا
مروان پسر حکم بیرون آمد چون نظرش بسر مطهر سید الشهدا افتاد از شادی براست و
خود نظر بسر کرد اظهار طرب و شادی مینمود پس برادر او عبد الرحمن بیرون آمد چون
چون نظرش بسر آن شریف افتاد اشک از دیده‌هایش جاری شد و بگریه در آمد و گفت
دور شدید از پیغمبر خدا بخدا که هرگز در امری با شما جمع نخواهم شد پس گفت یا ابا عبد الله
دشوار است بر من آنچه وارد شد بر تو پس این شعر را خواند شعر سُمَیَّةُ اَمْسیٰ نَسْلُها
عَدَدَ الْحَصیٰ وَ بِنْتُ رَسُولِ اللّهِ لَیْسَ لَها نَسْلٌ   سمیه زانیه نسل و اولاد
او اولاد او از بسیاری بعدد سنگ ریزها شده‌اند و نسل دختر پیغمبر را قطع کردند و اولاد
و اولاد او را همه را کشتند و اولیاء و اصحاب اهلبیت را وارد شام کردند از حضرت
صادق ع روایت شده و شیخ صدوق از جماعتی نقل کرده که چون وارد شدند
اسیران و زنان اهلبیت بشام ایشان را در میان روز داخل آن شهر کردند و روها
پیداتر چون اهل شام را نظر بر آن افتاد و سیمای بزرگی در ایشان دیدند گفتند
اسیری نیکوتر از ایشان ندیده‌ایم پس گفتند شما کیستید و اسیران کدام دیارید و از کدام
قبیله‌اید سکینه دختر سید الشهدا گفت نَحْنُ سَبایا آلِ مُحَمَّدٍ یعنی ما اسیران آل محمدیم و بروایت
چون اهل بیت را وارد شام کردند سید الساجدین علی بن الحسین ع بر شتر برهنه سوار بود و
بغل و زنجیر در آورده بودند و آنحضرت از روی حزن و اندوه میفرمود اُقادُ ذَلیلاً فی دِمَشْقَ
کَاَنَّنی مِنَ الزَّنْجِ عَبْدٌ غابَ عَنْهُ نَصیرٌ وَ جَدّی رَسُولُ اللّهِ فی کُلِّ مَشْهَدٍ
وَ شَیْخی اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ اَمینٌ   میگردانند مرا در دمشق و خوار
بچو کو غلام سیاهی مرا از حبشه آورده‌اند و حال آنکه جدم رسول خدا است و پدرم امیر المؤمنین
و پادشاه عالمیانست و بروایت ابن طاوس و غیره ایشان را آوردند تا در مسجد اعظم

هو داخل شدن اسیران بشام و اشعار خواندن امام زین العابدین ع

که جای

که جای اسیران بود وارد شدند شیخ فخر الدین روایت کرده است که در وقتی که خبر بیزید ملعون
رسید طبیبی در پیش او نشسته بود و بجهة معالجه مرضی دو دست و پای او را در آب گرم گذارده
بود که کسی وارد شد خبر آورد و گفت دیده تو روشن که سر حسین ع وارد شد آن ملعون نظر
غضبناکی کرده و گفت دیده ات روشن مبادا پس طبیب گفت تعجیل کن در کار خود پس نامه ابن
زیاد را گرفت و خواند پس انگشت ابدان را گزید و نامه را داد بحضار که بخوانند ساعتی پیش
که رایات کفر و ضلال وارد کردید و در زیر آن رایات و علمها الله اکبر و الله اکبر میگفتند
چنانچه میگوید یکی از شعرا و یکبرون لقتلکم ولولاهم لم یعرفوا التکبیر و التهلیل تکبیر میگویند
بجهة کشتن کسانیکه اگر ایشان نبودند تکبیر و تهلیل را کسی نمیشناخت و خدا را به یگانگی می
پرستید کسی و تعظیم نمینمود احدی و در روایتی وارد شده است که هاتفی که کسی نمی دید
او را این اشعار را میخواند جاؤا براسک یا ابن بنت محمد مترملا بدمائه ترمیلا
وکانما بک یا ابن بنت محمد قتلوا جهارا عامدین رسولا ای فرزند دختر
پیغمبر سر مقدس ترا آورده‌اند بخون آلوده و رنگین گویا بجهة کشتن تو جد تو پیغمبر خدا ص را
کشته‌اند قتلوک عطشانا ولما یرقبوا فی قتلک التاویل و التنزیلا ای نور دیده
پیغمبر ترا با لب تشنه کشتند و اصلا مراعات تنزیل کلام خدا را نکردند که شما بودید
محل تنزیل کلام خدا و مراعات تاویل را نکردند که شما بودید مقصود از تاویل
بلکه شما بودید کلام الهی تاویل و یکبرون بان قتلت و انما قتلوا بک
التکبیر و التهلیلا   اینها سهلست این عظیم تر است که ترا کشتند
و تکبیر میگویند و حال آنکه کشته شد بکشتن تو تکبیر و تهلیل را پس باید که بجای الله اکبر
الله الکبیر بگویند قطب راوندی از منهال ابن عمر روایت کرده است که گفت بخدا
قسم که در دمشق دیدم سر مبارک سید الشهدا ع را بر نیزه کرده بودند و در پیش او کسی
سوره کهف میخواند چون این آیه رسید ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا

پس بقدرت خدا سر مقدس بزبان آمده و بزبان فصیح میگفت اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحَابَ الْكَهْفِ قَتْلِي وَحَمْلِي كشتن من و سر مرا بر نیزه زدن عجب تر از قصه اصحاب کهف و رقیم است ای والله کشتن امر زهرا امر غریبی عجیب است چون اهلبیت و اسیرها وارد کردند یزید ملعون مجلسی آراست و با زینت بسیار بر تخت میشوم خود نشست و امر با حضار اهلبیت رسول کبار کرد چون بدر خوانه آن لعین رسیدند محضر بن ثعلبه عائذی ملعون فریاد زد که فاجران لئیم را بجهت امیر المؤمنین آورده یم وارد شده است که سید الساجدین علیه السلام در راه شام یک کلمه سخن با کسی نمیگفت چون این سخن را از آن لئیم فاجر شنید فرمود ما ولدت ام محفر اشر و الأم بر خدا و خلق ظاهر است که فاجر و لئیم کیست چون آن سر منور را وارد مجلس یزید بر سر کردند آن ملعون فرح و شادی بسیار کرد و گفت که صاحب این سر میگفت که پدر من بهتر از پدر یزید است و مادر و جدم بهتر از مادر و جد یزید است و من بهترم از یزید و این سخن او را بکشتن داد اما چون اهلبیت و اسیران و مخدرات آن اهلبیت عصمت و طهارت را وارد مجلس یزید کردند تعجب است که چرا آسمان بهم نپاشید و زمین سرنگون نگردید که حریم ختم انبیاء را در مجلس آل امیه بردند و بر ایشان استخفاف و استهزاء مینمایند ابن نما روایت کرده است از سید الساجدین که فرمودند ما دوازده نفر بودیم که بمجلس یزید بردند و ما را بغل و زنجیر درآورده بودند و از این کلام معلوم میشود که زنان را نیز بغل درآورده بودند زیرا که دوازده مرد از ایشان مانده بود و اگر بعضی از اطفال بودند باین عدد نبودند بلکه سید بن طاوس رضی الله عنه روایت کرده است که باز ماندگان و زنان حسین را داخل کردند بمجلس و هم مقرنون فی الحبال و ایشان را با ریسمان محکم بسته بودند آه فمن مبلغ الكرار اذ الباس قد لقى بان بنيه بعد عز تذللوا آیا کیست که خبر کند حیدر کرار و وصی مختار صاحب سطوات الهیه و حملات حیدریه را که اولاد او را او د

دختران او را بعد از آنکه همیشه در سایه عزت او بودند ایشان را از همه کس ذلیل تر نمودند و آن الوجوه النيرات ذوو البها تهادي الى رجس ذميم آیا کیست که خبر کند علی کرار را که دختران او را و صاحبان روهای نورانی مهدیه او را نزد میبرند و آل یزید فی المقاصير والخبا علیهن الستور و تسدل و ابن بنی الزهرا بنت محمد وجوههم للتلس تبد و تبدو زنان و دختران یزید در قصرهای رفیعه و خیمهای عالیه نشسته اند و پرده ها آویخته اند و دختران فاطمه در میان مردم میگردانند و بدترین خلق ایشان را می بینند آیا غیرت هدی بنات محمد يلحظهن الناس والاعدا لو ذلت آیا صاحب غیرتی هست که از درد فریاد زند و جامه چاک نماید و بر سر و رو زند و اشک خونین ازدیده روان نماید آخر اینها دختر پیغمبر اند و ناموس حیدر اند که مردمان رذل و غلامها نگاه کنند و بایشان نظر کنند و بروایت شیخ فخر الدین چون آن اسیران محنت و بلا را بمجلس بزم یزید شدند و ایشان را آوردند تا برابر آن ولد الزنا واداشتند فاطمه دختر سید الشهداء گفت ای یزید خوب است که دختران رسول خدا اسیر باشند و در برابر تو بایستند جمیع اهل مجلس آن ملعون بگریه درآمدند و صدای گریه از خانه و اهل یزید بلند شد سید الساجدین میفرمود من در غل و زنجیر بودم گفتم اذن میدهی تا سخنی بگویم گفت بگو اما هذیان مگو گفتم از برای من سزاوار نیست درین مجلس بیهوده گوئی ای یزید ما ظنك برسول الله لو رآني في آیا کائنات چیست که اگر رسول خدا در غل و زنجیر ببیند چه خواهد کرد آن ملعون گفت زنجیر از گردنش بردارید و از حضرت صادق روایت شده است که چون سر مبارک سید الشهداء را بمجلس یزید بردند و علی بن الحسین و دختران امیر المؤمنین را بر او داخل کردند و علی بن الحسین در غل و زنجیر بودند یزید گفت یا علی حمد خدا را که پدر ترا کشت حضرت فرمود خدا لعنت کند کشنده پدرم را آن ملعون در غضب شد امر بقتل آن حضرت کرد آن حضرت فرمود ای یزید اگر مرا میکشی پس دختران پیغمبر را کی بسوی

وطن ایشان بر میکردانه و ایشانرا بجز من محرمی نمیباشد آن ملعون گفت تو ایشانرا برگردان پس سوهانی طلب کرد و قیدی که در گردن آنحضرت بود سائید که بر دارد و بروایتی گفت میدانی که چرا خود متوجه اینکار شده ام آنحضرت فرمود از برای اینکه ترا بر من منت باشد سید ابن طاوس میفرماید که امر کرد که زنان و اسیرانرا در پشت سر آنجناب نشانیدند که نظر ایشان بر سر مطهر منور سید الشهدا نیفتد و آن سر شریف را بر طبقی گذارده نمود در برابر روی آن آوردند ناگاه سید الساجدین نظر بر آن سر مطهر افتاد سیلاب اشک خونین از دیدهای حق بینش جاری شد بعد از آن هرگز کله گوسفند تناول ننمود و بروایتی چون اهلبیت را نظر بر آن سر شریف افتاد خروش بر آوردند و شیون برکشیدند و ندبه و نوحه آغاز کردند سکینه گفت ما رَأَیتُ اَقسیٰ قَلباً مِن یزید ای خوشحال میشوی ای زین العابدین نامیکویم تا زینب خواتون چون نظرش بر سر بریده برادرش افتاد که در برابر یزید گذارده دست زد و جامه را درید و با آواز حزین که دلها را کباب میکرد اندر کشید یا حُسَیناهُ یا حَبیبَ قَلبِ رَسولِ اللهِ یا بنَ مَکَّةَ وَ مِنیٰ یا بنَ فاطِمَةَ الزَّهراءِ سَیِّدَةِ النِّساءِ یا بنَ بِنتِ المُصطَفیٰ بخدا قسم که همه اهل مجلس لعین بگریه درآمدند زنی از بنی هاشم در خانه یزید بود از ناله اهلبیت یافت که زنان هاشمیه را در مجلس سر مقدس آورده اند و دانست که سر منور سید الشهدا را حاضر کرده اند صدا را بندبه بلند کرد و میگفت و احَبیباه یا سَیِّدَ اَهلِ بَیتاه یا بنَ مُحَمَّداه یا رَبیعَ الاَرامِلِ وَ الیَتامیٰ یا قَتیلَ اَولادِ الاَدعیاءِ یعنی ای حبیب دل افکار ای بزرگ اهلبیت ای فرزند محمد مصطفی ای فریادرس بیوه زنان و یتیمان ای شهید کشته اولاد زنا از نوحه آن هاشمیه از اهل مجلس بگریه در آمدند و گریستند پس آن ولد الزنا چوبی از خیزران طلبید و آنرا گرفته بر لب و دندان سید عالمیان میزد و میگفت رَحِمَكَ اللهُ لَقَد کانَ حَسَنَ المَضحَكِ میگفت خدا رحمت کند ترا ای حسین که خوش لب و دندان بوده و کفر با جند میخواند ابوبرزه اسلمی گفت وَیحَكَ یا یَزیدُ اَتَنکُثُ بِقَضیبِكَ ثَغرَ

یا حسین

وای برتو ای یزید با چوب بر لب و دندان حسین فرزند پیغمبر میزنی و شهادت میدهم که دیدم پیغمبر را که لب و دندان او و برادرش امام حسن را میبوسید و میفرمود انتما سَیِّدا شَبابِ اَهلِ الجَنَّةِ شما دو سید جوانان اهل بهشت خدا بکشد کشنده شما را و لعنت کند کشنده شما را و مهیا کند از برای او عذاب جهنم را پس آن ملعون در غضب شد و امر کرد تا او را از مجلس بیرون کشیدند پس زینب دختر امیر المؤمنین برخواست و گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علیه و آله پس شروع به تکلم و عتاب نمود به یزید بنحوی که همه متعجب بودند از فصاحت و بلاغت و کلام حکمت آمیزش بعد از کلماتی چند گفت اَمِنَ العَدلِ یا بنَ الطُّلَقاءِ تَخدیرُكَ حَرائِرَكَ وَ اِماءَكَ وَ سَوقُكَ بَناتِ رَسولِ اللهِ سَبایا آیا از عدالت است ای فرزند زنا کاران که زنان و کنیزان خود را در پس پرده نشانیده و دختران رسول خدا را اسیر کرده و پرده حرمت ایشانرا دریده بی کجاوه و هودج از شهری بشهری ببری تا اهل هر منزل و بادیه بر ایشان نظر کنند و وضیع و شریف و غریب و بعید ایشانرا محل نظر خود قرار دهند و نه ایشانرا یاوری باشد و نه معینی و نه مددکاری و این افعال بعید نیست از جماعتی که جگر برگزیدگانرا خائیده باشند و گوشت ایشانرا از خون شهیدان پرورش یافته باشد و چگونه بعید مینماید بغض ما از کسی که نظر کند بر ما از روی کراهت و غیظ پس از روی آسانی و سهل انگاری چوب بر لب و دندان ابی عبدالله سید جوانان اهل بهشت بزند و اشیاخ خود را بخواند که کجایند تا شادی کنند باین عمل پس عنقریب میباید به آنها که سر کرده کفر و ضلال کردی و فرمود خلك کیدك و اسع سعیك و ناصب جهدك فوالله لا تمحو ذکرنا و لا تمیت وحینا و لا تدرك امدنا و لا ترحض عنك عارها پس هر مکری که میتوانی بکار ببر و هر سعی که میتوانی بعمل آور که بخدا قسم که نمی توانی ذکر ما را براندازی و وحی ما را برطرف کنی و بفضیلت ما نمی رسی هرگز نمی توانی عار کرده خود را از خود دور کنی و نیست کر تو مگر اندک و ایام دولت تو مگر اندک و جمعیت تو مگر پراکنده تا سنگ

مومن

پیوسته ... باشند در ... منادی از جانب خدا ندا کند که لعنت خدا بر ظالمان
و ستمکاران است ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که چون سر مطهر سید الشهدا
بمجلس یزید لعنه الله آوردند آن ملعون مجلس شراب آراست و با حریفان مشغول بخوردن شراب گردید
چون فارغ شدند از خوردن شراب امر کرد که آن سر مطهر را در طشتی گذاردند و در زیر تخت او
گذاردند و بساط شطرنج را بر آن گسترانیدند و مشغول بشطرنج بازی گردید و حسین ع و جد و پدر
او را یاد میکرد و استهزا مینمود و هر گاه بر حریف غالب میشد سه جرعه فقاع زهر مار میکرد
و ته مانده او را در کنار طشت بر زمین میریخت فیا سماء ابکی هذه الامور علی مثل ١٩
الحسین فو الله بعد ذلک ... این ظلمها بر مثل حسین روا میداشتند ای آسمان از هم بپاشید و موج
اضطراب در آ ابن الرسول وثغره کان برشفه ینکث بقضیب کف خمر آیا کجا بود پیغمبر خدا ص
تا ببیند سر فرزندش که در مجلس شراب حاضر کرده اند و بوسه گاه او را شراب خواران چوب
بر آن میزنند ابن الرسول و شکوی حال عمره تکلی لیکی ملعون بلا سوی کجا بود پیغمبر خدا ص
تا اسیرانش را ببیند که از یکی مصیبت زده بمصیبت زده و اسیری با سیری شکایت مینماید
شیخ مفید رحمه الله روایت کرده که چون اهلبیت و اسیران و زنان و بیکسان را طلبید
چون در برابر آن لعین آمدند و نشستند و حال ایشان را بسیار مفتضح و پریشان دید گفت قبح
روی پسر زیاد که میانه شما و او قرابتی بود و با شما چنین بکرد و شما را بشام بفرستاد و شیخ
فخر الدین روایت میکند از سید الساجدین ع که در وقتی که ما را بنزد یزید بردند ما را بریسمانها بسته
بودند مانند گوسفند و او بما بطریقی بود که اگر یکی سستی میکرد در راه رفتن او را میزدند
چون برابر یزید رسیدیم من پیشتر رفتم گفتم یا یزید اگر پیغمبر خدا ص ما را باینحال
ببیند چه خواهد کرد پس آن ملعون گریست و گفت ریسمان از گردنها و کتفهای ما بریدند
و روایت شده است که چون اسیران در برابر او حاضر شدند
نسبت بایشان نظر میکرد و اسم یکیک را می پرسید یکی میگفت هذه

ام کلثوم

ام کلثوم الکبری و هذه ام کلثوم الصغری و هذه صفیه و هذه ام هانی و هذه اینک ام کلثوم کبری
زینب خواتون و اینک ام کلثوم صغری و اینک صفیه و اینک ام هانی و اینک رقیه دختران
امیر المؤمنین اند و اینک سکینه و فاطمه دختران حسین ع اند و در آن میانه سکینه روی خود را
بدست خود میپوشانید یزید گفت این کیست گفتند سکینه دختر حسین ع است پس سکینه بگریه
درآمد و گریه در گلویش گره شد بنحوی که نزدیک بود روح از قالبش پرواز نماید آن ملعون گفت
ای سکینه چرا گریه میکنی گفت کیف لا تبکی من لیس لها ستر تستر وجهها وراسها عن خطابک
چگونه گریه نکند کسی که چادری ندارد که روی خود را از تو و نشستگان مجلس تو بپوشد آن ملعون بگریه
درآمد و گفت خدا لعنت کند پسر زیاد را چه قدر قسی القلب است بر آل پیغمبر و بروایت دیگر گفت
پدر تو کفران حق من کرد و رحم مرا قطع کرد و با من منازعه کرد در مملکت من سکینه بگریه
درآمد و گفت ای یزید شادی مکن بکشتن پدرم که او بنده مطیع خدا بود و مطیع رسول
خدا بود و خدا خواند او را بسوی خود و او اجابت نمود حق را و سعید شد با جانب حق و ان لک
بین یدی الله مقاما یسئلک عنه فاستعد للمسئلة جوابا و انی لک الجواب
بدان ای یزید که بدرستی ترا از مقامیکه خدا از تو سؤال میفرماید از این عمل شنیع پس مستعد
جواب از این سؤال باش و جوابی مهیا کن و کجا خواهی جست جواب بجهة کشتن فرزند پیغمبر ص
و بروایت صاحب منتخب زینب خواتون گفت ای یزید آیا نمیترسی از خدا که کشتی حسین ع را
و این ترا بس نبود حتی اینکه ما را مثل کنیزان از بلدی بسوی بلدی کشیدی و سوار بر شتران
برهنه کردی آن ولد الزنا گفت که برادرت میگفت که من از یزید بهترم و پدرم بهتر از پدر یزید است
و مادرم بهتر از مادر یزید است و جدم بهتر از جد یزید است بعضی را راست گفته لکن
بعضی را خطا کرده اما جد او بهتر از همه خلایق است و اما اینکه مادر او بهتر از مادر من است پس
مادر او بی ادبی نمیتوان کرد و اما اینکه گفت پدر او بهتر از پدر منست پس پدر او و پدر من را
بحکم خدا محاکمه شدند و حکم از برای پدر من کرد پس این آیه را خواند قل اللهم مالک الملک

رقیة بنات علی و هذه سکینة و هذه فاطمة بنتا الحسین ع

هو
تکلم کردن سکینه با یزید ملعون

که حرم رسول خدا را از عراق بشام اسیر وار گردانیدی و حرمت ایشان را ضایع کردی و این ترا بس نبود صح

لتعز من تشاء وتذل من تشاء پس زینب خاتون گفت ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله
امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون پس گفت ای یزید حسین را نکشت مگر تو و اگر تو نبودی
پسر مرجانه ذلیل تر و کمتر از همه کس بود آیا نترسیدی از خدا از کشتن حسین ع و حال آنکه جد
بزرگوارش در حق او و برادرش میفرمود الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة پس اگر این را انکار میکنی
دروغ گفته و اگر تصدیق میکنی مخاصمه با خود کرده خواهی بود یزید ملعون از گفتگوی زینب خاتون
خجل شد شیخ مفید رحمة الله از فاطمه دختر سید الشهداء ع روایت کرده است که چون
ما را نزد یزید بردند و اول مرتبه بر ما رحم کرد پس مرد سرخ روئی از اهل شام برخواست
و گفت یا امیر المؤمنین این دختر را بمن ببخش که در خانه من خدمت کند فاطمه میگوید که من دختر صاحب
جمالی بودم و حسن فاطمه مشهور است و زنی با آنجمال معلوم میشد آمده با چنانچه از بعضی از
اخبار مستفاد میشود فاطمه میگوید من از شنیدن این لرزیدم و جامه عمه ام را گرفتم و بروایتی
دامن خواهرم را گرفتم و او از من بزرگتر بود و عاقله بود گفتم اوتمت واستخدم ای عمه یتیم شدم بس نبود
آیا حالا باید کنیزی کنم عمه ام با آن شخص گفت غلط فهمیدی و دروغ گفتی و این هرگز نخواهد شد
اگرچه خود را هلاک کنی نه تو میتوانی مرتکب این عمل شوی نه یزید گفت دروغ گفتی اگر خواهم میتوانم
عمه ام گفت نمی توانی مگر آنکه از ملت ما بیرون روی و دینی غیر از دین ما بجوئی آن ملعون بسیار
غضبناک شد و ناسزائی از زبان ملعونش صادر شد زینب خاتون فرمود ای یزید بدین
خدا و دین پدرم و برادرم هدایت یافته تو و پدر و جدت اگر مسلمان هستید پس گفت تو امیری
و ناسزا میگوئی از روی ظلم و غضب میکنی بجهت سلطنت آن ملعون گویا شرم کرده ساکت
شد آن شامی دو مرتبه اظهار کرد آن ملعون گفت دور شو خدا ترا مرگ دهد و بروایت سید
ابن طاوس آن مرد گفت این جاریه کیست هذه فاطمة بنت الحسین و تلک زینب بنت علی ابن ابیطالب
این فاطمه دختر حسین ع است و این زینب دختر علی ابن ابیطالب است شامی گفت حسین که پسر فاطمه
و علی ابن ابیطالب یزید گفت بلی شامی گفت خدا ترا لعنت کند ای یزید عترت پیغمبر را میکشی و زنهایشان را

اسیر میکنی والله ما توهمت الا انهم سبی الروم بخدا قسم که گمان کردم اینها اسیران روم و فرنگند آن ملعون
گفت ترا نیز ملحق بایشان میکنم پس امر کرد بقتلش و بروایت شیخ مفید دو مرتبه که اعاده کرد
ام کلثوم او را نفرین کرد که خدا زبانت را قطع کند و دستهایت را خشک و چشمهایت را
کور و هنوز کلامش تمام نشده بود که دعایش مستجاب شد شیخ فخر الدین از بعضی از
ارباب نقل میکند که شخص نصرانی از جانب روم سفیر دربار یزید آمده بود و حاضر بود
در مجلسی که سر مقدس سید الشهداء ع را حاضر کرده بودند چون نظرش بر آن سر مطهر افتاد
و آن سر مطهر را با آن خواری در نزد یزید دید گریه در آمد چندان گریه بلند کرد که
که ریشش از گریه اش تر شد پس گفت ای یزید بدانکه من در زمان حیات پیغمبر بتجارت
بمدینه رفته بودم خواستم هدیه بجهت آنحضرت ببرم پرسیدم که از چه چیز خوشش میاید
گفتند از بوی خوش دو نافه مشک و قدری عنبر برداشتم و رفتم خدمت او آنحضرت
در خانه ام السلمه بود چون بخدمتش رسیدم نوری از آنجناب مشاهده کردم
دلم شاد شد و محبتش در دلم قرار یافت سلام کردم و هدیه خود را در پیش گذاردم
فرمود چیست عرض کردم مختصر هدیه است فرمود اسمت چیست عرض کردم
عبد الشمس فرمود من ترا عبد الوهاب اسم گذاردم اگر تو اسلام قبول میکنی من هدیه را قبول
چون در خلق و خلق او نظر کردم او را همان پیغمبر دانستم که عیسی خبر داده بود
پس مسلمان شدم و بروم برگشتم و اسلام خود را مخفی میداشتم و من تا [illegible]
مسلمان میباشم حال ای یزید که روزی بخدمت پیغمبر ص بودم در خانه ام السلمه همین
عزیزی که سر مبارکش با این و خواری در پیش روی تو گذاشته در حجره داخل شد
پیغمبر خدا اقبال کرد و گفت مرحبا خوش آمدی حبیب دل من تا اینکه او را گرفت
و در آغوش نشانید و لبها و دندانهایش میبوسید و میفرمود
دور باد از رحمت خدا آنکه ترا میکشد یا حسین و اسلام و مبارکش بزمین میکشید

حدیث النصرانی

روز دیگر در مسجد بودم از صاحب همین سر با برادرش حسن آمدند و گفت ای جد بزرگوار
با برادرم حسن کشتی گرفتیم تا ببینیم قوت کدام بیشتر است هیچکدام غالب نشدیم حضرت فرمود
این امر لایق شما نیست هر یک خطی بنویسید هر کدام نیکوتر نوشته قوت او زیادتر است
رفتند هر یک سطری نوشتند و بخدمت جد امجد آوردند حضرت فرمود انی امی لا اعرف
الخط من ناخوانده خط پیغمبر شده ام نزد پدر خود روید تا او حاکم شود میان شما
مقصودش از این کلام این بود که دل ایشان را نشکند ایشان رفتند و پیغمبر هم در عقب
ایشان رفت و همه بمنزل فاطمه رفتند بعد از ساعتی جناب رسالتماب را دیدم تشریف
آورد و سلمان هم بود و مرا با سلمان صداقتی و دوستی بود پرسیدم که پدر ایشان
چه گفت و خط کدام یک بهتر بود و او را سوگند دادم بحق صداقت که آنچه آنحضرت فرمود
بمن بگوید سلمان فرمود پدر ایشان نیز تامل در آنکرده است دل هیچیک را نشکند ایشان را نزد
مادر ایشان فرستاد تا او حکم کند چون نزد مادر آمدند و صورت واقعه را بیان کردند
فاطمه متفکر شد که چه کند و بدیهیچیک خاطر ایشان را ملول نگرداند من چه کنم پس فرمود ای
دو نور دیده من قلاده خود را بر سر شما نثار میکنم هر که بیشتر از دانه آن برچیند قوه او
زیادتر است و قلاده اش هفت دانه مروارید بود پس آنرا پاره کرد و بر سر ایشان ریخت
هر یک خواستند که آن دانه دیگر را بردارند خداوند جلیل بجبرئیل امر فرمود که خود را برسان
و ببال خود آن دانه مروارید را دو نصف نما تا هر یک از آن نصفی بردارند که مبادا
دل یکی از ایشان بشکند پس جبرئیل در رسید و ببال خود آن لولو را دو حصه نمود و هر یک
نصفی را برداشتند فانظر ایها العزیز کیف ان رسول الله لم یرد ان یدخل علی احدهما الم
نظر کن ای عزیز که پیغمبر نخواست دل ایشان را الم برساند بجهت ترجیح دادن خط یکی از ایشان
و همچنین امیرالمومنین و فاطمه و همچنین رب العزت نخواست دل ایشان را بشکند تا آنکه
امر فرمود بجبرئیل این دانه مروارید را بدو نصف نماید تا دل ایشان را بدست آورده

پس هر یک از ایشان سه دانه و نیم

باشد و تو چنین میکنی که سر او را میبری و باین خواری در مجلس خود حاضر میکنی اف لک
ولدینک یا ابن زیاد اف باد بر تو و بر دین تو ای یزید پس برخواست و آن سر مطهر را برداشت
و آنرا بوسید و میگریست و میگفت ای حسین گواه باش از برای من در نزد خداوند
جلیل و در نزد جدت محمد مصطفی و پدرت علی مرتضی و مادرت فاطمه زهرا و
آن نصرانی را یزید امر کرد تا اسیران و زنان را بزندان بردند و امر کرد تا سر مطهر
سید الشهدا را بر در مسجد جامع که محل تردد خلق بود بر نیزه نصب کردند شیخ
صدوق بسند خود از فاطمه بنت امیرالمومنین روایت کرده است که زنان با علی بن
الحسین در حبسی بودند که هیچ [illegible] ایشان را از سرما و گرما حفظ نمیکرد و آفتاب بر ایشان
میتابید [illegible] تا آنکه روهای ایشان ریشته شد [illegible] گرمی و سردی
انداخت و در آن زمان از بیت المقدس سنگی را برنمیداشتند مگر آنکه از میان آن خون تازه
میجوشید [illegible] که آفتاب بر دیوارها میتابید مثل چادر سرخ [illegible]
[illegible] سر سید الشهدا را [illegible]
[illegible] است که چون سر مقدس [illegible] را در خانه یزید نصب کردند هند دختر عبد الله
ابن عامر [illegible] بود [illegible]
[illegible] و سر و پای برهنه در مجلس عام نزد یزید [illegible]
الله مصلوب علی فناء [illegible] ای یزید آیا سر فرزند فاطمه دختر پیغمبر را بر در خانه
من بر دار نیز نصب کرده ای یزید برجست و او را پوشانید و گفت ای هند گریه کن و ناله کن
در مصیبت فرزند پیغمبر و بزرگ قریش که پسر زیاد در امر او تعجیل کرد و او را کشت خدا او را
بکشد و غضب خداوندی از اعمش روایت کرده است که او نقل کرد از آن اشخاصی که
مجاور بیت آنسر مقدس میکردند که آنسر مقدس را یزید در حجره که در مقابل حجره که در آن
شرب میکرد گذارد و آن شخص گفت که ما چهل نفر بودیم که ما را بحفظت آن امر کرده بود

و چون من غرایب بسیار و عجایب بیشمار از آن سر بزرگوار مشاهده کرده بودم داخل آن قبه نشدم
چون شب داخل شد و پاسی از شب گذشت صدا از آسمان بگوشم رسید پس منادی
را شنیدم که میگفت یا آدم اهبط ای آدم فرود آی پس ابو البشر حضرت آدم با جماعت
بسیار از ملائکه بزیر آمدند ناگاه منادی دیگر را شنیدم که میگفت یا ابرهیم اهبط فرود آی
ای ابراهیم خلیل الرحمن با جماعت بسیار از ملائکه فرود آمدند پس منادی دیگر ندا کرد یا موسی
اهبط ای موسی فرود آی پس کلیم الله با گروه بسیار از ملائکه مقربین بر زمین آمدند
منادی دیگر ندا کرد که ای عیسی نازل شو عیسی بن مریم با خیل بسیار از ملائکه بزمین نازل شدند
چون قاطنان حظایر قدس و ساکنان محافل انس نازل شدند پس غلغله عظیمی
بگوشم رسید و منادی ندا کرد که یا محمد اهبط ای حبیب الهی ای محمد مصطفی از برای زیارت
سر فرزند عزیزت فرود آی پس ناگاه مسافر عرش برین و حبیب رب العالمین با خیل عظیمی
از ملائکه مقربین نازل شدند پس ملائکه دور آن قبه را احاطه کردند و پیغمبر خدا داخل آن قبه شد
و آن سر مقدس را برداشت و بروایت دیگر چون نظر شریفش بر آن سر مقدس افتاد بیتاب شد
و پای آن نیزه نشست ناگاه آن نیزه خم شد تا آنکه آن سر مطهر در دامان رسول الله افتاد و آنحضرت
آن سر بزرگوار را برداشت و نزد حضرت آدم آمده فرمود یا ابی آدم ما تری ما فعلت امتی
بولدی من بعدی ای پدر آیا نمی بینی که امت من بفرزند من چه کرده اند بعد
من و بروایت دیگر حضرت رسول آن سر را بسینه چسبانید و میفرمود یا قرة عینی قتلوک اتراهم
ما عرفوک و من شرب الماء منعوک و من قتالک ذبحوک ای نور دیده ترا کشتند مگر
ترا نشناختند ای نور دیده ترا از آب منع کردند و از پشت گردن سر ترا بریدند و مرا
عات جد و پدر ترا نکردند آن شخص میگوید که من از مشاهده این حال بلرزه آمدم جبرئیل
بر خواست و عرض کرد یا رسول الله منم صاحب زلزال بفرما که زمین را بزلزله در آورم
و صیحهٔ بر ایشان زنم تا همه هلاک شوند آنحضرت فرمود ایشانرا واگذار خدا ایشانرا مزد

می شنیدم و غلغله از آسمان پس چهل

ایشانرا

ایشانرا بار جبرئیل عرض کرد بگذار تا این چهل نفر را که موکل این سر بودند هلاک کنم حضرت
فرمود پس ایشانرا یک یک بنفخه هلاک میکرد چون نزد من رسید فرمود تو هم از ایشانی
من فریاد زدم که الامان یا رسول الله حضرت فرمود دعوه لا یغفر الله له بگذارید
او را خدا او را نیامرزد پس دست از من برداشت و ایشان آن سر مطهر را برداشتند پس
غلغله و ولوله در میان ایشان بلند شد و آن سر مطهر را با خود بردند و از آن شب آن سر
مطهر مفقود بود خبری از آن نبود چنین نقل کرده است قطب راوندی که چون آن سر
بردند تا اهل آسمان آنرا زیارت کنند و زینت محافل ماتم کروبیان و مجالس مصیبت
روحانیان گردد تا اینکه ببینند که زینت آسمانها و زمینها را چگونه سر بریدند و بر نیزه
کردند و در مقابل عشرتخانهٔ یزید بر نیزه زدند ای عزیز من اگر یزید آنرا در محل تر دند بر
نیزهٔ بلند میکرد که جلالش زیاد گردد و مردم ببینند و شادی کنند ملائکه میبردند که زیارت
کنند و ببینند و اند ولحسیناه مظلوما ای عزیز من اگر اهل شام جشن کشتن
حسین جگر گوشه فاطمه زهرا جامههای نو پوشیدند و اولیاء و اصفیاء و کروبیان
جامهٔ مصیبت و الم پوشیدند چه نیکو میگوید کسی از شعر لو اقیم علیه فی الشام کما اقامت
فی السماء له الملائک ما تما شامیان از برای کشتن و آوردن سر او عید
کردند و لکن کروبیان و روحانیان مجلس ماتم بر پا کردند الله اکبر یا له من حادث
امسی له الافق المنور مظلما الله اکبر این چه مصیبتی بود که عالم را
ظلمانی و در نظر مقربان الهی تاریک نموده الله اکبر یا له من حادث ابکی المشاعر
والمقام و زمزما الله اکبر داد از این مصیبت که ارکان شریعت و اساس هدی
بکرسی در آورد و زمین و آسمان را متزلزل نمود بابی للدماء السائلات وادمعی
الغاسلات تضاهی الانجما پدر و مادرم بفدای آن خونهای بناحق ریخته و سرهای
بریده که آنها را به نیزهها بلند زده بودند بابی البطون الطاویات من الطوی بابی

لو دانی عالی شان

لشفاء الذابلات من الظماء پدر و مادرم و قبیله و عشیره ام بفدای آن لبهای
گرسنه و لبهای خشکیده که از تشنگی و حرارت خشک و کبود شده بود بابی الوجوه الذابلات
من الجفا بابی العیون الساهرات السهما پدر و مادرم بفدای آن رویهای
منوره از جفا پژمرده و چشمهای بیدار خواب کشیده بدانکه چنانچه از تضاعیف اخبار
مستفاد میشود اینست که در آمدن اهلبیت رسالت در شام محنت انجام بودند و
ایشانرا در مجلس محبوس داشتند یزید لعین که اسیران اهلبیت و سر منور آنحضرت را
در مجلس نحس خود حاضر نمود یکدفعه و دو دفعه تشفی قلب ملعونش نمیشد از سید ساجدین
روایت شده که چون سر منور سید الشهداء را بجهت آن لعین آوردند روزها مجلس شراب
میچید و آن سر مطهر را میاوردند و در برابر او میگذاردند و آن ملعون شراب بزهر مار میکرد
و او بیاه اظهار سرور و شادی مینمود روزی در مجلس او رسول پادشاه روم حاضر
بود و او از اشراف و عظمای اهل روم بود پرسید که ای پادشاه عرب این سر کیست یزید
گفت ترا با اینها چکار گفت چون من برگردم بسوی پادشاه از هر چیز خواهد پرسید میخواهم
قصه این سر را نیز بدانم تا از برای او نقل کنم تا او نیز در شادی با تو شریک باشد یزید گفت
هذا رأس الحسین بن علی بن ابیطالب یعنی سر حسین ابن علی است گفت مادرش کیست
گفت فاطمه دختر رسول الله ص نصرانی گفت اف لک و لدینک اف بر تو و بر دین تو
ای یزید دین من بهتر از دین تست ای یزید پدر من از اولاد داود پیغمبر است و میان
من و او پدران بسیار است و نصاری مرا تعظیم میکنند و خاک قدم مرا میگیرند بجهة
تبرک بجهة آنکه نسب من بداود پیغمبر منتهی میشود و انتم تقتلون ابن بنت رسول الله ما
بینه و بینه الا ام واحدة شما فرزند دختر پیغمبر را میکشید و حال آنکه فاصله او و پیغمبر
یک مادر بیش نیست پس گفت آیا حدیث کنیسه حافر را شنیده یزید گفت نه تو بگو تا بشنوم گفت
ای یزید میانه عمان و چین جزیره ایست بقدر یکسال راه و معموره در آن نیست الا یکشهر

هو
ذکر رسول پادشاه روم در مجلس شوم یزید

هو
حکایت کنیسه حافر که کلیسیا ...

و آن شهر هشتاد فرسخ است شهری از آن عظیمتر بروی زمین نیست و از آن شهر میاورند
کافور و یاقوت و اشجار آن شهر عود و عنبر است و آن شهر در دست نصاری است
و در آن شهر کنیسهای بسیار است عظیمتر از همه کنیسهٔ حافر است و در آن کنیسه حقهٔ طلائی
آویخته و در اطراف آن حقه زینت بسیار است از طلا و دیبا و در آن حقه سم الاغی است
که عیسی بن مریم بر آن سوار میشد در هر سال گروهی بسیار نصاری بزیارت آن میایند
و آنرا میبوسند و حوائج خود را در آنجا میخواهند و این داب ایشانست ای یزید نصاری
چنین تعظیم میکنند بگمان اینکه سم الاغ پیغمبر ایشانست و شما فرزند دختر پیغمبر خود را
میکشید پس خدا مبارک نگرداند بر شما و بر دین شما یزید گفت این نصرانی را بکشید
که ما را در بلاد خود مفتضح نگرداند چون آن مرد این را شنید گفت ای یزید میخواهی مرا بکشی
گفت بلی نصرانی گفت دوش پیغمبر شما را در خواب دیدم که بمن میگفت یا نصرانی انت من اهل الجنة
ای نصرانی تو از اهل بهشت میباشی من متعجب شدم و من شهادت میدهم بیگانگی خدا
و رسالت محمد مصطفی پس برجست و سر مطهر سید الشهداء را بر سینه چسبانید و آنرا میبوسید و
میگریست تا او را کشتند چه نیکو میگوید یکی از شعرای عرب برجب قوم حافر از عم انتم لم کوب
بعض الانبیاء الذی مضی فتقبل قوم ابن بنت نبیهم تاملا بانصاف تری منتهی الشقا
گروهی تعظیم میکنند سم الاغی را بگمان آنکه پیغمبر ایشان بر آن سوار شده و گروهی
فرزند پیغمبر را بشمشیر آبدار شهید میکنند تامل کن با انصاف تا منتهای شقاوت را ببینی ابن طاوس روایت
کرده از ابن لهیعه که او روایت کرده است از عبد الرحمن که روزی راس الجالوت را
ملاقات نموده گفت بخدا قسم که میان من و داود هفتاد پشت فاصله میباشد که هنوز یهود
مرا میبینند تعظیم و تکریم میکنند مرا و میان شما و فرزند پیغمبر شما فاصله نمیباشد
مگر یک پشت اولاد او را کشتید فیا صاح اجزع من یزید و جوده و نعی اهالی الصمم
دا النبی و الذی لموا بامر لیس یعهد مثله و هو ابن کریمه لم یکن برسے

در بیان ... سم الاغ ...

هو
ذکر راس الجالوت

ابیات عربی

ای زبان فریاد برآور و جستجو کن و داد زن از ظلم یزید و اعوانش که امری را مرتکب شدند که
شنیده نشده و عملی کردند که هیچ گبر و ترسا از آن غافل نبوده‌اند والله کاری کردند که پیش از آن شنیده
نشده بود و مثل آن معهود نبود آیا در زمین کجا شنیده شده که سر فرزند پیغمبر را در مجلس شراب
حاضر کنند و شرابخوار چوب بر لب و دندانش زند و کجا شنیده شده بود که دختران پیغمبر را
معقد نمایند و در مجلس عام حاضر نمایند و ایشان را در زندان حبس نمایند لا غرو فاذا ما حنت
علیه سماؤها او ضجت الاملاک فی الاقطار او مادت الارضون بعد قرارها
او ما حنت الاطیار فی الاوکار بحد العجب نیست آسمان متزلزل شد
و نعره رعد فریاد و نوحه برآورد و ملائکه بخروش آمدند و زمینها بتزلزل در آمدند و مرغان هوا
نوحه گری کردند سید ابن طاوس و دیگران حکایت خطبه خواندن سید الساجدین
را بعبارات مختلفه ذکر کرده‌اند و چنانچه از صاحب مناقب و غیر او نقل شده اینست که یزید
ملعون خطیبی را گفت که بالای منبر رود و مردم را مطلع نماید بقبایح سید الشهداء و پدر بزرگوارش
و افعال ایشان آن خطیب ملعون بر بالای منبر رفت و ناسزای بسیار بامیر المؤمنین و سید الشهداء
گفت و معاویه و یزید را بسیار مدح کرد خدا دهنش را بشکند چون جناب امام زین العابدین
این را مشاهده نمود فریاد زد که ویلک ایها الخاطب اشتریت مرضات المخلوق
بسخط الخالق وای بر تو که خشم خدا را برضای مخلوق اختیار کردی و خدا را
بخشم در آوردی جای خود را در جهنم مهیا دان و بنا بروایت سید ابن طاوس این شعر را که یکی
از دوستان در مدح امیر المؤمنین گفته خواند اعلی المنابر تعلنون بسبه و بسیفه
نصبت لکم اعوادها شما بر بالای منبرها لعن میکنید امیر المؤمنین را و حال
آنکه این منابر بشمشیر او برپا شد و اگر شمشیر او نبود منبر و محراب برپا نمی‌شد پس فرمود ای یزید
رخصت ده تا بر این چوبها بالا روم و کلمه چند گویم که موجب خوشنودی خداوند عالمیان
و اجر و ثواب حاضران باشد آن ملعون قبول نکرد اهل مجلس التماس کردند که او را رخصت

دهد که میخواهیم سخن او را بشنویم یزید گفت اگر بر منبر رود فرود نمی‌آید تا مرا و آل ابوسفیان را
رسوا نماید گفتند این کودک چه میتواند کرد و چه میداند گفت او از اهلبیتی است که در شیرخوارگی
بعلم و کمال آراسته‌اند باری اهل مجلس اصرار کردند تا رخصت داد چون بر بالای منبر
رفت حمد و ثنای الهی کرد پس خطبه خواند که دلها را ترسانید و دیده‌ها را گریانید پس فرمود
ایها الناس خداوند شش خصلت بما داده و بهفت فضیلت ما را بر سایر خلق زیادتی داده
کرده است بما علم و حلم و جوانمردی و فصاحت و شجاعت و محبت در دلهای مؤمنین را و فضیلت
و زیادتی داده است بما که از ماست نبی مختار محمد مصطفی و صدیق اکبر علی مرتضی و از ماست
جعفر طیار که با ملائکه پرواز میکند و از ماست اسد الله و اسد الرسول و از ماست دو سبط
این امت من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی انبأته بحسبی و نسبی هر که مرا میشناسد
شناسد و هر که نشناسد حسب و نسب خود را باو خبر میدهم تا بشناسد منم فرزند مکه و منا
منم فرزند زمزم و صفا منم فرزند آنکه زکوة را بردای خود برداشت و بفقرا داد منم
فرزند بهترین ازار پوشندگان و ردا پوشندگان منم فرزند بهترین حج کنندگان منم فرزند
کسیکه سوار شد بر براق و بلند شد بر روی هوا منم فرزند آنکه در یک شب سیر کرد
از مسجد الحرام تا مسجد اقصی منم فرزند آنکه جبرئیل او را رسانید بسدرة المنتهی منم فرزند
آنکه در مقام قرب الهی رسید بمقام قاب قوسین او ادنی انا ابن محمد المصطفی انا ابن علی المرتضی
منم فرزند آنکه شمشیر زد بر بینیهای خلق تا آنکه گفتند لا اله الا الله منم فرزند ضراب سیفین
و طاعن برمحین و مهاجر الهجرتین و بایع بیعتین و قاتل ببدر و حنین و کسیکه کافر نبود طرفة عین
منم فرزند صالح مؤمنین و وارث نبیین و قامع ملحدین و یعسوب مسلمین و نور مجاهدین
و زین العابدین و تاج بکائین و صبر کننده‌ترین همه صابرین ~~و تاج بکائین و صبر کننده~~
~~ترین همه صابرین~~ و افضل از همه قائمین از آل یس تا آنکه فرمود منم فرزند وارث مشعرین
و اب السبطین الحسن و الحسین ... علی بن ابی طالب انا ابن فاطمة الزهراء انا ابن سیدة

بر منبر رفتن
امام العا[بدین]
طواف کنندگان
سعی کنندگان
منم فرزند بهترین
منم الذ

الدنیا انا ابن خیر من حج ولبی انا ابن المقتول ظلما انا ابن محزوز الراس من القفا
انا ابن العطشان حتی قضی انا ابن طریح کربلا انا ابن مسلوب العمامة والرداء
منم فرزند آنکه فرشتها و از روی ظلم کشته منم فرزند آنکه او را در بیابان انداختند و عمامه
و ردایش به غارت بردند منم فرزند آنکه سرش را از پشت گردنش بریدند منم فرزند آنکه گریستند
بر او ملائکه سما و نوحه کردند بر او جنیان در زمین و مرغان در هوا انا ابن من راسه
علی السنان یهدی انا ابن من حرمه من العراق الی الشام تسبی منم فرزند آنکه سر او را
بر نیزه زده اند و بهدیه آورده اند منم فرزند آنکه عیالش را از عراق تا شام بطریق اسیر
گردانیدند فلم یزل یقول انا انا حتی ضج الناس بالبکاء والنحیب
پس پیوسته میفرمود منم منم و نسب خود را بیان میفرمود تا آنکه غلغله در خلق افتاد و صداها بگریه
بلند کردند یزید بلعین از فتنه ترسید موذن را گفت اذان بگو موذن کلام آنحضرت
را قطع کرد و چون گفت الله اکبر حضرت فرمود لا شیء اکبر من الله هیچ چیزی
نیست که بزرگتر از خدا باشد چون موذن گفت اشهد ان لا اله الا الله آنحضرت فرمود شهد
بها شعری وبشری ولحمی ودمی باین شهادت میدهد مو و پوست و گوشت و خون من چون
موذن گفت اشهد ان محمدا رسول الله آنحضرت روی شریف را بیزید کرد و فرمود این
محمد جدی ام جدک یا یزید ای یزید این محمد که نامش را میبرند برفعت جد منست یا جد
تست اگر گمان میکنی جد تست دروغ گفته و کافر شده و اگر میگوئی جد منست پس چرا
عترت او را کشتی و حرم او را اسیر کردی و مرا اسیر نمودی پس فرمود ایها الناس
آیا در میان شما کسی هست که پدر و جد او رسول خدا باشد پس صداهای خلق بگریه
بلند شد پس مردی از شیعیان آنحضرت که او را منهال ابن عمرو طائی میگفتند و بروایت
دیگر مکحول که از اصحاب رسول خدا بود برخواست و گفت چگونه روز خود را بشام
آوردی آنحضرت فرمود امسینا کمثل بنی اسرائیل فی آل فرعون یذبحون ابناءهم و
یستحیون

شروع باذان کرد

یستحیون نساءهم شام کردیم در میان شما مانند بنی اسرائیل در آل فرعون که مردان
ایشان را میکشتند و زنان ایشان را باقی میگذاشتند پس فرمود طایفه عرب بر عجم فخر میکنند باینکه
محمد صلعم از قبیله ایشانست و قبیله قریش بر سایر طوایف عرب فخر میکنند از جهت آنکه پیغمبر خدا از
ایشانست فاصبحنا آل محمد مقهورین مخذولین و با وجود این آل محمد را بشام میبرند در
حالتیکه مظلوم و ذلیل و خوار میباشند پس بسوی خدا شکایت میکنیم از بسیاری دشمنان
و غلبه ایشان و تفرقه اوضاع خود و بروایت دیگر یکی از علمای یهود در این مجلس حاضر بود به یزید
گفت یا امیر المؤمنین این پسر کیست یزید گفت علی ابن الحسین ع است گفت حسین ع پسر کیست
گفت پسر علی ابن ابیطالب ع است گفت مادرش کیست گفت فاطمه ع دختر محمد ص آن عالم گفت
یا سبحان الله فهذا ابن بنت نبیکم قتلتموه فی هذه السرعة پس این پسر پیغمبر شما بوده است
که باین زودی او را کشتید بد رعایت کردید حرمت پیغمبر خود را در عترت او بخدا قسم که اگر موسی
موسی بن عمران فرزندی از صلبش گذارده بود گمانم اینست که او را میپرستیدیم و مثل
خدای خود میدانستیم و پیغمبر شما دیروز از میان شما رفت امروز فرزندش را کشتید وای
بر شما پس یزید امر کرد بقتل او و آنمرد برخواست و گفت خواهید مرا بکشید و خواهید مرا
نزنید و خواهید مرا واگذارید بدرستیکه من در توراة دیده ام که کسیکه ذریه پیغمبر خود را بکشد
همیشه لعنت بر او نازل میشود تا زنده است و چون بمیرد در آتش جهنم میباشد و بروایتی
پس آنحضرت فرود آمد و نماز نکرده از مسجد بیرون رفت و فرمود مرا حاجتی باین نماز نیست
و سید ابن طاوس و ابن نما و غیر ایشان بالفاظ مختلفه و معانی متقاربه روایت کرده اند
حدیث خواب دیدن سکینه را در شام و ابسط و اجمع الحکایات اینست که روزی سکینه
بیزید گفت دوش خوابی دیده ام اگر گوش میکنی از برایت نقل کنم و بروایت سید ابن طاوس
آنخواب در روز چهارم اقامت بشام بود بیزید گفت بگو سکینه گفت دیشب چون از
از نماز فارغ شدم و تعقیب خواندم بسیار گریستم و بر حال کثیر الاختلال خود وا

هو ذکر یکی از علمای یهود در مجلس یزید ملعون

هو خواب دیدن سکینه مظلومه در شام

اهلبیت و بخواب رفتم چون چشمم بخواب شد ناگاه نوری دیدم که از آسمان تا زمین ساطع
بود و حوریان بسیار از بهشت بزمین آمدند ناگاه باغی دیدم در نهایت سبزی و خرمی
و در آن باغ قصری دیدم ناگاه پنج نفر پیر نورانی دیدم که داخل آن قصر شدند
و نزد ایشان بود حوریه من از آن حوریه پرسیدم که این قصر از کیست گفت از برای
حسین بن علی که خدا عطا کرده است باو بجهة شهادت و صبری که در راه او کرد گفتم
این پنج مشایخ کیانند گفت اما اول آدم ابو البشر است و دویم نوح نبی الله و سیم ابراهیم
خلیل الرحمن و چهارم موسی کلیم الله پنجم که از اندوه و حزن دست بر ریش مبارک گرفته
و گریان میباشد کیست گفت آن جد تو رسول خداست گفتم بکجا میروند گفت نزد پدر تو
حسین گفتم بخدا قسم که میروم نزد جد خود و شکایت میکنم نزد او از ظلم و ستمی که بما کردند
بروایتی هست که سکینه گفت رفتم نزد جد بزرگوار خود و گفتم یا جداه قتلت والله رجالنا
و سفکت والله دماؤنا و هتکت والله حریمنا و حملنا علی الاقتاب بغیر وطاء نساق
الی یزید   ای جد بزرگوار بخدا قسم که مردان ما را
کشتند و خونهای ما را ریختند و حرمت ما را ضایع کردند و زنان ما را برهنه کردند
بخدا قسم که ما را سوار بر جهازهای شتر کردند و بسوی یزید بردند چون جد بزرگوارم
اینرا شنید مرا گرفت و بر سینه خود چسبانید و رو بسوی پیغمبران کرد و فرمود نمی
بینید که امت من بعد از من با اولاد من چه کردند پس آنحضرت گفت ای سکینه شکایت
که برسول خدا کردی و بروایت اول میگوید که آن پیغمبران گذشتند و من
ملحق با ایشان نشدم که شکایت خود را بجد خود نمایم متفکر بودم که ناگاه جد بزرگوارم
علی بن ابوطالب را دیدم که شمشیری در دست داشت و ایستاده بود چون نظرم
بر او افتاد فریاد زدم که یا جداه قتل والله ابنك من بعدك   ای جد بزرگوار بخدا قسم
که فرزندت حسین را بعد از تو شهید کردند همینکه اینرا شنید بگریه در آمد و مرا بسینه

خود چسبانید

خود چسبانید و فرمود یا بنیة صبرا و بالله المستعان .   ای نور دیده ام صبر
کن و استعانت از خدای جوی پس آنحضرت رفت و ندانستم کجا رفت من متعجب بودم ناگاه دیدم
دری از آسمان گشوده شد و ملائکه فوج فوج بزیارت سر مبارک پدرم میآمدند و فوجی نازل میشدند
و فوجی بالا میرفتند و بروایت دیگر سکینه میگوید که آنحضرت دست مرا گرفت و داخل در قصر کرد
ناگاه پنج زن عظیم الشانرا دیدم که نور از ایشان ساطع بود در آنمیانه زنی بود از همه
عظیم تر و نورانی و جامهای سیاه پوشیده و پیراهن خون آلودی در دست داشت و
از اندوه و حزن می نشست و برمیخواست و هرگاه او می نشست ایشان نیز می نشستند و هرگاه
برمیخواست ایشان نیز برمیخواستند پرسیدم که این خواتین معظمه کیستند گفت اینها حوا و مریم
و خدیجه و ساره و بروایتی هاجر میباشند و آنکه جامه پر خون در دست دارد جده ات
فاطمه زهراست سکینه میگوید چون اینرا شنیدم رفتم نزد جده ام فاطمه و گفتم یا جدتاه قتل
ابی واوتمت علی صغر سنی   ای جده عصمت تبار   بخدا قسم که پدر بزرگوار مرا کشتند و مرا
در کودکی یتیم کردند و بروایت ابن نما سکینه میگوید که گفتم یا امتاه جحدوا والله حقنا
یا امتاه بددوا والله شملنا یا امتاه استباحوا والله حریمنا
یا امتاه والله قتلوا الحسین ابانا   ای مادر بخدا قسم که حق ما را انکار
کردند و جمعیت ما را متفرق کردند و ما را اسیر نمودند ای مادر بخدا قسم که حسین را کشتند همینکه
اینرا گفتم فرمود کفی یا سکینة صوتك هذا احرقت کبدی وقطعت نیاط قلبی
ای سکینه بس است که صدای تو جگر مرا سوخته و دلم را پاره پاره کرد ای سکینه پیراهن خون
پدرت با منست از من جدا نمیشود تا خدا را ملاقات کنم و شکوه کنم در نزد او پس از خواب بیدار
شدم و بروایتی یزید ملعون اعتنائی باین ننمود و بروایتی آنملعون طپانچه بر روی
نحس خود زد و گفت مرا چکار با قتل حسین بود و از هند زوجه یزید روایت شده که
شبی در خواب دیدم که دری از آسمان گشوده شد فوج فوج ملائکه از آسمان نازل میشدند

وبزیارت سر مطهر سید الشهدا آمده بیامد و میگفت السلام علیک یا اباعبدالله السلام
علیک یابن رسول الله در این اثنا دیدم ابری از آسمان بزیر آمد و در آن مردان
بسیاری بودند در میان ایشان مردی بود در نهایت صباحت و نور و بها چون نزدیک
رسید دوید تا آنکه خود را بر روی آن سر مطهر انداخت و دندانهای آنرا میبوسید و میگفت
یا ولدی قتلوک اتراهم ما عرفوک ومن شرب الماء منعوک ای فرزند
ارجمند ترا کشتند مگر ترا نشناختند و ترا از آب منع کردند ای فرزند منم جد تو رسول خدا
و اینست پدر تو علی مرتضی و اینست برادر تو حسن و عم تو جعفر و عقیل و اینست حمزه
و عباس که بزیارت تو آمده اند و یک یک اهلبیت خود را میشمرد و میگوید هراسان و
ترسان از خواب بیدار شدم چون بسر آن سر مطهر رفتم دیدم که نور از آن باسمان میرفت
رفتم که یزید را آگاه کنم و بر خواب خود مطلع نمایم او را در جای خود نیافتم چون تجسس
کردم او را دیدم در حجره تاریکی نشسته و رو بدیوار کرده و میگوید مرا چکار بود با حسین
و هم غم بسیار از و مشاهده کردم چون خواب خود را بجهة او نقل کردم غم و اندوه او
مضاعف شد و جوابی نگفت چون صبح شد اهلبیت را مخیر گردانید میان رفتن بمدینه
یا جوار سکینه و ماندن در شام با عزت و احترام ایشان گفتند که اول میخواهیم که ما را
مرخص کنی که ندبه و نوحه نمائیم بر کشته خود که ما را مهلت نوحه و گریه نداده اند پس یزید
امر کرد تا خانهائی چند بجهة ایشان خالی کردند تا ایشان مشغول تعزیه و نوحه گردند چون
مردم دانستند که آن ملعون اسیر را رخصت تعزیه داری داد در بنی هاشم و قریش
نماند مگر آنکه جامهای سیاه پوشیدند و با غریبان کربلا و اسیران محنت و جفا همزبان
گشتند و بر مظلومان کربلا ندبه و نوحه بلند کردند و چنانچه نقل شده تا هفت روز مشغول
بعزاداری بودند با آنکه در روایت دیگر هست که تا در آن بلد بودند شب و روز مشغول گریه
و نوحه بودند و در بعضی از روایات هست که در آن اوقات آن ملعون فی الجمله از غضب

هو
مخیر نمودن یزید ملعون اهلبیت را بمدینه و ماندن در شام

و عداوت فرود آمده بود چاشت و شام نمیخورد مگر آنکه سید الساجدین را بر خوان خود حاضر
مینمود ابو مخنف نقل کرده که روزی امر کرد که زنان اهلبیت بروند در خانهٔ پلیدش چون
اسیران اهلبیت و زنان ایشان داخل خانهٔ آن ملعون شدند و زنان یزید و دختران معویه
و آل ابی سفیان را نظر بر دختران فاطمه افتاد همگی زیورهای خود را انداختند و زینتهای
خود را از خود دور کردند و صدا را به ندبه و نوحه و شیون بر کشیدند و همگی گریه کنان
و شیون کنان باستقبال اسیران رفتند آه دختران امیر المؤمنین چون نظر بر
دختران بنی سفیان افتاد زر این و زیور ایشان را دیدند و قصرهای ایشان را ملاحظه
و مشاهده کردند اسیری و در بدری و برهنگی خود را یاد کردند اشک از دیدها جاری
نمودند تا سه روز در خانواده یزید عزاداری سید الشهدا مینمودند ایزید یرفل فی الحریر
تجبراً و حسین فی حر الشموس مضجع آیا رواست که یزید جامهای حریر
و دیبا پوشیده در کمال تجبر و تکبر بر سریر سلطنت متمکن باشد و بدن مطهر منور حسین
برهنه در میان آفتاب افتاده باشد وا ویلاه و بنات هند فی القصور تنعمت
و بنو البتول فی البراری جوع آیا رواست که دختران هند در قصرهای زرنگار
بتنعم مشغول باشند و دختران فاطمه را گرسنه در بیابانها گردانند مثل السبایا
بل اذل تسوق منهن الجمال و تنساح البراقع مضعفات فی ذل الافتقار و کربة
السبی و فرط تنزع آه ایشان را مثل اسیران دستگیر کردند بلکه ذلیلتر از
اسیری نمودند زیرا که مقنعه و چادر را از روی ایشان ربودند و گوشوارها را از گوش
ایشان بیرون کردند و ایشان را با این همه در قید انداختند خاموش بی ادب
که دل سنگ آب شد مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد کاینک گوید آید بحشر فاطمه
چشم اشکبار گوید که خانه ام ز جفا خراب شد خونین جگر حسین بپا در روز حشر
گوید علی اصغرم کباب شد چون ختم آنچه کرد ز حال اهلبیت گوید کجاست آنکه مرا دید کباب شد

مجالس چهارده گانه در بیان کیفیت وقایع اسیری اهل بیت بمدینه منوره بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی المصائب الفادحات والفوادح الجاریات والصلوة والسلام علی سیدنا محمد اشرف الکائنات وازهر النجوم الطالعات وعلی اهل بیته الشموس الضاحیات والبدور الضاویات سیما علی فرخه وشبله صاحب المحن الهائلات والفتن الجاریات التی لم یسمع مثلها فی القرون الخالیات ولم تر نحوها عین فی الایام السائلات صاحب الدموع الهاطلات والعیون الساهرات والبطون الضامرات والقلوب الصادیات والشفات الذابلات والافواه الیابسات والاکباد الظامیات والدماء الجاریات والجروح الشاهبات والنحور الدامیات والابدان البالیات والاجساد العاریات الذی اکلت لحمه الکلاب العاویات والسباع الضاریات بالسیوف الباترات والسهام النافذات وعوادة السیوف القاطعات لجبابرة الرماح الطاعنات وذوائب الدماء الجاریات اکفانه عشیرة السافیات نوادبه البنات الحاسرات شباعه الارامل البارزات رضته الخیول العادیات وکنسوا علیه الریاح السافیات وهو سبیل خیر البریات وخلیفة باری الموجودات فلعنة الله علی من اسس هذا الاساس ومن بنی علیه بنیانه وجمیع ظلمه وتبعوا انه لعنة متصلة دائمة باقیة ما بقیت الارضون والسموات واشرقت البارقات وبعد فقد قال الله سبحانه فی کتابه العزیز ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا

ظاهر ترجمه آیه شریفه اینست که کسیکه کشته شد از روی ظلم قرار دادیم از برای ولی او

سلطنتی و تسلطی در کشتن قاتل او پس باید اسراف نکند در قتل بدرستیکه او یاری کرده شده است واین حکمیست عام که کسانیکه مظلوم کشته میشوند ولی ایشانرا تسلطی میباشد بسلطنت الهیه در قتل قاتل او و او منصور میباشد از جانب خدا که در این نشاء قصاص کرد و حق خود را باز یافت نمود که هیچ والا در ایام رجعت حق او گرفته خواهد شد البته چنانچه از ابی ابراهیم موسی ابن جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمود لترجعن نفوس ذهبت ولیقتص یوم تقوم هر آینه البته بر خواهند گردید آن نفسهائیکه رفته اند و تلف شده اند و هر آینه البته قصاص خواهند نمود در روزیکه بر گردند و کسیکه او را عذاب کرده اند بهمان عذاب قصاص میکنند ظالمش را و کسیکه بغیظ آورده باشند بغیظ آوردن قصاص میکنند و کسیرا که کشته باشند بکشتن قصاص میکنند و اعدای ایشانرا بر میگردانند تا خون خود را از ایشان بگیرند و بعد از آنکه قصاص کردند و حق خود را گرفتند سی ماه زندگی کنند پس همه در یکشب بمیرند در حالتیکه خون خود را گرفته باشند و نفوس ایشان شفا یافته باشد و اعدای ایشانرا مصیر بعذاب آتش باشد پس بعد از ین در موقف حساب در برابر خداوند عالم حقوق خود را از ایشان میگیرند و چنانچه مذکور شد اگرچه آیه شریفه عام است ولکن حضرة باقر علیه السلام میفرمایند که این آیه نازل شده است در حق حسین ابن علی علیه السلام چنانچه عیاشی از جابر ابن عبد الله روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمود که مراد از قول حق تعالی در نزد است من قتل مظلوما حسین ابن علیست که کشته شد در حالتیکه مظلوم بود و مائیم اولیای او و چون قائم ما قیام نماید طلب میکند خون او را البته بقدری کشد که میگویند اسراف کرده در کشتن و فرمود که مراد از مقتول در آیه شریفه حسین است و ولی او قائم علیه السلام است و اسراف در قتل این است که غیر قاتل او را بکشد و او ست منصور بدرستیکه دنیا زایل نمیشود حتی آنکه یاری کند او را مردی از آل پیغمبر علیه السلام که زمین را از عدل و داد نماید چنانچه پر از

نعم

ظلم و جور شده باشد و در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که راوی گفت
پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام که از این آیه فرمودند این آیه نازل شده است در حق حسین علیه السلام لو قتل اهل
الارض به ما کان مسرفا اگر همه اهل زمین را بکشند بجهة خون حسین علیه السلام هر آینه اسراف نمیباشد
و از این تفسیر مستفاد میشود که آنحضرت لا یسرف را بصیغه نفی گرفته اند و حاصل معنی
این میباشد که سلطنت دادیم ما ولی این مقتول را پس اسراف نمیکند در قتل هر چند گروه بسیار
را بکشد زیرا که این خون مثل سایر خونها نمیباشد بلکه خونی است که اگر اهل عالم بجهة آن تلف
شوند اسراف نیست بلکه اگر همه عالم بجهة آن سرنگون گردد جا دارد زیرا که این
خون کمتر از خون ناقه صالح نیست که بجهة آن چندین هزار نفر هلاک شدند کمتر از خون یحیی
نیست که هفتاد هزار نفر بجهة آن کشته شدند و این معصیت کوچکتر از معصیت قوم لوط
نبود که خدا شهر ایشان را سرنگون کرد و کمتر از معصیت اصحاب سبت نبود که گروهی
بجهة آن هلاک گردیدند و ندای والله لا اسرف فی القتل اگر چه اهل ارض را بجهة آن تلف کنند
و ظلمی نیست بر کسی که منافی عدل باشد زیرا که صاحب الامر صلوات الله و سلامه علیه
حکم بر باطن میکنند احکام معلم موسی نه اینکه حکم بر ظاهر باشد که بغیر از مباشر
دیگری را شریک در قصاص ندانند و در اخبار هست که فرمودند الا و ان الراضین
بقتل الحسین شرکاء قتله آگاه باشید که کسانیکه راضیند بکشتن حسین علیه السلام همه شریکند
در خون آنحضرت پس اولاد قاتلان او که راضی بودند بکشتن او بلکه همه کسانیکه بآن
امر راضی بودند و شادی میکردند از کشتن آنحضرت همه شریکند در خون او و نزد
و عن قریب که ولی او قیام مینماید با ملائکه مقربین و ندای یا لثارات الحسین علیه السلام کشان ایشان
را خواهند کشت کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده در تفسیر آیه شریفه و
قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین فرمود مراد از این دو مرتبه فساد یکی
قتل علی بن ابیطالب است و دیگری ضربتست که بر امام حسن علیه السلام زدند و لتعلن علوا

علوا کبیرا

کبیرا و طغیان خواهید کرد و طغیان عظیمی فرمودند مراد از آن کشتن حسین است که از همه فسادها عظیم‌تر
و از همه طغیانها بزرگتر میباشد فاذا جاء وعد اولیهما فرمود یعنی چون بپدید زمان نصرت
خون حسین علیه السلام بعثنا علیکم عبادا لنا فجاسوا خلال الدیار برمی انگیزانیم گروهی از بندگان خود را که
تجسس میکنند در میان بلاد فرمود ایشان گروهی هستند که قبل از خروج صاحب الامر ظاهر
میشوند و صاحب خونی از آل محمد را نمیگذارند مگر آنکه میکشند و کان وعدا مفعولا فرمودند
مراد از آن خروج و ظهور قائم است و در حدیث دیگر وارد شده است که در وقتیکه
مظلوم‌ترین عالمیان سید الشهدا کشته بر زمین افتاده بود هر چند استغاثه میکرد کسی بداد
دستش نمیرسید روحی له الفداء ملائکه آسمانها بگریه در آمدند و عرض کردند الهی فرزند
دختر پیغمبر تو این ظلمها میکنند و تو میبینی و میدانی و تو نیکه در کمین ستمکارانی ندا
رسید که ای ملائکه نظر کنید بجانب راست عرش چون نظر کردند شخصی را دیدند ایستاده
مشغول نماز است ندا رسید که باین انتقام خواهم کشید از برای او ای ملائکه بجهة خون یحیی
کشتم هفتاد هزار کس را و خود باشد که انتقام کشم مدت قائم آل محمد بجهة خون حسین علیه السلام آنقدر
و بکشم از ایشان هفتاد هزار و هفتاد هزار کس او در آخرت ایشان را عذاب عظیم فرمایم

هو ذکر بعضی از کیفیات ظهور حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه عجل الله فرجه

و در حدیثی که از مفضل بن عمر روایت شده است که او از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
در کیفیت ظهور صاحب الامر و احوالات آنحضرت و آن حدیث حدیث بسیار طویلی است
که در مجلد غیبت بحار و غیره مذکور است و در آن سؤالات عرضه کرده و جواب فرموده
اند میفرماید بعد از آنکه آنحضرت ظاهر میشود در مکه و از آنجا انصار او بدور او اجتماع
میکنند و ملائکه و نجباء جن با او بیعت میکنند و نقباء از انس با او بیعت میکنند و اهل مکه را دعوت میکند
و با او بیعت میکنند و بر ایشان خلیفه میگرداند یکی از اهل بیت خود را و از آنجا میآید بسوی دار الهجره
یعنی کوفه و نجف و امور غریبه چند بیان فرمودند پس فرمودند از آنجا میرود بسوی مدینه
چون بمدینه رود امر عجیبی چند در مدینه از او ظاهر شود که باعث سرور مؤمنین و حزن

کا

کافرین کردند او را انکار فرمودند پس سید حسنی خلق نماید و با او بیعت کند پس بدمشق رود
به طلب سفیانی و او را بدرگاه فرماید پس ظاهر شود حسین بن علی علیه السلام
با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر از کسانیکه در خدمتش شهید شدند فیا لک من عندها
... پس بیرون میآید صدیق اکبر امیر المؤمنین و قبه نورانی سفیدی
در نجف ... بر پا شود رکنی از آن در نجف میباشد و رکنی در صنعاء یمن و رکنی در مدینه
طیبه و در هجر گویا بنظر می بینم مصابیح و قندیلهای آنرا که در میان آسمان و زمین
روشنی میدهد زیاده از روشنی ... زیاده از روشنی آفتاب و ماه در آنوقت
ظاهر ... ظاهر شود یوم تذهل کل مرضعة عما ارضعت وتری الناس
سکاری ولکن عذاب الله شدید پس فرمود حضرت صادق ع ثم یظهر السید الاجل
رسول الله فی انصاره والمهاجرین الیه ومن آمن به وصدقه واستشهد معه
پس ظاهر شود سید اجل و آقای بزرگوار و خاتم انبیاء پیغمبر خدا با انصار و مهاجرین و
کسانیکه ... آورده اند و با او شهید شده اند و حاضر مینمایند کسانیرا که او را تکذیب
کردند یا شک در نبوت او داشتند و کسانیرا که کافر شده اند باو و رد کردند او را و
گفتند که او ساحر و کاهنست و مجنون و معلم و شاعرست و از خواهش نفس سخن
میگوید کسانیرا که با او ... تا آنکه قصاص کند ایشانرا بحق و تا جزا داده
شوند ایشان بکردهای خود مجموع آنچه مذکور شد از مکذبین و شاکین و غیر از زمان ظهور
آنحضرت تا وقت ظهور مهدی ... در عصر هر امامی و در هر وقتی حاضر شوند تا سزای
ایشان بایشان برسد تا تاویل این آیه ظاهر شود و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا
فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون
وهامان وجنودهما ... تا آخر آیه و ظاهر ترجمه آیه شریفه اینست که میخواهیم و اراده
کرده ایم که منت گذاریم بر کسانیکه ضعیف شمرده شده اند در زمین و بگردانیم ایشانرا امامان و

وارث گردانیم در زمین و همه زمین را بتصرف ایشان دراوریم و بنمائیم فرعون و هامان را
مفضل گفت ای سید من کیست فرعون و هامان حضرت فرمود اول و ثانی مفضل
گفت ای سید من رسول خدا و امیر المؤمنین با مهدی میباشند فرمود لابد است از آنکه
ایشان کام زنند جمیع زمینها را لای والله حتی ماورای قاف را لی بخدا قسم که ایشان
طی مینمایند ظلمات را و قعر دریاها را تا آنکه جای قدمی نماند مگر آنکه طی مینمایند
آنرا و دین خدا را در آن قائم مینمایند و گویا می بینم که معاشر ائمه در برابر جدم رسول خدا ایستاده ایم
شکایت میکنیم بسوی او آنچه بما رسیده از امت بعد از او از آنکه ما را تکذیب کردند و ما را سب و لعن
کردند و تخویف بقتل کردند و آنچه کردند با ما ولات و حکام جور از ... ما را ازینکه
ما را از حرم جد ما بیرون و ما را در حبس انداختند و بزهر شهید کردند پس در آنوقت
پیغمبر صلی الله علیه وآله گریه در می آید و میفرماید ای فرزندان نازل نشد بر شما مگر آنچه بجد شما وارد شد پیش از
شما پس حضرت فاطمه زهرا ع به پیغمبر شکایت مینماید از فلان و فلان و میگوید ای
پدر فدک را از من گرفتند و در مجمع مهاجر و انصار رفتم و حق خود را طلب
کردم و احتجاج کردم احتجاج مرا رد کردند و صحیفه که تو نوشته بودی از برای
من در باب فدک بیرون آوردم در میان مهاجر و انصار و قریش علی رؤس
الاشهاد آنرا گشود و آب دهن بر آن انداخت و آنرا پاره کرد پس با چشم گریان و دل با
حزن فراوان با قلق و اضطراب در زمین کرم روان شدم و بر سر قبر تو آمدم و شکایت
ایشانرا بتو کردم حضرت صادق ع فرمودند که شکایت فاطمه ع قصه
فرستادن اول خالد و قنفذ و فلانرا و جمع کردن او مردم را از برای بیرون آوردن
امیر المؤمنین ع و شکایت میکند از آنکه آن ملعون فریاد میزند که یا علی بیرون
بیا بیعت کن که مسلمین اجتماع کردند بر آن والا ترا میکشیم و فضه رفت و گفت
امیر المؤمنین ع مشغول است ایشان هیزم جمع کردند و در خانه ولایت مآب ...

وشکایت میکند فاطمه از آنکه میگوید من آمدم در پشت در و خطاب کردم که ای عمر وای برتو
این چه جرأتیست که بر خدا و رسول کردی ای عمر آیا میخواهی نسل پیغمبر را برطرف کنی و نور خدا را
خاموش کنی آن ملعون گفت کفی یا فاطمه ساکت شو ای فاطمه محمد حاضر است
که بداد تو رسد و نه ملائکه امر و نهی میآورند علی هم مثل یکی از مسلمین است یا بیرون آیید
بجهة بیعت یا آنکه همه شما را میسوزم پس او گفت خداوندا بتو شکایت میکنم فقدان رسول را
و ارتداد امت را و منع کردن ایشان حق ما را آن ملعون گفت دعی یا فاطمه حمقاة النساء
ای فاطمه سخنهای احمقانه زنان را بگذار نبوت و خلافت از برای شما جمع نمیشود پس آتش
بچوب در خانه گرفته بود و قنفذ دست آورد که در را باز کند پس با کاه و لدار تا تازیانه
بر بازوی شریف فاطمه زد که سیاه شد و ورم کرد و لگدی بر در زد و در بر شکم
فاطمه خورد و بخوبی بر و تاثیر کرد که شکمش بدرد آمد و فرزند شش ماهه اش ساقط کردید چنان
طپانچه اش بر رو زد که جای آن باقی ماند و ظاهر شد پس صدا را بگریه بلند کرد و فریاد
وا ابتاه وا رسول الله دختر تو را تکذیب میکنند و میزنند و طفل شکم او را میکشند پس
امیرالمؤمنین غضبناک آمد و چشمهایش سرخ شده بود عبای خود را بر سر فاطمه
گرفت و او را بر سینه چسبانید و فرمود ای فاطمه پدرت رحمة للعالمین بود مبادا که سر از برهنه
برهنه کنی و مو را پریشان نمائی و از دست امت شکوه کنی اگر چنین کنی مسلمانی نمیماند نه کافر
و نه تابعان پیغمبران پیش جنبنده بر روی زمین نمیماند و پرنده بر روی هوا نماند
مگر آنکه همه هلاک میشوند پس فرمود ای پسر خطاب بیرون رو پیش از آنکه تیغ بر کشم و همه را
بکشم پس ایشان را بیرون کرد پس حضرت فریاد زد یا فضة مولاتك فاقبلی منها
ما تقبله النساء فقد جائها المخاض ای فضه متوجه سیده ات شو که فرزند
ساقط میشود از آن لگد و درد عارض شده پس آن طفل از فاطمه ساقط شد و حضرت
امیرالمؤمنین فرمود محسن میشود نزد جد بزرگوارش رسول خدا و شکایت میکند بسوی او پس شکایت میکند فاطمه

لقاعد

لقاعد امت را از یاری ایشان با آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام در شب فاطمه
را و حسن و حسین را و زینب و ام کلثوم را که همه جگر گوشگان پیغمبر صلعم بودند
بر میداشت و بر در خانه مهاجر و انصار میرفت و ایشان را موعظه میکرد
و یاد می آورد ایشان را عهدی که با خدا و رسول کردند در ولایت او و در چهار
موطن همگی او را وعده نصرت میدادند در روز و چون روز میشد کسی
بیاری ایشان نمی آمد فرمود حضرت صادق که پس برمیخیزد امیرالمؤمنین
و شکایت میکند در خدمت پیغمبر محنتهای عظیمه را که بعد از پیغمبر باو رسید
و یک یک را بیان فرمود تا آنکه گفت میفرماید لحقتنی یا رسول الله ما لا یحتمل
حتی من سائر الامم حتی قتلنی و بقی تبقیة عبد الرحمن بن ملجم متحمل شدم یا رسول الله انقدر
از محن و مصائب که هیچ وصی پیغمبری از انبیا را اینها متحمل نشده اند تا آنکه آخر مرا
بفریب پسر ملجم کشتند ای مفضل پس برمیخیزد حسن بسوی جد خود و میگوید جدّه
با پدرم امیرالمؤمنین بودم در دار هجرت او در کوفه تا آنکه او را شهید کردند و
و مرا وصی خود گردانید چون خبر شهادت پدرم بمعاویه رسید زیاد را با صد و
پنجاه هزار مقاتل بکوفه فرستاد و امر کرد که مرا و برادرم حسین را و سایر
برادرانم و اهلبیت و شیعیانم را بگیرد و بیعت ما را از برای معاویه بگیرد
و اگر ابا کنیم سر ما را بسوی او فرستد پس من بیرون آمدم بسوی مسجد و بر منبر
رفتم و مردم را موعظه کردم و از فتنه ترسانیدم پس بسوی جهاد خواندم پس هر چند
از ایشان جواب خواستم کسی مرا جواب نداد مگر بیست نفر پس هر چند براست و چپ
نظر کردم بغیر ایشان کسی را ندیدم پس گفتم مرا تاسی میباشد به پیغمبر خدا که خدا را بندگی
کرد در ستر و پنهانی و بسی و نه نفر ناصر داشت تا آنکه چون بچهل نفر رسیدند
اظهار کرد امر خدا را و اگر منهم بعدد ایشان ناصر می یافتم جهاد میکردم

حق

حق خدا را پس ایشان را نفرین کردم و از منبر فرود آمدم مردم بسوی من و سوا فعال تو
و زیاد در امن شکایت کردند و گفتند که ایشان زنان و اطفال ما را کشتند و مسلمین را غارت کردند
و اسیر نمودند گفتم با ایشان که شما را وفائی نیست لشکر را با ایشان فرستادم و گفتم عنقریبا
خواهند گشت و مغلوب خواهند شد و چنان شد که گفتم پس حضرت صادق ع فرمود
فیقوم الحسین مخضبا بدمه هو وجمیع من قتل معه پس بعد از آن امام حسین ع
شکوه خود را تمام میکند تا کاه پیغمبر و حسین ع با شهدا میگذرد پیش روی او و شهید شدند با بدنهای
خون آلود و اعضای در خون غلطیده همینکه پیغمبر خدا را نظر بر فرزندش میافتد و
بدن بخون رنگینش را می بیند بگریه در می آید و تمام اهل آسمانها و زمین بگریه در میآیند و تصرخ
فاطمة فتزلزل الارض و من علیها چون فاطمه را نظر بر بدن غرقه بخون فرزند میافتد بخروش
در میآید و چنان نعره میزند که زمین و آنچه بر روی زمین است بتزلزل در می آید و امیر المؤمنین
و حسن ع در جانب راست پیغمبر باشند و فاطمه در جانب چپ و حمزه سید الشهدا در جانب
راست حسین ع و جعفر طیار در جانب چپ و با این هیأت بیاید در نزد رسول خدا ص
پس جناب پیغمبر او را بر سینه خود چسبانند و میفرمایند احسین فدتک قرة عیناي
و عیناك فیك فدای تو شوم ای حسین غم مخور که روشنی ام من و
روشنی دیده تو در تو پیدا شد پس خدیجه دختر خویلد با فاطمه و امیر المؤمنین ع میآیند
و محسن شهید سقط شده را بر روی دست گرفته میآورند شیون کنان و نعره زنان
فاطمه میگوید هذا یومکم الذی توعدنا امروز روز وعده شماست مفضل میگوید که پس حضرت
صادق ع آنقدر گریست که ریش مبارکش از آب دیده اش تر شد پس فرمود لا قرت عین
لا تبکی عند هذا الذکر چشمی روشن مباد که نزد یاد کردن این قصه گریان نگردد مفضل بگریه
در آمد و گریه بسیار کرد و پس عرض کرد یا مولای ما فی الدموع یا مولای من چیست
در این گریه یعنی چه ثواب پیدا شد این اشکها را که در مصیبت ریخته میشود حضرت فرمود

فلا یحصی اثقد منافع و اجر و حسنه در آن آنست که احصی نمیتوان کرد مفضل میگوید که حضرت
صادق ع فرمود که در آنوقت فاطمه ع بر منخیزد و بدرگاه کبریائی میآورد و میگوید اللهم
انجز وعدك وموعدك لی فیمن ظلمنی وغصبنی وضربنی وجزعنی بکل اولادی
خداوندا بوعده خود وفا کن و داد مرا بگیر از کسانیکه ظلم کردند و غصب کردند حق مرا و مرا
زدند و اولاد مرا کشتند و مرا در مصیبت اولادم مصیبت زده کردند فرمود پس بگریه
در میآیند ملائکه هفت آسمان و هر که در دنیاست و هر چه در تحت الثری میباشد و همگی ناله
میکنند بسوی خدا و میخروشند بر درگاه الهی پس نمیماند احدی از کسانیکه با ما مقاتله کردند
و بر ما ظلم کردند و کسانیکه راضی بودند بانچه بر ما رسید الا قتل فی ذلك الیوم
الف قتلة مگر آنکه در آن روز هزار مرتبه او را میکشند و حدیث بسیار طولانیست موضع
حاجت بنهج اختصار ذکر یافت آری اینجماعت بر خود ستم کردند و امر را بر خود بسیار
دشوار کردند و عذاب خود را سخت کردند که نشان نور خدا را میتوان بهای
و هوی دست خاموش کرد ندانستند که آنچه کردند ظهور ایشان بیشتر و سعادت
ایشان زیادتر و مرتبه ایشان بلندتر شد و از برای خود مهیا کردند عذاب دایم و
لعن سرمدی را و غضب خدا و رسول او را و ندانستند که دوستان خود را الحضرت
خواهد نمود و این عذابها که سهل است عذاب عظیم عذاب آخرتست که بجهة ایشان مهیا
شده و فضیحت وقتی است که خداوند جلیل در مقام بازخواست بر آید و انخون
خونیست که خدا ولی آنست چنانچه حضرت صادق ع میفرماید ذاك دم یطلب الله
این خونیست که طلب میکند هنگامه عظیم وقتی است که در صحرای محشر حسین ع سر بریده بر کف
و شهدای کربلا با بدنهای غرقه بخون بصحرای محشر آیند غلغله در صحرای محشر افتد
فاطمه زهرا ع چنان خروش بر آورد که عرش بتزلزل در آید نظم
جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند

برخواستن حضرت سید الشهداء مع انصاره و شکایت کردن آنحضرت

دست

دست عتاب تو برآید ز آستین چون امت دست بظلم و ستم زنند از صاحب حرم چه توقع کنند باز
آن ناکسان که تیر بسینه نبی زنند پس بسنان کنند سری را که جبرئیل شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل
با این عمل جواب چه گویند روز حشر. با اینکه شاهد است بکار جبرئیل آری که ظلمی نکردند
و کم آشوبی در اسلام برپا کردند اول پیغمبر خدا را به رد او زدند و دل مقربان خدا را اشکبار کردند
غزا کردند کبیر را کشتند که تا قیامت ملائکه بر او میگریند و تا حشر نعره واحسینا میزنند آری بجای رسول الله را
گشته اند و بعد فاطمه زهرا را پاره پاره کردند و پاره تن پیغمبر را شهید کردند حبیب خداوند اکبر را
سر بریدند خدا رحمت کند آسید مهدی طباطبائی را که نیکو میفرماید کا امن اتوه قد هما او
هم کفروا امن بعد ایمانهم لو انهم شعروا اینجماعت از اول ایمان بخدا و رسول نیاوردند اگر
ایمان ظاهری قبول کرده بودند بعد از پیغمبر همه مرتد شدند و از دین اسلام بکفر اول برگشتند
چنانچه صریح اخبار است قد حاربوا المصطفی فی حرب عترته و انما هم فی حرب ابنائه برزوا
چگونه ایمان به پیغمبر داشتند و حال آنکه با پیغمبر محاربه کردند و شمشیر بروی پیغمبر کشیدند چون شمشیر
بر روی عترت او کشیدند و حرب ایشان حرب پیغمبر است چنانچه فرمود حربک حربی و
سلمک سلمی واگر باوری میداشتند با خود پیغمبر صلعم حرب میکردند چنانچه در ابتدای
اسلام کردند لا کان یثرب عن سلطانه ملک و لا المنیة الساعی لما یذر هرگز نبود
که بزرگی از بزرگیش دست بردارد و آرزومندی دست از مقصودش بدارد مگر آنکه باضطرار
دستش را کوتاه کند مهما انسی فلا انسی الحسین و قد کرت علی قتله الافواج و الزمر
اگر تو فراموش کرده لکن من هرگز فراموش نمیکنم حسین علیه السلام را که دور او را گرفته بودند افواج کفر
و اصناف لشکر ضلال و از هر جهت حمله بر او میکردند که قام فیهم خطیبا منذرا و تلا آیا فما
تغنی الآیات و النذر چه بسیار از خطبهای شافیه که خواندند و مواعظ
وافیه که کرد ایشانرا و چه قدر از آیات الهیه که بر ایشان خواند و آن قلوب قاسیه اصلا
از مواعظ الهیه آن حجة الله و خلیفه رسول الله که سنگ را آب میکرد ذره تاثیر نکرد

هو اشتعال آسید مهدی رحمه الله و کم فتنة و فتنا ذوی در عالم کردند صح

و فایده نبخشید قال النبی محمد جدی احمد و سلوا ما قال فی فلم یاتکم الخبر چون دید موعظه
اثر نمیکند فرمود مرا میشناسید اگر نشناسید منم فرزند محمد منم جگر گوشه فاطمه زهرا منم نور دیده
علی مرتضی و نادی انا ابن الزهراء و ابن المرتضی و رسول الله جدی یا قوم ادعونی
ندا میکرد که مادرم فاطمه است و پدرم علی مرتضی است و جدم رسول خدا است ای قوم بجهة خاطر
جد و پدر و مادرم بر من رحم کنید و سوال کنید که پیغمبر صلعم در حق من چه فرموده است آیا میدانید
که فرمود حسین منی و انا من حسین آیا میفرمود حسن و حسین سید جوانان بهشتند یا نه
دعوتمونی لنصر ابن نصرکم و این ما خطبت الاقلام و الکتب خواندید مرا که یاری کنید مرا
کو یاری کردن شما و چه شد نامهائیکه بمن نوشتید که با شمشیرها از برای تو مهیا میباشند
آیا این یاری شماست که دور مرا گرفته اید و خون مرا میریزید حلفتم وطعن المباح و
قد اضحت تناهله الاوغاد و الغمر آیا اگر به همه کس مباحست
از ما منع کردید و بما آنکه وحوش و طیور از آن میآشامند هل من مغیث یغیثنا لال
من الماء بشربة من ماء ما لها خطر آیا فریادرسی هست که شربتی از آب ما را
فریادرسی نماید و ما را از تشنگی خلاص نماید بشربت آبی که بهائی ندارد و هل لرحم
یرحم الطفل الرضیع فقد جف الرضاع ما للطفل منقطع آیا رحم کننده هست
که طفل شیرخوار مرا رحم نماید و شربت آبی باو بدهد که شیر از پستان مادرش خشک
شده و او را طاقت صبر نیست هل من نصیر محام او لحی حسب عن حما ابنتی ما
خاموا و لا نصروا آیا یاوری هست آیا حمایت کننده هست آیا صاحب حسبی
بهم میرسد که مراعات نماید حرمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را که اینجماعت حمایت نکرده
و یاری او نکردند تلک الرزیة لو ان القلب من حجر اصم کان لاذناهن ینفطر
این مصیبتها مصیبتی چند میباشد که کوه از آنها دلها را میگدازد اگر چه سنگ سخت باشد دلها
از سنگ خاره بدانکه این گروه بر آنحضرت ظلم کردند علاوه بر آن اتفاقاتی که در دنیا

و زمان

ورزمان رجعت از ایشان کشیده خواهد شد یا به تیغ ابدار از بدار البوار شتافتند با ذلّ مالکون یا مبتلا شدند
بکوری و پیسی و شلی و دیوانگی و سایر دردها و مرضها و بلیتها مبتلا بودند تا بجهنّم واصل شدند عبدالله
بن رباح میگوید کوری را دیدم از او سؤال کردم سبب کوری تو چیست گفت من در کربلا بودم و لکن جنگ
نکردم شبی در خواب دیدم شخص مهیبی را که بنزد من آمد و گفت رسول خدا ترا طلبیده گفتم نمیتوانم بیایم
مرا کشید نزد آنحضرت برد آنحضرت اندوهناک در دست او حربه بود و در پیش روی او نطعی
گسترده بود و دو ملکی ایستاده در دست و شمشیری از آتش بود گردن آن جماعت را میزدند آتش در ایشان میگرفت
و ایشان را میسوختند و همچنین میکشتند السَّلامُ عَلَیکَ یا رَسُولَ اللهِ بخدا قسم شمشیری
نزدم و نه نیزه بکار بردم و نه تیری انداختم فرمود اَلَستَ کَثَّرتَ السَّوادَ یا سواد لشکر مخالف را افزودم
زیاد کردی پس مرا انگشت لکن میلی از خونیکه در طشتی بود در چشم من کشید چشمهایم سوخت چون
بیدار شدم کور بودم و از قاسم ابن اصبغ بن نباته روایت شده که گفت مردی را دیدم از
از قبیله بنی دارم که رویش سیاه شده بود و او را پیش از این میشناختم نیک روی و بسیار سفید
بود پرسیدم ترا چه رسید که باین هیئات شده که نزدیک بود ترا نشناسم گفت جوانی را از
لشکر حسین ع کشتم که هنوز ریش بر نیاورده بود و پیشانی او پینه کرده بود از کثرت سجود شب نمیشود
که بخوابم مگر آنکه میآید و گریبان مرا میگیرد و مرا میبرد تا بجهنم میاندازد پس فریاد میزنم و کسی
از قبیله ما نیست مگر آنکه فریاد مرا میشنود و در حدیث دیگر نیز قاسم میگوید دیدم آن ملعون را در
وقتی که سر مطهر آن جوان را آورده بود و بر اسبش سوار بود و خوشحال بود و آن سر را بر سینه اسب آویخته
بود و آن را چنان بلند بسته که بر زانوهای اسب میخورد گفتم به پدرم که کاش این سر را قلیلی بلند میکرد
آن را چنان می بست که این سر مطهر بر زانوی اسب نمیخورد و اینقدر اذیت باین سر نمیرسید
پدرم گفت ای فرزند آنچه صاحب این سر با و میکند عذابش زیادتر از این است زیرا که او نقل
کرد بجهت من که از وقتی که او را کشته ام شبی نخوابیده ام مگر آنکه میآید و گریبان مرا میگیرد و میکشد
و میگوید بیا بسوی جهنم و میکشاند مرا تا در جهنم میاندازد پس فریاد میزنم بگو که همسایگان

حدیث عبدالله بن رباح

حدیث قاسم ابن اصبغ بن نباته

ایضاً حدیث قاسم

من مطلع میشوند میگوید شنیدم از همسایگان او که میگفتند از فریاد او نمیتوانیم که بخوابیم در شب و در حدیث دیگر است
که کسی نبود از کسانیکه با او محاربه کردند یا یاری کردند بر کشتن او مگر آنکه مبتلا شد بجنون و جذام و پیسی
در ایشان و اولاد ایشان ماند و اولاد ایشان مبتلا باین بلیات میباشند و در حدیث دیگر از
حضرت صادق ع روایت شده که آل ابی سفیان حسین ع را کشتند پس خدا ملک را از ایشان گرفت
و هشام ابن عبدالملک زید بن علی ع را کشت ملک را از او گرفت خدا و ولید یحیی ابن زید را کشت
خدا ملک را از او گرفت آری هر کس با آنحضرت بدی کرد بسزای خود در دنیا و آخرت رسید و دنیا و
آخرت را بر خود تباه کرد و هر کس خدمت کرد با او ذخیره دنیا و آخرت را یافت همچنانچه زیارت او و برپا
داشتن تعزیه او و اعانت زایران او و اطعام تعزیه داران و تعمیر مشهد مقدس او
علاوه بر منافع اخرویه موجب بیحساب خیر و برکت و مزید دولت و عزت و رفعت و نیکنامی دنیا
میگردد و همچنانچه مجرب میباشد و اخبار بر آن دالّست همچنین اذیت او و اذیت قبر مطهرش و زوار
و تعزیه دارانش علاوه بر خسران اخروی موجب خسران دنیوی میگردد چنانچه از حکایات
کثیره معلوم میشود بلکه مشاهده و محسوس میباشد از آنجمله نقل شده که معتز بالله که یکی از خلفای
عباسیه بود فرستاد خراب کند مشهد مقدس آنحضرت را بردو گفت قبر خزینه میخواهد همانروز
سفری در پیش داشت و همانروز بسفر رفت در سفر بود و اسمعیل را که در همان سفر کرد
خودش و پسرش کشته شدند و اظهر شواهد بر این مطلب حکایت سعود بن عبدالعزیز بن
عبدالوهاب و تابعان ایشانست که در نجد بهم رسیدند و طریقه را ابداع کردند و بسیاری
از بلاد را قتل کردند و تسلط یافت بر عالمی و چون باعتقاد فاسد ایشان تعظیم قبور مطهره
جایز نبود بلکه آن را کفر و شرک میدانستند چون تسلط بر کربلای معلی بهم رسانیدند اهل آن بلد را
قتل و نهب نمود و قریب بچهار هزار نفر یا زیاده را بقتل رسانید و آنچه در آستانه متبرکه جناب
سید الشهدا ع یافت برد و ضریح مبارک را بلکه صندوق مطهر را در هم شکست و رفت و این
واقعه در غدیر هزار و دویست و شانزده واقع گردید و تاریخش لفظ غدیر میباشد

هو
حکایت یکی از خلفای بنی عباس

هو
حکایت سعود بد بخت

از هم سفر ۲

از این سفر برگشت دولت از وبرگشت و در بجائی نرفت مگر آنکه مخذول گشت و مبتلای بلاها
غریب شد تا عن قریب بجهنم واصل شد و با آنکه سلطنتش قوی بود مسلط شد بر ایشان
قومیکه ایشانرا قلع و قمع نمود و بلاد ایشانرا خراب کرد و قلعها صفصفاً نمود و مجموع اولاد
و عشایر ایشانرا زیاده از دویست نفر بمصر بردند اسیر و از بعد از آنکه ده نفر از بزرگان ایشانرا
باسلامبول بردند و در نزد سلطان روم و ایشانرا کشت وَالحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمین
ابن قولویه از معویة ابن وهب روایت میکند که گفت در نزد حضرت صادق ع نشسته بودم
که مرد پیری با قد خمیده آمد و سلام کرد آنحضرت جوابش را داد عرض کرد یا ابن رسول الله
دستت را بده تا ببوسم آنحضرت دست خود را داد آنمرد دست شریف را بوسید
و گریست آنحضرت فرمود که چرا گریه میکنی ای شیخ عرض کرد فدای تو شوم صد سال میباشد
که بامید دولت شما میباشم میگویم امسال است و این ماه است و امروز است و
اصلا بکام دل خود نمیرسم اُرِیکُم مُشَتَّتینَ وَ اَرَی اَعدائَکُم یَطیرُونَ بِالاَجنِحَة مفقودین
شما را می بینم که در بدر میباشید و شما را بجور و ستم میکشند و دشمنان شما را می بینم
که پرواز میکنند و مرحابت را زیر بال گرفته اند پس چشمهای مبارک آنحضرت پر از اشک
شد و گریست و فرمود ای شیخ اگر خداوند ترا باقی دارد تا قائم ما را ببینی در درجه اعلی خواهی
بود و اگر ترا مرگ دریابد در روز قیامت با اهلبیت پیغمبر خواهی بود ای شیخ پیغمبر خدا فرمود
که من خلیفه میگذارم در میان شما دو چیز بزرگ سنگینی که اگر چنگ بآن بزنید هرگز گمراه
نمیشوید که یکی از آن عترت و اهل بیت من است و یکی از آن کتاب خداست ای شیخ گفت
بعد از آنکه این حدیث را شنیدم دیگر باکی ندارم پس آنحضرت فرمود گمان میکنم که تو اهل
کوفه باشی گفت نه فرمود پس از کجا میباشی گفت از سواد دهات کوفه فرمود چه قدر مسافت
داری بقبر جد مظلومم حسین ع گفت ... نزدیکم آن فرمود بزیارت آن میروی عرض
کردم میروم و بسیار زیارت میکنم آنرا آنحضرت فرمود ای شیخ این خونی است که خدا آنرا

طلب میکند ما اُصیبَ وُلدُ فاطِمَةَ وَلا یُصابُونَ بِمِثلِ الحُسَین مصیبتی باولاد فاطمه نرسید
و نخواهد رسید بمثل مصیبتی که بحسین ع رسید و تحقیقکه او را کشتند با هفتاد نفر
از اهلبیت او که از برای خدا نصیحت میکردند و در راه خدا صبر کردند خدا ایشانرا جزا دهد بهترین
بهترین جزای صبر کنندگان ای شیخ هرگاه روز قیامت شود پیغمبر خدا میآید و حسین ع
با او میباشد و سر بریده اش را بر کف دست گرفته خون از آن میریزد پس پیغمبر خدا ص میگوید
خدایا امت مرا بپرس که چرا فرزند مرا کشتند پس فرمود هر جزع و گریه مکروه است مگر گریه
بر حسین ع و جزع از برای او و از ابن عباس روایتست که وحی شد بسوی پیغمبر خدا که
بسبب قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر را کشتم و میکشم بجهت فرزند دختر تو هفتاد هزار و هفتاد
هزار نفر را و از حضرت صادق ع روایت شده است که صد هزار نفر بجهت قتل حسین ع کشته
شدند و طلب خون او نشده است و زود باشد که طلب شود خون او و از حضرت
باقر ع روایت شده است که فرمود بخدا قسم که کشته شدند کشندگان حسین ع و هنوز طلب
خون او نشده آری حسین ع خونی نیست که یک مرتبه کشتن قاتلان او تلافی شود یا
بکشتن مباشرین قتل او تلافی شود مقابل یکموی او نمیشود و اگر دنیا سرنگون گردد تلافی
خون او نخواهد بود چگونه تلافی میتوان کرد کشتن کسیرا که پاره تن رسول الله بود
و گوشت و استخوانش از گوشت و پوست رسول الله پرورش یافته چگونه تلافی میشود
کشتن کسی که بکشتن او طرق هدایت منطمس و اساس شریعت را مندرس نمودند احکام
ضایع و معطل و حق را مضمحل کردند فَالوَیلُ لِلعُصاةِ الفُسّاقِ لَقَد قَتَلُوا بِقَتلِهِ
الاِسلامَ وَ نَقَضُوا السُّنَنَ وَ الاَحکامَ وَ عَطَّلُوا الصَّلوةَ وَ الصِّیامَ وَ اَذَلُّوا
رِقابَ البَرَرَةِ الکِرامِ لَقَد هَدَمَ بِقَتلِهِ التَّکبیرَ وَ التَّهلیلَ وَ التَّحریمَ وَ التَّحلیلَ وَ التَّنزیلَ
وَ التَّأویلَ چه نیکو میگوید جعفر بن عفان طائی که از شعراء اهلبیت بوده و در خدمت
حضرت صادق ع اشعار را میخوانده و آنحضرت او را تعظیم میکرد لِیَبکِ عَلَی الاِسلامِ

اشعار جعفر ابن عفان رحمه الله

من كان بابا لها فعند يعقب اخكام ... وستحلت بايد بگرئید کسیکه عقدکابین را سبب خرابی اسلام

کرد احکام آنرا ضایع کردند و ارکان آنرا درهم شکستند غداة حسين للرماح دريئة

وقد نهلت منه السيوف وعلت فراموش میکنم آن زمانیرا که از هر جانب نیزه‌ها

حرکت میدادند و بر بدن نازنین حسین میزدند و هر جهة شمشیرها بر بدن شریفش

میزدند تا آنکه شمشیرهای خود را از خون بدنش سیراب کردند و غودر في الصحراء لحما

مبددا عليه عتاق الطير باتت وظلت تا آنکه بدن شریفش را پاره پاره کردند و

در میان صحرا انداختند و شها که اشتند تا آنکه مرغان هوا در شب و روز در دور او

بسر میبردند فما نصرته امة السوء اذ دعا لقد طاشت لا ملام منها وضلت

این بدترین امتها او را یاری نکردند با اینکه خواند ایشانرا و استغاثه نمود از ایشان

تحقیق که قبح کردار ایشان عقلها را حیران کرده الا بل محوا انوارهم باكفهم فلا

سلمت تلك الاكف وشلت یاری نکردند و او را سهل است بلکه بدستهای خود خوا

نور او را فرو نشانند شل باد آن دستها و بریده باد آن کفها و ناداهم جهرا انا ابن محمد

فان ابنه من نفسه حيث حلت فریاد زد که آخر من فرزند محمد مصطفی هستم بخواطر

جدم مرا یاری کنند دست از من بدارید فما حفظوا قرب الرسول فما رعوا وزلت

بهم اقدامهم واستزلت فاذاقه حر القتال امة جده هفت قتلها في كربلا وذلت

مراعات حرمات پیغمبر را محافظت نکردند خویش او را و فرزند او را کشتند مت او بلغزش

کردند و بسیار قبیح کاری از ایشان سرزد فلا قدس الرحمن امة جده وان هي صامت لله

وصلت كما فجعت بنت الرسول بنسلها وكانوا حماة الحرب حين استقلت

خدا پاک نکردان این امت را از این لوث معصیت هر چند نماز کنند و روزه بگیرند چنانچه

دل فاطمه را بدرد آوردند در مصیبت فرزندانش برای آنکه بعد از آنکه زمان اسیری اهلبیت

باخر رسید و ظلم و ستم یزید لعین بر آن اسیران بنهایت رسید و ظلمی نماند که با اهلبیت

نکند

هو

ذکر حاجت براوردن یزید لعین از برای سید الساجدین و روانه نمودن بمدینه مشرفه

شند چون وعده کرده بود بعلی بن الحسین که سه حاجت از تو برمیآورم بعد از آنکه یک هفته چنانچه نقل

شد برخصت آن لعین بر مظلومی سید الشهدا ندبه و نوحه کردند و در روز هشتم طلبید سید الساجدین را

و گفت سه حاجتی که وعده کرده‌ام که برمیآورم از برای تو بیان کن تا برآورم آنحضرت فرمود

الاولی ان تریني وجه سيدي ومولاي الحسين فاتزود منه وانظر اليه واودعه

حاجت اولم اینست که سر مقدس سید و مولا و پدر بزرگوارم حسین را

بمن بنمائی تا یکبار دیگر او را ببینم و او را وداع نمایم و توشه خود را از دیدن پدر بزرگوارم بردارم

و حاجت دویم آنستکه بگوئی که آنچه از ما بغارت بردند باز دهند حاجت سیم آنستکه اگر عازم

قتل منی کسی را با این زنان و اسیران بفرستی که ایشانرا بحرم جد ایشان برساند آن ملعون گفت اما روی

پدرت را که دیگر هرگز نخواهی دید و بعضی ذکر کرده اند که چون آن ملعون گفت دیگر سر پدرت را نخواهی دید

در آن وقت آن سر مطهر در طشت طلائی گذارده بود و روی آن پوشیده بود ناگاه آن سر برداشته

شد و ندا کرد آن سر مطهر که السلام عليك يا ولدي علي بن الحسين گفت وعليك السلام

ايتمتني على صغر سني ای پدر بزرگوار برادر کودکی یتیم کردند و در میان من و تو جدائی

انداختند و اینک من بسوی حرم جد خود برمیگردم دیگر ترا کی خواهم دید از این واقعه خروش

از اهل مجلس بلند شد و یزید منفعل و خجل شد سید بن طاوس میفرماید که یزید گفت اما از کشتن

تو گذشتم و زنانرا تو بمدینه خواهی برد اما آنچه از شما برده اند من قیمت آنرا چندین عوض آن

از مال خود میدهم حضرت فرمود اما مال ترا نمیخواهیم ارزانی تو باد مال تو من اموال خود را خواستم

از جهة اینکه در میان آنها است جامه که فاطمه دختر پیغمبر خدا از ریسمان آنرا بدست خود

رشته و در میان آنست مقنعه فاطمه و پیراهن او و گردنبند او و قلاده او پس امر کرد که آنها را رد کردند و دویست

دینار علاوه از مال خود داد آنحضرت آنرا گرفت و در میان فقرا قسمت کرد پس امر کرد که

اسیران را بمدینه برگردانند شیخ مفید و صاحب مناقب روایت کرده اند که یزید ماندن در شام

با ایشان تکلیف کرد ایشان راضی نشدند پس نعمان ابن بشیر را که از اصحاب رسول خدا بود

طلبیده

طلبید و امر کرد تهیه سفر ایشان را دیده کسی را که بصلاح و امانت موصوف باشد با ایشان روانه کن با جماعتی
و خدمتکاران تا ایشان را بمدینه برساند پس ایشان را پوشانید و عطایا بایشان انعام کرد و بروایت
دیگر ایشان را حاضر کرد و عطایائی بجهت ایشان از مال خود حاضر کرد و رو بام کلثوم کرد که ای
ای یزید چه بسیار کم حیائی برادر بزرگوار مرا کشتی و اهلبیت او را اسیر کردی و مال بعوض آن بما
میدهی و میگوئی این عوض آنچه بشما رسیده فوالله ما کان بدل شیء بخدا قسم که اینها
بلکه جمیع دنیا در برابر یکموی ایشان نمی شود و بروایت صاحب مناقب یزید ملعون بعلی
ابن الحسین ع گفت خدا لعنت کند پسر مرجانه را بخدا قسم که اگر من با پدرت منازعه میکردم هر چه
از من میخواست باو عطا میکردم و کشتن را از او دفع میکردم اگرچه تلف شدن بعضی از
اولادم بود ولکن قضای الهی چنین بود هر حاجتی که ترا عارض شود بمن رجوع کن پس سفارش
ایشان را باآنکه با ایشان سیر خواهد کرد که با ایشان نیک رفتاری نماید آن مرد ایشان را از شام بیرون برد
و در بین راه بحسن سلوک با ایشان رفتار می نمود سید بن طاوس میفرماید چون اسیران وادی
محنت و الم از شام محنت انجام بیرون آمدند و بارض عراق داخل شدند بدلیل گفتند که
ما را براه کربلا ببر دلیل ایشان را براه انداخته طی مسافت نمود تا آنکه رسیدند بزمین کربلا و محل
رنج و عنا و مکان کشته شدن شهیدان و اسیر شدن زنان و دختران چون بآن مکان رسیدند
دیدند که جابر بن عبد الله انصاری با گروهی از بنی هاشم و جماعتی از خویشان که بزیارت
آن غریب مظلوم و شهید مدفون در بیابان آمده بودند و ایشان اول کسی بودند که بزیارت
آن غریب آمده بودند چون با یکدیگر ملاقات کردند هر دو طرف صدا ما را بگریه و ناله بلند کردند
و طپانچه بر رو زنان و یا حسین گویان بر سر قبر مقدس و شهیدان ماتمی برپا کردند که دلها را
کباب میکرد و غلغله در آن زمین برپا شد از گریه و نوحه ایشان که اعرابی که در اطراف آن زمین
بودند مجتمع گردیدند ستاره ای ماتم آن عزاداران و نوحه گران آن غریب بیابان بلا
نوحه گری کردند که خود آن صحرا را ماتم سرا نمودند فناح ام کلثوم ع مبلغه الحمو و حسن ابکا به
ستبکینا نعدنا مهمنا قمر امضینا بنور هداه یهدی الینا هینا

گفتار ام کلثوم ابن امام العبو آنچه بشما رسید
یا یزید منا
اقلا خیالک
والسبایا
وتهلک
تقتل الحسین
واهل بیته
وتعطینی
عوضهم
بمالک

هو
بیرون رفتن اهلبیت از شام

هو
ملاقات کردن اهلبیت در سر قبر مطهر سید الشهدا جابر بن عبد الله انصاری را

زبان آن زنان سوخته دل هبیقال بود که اینجاست که بدر فلک امامت که سر کشتگان وادی
ضلالت از نور هدایتش براه حق میرسیدند غروب کرد و عالم را ظلمانی گذاشت فقدنا
ههنا روحا و ریحانا و زیتونا و تینا اینجاست که روح عالمیان و راحت مؤمنان
و ریحان پیغمبر آخر الزمان را کم کردیم و تین زیتون که خدا در قرآن بآن سوگند خورده است
از میان ما رفت ههنا شن الحرب علوج حرب ههنا شنت خیول الحرب فینا
اینجاست که اولاد حرب یا اساس حرب را آراستند و ما را غارت کردند وا ویلاه ههنا ذبح
الحسین بسیف شمر ههنا قد ترمل منه الجبینا اینجاست که شمر ولد الزنا حسین را
بشمشیر سر برید و پیشانی نورانی او را اینجاک ههنا العباس فی یوم حبوس
خیال الملاء فدا منی ههنا اینجاست که عباس را در کنار آب فرات بزمین زدند
و دستهایش را بریدند ههنا ذبحوا الرضیع لبینهم فما دحوا اضعاد للمرضعینا
اینجاست که تیر بر حلقوم علی اصغر زدند و بعوض آب زهر پیکانش نوشانیدند ههنا قد
ههنا اکف الفاطمیة المغضبینا اینجاست که بشمشیر جور جدا کردند دستهای
کسیکه در بارگاه خدا بود با عطا و بخشش گشوده بود ههنا صبغت نواصینا دمانا
بذبح بنی امیر المؤمنینا اینجاست که موهای و پیشانیهای ما از خون کشتگان
رنگین شده بود ههنا علوا الرؤس بنی علی و رؤس بنی عقیل العاقلینا
اینجاست که سرهای اولاد امیر المؤمنین ع بر نیزه کردند و سرهای اولاد عقیل و جعفر را
بر نوک سنان و نیزه ههنا حرقوا الخیام واحرقوها و قسم فیئنا فی الخائنینا
اینجاست که خیمههای آل عبا را سوختند و مال ما را غارت کردند و ما را برهنه کردند در بعضی
از جاها است که زینب خاتون ع چون به تربت بزرگوار نزدیک قبر برادر خود رسید دست
زد و صدا زد و آواز حزین فریاد برکشید که وا اخی وا حسیناه وا حبیب رسول
الله یا ابن مکه و منی یا ابن فاطمة الزهراء یا ابن علی المرتضی ع پس بر زمین افتاد و

مدهوش

الیوم مات ابی علی المرتضی الیوم حلّ الثکل بآل الزهراء

مدهوش گردیدم کلثوم موی پریشان کرده طپانچه بر روی میزد و میگفت سکینه و فاطمه
و سایر زنان و دختران فریاد وامحمداه برکشیده بودند و نعره واحسیناه بر آورده بودند
ابن طاوس هم میفرماید که چند روز در آن زمین ماندند و اقامه عزا کردند و بروایتی سه روز ماندند
و اما جابر بن عبد الله و همراهانش از بنی هاشم و غیر ایشان همینکه وارد آن زمین شدند
و آثار قبر ریحانه رسول را در آن بیابان دیدند بی اختیار شدند و از دل جانب ناله و افغان
بر آوردند از محمد ابن ابی القاسم طبری روایت شده که او روایت کرده است از
اعمش و او روایت کرده از عطیه عوفی که گفت رفتم با جابر بن عبد الله انصاری بزیارت
حسین چون وارد کربلا شدیم جابر آمد بکنار فرات و غسل کرد و جامه را ازار نمود و جامه
دیگر را ردا نمود پس خود را بسعد خوشبوی کرد و روانه بجانب قبر مقدس شد و مشغول
گردید بذکر خدا تا آنکه نزدیک قبر رسید گفت دست مرا بقبر برسان چون دست او را بقبر
گذاردم دیدم خود را بروی قبر انداخت و غش کرد و بیهوش بر زمین افتاد قدری آب
بر رویش پاشیدم تا آنکه بهوش آمد سه مرتبه گفت یا حسین یا حسین یا حسین
پس گفت حبیب لا یجیب حبیبه محبوبیست که جواب حبیبش را نمی دهد پس گفت و انی
لک بالجواب وقد شحطت اوداجک علی اثباجک و فرق بین بدنک
و راسک چگونه جواب گوئی و حال آنکه بخون خود غلطیده و رگهای گردن شریفت بریده
شده و تنت بخون رنگین گردیده و میان سر و بدنت جدائی افتاده پس زیارت کرد آنحضرت را
بزیارتی که در کتب علماء مذکور است بدانکه اکثر علما مراجعت اهلبیت را از شام بکربلا
ذکر نکرده اند و عمده از کسانیکه اینرا متعرض شده سید ابن طاوس است و لکن اگر این
حکایت صحیح بود سایر علما از عامه و خاصه که در تواریخ و کتب مقتل متوجه ذکر
وقایع اهلبیت شده اند بایست آنرا ذکر نمایند و بنابر فرض صحت این نقل ورود ایشان
در روز اربعین مستبعد است زیرا که رفتن ایشان بکوفه و از کوفه بشام و از شام بعراق

آنچه سید ابن طاوس خود ذکر میفرماید که بعد از ورود ایشان بکوفه پسر زیاد نوشت به یزید پلید
و او نوشت که ایشان را بشام بفرست و همچنین ماندن ایشان مدتی در محبس تا آنکه روهای ایشان
از گرما و سرما پوست انداخت و مدت هفت روز تعزیه داری کردن با وجود این مراتب
بسیار مستبعد میباشد و رفتن از شام بمدینه محتاج بآمدن بعراق نیست که سید میفرمایند
که چون بعراق رسیدند از دلیل خواهش کردند که راه را میل دهد بجانب کربلا و
همچنین عدم ذکر کیفیت زیارت سید الساجدین در روز اربعین با اینکه زیارت جابر
و کیفیت زیارت مضبوط میباشد شاهد است بر عدم صحت این نقل با اینکه ایشان
از یزید لعین ماذون نبودند و در بین راه اینرا خواهش کردند و آن امین که همراه ایشان
بود از جانب یزید هرگز بی اذن آن خبیث اینعمل را نمیکرد و با وجود اینها همه از حیز امکان
بیرون نیست زیرا که عدم ذکر علما اعم از عدم وقوع است و مقام ایشان در شام
زیاده از هشت روز ثابت نیست و مدت یکماه مثلا رفتن از عراق بشام و از شام
بعراق امریست ممکن و حکایت دیدن ابو حنیفه هلال ذیحجه را در کوفه یا بغداد و ادراک
او حج را مشهور است و همین کافیست از برای صحت این نقل با اینکه سید ابن طاوس
اجل از آنست که بیماخذ ذکر نماید چیزیرا و بالجمله صحت و عدم صحت این نقل را مدخلیتی باستحباب زیارت
آنحضرت در روز اربعین نیست زیرا که استحباب زیارت بجهت روایات و نصوصیست
اگرچه فرض کنیم عدم صحت این نقل را چنانچه در اول رجب و نیمه آن و غیر آن از اوقات
مخصوصه زیارت آنحضرت مستحب است بجهت روایات اگرچه حکمتش بخصوصه معلوم نباشد
و الله اعلم باری چون اهلبیت قضای مناسک ماتم داری و نوحه گری را از برای آن
قبله عارفان و کعبه مقصود عالمیان کردند چنانچه بعضی ذکر کرده اند سید الساجدین امر فرمود
که بار بر بستند و روانه مدینه گردیدند هنگامه در وقت وداع ایشان بر پا شد که تصورش دل را
کباب مینماید فاطمه دختر سید الشهداء قبر شریف پدر را در بر کشید آنقدر گریه کرد که مدهوش شد

برزمین

برزمین افتاد باری با دیدهای گریان و دلهای سوزان و سینه‌های از فراق پدر بزرگوار و برادران و پسران و
شهیدان و سایر کشتگان وداع کردند و روی براه گذاردند طی منازل نمودند تا آنکه بنزدیکی مدینه
رسیدند صاحب مناقب روایت میکند از فاطمه دختر امیرالمؤمنین ع که بخواهرم زینب خاتون
گفتم که ای خواهر این مردی که بهمراه ما میباشد با ما نیکی کرد در این سفر و حق او بر ما پیدا شد آیا
صلاح میدانی که انعامی باو کرده باشیم خواهرم فرمود بخدا قسم چیزی که با و انعام کنیم پیدا نشده ما را
مگر آنکه زیور خود را باو دهیم پس دست بند خود را و خلخال خود را گرفتم و بجهة آن شخص فرستادم
و عذر از او خواستم که این عطیه کم را قبول کن که تو با ما نیکی کرده آن شخص گفت من آنچه را کردم
از برای خدا و قرابت شما برسول خدا ص کردم نه از برای طمع دنیا سید ابن طاوس
روایت کرده است از بشیر ابن جذلم که چون بنزدیک مدینه رسیدند علی ابن الحسین ع فرود آمدند
و بارها را فرود آوردند و خیمه از جهة آنحضرت نصب کردند و زنان را فرود آوردند و بمن
فرمود یا بَشِیرُ رَحِمَ اللهُ اَبَاكَ لَقَدْ كَانَ شَاعِرًا فَهَلْ تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ ای بشیر خدا
پدر ترا رحمت کند مرد شاعری بود آیا تو نیز میتوانی شعر بگوئی عرض کردم بلی ای پسر رسول الله
فرمود پس داخل مدینه شو و خبر مرگ ابی عبدالله را باهل مدینه برسان بشیر میگوید اسب
خود را سوار شدم و تاختم تا داخل مدینه شدم چون داخل مسجد پیغمبر ص شدم صدا را
بلند کردم و با گریه این اشعار را خواندم یَا اَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ بِهَا قُتِلَ
الْحُسَيْنُ فَاَدْمُعِي مِدْرَارُ ای اهل مدینه چه مانده اید و با اطمینان خواطر نشسته
اید در اینجا اقامه میکنید که حسین ع کشته شد و باین جهة سیلاب اشک از دیدهای من جاریست
الْجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُضَرَّجٌ وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاةِ يُدَارُ آه آه بدن مبارکش را
در کربلا در خون غلطانیدند و سرش را بر نیزه کردند و در اطراف بلاد گردانیدند بشیر میگوید
پس گفتم ای اهل مدینه اینک علی ابن الحسین ع با عمه‌ها و خواهرانش در نزدیکی شما فرود
آمده اند و من رسول او میباشم بسوی شما چون این خبر بمدینه منتشر شد جمیع مخدرات

بنی هاشم و زنان مهاجر و انصار از خانه‌ها بیرون دویدند با گیسوهای پریشان و سرهای برهنه
روهای خود را میخراشیدند و بر سر و روی یکدیگر میزدند و صدا را بنوحه و زاری وا ویلاه وا ثبوراه
برکشیده بودند هرگز مدینه را بآنحال مشاهده نکرده بودم روزی تلخ تر از آن روز بر مسلمین ندیده بودم
جاریه را شنیدم که نوحه میکرد بر حسین ع و میگفت نَعَى سَيِّدِي نَاعٍ نَعَاهُ فَاَوْجَعَا وَاَمْرَضَنِي
نَاعٍ نَعَاهُ فَاَفْجَعَا یعنی خبر دهنده خبر مرگ آقایم را آورد پس دلها را بدرد آورد و خبر
او مرا علیل گردانید فَعَيْنَيَّ جُودَا بِالدُّمُوعِ وَاَسْكِبَا وَجُودَا بِدَمْعٍ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعًا
پس ای چشمان نیکی کنید بگریستن و اشکهای خود را جاری کنید و پیاپی اشک بریزید عَلَى مَنْ دَهَى
عَرْشَ الْجَلِيلِ فَزَعْزَعَا فَاَصْبَحَ هَذَا الدِّينُ وَالْمَجْدُ اَجْدَعَا ای چشمها اشک ریزی کنید بر
کسیکه مصیبت او بعرش پروردگار جلیل رسید و عرش را متزلزل گردانید
و دین پیغمبر ص را خراب و مجد و بزرگی را ناقص گردانید عَلَى ابْنِ نَبِيِّ اللهِ وَابْنِ وَصِيِّهِ وَاِنْ
كَانَ عَنَّا شَاخِصَ الدَّارِ اَشْسَعَا ای چشمها گریه کنید بر فرزند پیغمبر ص و جگرگوشه وصی
پیغمبر اگرچه از ما دور افتاده و در بلاد بعیده مدفون گردیده پس گفت ای قاصد
حزن و اندوه ما را تازه کردی بر سید الشهدا ع و جراحتهای ناسور سینه ما را خراش
کردی خدا رحمت کند ترا تو کیستی و از کجا میآئی گفتم من بشیر ابن جذلم علی ابن الحسین ع مرا فرستاده است و خود با عیال و زنان و دختران امام شهید در فلان موضع که چون این را شنیدند
دست از من برداشتند و زن و مرد با چشمهای گریان یا حسین گویان از مدینه بیرون
ریختند و بآنجناب شتافتند من اسب را تاختم برگشتم دیدم راهها پر شده بود از خلق
و راه بسیار تنگ شده آخر از اسب فرود آمدم و از میان گردنهای خلق گذشتم تا خود را بدر خیمه
امام رسانیدم دیدم آنحضرت دستمالی در دست دارد و اشک از دیده مثل باران میریزد
خادمی در عقبش بود کرسی گذاشته و آنحضرت بر آن نشسته و بی اختیار شده
بود از گریه و از هر طرف صدای نوحه و گریه زنان و مردان و دختران معظمه و کنیزان
از من

و فوج فوج می‌آمدند و آنحضرت را تعزیه میگفتند و صدای واحسیناه و اماماه و واغریباه
با آسمان میرسید و زلزله در آن زمین برپا شد آنحضرت اشاره فرمود که ساکت شوید
چون صدای خروش خلق فرو نشست خطبه خواندند و بعد از خطبه فرمود حمد میکنم خدا را بر عظایم امور
و فجایع دهور و بر الم محنتهای بدرد آورنده و سوزش و گزند بلاها حمد میکنم خدا را بر مصیبتهای
که ابتلاهای جلیل و مصیبتهای عظیم است که دلها را کباب و نفوس را هلاک مینماید ای مردم ما
مبتلا شدیم به بدترین مصیبتها و رخنه در اسلام شد بزرگترین رخنه قتل ابو عبد
الله و عترته و سبی نسائه و صبیته و داروا برأسه فی البلدان
پدرم ابی عبدالله را کشتند و عترت او را کشتند و زنان و دختران او را اسیر کردند و سر شریف
بر نیزه زدند و در شهرها گردانیدند پس کیست که بعد از کشتن حسین علیه السلام دیگر شادی کند کدام دیده
که در این مصیبت اشک نریزد و بخل نماید در اشک ریختن تحقیق که آسمانهای هفتگانه گریستند و دریاها
و وحشیان و ملائکه مقربین و جمیع اهل آسمان گریستند ای مردم آیا کدام دلی است
که در این مصیبت نشکافد یا کدام قلبی است که مشتاق او نباشد یا کدام گوشی مثل این مصیبت
را شنیده ای مردم اصبحنا مطرودین مشردین شاسعین عن الامصار کانا
اولاد ترک و کابل ای گروه خلق ما را مطرود کردند و از خود راندند و ذلیل کردند و از شهرها
منع کردند و در شهرها گردانیدند گویا ما اسیران ترک کابل بودیم و حال آنکه گناهی نکرده
بودیم و امر قبیحی مرتکب نشده بودیم و بدعتی در اسلام نکرده بودیم چنین قضیه‌ای
نشنیده بودیم بخدا قسم که اگر پیغمبر سفارش میکرد بایشان بکشتن و ذلیل کردن ما بجای آنکه
وصیت در رعایت ما کرد هر آینه از آنچه کردند زیاده نمیکردند انا لله و انا الیه راجعون
چه مصیبتی سخت جانگداز و چه ماتمی است راحت برانداز و چه سخت دل بدرد آورنده و تلخ
است از خدا میطلبیم مزد خود را از آنچه بما رسید پس از آن صوحان ابن صعصعة ابن صوحان
که زمین‌گیر شده بود عرض کرد یابن رسول الله مرا معذور دار که زمین‌گیر بودم

أي قلب لا يتصدع [illegible] أم أي فؤاد لا يحن إليه

وبان

و باین سبب از یاری شما محروم ماندم حضرت عذر او را قبول فرمودند و در بعضی از حکایات میباشد
که محمد ابن حنفیه چون مطلع شد از آمدن اهلبیت سوار شده بسرعت بیرون رفت چون نظرش
بر علمهای سیاه و خیمه‌های بی‌صاحب برادرش افتاد از اسب در گردید و بیهوش بزمین افتاد
یکی آمد علی ابن الحسین ع را اعلام نمود که عم خود را دریاب که نزدیک است که هلاک شود آنحضرت
گریه‌کنان از خیمه بیرون آمد تا نزد عم خود رسید و سر او را در کنار گرفت تا بهوش آمد چون
نظرش بر فرزند برادرش افتاد نعره کشید که یابن اخی ابن اخی این قرة عینی این ثمرة
فؤادی این خلیفة ابی این الحسین اخی ای نور دیده برادر نور دیده‌ام کو میوه دلم کو سرور
قلبم کو جانشین پدرم کو برادرم حسین کجاست آنحضرت فرمود یا عمی اتیناک یتیما ایتم
مرا یتیم کردند مردان ما را کشتند و زنان ما را اسیر کردند کاش میبودی و میدیدی برادرت
چگونه استغاثه میکرد و کس بدادش نمیرسید و مددکار میخواست و کسی بفریادش نمیرسید
ای عم بزرگوار پدرم را بالب تشنه کشتند و حال آنکه هر حیوانی از آب سیراب بود محمد نعره زد و مدهوش
گردید چون بهوش آمد گفت ای فرزند برادر قصه خود را نقل کن آنحضرت قصه پر غصه اهلبیت را
بیان میفرمود و اشک از دیده میریخت بار دیگر بعد از تلاقی قوافل اندوه کاروان الم روانه
حرم محترم سید امم گردیدند و در حین ورود ام کلثوم با دل پر خون میگفت مدینة
جدنا لا تقبلینا فبالحسرات والاحزان جئنا ای مدینه ما را قبول مکن
و بگذار ما داخل شویم که قافله اندوه و حسرت میباشیم الا فاخبر رسول الله عنا
انا قد فجعنا فی ابینا وان رجالنا بالطف صرعی بلا رؤس وقد
ذبحوا ابنائنا کیست خبر کند رسول خدا را که یکجا ما را بمصیبت پدر مبتلا کردند
و یکی مردان ما را در زمین کربلا بی سر بر زمین انداختند الا یا جدنا انا اسرنا و
بعد الاسر یا جدنا سبینا ای جد بزرگوار ما را باسیری مبتلا کردند
و بعد از اسیری ما را بندگی گرفتند ورهطک یا رسول الله اضحوا عرایا با

يا لطفوف يسيلينا اولاد ترا يا رسول الله بهمه برهنه و عريان كردند در زمين كربلا قد قتلوا
الحسين ولم يرعوا جنابك يا رسول الله فينا حسين ترا ذبح كردند و حرمت
ترا در باب ما رعايت نكردند أفاطم لو نظرت إلى السبايا بناتك في البلاد مشتتينا
اى مادر اى فاطمه كاش ميديدى دختران را و اسيران را كه ايشان را متفرق كردانيده اند
أفاطم لو رأيتنا سهارى ومن سهر الليالي قد عمينا مادر كاش ما را ميديدى در راه
شام شبها نميگذاردند در خواب رويم و از بيخوابى نزديك بود كه كور شويم فلو دامت حيوتك
لم تزالي إلى يوم القيمة تندبينا اگر زنده بودى ابد تا قيامت بر حال
ما نوحه ميكردى وعرج بالبقيع وقف ونادي يا ابن حبيب رب العالمين وقد يا
عم يا حسن المزكى بنات اخيك اضحوا غائبينا بارو به بقيع و بايست و ندا
كن حسن مجتبى را و بگو دختران برادر ترا اسير كردند و باو بگو يا عماه ان اخاك
اضحى بعيداً عنك بالرمضاء رمينا بگو اى عم بزرگوار برادر بزرگوار ترا شهيد
كردند و بدنش را برهنه در ريگ گرم بيابان انداختند بلا رأس تنوح عليه جهراً
وحوش والطيور الطائرينا برادر ترا بى سر بر زمين انداختند و وحشيان صحراء
مرغان هوا نوحه گر او بودند فلو عاينت يا مولاي ساقوا حريماً لا يجدن لهم معينا
على متن النياق بلا وطاء وشاهدت العيون مكشفينا كاش ميديدى كه حرم
برادر ترا با سرهاى برهنه سوار بر جهاز شتر نمودند و قصيده طولانيست چون
اهلبيت وارد مدينه شدند بر در مسجد پيغمبر زينب خاتون آمد و دست خود را بدو بازوى در
مسجد گرفت و فرياد زد كه يا جداه انى ناعية اليك لاخي الحسين ع اى جد
بزرگوار حسين ع ترا كشتند من خبر شهادت او را بسوى تو آورده ام و مانند ابر
اشكها باريده ميريخت و از ورود اهلبيت بروضه منوره پيغمبر شيونى از ايشان برخواست
كه گويا در و ديوار روضه شريفه بلكه همه مدينه بر خود ميلرزيد و ميگريست گويا در و ديوار قبر

ديوار قبر مبارك هم بزلزل در آمدند هر جانب ناله وا جداه وا محمداه بلند بود
چون بخانهاى خود برگشتند خانهاى خود را خالى و بى صاحب ديدند ماندند و ايشان را شيد
گويا در و ديوار آن خانها از مفارقت صاحبان خود كه شب و روز بعبادت مشغول بودند
ميگريست و ابيات دعبل در مرثيه آل رسول وقفت على النبي محمد فالفيتها قفراً قد عرضها
فيها و امست خلاءً فاوحى وعطل منها صومها و صلاتها
واقف شدم بر خانهاى پيغمبر و آل او ديدم آنها را خالى از انيس و بسبب قتل اهلش از آنها خالى
ياقم از تلاوت قرآن و صوم و صلواة و كانت ملاذ الانام وجنة من الخطب
يغشى المغنين صلاتها اين خانها هميشه پناه عالميان و كهف درماندگان بود از هر بليه
اين منزلها بود كه موضع حاجات طالبين و منهل صادرين و واردين بود كه قرآن
بخشش ها ميدادكين ميشد فا هون من البشاشات من آل هاشم فلم يجتمع بعد الحسين شتاتها
خالى گرديد اين منازل وحى ملايكه و نزول ملايكه از بنى ذات از آل هاشم و بعد
از كشتن حسين ع خرابى آن معمور نخواهد شد و تفرقه آن جمعيت هرگز مبدل نخواهد
گرديد فيني لقتل السبط لغيرى ولو عوى على ديارهم ما تنقضي ذكرانها
شهادت سبط مظلوم پيغمبر ديده مرا هميشه گريان دارد و سوزش دل من بجهة رفتن
سادات هرگز فرو نمى نشيند فيا كبدى كم صبرت على الاذى اما ان لغفر ان ان اذاته
حسراتها اى دل تا كى صبر كنى بر اذيت و الم دشمنان آيا وقت آن نشده كه مولا
عالميان برخيزد و ما را پاك كند از ظلم و جور و داد دل شيعيان را بدهد تا حسرت را
تو كم كرد و مولاى فعال الستك لعل الامر طال تضرع المتضرع فمتى فرج على اسم الله
وا غمه بتمامه كل محزن ينبع افرح البلاء من نفسها و باعنباالبهما و نبل ان لك و اشهد
تمام شد رساله شريفه على سبيل الاجمال رجا از ناظرين در آن كه مؤلف عاصى
در حيات و ممات بطلب مغفرت ياد كرده بخير او را شاد نمايند و اگر بخطا و زللى

برخوردند و لامحاله در شطط نمانند و بر فرض تحقق خطا مستبعد نیست از کسیکه سراپایش خطا ست

اللهم اعف عن خطيئاتنا وآثامنا واختم لنا بالحسنى وارزقنا التقوى
واجعلنا من المتمسكين بولاية محمد وآله سادات الورى وكان الختام
في يوم الخميس الرابع والعشرين من ربيع المولود من شهور سنة
سبع وثلثين ومأتين بعد الالف من الهجرة الشريفة في القصبة المقدسة
الحسينية على ساكنها الاف ثناء وصلوة وتحية تم الكتاب بعون الله الوهاب

تاریخ شهر ذیحجه سنه هزار و دویست و شصت و سه از هجرت فخر کائنات
و خلاصه موجودات خاتم رسل هادی سبل عقل کل آنکه جان طفیل
جان وست هر چه هستی جمله در فرمان وست صلی الله
علیه و آله وسلم گذشته بسعی و اهتمام زایر بیت الله الحرام
فخر الانام حاجی محمد اسمعیل ابن مرحوم آقا محمد رحمة الله
تا ایام رسید و بسبب ادبی پدر ارشد عظام الیه
آقا محمد رضا صاحب بنده حقیر فقیر [illegible]
مذنب فقیر محمد السید [illegible]
اصفهانی ساکن [illegible]
[illegible]



